





١٠٢  
سنة ١٢٠٢  
بسم الله الرحمن الرحيم

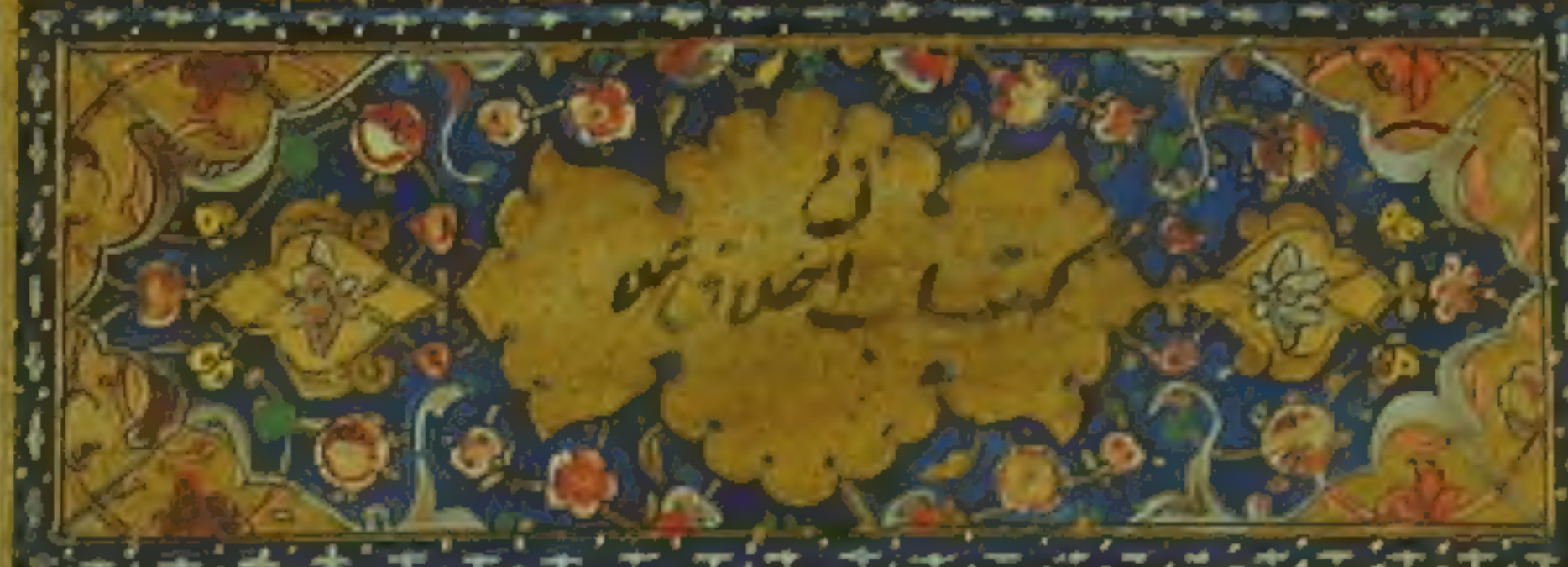












در روز و اهرجد و ثنا. و غرض طواهر سیاس و ستایش که کثرت افراد  
 فرایند سلك شهور و ایامد احتمال اجتماع و انتظام و وفرت ممداد  
 موایدنه طریقت و اوائنه دهور و ازمند ده امکان اندراج و کجایش اولیة  
 اول که کار بند پرورد و پرورد کار بخشایشند بخشایش که حضرت سزاوار  
 و حقیقت که کواهل میا کل انسانی خلعت خلقت. و لقد خلقنا الانسان  
 معز و مکرم. و لباس استعدادین. و فضلنا هم علی کثیر من خلقنا ایله مطر  
 و معلم ایلوی کمال قدرت و جلال حکمتی ایله روح لطیف جسم کشفه ترکیب  
 پیوند. و عالم خلق و امرده قابلیت تحمل بار امانت ایله ممتاز و سر بلند ایلد  
**بیت** آسمان بار امانت توانست کشید. قرعه کام بنام مزه یوانه زدند  
 پس ترکیب انسانی مجرد و مادی به محتوی. و باقی وفانی به منظوی و لغه  
 طلسم رابع و برزخ جامع اولدی. **نظم**

خرد جا نوز به ز مردم ندید	که مردم تواند بیزدان رسید
چنان دان که جان بهتری کوهر است	نه زین عالم از عالم دیگر است
ترا ورا بگردار جامه است راست	اگر بفکند و بسویشد رواست
بیجان بین کرامی تر خویش است	چو جامه که باشد کرامی بت

لاجرم تخالف انواع ترکیب روح و جسد. و تباین اطوار ترتیب روان. و  
 کالبد دن خلق و خلق افراد انسان و قابلیت و مشادوب اصناف بشره  
 تفاوت تام و ستافی نما لاکلام نمایان و جلوه کرا و لشدر. **قطعه**

اول حکیم ازل که صنعند	ظاهرا و لدی طلسم نوع بشر
مختلف ابتدای قابله	بعضی هایل بخیر و بعضی بشر

زهی صانع حکیم. و قادر علیم که نوع بشری. تخلقوا باخلاق الله امریه ممتثل  
 و اقر بکم الی احسنکم اخلاقا درجه سنده متصل اولدو نشاء دنیوی ده  
 زیور فضل و کماله محلی و فریق. و عالم آخروی ده صفا اهل صفاد. حشر  
 اولمارین مقرر و معین یلدی **شعر** تأمل فی آتی قلنا. تجد فیها جلال الله  
 نعمه اکرب و المولی. تعالی الله تعالی الله. و غایم صیبات صلوات  
 طیبات. و جداول تسنیمات زکیات سلیمات اول هادی سبل. و خاف  
 رسل جنانه شایسته و خلیفدر که تفصیل صفات سعادت سمائی ایچون  
 نص. انک اهل خلق عظیم. منزل. و ذات رسالت صفاتی تکمیل دایره  
 وجود و تمیم مکام اخلاق ایچون معوث و مرسلدر **شعر منشئه**

محمد که جان و یردی نطق مسیحا	چون ابتدای قدوم شریف نبیارت
کوز و قاشنه صاد و نون زمر و ایما	نعم زلفینه نقش حتم اشارت
<b>شعر</b> بحکمی ثنائیله فی روضه زهرا	بفوح کالر و رض ممتور و مشمول
اتی جمله انبرهیم و الدیر	ذات علی کرم الاخلاق مجبول

و رحیق رضای احدیچون که ماصدق خنامه مسک و فی ذلک فلیتافن  
 المتنا فسون در افواه ارواح آل و اصحابه ریزان. و سبزه رضوان بجات  
 غفرانه خالك قبور تابعین لهم باحسان دن ثابت و خیران اوله **منشئه**  
 ابر رضوان که بیایان نرسد باد افق. باد پرر و صه که عترت و بر باد افق.  
**ذکر محمد و شرمندای حضرت خلافت بنامی سعادت دستکاهی**  
**خدا الله تعالی سلطانه و قاض علی العالمین** چون غرض کتاب لوا مع حدیث  
 ملک و قباب تصدیری ایله غرا. و طرقة خطاب و رایج نعت جناب رسالت  
 مآب تحریری ایله مطرا اولدی پس لایق اولد که بونوامد عالم غیبک  
 سری افرمدع بادشاه اسلام ایله آسمان سای. و بونامده رسید  
 جهان لاریبک افسری کوهر و صف پناه دین سید الانام ایله جهان آرای اوله

بشر

غنیة

سحاب



چون فی خامه شد انکشت نمای	بنواسازی توحید خدای
دلکش از زمره دیگر ساخت	برده <b>نظم</b> پیر برداخت
به جوار زمره کوتاه کند	که ثنا کسری شاه کند

زیر اصحاب عقول مطابق و ارباب نقول متوافقد و که دایمادین و دو  
تو امان و حامی شرع و دین بی حمایت تیغ سلاطین بی امن و امان دور اگر  
جو بار شمشیر شاهی و باران تبر سلطان دین پناهی یله بوستان شرع تاز  
و نمکین اولیه تاب نکبت کجای عدای دین و عموم هجوم کفار و ملحدین  
بی برک و نوا اولسی مقرر و اگر تاب آفتاب عدل و سیاست و نسیم غنیم  
حفظ و حراست جانب آستان دولت آشیان سلطان سعادت نشاندن  
واصل ولیه بوستان دین و ایمان کل و ریحان و سیر و ضمیران ضمیر اهل  
عرفان شکفته و خندان اولق متعذر در **نظم**

بدان ای خرمند با افرین	برادر بود پادشاهی و دین
نه بی تخت شاهی بود دین پای	نه بی دین بود پادشاهی بجای
نه از پادشاهی نیادست دین	نه بی دین بود شاه را افرین

و اخبار نبویه ده دخی وارد که الدین اس و الملك حارس و ما لا اس له  
فهدوم و ما لا حارس له فضایع **بیت** دین اساس رضای پزیداند  
ملك اکا حارس و نگهباندر شویله که بی حارس و له ضایع اولور  
**مصراع** اولکه یوقدر اساسی ویراندر لاجرم پادشاهان ارجهند  
و دین پناهان سعادت مند که ملک جهان فانی ظل زایل اید و کنی معلوم  
و ملک فانی به ملکت باقی مضموم ایتمشدر عادت جمیله و سیر  
حمید و خلق خوب و خوی نیکو لری اولدر که کمر سعی و اجتهادی میان  
جانه مشدود و در ظلم و ضلالت شهرستان دین اوزد مسدود قیلا  
حفظ و حراست ممالک اسلام و اخذ و فتح دیار کفر و ملاحده لیام قطع  
ارباب فتنه و فساد و دفع و دفع اصحاب بنی و عناده و دفع قدر عایدان  
و عا **نظم** و دفع ظلم مفسدان و ظالمان ایتمی کند و لم شعار دینکار اید

فوجان فانی نام نیک و ذکر جیلاری مخلد و باقی و حیات باقی و مناسیر  
بیشتر هم ز جیم بر خمه منه و رضوان روح پر فروز حلیه ملاقی اولور و المنة  
الله تعالی بوفضایل علیه و مناقب سنییه پادشاه دین پناه شهریار  
سعادت دستگاه خداوند پادشاهان عالم پادشاه خداوندان بی آدم  
شهریار جهان سرودی و کامرانی کامکار و یاد رعیت پروردی و جهانیا بی  
در یکدانه درج شاهی نیم جهان فروز برج جهان پناهی خلاصه عالم کن کار  
درد ریای وجود و کوهر کان ماحی ادناس الکفر و الفساد عن وجنة الدین  
حامی اجناس الخلق و العباد عن ایدی المعتدین سلطان المغربین و المشرقین  
ظل الله تعالی فی الخافعین خادم الحرمین الشریفین ناظم قلاید الکرم  
على احياء الاجناد و الرعايا فاشتر فراید النعم على رؤس الافراد و البرايا  
معزالدنيا والدين غیاث الاسلام و المسلمین زبدة سلاطین آل عثمان  
بل زبدة السلاطین علی الاطلاق سلطان العرب و الهجم و الروم و الشام و العراق  
السلطان سلیمان خان ابن السلطان سلیم خان ابن السلطان بایزید خان  
ملك الله تعالی من خدم له و صدق و اهلك من غدربه و خان حضرتنه  
خاصة ذات قدسی صفات و سمات عنصر ملك شما **نظم**

شاه معدلت پرورد دین پناه	ملك دستگاه و فلك بارگاه
ملا و المعالی ملاذ الائم	ولی الایادی معین النعم
زهی سبایه حق که خلق زمین	آنک سایه سندن زمانه امین
یغفر فیض کفیله باران جود	اولور تازده اندن ریاض جود
سرتیغی کیم کفر سید در جود	آنک و صفیدر فیه باس شید

زهی پادشاه دین پرورد و شهریار داد کستر که تمامت ربع مسکون استغلا  
لواى اسلام و استیلاى علای شرع سیدا الا نام الان ممالک محروسه حضرت  
مخصوص و دوام دولت و دوامان مبارک و بقای سلطنت خانواد  
خمسده سی تا قیام قیامت حدیث شریف لایزال طائفة من اهل العرب  
ظاهر بی علی الحق حتى تقوم الساعة مضمونی یله مقرر و مضمون صدر **مصراع**

ناظر



دولت درین سر او کشتايشه دين در است . اگر چه آباء عظام و اجداد کرامند  
 که ملوک زاهر و سلاطین قاهره ایدیلر . اتمام محالک و اخطار و اختیار  
 مشاق اسفار و مبتدعه و کفاردن اخذ ممالک و امصار ایدوب توسیع  
 دایره دین و تکثیر امة خیر المرسلین و اعلاى لواى دین و دولت و اذلال  
 اعدای ملک و ملت بتمکد مساعی جمیده . و ما ترصد لری تاریخ روزنامه  
 جهان و کتابه کما رطاق روزگار در . **شعر** بیض الوجوه کرمه احسابهم  
 شتم الانوف من الطراز الاول . اما بعد الله تعالى که عهد سلطنت نجسته  
 فرجام حضرت پادشاه اسلام ده واقع اولان اخذ و فتح قلاع و امصار  
 و قلع و قمع ملاحد و کفاره و توسیع دایره دین و ملت و علو و غلبه ناموس  
 سلطنت آنکس از انصاف مضاعفه و امثال مترادفه سیدم پس مثال شریف  
 و نمود اوقات لطیفی بوابیات دلکشاد و **شعر** و ما جدران آباء له غمرا  
 و صار من بعد فیهم غرة الغر . **بیت** چنان بود بدی که کش چنین بود فروزند

چنین بود که هر کش چنان بود معبد	<b>قطعه</b> از تبع اوجای صلیب و کلیدها .
در در آفر مسجد و محراب و منبر	آنجا که بود صیحه ناقوس کافران .
امر خود بانک نعره الله اکبر است	و بوم نقت نامی و موهبت کرامی خاصه

مسلطه دولت سلاطین ال عثمان ابدها الله تعالى الى انراض مد الزمان در  
 که هر خان فرسيع ساحه سلطنت و تفسیع عرصه مملکتده پذیردن برتر  
 و هر فتح و نصرت که پادشاه سابقه مقدر اولمش اولیه پادشاه لاحق و پیشتر  
 اولور و مثلاً سلطان دین محمدی . و بر همان شریعت احمدی مقیم جاہ دین  
 سلطان غمراه و مجاهدین فاتح امهات البلاد سلطان محمد بن سلطان مراد انار الله  
 بهانه و قتل يوم العرصات میزانه بدر محمود المساعی سلطان مراد غازی بلکه  
 جمیع ملوک و سلاطین ماضیه طریق فتحی نامسلوک و اخذ و استیلای حسن الملک  
 اولان شهر قسطنطنیه که ارتفاع سمک باروسی مساحت سماک و انحصار غرق  
 خندق مواصل کر خاک عظمت و حصانت شهر جهان و استواری متانت  
 نادر و پادشاه ابتداء دولت و اول سفر حضرتند فتح سوزوب مفر و ملت

و مستقر خلافت و مطلع اقاب عدل و داد و محبت نسیم جود و رافت ایلد  
 اکابر امراء و افاضل علما و طوایف امم و قبایل عرب و ترک و عجم اند مجتمع و انوار  
 علم و عمل مدارین و زوایا سنده ملغع اولوب قبه الاسلام مطلق و دار الملک  
 محقق اولدی . حتی عارف کامل مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی خراساندن  
 مرحوم خداوند کاره مکتوب منظوم ارسال ایدوب و بومعنایه ایما ایلدی که .  
**بیت** معدن کفر و محدثانم شد ز جسد توفیه الاسلام  
 ومع هذا و اخر عهد شریفند فتح قلعه بلغراد که رفعت و متانت موازی  
 سبع شداد دو حضرت شریفینه مطلوب و مراد اولوب امام مطلع غرور  
 و سفر درن هلال فتح و ظفر نمایان اولدی . و غلظت کفر و ضلال افق قلعه دن  
 پایان بولدی . خداوند کار فلک مراتب نوع انکسار ایله راجع و آریا اولدی  
 چون سیر سلطنت و شاهی قدم مبارک دم حضرت پادشاه ایله متفر و مبدا  
 اولدی اول تباشیر سحر دولت . ابتداء سفر حضرت همایوننده قلعه بلغراد  
 جوانب و اطراف و نواحی و اکافی ایله مستخر بنکان دولت و زافزون اولدی  
 ولسان حال و قال علی طریق حسن الفال بویستی مناسب حال انشاء ایلدی .

باش تا صبح دولت بدمد کین هنوز از نتایج سحر است  
 چون بنای سرای مدح و ثنای حضرت صاحب قرآن عد و شکر اول مرتبه دن  
 بلند در که بوزن تحت خانه رقص آنک شریف عرفه ایهال کند و زن  
 ایتمک قادر اوله . بین لایق و زنجور اولد که دعای دولت روزافزون و بقای  
 جاہ و جلال و خشم همایون که واسطه وصول اقبال عالمیان و رابطه  
 حصول آمال آدمیان و عمارت سرای شرع دین و نصارت ریاض اسلام  
 و مسلمین در دست تضرع و مسئلتی درگاه مهین خلاقه کشته و دروی  
 تخضع و مسکنی بارگاه ملک علی الاطلاق ده نهاده قیون **بیت**  
 از سر صدق سحرگاه مناجات کنیم . عرض حاجت بدر قافق حاجات کنیم  
 خداوندائی نیاز ابد نواز . چاره سازا اگر چه سفینه سعی و علم ز دریای عجز  
 تقصیر مرده کمه و بباد بای رجا و امیلر صحرای شرم و شود مرده بریل

بومعنایه

هجرت

ایمیز



صد شکر و هزار منت که حضور الیاس عنایت و توفیق  
 تالی بشارت ادعوی استجیب **کم در نظر**  
 خدا یا کافی یله نزلت جیجیون  
 او رحمت حق کیم کجری غضبند  
 که تخت سلطنت شاه دیدند  
 شمار عمری ایرشد کد صادم  
 نه در صادم الف ای حی ذو المن  
 ایرشد کد جو ملک کوه قافه  
 بقا باری دکل دهر کد چو کاردی  
 بو عالم سر تخت خلافت  
 جهانم دایرایت خیرایله نامین  
**شجر خلافت** ثمره جود و دانی متصل قلم یعنی دعای حضرت سلطنت  
 پناهیدن شای جناب شه نشاهی به مشفق اولوق دعاری  
 دعای شاه کیم صاحب زمانند  
 جهانک بختی و بختک جهانی  
 شهنشاه سلیم اول کان دافت  
 منور طلعتدن روی دولت  
 درخت میوه دار باغ شاه  
 زلال تیغی کیم آینه ساند  
 گفندن شرم ایدوب نیم نیت کیم دف  
 او گفندن کیم کیم فیضند کیم در  
 حیا شول دکلور دیه صورتند  
 جهان طهر قچه وارا ولسون همیشه  
 پر ولسون جای دولت باده سندن  
 دهان و چشم ملکک نور وادی  
 دعای شاهزاده تو امانند  
 سزای افسر و تاج کیانی  
 ولی عهد منشور خلافت  
 وجودندن قوی بازوی دولت  
 جهانک مسندی دهر کد پناهی  
 عروس فتح آگه صورت رسانند  
 حیا سندن اورر رخساره کف  
 نم جزئی در بای کرم در  
 که ایلر کند وی نه صورتند  
 سعادت که یارا ولسون همیشه  
 منور دیدن سی شهزاده سندن  
 جهانک مطلبی دهر کد مرادی

ختم

اب وجد سایه سند عمر سرمد  
 خدایا ایله شاه شهر یاره  
 نصیب ولسون علی اعداد انجید  
 شمار عمری عمر دو یاره  
**بود اعی** **تالیف** نه اولدوغن بیان و بعضی اخلاق کرمیه  
**صاحب سعادت** فی الجمله ظاهر و عیان **ان قلمت در**  
 دانش اندوزان افاضل عالم و حکمت آموزان امانت بی آدم قند مقرر و  
 معلوم در که علم اخلاق و تدبیر منزل و سیاست مدینه که حکمت علمیه  
 اندن عبارتند نفوس انسانی به مکمل فوز و سعادت و محصل قدس و طهارت  
 هیچ آدمی بو علوم نکت و دقایقه اطلاع و قلیل تحقیقنه ارتفاع ایتمی  
 ممکن دکلور که زیور کالات حقیقیه ایله تحلی و جلوه کاه سعادت و معاد  
 یقینیه ده بجلی این واساطین حکما و سلاطین علما علم مذکورده تالیف  
 کتب شریفه و تصنیف زیر لطیفه ایله صحایف لیل و نهار دی رقم زده کلاک  
 لطایف نکا دایلدیلر خصوصاً کتاب اخلاق ناصری که حکیم کامل فیلسوف  
 فاضل نصیر الدین محمد طوسی که رواق حکمتک انهدا مندن حکم اساس تجدید  
 طرح و تذکره فضلا ایچون کلام متکلمینی نقل و خلاصه اشارات اهل حکمت  
 اینستند تالیف بیوردوب ناسخ کتب متقدمان و طراز دامن آخر الزمان  
**نظم** چون نکته عاشق از فصاحت  
 چون چهره دوست در ملاحظت  
 جانرا عیوض سرور و شادی  
 دل را بدل نشاط و راحت  
 بعد فاضل محقق و کامل مدقق مالک اذمه معانی جلال الدین محمد وانی  
 که تحریر قواعد علمیه ده رفیع غواشی و تجرید عقاید دینییه به کتب خوانشی ایمکله  
 مقبول فضلا و مدوح علما در اخلاق جلالی نام رساله بی تالیف ایله کتبخانه  
 حکمتی زین و اخلاق ناصری به ثانی آئین اولدی بعد فصیح جهان بلیغ  
 و نکته دان واعظ خطه خراسان مولانا حسین واعظ میرزا الحسن بن سلطان حسین  
 بیقرانامنه کتاب اخلاق محسنی تصنیف ایلدی هر چند اسالیب مبانی و اکیلا  
 کبی تحقیقات حکمیه و تدقیقات علمیه اوزن مشتمل دکلور اما چون تراکیب  
 و معانی و صنوع و ظواهر ایله متمم الفاظ و عباراتی لوح عذوبت و سهولت

ختم



اوزره مرقد در قلوب عامه ده جایگزین و او کیار در زیاده شهرت پذیر  
 اولشدن و بارها خاطر فایز اندیش و خاطر اولوردی که زبان ترکی روم  
 اوزره بر کتاب مرقوم اولایدی که مقاصد حکمت عملیه بی بالتمام جامع و کتب  
 ثلاثیه رابع اولایدی اما علایق روزگار و عوایق لیل و نهار که جمله دن  
 بعضی تحصیل و تکمیل علوم و تدریس و تعلیم فتویا یدری و مخدیره جمله  
 غنی بجای اختفاده پرورده و اول عذرای سیمین عذاری عوایق  
 اعذار دن در پرده استدری تا اول تاریخ مبارکده که سال فرخ قال  
 حساب هجرت دن و اصل عدد لفظ فرخ سال اولدی نصاریف فضایله  
 شمع دل سوزان شبستان خطه شام غنیمت شام ده فروزان اولدی  
 فی الجملة تعویق مباحده و توفیق مساعد و دواعی مجتمع و موانع مرتفع اولوق  
 اواخر سال مزبورده شارع شریعه کیریلوب اویل سال آینده ده انجام  
 و اتمام ایرلدی **دبایع المنشئه در تاریخ تألیف کتاب**  
 سالی که بود حساب او فرخ سال **اغاز شدن رساله فرخ قال**  
 از بخت شد آخر آخران سال که بخت **باشند بحسابش رفتن آخر سال**  
 و فی الحقیقه سبب حقیقی تألیف و علت تامه نظم و تصنیف اولایری  
 که حضرت مکرمات یاق و معدلت را مایات که در بای جود و عطاسند و علم  
 شاهی فلوس مایه کبی رزان و روز رزمده باد هیبتند شیر فلک شیر  
 علم کبی رزان شبستان مجلس سعادت نشانی عود سعود و طیب مکالمه  
 مطرا و کف فیاض عطاء سانی که نهرهایلدر نهرهایلدن منزه و میرادر  
 وزیر عالم عادل که دیلی دلفین بخشی بحر معانی زبان در افشانی اندن  
 بر دل و کف کهر پاشی در دیای امانی که نسبت کف کنا رسا حلد  
 مروحه آستین عدلی راحت رسان روم اولای زمین دیر که من بعد رقی  
 کرد فتنه قنقره و صبح صدق و صفا آستان جلالتدن نمایان اولای افق  
 عالمدن آفتاب عدالت طول عمر **قطعه** **کناه را کرم او به از هزار شفیع**  
 امید را قلم او به از هزار ضمان **پناه بخت احم قهرمان تیغ و قلم**

عائزه

تاریخ تألیف

سرا

جهان لطف و کرم سرور زمین و آسمان عهد و زمانی امن و امانی اول مرتبه  
 جامع مدر که قریب مدر که اعداد دن صفت یکا یکی سمت یکا یکی می مبتدل  
 و اعداد دن خاصه اختلاف عارضه ایلافه محول اولوب آشنه کی خرد  
 تاب برودت مانی مزبل ایکن مزید و ضرر آب بسیار شرر شعله ناری مطیع ایکن  
 موفی اولوب پر شاهین طیار مروحه کبک و کلنک و سرن پلنک بره کوفند  
 کر بالشت نقش بزلت اولشدن **قطعه**  
 چنان بساخت جهان را هوای دولت تو **که از طبیعت اعداد رفت ناسازی**  
 از آن گذشت که کسناخی کند پس ازین **سحر سر دی و ماد صا بغماری**  
 عهد ملک شاهی ده اولایدی وزیر نظام ملکی اندن تعلیم ایدری بزمهر  
 زمانه کلیدی وزارت نوشروانی تسلیم و روان نوشین و زاری آندن تسلیم  
 بهست از صاحب ری درجه فصل **است از حاتم طی درجه در جود**  
 آصف ثانی که کورخی زو صفش شرم **در جهان باشد سمر چون آصف بن برخیا**  
 حسن اخلاق اگر نقل بلیه باد بهار **سنبل الطیبا وله صحر الرده هر یک کیا**  
 حالی یارب هب یظهر اولم و جی وان **کف در باشند در مهر سلیمان حالیا**  
 بذله حامی زنک رخسار وفا **عدله مایه زنک مرآت صفا فارسی میدان نجای**  
 حارس دیوان عدالت و ذرا عظم مشیر انجم **وکیل السلطنة القاهرة امیر الملک**  
 علی پاشا **شعر** **یاد شایسته خداوند که در تیسر ملک**  
 هر چه رای و ستای پادشاه اعطت **آنکه در انکشت تدبیر سلیمان دویم**  
 مشورت های صلواتش احوال خاتمت **نظام الملک صلاح العالم غیبات الدوله**  
 العلویه علاء الدین والدین **شعر**  
 سنا و قند خندان اولور آصف بر نوز **که کربان فیض ایدر جودن اکه مهر سید حاشا**  
 امین در که سلطان معین ملت یزدان **مفیض الجود والاحسان پناه دین علی پاشا**  
 لا زالت صیت جلالت واصله الی مسمع الاجلال مع الاقبال وصیت نواله حاصله  
 فی مزارع الاعمال و یثبت فی قلوب سنابل المحبة فی کل سنبلة مایه حبه المنشئه  
 بدعت و بی داده چوناهی در اول **دولت و دین پشت و پناهی در اول**

آپ



لطف ازل پشت و بناهی اوله	شرع بنی هادی راهی اوله
روشن اید و ولتی کرد کار	گوگینی کوکبه صبح وار
نیتی چون خیر در صبح و شام	عاقبتی خیر اید رب الانام

رغایب معارف و کماله داعب و مهر مهرا بیه ابکار افکار اهل فضل و خا طبطبه  
 حق و حقیق که یوسف مثال اخوان زماندن کم التفات و اخوان یوسف کبی  
 حضرت عزیزه تحفه سی بضاعة مزجات در رعایت و تفقدی جانبدار اید  
 و کمال کر مندن الاترون فی اوف الکیل دیرلر اول سبیدن دایما اخوان اصل  
 و در جابر مصر احسانه کیدرلر و لسان حاله بکلمه تذکر ایدرلر **المنشئة**  
**یا محسن من لطفک اخصیت لیتنا** . . . **یا الله لقد اترک الله علینا**  
 لاجرم بو کتاب که علم نالیفی قلّه حصار حکمت عملیه اوزرین منصوبه بر اسم علی  
 عالم آراسنه که علامنه مستقدر منسوب و **لو قطع** کان حکمت و اسرار فیه  
 ایدوبیا لفاظ پاکیده صلا . . . **سروش ملک غیبی کوش جان** . . . دیدی آدی اخلاق علامه  
 عوف عنایت الهی و بمن تربیت جهان پنا هیدن رکن هم واثق و صبح امیدم صادر  
 که بو کتابه او لکیلردن زیاده قبول قلوب موجود بلکه بو کتاب شاهد کماله  
 خلعت جدید و آثار اخلاق ثیاب قشمنده معدود **اوله المنشئة در نام کتاب**

ناصر آدینه نصیر طوسی	دیدی اخلاق ظهور ایلدی فن
بعد شمع دوان سبیدن	اولدی اخلاق جلالی روشن
محسن آدینه حسین واعظ	یاد کار ایلدی اخلاق حسن
پارسی با فایوی تار و پودی	جمله سی اولدی جوا خلاق کهن
ایلدیم تازه تر اول جامه لری	زرکش روی زیبا یله بن
نکته خلق علی پاشا دن	اولدی چون مشک فشان جیب من
بوی لطفیله معطر قلدی	عالی زلف عروسان سخن
ایلدی بنده علی اخلاق	نام اعلا سینه اعلا قمودن
لاجرم ختمه ناریخ آنک	اولدی اخلاق علای احسن

چون معین خیر وجود و مفید وجود و توابع وجود اولی حق قدیم و ملک و دودون

و ممکن و اوصاف و افعالی اصلندن عدم محض و لا شیء صرفدن معدود  
 پس لطف و احسان بیشماره توکل و حول و قوت معدومزدن تبرا ایتمکه  
 فیض عیمینه توسل ایدوب هر لفظه و لحظه ده قوت و نصرتنه رجوع  
 و سمت مقصود و جهت مراده شروع ایدلم و الله تعا بحقیق امالی جدیر  
 و به استعین و هو علی کل شیء قدیر . **بو کتاب حکمت علییه در اوج**  
**فندن مرکبدر و هر فی موضوعندن معروفدر و فنون مذکور ذی**  
**بعض مقدمات و مبادی به موقوفدر لاجرم به مقدمه و اوج کتاب**  
**افزون مرتبدر مقدمه اول امورک بیانددر که بو کتاب به بیان اوله**  
 اوله حق فنون اول امورک معرفتنه موقوفدر . با خود موقوف علییه  
 دکل ایسه باری فی الحله مفید و معین و لطفه موصوفدر . پس معلوم و مقرب  
 و صحیفه دهند مرقوم و محمد اوله که فی مقصوده شروع ایتمک امور اختیاریه  
 یعنی ارادت و اختیار و وزینه جاری و اکراه و اضطرار دن عاریدر و هر  
 امر اختیاری یکی ننه به موقوفدر نیتکم علوم عقلیه ده معروفدر . **اول**  
 اولدکه هر شئیک ماهیتی نه ایدوبکی یا بالکنه یا بوجهما معلوم اوله ایکی  
 اولدکه فی الحله فائز سی و ایدوبکنه تصدیق اولوب بو تصدیق صحیفه دهند  
 مرسوم اوله . و هر ملک مبادی و مقدماتی وارد که اهلی قشند ظاهر دن  
 که علم مذکور یا موقوف علییه یا معین و ناصر در . لاجرم به مقدمه ده بو کتاب  
 که مجمل اعلام اولندی مفصلا شرح و بیانی ایراد و لفق التزام اولوب  
 بنجه اجماعدن ترکیب و هر بحث وجه مناسبا و وزینه ترتیب اولندی .  
**بحث اول حکمت عملیه نک مطلقا و علم اخلاق و علم تدبیر منزل**  
 و علم سیاست المدن بنجه علم در و تعریف اسملری ندر آنک بیانددر  
 اوله معلوم و لسون که تعریف علمی ممکن اولره الا حد اسمیسی ایله که تعریف  
 اصلدر و حداسی ایکی نسندن مرکبدر بری مایه الاشتراک که جنسدر و بری  
 مایه الامتیاز که فصلدر و حکمت عملیه نک جنسی مطلق حکمتدر که اشتراک  
 کامل و حکمت عملیه و نظریه به شاملدر پس مطلق حکمتی تعریف و ترسیم



و اقسام معتبره سه تنه توابع و تقسیم اید که حکمت علیه نك خدا میسوی  
 متین و ماهیتی عند الطالب متعین اوله بقدر الملك الوهاب  
**تعریف حکمت و تقسیم او باقسام مشهور** حکمت موجودات خارجی  
 نفس الامرده نه حاله ایسه اول حال اوزن بلکدره و لکن طاقه بشریه  
 و فایندیکجه و قدرت انسانیه ده ممکن اولدوغی مقدار به تعریف نفس عمله  
 شامل دکل و عمل برترسیم مقتضای سجه حکمتده داخل دکلدره بومذهب  
 صوابه یقین و مقبول عامه محققین دره اما بعض حکما حکمتی تعمیم  
 و علی دخی درج ایدوب بوجه اوزرینه تقسیم ایلدیلر که حکمت نفس انسانیه  
 علم و عملک حصولی و نفس انسانیه نك بواکی جهتدن کمال معتدبه اولان مرتبه  
 وصولدره نیت که خواجه محقق کتابا خلاق ناصری ده که تصنیف بیردی  
 حکمتی بوجه اوزن تعریف بیردی که حکمت اشیا بی لایق ایه ایلدیلر  
 و اضالی لایق نیجه ایه ایلد قلمقدره چون تعریف مفهوم و آنده واقع اولان  
 اختلاف معلوم اولدی پس بوجانیدن رجوع و تقسیم حکمت ایتکه شروع اید  
 تعریف حکمت مذکور اولدی که موجودات خارجی بی بلکدره و شمول اشیا که  
 موجودات خارجی لفظی که اسمدره نفس الامرده ایکی قسمدره قسم اول اولدکه  
 آنک وجودند بنم قدرت و ارادتمزك اصلا مدخلی بوقدره و زمین و آسمان  
 و اشخاص حیوان و انسان کبی **قسم ثانی** اولدکه آنک وجودند بنم قدرت  
 و ارادتمزك مدخلی مقرر و اندر سز وجودی نامیسردر بزدن صادر اولان  
 افعال و حرکات و اعمال کبی پس حکمت متعلق اولان موجودات خارجی نك  
 ایکی قسمه انسانی ایلد ایکی قسمته منقسم اولور لکن غرق بنه اول وقت  
 بالتمام منقسم اولور که هر قسمی عیان و تفصیل بیان اید و زه **قسم اول**  
 که بنم قدرت و ارادتمزك مدخلی اولین موجودات خارجی درن بحث ایدر  
 که حکمت نظریه دیرلر زیر اطرین تحصیل بحث و نظرم منحصر دره پس طریق تحصیل  
 نسبت و لوب حکمت نظریه ایلد مشتمل دره **قسم ثانی** که بنم قدرت و ارادتمزك  
 مدخلی مقرر و اندر سز وجودی میسر اولیان دن بحث ایدر اکا حکمت علیه دیرلر

کیفیت عملدن بحث اید و کی ایچون عمله نسبت ایدلر پس حکمت علیه بر عملدر  
 آنده افعال و اعمال افراد نفس انساندن بحث اولور شول حیثیتدن که قفنی  
 عمل صالح و مقبولدره آنی تحصیل و ایقاع ایتک نفس انسانیه به موجب کمال  
 سعادت حقیقیه دره و قفنی عمل فاسد و مذمومدره که آنکله ملائسه و انصاف  
 قلوب ذات آدمی به مودت نقصان دینه و شقاوت اخروی دره تا که انواع افعال  
 و اصناف اعمال معلوم و مبین و مفهوم و معین اولوب قسم اولی اکساب ایتکه  
 نفس انسانی به تحلیله من حاصل ایدوب او قسم نایندن اجتناب ایتکه تخیلی  
 و اصل اوله و ایضا نفس ناطقه ترکیبیه که قسم اولی ایلد اتصال و انصاف  
 واقف تدسیسه که قسم نایندن اجتناب و انصاف الدن عارف اولوب  
 بر موجب فحوی شریف قدالغ من رکیها ترکیبیه خریص و مشعوف و  
 بر مقتضای معنای صیف و قدخاب من دستیه تدسیسه سندن مصروف  
 اولوب خبیت و حرماندن سالم و ناجی و فوز و فلاح ایلد مذکور و معروف  
 اوله پس حکمت علیه نك فائده مرتبه و غایت مترقیه بی مجرد علم دکل بلکه  
 تحسین افعال و تکمیل اعمالدره شویله که شجره علم ثمر عمل ایلد مقرون اولد  
 دایره اعتباردن خارج و درجه اعتداددن بیرون اولور بخلاف قسم اول  
 که آنک فایده عاید و غایت لازمه بی مجرد علم موجودات و معرفت  
 حقایق و ماهیتدره که نفسه نشاء دنیویه ده کمال معتدیه و نشاء اخروی  
 سعادت حقیقیه به وصولدره زیرا نفس ناطقه انسانی جمیع موجودات  
 خارجی و ماهیات اشیا به طرق صحیح و ادله صریحه ایلد عالم و هو  
 و تصورات مطابقه و تصدیقات یقینی صحیفه مدر که سندن قیام اولی  
 مبدأ اول جل ذکره صفات کمال و نفوت جلال و افعال مقدسه و احکام  
 منزله سی ایلد و عقول مجرد و نفوس مطهره و فلك متحد الجاهات  
 و کمر ثابتات و افلاک کلیه و جزویه و کواکب سیاره و ثابته و عناصر  
 بسیطه مترتبه و موالیذ ثلاثه مرکبه که معدن و نبات و اصناف حیوان  
 و انسان که مستجمع قوی و طبایع و نفس مجرد و جسد مادیدن مؤلف اولد



برنج جامعه چون ترتیب صحیح و ثابت و نسق و نظام واقع افتد رتبه  
 مراتب مدركه سندن منطبق و مرتبش و جوهر وجود نفس مجرد بوانطباعات  
 حقیقه و انشامات یقینیه ابله متصف و متمم اوله کالفا وجود بالکلیه  
 و عوالم باسرها اول و لوب نشاء دنیوی ده ذوق کالات یقینیه به وصال  
 و نشاء اخروی ده غایه سعادات حقیقه که اعتقادات صحیحه اکامرتبتدر  
 اکا حاصل اولد و چون جلیاب بدنی شوق و نشیمن مجردات ملا اعلایه  
 ملحق اوله جوهر خاسته اولان کمال معتبری که علوم صحیحه ثابته در ادرش  
 ایتمکله اکابر ابراهیم و سرور و ارتیاج و جوهر عارف اولور که لسان و اصفا  
 آنک و مضنه قاصر و بیان عارفان آنک شرحند متقاصر در  
 و ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و بحال اول لذت عقلیه در حکما  
 آتی اثبات ایدوب لذت جسمانیه دن اجل و اعلی و الایش ماده دن منزله  
 اولان جواهر قدسیه و تقدس ظاهر انسیه به انسی و اولی اید و کنی تقریر  
 ایتملدر چون مطلق حکمت نظریه و حکمت عملیه به منقسم اولور  
 معلوم اولدی بنم فهوم اوله که حکمت نظریه دخی اوج قسمدر و هر قسم  
 علی قدر محدود و مرسوم رسم مسقای سمدر زیرا موجودات خارجی که  
 بنم قدرت و اراد تمزک وجود دن مدخلی یوقدر و حکمت نظریه اندر دخی  
 ایدر اوج قسمه منقسمدر اولکسی اولور که خارجیه ذهندن ماده  
 جسمیه دن که هیولی دیدکاری ندن عیاندر مستغنی اوله مبدأ اول  
 جلد کرم و عقول نفس مجرد به کبی اوساخ ماده و طبیعتله نامدتن  
 و ادناس هیولاء جسمیه دن مقتسلدر اندر دن بحث ایدن علمه که حکمت  
 نظریه نك بر قسمیدر علم الهی دیرلر و علم اعلی دخی بر اسمیدر زیرا چون  
 ماده جسمیه مایه سفالت و نقصاندر اندر خارجا و ذهانمیرا اولان  
 غایت علوه اولد و غنی مستغنی دلیل و برهاندر و چون اشرف بیخوش عنه  
 آن ذات ابله دایر و قاعیدر پس اکا علم الهی دیمک دخی مناسب و ملائمت  
 ایکنجیسی ذهندن ماده دن مستغنی اما خارجیه محتاج اولاندر هیئت کبری

و نیز

و تلیت و ترتیب کبی که خارجیه ماده معین مثل سنک و آهن الیجه موجود  
 اولد و غنی روشنند اما ذهندن جمیع مواد معینه دن غافل و ذاهل  
 بر شکل مدوقه یا مثلث و مربع ملاحظه ایتمک ممکن و قابلدر و به مقوله  
 موجود اندن بحث ایدن علمه علم ریاضی و علم وسط دیرلر زیرا حکما اقد  
 اطفال و مبتدین زمن سنه ریاضت اذهان قصد ایدوب علم الهی به اهدا  
 ایکنجیسی بو علم ابله ابتدا ایدر لایدری و معلومات مسا فلی جمله یقینیه  
 و د لایلی قطعیه اولغیله شک و ظن اندر داخل و هم شبهه که واصل اولور  
 مبتدینک طبعی یقین محضه معتاد و مألوف و لوب علم الهی و طبیعیدر  
 ظنه قانع اولوب طلب یقین ایتمک مشغول و مشغول اولور دیرلر  
 و اندر بیخوش عنه اولان اشیا که ماده دن که ماده نقص و تسفل در ذهندن  
 مستغنی اولغیله فی الجمله ترقی و خارجیه محتاج اولغیله من وجه تزلزل بندگی  
 وسط اولوب آندن بحث ایدن علمه علم اوسط تسمیه اولور بی غلط و غلط  
 اولور و به علوم ریاضیه درت قسمدر هیئت و هندسه و حساب و موسیقی  
 آچخی قسم ذهندن و خارجیه ماده به محتاج اولاندر اندن بحث ایدن علمه  
 علم طبیعی و علم اسفل دینور زیرا طبیعت که مبدأ حرکت و سکوندر اندن  
 باخشدن و خارج و ذهندن ماده ناقصه به محتاج اولد و غنی ایچون علم اسفل  
 دیمک باعندن چون اقسام حکمت نظریه سمت اختتام بولدی من بعد اقسام  
 حکمت عملیه که بیکتا بمرده مقصد حق و مطلب اعلی در بیان ایتمک اهمقام  
 ایدن لم شول اشیا که بنم قدرت و اختیار مرز ملاحظه اولور اول دخی اوج قسمدر  
 و هر برندن بحث ایدن بر علم خفی و مغلق طلسمدر اقل قسم اول افعال  
 و اعمال که آدمیدن که شخص واحد اولد و غنی جسدن صادر اولور غیر شخص  
 ملاحظه اولند و غنی ظاهرا اولور و بمقوله دن بحث ایدن حکمت علویه علم اخلا  
 دیرلر زیرا اندر هر شخصک خلقندن بحث اولور که نیجه اولور کرم که حسن  
 و مدوح اولوب مذموم و مقبوح اولیه ابناء جنس ابله ارتباطی ملحوظ  
 و افراد غنی ابله اخلاطی منظور اولور مثلا آدمی حد نفسندن تنها و بی مسکن



وما وی دخی ولسه حلیم و سخی و عقیف و لوب و غصوب و بخیل و خفیف و  
کرک الی غیر ذلک. ایچنجی قسم اهل بیت و ارباب منزل ایله اولان افعا  
و اعمالیدر اندن بحث ایدن علم تدبیر المنزل در. مثلا هر کس اهل بیت و خانه  
و ساکن منزل و کاشانه سی ایله که اهل بیت و عیال و اولاد و اطفال و خدمتکاران  
و خشم و پرستاران و خدم در نه و جمله مسکنه و معامله و نه درجه ده معاش  
و مجامله ایتک کرک که سبب انتظام امر معاش و حق معاونه و مرجع ارتقا  
و انقراض اوله. ایچنجی قسم عامه اهل مدینه و دیار اخلاطی اعتباری ایله  
صادر اولان اوضاع و اطوار و افعال اندن بحث ایدن علم تدبیر المدینه و یکله  
مستی دره بومقامه ذلک مذکور و مسطور اولان کلام عامه و مقالات جمیع  
آما حکیم مدق فیلسوف محقق خواج نصیرزاده بسط تطبیق و تخریر اید  
شرح و تفصیل افکار و آرایله غره کتاب و طرغ خطابین بخت افرازی و خاطر  
آرای ایدوب بوردی که نوع انسانک صنف بشرک مصالح اعمال و محاسن  
افعالی که مقتضی انتظام امور و مستغنی استقامت احوالیدر البت  
برمیدادن ناشی و بر مقتضی ذن صادر دره پس اول مقتضی دخی اصلند  
یا طبعدر یا وضعدر یعنی انسان بطبعه اول افعال و اعمالی اقتضا اید و صادر  
اولر یا بر وضع اتی وضع ایدوب انسان اول واضعه اقتضا ایدوب بوفعل  
ظاهر اولر قسم اول که آنک مبدائی اقتضاء طبع اوله. آنک تفصیلی  
مقتضای عقل اصحاب فکر و فراست و تجارت بار باب فهم و کماست ولسه کرک  
و بونوع تخالف ملل و تفاوت اول و لایله متبدل و تعاقب دوار و اکوار و  
تغلب سیر و آثار ایله متحول اولر. و بواول حکمت عملیه در که مذکور اولر  
و قسم ثانی که مبدی و وضعدر خالی دکل که بر طائفه نیک اتفاق اید اوله.  
اکا آداب و رسوم دیرلر یا بر فاضلک که تأییدات الهی ایله مؤید و روان کمالی  
عون ربانی ایله مشید اوله. نبی علیه الصلو و السلام کی باولی و امام کی  
وضعی ایله اوله. بوقسم نوامیس الهیه دیرلر بودی حکمت عملیه کی اوج صفت  
اولک کسی اولد که هر شخصه بافرازه راجع اوله. اکا احکام عبادات دیرلر.

ایچنجی

ایچنجی اولد که اهل منازل عاید اوله مشارکت و اخلاطی جهندن اکا  
مناکحات و معاملات دیرلر. ایچنجی اولد که ممالک و بلاد و جاهیر عباد  
مشارکت و مخالطه لری اعتباری ایله عارض اوله. اکا حدود و سیاسات دیرلر  
و بوعلم اهل شرع علم فقه دیرلر. و بومقوله اعمالک مبدای برواضعک  
و ضعیدر لایب تغلب احوال و تغلب رجال و تفاوت روزگار و تفاوت  
مقتضیات دوار و متبدل ملل و متحول نخل ایله معرض تغیر و محل تبدل و وقع  
اولر. و بویاب تفصیل جهندن اقسام حکمتدن خارجدر. زیرا نظر حکیم  
روشن فیلسوف قضایای عقل صرف تبعیه مقصور در و کلیات امور که  
تفاوت روزگار ایله منطوس و تعاقب و تجد و ملل و نخل ایله مندر  
اولر. آنک تفحصه محصور در. اما علی سبیل الاجمال داخل مسائل حکمت  
علیدر انتی کلامه. بوقمید ایدرین نسخ که شرایع انبیاده علیهم السلام و اقتضای  
واضع نوامیس و شرایع اقتضاء حال اهل روزگار و کوره اولدوغنه و اجده  
مشلا نکاح اخوات شریعت آدم صنفی دره کی هنوز نکران خاص بشری فاید  
و انتشار نسل آدمیلر احتیاج شدید ایدر حلال و مشروع اولر. چون فطری  
منتشر و ضرورت مندفع اولر حرام و ممنوع اولر. و الله تعالی علم و احکم  
**بحث ثانی** فن مقصود و علم مطلوبک که حکمت عملیه در فاید  
مرتبه و غایت متأخره سی نه نشانه ایدر کن بیان ایتکدر اشارت سابق اولد  
که بر امر اختیاری به شروع ایتک حقند اگرچه فائده مایه اعتقاد کافی و  
تمامند اما فاید نفس امریه معتدیه بسته اعتماد ایتک موجب نشاط  
و اقدام و مفید و کمال اهتمام دره. و فاید حکمت عملیه اگرچه ضمن کلام  
سابق اشارت تحرک و درم سابق ایراد اولندی. اما مزید تشویق طالبان  
و ترغیب راغب ایچون تفصیل عبارت و تکریر تلویح و اشارت اولتی بعید  
و بدیع دکلدر. بقر معلوم اوله که فاید تحصیل علم حکمت عملی اولد که فتن  
انسانی حکمت فطری سببی ایله وجه سابق اوزره اعتقادات حقه و علوم  
مطابقه ایله متحلی و عقاید باطله و جهلیات بسیطه و مرکبه دن متخلی.



اولدقدن صكره حكمت على دخی تحصیل ایدوب انك سببی ايله محاسن اعمال و  
مكارم اخلاقك تفاصیلنه عارف و مساوی اعمال دینه و فضایل اخلاق ردتیه  
واقف اولوب مقتضای علمیه عامل و هر طرف علم و عملده كامل اولوبی چهره  
ماهیتی زیور قسما الله حالی و جید وجود اینتی قلاده و طوق قسم ناییدن  
عاطل و خالی اولوب نشاء دنیویه ده كمالات و مكارم ايله موصوف و لود  
معاشی احسن و جوی و اجل چالات اوزده مصروف و نشاء اخروییه شرف  
قرب حق جل شانہ و بھر برهان درجه سنه و اصل و زمره مقدسان ملائعلا  
و فرقه مفریان حظیر و الایه داخل اولوب فی مقعد صدق عند ملیك مقتدر  
مشوبات جزیله و سعادات جلیله فی خایزه و ما الاعین رأت و لا اذن سمعت  
ولا خطر علی قلب بشر مراتب عالییه سنه فایزا اولود و الحاصل سعادت نفس  
انسانی یکی سنه ايله حاصل و سعید حقیقی اول نفسدكه بواکبی درجه  
واصلدن برسی تحصیل علوم حقه و اعتقادات صحیحه و بر خصلت حكمت نظری  
سببی ايله محصول اولود و برینو دخی اخلاق فاضله و اعمال صالحه ايله تخیل  
و اخلاق ردتیه و اعمال غیر رضیه دن تخیل در و بوجالت حكمت علمیه ايله كامل  
بعد مقتضای عملی ايله عامل اولضله میسر اولود و سابقا دیدك سعاد  
كه قرب حقه وصول و زمره ملائعلایه دخیلده بوفضیلت ايله مقدر اولود  
زیرا حق تبارك و تعالی و زمره مقدسان عالم بالا كمال علم و احاطه ايله موصوف  
و غایت طهارت و تقدس له معروف لود و نفوس بشریه كه حلیه علوم حقد  
عاطل و محل اعتقاد باطل یا مخالطه اخلاق ذمیمه ايله متدنش و ملائین  
اعمال قبیحه ايله متجنس و لمیش اوله انلرم مجانست و مناسبتدن اول مرتبه  
دوز و لیاقه اتصال و اختلاطدن اول دایره ده مجوز اولود كه بعد مابین اكثر  
تمایز بین المشرفین اولود چون اطلال و دمن خراب باد بدن طرفدن مفارقت  
و دوری و ارتحال ضروری ايله نسایم قرب عالم علوی ايله منشرح و ابواب  
سماوات و ذریه منفق اولوب دركك هاویه هوانی مجوس و مضطرب  
و درجیات رحمت دعائدن حتی یلع الجمل فی سم الخیاط ممنوع و محجبا اولودن

اگر حكمت نظری ده راجل و عقاید حقه دن خالی و عاطل و وجود كریه متعلا  
وصفات كمال و جلالت و بالجله مبدأ و معادنه جاصل اولورنه ظلمت حصل و  
ضلالته خالدين و سعیر كفر و شقاوتدن مخلص اولور بدین دمره سندن اولود  
اگر تحصیل حق اعتقاد و مؤمن مبداء و معاد اولوب كثر متابعت نفس و هوا  
و مخالفت احكام شریعت و هدا ایدوب كسب ملكات ردتیه و تحصیل هیبت  
غیر رضیه ایلدیه بنیان سعادت باكلیه مهروم و دعت بحساب رجم و هلاک  
دایما محروم اولور بلکه اول هیئات و ملكات ردتیه نك جوهر نفسندن و سخی  
قدر متعذب و محترق و دریا ضل و سلوت رحماندن اول مقدار محجوب  
و متفرقا اولوب بالاخر وجود اصل کوهرا ایمان و حصول مایه معرفت و ایضا  
سببی ايله سابقه رحمت رحمن ابریشور و آتی آتش سوزان جرم و عصیان  
خلاص و مكرمت خانه روضه رضواندن خاص ایلر تیس جان پیدر اصل  
سعادت جاودان و سرمایه معرفت ایماندر جهد ايله كه آلوده شمه و شك  
و سندن بر حاله کوه معرفت منفك اولیه **بیت**  
کوه معرفت اندوز كه باخود بری كه نصیب دكرانت نصاب ذرسم  
اگر حكمت نظری ده كامل و درج درونی اعتقادات صحیحه و معارف علوم  
مطابقه به شامل اولدقدن صكره حكمت علمیه دخی تحصیل ایدوب مقتضای  
علمی ايله عامل اولوب تهذیب اخلاق و عبادت معبود خلاق ایتمك  
علم و عملی و ش هوشندن حامل اولدی ایسه ارواح عالییه و انوار سامیه  
علم طهارت مجتهدن مجانس و تقدس و روحانیت حیثیتدن مواض اولوب  
الجنسیه علة الضم مقننا سنج اول جتدن جذب و خروج و الجنس  
الی الجنس میل مستعاسنجه بو طرفدن ترقی و عروج اولوب مقناطیسدن  
جبال شاهقه و قلال شامخه قطعه سوزن و پاره آهق كذویه نیجه  
جذب ایدیه اول نفع و منوال وزن ملاء اعلی آنی جانب بالایه جذب اید  
صراط مابینی كالبرق الخاطف و الريح العاصف مرود و عبود ایدوب خطایر  
قدس و محافل اسندن استعدادنه مناسب و روحانیت ملایم مقصد



و مستقر امتداد ابد الابدین متبذ و خالدين فرقه سندن اولور . **بیسی**  
 عالم عامل اولمش چکدن اندوه و نیم ساکن فردوس اولور لکن القوه العظیم  
 و توقیر یلردن ظاهر و روشن اولدی که علم اخلاق طب و جانیدن نیت کیم  
 طب علم جسمانیست زیرا نفس انسانیست که اخلاق ردتیه امرای و اعمال خبیثه  
 اعراض دور و بوعلم شریفه نفسک اخلاق ردتیه سن ازاله و افشا و اخلاق  
 رضیه سن اداست و ابقا خلق میسر اولور نیت کیم علم طب بایله بدنک صحت حاصله  
 حفظ و اداست و مرض عارضی دفع ایتمکله صحت زایل نه اعدا ایتمک مقدر  
 پس علم اخلاق فائز می اولد که اقل نفس هر خلقدن خللی و عاری ایست اخلاق  
 حسنه تحصیل اولد و اگر اکا خلق ردتیه عارض و طاری ایست آنلاری اخلاق  
 حسنه به تبدیل اولد و اگر نفس اصل جلیبتدن خلق حسن و خلق نیکو اوزرینه  
 جاری ایست اول خلق اداست و تکمیل قلند بومقام لازم اولدی که تبدیل  
 خلق نفس لامرده ممکن و مقدر و آدمی خویش کسوب آخر خویش حاصل خلق حد  
 داشت قابل و میسر میدن عیان و اقایل مکانی بومسئله ده شرح و بیان  
 اید و نه معلوم اولد که بومسئله ده حکما در منقول و لایان اقوال معتبر  
 اوج قول در برسی اولد که تبدیل خلق مطلقا امر مستعد بر خلق که ذات  
 آدمین حاصل اولد اصلا تبدیلی نامقدور و ازاله سی غیر میسر در زیرا خلق  
 امر طبیعی و امر طبیعی عراضدن متأثر و موضعندن متبدل و متغیر اولد  
 آنگی قول اولد که خلق ایکی نوعدر برسی طبیعی در یعنی اصل خلقدن مرکوز  
 و مجبور در آنک تبدیل مستعد در و برسی دخی الی و عادی در یعنی مألف  
 و معتاد اولدن حاصل اولور و آنک تبدیل ممکندر و آنگی قول اولد که  
 اخلاق باسرها تبدیلی ممکن و ازاله سی مقدر در زیرا هیچ خلق طبیعی و جلی  
 دکلند بلکه اسباب خارجی و معانات عارضه دن حاصل اولور پس فرض تبدیلی  
 و امکان تحولدن هیچ محال ذاتی لازم کلر و هیچ استماله و امتناع مترتب اولد  
 و عاقه حکما و همور علما بوقولی تصحیح و بومذهی اختیار و ترجیح ایلدیلر و بوی  
 قول فصل و مذهب خلد در انبیا نیک دعوت و شریعتی بوقوله مبتنی و منبج

لکیر

طریقت و علما نیک تربیت و طریقتی بومذهب و ذریعه جاری میدیلر و  
 حقیقت بومسئله بومسئله اخرایه مبتنی در و حکما اولی مسئله ده دخی  
 اختلاف ایتمش در و هر طایفه بر طریقه کشش در و اول مسئله بود که  
 افراد نفس انسان اصل خلقت و مبدأ فطرتن نه نیک اوزرینه مجبور و نه نیست  
 و حالتن معطوفدر بعض حکما ذاهبا ولدی که خلقت و طبیعت و آفرینش و  
 و جلیبتدن خیر محض اوزرینه مجبور و کمال صرفا اوزرینه مخلوقدر اما بعد  
 مزاوله امور شهوانیه خسیسه و ممارست احوال دتیه خبیثه و ترک اعمال  
 تحصیل خیر و سعادت و مخالطه اهل شر و شقاوت ایتمکله اکتساب ملکات  
 ردتیه و تحصیل اخلاق ذمیه ایلوب اصل خلقت و مبدأ فطرتن مخالف  
 و منافی اولور نیت کیم حدیث شریفدر وارد اولمشدن کل مولود یولد علی الفطریه  
 فدا بواه یهودانه و نصرانه و مجسانه **بیسی**  
 بدعت خویش نه میکنی تصویر خویش و کرمه سناخته اند چنانکه می بانی  
 و بعض حکما بوطریقتن هارپ و بومذهبک عکسنه ذاهبا ولوب دیدیلر که  
 نفس انسانی اصل خلقت و مبدأ فطرتن و شیخ طبیعتدن مخلوق و مجبور و  
 جوهر نفس اگرچه نورانی در لکن ظلمت طبیعتا یله مختلط اولغله شر و شقاوت  
 اوزرینه مجبور در لکن بعد بعضه توفیق رفیق و عنایت هادی طریق  
 اولغیلد تبدیل خلقت و تحویل فطرت ایدوب کسب خیرات و استفاده  
 میراث ایتمک اولور اگر شر و شقاوتی نهایت و جوهر ظلمانی جوهر نورانی  
 غالب مطلق دکل ایست و جوهر حکما اکا ذاهبکه نفس انسانی حد نفس و اصل  
 ماهیتدن خیر محض و سعادت صرفا اوزرینه مجبور و نه شر و شقاوت و سخت  
 اوزرینه مجبوردر بلکه طرفینه قابل و استعدادی هر جانبیه حاصلدر اگر  
 توفیق معارفی اولوب اخلاق رضیه و اعمال مستحسنه تحصیل ایدرسته اهل  
 سعادت و کمال ولور و اگر خذلان مقارنی اولوب اخلاق ردتیه و افعال  
 مستحجنه حاصل قیورسته اهل شقاوت و نکال ولور اما جالینوس مذ  
 رابعه ذاهبا ولوب دیدی که نفس انسانی اوج قسمدر بر قسمی اولد که



بالطبع خیر در بعضی خیر محض و ذرینه مجبول در بر قسمی دخی شری در بعضی شری  
صرفا و ذرینه مجبول در بر قسمی دخی یکی جانبی مایل و یکی طرفه قابل  
و بود مطلوب و دلیل و برهان ایراد ایلدی نیت کم اخلاق فاضله ده منقول  
بناطنا بدین احتراز ایدویا براد ایتدک و دخی جالیون ایتدی که بزبالیان  
و المشاهد کوردن که بعضی کسند لک طبیعتی خیر اقضا ایدر و بر وجهه  
اول حالون مستقل اولر و بوقسم قلیلدر و بعضی کسند لک طبیعتی شر اقضا  
ایدر و هیچ بر وجهه خیری قبول ایلویب شرون مستقل اولر و بوقسم قسم  
اولدن اکثر در و بعضی کسند لک طبیعتی یکی کسند دخی قابلدر مصاحبت  
اخیار ایلر خیر و مقدار شر او ایلر شریر اولدر و بوقسم متوسط در  
بسر جالیون سدن نقل و لنان کلام مقتضای اوزن بعضی اخلاق قابل تبدیل  
بعضی نك تبدیل مستحیل اولور اما جمود متأخرین و عامه محققین  
سابقا نقل و لنان مذہب اوزن در که هر خلق تبدیلی نمکند زیر اهرج خلق  
طبیعی کلدن که تبدیلی مستغ و انتقالی محال اولر اگر بر خلق طبیعی اولوب  
تبدیلی محال و انتقال و تحویلی استحاله یا احتمال ایددی شرایع و قوانین که  
انبیاء علیهم السلام احکام و تاسیس ایتشدر در صنایع و باطل و قوانین ترتیب  
و سیاست که علما و امرای افتاد و اجر اسنه اتفاق ایتشدر در عبث و بی طایل اولر  
عامه اهل عالم تعلیم و تادیب و اولاد و اطفال و تربیت و تنقیف اسرا و خدم  
و خشم ایتدک متفقدر در و تادیب و تربیتک نفی ظاهر و فائده سی محسوس  
و مشاهد در پس تبدیل اخلاق ممکن ایدویکی ظاهر و باهر در غایه مافی الباب  
بعضی اخلاق محکوم ممکن و استقرار بولشدر و جوهر نفس امارتک احکام و آثار  
طولشدر انک کوی خلقک ازاله و تبدیلی غایتد دشوار و عسیر و بوقوله  
اخلاق اصحاب جمل و شقاوتد بسیار و کثردر و بوقوله اخلاقک ازاله  
ریاضات شدید و مجاهدات کثیر و عدید استر انکی چون اکثر جمال و ناقص  
خلق تبدیل ناممکندر دیو تحیل ایدوی تبدیل خلق و تکمیل نفس طریقند مجاهد  
و ریاضات ایتدکن تقاعد و قل جبال جمل و ضلالت نصاعدا ایدر

پس اگر امتناع تبدیل خلقه احتمال و یروبت تادیب نفوس انسانی و سیاست  
اشخاص بشر خصوص سندن تکاسل و اهل اولر و هر کشتیک زمام امور طبیعی  
الله و یریلر اکثر خلایق نقصان و شقاوتد قالوب بعضی اسیر فسق و فساد  
و بعضی مبتلا ی غضب و عناد و بر طائفه دام حرص و طمع کرفتار و بر زمر  
قله کبر و نخوتد حسیض ذل نکتبه نکوشار اولر لرایدی کن رحمت و خلق  
و لطف و عنایت حضرت منان اقضا ایلدی که بعضی نفوس برود طه لردن  
خلاص و قرب قبولند خاص و خاص الخاص اولر لاجرم انلرایچون مؤد بلر  
و معطل احسان ایلدی مؤد بیا دل اکثر نفوس و خلایقه عموم شرایع و  
قوانین الهی در خاصه شریعت جناب حضرت خاتمی صلی الله علیه و آله که ناخ  
شرایع و ملل و ختم ادیان و تحلی و طغی و رسوم خیرات و صنون آداب عین  
جامع و الوار فیض و تکمیل شمس قواعد و قوانینند لامعدر مؤد ثانی  
اصحاب عقل صحیح و ارباب تمیز و ترجیح اولند خصوص حکمت عملی در  
که بوکما بجز بعون الله تعالی فراید فواید حای و جلایل مسائل و خفایا  
وزوایای حکماء متقدمین و فضلاء متأخرین ناقص و راویدر هر چند  
اخلاق فاضله و جلای در بر موعود تقریر اولنان و جو و دلایلدر  
بل عنوان و مسائله مواضع اباحت و مواقع افطار و ارد در که مسوده  
اولدر ایراد و تقریر نه جازم اولمشیدق حالا طباع ارباب استماع و دای  
ملالت و سئامتله متوقل و امتداد اطنا باطنیه غیر متخیل هم ایتدکن  
بومبینه ده انلری ترک ایتدک عازم اولدق لکن بوقدر ایراد ایدر که کرکس  
مذہب جمهور اولسون که هر خلقه تبدیله قابلدر کرکس کلام جالیون سدن  
مفهوم اولان اولسون که بعضی خلق قابل تبدیل و بعضی آخرت تبدیلی مستحیلدر  
بر هر حال و تقدیر علم اخلاقه احتیاج مقرر در زیر بعضی اخلاق امکان  
تبدیلی بوعمل احتیاجد کافیدر و بجله نك تبدیلی ممکن و لما مقصود منافی  
دکلدن نیت کم علم طبین احتیاج اولقدن جمیع امراض قابل علاج اولو لاند  
دکلدن زیرا بعضی امراض قابل علاج و اندر تصحیح مزاج ممکن دکل اید و کن



متفق علیه در مع ذلك علم طبعه احتیاج صحیح و ثابت و سبب نفی بوسان قلوب  
عقلاده نابتد کذلک علم اخلاق محتاج الیه ایدوکی محقق و حکما و علما  
آرا سندن مصدق قدر و بعض اخلاق قابل تبدیل و کل ایسه دخی احتیاج مزبور  
نافی دکلدر زیرا بعض آخرک امکان تبدیل و قابلیت تحویلی کافیدر و قیو  
تقریر ایلر بومقام ایراد اولنان اعتراض مندرع اولور و تقریر اعتراض  
بودر که اخلاق اصلا متبدل و لوق احقالی یوقدر و محلدن ازاله سی قطعا  
ممکن دکلدر تجربه بوکه شاهد صدق و عیان و مشاهد دلیل قاطعه مثلا  
بعض نفوس هر جمله غیاوت و بلاد ت اوزده اولور که روزگار د رازمند  
دودا ک تعلیم و تهذیب اینکد صرف مقدور و سعی جهدا و لکنه دقایق فنون  
و حقایق علومدن ثقی جزوی فهم ایلر و شیخ رئیس علی بن سینا بوجاله بلاد  
مناهی دیو تمییه ایتشدن و دیشدر که شکل اول بدیخی الانا جلدن کن  
بلید مناهی استخراج نتیجه دن عاجز و مطلوبه نافیزا اولور هر چند صغری  
و کبرایه تصدیق ایلر اما اصغرک اکبرده اندراجنه واقعا و لمیوب نتیجه ده  
توقف ایلر و وجه اندفاع تقریر منکوره و وافیدر زیرا بعض اخلاق  
امکان تبدیلی احتیاج علم اخلاق کافیدر و الله تعالی علم **بحث ثالث**  
حکمت عملیه که اوج علمدن موضوع علی نه نشه لر دن انلری بیان اینکدر در  
بعض مبادی تصدیقه و تصدیقیه که علوم مذکورده محتاج الیه و متوقف  
علیه دن بوسیاقن مبتنی و معین اولور اول معلوم اولسون که علوم  
متداوله دن هر علم و فنون معتبر دن هر فن مسائل متکثر اوله اکا جیب  
و حدت کرک که اکا عروضا اعتباری ایلر ثقی واحد اولور علی حد مطلوب  
و مشروع فیه اولق ممکن اوله چون حکمت عملیه دخی امور متعدده و مسائل  
متکثر دن اکا دخی برجهت و حدت کرک و اول جهت و حدت مسائل متعدده  
مذکور موضوع واحد دن بحث ایدوکی در زیر مسائلدن بر طاقه بر علم  
اولوب طاقه اخری علم اخر اولدوخی بو طاقه بر موضوعدن بحث ایدو  
اول طاقه آخر موضوعدن بحث ایدوکی در و ارباب عقولات تمایز العالی

بحسب تمایز الموضوعات دیکرینک معنای بودر که مثلا علم طب جسد ایدو  
بحث ایدو صحت و مرض جسدن و علم هیئت اجرام علویه و سفلیه بسیطه دن  
بحث ایدو لاجرم هر برسی علم علی حدن فرستقل اولوب اخر خلط اولوب  
و موضوع علم نه ایدو که اکاه اولان علم مذکورک تحصیلند انتباه اوزد  
مثلا علم اخلاق خلق نفس انسانیدن بحث ایتک جهتی ایلر ملاحظه و تصور  
ایللیوب شروع ایلسه بصیرت تامه اوزده اولور حتی هر مسئله که کلور  
ملاحظه ایلر اگر اخلاق انسانیه دن باحث ایلسه علم مطلوبیدن ایدوکی بلوق  
تعلیم و تهذیب و اغیا و لور و اگر خلاقی ایلسه مطلوب تختدن داخل دکل  
ایدو که عارف و طلبندن هاربا ولور و تفصیل مباحث موضوع  
تحقیقات جو قدر بود ساله انک بیانیه مختل دکلدر و بزمن بعد حکمت  
عملیه نک که بو کتاب انک بیانی چون موضوع و مطالبه کال نفسی اینچون محل  
توجه و شروع و عددن موضوعی ندر و علوم ثلاثه که انک اجرا سیدن موضوع  
نلر در بیان و مخدرات معاینه کچهر لرین برقع عباراتدن عیان ایدو  
تا که شارع کتاب و سامع خطابا و لیلر بصیرت تامه ایلر متصف و انهار  
و عیون بیانندن مغرقا وله لر حکیم محقق خواجه نصیر طوسی ایدو که چون  
علم مشروع فیه نفس انسانی نیجه خلق کتابا ایتک کرک که اندن صادر اول  
افعال جمیل و محمود اوله اوکا علم دن بوی علمک موضوعی نفس انسانی در  
اما شول جهته که اندن افعال جمیله محموده یا نتیجه مذمومه بالاختیار  
صادر اولور پس اول بسلیک کرک که نفس انسانی ندر و غایت کالی نشه  
و فو قلی نلر دن که انلری وجه محمود اوزرینه استعمال ایریحیک کمال خیر  
که مطلوب انسانی در و اصل اولور و درجه کمال و مراتب سعادتدن مانع  
ندر که اندن اجتناب ایتک دخی تحصیل خیر و کمال لازمدر و بو تخیلیه در خاء  
مجموعه ایلر یعنی نفسی رذایل اخلاق و قبایح اعمالدن فی و خالی قلمقدن و  
آنکله تحلیله در خاء مهمله ایلر یعنی نفسی جلایل اخلاق و محاسن اعمال الله مرتب  
و خالی قلمقدن و بعض صغیا تحلیله که عدمیدر مقدم قلدیلر تحلیله که وجود



اولی مرتبه بدی مقدمه فعلی است  
 خود نفی باطل اول لفظ شهادت است  
 اول بشوی دست و پس آنکه نماز کن  
 یعنی بشوی دست ز هر چه آن نه یاد ما  
 پس طالب خیر و سعادت اولی اخلاق و افعال حسنه بلیک کرک که چهره و  
 نفس انسانی محلی اولی و اخلاق و اعمال ذمیه دخی بلیک کرک که مرآت وجود  
 روح انسانی اندون پاک و بجلی اولی **مر** عرف الشریک للنشر لکن لتقریب  
 نفس لا یعرف الشریک الخیر یقع فیہ **پس** معرفت نفس انسانی و قوای ظاهری  
 و باطنی ندر در بیان ایچون و کمال و نقصان و سعادت و شقاوتی ندر در بیان  
 اظهار و عیانی ایچون اوج مقام ایراد اولندی و هو مقام پنج امور مهمه و  
 نافع مندرج فلندی **مقام اول** نفس انسانی که نفس ناطقه ایله تعبیر  
 اولون نه نشنه در آنک بیا ندر در **مقام اول** و معلوم اولسون که حکما نفس ناطقه  
 دیگه کلینه لسان شرع مظهره روح دیرلن هر چند یسألونک عن الروح  
 قل الروح من امر رقی **ایه** کریمه سنک اشارت شریفه سی اولدی که حقیقت  
 روح صدف بیان **و** ما هیتق نه ایدوکی کشف و عیان قصد ایلک مؤمن اولانه  
 روا و ادب عبودینه لایق و سزاوارد کلدر **بناء** علیه مشایخ حقیقت  
 و علماء شریعتدن نیجه ائمه کبار حقیقت روح تکلم ایتکدن با و فراد  
 ایلدیلر لکن ظاهر در لافل محتمل در که قرآن عظیم و فرقان کریم بیان  
 یوردلیان حقیقت و کنه ماهیت روح در که حدیثام و فضل خاص و جتن عالم الیه  
 اولور **اما** بعض عوارض خارجی و آثار خواص ظاهر سی ایله ترسیم اولمنغه منع  
 یوقدر لاجرم جهود علما و کافه حکما مبتدیلر تعلیم و طلاب کماله تفهیم ایچون  
 تقریف و ترسیم ایلوب دیدیلر که نفس انسانی بر جوهر بسیط غیر جسمی و جسمانی  
 بالذات معقولاتی ادراک و تعریف و بدن محسوس آلای قوا سببی ایله تدبیر  
 و تصرف ایدر **و** یو تقریف قول کافه حکماء عظام **و** مذهبا اکثر مستخرج  
 صوفیه **و** مختار بعض علما کلامدر **و** ماهیت نفس ناطقه و حقیقت روح  
 احوال یوقدر کن طلبا قصار ایچون مختار اولان تعریفدن غیر بیوقوف ذکر ایلک

حضرت شیخ کامل مکل شیخ شهاب الدین عمر سه رودی قدس سر کتاب عوارف  
 المعارف ذکر بیوم مشکر طالب تفصیل اولندر کتاب مذکور رجوع ایلسون  
 آما بر تقریف مذکورک ایضاح و تحریر و فواید و قیودنی اثبات و تقریر ایچون  
 آلتی امر ایراد ایدن لم که نفس انسانی طاقت بشری ایشدوکی مقدار معلوم  
 اولوب من عرف نفسه فقد عرف ربه **من** مقتضا نیجه معرفت نفس  
 عرفان رب العالمینه که اهم مرادات و مرمایه سعادات و اول واجبات  
 و مقدم طاعات و عباداتدر وسیله اولی **امر اول** اثبات وجود نفس  
**امر ثانی** نفسک جوهر اولما سن بیان ایدر **امر ثالث** نفس بسیط اولون  
 عیان قلمقدرا **امر رابع** نفس جسمی و جسمانی دکل ایدوکی تقریر ایلک در  
**امر خامس** نفس بنفسه مددک و آلات ایله متصرف ایدوکی تحریر ایتکدر  
**امر سادس** نفس حواس ایله محسوس دکل ایدوکی کشف و تنویر ایتکدر  
**امر اول** که اثبات وجود نفس ناطقه در معلوم اولدی که نفس انسانی  
 وجودی بدیهی اولدی و بدیهی اقلی دلیل و بیان و حجت و برهان کونکدر  
 مستغنیدر زیرا اظهار اشیا انسانه کند و حقیقت و ذاتی در که بر آن و  
 بر ساعت مخفی و نام معلوم اولی یوقدر کرک خفته و کرک بیدار و کرک  
 مست و کرک هشیار جمیع احوال و اطوار در نفس انسانی کند و ذاتیه  
 شعور و استشعار دن خالی دکلدر **و** انسان معرفت ذاتیه حجت و استدلال  
 محتاج اولور زیرا نشانی ایله نفس با بیندن تحلل و اسطه محالدر **اما** نفس  
 مجرد میدر جوهر میدر عرض میدر و سایر احوال و خواص و احکام و عوارض  
 دلیل محتاج و اثباته موقوف اولر جایزدر **و** آنلر اکثری وجدان صحیح  
 و ذوق سلیم ایله معروفدر لکن تنبیه و توضیح علما ما بیندن نهج صحیحدر  
 بناء علیه امور باقی دخی ایراد اولندی **امر ثانی** جوهر نفسدر معلوم  
 اولدی که هر موجود ممکن یکی شمه منحصر در بری جوهر بری عرض زیرا اکثر  
 قیامند غیر محتاج اولوب بنفسه قایم ایدر جوهر در **اگر** بنفسه قایم اولوب  
 قیامند آخر محتاج ایسه عرضدر **و** اول آخر که آنکه قایمدر بر عرضک صغیر



جوهره مثالی جسم کی که بنفسه قائم و قیامند آخر محتاج و تابع دکلده عرضك  
 مثالی لون جسم کی که قایم اولیوب بلکه جسمه قایمند حق جسم اولیه تجرد لون  
 بنفسه قائم اولی طوور عقلدن خارجدر و جوهره دخی یکی قسمدر بری مجر  
 بری مادیدن مجر اولدر که اکا اشارت حسیه قابل اولیوب تقریب و تبعیض  
 ایتمک هیتر اولیه عقول و نفوس کی و مادی اشارت حسیه به قابل اولوب  
 تقریب و تقسیمی ممکن اولاند جسم کی و حکما اثبات جوهریت نفسد نیجه دلیل  
 اقامت ایلدیلر و خواهه نصیر کتاب اخلاقه نیجه سن ایراد ایلدی بر آنلردن  
 اخصر فی نقل این لم و اول بود که چون عرض موضوعك مقبول و محمول  
 و موضع بونك قابل و حاصل در و نفس انسانی دایما صور عقلیه علمیه  
 حاصل و قابلدر زیرا صور علمیه نفس تحصیل ایدوب اول صور اکا حاصل اولقد  
 خالی دکلدر بر لا نمد که نفس جوهر و موضوع اولوب بوصوری قابل و  
 حامل اوله پس نفس عرض اولی ممکن دکلدر زیرا عرضیت بومعنایه ضایفه  
 و مایز در اما بود لیلدر نظر ظاهر واردر زیرا حکما قیام عرض بالعرضه جوهر  
 ایلدیلر و حرکتله سرعتی اکا دلیل کتوردیلر حرکت عرضدر و سرعت دخی عرض  
 ینه سرعت حرکتله قایمدر بدیلر پس ایله اولیو نیچون جایزد کل که نفس  
 عرض و صور علمیه دخی عرض اولسون و بوعرضی اول عرض حاصل و قابل اولسون  
 پس جوهریت نفسد سائر ادله به اعتماد اولسون **امر ثالث**  
 بیان بساطت نفسدر بومقامد بسیطدن مراد اولدر که اصلا تجزیه  
 و تبعیض و تفرقه و تقسیمه قابل اولیه و مرکب انک خلاقیدر یعنی  
 ذواجز اولوب اجزاسینی بر برندن تقریب ایتمک ممکن اوله چون بومقد  
 مفهوم اولدی پس معلوم اولسون که نفس انسانی بسیطدر یعنی اجزاسی  
 و ابغاضی بوقدر و تقریب و تقسیمه قابل دکلدر دلیلی اولدر که بعضی انسانی  
 که بلا تشبیه بسیطدر و وحدت کی مثلا نفس آنی تعقل ایدر و تعقل خود  
 صورت معقول ذات عاقلدن حال اولغیله اولور پس اگر نفس منقسم  
 اولایدی آن شی غیر منقسم حال اوله مزایدی زیرا محک انقسامدن

حالت دخی انسانی لازم کلور چون حال که وحدت متعلقه در غیر منقسمه  
 لا بد محل دخی که نفس ناطقه در غیر منقسمدر و هو المطلق **امر رابع**  
 نفس ناطقه جسم و جسمانی دکل اید و کیدر اول معلوم اوله که جسم اول  
 جوهره دیرلر که جهات ثلاثه اعنی طول و عرض و عمق انسانی قبول ایلیه  
 و جسمانیدن مراد اولدر که یا نفس جسمدر یا هیولی اجسامد حال اوله  
 پس جمیع اعراض که جسمد حالدر و صورت جسمیه و صورت نوعیه که  
 هیولی ده حالدر جسمانیدر و کاه اولور اجسام و اعراضه جمله سینه  
 جسمانیات دیرلر چون جسم و جسمانی ندر معلوم اولدی پس مطلوب  
 که نفس انسانی جسم و جسمانی دکلدر و یکدر ظاهر اولدی زیرا جسم و جسمانی  
 منقسمدر نفس خود غیر منقسم ایدوبکی امثال تقرر برن ظاهر اولدی  
 پس نفس جسم و جسمانی دکل ایدوبکی دخی ظاهر در **امر خامس** نفس بالذات  
 مدرك و آلاته متصرف ایدوبکی در چون سابقا معلوم اولدی که نفس کندوب  
 ادراک ایلر بلکه ادراک ایتدوبکی دخی ادراک ایلر و جایزد کلدن نفس کندوبکی الله  
 ادراک ایلیه و زراشی ایله نفسی مابینند آلت تحلل ایتمک ممکن دکلدر و حکما که  
 عاقل و معقول متحد در دیرلر مراد لری بومقادری یعنی نفس کندوبکی ادراک  
 ایتمی واسطه ایله دکلدر و یکدر اما نفسك آلاته متصرف اولدوبکی ظاهر  
 مثلا آلت بصرا یله ادراک مبصرات و آلت سمع ایله ادراک مسموعات ایلر  
 و علی هذا القیاس و بونصرف علمی در که قوت مدرك دن ظاهر اولور و بر  
 تصرف دخی ایدر اول اولدر که ادراک دن حکم تحریک اعصاب و عضلات  
 ایلر و بونحرک سببی ایله بدن دن انفصال متعده ظهور ایلر و بونصرف  
 تحریکیدر قوت تحریک دن صادر اولور و بوجمله صادر اولان اعضا له  
 انفعال اختیاریه دیرلر و بونفعال کینیت صدوری و کینیت مبادی و اسباب  
 علم طبیعیین بیان اولقد **امر سادس** نفس جواسله محسوس اولدوبکی غیز  
 چون نفس جسم و جسمانی دکل ایدوبکی ظاهر اولدی پس جواسله محسوس  
 اولدوبکی دخی ظاهر در زیرا جواس ایله محسوس اولان یا جسم یا جسمانی



چون نفس ناطقه جسم و جسمانی در مجرد و معزول پس محسوس اولوق است  
منزه و مبتداه بدست زان روی بچشم تن جانان نماید . .  
جاست تن فاذك او جان نماید **مقام ثانی** چون نفس ناطقه تعریفی و  
تعریفك قید و نواید توقیفاً و مقدار كه طاقت بشریه اكاد اصل اوله  
بوامور مذکور ايله كه تنبیه و اعلام حاصل اولدی پس شمدن كرون نفس  
ناطقه نك وجودی هلاك بدنايله زایل و اینت ذاتی انهدام بنای جسد  
باطل اولیوب بلکه بعد مفارقة البدن دایم و باقی و عالم مجرد است متصل و بلاقی  
اولوب ایدلادین ذمخ خالدين دن اولدوغنی بیان این لیم كه بنم مظهر  
عظیم نافع اولدوغندن غیرى حكمت و شریعتن اصل جلیل و مرام تمام جمیل در  
ذیر اسعافات اخرویة نك ثبوتی اكاستن و ثمرات حسیة روحانی بوجوه و درختی  
و كافة حكما المتین و عامة فلاسفة طبیعیین بوجه مایل و بوقوله قایل  
اولشلرد و حکا دن بوجه مخالف كسسه یوقند الا فرق طبیعیین دن  
برشود مضمومه و فرقة محرومه كه منازل حكمت و فلسفة حقه راه  
بولیوب بیابان طبیعتن افتاده چاه اولدیله و انلرم حشاشون دغی در  
زیر انسانی كه خلاصة عالم و خلیفة الله الاعظم ذ حشایش فلوک كی  
و ثابت و شرف معاد و دولت بقا و لغا اكاد غیر ثابتدر بیدلر و بوقوله حكای  
معتبرین آراستند صفائله معروف و فلسفه لری غایت نك كیله مؤلف  
معلوم اوله كه چون اجزای بدن عناصر متضاده دن متكب و خرابه جسد  
اجسام تخالفة الطبیاعدن مرتبدر و قدرت مبدع حكیم و صانع علیم امور  
مختلفه ده جمع و تلفیق و اشیاء متضاده نظم و توقیف ایدوب بدنی اجزاء  
متفرقة دن مؤلف و روح حیوانی اجزاء متفرقة ايله مؤلف و حركات غریزیه  
مستعد و مشرف اینكله نفس ناطقه كه كسب كمال ایچون آلت مرتب و قطع طریق  
سعادتی ایچون تركیب ایدوب و چون بواسطه قهر الهی ايله مقهور و خیزدن  
مفارق اولقند قهر و بان ايله مقصور اولشلرد و لابد بوقوله ایم ابدی  
و باقی سرمدی و لوق ممكن كلدن بلکه بالآخر اجزای عناصر دن هر برسی

اجزای اصلیه تنی طالب و امكنة طبیعیة سنه و اھباً و لوب عقدن تركیب انحصار  
مایل و واصله اجتماع و اتصال بالكلية زایل اولسه كر كند **قطع**  
اصداد در عناصر عالم سبب بودن كا و لمر مركبات موالید اعتدال  
چون اعتدال بولیه اصداد لاجرم تركیب عقد سی بولور البتة انحلال  
اما خراب دیار جسدن سلطان نفس زوال كمر و اندر اسر اطلال دن  
بدنن كرد فناء و روحه كره فنا قمرن بلکه خیمه بوزلور اما سلطان سوار  
و كشتی طاغی لمر كنی رئیس در كنار اولور نیت كم حكیم عمر ختام دیركه رباعی  
خیام تنب بچیمه می ماند راست وین خیمه برای رفتن راه فناست  
فراتر اجل زبهرد بگر منزل ویران كند آن خیمه كه سلطان بر خاست  
بلی چون نفس ناطقه مجرد در مجرده قیای بقا دن غیرى خلعت اولمر و  
قامت روحه اكاد چه جیب حدود مجدد در كنی دامن ابدیتی كل زوال و كره  
فنا دن طولمر ذیر زوال و فنا جسم و جسمانیة ملائمدر دامن مجرد انحصار  
فنا تعلقتن بری و بچمر روحانیات كره زوال عروصدن سالمدر و خوا  
نصیر طوسی امتناع فنا و دوام بقای نفس ناطقه یه دلیل اراد ایدوب اما  
بر احتمال قلوبدن خوف ایدوب نقل ایندك اما خلاصة كلام و حاصل  
مراعی اولدركه هر شئی كه قابل فنا و متخل عدم بعد الوجود اوله البتة اول شئی  
بر محلدن حال اولوق كر كدن صور و اعراض كی زوال و فنا بولور و صور حقیقیة  
و نوعیه دغی هیولی ده حلول ایشلردن زایل و فانی اولور زیرا كور در جسد  
لونی كیدوب بی لون قالور و بر محلدن بر صورت كیدوب صورت اخری  
كلور اما بر شئی كه حال اولیوب محض محل اوله هیولی كی یاخذ نه حال و  
محل اوله مجردات كی اصلاً انلرم وجود دن صكره فنا كمر و عدم بعد الحدوث  
كه فنا انذن عبارتدر انلرم عارض اولمر و متأمل صادق متفكر چاذق كه اول  
عالم كون و فساد نكران اولوب و بیلك نظری كوچه اطوار خلع و لبسه  
كذران اوله عالمه و اخف اولور كه فنا كه عالم عنصرین شایع و مشهور در همان  
اعراض و صور مختص و منحصر ده اما اعراضك زوالی معین خصوصاً ذكر ایندك



مثال در ظاهر و مبین دره اما صورت کفاسی کون و فساد حالت در مقرر  
 و فساد اصطلاح حکما در هیولی بر صورتی چتر و کون صورت آخری که مکمل  
 مفسر دره مثلا عنصر آب تخیر اولوب هوا به انقلاب یلسته صورت هوایی به  
 کله سی کون و صورت مائیه نك کتمه سی فساد دره و خلط و لیس و استحاله  
 لفظی در اصطلاح حکما دره بر معنی مراد دره بر صورتی منقلب و لان آب یله  
 منقلب الیه اولان هوانك هیولا پی برد دره اما صورت آب که فانی اولدی  
 صورت هوایی که حادث اولدی مغایر دره پس صورت کاه حادث و کاه فانی  
 اولدی ظاهر دره هیولی یکی حالتی باقی و یکی صورتی دخی ملاقیدر  
 و چون نفس ناطقه نه صورتی نه عرضی بلکه مجرد دره پس آنک زوالی  
 و فکاسی متمتع و دوام بقای سرمد دره بلکه هلاک بدن نفس نسبت برضا  
 زوال آلت و بر فاسد ضیاع مرکب کبی دره **مقام ثالث** نفس ناطقه  
 انسانی نك قوی لرین بیان و سایر حیوانات قوا سندن تمیز ایتک دره  
 معلوم اولکه که نفس حکما قسندن اوج نشسته به اطلاق اولدی بر نفس  
 نباتی بر نفس حیوانی بر نفس انسانی اگر چه بنم مقصود بر  
 بوکابین نفس انسانی فقط اما نفس نباتی حیوانی به دخی فی الجمله اشارت این نم  
 که اصطلاح حکما به بر مقدار و قوت حاصل اولوب نفس انسانی به مزید ابضاح  
 دخی اوله اوله **نفس نباتی** هر جسم که نامی اوله نبات کبی حیوان کبی  
 انسان کبی آنده موجود دره و شول جسم که جامدا اولوب نمودن خالی اوله  
 بسایط عناصر که هوا و آب و آتش و ترابره آنلر کبی و معدنیات و مرکبات  
 غیر نامیه کبی آنلر ده نفس نباتی معدوم و مفقود دره و جسم اولان خواص  
 و آثار تغذیه کبی و تنمیه کبی و آنلر که لوازمی جمله سی نفس نباتی به مستند  
 و نفس نباتی آنلر مبدأ علتی دره تغذیه دیو که دیر که غذا کذ و صورتی  
 چتر و مغذی عقی غذا خوار اولان جسمك صورتی کیر و پ اندن جز اوله  
 و بو تغذیه نك نبات و حیوان و انسان وجودی لازمدره مثلا نباتات  
 اجزاء مائیه و ترابیه که غذای نباتی دره عروق سندن سرایت ایلوب نبات

نفس نباتی

مغذی نك

مغذی نك صورتی کیر و پ اندن جز اولور و کذلک انسان حیوان  
 غذای ماکول معدیه معدن کبد کبدن اعضا به و ایلوب هضم تمام ایلد  
 منهضم اولوب حیوان مغذی بدن جز اولور **تمثیل** و لکه دیر که  
 جسم نامی اگر نبات اگر حیوان اگر انسان اقطار ثلاثه سندن یعنی طولند  
 و عرضند و عمقند تناسب طبیعی و زره متر ایلد اوله و بوقوت تمثیل  
 آخر عمر دك باقی و ممتدا و لزم بلکه بو زیادیه نك که اکا عوام بویک دیر  
 مقدار معین و زمان مقتدری وارد که اول زمانه و اصل اولدقن صکر  
 قوت تمثیل و اقفا اولوب عملدن قالور و اکا حکما سن و قوت دیر و  
 اول انسان بیکری درت یاشنه و ایلوبی و اقفا اولوب من بعد نمو و زوین  
 آرتمز اما **سمن** که سمنك در نمو کلدن زیرا اقطار ثلاثه ده اولم  
 انسان نه قد سمن اولسه طولند خردل قدر زیاده اولم اول سبدن  
 سمن نمو عدا و لزم اما تغذیه آخر عمر دك باقی و بی زوالدره زیرا نبات  
 و حیوان و انسان غذا سر بقای محال دره و بو نفس که جسم نامی ده ثابت  
 صورت نوعیه سی دره زیرا حکما ذاهبا و لدیلر که هر جسمك اگر بسیط اگر مرکب  
 اگر فلکی اگر عنصری البته بر صورت نوعیه سی وارد که آنکله سایر انواعدن  
 ممتاز و خواص و آثاره اول صورت مبدأ علتی دره پس جسم نامی ده صورت  
 نوعیه که مبدأ آثار مختصه دره و خواص زمه سی در نفس نباتی دیر  
**ایکینچی** که نفس حیوانی دره هر حیوان فاطق و غیر فاطق موجود دره و حیوان  
 اولین جسم نامیه نبات کبی مفقود دره و حیوانک خواص زمه سته حیات  
 کبی حق کبی حرکت کبی ارادت کبی بو نفس مبدأ و سبدن و حیوانك صورت  
 نوعیه سی دره **اوچینچی** که نفس انسانی دره نوع انسانه مخصوص و مقدارن  
 و نوع انسان سایر انواع حیوانان بو نفس یله ممتاز و مباین دره و انسان  
 خواص که غیر انواع حیوانات و اجناس نباتات بو قدر تعقل کلیات و فطرت  
 و فطرت کبی جمله سمنك مبدأ علق بو نفسدره و بو نفسلر که هر بر سمنك  
 بنجه قوتلری وارد و اول قوتلر دخی بنجه افعاله سبب و مبدأ در قوی



**قواي نفس نباتي** معلوم اوله که نفس نباتيک در وقت قوتی وارد بر  
 اولکسی قوت غاذیه. ایکنجی قوت نامیه. ایکنجی قوت مولد و در بخشی  
 قوت مصور در غاذیه نامیه شخصک بقای ایچون لازمدر زیرا غاذیه  
 نامیه اولسه شخص باقی اولوب کمال مطلوبه اینشمل ممکن اولمز. اما مولد  
 و مصور بقای شخص ایچون لازم در کلدن بقای نوعی ایچون لازمدر زیرا  
 مولد و مصور اولسه شخص فانی اولمز لکن شخصک خلفی قالمز عین اولان  
 آدمی کبی خلف قالماسق انفرای نوعه مؤدی ولور. و بود وقت قوت که ذکر  
 ایلدک بونلر قواي محدومه در زیرا هر برسیسه دورق قوت دخی خدمت ایلر  
 آنلر قواي خادمه دیرلر. و آنلر قوت غاذیه. و قوت ماسکه. و قوت هاضمه  
 و قوت دافعه در. حکیم محقق فیزی طوسی بومقامد بوقدر بیان ایلدک اکثفا  
 ایلدی اما بزچون کوردک که علم طبیعی و علم طبه اشتغال ایتینلر بوقوتلرک  
 معاینه و کیفیت عمللرین تمام معلوم اتملر. پس بوکجا بمرکز نفی تمام و عاید  
 عام اولمچون شرح و بیانی علی وجه الاختصار ایراد ایلدک. اولام معلوم اوله که  
 هر جسم فانی اگر نبات اگر حیوان. اگر انسان غذایه که بدل مایخلل در اعنی جسد  
 مر آن ایریلوب کیدن نشنه نک برینه بدل و ایچون شیشه محتاجدر خصوصاً  
 حیوان که حرارت غریزیه سی اعنی بودگی ایچندگی دم غلیظک حرارتی که آنسر  
 حیوان اولق ممکن در کلدن علی الدوام اجزای بدنی تحلیل ایتکدن اغواریدن  
 کتمکدر. پس اگر کیدن برینه غذا دن بدکلیه و متخلل اولان غذا متخلل اولان  
 بدنک عوضی اولیه. ترکیب باطل و حیات نابل انا و مزاج منعدم بنیان بدن  
 منهدم اولق لازم کلور. پس بدنه وارد اولان غذا بدن جزو اولق کرک  
 و صورت اولی سحا و زده باقی ایکی بدن جزو اولق ممکن در کلدن بلکه لازمدر  
 قواي بدنیه آنلر تصرف و عمل ایدوب آنی بدن جزو و بدل قلق ایچون  
 صورت اولی سندن چیروب بدن صورتیه قویوب جزو بدن و بدل مایخلل ایلد  
 و غذا بومرتبه به ورنجه اعنی صورت بدن تغذیه به کیرنجه نیجه مراتب و اطوار  
 و قواي بدنیه نک غذای بدن جزو و ایدرنجه نیجه اعمال و اناری وارد مقام

اقتضا

اقتضا ایدوکی قدر ذکر و تفصیل ایدلم که بعضی آیات نفس که سیرهم آیاتنا  
 فی الآفاق و فی انفسکم اشارت شریفه سی مقتضای نیجی بایاندر اجماع اهل  
 اعتباره داخل و انظار اولی ابصارده نمایان اوله که غذا داخل بدنه نازل  
 و حلقومدر معدیه واصل و ایچون معدیه بر قوت وارد که غذای طالب و آنی  
 کند و به جاذب در و بوقوت حکما و طباً قستن بدنک جمیع اجزا و جمله اعضا  
 وارد پس غذای معدیه و معدن کیدن و کیدن و کیدن جمله اعضا به جاذب ایلر  
 و بوقوت قوت جاذبه دیرلر و غذا بوموضع اعنی معدن و کیدن و اعضا  
 بر مقدار کلمک کرک که قوت هاضمه هضم علی ایشلیه. و الاغذا هضم اولد  
 بدن جزو و بدل مایخلل اولمز پس بر قوت کرک که غذای هر موضع تمام  
 هضم اولنجه به دیک طوتمه قویو بریه و بوقوت قوت ماسکه دیرلر. و بو  
 قوت ماسکه غذای امساک ایدرکن بر قوت دخی وارد که غذای هضم ایلر  
 اعنی صورت اولی سندن چقادر و جزو بدن و لغه مناسب صورت قوی  
 و بوقوت قوت هاضمه در و آنک بوقوت هضم دیرلر. و دخی معلوم  
 اوله که غذای هر جزوی هضم اولوب بدن جزو اولغه صالح در کلدن  
 بلکه لطیفی هضم اولوب غلیظی و کثیفی فضله اولوب بدن خارج  
 دفع اولق کرک که بدنه ضرر کلی اولیه. پس اول قوت که فضله لری  
 خارج دفع ایلر. آکه قوت دافعه دیرلر حکما علم طبعیه و طباً  
 کتب طبعیه بوقوتلرک فردا فردا وجوده. و هر بری برینه مغایرته اولد  
 ایراد ایتیلر در. اما بزم کتابم بوضوح موضوع اولد و ایچون ایراد  
 اوله به شروع ایتدک طالب و راغب اولان کتب علم طبیعی به و فرعی  
 اولان علم طب کتب رجوع ایلسون **تنبيه** هضمک دورق مرتبه سی  
 وارد که هر مرتبه بوموضع اولور و هر مرتبه نک بر فضله سی اردن  
 که موضع هضمک قوت دافعه سی الی طشریه دفع ایدر بدن ضرر دن  
 صقل ایچون. مرتبه اولی معدن در. و حکما ایدر که بوهضمک  
 ابتدای دهند ندر زیر اسطخ داخل دهان سطح داخل معدن به متصل



و ملاصق در غذا هانه کیروب مضغ ایتمکه یعنی چینه که باشد قدر  
فی الحاله هضمک ابتدای حاصل و به هضم آنها سته معده ده بعد زمان  
واصل اولون و غذا به هضم ایله معده ده منهضم اولیجی کشک تخمین یعنی  
قوی تر خانه کبی اولون و اکا یونانیلر کیلوس دیرلر و به هضمک فضلته سی  
نقل و غایط در که امعا طریقتدن مقعد واصل اولوب خارج منفع اولون  
مرتبه ثانیه کبد ده اولون و کبد جگر که قرا سته دیرلر زیرا هضم اول  
منهضم اولوب کیلوس اولان غذا ناک لطیفی معده دن ماسا ریکا و دیگر لری  
طمرلر کیروب کبد منجذب اولور و ماسا ریکا ایجه و طاراجی طمرلر در که  
بر طرف نهایت معده یه و طرف آخری مقعر کبد اعنی جگر که جفوق طریقت نقل  
اولمشدر پس لطیف کیلوس ماسا ریکا دن کبد واصل اولیجی کبد و تکرار  
طبخ و فیض بولوب به هضم دخی اول اولور و به مرتبه یه اهل یونان کیروب دیرلر  
و به مرتبه ده اخلاط اربعه متمیز و متکون اولور زیرا اجزاء فاریه لطیفی سی  
حرارت و یسبب ایله احترامه مایل اولوب کمال خفتندن که فاریته لازمه  
جمله ناک اوستنه چیرک اکا صفر دیرلر و اجزای ارضیه کشفه سی خود زیت  
کبی اشغه چوکر سودا دیرلر بر اکیسینک مابیننده اولان اگر فیض تام بولند  
اول دم اولور و اگر بولوب به مقدار خام فالدی ایسه اول بلغم اولور  
مرتبه ثالثه عروق در زیرا اخلاط مذکور جگر که جانب متحد بند یعنی  
یومری طرفند متصل اولان عرق کیردن که مجوفدر و عروق صغار  
بدنه متصل در عروق مذکور یه اقوب و ایتوب عروق تکرار به هضم دخی  
اولور به هضم سببی ایله بدندن جزا اولوب اعضا اولغه صالح اولور  
و به هضمک فضلته سی بخار اولوب مسامات بدندن متخلل اولوب چیر  
کیدر یا عرق و و سخ اولور و حاملر ده کیسه ایله جیقین کیدن بودر و  
بعض حرارت بد نله مزاج اولوب قل اولور مرتبه رابعه اعضا ده اولور  
زیرا غذای مزبور کبد ده اخلاط اولوب عروق کباردن عروق صغاره که  
جدا اول دیرلر و سواقی و رواسخ دخی دیرلر و کولوب و انلردن دخی خورده

عرقلر که عروق لیغیه در غایت منغزند خرما لیغیه تشبیه اولور  
د و کیلوب آنلر که خورده جه اغر جقلرندن اعضا یه ترشح ایدوب اعضا یه  
ملصق ولون و قوام ده تمام مشابه اولوب و الحاصل عضوک متخلل اولان  
جز شنه بدل اولوب عضوا اولور و به آخر مراتب هضمدر و به هضمک  
فضلته سی دخی در که ماده آدمی اولور قوت مولد شول قوتدر که جسمدن  
بعض اجزاسن آیروب فصل ایدوب آنک مثلی بر شخص آخر ماده مستعد  
ایله مثلا جسم نباتدن قوت مولد بعض اجزاسن آیروب تخم ایله و بتوخذ  
آنک مثلی بر فرد حاصل اولور اگر قوت مولد اولیا یدوب تخم حاصل اولور  
و حیواندن قوت مولد که ماده و دخی در حیواندن ماده حاصل اولور قوت  
اول قوتدر که ذکر اولان اجزا اکا ماده شخص آخر اولغه مستعد اولشدن  
به موضع قابله دوشمه تخم نباته ارض محروته کبی و نطفه حیوانه رحم انبی کبی  
بوقوت سببی ایله آنلر صورت فیض اولوب شخص مستقل اولور  
ماده مذکور یه صورت فیض اولغه سبب بوقوتدر بوقوت اولسه  
صورت بوله مره قوای نفس حیوانی ایکی دره بر یسینه قوت مذکر که دیرلر  
و بر یسینه دخی قوت مجرکه دیرلر قوت مدد که اولدر که حیواندن اولان  
ادرا که سبب اوله اول دخی ایکی صنف دره زیرا قوت مدد که ناک الی اولور  
که اکا حاسه دیرلر ایکی نوعدر بر نوعی حواس ظاهره و بر نوعی حواس باطنه  
پس قوت مدد که ایکی صنف در صنف اولک الی حواس ظاهره در بشدر  
اولک یسی قوت لامسه دره و بوقوت در که آدمک جلد ظاهر ناک جمله سنه  
قولمشدر و نفس بوقوت سببی ایله کیفیات ملموسه حرارت و برودت  
کبی و رطوبت و یسوست کبی ادراک ایله بشرط آنکه کیفیت مذکور ناک  
حاملی اولان جسم قار و بود کبی بدنه ملاسه و اتصال ایدر مثلا برودت  
کیفیت ناک حاملی اولان جسم قار و بود کبی بدنه ملاسه ایسه فی الحال نفس  
آنک کیفیت برودت مدد که اولور اگر بوقوت اولیا یدوب ادراک ایدر  
و بوقوت اگر جمیع ظاهر بدندن وارور اما کف دستدر خصصه شهادت



بر ما غناك و جند غایت قویدر آیکنجیسی قوت شامه دره و اول بر قوتی که  
حوانك ككزده که مقدم دماغیدر ایکی یومرجه افلر وارد که خاتونك صلتی  
تدینه یعنی همه لری و جند بگزده اند قوتلشدن رایجه لری نفس بوقوت ایل  
ادراك ایلر آیکنجیسی قوت ذایقه دره و اول بر قوت ساریه و قدرت جاریه  
جرم لسان وزن مفروض اولان عصبید مخفی و پنهان که آنکیله طعوم اجناس  
مطعم مدرك و معلوم اولور اما مدون ذلك الادراك سبب مطلق و سبب  
رطوبت لعابیه غذاك وارد اولان طعامك کیفتی ایله متکيف و متصف  
یا خود اجزای لطیفه بی ایله ممتزج و مؤلفا ولوب کیفت مذکور یا اجزاء  
مزبور ایله بیله عصف مسفورك برونه و صولی و درونه حلول و دخول  
وسيله سنه متوصل و صله و سبله سنه متوصل و متسلسل و اسباب اخرون  
بالکلیه منفصل و متبذل من سوم ایننه نظر هر قوم لوحه فکر اولور و در دنجیسی  
قوت سامعه دره سامعه بر قوت در که صماخك اعنی قولاغ دلیکنک دیدن  
مفروض اولان جسم عصبانی اعنی سکر لوجیم قوتلشدن اصوات آنکیله ادراك  
اولنور بئنجیسی قوت باصره دره و اول بر قوتی که رطوبت جلدیه دره اعنی  
کوزك قراسنده که اکا انسان العین و مردم چشم دیر قوتلشدن که جمله بصیر  
آنکیله ادراك اولنور صنف ثانی که آلتی حواس باطنه دره اول دخی بئشدن  
اولکیسی حش مشترکدر و اول بر قوتی که دماغك مقدم قوتلشدن  
حاش خمس ظاهر ایله ادراك اولنان صور جمله این مجتمع اولوب نفس اماره  
سبی ایله ادراك ایلر حکما بوقوتی بر حوضه تشبیه ایدر که که بش ارباع افق  
دو کوله آیکنجیسی خیالدر و اول بر قوتی که دماغك بطن اولینک مقدم  
قوتلشدن و حش مشترکدر جمع اولوب ادراك اولنان صور تلری صاحب صور  
و مدرك اولان سنه لر حواسدن غایب اولدقن صکر بوقوت حفظ ایلر  
مثلا بر شخصه نظر ایلک مادام که مقابله دره در مدرك دره و صور فی حش  
مشترکدره اما مقابله دن غایب اولدقن صکر صور فی حش مشترکدرن زایل  
اولور خیال دن قالور پس خیال حش مشترکك حافظی و خزینه داری دره اگر

خیال اولیا یدی بر یکسه اسباب بلکه اقربا بن بلیوب هر بار که ملاقی اوله  
کیمین دیدی آیکنجیسی قوت واهمه دره و اول بر قوتی که معانی جزئیة که  
محسوس اولیه و لکن محسوساتدن مأخوذ و محسوسات متعلق اوله آنلری ادراك  
ایلر مثلا عداوت و صداقت کبی که محسوس دکلدر و لکن عدد و صدق محسوس  
بومعنی اول محسوسلردن مأخوذ و منتزعه دره اگر بوقوت اولسه قویون قوت  
عداوت ادراك ایدوب اندن کریران و کند و قوی سند صداقت حش  
ایدوب اکامایل و ریزان اولییدی در دنجیسی قوت حافظه دره و اول  
بر قوتی که قوت واهمه ادراك ایدوبکی معنای حفظ ایلر نیت کم حش مشترک  
ادراك ایدوبکی صور محسوساتی حفظ ایلر بئنجیسی قوت متصرف دره  
و بر قوتی که صور محسوسات و معانی جزئیة آراسندن تصرف و تدبیر ایدوب  
تفریق ایلر مثلا یا قوتدن بر طاع و کومشدن بر سر و تحیل ایلر و بوقوت  
تصرفات و معانی جزئیة که شعرا تحیل ایدوب بوقوت تصرف دره **قوای**  
**محرکه** قوای محرکه دخی ایکی نوعدر بریمی قوت شهویه دره و اول بر قوتی  
که بوقوت سبی ایله نفس کندویه مطلوب و ملایه اولان سنه جذب  
و تحیل ایلر پس نفسك جذب ملایه ایتکدر اولان حرکاته مبدأ بوقوت  
ایکچون محرکه دیرلر و بریمی قوت غضبیه دره و اول بر قوتی که بوقوت  
سبی ایله منفور و ناملایه اولان سنه دفع و تبعید ایلر پس ناملایه  
اولان حرکاتك سبی بر قوت و قوت محرکه البته قوت مدرکه به محتاج  
و آنوقت مستفید دره زیرا نفسك ملائیم ملائمه شعوری و ادراکی  
اولو کرک که آنک جذب و تحیل میل و اشتعاشی اولوب اول میل  
اراده سبب اولوب ارادت دخی تحریک اعصاب و عضلاته سبب اولوب  
فعل وجود کله كذلك منفور جایندن دخی اولان نفسك منفور و ناملا  
اولسنه شعوری اولوب اول شعور دن نفرت حاصل اولوب نفرتدن  
دفع جانبیه ارادت جازم حاصل اولوب بوارادت دفع جانبیه تحریک اعضا  
و عضلاته سبب اولوب دفع وقوعه حقیقه قوای نفس انسانی معلوم



اولا که مرکبات عنصریه در موالید ثلاثه که برهمنی معدن برهمنی نبات  
 برهمنی حیوان و انسانند از شرق مرکباتند و بمرکبات ثلاثه عناصر رابعه در  
 حاصل اولور. عناصر رابعه اکا ماده در اول سبیدن عناصر اتمات رابعه  
 دیرلر. و افلاک اسباب فاعله کجا ولد و بخون آباء تسعه دیرلر فقیر نظم انستند  
**مصراع** طوغندن چار آن دن نه آتادن اوج مولود. و بمرکبات مرکبی  
 فی الجملة اعتدال بولینجه مزاج تحصیل ایدن. زیرا مزاج که مرکبه لا زمدر.  
 اعتدال دن ناشی اولور. اعتدال نه قدر آرق اولسه. اولقدر مزاج دخی اکل و  
 اشرف اولور. مثلا اعتدال حیوان اعتدال نبات دن آرتوقدر. لا بد مزاج حیوان  
 مزاج نبات دن اکلور. و اعتدال انسان جمله دن افضل لاجرم مزاجی اشرف  
 و اعدل در. و نطفه آدمی که ماده بدن از غذیه معتدله دن متولد اولور.  
 هضم رابع مرتبه سنن کمال نفیج بولشد. لاجرم نفس انسانی که اشرف نفوسند  
 مبدأ فیاضدن اکا فیض اولشد. و نفس انسانینک قریبی سابقا مروا ایلدی  
 اما الان انسان مخصوص ای قوی واردر که اول قوتلر سایر حیوانات دن یوقدر.  
 و انسان بوقوتلر سببی ایلر سایر حیوانات دن ممتازدر. و اول قوتنک برهمنی قوت  
 عالمه و برهمنی قوت عامله در. قوت عالمه دخی ایکی قسم در. برهمنی حکمت  
 نظری جهندن عالم اولان. و برهمنی حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتدر.  
 اما حکمت نظری جهندن عالم اولان قوتنک اثری و عملی حقایق موجودات  
 و اصناف معقولاتی ادراک ایتکدر. و حکمت عملی جهندن عالم اولان قوتنک  
 اثری و عمل اخلاق حسنه و اعمال صالحه اخلاق ذمیه و اعمال فحیه دن فرق  
 و تمیز ایدور که نیجه علمدر که ایشله سی مودت نقصان و شقاوتند انلری  
 ادراک ایتکدر. اولک سینه عقل علی و ایکنجی بر عقل علی دخی دیرلر. و قوت عالمه  
 بر قوتنک که تحریک اعضا و عضلات ایتدور و بافعال خارجییه صدوره مبداء  
 و علتدر. و بوقوت عملی ایشلک ده قوت اولی به محتاجدر. نیکه قوت محرکه  
 حیوانیه ده مرور ایلدی. و بوقوت اگر چه قوت محرکه حیوانیه به شبیه در. اما  
 آذن ممتازدر بجهندن که محرکه حیوانیه نیکه مبدئی تخیل ملایمت فعل مطلوب

دخی

و تخیل منا فرت فعل هر و بدی زیرا حیواندن قوه و تخیل که حیوان باطنه دند  
 واردر. عقل یوقدر. اما انساندن کی قوت محرکه نیکه مبدئی تعقلدر. زیرا فعل  
 مطلوبدن کمال و نفع عاقبت و خیرات آمله اولور و غن دلیل و برهانیه تعقل  
 میل ایدر. و فعل هر و بدی دخی نقصان و ضرر عاقبت و شرر آمله اولور و غن  
 تعقل ایدور. دخی جانبیه میل ایدر. اما ایلر فهم اولسون که جمیع افعالی  
 افراد بشرک مبدئی تعقل اولر. ایلر دکدر. بلکه اکثر علوم افعال اختیاریه  
 قوه و تخیل دخی مستند قیلور. و انساننک بوقوتنه عقل عالمه نسبت  
 ایتک دخی و اقدر. اگر چه بوقوت عقل دیمک مجازدر. زیرا بوقوت مقرب  
 ادراک دکدر. بلکه موجب حرکتدر. لکن مقتضای عقل اوزره اولور و بخون  
 مجازا عقل دیمک واردر. **تنبیه** حضرت امام غزالی و اصحاب صفوت  
 تصوفدن بر جماعت ذاهبا و دلیری که قوای مذکور ملائکه در که حق جل و علا  
 کمال لطیفدن فی روح آدم مکرمه مستخر و مطیع ایدور. سجده انقیاد ایلدیلر.  
 تا قیامت صغری قیام. یعنی روح بدندن انفصال و انضمام ایدنجه انلر مقام  
 خدمت و انقیادده بامر الله تعالی و قائمدر. و احادیث نبویه ده علم صدق  
 الصلوة و الخیریه. بمعنای تلویحاً و تصریحاً اثبات ایدر سننه چوقدر. و  
 عقل جهندن دخی دلیل بود که بوقوتی دید و کمر سننه لردن افعال حکیمه. و  
 اعمال متقنه صادر اولور. که حکما بکار و عقلاء ذوی الایده و الایضان  
 آنک اقل قلیلدن عاجز و دم بسته در. پس بوقوتنک که علم و ادراکدن  
 و غریب بل ذره شعور دن بی نصیب اوله نیجه صادر اولور احتمالی واردر.  
 چون ببحث بحر عمیق و رمزد قیقدن بوقوتنک اشارتله اکثفا ایدور برینه  
 ظاهرا اصول حکمتیه اقتفا ایدور اصل کلامه رجوع و نقل سخن حکمای  
 شروع ایدر لیم. معلوم اولسون که بر قوای مذکور نیکه ایچندن بعضی واردر  
 اناری آنلر دن شعور و رویت و اختیار و اراده صادر اولور. و انساننک  
 کمال و تکمیل و مراتب سعادت فی کسب و تحصیل بوقوتله قوتلر ایلر اولور. و  
 بعضی قوتلری دخی واردر که اناری بجز مقتضای طبیعت و علی وجه الاضطرار



والخاصه صادر اولور و بوقولر اگر چه اصل فطرته انسانه نوعا کماله لکن بوقولر کسب و کوشش اینکله اصل فطرته زباده کمال فاده اینکله سبب اوله منزلت پس بریم بوجا بدیه کی حکمت علییه ایچون مؤلفه در مقصود من بوقولر کسب کله قسم اولدرم زیرا مراد من کسب کمال و نیل سعادات حقیقی به سبب اولان نسیه لردن بحسب اینکدر اول قوتلر انانی اختیار و ارادت و فکر و رزقیت ایله اولون درت قوتلر اینکی قوت حیوانیه دن قوت مدبره و قوت تحرکه اینکی قوتی قوای انسانیه دن قوت عالمه و قوت عامله در قوت عالمه به نطق دخی دیرلر و قوت عامله نك بر شقی قوت شهویه دن و بر شقی قوت غضبیه دن نه کیم سابقه تحریر اولندی قوت شهویه جذب منافع و تحصیل مایه لیس شهویه ماکل و مشایب و منافع کیمی کا متعلقه در بوقولر منبعی چکر در که تغذیه آدن اولوب جمیع اعضا به بدل مایه تحلل آدن سرایت ایدر و قوت غضبیه به دفع مضار و مخوفات و اقدام و اخطار و طلب تسلط و تجربه و اظهار نفوذ و تکبر متعلقه در بوقولر معدنی بودک در که منبع حیات و منشأ روح حیوانیه دن کا اولور که قوت عامله ایله بویکی قوتدن نفسله تعبیر اولوب نفس ملکی و نفس نهمیه و نفس سبئی ایله تعبیر اولور **خاتمه مقدمه** برینجه امورک بیاندر در که هم ولا ندر و شایع مقصوده فاعلدر **امراول انسان مرکبات عالم عنصر نیک اکمل و اشرفی بودکن بیان ایدر** معلوم اوله که اجسام طبیعیه جسم اولدوغی حیثیتدن جمله بی متساوی و تدریجی متوازی در و رتبت و فضیلتدن بر جسمک جسم آخر مزیت و تقدیمی یوقدره زیرا جمله اجسامی بر تعریف جامع و جمیع بر هیولی مقومدر اگر چه عناصر اربعه بسیطه نك صود نوعیه لری ایله و فصول مقومه لری ایله بری برندن تفاوتی و تخالفی واردر اما بر اختلاف مراتب فضیلتدن جوق تفاوتی ایجاد ایلر بلکه عناصر هنوز مقام تکافؤ و تساوی و محلی تعادل و تواریری دره اما عناصر را سنده اختلاف و امتزاج حاصل اولوب مرکب فی الجمله اعتداله قریب باشلیوب اعتدال قریبه کوره مزاج فیض اولدر مرکبات ارا سندن تفاوت و تضاد

ظاهر اولور زیرا اگر چه که مرکب اعتدال حقیقی ممکن دکلدر نیته کم علم طبیعیه ثابت اولشدر اما نه قدر اعتداله قریب اولسه اول قدر اشرف و اکمل و اعتداله قریب کندن و دن دون اولناردن افضل اولور زیرا اعتدال آرتق اولدوغی مزاج و حدانی عارض اولوب مرکب صفت و حدندن بهر مندر واحد حقیقی جل جلاله جنابنه انسانی و اول حضرت مناسبتی و اثار مبدی فیاضدن قوابله استعداد لری کوره فیضی تام و جودی عامدر فیض اولون چون مقدمه بسط اولندی ایسه پس معلوم اوله که اجسام عنصریه یکی قوت بسیطه و مرکب بسیطه دوردر بری نار که حار یا بس در و خیر طبیعی جله نك فوقند فلک قمرک مقعرند تحتند دره زیرا خفیف مطلقند علو و ارتفاع اقتضا ایدر اینکی سی هوا در که حار و رطبه در خیزی نازک تحتند دره زیرا خفیف مضافدر آب و جیسی هادر که باره و طبعه و خیزی هوایک تحتند دره زیرا ثقیل مضافدر در و جیسی ترا بد که باره یا بسدر و خیزی جله نك تحتند دره زیرا ثقیل مطلقند ثقل استفا اولوب اقتضا ایدر و مرکب دخی اینکی قوتدن زیرا خالی دکل که فیض اوله صورت مرکب ترکیبی خیلی زمان حفظ اینکله قادر اوله یا اولیه اولمیانه مرکبات غیر قائمه دیرلر اثار علویه کیمی افق تلخ و سحاب و صقیع و انبار امشالی کیمی و ترکیبی زمان کثیر حفظ اینکله قادر اولانه مرکب تام دیرلر و اول دخی اوج جسددر بری معدن بری نبات بری حیوان و بونلر مولید نلانه در نیته کم مرور ایلدی و جنس حیوان نك نوع انسانی افضل و اشرفدر پس مراتب تفاضل و رت و اولور معدن و نبات و حیوان و انسان و هر چند انا عند دخی تفاضل واردر یعنی بعض انواع جنس بعض آخردن افضلدر و هر جنسک افضل انواع فوقند اولان جنسک ادنای انواعه قریب اولوب اکثر خواص و لوازمند مشارک اولوب اول معدنیات ایچیدن مرجان دیکلری جوهردر اگر چه معدنیات دند اما فی الجمله نشو و نما آثاری آند مشاهده در حق قریب اولشدر که مقام معدنیاتدن ترقی ایدوب افق



عالم نبات نامی به داخل اوله و نباتات ایچینده بو حاله متصف اولان حیات  
 خرمادور که اثار حس و حرکت اادی انده ظاهر اولور مثلا درخت خرمادور  
 بعض نر و بعض ماده در و نر ماده جاننده مایل و منصرف اولغه آماده  
 وزده تخم و نطفه کی بر نشسته ماده به اصل و نطفه ماده غر و میوه به  
 حامل اولر حتی بعض ارباب فلاحندن منقولدر که درخت خرمادور بعض  
 واردر بعینه نر خرمایه مایل اولوب اندن تخم اصل اولغه بارور اولوب  
 منحصر در و بو اثار عشقدر که حیواناته شایع و مشهور در و درخت  
 خرماتک باشند بر آق نشسته واردر اکا چهار دیر لر حیوانک یورکی مناسبت  
 که منبع حرارت غریزه سی در و اکا بر زخم تیشه غرق اولسه فی الحال درخت  
 خرماتک اولور و حدیث شریف نبوی علی قائله افضل الصلوة و السلام  
 واردا ویشدر که اگر مواعمتکم النحلة فانها خلقت من بقية طين آدم  
 همانا بمعنای اشارتدر و بومر به عالم نباتک نهایتی وافق عالم حیوانک  
 بدایتی در و بوندن یعنی افق نباتدن افضل عالم حیوانا ندر و آنک دانایی  
 اسفجات دیکلری در که بر آق نشسته در که در یالرده اولور انقباض و انبساط  
 اادی ایدر و اندن یوقار و حیوانات منولدر که صیفا یا منده صورلر ایکنده  
 تولد و ازده واج ایتمدن مجرد حرارت فضل و عفونت طینندن حیات بولوب  
 حرکت اادی و حواس ظاهر ایلده متصف اولوب طلب عواده سی ایلده حرکت ایلر  
 و آنلرک امتالی کیلک و سپس یعنی بره و بیت دیکلری حیوانلر و آنلرک  
 مانند بو فلرک نبات و ذره فضیلتی حق و حرکت اادی و طلب غذا  
 ایتمکله در و بوندن یوقار و حیوانات واردر که دفع منافع و احتراز  
 مضار ایچون قوت غصبتی لری ظاهر در و هر برینک قوتنه مناسبات  
 ویشدر که آفادن سالم اولوب کمال مناسبت یئشدر و اولی آنلرک  
 بعض نرزه مثالدر آهولر باشند اولان شاعر کی و بعضی تیغ و خنجر کی در  
 سیاه و بهایم و طپورده اولان چنگال و مخلب کی و بعضی کز و د بوس  
 شکندن در اسب و استرک ستم و پایی کی و بعضی اوق کی در نیت کم بعض

دیالره

دیالره اولان کبری دیکلری جانور کی که جلدندن نبات اولان سهایم عذی  
 طرفه پرتاب ایدر و قوتلری ناقص اولان حیوانات که اسلحه مزبور  
 استعماله قادر دکلر در دفع مضار و افساددن خلاص ایچون آنلر غیر  
 اسباب و آلات ویشدر قوت طیران و قوت سعی و جریان کی که طپوردن  
 کجک ویتور و چار پالردن خروش و خورده آهولره موجود در و  
 دریاده ماهیلره و قوت مکر و حیلله تلکیمه ویشدر اما ناممل اولنسه  
 ظاهر و معلوم اولور جمیع حیوانات اکر سیاه اکر طپور اکر بهایم اکر  
 هوام بقای نوع و شخص ایچون لوازم و مهام اولان آلات و اسباب بالکمال  
 و التمام صانع حکیم و مبدع حلیم طرفدن اعطا و تسلیم اولمشدر اتمام  
 مصالح معاش ایچون امور عجیبه غریبه تعلیم و الهام اولمشدر که آذن عقول  
 افاضل نام غرقه در یاسی عجز و تحیر مالاکلام در نیت کم نخل عسل ابیات  
 مسدسه بنا ایلر اضلاعی تمام مقسومی و ذوایاسی متوازی و مسدس  
 اختیار ایدر و کنک حکمتی اولدر که مسدس مدقودن کچنجه اوسع اشکالدر  
 مدقود جمله دن اوسعدر و لیکن اشکال مدقوده بر هر جمع اولسه ارا رندن  
 فرجه لر قالمق ضروریدر پس مکان صنایع اولق لازم کلور اما اشکال مسدس  
 بری برینه ضم اولسه هر فرجه قالمز و مکان اصلا صنایع اولر و مرتقلر کی  
 جمع اولسه اکر چه فرجه قالمز لکن مربع مسدس دن تنک در لاجرم هم وسعت  
 هم فرجه قالمق مسدس دن غیریدر متصور دکلر پس بود قایق وضع و ترتیب  
 و صنایع نسق و ترکیبی که استخراجندن علماء هندسه دایره عجز و حیرتدر  
 نقطه مرکز مثال محاط خطه ملالدر بر حیوان عظیم العالم نیجه ملاحظه  
 ایلر مکر حکیم اول عز وجل انعام صنع و تعلیم عمل ایتمشد که انواع عالم کمالا  
 ممکنه سنه و اصل و نظام مراد بقای مقتدا ادا و تالی مقتضایه حاصل اولور  
 شعر تعالی الملک الذی قدهدی العباد فدی ترا حوالها  
 هدی النخل تسدیسر ابیاتها لکون السدس احوی لها  
 و انواع حیواناتک اکمل و اعلاسی وافق عالم انسانیه اقرب و ادناسی ات



نه فلک راست مسلم نه ملک حاکم  
بیت کرا دی صفی از ملک کرو بری  
آنچه در سر سویدی بنی آدم از دست  
که سجده کاه ملک خاک آدمی ز دست  
وسیر و سلوک مقامات اید نردن یحیه رهبر و راه رولو تصریح اید یلن که  
مقام انسانیت مقام ملکیتدن اعلی و برتر. و انسان کامل اولمق ملکیتدن  
باز پس مؤخر در. اگر چه عامه حکما و فلاسفه الهیین و بعض متکلمین قند  
امر بر عکس در دایره و رتبت ملکیت اعلی و اجل. و رتبه انسانیه نك اعلای  
آنکادنا سنه متصل و غیر بدین افضلدر. و قد و ارباب یمین مولانا این عینی  
خدمتداریه منسوب و لان قطعه مذهب مشایخ حقیقت. و مشرب  
سا لکان طریقت و ذره. بو ترتیب و ذره انشاد اولمور که قطعه  
بجادی چو ذرم خیمه بصحرای وجود از جادی بنیانی سفری کردم و رفت



و زینانی که دم چون بر حیوان افتاد باملائک پس از آن صومعه قدسی را بعد از آن در صدف سینه انسان پنهان بعد از آن ره بر او بردم و بی این	دیدم آن مرتبه را هم سیری کردم و رفت نیک بر گشتم و نیکو نظری کردم و رفت قطره هستی خود را گهری کردم و رفت همه او گشتم و از خود گذری کردم و رفت
--	---

و مذهب ثانی لوجه من تدریجاً بدین قطعه منبوع ده تغییر ترتیباً بدو  
بیت رابعی ثالث ثالثی رابع. و مقام انسانی ملکیت دائره سندن مستقلاً  
و اکا تابع ایدر بکلام نوع استطراد طریق او زره ایراد اولندی پس سینه  
اصل کلام و صدد مقامه رجوع ایدر لم. و بومقام نبوت و طبقه انبیاء  
گرام. مرتبه ثانیه مقام رسالت و طبقه رسل عظام. مرتبه ثالث  
اولوالعزم من الرسل که عطاقتند در وقت در. نوح. و هود. و ابرهیم  
و محمد مصطفی در. و بعضی آخر فتند بشدن نوح. و ابرهیم. و موسی  
و عیسی. و حضرت محمد مصطفی. و بعضی علما عدد شریفین برین  
نظم ایتمش فقیر بیت ثانی ارسال صلوات بحیون الحاق ایتمش شعر

اولوالعزم نوح و الخلیل ابن آذر صلوات صلوات من ملک همین	و موسی و عیسی و الجیب محمد علی و ابراهیم فی کل یوم محمد
---	--

مرتبه رابعه. مقام حقیت و منزله جناب خاتم علیه الصلوات الامم الاکرم  
که کشف مبارک کند کی مهر نبوتند و بی و رسالتی ختم و ستایدی. و نقص  
لولاک لولاک لما خلقت الافلاك ايله ترجیح ملائکه ایدر ملک اساس

مذمبی عدم و دایلدی علیه فی العدا یا و العشا یا	شعر. سلام الله خلاق البرایا پس مرتبه انسان مراتب کایناتدن
---	--

وسط و میانه ده حاصل در ارادت و کسب حیرانیه ذوقاً اعلای  
و اصل و متابعت طبیعت و هوا یله خضیفه ادنایه نازل اولود زیرا چو  
مجرد و بدن محسوسدن مرکب و ملتیتم در لایبای طرفی که ملکیت حیوانیت  
آنز مندرج و مستظرف اگر جانب ملکیتی تکمیل و تضحیه وانی جانب حیوانیت  
تفضیل و ترجیح ایدر ملکیکن افضل و مجرد محضدن اکمل اولود زیرا جانب

ملکیکن

ملکیکن صارف و مانع و محبت حیوانیت جاذب و دافع موجود یکی تحصیل  
ملکة ملکیت ایلدی ملک خود داعیه حیوانیتدن خالص و سالم و محض  
و ملکیت اکالافند و کذلک طرف حیوانیت راجع و غالباً و لوریه حیوان  
محضدن اسفل و اقل و ماصدق. اولئک کالانعام بل هم اضل اولود  
زیرا حیوان قوت عقلیدن دور و خاصه ملکیدن مجبور در پس اگر تبه  
هوان و هادی شرف محضدن قالدوره معذوزدر بخلاف انسان که شمع  
کف کفایتدن فروزان یکی سوزش شرف و ضلالتدن سوزان اولوق بی و  
و خارج عذر در

آدی زاده طرفه معجونسنت کر کند میل این شود به ازین	از فرشته سرشته و از حیوان ور کند میل آن شود بدازان
--	---

و دی معلوم اوله که نیت کم حیوانک اسباب معاشی ماکول و مستروب  
و ملبوس و منکوح جمله سیطریعیدن غذای طبع و ترکیباً حیاتاً جندز عانی  
زیرا نباتات متبدله و لحوم بینه و ملائیس صوف و پشم و ریش که اصل  
خلقتدن ثابت و مناکحی دخی عقد نکاح حیر ثابت و سلاطری اصل ترکیب  
حاصل و تحصیل و صنع و اشترای تقیدندن بریدر پس من جمیع الوجوه مزاج  
العله مرتباً لاهوال در بخلاف انسان که جمله اغذیه و اشربه و ملائیس  
و اسلحه و جمیع مالا بد اعمال و فکر و ویتایله تحصیل اینکده موقوف  
نه زرع و نه طبعی اینیجه غذایه قادر و نه غزل و نه ویش و خیاطت قیلمیجه  
لباسه مالک اولود اسلحه سی دخی جمله صنایع تحصیل و تکمیله محتاجدر

کذلک کمال معنوی جمعتدن دخی جمله حیواناتک کمالی فطرلندن مرکوز و  
مجبور و سعی و کسباً حیاتاً جندز خلقتندن موجود و محصولدن اما انسان  
کمال و شرف و خیر و سعادت و روت و فکر ایلله اکتساباً اینکده محتاجدن  
کلید سعادت و شقاوت کف کفایتنه ویرایشدر و زمام حصول نقص و کما  
قبضه اقتدار و اکتسابندن قولشدر اگر عقل جمیل و فکر نبیل طرفین ترجیح  
و سلوک جاده مستقیم و نهج صحیح ایدوب معارف و فضایل جانبیه تحرک



و سیران و مراتب تحصیل اخلاق و اعمال حسنه ذروه سنه ترقی و طیران  
و کمالی قوتند فعله خروج و افقدن افقه تعلی و عروج ایدر سه تخالط  
ملاء اعلی و مقرب حضرت حق تبارک و تعالی اولور و اگر مقام طبیعی  
هو و هوین الیه ویر و مرتبه اولی سندن که حیوانیت محضه اقامت  
و سکون قله احوالی استکاس و حرکتی انعکاس اوزره اولوب یومافوما  
تدقی و تسفل و اسفل السافلین طبیعتی تزلزله عاقبت مقیم هویه  
هوان و ملازم پیغوله خذلان اولوب و هر الداهری مقارن پیش القری  
شعر هی النفس ان تحمل تلازم حساسه و ان تبغث خوا فضایل تنج  
چونکه انسان اصل خلقت و ابتدای فطرندن ایکو جانب مایل و ایکو جهته  
قابلدر بر معلم و مؤدب لازم و داعی و هادی مهم در که بعضی لطیف  
و ترغیب واسطه سی ایله جانب هدایتی تحریک ایدر نیت کم دیشلرد  
بیت نوا موز را ذکر تحسین و رد و تهدید و ایزای استاد به  
و بعضی وسیله تعزیف و ترهیل طریقی رشاد و صوابه تسلیم ایلنیه کم  
نظم باد شاهی پسر بکیت داد لوح سیمینش بر کنار نهاد  
بر سر لوح او نوشته بر ز جور استاد به زهر بدین  
و حرکت شقاوت و محالک نعوذ بالله قلمقدن بلکه سکون و ترک  
سلوک مسالک ایتمکدن احتراز و سمت خیر سعی و کوشش ایتکه نشاط  
و احتراز ایدر زیرا جانب شقاوت سکون و ترک حرکت کافیدر و ترک  
اسباب هدایت مباشرت اسباب غوایت و لغه و افیدر یسرن الله تعالی  
سلوک سبیل رضوانه و متعنا و ایاکم عن الکرهون الی التکون فی هویه خذلان  
امرثانی انک باینک در که نفس ناطقه انسانیه نک کمالی و نقصانی  
نه نسنه در و نه نسنه در و خیر و سعادت و شر و شقاوتی  
و شقاوتدن غرض ندر اگرچه نفس انسانیه کمالی نه و سعادت قی ندر  
ایدوکی سابقا معلوم اولدی لکن مزید تفصیل و ارمشاده و بعضی نکات  
شریفه و مسائل لطیفه که ذکر اولمشیدی ایراد ایتک مهم اولدو غیجیون

اولد

بمقاله

بمقاله وضع و بنیاد اولدی معلوم اوله که موجوداتدن نفیس خیس  
هر شینک بر خاصه مخصوصه سی و ادره اندن غیری اشیا اول خاصه ده  
اکا مشارک و مساهم اوله فر اگرچه اندن غیری افعالند مشارکی اولو  
جایزو و اقعدن مثلا سیفک بر خاصه مخصوصه سی و ادره که اول اجسام  
کبیر قطعند کار کرلک و برانلقدر و فرسک بر خاصه سی و ادره و اول  
سوارینه مطیع و کرو و فرم قابل اولقدر و بو خاصه لره سیفه و فرسه  
برشی مشترک دکلدر اگرچه مطلقا برن لکن سیفه سکین دغیضشان  
و فی الحکله بار و اولقدر فرسه حاد دغی مساهمدر و اگر فسدن اول خاصه  
حاصل اولرسه آنی خربی تمین یکسان صایر لر پس اگرچه انسان دغی نیجه  
افعال و اوصافن سایر حیواناته مساوی بل نباتات و جماداته مشارکند  
لکن بر خاصه مخصوصه و اتر خاص معینی و ادره که اندن حیواناتدن بر فرد  
و جماد و نباتدن برشی اکا مشارک دکلدر و انسان اول خاصه ایله جمله  
اشیادن ممتاز و جمیع انواعدن متمیزد و اول خاصه نطقدر مراد بر  
نطق ظاهر که تلفظ حروف و تکلم الفاظدر دکلدر زیرا نطق ظاهر انسان  
محقق اولور نیت کم انسان آخرین و ادری ایتکم کبی و کاهی نطق ظاهر متحقق اولور  
و انسانیت متحقق اولور نیت کم بتغاده که طوطی دیکاری طیردر بلکه مراد بر  
نطقدن قوت ادرالک معقولات و فکر و روتیه اقتدار و افعال و اخلاق  
محموده و مذمومه تمیز ایتکه تمکزد و بو خاصه انسانه ایتکچون ویرایشند  
آنی مبدأ اول جل شان معرفته و صفاتنه کمال و نفوذ جلال ادرکنه و  
سلسله وجودده اولان عقول مجرده و نفوس مطهره و اجرام افلاک و  
عناصر و ابداع موالید و مرکبات و آفاق و انفسد مدرج آیات ظاهر و  
بینات باهر بلکه وسیله ایدوب قوت نظری ایله بر قسمی تحصیل ایدوب  
و قوت عملیه جهتدن اخلاق رضیه و افعال محموده اخلاق ردیه و افعال  
مذمومه دن فرق و تمیز ایدوب کسب سعادت و تحصیل فضیلت ایلله اما  
اولا و صاف و افعال که اندن انسان سایر انواع مرکبات و حیوانات مشارکند



اعمال قوت شهوانیه کبی انوکله تحصیل ملاذ فانیه و مشتیهات زایل اولور  
 و اعمال قوت غضبیه کبی که انوکله تغلب و تسلط و قهر و انتقام اولور و آثار  
 نفس انسانیه یه حیوانات خسیسه متشارلنه بلکه غالب اولور مثلا غلبه  
 قوت شهوانیه اکل و شرب قمندن ایسه آنده کا و وخر انسانه غالب و فایده  
 اگر صفت باه و قوت جماع ایسه آنده خنری سابق و مقدمدر و قوت عطش  
 و تناور لک ایسه آنده جاموس و فیل اکل در و اگر قوت قتل و بهادرتک ایسه  
 آنده ببر و پلنگ افضل در پس بر صفت که آنده بمقوله حیوانات خسیسه  
 غالب اولور عاقل آتی کند ویه کمال ایدمکه نیجه طالب اولور پس همت ایله  
 که انسانک کمال مخصوصی تحصیل و سعادت مقدمه سینی تکمیل اید سن  
 و جوهر نفس قوت علمیه جهنندن فصایل آراسته و قوت علمیه جهنندن ردایلندن  
 عقلیه ایله پیراسته قیل سن  
 اقبل علی النفس واستکمل فضایلها فانک بالنفس لا بالجسم انسان  
 پس بو تقدیر اذن واضح اولدی که اول طایفه خسیسه و فرقه خبیثه که  
 اعتقاد ردیلر ایله شعار شریعتدن عادی حرکات طبعیلری چاه ندقه  
 و اباحت جادی اولور انسانک سعادت حقیقی بی نکار و انبیاء علیهم الصلو  
 والسلام بیان سیر و قاری تکالیف و شرایی عبت اعتقاد ایدوب مراد نشاء  
 انسانیدن دنیا ده غصه و غمندن آزاد ماکل و مشارب لذین و فساد شهوانیه ایله  
 سرور و نشاء اولمقدردیوب ربقة تکالیفه و ربه انقیاد طوعتدن استغنا  
 و تکبر و بویه عبادات و مجاهدات کذب و سق زوخالص ایدنلر استهزا و تمسخر  
 ایدوب صلاه و صیامه عاده البلد و سلامه الامل والولذ تسمیه ایدوب  
 کلمات کفر و تکبری حکم و اشعار الحاد آمیزی ترتم ایدوب دیرلر  
 انسا که بریر فلک دوارند  
 خربزه برده و رفت و افغان خری  
 کاهان و خران بی دم و افسار بند  
 وزی خبری هنوز ز سر بارند  
 نفوذ باقه من الافاق والحدائق فی الخرافات و بفرقه مذمومه نك بعضی  
 تصرف رسمی و معرفت ناقصدن دم اوروب زرق و خرافات و شطح و طعنان

علم کمودوب صفحه دانشلری حرف دیندن پاک کیمی شال پوش و کیمی نیلک  
 یوردلر حاشا و کلا تصوف نلردن دور و معرفت نیجه مرحله معمور در  
 زکات نهاده زتر ویر و ریادای چند  
 بکرمه نظامات الف لای چند  
 نافته ره صدق و صفا کای چند  
 بدنام کنند نگوهای چند  
 چون محصل کلاملری انسان که خلاصه موجودات و خلیفه الله الاعظم  
 و تکبر و تفضیل حق جل و علایه مفضل و مکرمدر کمال و سعادت و سعادت  
 حیوانات خسیسه ایله برابر و ایجاد ندن غایت محض خواب و خودد دیکندن  
 پس بو مذهب باطلک ابطالی و رای عاطلک تزیینی قامت برهان و ایراد  
 دلیلدن مستغنی در اما اتباع فلاسفه خنری بدنی و معاد جسمانی اثبات  
 ایتکی بو مذهبیه قریب و مشرب تحقیقندن بیضیبا عدا یلیوب دیر کرکه  
 چون کمال معنوی و سعادت حقیقی اخروی جنت جسمانی ده اکل الحوم طیب  
 و ثمار موتی و شرب انوار لب و غسل مصطفی و تمکن غرف و قصور و تمع کما  
 خورا اولیجن حیوانات و بهایه مرتبه سنه تنزل و سعادت حقیقیه دن  
 که معارف روحانی و اتمیاج عقلی در تلقی و تغافل لازم اولوب کالبر اینیا  
 و افاضل اصفیا ادا فی انسان بلکه بهایم و حیوان طریق سنه افتقا و جوهر  
 کرانمایه و در تمیذن سنک تیر و خالک همین ایله اکتفا ایتمش اولور  
 خصوصاً لذات جسمانیه آلام سبق ایتنیجه مشهور اولور و مشتیهات بدنی  
 هر بری و لا بر مکروه اولینیجه موجود اولور مثلا لذات اکل و شرب سابقا  
 عطش و جوع اولینیجه اولور و لذات خواب و راحت سابقه تعجب مجوعسن  
 تحقق طومرن و لذت جماع اول وقت اولور که سابقا اوعیه و آلات منی مملو  
 اولمخله دغدغه و الم کله تا استقر اعنذن لذت حاصل اولور جنت خود  
 شوا یبلا آمدن صافی در پس لذت جسمانیه ماهیت جنته منافیده  
 اکثر فلاسفه نك مذهبی و یونانیلر کاسه لیسینک مشربی بود و حق اعلی  
 سینا اگر چه شفا و نجات کتابندن حشر جسمانی اثبات ایلدی و ولی معاد  
 رساله سنه ابطالنه زعمی و زرنه نیجه دلیل قامت ایلدی و نظیری



دخی بجزید کتابند معاد اجسادی تقریر ایلدی. اما بگویند نفعی جانبی  
تقریر ایلدی. اما عاقلان آگاه. و آگاهان برانتهیه. که اساس عقاید این  
شرایع انبیا اوزدینه تصحیح. و حکم ایمانیة حکمت یونانی اوزدینه تقدیم  
و بجهت قلدیلر تشکیکات مذکور اصفا. و بوقوله شبهه واهیة ایلله  
بنای شریعت انبیای الفایق ایلدی. **نظم**

گفته یونانیان پیغام نفس است و هو	گفته ایمانیان فرموده پیغمبر است
نیست جز بوی علی سوی خدا رهبر ترا	از علی جو بوی که بوی بوی علی مستعد است
هرزه میگوید منجم زار می خاید حکیم	هر دوازده تحقیق کارا که نیند ارباب و را

پس جمله اهل حق گفته که درخت ایمان جانورده نایبند حشر ارباب و معاد  
جسمانی صحیح و نایبند. بل جنس معاد انجی جسمانی به محصور و سعادت  
انسان کامل جسته استیقای لذات جسمانی به مقصود و املی مذهب قبول  
و رای مؤید که مقصود دکلر بل اعتقاد صحیح. و حق صریح اولدیر که معاد ایلدی  
جسمانی و روحانی. و هر برین لذت و آلام وارد و مؤید و جاد وانی. و چون  
نفس علاقه بدندن آزاد اوله. عالم بر فخره دخول ایلر. و بوعالم ده نچیمکت  
سیران ایتمکله. قدرت الهی و قوت نامتناهی ایلله موصول اولور. بعد بقایه  
مناسب بدن و لقایه مستعد جسد اعاده اولیجی لذت روحانیة و جسمانیة  
جمع ایتمکله قادر. و سعادت نشانی ایلله تحقق ایتمک استعدادی آن ظاهر  
اولور. و مع هذا اکل اصفیایه لذایذ حسیه جانبیه التفات و مشتیهات  
جسمانیة به اعتبار ایتمیوب جل منلری. و کل لغتاری اول سعادت عظمی  
و ابتهاج و لذت کبرایه که عبارت وادی بیاینه قریب ایدر. و براق برق سیر  
افهام بیدای تقریریند پیدا اوله مز مقصود و اول مشاهده جمال و جلال عینی  
متعالی در محصور نیست کم حکایت و لنور که صلحان بر کسنة جهان واقعیه  
و عالم مشاهده. و ریاض رضوان. و جنت رحمانه کورد که اول کدر نشیند  
صافی عوایش حافی قدرت تعالی روضة غرقه جسته او نور مشرق ایتمک  
ایکی طرفند خوان جنت لقمه لرین آلوب دهانه قودلر ناکاه نظر ایدر کورد

تحت عمر شدن بر شخص بربای و قایم. و چشم لری کشاده. و حیران و هیم و تعجب  
اولوب سوال ایدر که بونه شخص نای. و عزیز کرامی در جواب ویردیر که بو  
مست حق. و مدهوش مطلق بایزید بسطای در. که اطعمه جنت و ناکاه  
کونه دیگران کی نکران اولیوب مشاهده و استغراق بحالی جلال زلیدن بویه  
کدراند. و بواول بایزید در که مقام و حالند بویه خبر ویرمشد که شجر  
شریفات الحب کاسا بعد کاسن. فاما نصد الشراب ولا رویت  
و بوفقیه شیخ سیدی علی بن میمون مغربی دن نقل اولندی که دیر لریش که  
جنت ایکی در. جنت معارف که روحانی. و جنت اعمال و بوجهایند و عارف  
بوفشانت جنت معارفه کیرمک جایز در. اما جنت اعمال آکه کیرمک الانشاء  
اخرویة ده. اما اول شبیه که لذات جسمانیة سابقه آلام اولیجیه متحقق اولور  
پس جنت که آلامدن صافی در. وجود لذت جسمانی به منافی در. و دیکلری  
مدفع و مرفوع در. زیرا که لذات جسمانیة اخرویة. لذات جسمانیة دنیویة  
نوعندن دکلر که بویکه لازم اولان خاصه اکادغی لازم اوله. بلکه لذات  
جسمانیة اخرویة بالنوع و الحقیقه لذات جسمانیة دنیویة به مخالف و مبیان  
غایه مافی الباب بعض خواص و عوارضه مشارک و مقارند. و اشترک  
عوارض بسبی ایلله بر برینه عتاک و تشابه در. و حقیق و علا نشاء اخرویة  
اول لذات خالصه و مشتیهات بی شایه دن نمونه اولیجیون بولدا یزید نیویة  
که فی الجملة مشابه در. خلق ایتدی که سبب رغبت و اجتهاد. و عمل عباد عباد  
اوله. پس لذات جسمانیة به سبق الم علی تقدیر التسلیم لذات جسمانیة دنیویة  
لازم و مقارند. اما لذات جسمانیة اخرویة اندن مرفوع. و اکامبایند بلکه  
اجسام اخرویة بالحقیقه اجسام دنیویة به مبیاندر. و منفصل غایت از بعض  
عوارضه قبول تجرئی و احتیاج حیر کی مشترک و متصلدر. بلکه بعض متصوف  
ظاهرا ولیدیر که جسم واحد ایکی چیزده معا متخیر اولق اجسام اخرویة ده محال  
دکلر اگر چه اجسام دنیویة ده استحالة سی بدیهی. و منکر معاد اجساد اولان  
بداعتقاد لرک بر شجر لری بودر که قوای جسمانیة تحریکات و افعال غیر متناهیة



مبدأ اولی محال و مرکبات جسمانی مدت مدید متحقق و لذت منکر لازم  
 البطلان و الاخلال در و دوام اقتران اجزایه موجب افتراق مرکبه و معرفت  
 اخلال و انحقاد و برون تر و ایتمک طوع عقلدن بیرون و سفسطه محض  
 و مکابر صرفه مغرورند و پوشیده از دخی جوابی نسو مذکور و اسلوب  
 سابقدن مستفاد و در زیر ادیکلری آثار و احکام دنیا و اولان مرکبات  
 و اجسامه مخصوصند و اجسام عالم آخرتک حکامی و احکامدن مباین و  
 عقل عالم ملکوتک ادراک احکامدن معرفت اید و کی کلام اهل کمالک نتیجه  
 کلامدن منصوبند پس اول عالمه بوعالمه خواصن اثبات ایتمک رأی کاسد  
 و قیاس غایب علی الشاهد ایتمک حیران اهل اصول قیاس فاسد و اکابر و  
 اساطین حکما و فاضل مشایخ تصوف و بعض علماء عالم مثال یلیه مستی بر عالم  
 اثبات ایدوب ایتمک که عالم اجسام مادی و عالم ارواح مجرد مابیندن بر عالم  
 وارد که عالم اجسام کشفه دن لطیف و عالم ارواح لطیفه دن کثیف  
 قابل تجزئ و انقسام و لمقد اجسامه مشارک و حیولی و صورتدن مجرد  
 و لمقد عالم ارواحه مساوی در و هر شئی که بوعالمه در و البتہ آنک منالی  
 عالم مثال موجود در یا صورتدن متحد و لمقد و نیتکم صونک منالی عالم مثال  
 دخی صواوله یا خود صورتدن مخالف و لمقد و نیتکم علمک منالی بساتین  
 در یا حین و آثار و آثار لذت للشاربین و اخلاق ردیه و اعمال فاسد نک  
 منالی ظلمات و غیایب و حیات و عقارب و غشاق و غسلین اولور و عالم  
 رؤیا و احوال واقعه که جمله انام حالت فحاش و منامدن مشاهده اید لر بو  
 عالمند و در باب سلوک بوعالمی یکی قسمه تقسیم و وجه حصری بوجه  
 اوزر تهیم اید لر که منالی بوند خالی دکلر که تحقق و حصولی و اهل  
 تصفیه نک اکا اتصال و دخولی قوت خیاله موقوف و محتاج اوله اکامثال  
 مقید دیر لر یا خود اکا خیال و قوت حشر باطنک آنک تحقق و تمثلدن مدخلی  
 اولسه اکامثال مطلق دیر لر و بعض اصغیا قوت ریاضت و مجاهدت ایل  
 بوعالمک ولایات و اقالیمه دخول و مشاهده اید و کون حکایت ایلر و دیدی

بوعالمک یکی شهر وارد و برینک آدی جابلسا و برینک آدی جابلقا و بو  
 شهر لک خلا یقنک شمارندن اعداد و ارقام معزول و عجایب و غرایب  
 خارج اطوار افهام و بیرون ادراک او هام و عقول در و آداب کشف  
 و تصفیه بوعالمک مشاهده عجایبه مستعد و اکثر کرامات و خوارق و  
 تصرفات اولیا بوعالم اسرارندن مستعد در و اکابر ایمه دین رحمة الله  
 تعالی علیهم لجمعین بوعالمک اثباته تلویح و بعض اسرارنه تصریح اید لر  
 حتی علم الناس حضرت ابن عباسدن مرویدر که بوعالمدن غیری بر عالم وارد  
 هر سنه که بوعالمک وارد و آنک نظیری آن حاصل حتی بنم کی بر ابن عباس وارد  
 و ادب کشف و تعرف و اصحاب صفوت و تصوفی ذاهبا و ملشور و کبر و رخ  
 عالمند که روحک بدنندن مفارقتی ایله قیامت کبراده ینه ابدانه عاده  
 عالم مثالدن مستعد در چون نفس بدنندن مفارقتی ایله نفسدن اولان  
 اگر ایمان و معرفت و حسن خلق و عمل صالح و انوار و اصنواء و ریاض و بسا  
 و خود و قصود و غلمان کاتهم لؤلؤ منشور اولور هر عمل کند و به مناسب  
 صورتدن ظاهر اولور و کذلک جهل و ضلال و اخلاق و اعمال قبیحه هر آن  
 ظلمات و عقارب و حیات صورتدن نمایان اولور و نفس صالح جنات  
 و مایه های کند و حامل در و نفس طالح هر آن حیات و عقاربی کند و  
 غایه مافی الباب مادامکه نفس بونشاندن برومند در آنی احسان  
 این مرز علایق بدن و صورت محسوسات انلرک ادراک کنه مانع اولور چون  
 نفس بدنندن مفارقتی اید و مانع مرتفع اوله کند و ده مکنون و کون و کما  
 و کیفیاتی فی الحال صور مناسبه احساس و مشاهده ایلر و تمثیل ایلر  
 که برست مد هوش یا بخند و ات استعمالی ایله بهوش اولش کسند نک و  
 معشوقه زیبای هنجار اولش اوله یا حیات و عقارب ایله حبیب و داماد  
 طولش اوله چون کیفیت بهوشایی کیده و عقل و حتی عودت این سعید  
 و منعم اولان کوره که معشوقه روایندن معطر مشام و صفای تو نازک  
 اندامندن اول و جمله سرود و لذت بوی بودر که نطق کلام احاطه نفرین



عاجزه و شقی و معذب کوره که زهر مار و نیش عقرب خواهوا رجانیه کاراتمن  
و تدبیر علاج و تصحیح مزاج داین سندن کتمش نفوذ بالله تعالی شدقا لامن  
اقلام تحریر این مره و وفرت عذابن او هام تصور قلیله مره **بیت**  
نفس و شیطان با تو و خفته برسم بامداد مرده یابندت که مار و کرم دست  
پس بواحوال احوال عالم مثال دره اما فاضل تحریر سعد الدین تغتازانی بوالله  
مثلاک اثباتی شرح مقاصد کابند نقل ایند کدن صکره ایدر که وقتا بود عوی  
مطلب عالی و ایراد ایند کدن صکره بود لیل ضعیف و واهی اولدی ایسه محققان  
اکا التفات یتدیلر لکن مرادی محققان دید کندن ارباب اهل نظر در که مطالب  
عقلیه لرین مرشد عقله اقتدا و دفع کلمات جمالات شمع کسب و چراغ  
نظر ایله اهتدا ایدر لر اما عاقل البیب و فطن ادبیه لایق اولدر که اگر نور  
کشف و وجدانله بر عالمه واصل اولرسه باری بقعه امکان و خطه احتمال  
قویون آنی زاویه ابطال و پیغوله نغیه سوووب منع ایتمیه نیت کیم پیشوای  
ارباب فکر و نظر شیخ رئیس ابوعلی سینا دیشدر که بر مطلب و مدعی  
که شی اندن قایم برهان منع و دفع ایتمیه آنی بقعه امکانه تسرع ایلیه زیرا  
برهانن بر شینک نغیه و ابطاله ذاهب و لوق عیب و نقصان اولمقد برهان  
مقتضاسنه بی وجه مخالفت ایتک کور و شیش اشارتی شهاب الدین مهروردی  
اثبات ارواح روحانی یا ایتکدن اساطین حکما دن نقل ایند کدن صکره ایدر که  
اهل عالم اثبات حرکات کواکب و افلاکدن اصداد جسمانیه ایله اولور اکابر و بزرگان  
ارجس و بطلیموس اند کیری اصداد تقلید ایدوب علوم هیئتی کابنیاد ایدر  
پس اثبات انوار روحانیه ده که اصداد روحانیه ایله اکابر اساطین حکماء  
اشراق که حکماء کلدانیین و حکماء فرس قدیم و قدماء یونانیین اساطین  
و مرسن و فیثاغورس و بقراط و افلاطون کبی ایتشلر و نور کشف و تصفیه  
عین الیقین کور مشلدره طالب اعتقاد انلرک اصدادنه دخی تقلید ایلسته  
بعیدا وله و الحاصل الف و عادت و تشکیکات ارباب ضلال الدن حادث اولور  
استبعاد لر شرایع انبیا و قواعد حکماء و اشارات و اذواق فالتک نقص و ذده

طریق ایتک جائز کلدن **بیت** منکر چه شوی بحالت زند و لان  
نه هر چه تو ایست کسی را بنود چون احوال حشر اجساد ده بومقد  
کلام ذکر و ایراد اولندی پس بینه اصل کلام و صدق مرامه رجوع ایدر لیم  
اول انسانک کمال و نقصانی تفصیلی ایدی و الحاصل انسانه اوج قوت وارده  
ذاتند مند رجدره و اول قوتلر شرف و نقصان ده متفاوت دره ادناسی قوت  
بهیمیه در که نفس بهیمی دیر لر و اوسطی قوت سبعیه و نفس سبعی دره و اعلاوی  
قوت ملکیه و نفس ملکیه دره نفس ادنی ایله بهایمه مشارک و مقارن و ملائکه  
ممتاز و مباین دره و نفس اعلی ایله ملائکه به مساهم و مشارک و بهایمه مخالف  
و متاد کدره و زمام اختیار کف نمکن و اقتدار ند دره یا ادنایه او یوب  
محله بهایم نمکن و منزل سباعده فطن ایتش اولور و اگر نفس اعلاویه اتباع  
و نفس ادنی مقتضاسندن امتناع ایدر سه خضیض حیوانیتدن خروج و ذروه  
ملکیه عروج ایتش اولور و قرآن عظیم و تنزیل کریم بونفسلر اشارت  
نفس اماره و توامه و مطمئنه ایله اولمشدرن نفس اماره دایما سوء فحشا  
و شهوت و هوا انکابنه امر ایدوب و باصر ایدر توامه کاهی ملائسه شهوات  
ایدوب بعد ندامت و کندی سرزنش و ملامت ایدر و نفس مطمئنه  
حرکات نفسانی و شیطانیدن نجات و خلاص بولمشدر و طریقی خیر و صلاح اولور  
مستقر و مطمئن اولمشدر محاسن افعال و اعماله ملازم و مکارم اخلاق  
و اوصافه مداومدر و حکما دیر که بونفسلرک بریسی حد نفسند صاحب  
ادب دره و اول نفس ملکیه دره و بریسی دخی نه حد نفسند صاحب ادب  
ونه قابل تأدیب دره و اول نفس بهیمی دره و نفس بهیمینک خلقندن عرض بقا  
بدندره زیرا نفس فاطمه نیک طریقی تحصیل کاله مرکب دره و نفس سبعینک  
خلقندن عرض کسر نفس بهیمی دره زیرا که نفس بهیمی استیلا سندن متوقع اولان  
صند بونکله مندفع اولور و بعض حکما بواج نفسی اکا تشبیه ایتشلدر که  
مربط ایچنده بفرشته و برکلب و بر خنزیر جمع اولش اولور و بعض حکما شوله  
تمثیل ایلر که بر کسنه برهیمیه به بیوی و بر کلب ایدر و بر شکاره کتمش اولور



اگر حکومت و تصرف آدمک و لورده هم کند و بی هم بند و کی بهیمنی و هم بندگی  
 کلب صیدی مقتضای عقل و زنده بینه استخدام آید و هر برینه مناسب  
 اولان قوت و بیروپ شرط استراحتی رعایت قیلورده و چون غنی بر مراد و کامران  
 اولوب کلب صید اولوب فضلا اعضا سندن تغذی و تله ذتام ایروب و هر  
 دخی وقت عملد. اگر چه به مقدار تعب کچور و پاره نصیب نصیب کور و لکن  
 وقت استراحت مرتع گیاه لطیف و منبع میاه نظیف دن متمتع اولور.  
 و انسان دخی صید معتبر و شکار مرغوب مالک اولوب امر صحت و فراغ عاقبت ایل  
 مسکن مالوفه و اصل اولور. اگر حکم و تصرف انسانک و لوب و مثلاً حیوان  
 مرکبک اوله. لابد همان ایرادن آب و سبز خیال آید و کی جابینه بی اختیار  
 روان و روان اولوب بالآخر شراب صاندوخی سراب و سبز ظن آید و کی  
 شوره زمین خراب چیقوب عمارت راجع و سبز زار و صحیح و رافع اولمقد قالد  
 فرصت دخی قوت اولوب جوع و عطش و تعب و نصب ایل بیابان دور و  
 خراب نامموره. هم فرس هم فارس و هم کلب صید حارس هلاک و تلف  
 اولور لر. اگر حکم و تصرف کلبک لند اولورده. اول ظاهر اولان شیخی صید فری  
 و شکار مرغوب صانوب بی اختیار کند و بی یا خارستان صعب یا وادی زرفه  
 القا ایروب کند و بی هلاک و در پی ولان فارسی و قرنی اتلاف یلر چون فتنه  
 بود چه به واصل و موقوف علیه مباحث آیه اولیجی معارف حاصل اولدی.  
 پس تمدن صکره فنون مذکور به که مقاصد کتاب و مطلب فصل الخطاب در  
 شروع ایروب اوج کتاب مستطاب ده ایراد اید لم و بالله التوفیق.  
**کتاب اول علم اخلاق بیانند و شرح و موزن در مقدمه**  
 کتابد مراد ایلدی که حکمت علمیه دن قسم اولان علم اخلاق بر علمد که اخلاق  
 و افعال نفس انساندن بحث ایدر. بوجهندن که قنقی سی محمود و رفی در که  
 اجتناب قلنه و قنقی سی مذموم و دی در که اجتناب اولنه. پس بر علمد شخصک  
 علی حد احوالی اعتبار اولوب اهل منزلندن و اهل مدینه سندن کسسه ناک  
 اختلافی جهندن اولان احوالی اعتبار اولور. پس بر علمد مفرد منزله سندن

و علم تدبیر المنزل و علم سیاسته المدن که انلورده شخصک سایر بنای نفعی ایل  
 اختلاط و معامله سی معتبر در که مرکب منزله سندن. چون مفرد مرکب اوزره  
 طبعا مقدمدر پس علم اخلاق دخی علم تدبیر المنزل و سیاسته المدینه اوزرینه  
 وضعاً تقدیم اولندی. و بو کتاب دخی مبوب اعنی نیجه باب اولورینه مرتب در  
 باب اول **خلق اقسامنه تقسیم بیانند و اجناس فضایل**  
**و ذایل نه اید و کمال شرح و بیانند در** خلق که  
 بر ملک دره آنک سببی ایله نفسدن افعال سهولته صادر اولور. و فکر و روتیه  
 محتاج اولر. و بوقرینیک تفسیری اولد که ملک هیات نفسانیه راسخه دیرلر  
 زیر کیفیت نفسانیه ایکی قسمدر. بری حال و بری ملک دره. زیر اسریر الزوال  
 و غیر راسخ اولورده سخا و شجاعت کبی که ملک دیرلر. پس اول خلقک تفریق  
 ملک ذکر اولندی بوکه بناء که اگر کیفیت نفسانیه ملک اولما به. یعنی راسخ اولمیه  
 سریع الزوال اوله خلق اولر. بعد تفریق خلق ذکر اولندی که آنک سببی ایل  
 نفسدن افعال سهولته صادر اوله. بوقرینیک ذکر اولندی که کیفیت نفسانیه  
 ملک اولسه. اما آنک سببی ایله نفسدن افعال صادر اولسه. اکا خلق دیرلر.  
 و کذلک افعال صادر اولمیه سبب اولسه. اما سهولته صادر اولوب ده عشرتله  
 یعنی فکر و روتیه صادر اولمیه سبب اولسه. ینه خلق اولر. اما قیود مذکور  
 جامع اولوب اعنی ملک اولوب و افعال آنک سببی ایله بی تأمل و سهولته  
 صادر اوله. اکا خلق دیرلر. مثلاً بر کسسه دن نادر و ابدل و احسان ایتک واقع  
 اولور. اما که خلق و سخاوت دیرلر زیر ملک اولدی. زیر کیفیت بذل و سخا  
 آن راسخ اولدی. و دخی بر کسسه به بذل و سخا عادت دخی اولسه. اما نفس متصل  
 جبرائیمکه. و تکلف و زحمت ایله اولسه. ینه خلق و سخاوت اینه موجود دکلدر.  
 زیر بذل و عطا سهولته صادر اولدی. اما بر کسسه به دایما سهولته بذل مال  
 و فیض عطا ایتک مقرر اوله. شویله که بذله قدرت متحقق و موانع مرتفع اولیجی  
 بذل ایتسی مقرر اولسه. آن خلق سخا حاصل و متحققدر. تقسیم خلق و چون  
 خلق نه سندن در معلوم و ماهیتی مفرد اولدی. شمدیدر صکره تفریقندن رجوع



و تقسیم انقسامه شروع اید. اما فضل سلف شویله ذکر اید بیکر که خلقی  
 دکل که کمال اولان نسبه به سبب اوله. یا نقصان اولان نسبه به سبب اوله.  
 و یا خود نه کمال و نه نقصان اولان نسبه به سبب اوله. قسم اوله فضیلت  
 و خلق حسن دیرلر. سخاوت و شجاعت و حکم کبی. قسم ثانی به ذیلت و خلق  
 قبیح دیرلر. بغل و جبن و خفت کبی. قسم ثالث به فضیلت و نه ذیلت  
 حیاطت و فلاح کبی. بزم بو کتایدن قسم ثالثین بخشیم بوقدر. بلکه یا قسم  
 که معلوم اولوب تحصیل و اكتساب اوله. یا قسم ثانیدندر که مفهوم اولوب  
 حذر و اجتناب اوله. بوقسم خلقك اقسام اولیه سنه تقسیم که فضیلت  
 و ذیلت در. اما خلقك اقسامی و انواعی بوقدر. آنلاره تقسیم اولوب آنلار  
 که اقسام و انواع مذکور معلوم اوله. مقدمه کتایدن اشارت کچشدی  
 که نفس انسانیک ایکی قوتی وارده که برسی قوت مدر که که آنک سببی ایله اکت  
 عقلیه به قادر اولور. آیکنجی سی شول قوت محرکه در که نفسدن آنک سببی ایله  
 تحریکات بدنیه صادر اولور. و بو ایکی قوتک هر برسی ایکی شعبه به منشعب ایی  
 قوت مدر که نک بر شعبه سی قوت نظریه. و شعبه اخری سی قوت عملیه ایدی  
 و قوت محرکه دخی ایکی شعبه ایدی. شعبه اولی سی قوت محرکه شریانی و شعبه  
 اخری سی قوت محرکه سببی ایدی. پس بود و دت قوت بدن انسانه کارکر  
 اولوب نیجه افعال صدوریه سبب اولور. اگر بوقوان صادر اولان افعال  
 مقتضای عقل صحیح. و وجه جمیل اوزن واقع. و حد اعتدال اوزرینه صادر  
 اولور. اول خلق که بونوع افعاله سبب اوله فضیلت اولور. و اگر اعتدال  
 خارج اولوب یا افراط یا تفریط جانینه مایل واقع اولور. بوقوله افعاله  
 سبب اولان قوت ذیلت اولور. پس قوت نظریه به مذهب اولان آنذا اعتدال  
 اوزرینه افعال صادر اولور. اول خلق حکمتدر. و اگر قوت عملیه مذهب  
 اعتدال اوزرینه افعاله سبب اولور. اول خلق عدالتدر. اگر قوت محرکه  
 شریانی مذهب و مؤدب اولوب افعال معتدله صادر اولور. اول خلق عفتدر  
 اگر قوت غضبی مذهب و مؤدب اولوب افعال معتدله به سبب و منشأ اولور.

اول خلق شجاعتدر. پس اصول فضایل بود و ق خلقدر. اعنی حکمت و عدالت  
 و عفت و شجاعت. و بو فضایل اربعه که اعتدالدر. هر برینک ایکی طرفی  
 اعنی طرف افراطی. و طرف تفریطی و ذیلتدر. مثلا قوت نظریه اعتدالی  
 حکمت و افراطی جربن در. و عدالتک جانب افراطی و تفریطی بوقدر بلکه  
 بونک همان برضدی وارده. اکا جود دیرلر. و قوت شریانی اعتدالی عفتدر  
 و جانب افراطی فجور. و جانب تفریطی خمود در. و بو ایکی ذیلتدر. و قوت  
 غضبیک اعتدالی شجاعت. و جانب افراطی شهوت. و جانب تفریطی جبن در.  
 و بو اول تفریدر که خواجه نصیر طوسی کتابا خلاق ناصری ده ایراد ایلدی.  
 و امام ربانی مرشد الکلی حجة الاسلام ابو حامد محمد الغزالی حضرت تری دخی کتاب  
 احیاء علومن بواصول و زریه ایراد ایلدی. و مع هذا دیدیکر که عدالت خلقی  
 حکمت و عفت و شجاعتک اجتماعدن حاصل اولور. زیرا بواج خلق مجموع  
 و متمیز و مثاله اولیجی اوچنک ترکیبیدن بر حالت متشابه حادث اولور. که  
 اول فضایلک کمال و تمامی اولوب اکا عدالت تسمیه اولور. انکی کلامه کنجی  
 که عدالت اول اوج خلقدن مرکب اولیجی عدالتی اقسام خلقدن بر قسم مستقل  
 و اول اوج قسمه مقابل عدالتک موجه دکلدر. زیرا مشهور و مقدر در.  
 مقسمه و اقسامه قید وحدت معتبر در. و اقسام ثلاثه جمع ایدوب بر قسم  
 دخی اعتبار ایتک لایق دکلدر. مثلا کلمه اسم و فعله و حرفه تقسیم ایتک  
 بواج قسمی بر قسم آخر اعتبار ایدوب مجموع اقسام کله درت در دیمک جایز  
 دکلدر. پس اولی و احسن اولدر که اصول فضایل و اخلاق حسنه اوج قسمه  
 حصر اید و نه. و تقسیم بوجه اوزره ایراد اید و نه. چون انسان اوج  
 قوت وارده که آنلر اوج نفس دخی اطلاق اولور. بری نفس ملکی که قوت  
 ادراک و تمیز معقولات و مدرکات در. آیکنجی سی نفس سببی در که مبدأ  
 غضب و اقدام و انتقام و شوق و تسلط و ترفع جاه و تغلب بوقوتلر در  
 و آیکنجی سی نفس هیجی در که مبدأ طلب ملذذ و مشتهیات. و واسطه نیل ماکل  
 و مشرب و مناع در. پس اصول فضایل دخی بواج قوت کوره اوجدر زیرا



اگر قوت ملکی حد اعتدال و ذریعه متصرف و لوب افراط و تفریط میل الی مرتبه  
اول حکمتند اگر افراط اولود سر حریز دیرلر و زیلتند مثلاً قوت عاقله  
حیل و تزیورات و مضاحک و سخر لقا نمودن عجاایبا اختراع ایتمک صرفاً بایله  
و تفریطی بلاد قدر که ادراک حقایق و تمیز معقولات ایتمک عاجز و افعال  
محموده افعال مذمومه دن فرق و تمیز ایتمک قادر و املیه و نفس سببی اگر  
اعتدال و ذریعه تصرف ایدیه حاصل اولان خلق شجاعت اولود و اگر افراط ایدیه  
تقور اولود که انسان کند و سببی بی نفع محال که الفا و مقار و مقدمات مکان  
و دایره قدر شدن بیرون اولان دشمنی ایله مقابله بی وجه و مقابله نامعقول  
ایدوب کند و بی یا اهلک یا اضرار اتمکد و بوقوتک تفریطی چنین در که عقلا  
صبر و ثبات مستحسن و مقابله و مقابله ممدوح اولان یرلر و جزع و فرغ و فزع  
و انحرام و هروب نامحل ایدوب مختل و زمره دن داخل اولمقد و نفس بسیمیک  
اعتدالی عقیدند که شرع و عقل تجویز و تحسین ایدوکی ماکل و مشارب و مناکح  
علی وجه الاعتدال تصرف و تناول ایتمکد و بوقوتک افراطی خود در که دایره شرع  
و عقلدن تجاوز ایدوب محرمات و مکروهاتی تناول و فواحش و فحایح دن  
تمتع و لذت قلمقد و بوقوتک تفریطی خود در خود اولد که با کلیه ترلر  
شهوات مباحه ایدوب یا اهلک بدن یا انقراض نسل و عقب اولمقد مؤدی اوله  
تناکح و تکاثر و افانی باهی بکم الامم ولو بالتسقط حدیث شریفه مخالف  
وضع قبله و چون اوج فضایل بر شخصه توفیق الهی و سعادت نامتناهی ایله  
مجموع و کویک سعادت بی بواجب اجتماعدن آفرج دفعته ملتمع اوله اول  
نخس عدل اولود بواجب مجموعنه عدالت دیرلر و عدالتک ضدی همان  
جودد و وجود بواجب فضایلک بری معدوم اولمقد و متحقق اولود و بواجب  
فضیلتک فرقی وارد و ان شاء الله تعالی شرح و بیان اولسه کرلر و جمله  
عالم و آدمی هر نه فضیلت و اریسه یا بواجب و چدن بریودر یا آنلرک فرعیدر  
و جمله اهل عالم و افراد بنی آدمک افتخار و ایتماهی بوقوتک ایله در حق تسلی ایله افتخار  
ایدن کسسه دخی با و اجدادن بوقوتک ایله متصرف کسسه املق ملاحظه سیله

افتخار

افتخار ایدر و معلوم اوله که فضایل ثلاثه دن بری حکمتد و یدلدی مشهور  
حکمت که موجودات خارجی بقدر الطاقة البشریه بلک در دیو نفیر ایتدای  
اول معنای حکمت دکلدر و بر حکمت دخی و ارایدی که حکمت عملیه معناسند در  
اول دخی دکلدر بلکه بوحکمت لفظنک معنای ثالثیدر چون بونکه معلوم  
بو مقامد ایراد اولنان سؤاله جواب ظاهر اولود و سؤال بود که حکمت خود  
حکمت نظری و حکمت عملی بر تقسیم اولندی و حکمت علی علم اخلاق و علم تدبیر  
و علم سیاست مدینه تقسیم اولندی پس اخلاق دخی بو مقامد حکمت و عقته  
و شجاعت تقسیم اولیجی نیجه راست اولود و زیرا حکمت ینه کند و نک قبی و لوب  
تقسیم شی الی نفسه و الی غیره لازم کلود و قنا که معلوم اولدی که بواخلاق دن  
قسم اولان حکمت اقل قسم اولان حکمت کل قسم آخر در تقسیم الی نفسه و الی غیره  
لازم کلیوب سؤال با کلیه منافع اولدی **باب ثانی اجناس فضایل**  
**مذکورک نک تختند مندرج اولان انواع بیانند در** اگر چه  
اجناس فضایل مذکورک نک تختند واقع اولان انواع بی حد و بی حساب و تعداد  
انواع و اصنافی خارج حوصله کتابدر اما بر افاضل سلفه اقتدا و انواع فضایل  
مشهوره لیرن ذکر ایتمکد اکتماف ایتدک اولاجنس حکمت تختند اولان انواع  
یدی نوعدر اولکی بی ذکا آیتی بی سرعت فهم آیتی بی صفای ذهن  
دردن بی سہولت تعلم تشیحی بی حسن عقل آیتی بی تحفظ آیتی بی تذکر  
آتمادکا برلکه در که آنک سببی ایله مقدماتدن استخراج نتایج و مولد اوله دن  
استنباط مطالب ایتمک سهل و آسان اولود و ملکه مقدمات منبجدن نتایج  
مطالب آنکه مزاوله و مداومت ایتمک حاصل اولور اما سرعت فهم برلکه در  
که آنک سببی ایله لوازم دن ملزوماته و قضیه دن عکس نقیضه و عکس مستوی  
وقف ایتمک سر سرعت انتقال حاصل اولود و حاصل فرق ذکا ایله سرعت فهم  
مابیندن اولد که ذکا فکر و نظره اولود و فکر و نظر امور معلومه ترتیب ایتد  
برچموله متأدی اولمقد اما سرعت فهم فکر و نظره اولور غیر بر اولور  
زیرا لوازم دن ملزوماته انتقال و قضیه دن عکس نقیض و عکس علم تحقیق و نقد



اما صفای ذهن بر مملکت در که آنک سببی ایله نفس اضطراب بر و نشانی سر  
استخراج مطالب اتمک مستعدا و بود. اما سهولت تعلم بر مملکت در که آنک سببی ایله  
نفسه حدت و نیز آنک حاصل اولد که خواطر متفرقه مانع و دافع اولیوی کلینی ایله  
مطلوب جانبیه توجه ایدوب تحصیل ایلد. اما حسن تعقل بر مملکت در که آنک  
سببی ایله بخشد و انکشاف مطالب اتمک هر ماده یر مناسب اولان حد و مقدار  
حفظ و رعایت ایلد شویله که نه مدخلی اولان نسبه ترك و احوال و نه مدخلی اولی  
اخذ و استعمال ایلد. اما تحفظ بر مملکت در که آنک سببی ایله نفس تعقل تحصیل  
اید و کی صور عقول متخیله کاینفی حفظ ایلد. اما تذکر بر مملکت در که آنک سببی ایله  
نفس حظ اید و کی نسبه کردن برین هر نه ماند مراد ایدنه تذکر و ایراد ایلد.  
انواع فضیلت کمت بونلر در که شرح اولندی. اما شجاعت بخشد اولان انواع  
اون بر بونلر اولکی سی کبر نفس ایکفی سی بخدت. اوچنچی سی علوهت.  
دوردنچی سی نبات بشنچی سی حلم البشی سی سکون بدینچی سی نهامت سکونچی سی  
تحمل طعوبنچی سی تواضع اوچنچی سی حمیت. اون برنچی سی رقت. اما کبر نفس اولک  
کرامت و هوایه مبالات و فقر و غنا و سیار و غساده التفات اتمیوب بلکه مدح  
و ذم خلایق قسند یکسان و رد و قبول طوائف نظر هسند متساوی اولوب امر  
ملایر و غیر ملایر تحملنه قادر و تغلبا احوال و مشاهد مخاوف و احوال ایلد قصر  
همته قصور کلچیک نسبه اذن صادر اولیه. و بوق مقام عظیم و خلق کریمیه  
تستم روایی راه ادا دت و طلب چاکلرندن غیریه نسبه یر میسر و نسیم شوق  
منازل عشق و فنا یا کلرندن غیریه یر مقدر اولزه نیتکم دیشلرد و **رباعی**

بر خاسته از جان و تن می باید	سیر آمده از خویش تن می باید
در هر قدمی هزار بند افزوست	بس کرم روی بند شکن می باید

و مدح و ذم عوام انسان مطالبان مطالب عالییه قسند یکسان اولوق لازم  
نیتکم خواهجه عطار قدس سره دیشلرد **بیت**  
مدح و ذمتکر تفاوت میکنند بُت کرمی با شوقی که اوبت میکند.  
اما بخدت اولد که نفس مواضع مخاوف و احوال و هجوم عظام احوال صبر و

و نبات و تحمل و انابتا یمکه قادر اولوب جوع و فرغ عروضی ایله امور نامناسب  
صادر اولیه. اما علوهت اولد که نفس طلب جمیل حقیقی و کمال ذاتی قلقدن مط  
نظری عالی و محل ترقی بلند اولوب بوجها آنک رفعت و جاه و سعادت و شقاوتی  
نظر اعتبارندن ساقطه اقبال و رفعت و راضی واد بار و لذتد ساخط اولیه.  
حق حرارت بقرعندن دخی تنفر و اضطراب کوسر میده کیم مکارم اخلاق و معالی  
همت میدانک فارسلر ماد یوانکان مرک اشیا نیم دیرلر و بعضی فاضل عشاق نظم یکنلر

و با آن مرد نیم کن عدم بیم آید	اگان نیمه مرا خوشتر ازین نیم آید
جانی ادم بعاریت داد خدای	تسلیم کنم جو وقت تسلیم آید

اما نبات اول خلقدر که سببی ایله طلب کمال یولنک اللم و شدایدند تحمل.  
و مصابرت و بلایا و نوائیه تلقی و مقاومتا یمکه قادر اولد. تاکه عروضندن  
تأثر و تنفر و تذلل و تکر عارض اولزه. اما حلم اولد که نفس انسانیه طمانیت  
و قرار و ترك اضطراب و اضطرا اول و جهله کله که عواصف خشم و غضب آبی  
منزلزل و قله کوه و قارندن تدق و منزل ایلیه. **بیت**  
تا زهر بادی بخنجر بیاد من کش چو کوه کادی مشت غبار و عمر باد صحر سحر  
اما سکون اولد که خصوص ملوده محاربه لوده که حمایت های دین و ملت و دعا  
دایره حرمتی اچون دافع اولوب خفت و سبکیار نیق کوسر میده سخر دشن دون  
و محل طعن خطا عنون اولیه. اما شها مت نفسک اکساب مور شریفه و تحصیل  
مراتب علیه یر حریص اولوب ذکر جمیل جایزه و اجر جزئیله فایز اولمسیدر.  
اما تحمل اولد که نفس کسب فضایل عدیده و خصایل جمیده اتمکدن آلات بدنیه  
که قوی و اعضا سیدر استعمال کلی اتمکدن فرسود. ایلیه. اما تواضع اولد که  
نفس جاه و رفعتد کند و دن ادنی اولنلر ترفع قلییه. و اولردن کند و نفسنه  
مرتب ادعا اتمیه ذیرا کند و ده هر نه جاه و رفعت و ادبیه محض فضل و عطاء  
حسد کند و ذک مدخلیق معدوم مطلقدره چون بونظر ایلد اوله تواضع عمد  
و لهذا تواضع اکابر و عالیدن مستحسنند اما تذللی جلب نفع و یا خود دفع  
ضری اچون اکا صنعت دیرلر تواضع دیرلر سائللر و طامعلا یر و کی تذلل کبی



**بیت** تواضع ز کردن فرازان نکوست کد اگر تواضع کند خوی اوست  
 اما حمیت اولد که حمایت حمای ملت و حراست حریم نفس و امتا یتکدن  
 تکاسل و تقاوت امتیوب اقصا الوسع سعی و کفایت کوسترم اما وقت نفسنه  
 انبای جنسدن عارض اولان آله و مجتهدن تأثر و انفعال کلکدر بشرط آنکه  
 اقوال و افعاله اضطراب و اختلال کلپوب بلکه مجرجه انبای جنبه احسان و انصاف  
 اینکه مباشر اوله تمام اولدی شجاعت تختند مندرج اولان فضایل  
 اما غفت تختند مندرج اولان فضایل اوز ایکی نوعدر اول حیاء  
 ایکنی رفق آوینچی حسن هدی در دینی مسالمت بشیخی دعوت آلتی صبر  
 بدینی قناعت سکرینی وقار طقوزینی ورع آوینچی انتظام آوینچی حریت  
 آوینچی سخا اما حیاء نفسنه انقباض و انحصار کلکدر شول زمان که بر امر  
 قبیح انکار یا یتدو که شعوری اوله کند و به مذمت استحقاق کلک کراهتدن  
 اما رفق نفس مطیع و منقاد اولقدن شرع مجتهدن لازم اولان امور و خلقه  
 دمانت دخی دیرلر اما حسن هدی نفسک کند و بی اخلاق جمیله ایله آراسته  
 اینکه رغبتی اولقدن اما مسالمت نفس اداء مخالفه تضادم و اهوائی متخالفه  
 تعارض ایندکن محاشفت و شقای ترک و مجاملت و وفاتی برک اینکدن  
 اما دعوت حرکت شهوت زماندن نفس ساکن اولوب زمام اختیار کند و  
 اندن اولقدن اما صبر اولد که نفس هوا به میل امتیوب اسباب هوا به  
 مقاومت و مدافعت اینکدن قادر اوله تاکه لذات قبیحه که مؤذی ذلت  
 و فضیحت در اندن صادر اولیه پوشیدن اولیه که صبر ایکنی نوعدر برایی  
 صبر عن المعاصی و الاثام یعنی نفس اماره و شیاطین متکاره معاصی و اثم  
 طرفه دعوت یا بربیک قوت مصابرت و تقوی ایله دفع ایلوب راه راست  
 جقمیه به مقامد تعریف و ثناء صبر بودر و نوع ثانی صبر علی المصائب  
 و البلاء یادر یعنی نفسنه مکروهی اولان نفسنه که بلا و محنت و فراق و حیدرت  
 متوجه اولقدن خرج قبیح امتیوب تحمل این اگر عوام آراستند صبر به مخاذ  
 استعالی و انور و ایکنی نوعی دخی مقبول و مقدوح بل واجب و مفروضدر

اما قناعت اولد که نفس ماکل و ملا یسوی و مشارب و غیرها استعمالدن  
 شوق سیر ایله که سد خلل و دفع ضرورتدر اکثفا ایدوب طلب مزید ایلیه  
 اما بواکثفا رضا ایله و لذات فانیه به استیانت مجتهدن اوله جمع مال  
 و ادخار ایچون اولیه نیمه کم بعضا راذل ناس تجار دن و غیره بدین ایدرلر  
 و لذات معاشه قناعت ایدوب مال و غیره جمع و ادخار ایدرلر بخصلت  
 قناعت کلدر بلکه بوکه تقصیر دیرلر و ذایلدر و عقلا و شرعاً مردود  
 و مذمومدر بخلاف اول که فضایلدر و عقلا و شرعاً مدح و حیت قبولی ایله  
 مرسومدر اما وقار اولد که نفس کسب مطالب طر فیه عانم و تطلب عالی  
 اینکه جانم اولقدن اطمینان و ثباتی ایله عامل اولوب سرعت و عجله  
 نامنا سبدن احتراز کامل این اما بشرط آنکه قوت فرصت تحصیله مؤیدی  
 اما ورع اولد که نفس اعمال مرضیه به مداومت و افعال سنیه به تلازم  
 ایدوب قصور و فتور عارض اولیه اما انتظام اولد که نفس امور  
 لازمه و مصالح ساخته ده ترتیب ملایم و تقدر مناسب ایکنی ملکه ایدیه  
 اما حریت اولد که نفس مکاسب جمیله دن کسب و مقاصد حسنه به صرف  
 اینکه قادر اولوب مکاسب خبیثه دن اکساب و وجوه مصارف قبیحه به صرف  
 اینکدن اجتناب اینکه مالک اوله اما سخا اولد که نفس بذل و انفاق مال  
 و منال یتک سهل و آسان اوله شویله که لایق و واجب اولان مقداری محل  
 و مناسب اولان موضع صرف و ایصال اینکدن نعمت جقمیه مخفی اولیه که وصف  
 سخاوت نظر شرع و اعتبار عقلان افاضل فضایل و احسان فضایل دندن  
 و مدح استیاده آیات کتاب کریم متکثره و احادیث بنی رحیم متوافره در  
 مستقل تألیف کتاب کرک که مدح سخا فی الجمله مقام بسیط کلام افصا ایدرلر  
 اما خواجه نصیر به مقدار ایله اکثفا اینکدن بزدلی نلرک اثریه افقا ایلدک  
**انواع فضایل که سخا تختند مندرجدر سکر نوعدر**  
 اول کرم ایکنی ایشار آوینچی عفو در دینی مروت بشیخی نیل آلتی صبر  
 بدینی سماحت سکرینی مسامحت اما کرم اولد که نفی عام و فائده سی تمام اولان



امورده مصلحت اقتضای او ذره مال موفور بذل ایتمک نفسنه آسان وله  
آما اینار اولدکه مال واسبابنه کند و محتاج ایکن آخرک احتیاجین مشاهده  
ایروب کند و تحمل و صبر این بوعظیم فضیلت در بخلق مدحند و یوترون  
علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة. اینکوعیسی نازل اولشدر. آما عفو اولدکه  
استقام و مجازات بالعقوبه ایتمک مکنت و قدرت و اراکین ترک این و اگر مجازات  
ایدربیه دخی احسن و آرن اولون نیت کم دیمشدر. **شعر**  
بدی را بدی سهل باشد جزا. اگر مردی آخیش الی من اسکا.  
آما مروت اولدکه بذل مالابد و زیاده احسان علی الغیر اماده ایتمک نفس  
متخلی و متزین و ایصال نفع غیر ذمت همته مرتب و منعین اولمقدر.  
آما مواسات اولدکه یاران و خلدن و اصدقا و اخوانه تمکات و سواخ  
و معایش و مصالح این معاونت و مظاهرت ایروب مال و اسبابین مشاهده  
و مسامحت کوستر. آما مسامحت اولدکه بذلی لازم و واجب اولیان نفسنه  
حسن رضا و صفای قلبا یله بذل یلیه. آما مسامحت اولدکه ترکی واجب  
ولازم اولیان نفسنه لری نفع غیر و رضای ماسوی ایچون رضاء و اختیار ترک  
ایتمک در. **اما اول انواع که جنس عدالت تحتند مندر جبر اولون**  
**نوعدر اول صداقت**. ایکنی الفت. ایچنی وفا. و ددی شفیقت  
تشیخی صله رحم. البخی مکافات. بخی حسن شرکت. سکرخی حسن قضا طفقخی  
نود. آونخی تسلیم. آون برخی توکل. آون ایکنی عبادت در. آما صداقت  
محبت صادقه در که باعث اولور صدیقک جمله اسباب فراغت و استراحت مرتب  
و مبتیا قیلنه. و حقیقتی اولدکه احکام تغایر و اثینیت شرعا و عقلا دخی  
ممکن اولان مواضع دفع اولنوب و هر مضرت که نفس آون اجتناب یلو صدیقی  
دخی آون تخلیص و ابعاد و هر مسرت که نفس آون اراده اید صدیقک دخی ایصال  
و ایراد اولنه. آما الفت اولدکه بوطافه نک آرا و افکار و اعتقادات  
انظاری امور دینی و دنیوی ده مطابق و موافق اولمقدر. آما وفا اولدکه  
طریق مواسات و مظاهرت مسلولک اولوب معاونت و مناصرتن نجا و ز.

دخی

و تخطی ایتمک خطا عد اولنه. و بعضیلر وفای ای نجان مواعید. و قضای حقوقا یله  
تفسیر ایندی لر. آما شفیقت اولدکه ابنای جنبه عارض اولان حال ناملا یکن  
متنفر و آنلر ایریشن آلامدن متالم و متأخر اولوب قصارای همتی ازاله سنه  
مقصود و اقتضای وسعی و سعی دفع و رفعه موفور اوله. آما صله رحم اولدکه  
اقارب و عشایرینی رعایت و رضاده. اقصى الوسع ساعی و جهت بذل مال و  
مشاهده حال ایتمک مقتضی و مستند عالربنی مراعی اوله. و شرع اجدی و دینی  
که احسن و جوی و زربنه موضوع. و اشرف خلق و خصال مراعاته مشرع در  
بوخلقک اهتمام تام و اعتناء مالاکلاخی و ذره مشتملدر حتی جناب رسالت  
پناه حشمت دستگاه. **بعثت لکم الانعام و فضل الارحام بیومشدر.**  
اول حضرت صله رحم خصوصند منقول اولان احادیث و وصایا خارج حد و  
حصردر. آما مکافات اولدکه نفسنه غیردن احسان و اصل اولدقد مقابله سنه  
دخی زیاده احسان و انعام ایتمک ملکه ایدینه. آما حسن شرکت اولدکه معاملت  
و معاوضات واقع اولدقد انصافا یله انصافا یروب اعتدال یله عال  
اوله. شویله که جملة معامله لره شرکاسی استحسان اید لره. آما حسن قضا  
اولدکه حقوق اخوان و خلایق و سایر نوع انسانی علی احسن الوجوه قضا اید  
مستند عاری و ندامتدن سالم اولمقدر. آما تود اولدکه افاضل و امثالدن  
افران و امثالنه صدق و زره محبت ایدوب. و بذل مال و نعمت قیلور مجتلی  
اکتساب و مودت لری اجتلاب ایتمک در. آما تسلیم اولدکه شرابع الهی و توایس  
نبوید مراد اولان تکلیفات و ایتمه دین و هدایت مرشدین طرفدن وارد اولان  
رسوم و آداب اسلامی مقتضای طبع بشریه مخالف دخی اولور سه طلاق وجه  
و رضای قلبا یله قبول و تلقید. آما توکل اولدکه قدرت و کفایت بشری  
دایر سندن بیرون. و امکان تغییر مرتبه سندن افرون اولان امور الهی و تقدیر  
دبانی ده اضطراب بی فایده بی برطرف ایدوب. حواله الطاف الهی ایتمک و اتق معتمد  
اولمقدر. **بیست** رضا بداده بدن و زجیبی کره بکشتای  
که برهن و نود را اختیار نکشادست **بیست**



هر کسی تدبیرکاری میکند . ما رضاداد پیر با نعم الوکیل .  
اما عبادت اولد که اول ملک معبود که خزان کرم وجود ندن خلعت و بودی  
بخش ایندکن صکر انواع نعم جللیه و خفیه و اصناف احسان ظاهر و باطن ایلد  
ملک وجود کی معبود و مغرور باشد خدمت و طاعت سچی و کوشش اید و بت  
تقصیر و تقاضا و بی جایز کور میسین . و یا مقربان درگاه حق که رسل انبیا و  
اصفیا و صلوات و تسلیمات ایلد تقریباً بدو به شریعت اتباع و انقیاد و اوامر  
و نواهی قبول ایدوب امتثال اید سن . و بوفضیلنک متمم و مکی صفت تقوی  
که مکلف احسن اوصافی و افضل اخلاقی در . و اول عبدک جمله ما فی الله عن  
اجتناب و اتقائه سیدر بودر اول نوع فضایل خواهه نصیر طوسی و غیر بی  
کتاب اخلاق و رسائل حکمت علیه ده ایراد ایلد یلر . و در بدیلر که بوفضایلک  
بعضی بعضیله مجتمع و ملتئم و مترکب و مستظم اولمندن فضایل آخر حاصل اولد  
و اول فضایل مرکبه نک بعضی اسامی معینه ایلد مستغنی و مستغنی علیه  
تسمیه دن خالی و عاطل قالشد **تنبيه** و **تذنیب** عاقل و لیدیه مخفی و پنهان  
اولیه که بومذکور اولان مباحث و تقریبات بحال مناقشه و امکان سؤال وارد  
مثلاً ذکا و سرعت فهم اقسام حکمتدن عدا و لذی . با آنکه ظاهر حکمتک اسبابی  
علی در نفس حکمت دکلدر زیر احکمت قوت عاقله نک حد اعتدالده مرتب  
اولوب نه افراط و نه تفریط اولسنه دیرلر . پس ذکا و سرعت فهم نفس حکمت  
اقسامندن اولوب بعید در . و علی هذا القیاس لکن مقصود انواع فضایل تنبیه  
و ابانت و اکساب با خلافة تحریر اعانت در . پس تدقیق شدیده و تحریر عمیق  
ایتمکدن بجاوز ایدوب مبتدیلرک افهامنه قریب . و عوامک ادر آنکه مناسب  
امورله بیان ایلد یلر که نفی عام و فاندی نام اوله . و الله تعالی علم و احکم  
**باب ثالث اقسام فضایلک اصنادی و لان اقسام ذایل باینده در**  
چون اجناس فضایل اجناس اربعه مذکور به مختصر اید و کی ظاهر اولدی . پس نظر  
جلیل مقتضای اولد که اجناس ذایل در در زیر ذایل اصناد فضایل  
مثلاً حکمتک که فضیلت در ضدی اصل اوله که ردیلت در و فجاعتک ضدی بی

و غفلت

و غفلتک ضدی فجور در و عدالتک ضدی جور اوله . اما نظر دقیق که بحث  
وافی و کشف تفحص شافیدن صکر ظاهر اولد . آنک مقتضای اولد که هر  
فضیلت ایچون اصناد غیر متناهی اوله . زیرا هر فضیلت حاق وسط و اعتدال  
اصلا جانها فراط و تفریطه مایل اولیه . پس حد اعتدالدن بر طرفه مایل اولان  
نیجه مرتبه ایلد اولوب ممکن و مقصود دکلدر محسوسدن مثالی مرکز دایره که حاق  
وسط در بنقطه در لا غیر ایکی نقطه مرکز دایره و حاق وسط اولوب محالدر  
اما مرکز دن غیر نقطه غیر متناهی متصور در بعضی محیط دایره ده و بعضی داخل  
دایره ده . پس معلوم اولدی که معتدل حقیقی بر در و خارج اعتدال لا یخصر  
و ایضا بنقطه دن بنقطه آخری به و اصل اولان خط مستقیم بر در . بر در  
غیری اولان مستقیم دکلدر و اول خط بواکی نقطه لک آرسند و اصل اولان  
خطوط غیر مستقیمه که اکامعوج دینلود غیر محصور و مالا یتناهییدر پس  
بویکدن ظاهر اولد که دین حق و مذهب صواب بر در . اما ضلالت متفرقه  
و اهواء متباینه لا یبعد و لا یخصر در و اثنین و سبعین ایلد صاحب الشرح کلامند  
مجرد کثرت بالغه دن تعبیر در .  
**بیت**  
جنک هفتاد و د و ملت هم را غنیز  
چون ندیدند حقیقت ره افشانه زند  
چون معتدل حقیقی اولان حاق وسطه اهدا و رکوز و محضی اولد و در  
ملت مدید آن ثبات و سکون اشد امور و اصعب حالات و شیوندر لاجرم  
**بیت** سرخیل مقربان درگاه مخصوص مقام لی مع الله  
صاحب رزق و طه علیه افضل صلوات و ازکاه سور شریفه هود  
تشریف نزول و درو ایدکن لسان معجز بیان حقیقت نمودی **شیشین سور**  
**هود** . کله منی تکلم ایدوب در ماندکان دور ماند لرینی تیغ بیم ایلد دوقیم  
مرآباده هود ست کیر و یخود کنی که یخود یخیزان ز سور هود ست  
سبب تشبیه هود اول ایدی که بوسور شریفه **فاستقیم کما امرت**  
امرنی مشتمل و بوامرک صعبتندن جمیع اصفیا و انقیاد مدهوش و لا یعقل  
آه و صدآه هزاران هزار کریه جان سوز و دل کاه که معلول اول قاید کل



احمد مرسل عليه صلوات الله عز وجل امر استقامت حول و خفدن محاسن  
 مبارکه سنه نوز شیب طاری و نماز الصبح کلی ایله مکمل اولان نرکس لریدن  
 شبنم اشک جاری اوله بیکه کوی استقامتدن بوی و صراط مستقیمدن بوی  
 کور مدک حال بر ملا نر نیجه اوله  
 شول کون که نفسی ایر در خواست انبیا  
 احوال نفس مجرم و عاصی نر اوله یا  
 و مذهب حق و حاق وسط غایت صعوبت اولد و غندنده که السنه نبوت ده  
 وصف صراط ادق من الشعر اشارتی ایله و فاتحه کتاب کریم اهدنا الصراط  
 المستقیم کله سی ایله اشارت بیور ملان بود  
 جویای راه میکند ایم اهدنا الصراط زیرا محل طلب مومن بوشناه ده  
 سلوک سبیل مستقیم در علما و عملا و نشاء آخرت مدد اولان صراطدن عبور  
 بوکا لازم و مال بیکه بوندن صورت و مثال در زیرا اکابر اولیا و اساطین  
 اشارت لری جمله متفکر که تفاضل دار آخرت که مخیر صادق وعد و وعید ایله  
 بشارت اوانذار برین مثلن صورت معارف و اعمال و اخلاق در که آنی نفس بوشناه  
 تحصیل و اكتساب ایدر نشاء اخرویة ده ظاهر اولور نیت کم مقدمه ده مرور  
 ایتشده بر اخلاق و اعمال دعایت خدا اعتدال مثال صراط در که موی در بارک  
 تیغ دن تیز من جنم و زره مدد اولسه کرک در هریم بواعتدالی نشاء دنیوی  
 رعایت ایتش اوله دیر عاصف و برق خاطف کنی صراط مثالی دن عبور  
 جناب معارف کالات و ریاض اعمال صالحات که باکرک مقام و ماوی و  
 مطهرک منزل و متواسیدر واصل اولسه کرک جای پاکست آنجا پاک میایدن  
 بیدر ام پاک روی را که درین دیر کن تازید پاک زید چون برود پاک روف  
 و رعایت اعتدال ضعف و قوتدن خالی اولیا نر افنان و خیزان عبور ایدر  
 و خدا اعتدال تجاوز و تعدی و افراط و تفریط سلوکه نصدی بیدر صراط اخروی  
 عبور ایر میوی دوزخ و ناره که محل اشرا در سقوط ایتش کرک و قشاعور  
 حکمدن منقولدر که هر لکه که انسان آنی کسب ایدر اگر خیر و کمال ایتش بر ملک  
 حدوتنه سبب اولور و اگر شر و ضلال ایتش بر شیطان وجود نه باعث اولور و هر

موطن آخرت صاحبته ملازم و کاسبینه مصاحب ایم اولسه کرک بومعنا  
 آیت کریمه ده اشارت وارد اولشده نقیض له شیطانا فوله قرین  
 پس عاقل کور مدک کرک که کند و سنه اعمال و اخلاق ایله نه مصاحب کسب ایتش  
 و نیجه مقارن تحصیل قلمشده و فقی الله تعالی و ایا که سلوک الطریق المستقیم  
 و عصمتنا عن الوقوع فی مهادی تندر بعد از ایم و دخی معلوم اولسون که  
 وسط ایکی معنایه اطلاق اولور برین وسط حقیقی در که ایکی سنه نرکس لریدن  
 شوبله واقع اوله هر برینه نسبتی علی السویه اوله نقطه مرکز کنی قطب ایر  
 کنی که ایکی طرفه نسبتی علی السواد و عدد اربعه کنی که اثنین ایله سنه نرک  
 هر برینه نسبتی علی السواد و بود وسط اول معتدل حقیقی در که حکما ازجه  
 بونک و قوعنی نفی ایدر و بری دخی وسط صافی در که حکما آنی امر جده  
 اثبات ایدوب اکا اعتدال نوعی و اعتدال شخص و عرض المزاج دیرلر و علم  
 اخلاق معتبر اولان دخی بود وسط در بر جلدن فضیلت هر شخصه کور  
 مختلف اولور بلکه اوقات و احواله کور دخی بخالفدر بر کسبیه فضیلت  
 اولان خلق ممکندر که آخر فضیلت اولیه و بر زمانه فضیلت و معتبر اولان  
 خلق بر زمانه معتبر اولیه جزو ظاهر اولدی که فضیلت اعتدال وسط ایتش  
 بر ذیلت اعتدال دن خارج اولان طرفیند اولور که خیر الامور اوسطها  
 بوکا اشارتدن **مصراع** کلا طرفی کل الامور ذمیم  
 بر هر فضیلت ایکی ذیلت مقابل اولوب اجناس فضایل و ورق و لغین  
 اجناس ذایل سکرا اولور ایکی حکمت فضیلتک طرفلر ایدر که برین  
 افراط اولاندن که اکا جبرین و سفه دیرلر و اول قوت عاقله لایق اولیان  
 برلر فالاین مرتبه ده صرف اولمقدن حیل و تفریرات و ملاهی و مجنون  
 قتمندن استعمال اولنق کنی اما معلوم اولسون که جبرین طرف افراط  
 قوت عاقله علییه ده اولور اما افراط قوت عاقله جبرین دکلدر زیرا  
 مباحث الهی و طبیعی و ریاضیه نه قدر کشف حقایق و ابراز دقایق اولور  
 مقبول و معدود جبرین و سفه دکلدر و حکمتک طرفی آخری که تفریط ده



بلادت و بلكه ديرلر كه قوت عاقله تعطيل اولوب جان ب علم و عملد تقصير  
 و ترك استعمال سببي ايله درك حقايق دقايق حكمت نظري و عملي بيه خلطان  
 اولوب تحصيل معارف حقيقي و تميز مصالح و محبت و متواري اوله شعر

تعلم فان العلم زين لاهله	من الخلة الحسنة عند التكلم
والخير فيمن راح ليس بعالم	بصير بما يأتي ولا متعلم
شعر العلم انفس شئ انت ذا خرم	من تيدش العلم لم تدش مفاخر
اقبل على العلم واستقبل مقاصد	قاول العلم اقبال و آخر
رباعي اقبال مدام و عز دايم علمت	وان چير كز دست شرع قايه علمت
وان خاصيت نغمه مكرمه كه بدان	امتا ز شد انسان ز بهام علمت

و شرف فضيلت علم و آنك بيايند وارد اولان فصوص كتاب عظيم و احاديث  
 و آثار نبوي كريم و كلمات علماء كبار و حكماء بزرگوار اول مرتبه ده دكله كه طي  
 كتب و رسايلد حصري ممكن اوله و فضيلت شجاعه ك طرف افراطي هودد كه  
 اقدام و هجوم ايتك معقول و ادب با عقل سليم قند مقبول اوليان امور  
 اقدام و اقدام ايدوب نفس نفيسي كه انفس جواهر كارخانه مبدع البدايع در  
 يا اعضا و قوا سق كه و قايه مطلقند تحف و ودا ايعده برپوده و بي موقع  
 تلف و ضايع ايتكه مؤدای و مقدر و طرف تفریطی چين در كه مقتضای عقل  
 سليم اوزده خوف جايز اوليان مواضع خوف و هلع و جبن و جزع  
 بي محل اظهار ايتكدر و فضيلت عفتك طرف افراطي فحود و شرر كه تناول  
 مشتهيات فانيه و استعمال لذائذ حسيه ده حد اعتدالند تجاوز ايدوب  
 شرعا و عقلا جايز اوليان مرتبه لن تعدی و تجاوز ايتكدر و طرف تفریطی  
 خود در كه شرع و عقل باحت و رخصت و یرد وكي لذائذ و مشتهياتدن  
 بالكلية اعراض ايدوب و يا ضروري تلفيقی يا انقطاع نسل و عقبه مؤدی  
 اولمقدر و فضيلت عدالتك افراطي ظلمدر كه آخرك حقنه بلا وجه شرعي تجاوز  
 ايدوب يا عرض و مال يا نفسه ضرر ايتكدر و طرف تفریطی انظلام در كه  
 هر نه ظلم و تعدی كه آخردن كند و حقندن واقع اولوهره انقياد و قبول ايدوب

دذيلت نفس و دفاءت همت سببي ايله بوسفالت و فروتن لکي اختيار ايدوب  
 بعضيلر عدالتك يک طرفی دخی جو در و دیدیلر شویله که بر شئ کم انظلامدر  
 نفسه جو در و وظلمدر آخر جو در و ونیه کم عدالت جميع کالانی جامع اولد  
 ظلمد دخی بقایف جامع در و آنی کچو بندر که بعضی مشایخ جمله خواجه عبدالله انصاری  
 دیدیلر که هر سنه که آزار اولیه کناه اولمز **بیت**

مباشد بری آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر ازین کاهی نیست  
 اما بعضی ملاحظه بوکلامك حقیقت معناسنه و اصل اولیوب ظن ایدیلر که  
 شخص آخر جو در و ظلم اولمچ کند و حقندن هر نه ایدر سه جايز در دیوب ترك  
 عبادات و بعضی معاصی به اقدام ایلوب بوبیتك ظاهری ايله عمل ایدیلر **بیت**  
 کافری بایشه کیر و آتش اندر کعبه زن خادم میخانه باش و مردم آزاری مکن  
 اما غلط صریح در هر سنه که شریعت مطهره ده محرم اوله اول ظلمدر که یا نفسه  
 یا غیر ی به دخی معلوم اولکه ظلمه غالبا غنیدن صادر اولور که صاحب اموال  
 و املاک در و انظلام غالبا فقیردن واقع اولور اما عدالت رعایت ایلدن  
 غالبا فقیردن غنی ده متوسط اولور چون اجناس فضایلك طرفینی که افراط و تفریط  
 رد یلدا یو کی ظاهر اولدی کذلک انواع فضایلك که اجناس مزبور تحتند  
 مندر جدر هر بری حد اعتدالدر و طرفینی که افراط و تفریطدر دذيلت در  
 اما جايز بلکه واقعدر که دذيلت اولان اطراف مذکور فك بعضنه اسم معین  
 وضع اولمش اولیه اما چون معنی متضدد و مقیدر اولان تنکای عبادتدن عبور  
 ایتك جايزدر زیرا که حلی عبارت و الفاظ ابکار افکار اعراض منصفه  
 عرض و ظهور در جلوه کرایمکیچون موضوعدر چون منظر فکر و نظر و دریچه  
 حدس و قیاسدن جمیع غوائی معانی مشاهده اولنه استعاره لباس عبارات  
 ایتكه احتیاج قالمز و عاقل بیدیه اول معانی استخراج قلمی ممکندر و بر ظالمین  
 معاونت و داعیلر مظاهریا چون برنج مثال ابراد ایدر که حقیقه الحالدر که  
 ایدر کم مواضع جلی و باهر اولمچ ذکر اولمیان مواضع دخی قیاس ايله  
 ظاهر اوله مثلا فضیلت و حکمت تحتند مندرج اولان انواع فضایلی بیدی نه



حصرا بدو با ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و  
تحفظ و تذکر در دیدن پس کلام ذکایه که فضیلت و سطر در آنک جانب افراطی  
جریب. و جانب تفریطی بلاد ندر. و بلاد ندر مراد اولان خلقی دکلدر بلکه  
سوء اختیار و تعطیل و قنندن متولد اولاندر و طبیعتی بمجبول توهم اولان  
بلاد غلبا تکرار و موازله تعلم و مداد سه ایله مستفی اولور و ذکا و غیرین  
و فضیلت جبری طول ترک و عدم استعمال قوت عاقله سببی ایله منطقی اولور **نظم**  
ای بسا کوردل که از تعلیم  
ای بسا نیز طبع کاهل کوش  
کشت قضی القضاة هفت اقلیم  
شده از کاهلی سفال فروش

اما سرعت فهم اول دخی وسط حد اعتدالدر جانب افراطی تخیله در که احکام  
احکام قضایا بالتمام انهم اولاندرین بلکه فی الجملة امعان و الحال منطقی  
اولغله خطای حکم و محمل و تصور مؤدی اوله و جانب تفریطی بطور فهم و تأخر  
ادرا کدر و صفای ذهن دخی وسط اعتدالدر و افراطی حد ندرن زیاده التهاب  
و لغالدر که ثبت مطلوبه مانع اولور و تفریطی ظلمتدر که نفس دره حادث اولور  
و استخراج نتایج ن تأخر باعث اولور سهولت تعلم دخی وسط در افراطی تعلل  
زیاده سرعت و مبادرت ایتمکدر که معکم القا ایدوکی صور علیه ثبت ایتمکدر بحال  
قوی و تفریطی تعصبدر که تعذر تعلمه مؤدی اولور حسن تعقل دخی وسط در  
افراطی فکر و تعقل لازم و لایق اولیان مواضع صرفدر تفریطی تمام تعقل  
مطلوبدن فکری قاصر اولغدر تحفظ دخی وسط در افراطی حفظ لازم  
بل مستحسن اولیان نسبه لری حفظ ایتمکدر اشعار همچون و هجا و فقر مسخر  
و هنریات اسما و حکایات بی طایل کبی و تفریطی حفظی لازم اولان نسبه لردن  
تکاسل و لزوم استنبات صور نافع دن عاری اولغدر تذکر دخی وسط در  
افراطی صورتها حضار غیر لازم ایچون تصنیع اوقات و تضعیف آلات ایتمکدر  
تفریطی مراعات واجب و مستحسن اولان نسبه لری ترک و احوال و عدم استعمال ایله  
منوی ایتمکدر و سایر اجناس فضایل بر نسق و زره قیاس و اعتبار اولنه و دخی محلو  
اوله که بعضی ذایلک اسم معینی اولور مشهور و قاحت کبی که حیالک تفریطی در

و خرق کبی که افراطیدر و اسراف کبی کیم سخاوتک افراطیدر و بخل کبی کیم تفریطی  
و تکبر کبی کیم تواضعک تفریطیدر و تذلل کبی کیم افراطیدر و تکاه اولور کیم کاه  
اسم معینی وضع اولنما مش اولور اما معنی و ماهیت معلوم اولیجی مقصود  
حاصل و کفایت و اصل اولور و الله تعالی الهادی و دخی معلوم اوله که کاه  
اولور که فضیلت اولان نسبه بر امر وجودی به اضافت اولنور بوقعیدر چه انک  
افراطی فرق و انیوب و ذیلت ایدوکی بلذک مشکل اولور زیرا اول امر وجودی  
که اکا فضیلت اضافت ایله فضیلت اولغدر نقد زیاده اولسه فضیلت دخی  
زیاده اولنور ظن اولنور حال آنکه ایله دکلدر بلکه اول امر وجودی زیاده  
اولغله فضیلت و ذیلته مبتدل اولور اما تفریطی طرفک فرقی ظاهر و ذیلت  
اولور دخی غایت روشن و باهر در زیرا که عدمک وجود دن فرقی ظاهر و تفاوت  
فاشدر و بونک امثالی شجاعت و سخاوتدر که فضیلتدر و امر وجودی یلور  
پس تصور و اسراف کیم زیاده لریدر فضیلت ظن اولنور نیت کم اکثر فاس کیم  
حکمت علیه دن غافلدر و جهال سرفینی کمال بخاوت ایله توصیف و او با  
تهودی نهایت شجاعت ایله تعریف ایدر لر اما جبر بخلدن هیچ بر مرتبه شجاعت  
و سخاوت الحاق اتمر لر اگر فضیلت امر عدمیه اضافت اولور بر امر عکس اولور  
تفریطی فرق اولنور مشکل اما افراطی ظاهر اولور منالی تواضعدر که عدم  
کیم اضافت ایله فضیلت اولور تفریطی که تذللدر تواضعدن فرقی عسیر در  
حق ناس بی انقباه کدای ذیلی متواضع جلیلدن فرق این مزه زیرا عدم کیم  
آنه دخی ارتقادر پس فضیلت دخی زیاده ظن اولنور بود شرح فضایل  
علی الاجال و بواسطه فتن امراض نفسانی که عارض اولور ان شاء الله تعالی  
علامتدر و علاجلری ایله بیان اولنسه کرک **باب رابع فصایله**  
**مشتبه و ذایلک تمیزند** ر چون اجناس فضایل انواع مندرجه  
مذکور و اجناس ذایل اصنافی متنوعه سی ایله مسطور اولدی حالا اولیایه  
شروع ایدر که بعضی ذایل وارد که فضایل مشتبه در نیت کم عن مرتب  
اشارت اولنور و بنحیه بی بصیرت وارد که بازا دجوا هر فضایل کم بضاعت و



ناقص معیار اولدقلری سبیدن زرخالص مستقیم دن فرق و تمیز و کوه فاختی  
 خرمهر دن کشف و تشخیص ایتزلر و و ذایل فیضایل و ارادلی اخلاق و احاس  
 شمایل ظن ایدر لر بناء علیه صاحب حکمت علمیه لازمه که دقایق اخلاق و احوال  
 و خفا یای عیوب اعماله عارف اولوب فضیلتی رد فیلدن فرق دقیق ایتکل  
 خرد دان و معایب مناقیدن تشخیص عمیق قلمقد موشکاف اوله . **بیت**  
 هزار نکته باریکتر و موایجابست نه هر که سر بر آشد قلندر دانند  
**اما فضیلت حکمت** آنک مشایخی اولد که بعضی ناس مبادی علوم  
 عقلیه و مصطلحات فنون حقیقیه ده افواه ناس و بطون صحایفدن  
 فی الجمله اخذ و تلقف و بعضی مناقشات واهی ایله موضوعات علمیه دخل  
 و تصرف ایدوب مجالس و محافلده تقریر و تکریر ایدر لر صدق فراسندن غریب  
 و نوزکیا شدن بی نصیب اولانلر استحسان بلیغ و تعجب غریب ایدوب فلان کس  
 عقل نقاد و طبع وقادله مزین معارف بی حساب و مسایل و نکات من کل باب  
 متیز و متعیندر دیر لر حال آنکه محملدن مزبور مسایل علوم حقیقیه دن مستط  
 حق تحقیقنه و اصل و اطمینان قلب و ثبات یقین که علم و معرفت آندن عبارتند  
 بر مطلبید اکا حاصل اولما مش اولوب خلاصه فضیلتی تحقیقات اکابر ایراد  
 تشکیک و نقاد معرفتی مبانی حقایق معانی بازوی تمویه و تلبیس ایله تعلیک  
 ایتکل اوله پس تدقیق علما و تحقیق فضیله بود جمله تشبیهی همان فرزند کائنات  
 افعال انسانه محاکات و طوطی نغماتند اقوال نطق آدمی به مدانات ایتکی در  
 بس طعل کار روی ترازوی زر کنند **تاریخ ازان برده که ترازو کند زبوست**  
 کیم که مار چوبه بود تن بشبه مار **کوز هر هر دشمن و کوه هر هر دوست**  
 چون فضیلت حکمت امر نفسانی و آثار و نیایحی حس و حواسدن مستر و لطیف در  
 پس اکثر ناس بویاید تفرقه دن عاجز و تمیز نافادر و فایز در اول سبید نذر  
 زمانه ده اولان شرکای علم و درس اکثری لباس محالات و فضایلدن عاری  
 و بلاس چحالات و ذایل ایله متواریلدر نه های هستاری ارج سمای کتاب  
 معارف طایره و نه منطقه نطقلری دایره حکمت و ذات اکثری فضیلتند دایره

اما چون روش بهوشلرند قطعی شام و صوفی لاجوردی فامندن جبهلری  
 و فضل و بلاغندن تی اولان فرق سنک انجاد لرند مرمر شاهی و قد خاری  
 عامه لر دن قبه لری واردر و دقایق مذک و ملازمت ابوابی مرایه عارفان  
 و هر شام و سحرده پشت اسب و استرده صدور و وزرا استانه لرند و اقل  
 لاجرم مناصب علمیه و اصل و غایت رغبت وجود کم نمود لرینه حاصل  
 اولمشلر و الی الله المشتکی و المفرع **اما فضیلت عقیقه مشقه اولان فضیلت**  
 ارباب خلاصه ملتبس و اعمال ردیه ایله مراتب عباد و زهادی ملتس اولان  
 طائفه نک فعلی کنی که اکثر مشتهیات و مستلذات طبعدن احتراز و اجتناب  
 ایدر لر تاکه ورع و زهد ایله مشهور و خلق آراستند ولایت و کرامت ایله  
 مذکور اولوب بواسطه ایله اکابر و امنا و اعظم سلاطین و وزرا و خاقان  
 صاحب اعتبار و خواجگان سرمایه دار قنده نافذ القول و مقبول الشفاعة  
 اولوب زواید واقای و جلالی اطرافدن علوفات و افره فتوحات نذر و صدقا  
 اموال متکاثره به مالک اولوب بد نلری ریاضت صور بدین لاغر اما نفس  
 اماده لری اعتبار افام و دست بوس عوام ایله فریه و سیمین عند الله غادر  
 و خابنه و عند الناس ثقه و امین اولور لر **نظم**  
 عبادت با خلاص نیت نکوست و کر نه چه ایدر بی مغر و پوست  
 چه ز نار مغ در میانست چه دلوق اگر پوشی از بهر پندار خلوق  
 اگر فقر اندوده باشد نخاس توان خرج کردن بر فاشناس  
 زرا ندود کانا برا آتش برند بدید آید آنکه که مس یا زرنده  
 و بعضی غیا و لر که اهل روستا اغذیه غلیظه به معتاد اولغله تناول  
 اطعمه لذیذ دن امسالک ایدر و بعضی توفیر مال و تکثیر اسباب ایحیوت  
 اخص اغذیه به و اقل اقواته اکثفا ایدوب زهد و پارسا لوق ایهام ایدر لر  
 و قناعت و عفت افهام قیلور لر بواسطه دخی فضیلت و عفتدن عاری و اطل  
 و کذولری عقیف اکندر قلری فاسد و باطلدر **اما فضیلت سخا مشایخی**  
 اولد که بعضی سفها و اباب ضیق اول سبیدن که هنوز قلت مال رحسته



مبتلا و لما مشد و تحصيل قوت نفس و عيال همچون زدن آلامه اعتلا  
 قلم مشد بلکه میراث خوار بقدر مال موفور یا مناصب ظلمه و مکاسکند  
 خزینه مکشور البینه گیر مشد پس تا واجب بر او اتفاق و صرف و عقلا  
 و نقلا مستحسن و لیان مواضعه ایثار و بذل دیدم کم خرد لری جواد و سخی و  
 صدر مروتی انی عدا بدرد خاشاکه اندر ده سخا فضیلتند بزم و اللزین  
 مروت اصدن درم اوله حکما دیشلرد که جمع مال کو بلند او شنیدن سنک  
 چیرمق کجور و ظاهر در که سنک اینی قله کوهه قوای جمع کوهه ایل و اصل  
 اولور اما اول سنک اسفله قوت طفل خورد سال ایله نازل اولور و طعه

آسیا سنک ده هزار منی	بدو مرد از کمر بگردانند
لیک از زیر بر زیر بردن	هزار آردمش نترانند

و مالک وجوه معاش و اسباب استعاش مدخلی قام ایدو کی ظاهر و فاش  
 و نیجه کسند بی مال اولغیله بی کمال قالور و نیجه کسند لر قفس محنت ایله  
 کفر تکبیه و اصل اولور **بیت** **بیت**  
 که قدر مرد بعلمت و قدر علم بمان **بیت** **بیت**  
 بر آتجر به معلوم شد در آخر کار  
 و بهالی وجوه جمله و مکاسکند

جمع ایتمک متعذر در و مال صرف قوت قناعت دایر سندن آرتق نادر در  
 بلکه متعذر در **مصرع** الحلال یقظر و الحرام یسیل پس صرفند سخاوت  
 مدوح اما اسراف مذموم و مقبوح و حقیقتند سخی و لدر که بذل مالیدن  
 غرضی کند ویه فضیلت سخاوت حاصل و نفسی رغبت بخلدن طاهر قلمی و  
 ملاحظه اغراض نیوی ایله مربوط اولیه اما فضیلت **شجاعت** شبیه **اولان**  
 شول کسند در که فضیلت شجاعتند مقصود لری کوه نفسی فضیلت شجاعت ایله  
 حالی و نقیصه جبن و تهودن خالی قلم اولیه بلکه مهالکه اقدام و مخاوفه  
 الباعی فشدن مراملری تحصیل مال و خدام و تکثیر علوفه و ترقی منصب  
 و مقام یا او باش و درود ارا سندن تحصیل شهرت و مقام دره جوق واقع اولور  
 بعضی اراذل و لیثام نیل مال حرام انیکچون قطع طریق عام و نفی موافق و اغنا  
 و غضب جدران و هجوم بیوت و حرم اهل اسلام انیکدن انواع مخاوف و مهالکه

اقدام ایدر لر اتفاق بعضی شجاعت شهر البینه گرفتار او لیج و رفقا س بیان انیکچون  
 انواع ابرام و تعذیب یلام اولغنه صبر و تحمل مالاکلام ایدو بدن و روحی  
 بذل و اول ملا عینی اظهار و اعلام ایتمک کند ویه فضل و هنر نام تحمل ایلر  
 هیات هیات که بواشراردن بوی شجاعت و اصل مشام اوله بلکه شجاعت  
 اول کسند ده اولور که اقدام و اهتمامی موجب عقل و زده جاری و مطلب  
 و مرای افتخام مضایقتن کسب ثواب و خیر اولق جهتنه ساری اولور کوه  
 نفسی جلوه جلیه شجاعت مزین و محلی و مرتبه سعادت ذاتی خدا الله تعالی معین  
 و معنی قلم اوله اما افعال سیاع شیر و پلنک و بر و فشدن کجی هر چند مشابه  
 فعل دلیور در اما جبن شجاعتند داخل و جای گیر کلدن زیرا غلبه قوت جسم  
 و احکام آلتنه و قوتی اولغنه اقدام ایدر و بالجمله اقدام طبیعی در مقتضای  
 فکر صواب و برای تحصیل فضیلت و ثواب دکلدر و ایضا غالباً کند ویه مغلو  
 مطلق و آلات ده کند ویه مناسبت و مقاومق و لیان حیوان ایله جنک  
 و آنلر تغلب ایدر آنلر مثالی اولدر که بر کسند تمام سلاح و قوی هیکل اولور  
 بر ضعیف الجثه و بی سلاح عاری اولان کسند ایله جنک و کاتغلب ایتمک  
 قصدا ایدر بوشرط شجاعت و اسلوب فضیلت دکلدر بلکه شجاعت حقیقی  
 اول کسند در که افعال شجاعت اندن اقتضای عقل صریح و استدعای فکر صریح ایله  
 صادر اوله و صفت شجاعتند غرضی مطالب دنییه و دنیوی اولیوب بلکه  
 مقصودی جوهر و حنه فضیلت شجاعت حاصل و رغبت جبن و تهودی  
 زایل قلم اوله بومقوله کسند نلک مر قیجیدن احترازی انقطاع مدق عمر  
 و اضرام رسته حیانتدن از توق اولور و آنک فشدن موت جمیل حیات  
 ذمیمه دن افضل و نام نیک و حسن ثنا و زینیه قتل اولغنه دناوت و فضا  
 ایله عیش ایتمکدن ارج و اکمل اولور نیتکم بعضی بلغای امرای عرب دیشد که  
 و نحن اناس لو توسط بیننا لنا الصدد دون العالمین و القبر  
 قنونی علینا فی المعالی نفوسنا و من خطب الحسن لم یغها المهر  
 اگرچه لذت فضیلت شجاعتند ابتدا سندن بیم جرج و خوف قتل ایله مخلوط



اولیان محسوس مذاق شجاع و معلوم ادراك شیران بیشه جنك و نزاع المواقف  
جایز در اما آخرت لذات و منافع دنیوی و آخری و شهید ظفر و ابتهاج  
صوری و معنوی سئ مذاق جان و دهان چنانچه جاشنی لذت جاودان و برین  
چون شهید عشق در دینی و عقیقی سرخ روش خوش روی باشند که مارا کشته زین میدان  
خصوصا که بذل نفس و ایثار روحی حایت دین مبین و وقایت شرع سید المصلین  
ایچون اولمش اوله نیت کم کلام معجز نظام حقایق الهام و ببالا نام آند انبیا  
و اعلام ایدر که ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله افوا نابل الحیاة عند  
ربهم یزدقون و احادیث صحاح و حسان که هادی نوع انسان حضرت  
رسالت عنوان جنابند فضل شهادت و مدح شجاعند وارد اولمش در  
بی حد و بی احصاء جمله دن بری بود که ان الله یحب الشجاعة و لو علی قتل  
حیة و عاقل ایت و هو شمند لبیبه غنچی دکلر که البته حربدن فرار موجب  
بقا و حیات و تحمل و قرار بر جهان مودی فنا و ممان دکلر و افسانه اجل مستی  
و وعده مقدوره دن تقدم و تاخر مستعد و شاید که فرار موجب هلاک  
و تلف و نبات و قرار موجب ظفر و شرف اوله **قطعه بیت**  
اذا اتاک من الامر مقدور ففررت منه فتخوة تتوجه  
و معاویة دن روایت اولمور که جنك صفین ده پای غریبی رکاب فرار  
قوم شیدم شاعرک بو نظمی خاطر مه کلدی **قطعه**  
اباالی همتی واسنیه قلاقی و اخذی الحمد بالتمن التریج  
اقول لها اذا جشأت و جاشت مکانک تخدی او سترجی

پس بومضمون شعر ایله عامل و نفسی صبر و قرار آمر اولمور بحمد الله و طبعه  
الغرام و انعدام دن خلاص اولوب اوله صبر سیدی ایله بالآخر خلافت ظفر  
ترجمه ابیات بود که بنم همت و جنگد برادر اولد و غم و دغی مدح و ثنای غر  
به ایله صامتون آلد و غم بنی قومی که فرار ایدم و جن نفس جنگد اضطراب  
ایلسه آکا دیرین که صبر ایله مکانک قرار قیل یا ظفر بولوب محمود اولد  
یا هلاک اولوب استراحت بوله من و برچ کون بقای ناپایدار که آخری رک

دارغداور و میسر دغی اولسه عار و شکار و جین و فرار میدان کارزار ایله  
کاری زار و قویج و تقویج امثال و اقراق ایله مجالس و محافل و دستک  
و پریشان روزگار اولمور مقرر در پس دلیوان بیشه شیری و شیران معرکه  
بمعرکه دلیری و لئلر لایق اولدیر که وقایه صبر و توکل سر و قسته و مغر  
و جوشن قیله و زخم تیغ و تیری ظفر و نیک ناملق دارنه در و روزن بیله  
و دایر زبان اقدام و اهتمام ایله بوبیتی انشاء قیله که **بیت**  
بی زخم تیغ عشق زمیدان نمی رویم بیرون شدن زمعکه بی زخم عار و ممان  
و اجل مقدر معین اولد و غندن تمام ملک و قضایه رضا و توکل ایله توکل قلی  
صفت شجاعت و فضیلت بهادرلق تحصیلنده اصل عظیمدر و سرچشمه  
انصار شجاعت سر و بوستان کرامت سدا الله الغالب امیر المؤمنین علی برائی  
کرم الله وجهه حرب صفیند صفتین آراسنده برهنه سر و تن بی مغر و جوشن  
بویان ووزبان شجاعت بیانی بوبیتی کویان اولوردی **بیت**

فی ای یوم من الموت افر	ایوم لم یقدر ابروهم قدر
اذمک حذر کردن و دود و زد و اینست	روزی که قضا باشد و روزی که قضا نیست
روزی که قضا باشد کوشش نکند سو	روزی که قضا نبود برهنه سر اینست

و همانندارلق زمامنه مالک و شهر یارلق طریقه سالک اولئلر دغی و قلا  
ولا زمد که ارباب شجاعت و اقدام اولئلر تربیت و تقویتدن اعتنا  
و اهتمام قام بویور لر و دعایت و عنایتلرین وقایع و محاکمه اقدام و  
اقتحای ظاهرا و لئلر مبدول و معاشلرین حیاتلرند و معاشرا و لاد و  
ایتاملرین و فائلرند صکر مریت و محیا قیلر و همت ایدر که جمله عسکر  
یاری رؤسا و سردار اولئلر صفت شجاعته موسوم و نیجه کرم اقدام  
نبات ایله معروف و معلوم اولمش کسسه لر اوله **بیت**

سپیه رانکهبانی شهر یار	به از جنك در حلقه کارزار
دلاور که باری تهور نمود	بیاید بمقدارش اندر فرود
که بارد کرد دل نهد بر هلاک	ندارد ز بیچار با چرخ بالک



پس تقریبات سابقه دن ظاهر اولدی که آدمی مجرد اقدام بخواف و اقحام  
میالک بیکله فضیلت شجاعت ایله موسوم اولمزه اول که سینه لکه مثلا زلازل  
هایله و صواعق نازلده دن بلك ایتیموب دخول آشوب موج دریای بنوب و  
صعود شواهن بی مسالک دره و کوه ایتکده نفس نفیسی بی موجب محمل  
تلف و معرض هلاکه آتولر و بوندن مقصود لری کند و لری بهادر دکلدر  
دیو توهم اولمغنی سند و کند و لری مثالی سفهانک سن بوفعله قادر دکلتن  
دید و کن ردا اولور یا خود طمع غنیمت و مال کثیر و اخراج کودک و کنیز اسیر  
اولور و دخی بوفک مثالی اغراض دنیه و اعواض دنیوی اولور آنلرها و  
هوان زهمت بی فائده نیر نازل و زرا و بی فضیلت شجاعتدن بعید بمراجلدر  
توبلدر دخی دور و کوجه سعادتدن ابدام مجبور بر طایفه در که کند و لری  
غم زوال مال و جباه و الم دشمن بدخواه سببی ایله قتل و صلب و فضیلت شجاعت  
و خاصه عقلی کند و لری نفی و صلب ایدر لری و بوطا نفعه خبیثه غایت جنب  
و خوف مرضه مبتلا اولد قلی ظاهر در زیر انجم اولان شد ایدر آلامه  
متحمل و صابر در بونلر شویله توهم کاذب ایدر لری که مبتلا اولد قلی المدن  
موتله خلاص بولورلر غایت بجهل لری دن بی خبر لری در که اشتد آلامه مبتلا  
واقع محنه مقارن اولسه لری کرک عصمنا الله تعالی من سوء قضائه و عاملنا  
بعطائه اما فضیله عدالت سببه اولان ردیلت عفتند مذکور اولان  
شیئه قریبدر زیرا بعضی ارباب سمعه وریا که حقیقت عدالتدن بی فضیله  
کند و لری طریقه ارباب عدالت و صلاح و زنی و لباس اهل تقوی و فلاح  
نمایش و عبادات و دیانی و ریاضات خود نمائی ایله کند و لری افواه عوامدن  
ستایش ایدر لری و حقیقت عدالت قوای انسانی اعتدال اوزره مضبوط  
و اوضاع و حرکات خلوت فح عقل و شرع اوزره اولغ مریطدر ظاهر  
باطنه موافق و خلوق انجمنه مطابق و ایچی اعتدال کومسترد و کی و سعادت  
اکلند و غنی شقاوت اولور بی عبادت باخلاص نیت نگو و لری چه آید زنی مغز نیست  
چون اجناس اربعه ضمایله بحسب القوم مقارن و بحسب المعنی مابین اولان

ذایل شرح و بیان اولندی و فضایل نر بوده دن فرقلری عیان قلندی پس انواع  
و اصناف فضایلک ذایل مشابیه سی چوق و ارد که فرق مذق نظر محتاج در  
آنلر دخی مذکورانه قیاس و اعتبار اولنوب و ذایل فضایلدن اعمال فکر و دینله  
فرق و تمیز اولنه و بالله التوفیق **باب خامس فضیله عدالت**  
**بیان شد در** معلوم اولاکه عدالت اشرف فضایل و اعلاى خصایل در  
زیر عدالت مساواتدن عبادتدر و مساوات برابر لدر حقیقتدن بر بی بی ایل  
یا کیتدن یا کیفیت یا صفت اخری ده متحد و لمقدر پس مرجع تساوی وحدت  
اولدی و وحدت اشرف صفات و اکمل حالاندر زیرا اصل واحد رجوع  
و اوبشد و حضرت واحد حقیقی به اتصال و قریبدر هر وحدت که میان  
کثرت عالمدن حاصلدر واحد حقیقی جل شان و وحدتدن بر تو و ظل در  
نیت کم هر وجود یکم هیکل ممکنات اوزن لامعده وجود حقیقی نیک بر تو  
اکا راجعدر و نسبتلر ایچین نسبت مساواتدن اشرف نسبت یوقدر  
نیت کم علم موسیقی ده بیان اولمشد پس فضیلت عدالتدن اشرف فضیلت  
یوقدر و بود دخی علم اخلاقدن مبتین در و بومقامدن اسرار و اشارات یوقدر  
اما بزچون بویکاید اکثر خلقک افهامنه قریب و شرط اختصار و توضیح  
اوزن ترتیب ایچی التزام ایلدک لاجرم بوقدر بسط و تحریر ایلد  
و چون مراتب ایله تنبیه اولندی که عدالت وسطدر و هر نه که وسطدن  
ذایل و برجانبه مایل اوله اکا اسم عدل اطلاق غلطدر پس وسط که  
عدالتدن نه نشنه ده بلفک کرک و طرف اولوب عدالتدن بیرون اولان  
دخی نه ایدر کنی معلوم اولق کرک که آنی دخی عدالت در و باب وجود حقیقی  
ستایتک ممکن اوله پس معلوم اولسون که حکما قنند عدالت اوج نشنه  
اولور بر بی قسمت اموال و کراماتدر یعنی ایکی شخصه بر مقدار مال یا کرامت  
و هر نه تقسیم اولنه عدالت کرک یعنی وسط که اعتدالدر معلوم و مرغی  
اولوب آندن برجانبه تخطی و تعدی ایتامک کرک ایچی سی معاملات  
و معاوضاتدر بیع و شرا و اجاره و رهن کبی و ایچی سی تأدیه متعلق



حدود و سیاست و فضیلت و تعزیرات و هر برنده تناسب رعایت الهی  
 عدالت حاصل و لور. مثلا بر شخص آخر حیف و تعدی یلکه اکاد غی آنک کمی  
 مثلی اولمق کرک که تناسب اولوب عدالت و لور. پس مرتبه وسط و عدالت  
 که هیچ احد حیف و ولیمه معلوم اولمق کرک. و بومرتبه میزان الله فی الارض  
 دیرلر. اما بومرتبه یه و قوف و هر ماده ده مرتبه اوسط نه ایدر کن نظر عقل  
 بلك غایت صعوبت اولمقین حقیق و علا رحمة للعباد و حمایة للبلاد بر میزان  
 انزال و ارسال ایدی. و اول شریعت مطهر و ناموس الهی در. و بومرتبه اول  
 و معیار اکل در. و بومرتبه صکر میزان ثانی حاکم نافذ القول در. و اکا احتیاج  
 اول جهند ندر که نوع انسانی مندرقی بالطبع در. یعنی طبیعتی مقتضی در که  
 معاشی انبای نوعیله اختلاف و معاشرت. و بعضو افرادی امورند بعضنه  
 اعانت و مظاهر با یمنجه حاصل و کامل و لور. بخلاف حیوانات عجم که آنلر  
 تمدن و اجتماع و تعاون و معاشرتند احتیاجی یوقدر. زیرا غذای غالب  
 بسیط در جمع و ترکیب و طبع و ترتیبه موقوف دکلدر. و لباسی شعر و دین  
 و و بر و صوف در که کند وسیله بیله مخلوقدر. و سلاح و سایر لوازمی در  
 یا کند وسیله مخلوق. و یا الهام الهی ایله کند و لور حاصل و کسب و تحصیل  
 محتاج دکلدر. ینکه کم مقدمه ده در غی شاد و سبقت ایلدی. اما انسان  
 لطافت مزاجی اولدی و بچون اغذیه بسیطه ایله تقیتی نامکن. و اغذیه لطیفه  
 که طبع و ترکیب و ترتیب ایله اولور محتاجدر. و لباس و سلاح و سایر امور معاشی  
 جمله صنایع و صنعت و تدبیر موقوف و سعی و عمل صنایع موقوف و  
 جمیع صنایع انسان بیلوب علی ایتمه سی ممکن دکل ایدر معروفر. پس انسان  
 تنها معاشنه قدر اولدی و غی ظاهر در. مثلا لباس خصوصتند حیاکت  
 و غزل و خیاطت. و بجه صنعت در غی معلوم اولمق کرک. و مسکنی امرند بحد  
 و حدادت. و پای پوشی خصوصتند دباغت و اسکا فلک. و اسلحه سی امرند  
 علی هذا القیاس در. پس نوع انسانه لازمدر که افراد واحادی بجمع اولور  
 هر بری بر صناعت اختیار و اعمال ایدر. مثلا بعضو خیاط و بعضو خیاطه

ایره ساز و بعضو سوزن و سایر آلاتی چون معدن آهن کداز اولوب  
 و علی هذا القیاس تقیتی ایدر. پس خلا هر اولدی که انسان تمدن و اجتماع  
 محتاج ایش. انسان مدتی بالطبع در دید کرک معنای بود. اما اجتماع  
 دخی غالب و قاهر واقع اولمق مقتضی در. و بعضنک بعضنه ظلم و جور  
 مؤدی در. زیرا هر نفس مشتیه اسنه طالب و مرغوب و مستلذ اکل و غنه  
 راغبدر. پس بر نفس اشتهای و اخذ ایتک قصد ایدر و کی فتنه یه آخر دخی مایل  
 اولسه کرک. و بونیل ایدر و کی غی مرغوب اول دخی مایل اولغیده استسه کرک.  
 لابد بعضو بعضی دافع و قاهر و مراد و مقصودی اندن اخذ ایتک بچون ظالم  
 و جابر اولسه کرک. اول دخی بوکه ممانع و مدافع و قهر و غلبه جانب قوی در.  
 واقع اولسه کرک در. پس حاکم قاهر که دفع ظلم و دفع حیف ایلیمه و دخی مایلدر  
 معاملات و معاوضات رضا ایلله واقع اولمق کرک که غالب و قاهر مند دفع  
 اولوب هر بری مقصوده نه نایل اوله. مثلا خیاط بخاده خیاطت. و اول بوکه  
 بخارت. و علی هذا القیاس ایتک کرک. اما بواعمال و صناعات بری برینه مستی  
 ینخسه متفا و تمیز تفاوتی اولدی و تقدرجه نه مقدار در بلنک لازمدر.  
 مثلا بر اکا بر مقدار خیاطت ایدر. اول دخی بوکه نه قدر بخارت ایتک  
 کرک که مساوی و معادل اوله. چون بو تساوی و تفاوت صناعات آراسته  
 بلنک متعسر بلکه متعذر در. لابد بر متوسط مقومه محتاج اولدی و غی  
 و اول متوسط مقوم دینار و در هم در. که آنلر نقدین دخی دیرلر. و حکما  
 دینار عادل متوسط دیرلر. لکن بو عادل صامتدر. و عادل صامت ایما  
 کافی دکلدر. بلکه عادل ناطق دخی کرک. تا مقابلا آنک تعادلی توسط دینار  
 حاصل اولوب نفس جاحه و ابصار طامحه آنک عدلنه منقاد اولمق.  
 عادل تعدیل و تسویت. و جانب قوی تقصیف و جانب ضعیفه تقویت ایدر  
 و بو عادل که لازمدر پادشاه حاکم در که ظلمی و جوری دفع دست تعدی  
 و تغلب دفع ایدر. هر نه که ناموس الهی حکامنه تابع. یا تعدیل دینار طایع  
 اولیمه پادشاه قهر آتی قوت بازوی شوکت و هیبت شمشیر سیاست ایلله



یا هالك با مطیع و منقاد طریق عدله سالک الیه پس معلوم اولدی که حفظ  
 عدالت ایچون خلق آراسنده اوج نسنه لازم ایمیش بری ناموس و ربانی و  
 بری حاکم انسانی و بری دینار میزانی و حکیم یونانی اوجنه دخی ناموس  
 اطلاق ایدرله زیرا لغت لرندن ناموس سیاسته دیرلر که هر بنده سیاست  
 معنای واردر و دخی حکما دیرلر که ناموس اول واعظمه شرع الهی در  
 که جانب مهمین خلایق دن خلقه مقتدا و متبع علی الا قدر و ناموس ثانی که  
 تحت فرمانده در و نفس تنزیل حقایق و اویلده بو معتدال اشارت واقع  
 اولمشده **وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ**  
**وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ الْآيَةُ** زیرا کتاب  
 اشارتدر شریعت مطهریه که مأخذ کتاب ربانی و تنزیل سبحانی در و  
 میزان اشارتدر دیناره که اخذ و اعطاسی میزانله اولور و میزان که  
 تعدیلنه آلت در و حدید قهر پادشاهه اشارتدر که شمشیر برانله حالک  
 کبر و حکم ران اولور و ناموس اوله مطیع اولیان کافر و منافق در و ناموس  
 ثانی به مطیع اولیان طاعی و مارق در و ناموس ثالثه مطیع اولیان  
 خاین و سارق در **تنبیه** عدالت اول شخصک ذاته و صفاته  
 و قوی و اعضا سنده متعلق اولور ثانیاً اصل و خدم و عیال و خشم و شرکا  
 و در نقاسنه و حاکم اولنلرک رعایا سنده متعلق اولور پس بر شخص عدالت  
 صفتیه متصف اولن لاندیر که اول کند و صفات سنده و قوی و اعضا سنده  
 عدالت ایلیوب هر قوت نه نک ایچون مخلوق هر عضو سینه تحریک ایچون آفرین  
 اولمش اینه آنده استعمال ایدوب تغییر خلق الله ایدوب عقلا و شرها محرم  
 و ممنوع اولان مواضعه استعمال یتیمه و قوای جسمانی و روحانی بن جلب  
 رضای معبود و کسب فضیلت مقصود اولیان برلر صرف و ینل قیلمیه  
 و اگر خدم و خشم و اصل و عیالی و ادریه آنلار اسنده دخی موجب شرع مطهر  
 و عقل منور اوزن عامل اولوب احکام نوامیس الهیه و شرایع نبویه دن عدول  
 ایتمیوب بلکه تفضیل و یتاره و عفو و احسان و سایر مستحبات شرع و مقبول

و مرضی اولان عقل اولان نسنه لری دخی اتیان اید و اگر بعض عباد و بلاد اوزر  
 حاکم و مولای سیه قانون شرع مطهر و اسلوب سیاسات ملوک عادله ایلده  
 عامل اوله بو مقوله کسنه بود نیاده خلیفه رب العالمین و دار آخرتدن  
 ان المقسطین علی منابر من نور بشارتی ایلده احوال و کربات قیامت دن  
 امین اولسه کرک و عرصه زمان و ساحة عالم اگر بونلر کی صاحب سعادتک  
 زیر لو اسنده آسوده حال اوله آثار و برکاتی انسان و حیوان و حرف و نسل  
 و اقوات و ارزاقه ظاهر و باهر اولسه کرک نیتکم روایت اولور که  
 اکاسه نک بعضی نک خزینه سنده بر کیسه کندم بولندی هر دانه سی خرمه مقد  
 کیسه اوزرینه یا زلتی که شول زمانده که پادشاهلرک عدلی برکات و روی  
 زمین آثار عدل و ادلرند مالامال ایدی برکات اقوات و ارزاقه بدیدار  
 حبه کندم جسته ده بو مقدار ایدی و کر نغوذ بالله تعالی بعض حکام ولایات  
 زلات احکام مراسم اشفاق و مکارم اخلاق ایلده موسوم و صفحه ضمیر لرینه  
 نقش فضیلت و کارنامه عدالت مرسوم اولیوب بلکه نهاد بدو شقی اخذ  
 و غصب اموال محرمه اوزن مجبول و دل و دست جور بنیاد و جفا بیاسی ادر  
 دماء ناهق و اذای مظلومان مطلق اوزرینه معطور اوله اکل و شرب بو منوال  
 خورد آب نم چشم یتیمان میوه باغش چکد خون دل بوی زنان افرغ برایش  
 جبروت و کبر یاسندن کوش هوشی مواظط علما و نصایح حکام دن کر **وَاذْقِلْ**  
**لَهُ أَتَقَاتُ اللَّهَ أَحَدَهُ الْعِزَّةَ بِالْإِيمَانِ فَحَسْبُهُ جَهَنَّمُ** آیت کریمه سی و عیدنه مظهر اوله  
 بونلرک کی حکام و امر امر و د و مطرود و فاضل و خلفا و سلاطین و ولی الحقیقه  
 اخوان ابالس و خلفای شیاطین در چون ضمیر لرند رحم رعیت نابیند  
 پس روز جزا در رحمت رحمن بونلر دن بعید در که من لا یرحم لایرهم  
 چون بونلر کی حاکم ادر بار و شقا و قله داغ دار و جلایه فضیلت سعادت  
 حقیقی دن عاطلدر پس بونلر امثالنه صاحب دولت و صاحب سعادت  
 دیمک فی الحقیقه فاسد و باطلدر و نیجه سعادت اولور که بش ادر ینل  
 مرادات فانیه دنیای دنیه دن بهر منده و آمال و امالی ناپایدار دهر



غدا ره نایبه آلام و شدا یدون خالی دکلدر. فیروز و ارجندا ولوب  
آخزار و خزین بل طریقه و لعین بی خیل و خرمگاه و نزار و خشم و سپاه و جا  
و خشم اما دت و حکومتدن مغزول ولوب ماصدق آیت شریفه **وَرَقَّةُ**  
**مَا يَقُولُ وَيَأْتِنَا فَزْدًا** مفعد و مغلوب درگاه و بیا العالمین و دیوان احکم  
الحاکمینه و ارسه کرک افغان کورسه کرک کذوسی مور حقیر صورتند عجب  
و اطراف و جوانی ظلمات ظلمدن شب و بجور ولوب ملائکه عذاب پنجه سینه  
بر موجب **خُدُوهُ فَعَلُوهُ ثُمَّ الْحَكِيمُ صَلَوُهُ** گرفتار و مجبوس و نسیم  
رحمت رحماندن که اهل عدل بلاد و رحمت عباد اولنلر موعود در زمانه  
و مایوس قالسه کرک اعاد با الله تعالی من یأسه و نقته و ارحلنا الجنة  
بغیر عذاب سابق بر حمت. **باب سادس اقسام فضیلتک بیانند**  
معلم اولت ارسطاطالیس عدالتی اوج قسمة تقسیم و هر قسمی بود  
تفریق و ترسیم ایلدی. بر بی اولدر که ادای عبودیت حق جل و علا ایکن  
اوله اول کریم و هفا که بی سابقه استحقاق هر مودی و هر موجود که  
قامتی خلعت و وجود یله مزین و محلی و انعام نعم بجد و حصری یله شواکل  
هیاکل محکاتی شرف و معنی ایلدی. مستوجب در که ادای حق عبودیتند  
دایره و درگاه خدمت و بارگاه شکر نمیشند قایل اولسن و عدالت مقتضی  
که عبد کند و ایله مالک آراسند اولان هر حق طرف افضل و فخر اکمل  
اوزره مسلوک و قراضه و وجودین کور اخلاص و دیانت و بونه مجاهد  
و عبودیتند ذایب و مسکوک اید. و بوج اول حقوقند در که هر کفایت  
ذمتنه واجب و عهد سنه لان مدر. آیکنجی بی انای نوحیله که معاصر  
و کوجه حقایقده همسایه و محاور لری در اولان حقوقی ادا ایتمکده انقیاد  
سلاطین و امرا و تعظیم ائمه علما و ادای امانات و قضای حقوق معاملات  
و حفظ عهد اخوان و جیران کبی. آیکنجی بی اسلاف ماضیه که حالاسکان  
دارناجیه لردن آنلرک حقوقی ادا ایتمکده قضاء دیون و تنفیذ وصایای  
اموات اخوان و آبا و اترهات و تعمیر اوقاف و احیای ربط و خواین سابقین

کبی خواجه نصیر حکیم مقدم و فیلسوفی معظمدن بوکلای نقل ایتد کندی  
شرح معانی و تمهید مباحثیندن ایدر که چون شرط عدالت اقتضا ایدر که  
معاملات و معاوضات ده کرک دینار و درهم و اخذ و عطای کرک تعظیم  
و تکریم افاده و استفاده سی و لسون اضااف و عدالت اوزره اوله مثلا  
بر کسسته دن نعمت عظیم یا عطا و بذل زر و سیم کورسک مقابله سندن  
لان مدر که مکافات و مجازات ایدسن. اگر خدمت بدنیه و اگر خدمت ماله ایلد  
اگر آنلر ایلد ممکن اولرسه بذل ثنای و حمد و نشر دعا و شکر ایدسن. و الحاصل  
قدرت حاصل و مکنت و اصل اولد قجه مجازات و مکافات لازمدن حق  
بو طریقه مکافاتدن بر سینه قدرت و اریکی تعاضل و مکنت حاصل ایدن  
تقاون و تکاسل ایدسن سزای لوم و تقبیح و محل زجر و تفریع اولور سن.  
پس منعم حقیقی و محسن علی الاطلاق که آلا جید وجود مزی خلعت و وجود یله  
که خیر محض و مبدأ جمیع خیراتدن مزی و محلی قلدی. ثانیاً پایه همت مزی  
منظر نظر معرفتیه که دنیاده فخر مزی و آخرتد فخر مزی و مرفع و معنی ایلدی  
ثالثاً و ذایعاً الی مالا یبتنا هی اصناف فرایدا احسان و اجناس مواید امتنان  
اعطای اعضای سلیمه و افاضه قوای صحیحه و صحت و عافیت جسمانی و  
ذکا و صفای قریحه نفسانی و اهل و عیال و اسباب و اموال و ائان و لباس  
و کتب و مرکب و ملابوس و خدم و خشم کبی الی غیر ذلک من النعم التي لا یکن  
احصاؤها ولا یتقیم استقصاؤها که احسان و انعام بیور مشدر  
با آنکه بزدن خدمت و نجات که فی الجمله موجب استحقاق اوله واقع اولد  
و طاعت و عبودیت که نوعاً مقتضی اهلیت انعام اوله سبقت ایدر  
فضل خدا بر که تواند شمار کرد. یا کیمست آنکه شکر کبی از هزار کرد  
پس بو مولای جلیل و منعم بی عدلک نعمتند تقصیر و تمهاون و ادای حقوق  
عبودیتند اهلان و تکاسل ظلم صریح و وجود قبیح در. پس بو قدرن قالد  
که نعمته انکاره یا انبات شریک ایتکه نفوذ با الله تعالی اصرار اولنه  
و العجب بر ساهی بر پادشاه خزینه سندن علوفه دار و یا تیمار مقرر حاصل اولن



اسباب معاشه کفایت اید بچک نشسته اول جستن که واصل اوله خالی  
و محافله شرف خدمت ایله مباهات و افتخار و مده العزیز مدح جاه و  
و قم سر سعادت مآلی ایله رطب لسان اولدوغندن غیر حروب عظام  
و وقایع کبارده بذل نفس و ایثار را س ایتکی ذمت هسته لازم و عهد  
مروتنه واجب بیلور فی الواقع ایله ایتسه بین الانام مستحق طعن ولام  
بلکه مستوجب عقوبت و ایلام اولور. فکیف منعم حقیقی و محسن مطلق  
که جمله موجودات نعمتی پیاپانه غرق و مستغرقند **بیت**

که موجود کرد از عدم بند را	ستایش خداوند بخشنده را
که اوصاف مستغرق شان است	که اوقات و صفای احسان اوست

چون معلوم اولدی که شکر نعمت و خدمت و طاعت و عبادت حق جل و علا  
مکلف و زرنه واجب و لازم در پس طاعت و عبادت نه جمله کرک در  
و بی نوعی حکای متقدمین دن خواجه نصیر طوسی نقل ایدوکی مذاهب  
بود که بعضی حکما دیدیکر که نوع بشر لازم اولان خدمت الهیانه تفکر و  
تدبر در که معرفت حق تبارک و تعالی که حاصل و توحیدی مرتبه تحقیقه  
واصل اوله و بر طایفه دخی ذاهبا و لدی که انسان لازم اولان خدمت  
همان حق جل و علا نیک ربوبیتته اقرار و احسان و تمجیدنه اعتراف ایدو  
قد برقی بندیکر ستایش و ثنا ایتکه اقتضای ایلکدر بر طایفه دخی ذاهب  
اولدی که بندیه لازم اولان خدمت صلوة و صیام و خدمت هیاکل و معابد  
و ایثار صدقات و قربانی ایتکدر بر طایفه دخی ذاهبا و لدی که بندیه لازم  
اولان اولدی که حضرت حق جل و علا یه احسان ایتکله تقرب و توفیق ایدو  
یا کند و نفسنه احسان ایدو یعنی نفسنی تزکیه و تطهیر اعلوم و معارف ایله  
اشراق و تنویر ایدو یا غیر احسان ایدو یعنی تعلیم حکمت و ارشاد سبیل  
هدایت و امور معاش و معادند مظاهر و مواسات ایلیه و بر طایفه  
دخی ذاهبا و لدی که جمله آدمی زاده بر واجب معین یوقدر بلکه طبقات  
انسان مختلفند هر طبقه یه برهنه واجبدر خواجه نصیر ایدو بر طایفه

در بیان اینست

حکیم بومذاهبی حکمان همان نقل ایلدی اما کند و بر پستی ترجیح و نصیب ایلدی  
اما حکای متأخرین دن نقل ایلدی که خدمت و عبادت حق جل و علا و  
نوعدر بر پستی بدنه متعلق اولاندر صلوة و صیام و وقوف و مواظف  
با احترام کبی. آیتکی نفوسه متعلق اولاندر اعتقادات صحیح و توحید  
و معرفت حق جل و علا و تفکر آیات و فیض وجود و احسان وجود حضرت  
ملك معبود در. آیتکی اولدی که خلقله ایدوکی معاوضات و انصاف  
و عدالت و زره اولوق و اداء امانت و نصیحت امت و حمایت حرم دین و  
و جهاد اعدای دین و شریعت ایتکدر و بویاقوالدن صوابه انساب تحقیقه  
اقرب بوقولدر که عبادت اوج نشسته در اعتقاد حق و قول صحیح و  
عمل صالح و هر بر نیک و قبی و زمانه کور تفصیل وارد و انبیا صلوات  
تعالی علیهم لجمعین و ورثه انبیا اولان علما رضی الله تعالی عنهم آئی  
بیان ایتشدر در و عامه خلق و زرنه واجب و لازمدر که انهم احکام  
و انقیاد ایدو تا امر حق تعالی محفوظ و شری قائم اولو بومقامه کلمه  
خواجه نصیر تقریر ایدو بوقی ایدوین قول آخر که مکلفه واجب اولان  
خدمت و طاعت اعتقاد صحیح و قول صریح و عمل بدن صالح در دیک  
قول عدل و مذهب جزلدر و علمای شریعت و مشایخ طریقت که دین محمد  
اقتدا و شرع احمدی ایله اهتدا ایتشدر در بوجه اوزره تقریر ایتشدر  
که بند مکلفه واجب اولان ایمان و عملدر و ایمان دخی یکی نشسته دن  
غبار بند تصدیق بالجنان و اقرار باللسان یعنی مکلف قلبیه حضرت  
رسالت بناهی خاتمیت دستکاهی محمد مصطفی نبی حق جل و علا جانبد  
نه کنور دیسه و مبدا و معاد و اصول معرفت و اعتقاد دن هر نه بویاق  
جمله سند تصدیق و اذعان و قبول و تسلیم ایدویم زبانله تصدیق  
قلبی سنه موافق اقرار و اعتراف ایدو و ایکی نشسته هر مکانه یه بند  
شویله که برهنه اعمال و ایتاندر اخلاص ایلسه آخر دن عذاب ایدو  
نجات و فی الجمله حق جل و علا قسند درجات بولوق یوقدر مکریم اقرار باللسان

حکیم



ایتمکده عذری اوله مثلا آلت سخند قصوری یا خود تکلم ایدر ایسه  
کفر قتل ایتل مقرر اوله بوعذر ایله اقرار لسانی ساقط اولور. اما  
تصدیق جنانی بر هر حال واجب ولا زهد. و آنک سقوط عذر اولو  
منصوبه کلد. اما عمل اعضا و صلوات و صیام و سایر عبادات مأثوره  
کبی اهل سنت و جماعت قند اصل ایمان داخل دکلده حق مکلف اعمال  
واجبه و عبادات مفروضه دن بعضی بل کلفی ترک ایسه چون ایمان که  
تصدیق قلبی و اقرار لسانند حاصل اولمش اوله. آنک ایمانی مرتبه سند  
خروجنه و کفرها ویرسنه دخولنه حکم اولمز. اما بعض سلفدن نقل اولما  
بودر که ایمان عمل صالح داخلدر و ایمان تصدیق جنان و اقرار لسان  
و عمل ارکاندن عبارتدر دیکدر. مراد لری آنلرک ایمان کامل دیکدر.  
فی الواقع ایمان کامل که موجب رضای حق تعالی در اول ایماندر که عملی بیله  
و بمقامه تفصیل و تقاسیم که علما ایراد ایتلدر در چوقدر مثلا تقسیم  
اولور که مکلفه واجبا و لان اعمال و افعالی ایکی قسمدر. بری قلبی  
و بری قالبی و هر بریسی دخی ایکی قسمدر. بریسی اولدر که اصل ایمان تحقیقند  
معتبردر و بری کمال ایمان تحقیقند معتبردر. اصل ایمان اولان قلبی و  
حق تعالی در صفات کمال و نفوت جلالی ایله. و اعتقاد بعثت انبیا و رسل  
و صحت معاد و يوم آخر و سایر ایمان معتبر اولان عقایددر. و کمال ایمان  
معتبر اولان عمل قلبی آلاء و نعماء حقه تفکر و فروع الهیات و بنو است  
تعمق و تدبر و اخلاق محموده و اوصاف نفسانیة حمیده در فعل و البید  
اصل ایمان معتبر اولان اقرار باللسان در. اصل ایمان معتبر اولیوب  
کمالند معتبر اولان صلوات و صیام و سایر اعمال خیرات و حسناتدر.  
و بر تقسیم دخی بودر که مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر. بریسی افعال  
بریسی تروک. افعال متعلق امر الهی و تروک متعلق فحی و لاندن مثلا  
صلوات و زکوة و تلاوت کبی و تروک زنا و شرب خمر کبی متعلق امر مطلق  
اولان دخی ایکی قسمدر. اگر متعلق امر ایجابی اولور و واجبدر. اگر ایجابی

اولدر

اولدر که مکلف اول امری ترک ایدر عقاب و عذاب مستحق اوله. اگر امر بدنی  
متعلق اولور و مند و بددر. امر بدنی اولدر که مکلف اول امر امتثال ایدر  
ثواب مستحق اولور. اما ترک ایله عقاب مستحق اولمز. و متعلق فحی فعلی دخی ایکی  
قسمدر. اگر نهی تحریمی اولور و اول فعل حرام و ترکی واجب و لازم اولور.  
فحی تحریمی اولدر مکلف اول منهی فعلی بیان ایدر عقاب و عذاب مستحق  
اولور. اگر نهی تنزیهی اولور و اول فعل مکروه اولور. نهی تنزیهی اولدر که  
منهی اولان فعلی ترک ایتمکده مستحق ثواب اوله. اما ایتمکده مستحق عقاب اولیه  
اما بر فعلک اثباته امر و ترکه فحی اصلا وارد اولیه اول فعل مباحدر. پس مطلق  
فعل مکلف بشر قسم اولور. واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح  
و بر قسم دخی بودر که مکلفه لازم اولان ایکی قسمدر. اولی که فایده شرطدر  
ایماندر. و ثانی که مشروطدر اوج قسمدر عبادت بدنی و عبادت لسانی و  
عبادت مالی بدنی صلوات کبی. لسانی تلاوت و ذکر کبی. مالی زکوة و صدقه کبی  
و بواجب قسمه التحتیات لله و الصلوات و الطیبات کله سند بوکا اشارت  
بیور ایتلدر. تحتیات عبادات قولیه. صلوات عبادات بدنیة. طیبات عبادات  
مالیه در. بر تقسیم دخی بودر که افعال و تروک که مکلفه لازم یا مستحبدر  
ایکی قسمدر. بریسی کند و ایله حق تعالی مایسند اولان حقوقی ادا ایتمکدر.  
بریسی دخی کند و ایله خلق مایسند اولان حقوقی ادا ایتمکدر. و ایکی قسمه لفظ  
مجنز ظلم انعام انبیا علیه و علیهم السلام اشارت بیور ایتلدر که العظیم الاموال  
و الشفقة علی خلق الله و بولفظ بر خیر که حاوی معانی عزیز در جوامع الکلم  
که حضرت خاتم انبیا به مخصوصدر. **تنبيه** خواهه نصیر نقل یلر که  
عدالت سایر فضیلت کبی دکلدر. زیرا سایر فضایک ایکی طرفی وارددر.  
هر طرفی بر ذیلت در آخر مغایر در نیست کم مروا یلدی. اما عدالت ایکی طرفی  
دخی بر ذیلتدر که جو در. اما بوسوزده مناقشه وارددر. زیرا سابقا نصیح  
ایتمشید که عدالتک بر طرفی ظلم و بر طرفی انظلامدر و ظلم و انظلام خود  
بر برینه مغایر در یلندر و ظلم جو در اما انظلام جو در کلد. پس هر طرفی



عدالتك جوړه دېدو كې ځېه صحيح اولود. القسم مكره يله كه انظلام دخی  
 جوړه غایت كشی كند و نفسه جوړا یتكدر. لكن بوقدر یرجه هر د یلستر  
 جوړ اولود جمع فضایل طرانی جوړه مختار اولود. **تنبیه** خواجه نصیر اید  
 کیفیت نفسانی یعنی خلق بر امر در فعله و معرفه و قدرت مغایر در مثلا  
 عدالت كه کیفیت نفسانی و خلق قدر افعالك اعتدالتك دكلدر و  
 آنی ایشلك دخی دكلدر. واکه قدرت دخی دكلدر زیر ایشلك و ایشلك  
 وقادرا و لوی بولور عدالت صفتی بولور. نیت كم سابقا اشارت كچدی  
 كه بر غیر عدل كسسه دن لعل عدل فعلی صادر اولود. اما عدالت دكلدر.  
 پس بلك و ایشلك و قدرت صادر اولدی عدالت بولندی و ایضا فعل  
 عدالتی چوق كسسه بولور. وایلكه قدرت دخی واردر. زیرا قدرت و ضفتك  
 ایك طرفه تعلقی علی السواد مع هذا انكره خلق عدالت بوقدر. سایر  
 اخلاق دخی حكم بود. بومعانی جمیع ملكات و فضایل تصور ایتك  
 كرك بوعلك اسرارند نذر انهی كلامه. فقیر ایدین خلق نه نفسه ایدی تعریف  
 اولوب ماهیق سابقا ذكر اولتان اوزره تصور اولیچو بوبینیه احتیاج  
 قالمز. **تنبیه** خواجه بومقامه ایكی سؤال ایراد ایلدیلر. بریسی قوی  
 و بریسی واهی و ضعیف. اما سؤال واهی بود كه چون عدالت امر اختیار  
 و عاقل آنی كسب سعادت یا چون تحصیل ایلر پس ضدی اولان جوړ دخی امر  
 اختیاری ولوب آنی كسب شقاوت یا چون تحصیل ایتك كرك. و بوعایت  
 بعید در كه بر كسسه اختیاری یله كسب شقاوت یا چون ردیلت كسب ایلدیلر  
 و بوسؤالك جوابنده استاد ابی علی بن مسكوبردن شویله نقل ایلدی كچو  
 نفسك مخالف قوتلری واردر. و آنك بعضی بعضینك مقتضایه مخالفه  
 پس جایز در كه قوت غلبه ایدوب مقتضایه حق صاحب حسن کو ستم بر وجه  
 كه عقلی استعمال و مقتضایه وزن ایتان افعال ایتك قادر اولیه اول  
 قوتك سورتی منكسر و شرتی مندفع اولدقن صكرم عقله رجوع واستعمال  
 فكر صحیح شروع ایدوب قبح صنعته عارف و ضاد فعله واقفا و لهیب

قد ینزع الله من قوم عقولهم حتى یم الذی یقضي علی الرأس  
 فقیر ایدین سؤال مذکور مقابله بدیهی ده تشكيك ایتك مقوله سندند  
 زیرا عقلا بر فعلك قباحته واقف و ردیلت ایدوكنه عارف ایتك یینه  
 اختیار لری یله مقتضای عقلدن تعدی و اول فعل قبح و ردیلت شیعه  
 ایتانه تصدی ایتك لری مجزوم و بالضرورة مقرر و معلوم و بالبدیه  
 معلوم اولان نفسه به اعتراض معقول و ضروریاته تشكيك علما قند  
 مسموع و مقبول دكلدر. و بوجواب اجمالی در. بونكه ایراد مندفع و  
 سایر مشكك ملزم اولود. اما جواب تفصیلی كه سؤالك توضع غلطی  
 تعیین و بیان مغالطه حل و محل فساد ی تبیین و عیان ایتكدر. خواجه  
 نقل ایلدی كی كلامدر. اما اعتراض قوی اولدر كه عدالت مساوات  
 عدالتك هر طرفی جوړ و ردیلت اولیچو لازم كلور كه تفضل مرتبه سی  
 و تبرع و احسان دایره سی كه عدالتك افراطی در. غیر فضیلت بل قبح و ردیلت  
 اوله مع هذا التفصیل بالاتفاق افاضل اخلاقند. جواب اولدی  
 تفضل عدالتك خارج طرف دكلدر. بلكه تفضل عدالتك احتیاطی مرتبه  
 مثلا اتفاق وسط ظن اولتان جایز در كه وسط اولیوب بلكه وسطین  
 انخطاط ایدوب طرف بخله ملحق اوله دیوا احتیاط اولوب بر مقدار وسط  
 زیاده اتفاق اولنوكه فضیلت سخاوت بلاشبهه موجود و متحقق اوله.  
 تفضل بومرتبه در. اما غایت افراط اولوب غیر مستحق احسان و كند  
 اضرار احتمالی اوله اول تفضل دكل بلكه اسراف مذموم در. و هر فضیلتك  
 احتیاطی مرتبه سی واردر. اما اسلوب واحد اوزره دكلدر. مثلا سخاوتك  
 احتیاطی دیدك كی زیاده جانبیه میل ایتكله اولود. اما عفت كه خودله  
 خود آراستند وسط در. آنك احتیاطی جانب نقصانه كه خود دره اكامل  
 ایتكله اولود فقیر ایدین بونكه نك سرتی اولدر كه فضیلتك هر چایی  
 ردیلتدر. اما بعض فضایلك بر طرفی ردیلتا و لمقد آخر دن اكثر اولود  
 پس بعض فضایلك افراطی ردیلت اولمقد تفریطدن آرتوق اولنور.



و بعضی از آنکه تعریفی افراطی در زیاد و اولود. مثلا سخاوتك كه بر طرفی  
اسراف و بر طرفی بخل در رذیلت و نقیصت و بقدر اسرافه غالب و راجح  
كذلك شجاعتك كه افراطی است و تعریفی جنبی در جنب بر رذیلت و عیب و نقص  
نه در زیاد و در. اما عفتد امر بر عكس در. آنك افراطی كه بخورد در  
رذیلت و بقدر تعریفی كه خود در غالب در. و خود رذیلت و بقدر بخورد  
كی در كماله. بلكه جمله متصوف و متقاضین خودی فضیلت عدا یلیر  
پس قضیه بویه اولی نظر اوله. نه جانب كیم رذیلت و بقدر قوی و غایب  
اولود سه. اول جانبك خلافی طرفه میل اولو كرك. كه احتیاط رعایت  
اولمش اوله. والله تعالی اعلم. **باب سابع تحصیل فضایل و اكتساب**  
**سعادت اینه لك طریق موصلى نه در و ترتیب اسبابی**  
**نیجه اولو كرك. آنك بیايند در حكمتد مقرا و لشدر كه**  
كالا نه مؤدی و لان حرركاتك مبادیسی و اسبابی ایكى نوعدر. بری  
طبیعت. و بری صناعت. طبیعت اولد و غینك مثالی نطقه در كه صور  
مختلفه ده طوراً بعد طور حرکت یلیر. تا كالا نه یقینور كه حیوانیه مرتبه  
و بر حرركاتك مبادی و سببی طبیعتدر. صناعتك مدخلی یوقدر. صناعت  
اولد و غینك مثالی اغاج باره لریدر كه نجار آنى صنعی ايله هیئت مختلفه  
حرکت ایدور و آخر صورت سریری به كیروب كمالینه یقینور. و بر حرركاتك  
مبادی صناعت اولو و بكمال صناعتی اولد و غی ظاهر در. و طبیعت وجود  
صناعتدر مقدمدر. و هر مرتبه ده اجل و اعلى در. زیرا طبیعتك استنادی  
قدت حق جل و علا و امداد ملاء اعلایه در اداة انسانیه نك و تدبیر  
نفسانیه نك مداخله سی یوقدر. بخلاف صناعت كه تدبیرات بشریه و  
ارادات نفسانیه مداخله و توسطی ايله اولود. آنسرا و لمز. پس تقدم  
ذاتی و زمانی و شرف رتبی سی طبیعتك صناعت و زره مقدر در مصالح  
خود رسته دكر باشد و بر بسته دكر. پس طبیعت صناعتك استادی و معلى  
مشابه سند در. و صناعت طبیعتك متعلی و شاگردی منزله سند در.

و چون بونكه دخی حكمتد مقرا و لشدر كه ممكنه بدن هر شینك كمالی  
میدانممكن اولد و غی قدر تشبه ایتمكد در. پس صناعتك كمالی طبیعت  
تشبه ایتمكد. و صناعتك طبیعت مشابیهی كه كمالی در اویه اولمكد.  
كه اسبابك تقدم و تأخیر و تدبیری و ترتیبی كاینی مرغی اولو و هر شین  
موضع لا یقند و اقع اولغیله طبیعت مترتب و لان اثر صناعتد دخی  
مترتب اوله. بلكه بعضی صناعات طبیعتدر مرتب دخی حاصل اولو جایز  
مثالی بیضه مرغ ماکیاندر. كه طبیعت مقتضای ايله مرغ اوزرینه  
بر زمان جلوس ایدوب. حرارت سینه سی ايله بیضه به استعداد ویرد.  
صورت حیوانیه فیض اولو و افراخ و فراریج اولور كاهی صناعتد دخی  
بومعنی حاصل اولود. مثلا بیضه ماکیانی سرکین کرم ایچند بر مقدار  
زمان دخی ایدوب. سرایت حرارت سرکین بیضه به استعداد حیوانیت  
و یروب. آندر دخی افراخ و فراریج بقدر الله تعالی حاصل اولور. پس  
صناعت بومعنی طبیعت تشبه قیلوب. و آندر تعلیم قیلوب طبیعتدر صادر اولو  
اثر صناعتدر دخی صادر اولوب. قدرت حق تعالی كه مؤثر حقیقی در. بوسبب  
ظاهردن جلوس كمالدی. و بوسبب قدر صناعتك طبیعت مرتب دخی حاصلدر  
زیرا چوق بیضه دن دفعه واحده افراخ كثره حاصل اولور. كه طبیعت  
و حصانت ماکیان طریقند اول كثر اولور. چون بومقدمه تمسید اولدی.  
پس بیان ایدلیم كه تهذیب اخلاق و كسب فضایل كه بومعنی مقصود در اولدی  
امر صناعتی در. تدبیر انسانی ايله اولور. پس بویا بد دخی طبیعت كه استاد و معلم  
اقتدا ایتك كرك. و هر كیم طبیعتد مقدم و ترتیب وجود و مبدأ خلقند  
سابقدر. تهذیب خلقند دخی آنی مقدم و سابق ایتك كرك. پس كله لم طبیعتك  
احوالی و خلق انساند اعلا نیجه ایدكن بیان ایدلیم كه تهذیب خلقند صناعت  
و تدبیر ايله اقتدا اوله. معلوم اولسون كه اول قوت كه انساند ظاهر  
مؤثر در قوت طلب غذا در كه طفل متولد اولد و غی آنده ماد دینك پستاند  
سود اتمكه تعلیم و تلقین اولدین طبیعتی الهام ایلدی. و تعلیم ربانی ایلد مرتب



اولوب قوتی طالب و غذا سنی بدنه جالب اولور. ذلك تقدير الغري العليم  
 و آيت كريمه ده كه اعطى كل شئ خلقه فقهدي. بومرته به اشارتد چون  
 قوتی بر مقدار مزید و فی الجمله حق رشید اوله. دخی زیاده کسبه استدا  
 و دفع صوت و خیب بکا ایله مادر ندن طلب غذا ایدر. و بومرته دن ترقی  
 ایدوب قوت غضبیه ظاهر اولوب دفع مضار. و دفع مزاحمتا غیار ایتکه  
 باشلور. و اگر دفع مزبورده کند و نك مستقل و کافی و ملد و غنی فهم ایدر  
 کند و کمال شفقت و وفور عنایت و ذریه اولد و غنی بلد و کی انخاص اولد  
 استعانت و آنلر استظهار و استغاثت ایدر مادری و پدری و دایه سی کی  
 و روز بروز بوقوتلری استعمال و استکمال ایدر. قوت تمیز که خاصه نفس  
 انسانی در ابتدا ایدر. و بوقوت اول تاثیر حیاد. و بوقوت جمیل  
 و قیج و نیک و بد تمیز ایتکدن ناشی در که قیج تصور ایتدی که نشه نك  
 کند و دن صد و دن تخیل ایدوب منکسر اولور. و حیایا بوا نکسا ردر. و بوب  
 قوت که تمیز در یوما فیوما متراید. و قوت غضبی و شهوانی دخی ممکن اولان  
 مرتبه سی نك نهایت ده که متراید اولور. پس عنایتی تحصیل بقای نوع طرفه  
 اولوب بدندن کند و مثلی شخص آخر حادثا و ملق اسبابنه شروع ایدر.  
 و اول بدنه فضله غذا دن که منی در که نقطه آدی در حاصل اولمقدیر  
 و طلب زواج و نکاح و تولد و ناسل حاصل اولور. بومر قوت شهوانی مقتضیا  
 و آنک مراتبی در. اما قوت غضبی اول دخی کماله یتشوب کند و شخص حفظ  
 و ضبط و استعانت غیر غالباً محتاج اولمق مرتبه سنه و اصل اولد و دن حکم  
 سایر افراد انسانی اقارب و اقابع و اهل و عیال کی حفظ ایتکه دخی شروع  
 و برادر و ریاست و استعلا و نفوذ و ترو و ظهور ایلور. و بوجمله قوت غضبی  
 مراتبی و آنلر مقتضیا تیدر. اما قوت تمیز و نطق که خاصه انسانیدر.  
 اولاً جزئیات و اشخاص ادر اکن و حفظ تحصیل و تکمیل ایدر. آن مهارت  
 حاصل ایتد کند و کلیات و طبایع که معقولات اولد. طبیعت انسان و حیوان  
 کی آنلری تعقل ایتکه قادر اولور. زیرا جزئیات بوا اشخاصی ادر اکن ایدوب

جزئیات و اشخاص آرا سنده اولان مشار کملری و مخالفاتلری درک و تمیز  
 ایدر. پس مایه الاشتراک اولان نشه. و مایه الامتیاز اولان نشه لر معلومی  
 اولمقدن ذهنه صور طبایع کلیه فیض و ملغه استعداد حاصل اولوب  
 عالم اولمغه باشلور. مثلاً افراد و جزئیات انسانک نیجه سن کوردک که  
 نطق و سایر خواصده مشار کملر. و سایر افراد حیوان دن ممتازلر. و مطلق  
 احساس و حرکت ارادی ده جمله افراد حیوان ایله مشار کملر. و افراد حیوان  
 حرکت رادی و حق ایله نباتا دن متمیزلر. اما نموده جمله نباتات و حیوانات  
 مشار کملر. و نمایله جمادات دن متمیزلر. علی هذا القیاس. پس بومر مشار کملر  
 و مخالفاتلر معلومی اولمغیده ذهنه صورت نوع طبیعت انسان و طبیعت  
 حیوان و جسم نامی فیض اولوب طبایعی جزئیات دن. و جزئیاتی و طبایعی  
 بری برندن ممکن اولد نیجه و استعدادی یتشد که ادر اکن و تمیز ایدر.  
 و بوطبایعه معقولات اوله دیرلر. زیرا اول مرتبه تعقل بودن. بوندن حکم  
 اولان احساس در تعقل دکلدر. چون بومرته به اعنی تعقل ایدر سنه کلوت  
 عقل اطلاق اولمقد. و انسانیت بالفعل اسمی بومالد اکا واقع اولور.  
 و بومرته به کلیجک طبیعت دن صادر اولان کالات نهایتن بولور. بوندن حکم  
 نوبت تدبیر و صناعت سببی ایله اولان کالاته ایریشور. اگر بوا کالات دخی  
 حاصل اولور. اول انسانیت که طبیعت سببی ایله حاصل اولمشیدی صناعت  
 سببی ایله بقای حقیقی و دوام ایدی بولور. پس طالب فضیلت اولانه لافند  
 که متوجه اولد و غنی صناعت سببی ایله تحصیل و تکمیل ایتک استدلکه طبیعت  
 اقتدا ایلیر. طبیعت دن استفاده اولنان سیاق و تربیتی تهذیب قوی ده  
 استعمال و رعایت ایلیر. مثلاً اول قوت شهوت تعدیلنه. اند حکم قوت غضبیه  
 تعدیلنه. اند حکم قوت حکمت کیمیلنه همت ایدوب اند ختم ایلیر. اگر ابتدا  
 طفولیت دن قانون حکمت اوزره که انشاء الله تعالی ذکر اولمشه کرلر.  
 ترتیب و تهذیب واقع اولمش اوله. طوبی له آنک حصنه عنایت زلی اولان.  
 سعادتمندلردن اولوب اکثر مائاتی حاصل. و حرکت قوی تحصیل فضایله افرط



واحسن وجوه وزره واصل اولسه كرك . واکرايله اولمش دكلسه ينه ناهاميد  
اولماق كرك . بلكه مردانه ميدانه كيروب دامن همي تشمير . وكسب فضايلك  
فخ سابق وزره سعي وتديرايتلك كرك . وصعوبت طريقتدن يا سايديوب اهامال  
ايتاملك كرك . اهامال موجب شقاوت بدى دره . واستعجال ايتلك كرك كه كون  
كجكجه صعوبت متاكده وندارلك مستعبرا ولور . تاكه برمرتبه يه وارده .  
اندر صكرم **وَاسْقَا الْقَدْرُطُ فِي حَبِّ اللَّهِ** فريادن آسمانه اير كورته فايث  
ويرمز . وانكشت تخيري دندان تاسف ايله پاره بار ايلسه نفع اولمز زير  
فرست كجكده صكرم وقت كارالدين چير . واسباب واصل ياز من بعد حاصل  
اولق احقالي قالمز . بئر خايب وخاسر كارخانه اكنسايدن همي دست خروج .  
لازم اوليجو . ورد زباني بورد باغي اولور كه . **رماحي**

افسوس كه وقت از دست برفت	اسباب وصال يار از دست برفت
دو معرض يك دولت نابايند	صد دولت بايد از دست برفت

ومعلوم اولسون كه قافله سالاران راه اهتداء وعنايت يافته كان . **وَوَجَدَكَ**  
ضالاهدي اولوب تاييد الهى ايله كاللري فطري حاصل اولوب سعي وتعلم  
وكسب وتعلدن مستغنى اولق بوقدر . اگرچه استعداد وهو سعي ايله سهولت  
وعسرت ايله تحصيل . واكنساب مختلف اولوب . بعض افراد على بسير وسعي غيرتير  
تحصيل فضايين . وبعض آخر سعي تام وجهد كامل ايتكه محتاج اولور . ونيتكم تحصيل  
صنعت كتابت كسب وسعيه موقوفه حق كسبدن خللى ولان . لاعن شئ ناسخ  
وصنعت كتابت راسخ اولق محالدر . كذلك طالب فضيلت سعي وكوشش وكمال  
قوى ودرزش ايچدن فضيلت تحصيل ايوب ملكه نفساني اولق مرتبه يه واصل اولور  
**مصراع** مزد آن گرفت جان برادر كه كار كرد . وچون صناعت طبيعته اقتدا ايتلك  
لازم ايدوكي ظاهر اولدي . بئر معلوم اولسون كه تهذيب اخلاقه مناسب اولان علم  
علم حكمت عمليه دره . وبوعله طب روحاني ديمشدر . **زير طبيعك همي بزرگ است**  
وجسم بشري ايجون حفظ صحت حاصل . واعاده صحت زایل ايتكدر . كذلك  
علم اخلاق صاحبك دغى جل هت وغايت همق نفس انسانيد حاصل موجود اولان

فضيلتي باقى وخالده وزايل ومفقود اولان فضيلتي حاصل وعابد قلمقدر  
بئر نيتكم طبيب جسماني نديبرائت طبيه . ومعالجات صنايعه افعال طبيعیه  
تشبث واقدا ايدرم نيتكم ايتكم اصحاب فن طب قنده ظاهر دره . كذلك طبيب  
روحاني يه دغى لازمدر كه ترتيب اسباب وتهذيب خلق . ونهيه آلت تحصيل  
عدالت ايتلك خدا ايديجك طبيعته كه استاد وبشواد وتقليد واقفا ايدرم .  
بئر طالع صحت روحاني قواي ثلاثة نفساني يه على الترتيب نظر وملاحظه  
ايله . **اعني** اول قوت شهواتيك فضيلته كه عقيددر . ثانيا قوت غضبيه  
فضيلته كه شجاعتدر . ثالثا قوت تميز وادراك فضيلته كه حكمت در  
نظر وتفقد ايدرم . اگر برينى حاصل وكامل ايسه شكر ونای حق . وفياض محسن  
مطلق على قدر الطاقه مؤدى اولوب . همان اول فضايلك ادامت وبقاى  
اسبابى مراعى . واکر حاصل دكل ايسه هر برينى على ترتيب كسب وتحصيل ونفس  
نقصان شعاري اول فضاييل ايله تكميل ايتكه مجد وساعى اولوب . **اولا**  
قوت شهوانى يه نظر ايدرم . اگر صفت اعتدال ووسطانيت ايله متصف  
بولورسه عفت كا حاصل اولمش . همان على مزالاعوام باقى ومستدام ايتكه  
اهتمام ايتسون . واکر بر جانب مایل واعتدال حقيقي زایل ولمغيد منحرف  
بولورسه سعي وهمت ايتسون اعتدال وانحرافدن اعتدال توسطه واصل  
وفضيلت عفتي كندويه حاصل ايدرم كورسون . **بعد** قوت غضبيه يه نظر  
ايدرم كورسون اگر طرفين جبن وتراوتر قفسندن بر طرف واعتدال توسط  
تحصيل ايله كسب شرف ايلدي ايسه شجاعت حاصل اولمش شكري متواصل  
اوله . **والا** رد يلت طرفيدن همتله كندويي تخليص . وسعادت تحصيل  
شجاعة نفسى تحريص ايتسون . بواكي فضيلتي تحصيل وجوه نفسى في الجملة  
نقصان دن كماله تحويل ايتكدر صكرم تحصيل فضيلت حكمت جانينه راعب  
ورذ يلت جبريز وبلا دندن هاربا ولوب . **اولا** اول علمي كه تحصيل علوى  
آلت . ومعيار نظر واكنسابي توسيع وتضييع ايتلك آنك علميدن تحصيل  
وتكميل ايدوب بعد اول علوى كه جميع مساكلى ودلائلي شك وظنون



عاری و مبادی و مبادی محض یقیناً و زده جاری آغی علوم ریاضیات  
 که مقدمه ده اکا اشارت اول نشیدی تحصیل ایلیه که ذهنی جمیع مسایل  
 قطع و یقین مرتبه سنه معناد و مقاصد اوله و وطن و تخمین ایلیه اکتفا  
 ایتمک قانع و راضی ایلیمه پس معرفت حقایق اشیا و کشف احوال موجودات  
 خارجی ایلیه تحلی و زاویه جهل و نقصانند که هاویه ذل و خذل اندر  
 تجنب و تحلی ایتمک مستایلیمه اوله طبیعیات بعد الهیات مسائلک  
 تحصیل و هر احوالی بالغ مرتبه تفصیل ایلسون چون توفیق الهی ایلیه بمرتبه  
 واصل و ملش اوله قوای ثلثه مزبور نك ترتیب و تقدیمند فراغت بولش  
 اولون چون بوفضا تلك تحصیل میسر و مقدر اولدی پس فضیلت عدالت  
 که جمله به مرتبه و فضایل ثلاثه مجموع و مرکبند آنک تحصیل و تکمیل غنائ  
 و اهتمامی موافق ایلسون که کمال حقیقی به واصل و سعادت باقی اکا حاصل اولو  
 انسان بالفعل و حکیم کامل اسمی اکا اطلاق اولنه پس استر به بمرتبه و در  
 سعادت خارجی که مزیات جمال کمال و محسنات دیباچه فضیلت و اعتدال  
 آنلری دخی تحصیل ایلسون آنلری یکی مقدمه فضایل مدنی و فضایل مدنی  
 فضایل مدنی اول علوم معارفند که احوال بدنه و اجدر و اول طب و در که  
 ثمر حاصله و فایده مرتبه بی اوج نشند در دفع و ازاله علت و حفظ و حرا  
 صحت و کسب و افاده زینت در و علم نجوم در که مقدمه معرفت بعضی حوادث  
 اول غیبه موسومند فضایل مدنی اول علوم در که انتظام احوال دین و دنی  
 و انصاف امور ملک و ملت آنکه اولود علوم شرعی که فقه و کلام و  
 اخبار و سیر انبیا علیهم الصلو و السلام و قصص و تواریخ و حوادث و علوم  
 ادبیه که لغت و صرف و نحو و بیایند و بر جمله موجبات فصاحت  
 و براعت و علم حساب و استیفا و مساحت که و اکثر منافع اجتماعات  
 مدینه اکا مربوطند و اختلاط و تعیش و معاملات بی نوع اکا متعلق  
 و منوطند باب نامن حفظ صحت نفس که فضال دایم و باقی قلمند  
 آنک بیانند در مخفی ایلیمه که چون نفس خیر و فاضل و درجه انسانیت

بالفعل

بالفعل واصل و ملش اوله بوملکه فاضله نفسی حفظ ایتک واجب و لازم  
 و هر ساعت اول سعادتک طراوت و نقا وادامت و بقا سنه عازم و ملش کرک  
 حفظ صحت بدنه نیجه اهتمام لازم ایلیمه حفظ صحت نفسیه اعتنا دخی لازم  
 بلکه بودنی اهم و اقدم و بوجه اهتمام اتم و الزم در و بوجده حفظه و  
 فضیلت نفسک بقا سنه بودن افضل سبب یوقدر که دایما معاشرت و  
 اختلاطی کند و یکی یاد دخی اکمل تحصیل فضایل ایتش عیوب و ذایلی ترک ایتش  
 خیر و فاضل کسبه لر ایلله اولوب تحصیل فضایل ایتماش و معاشرت و در  
 آنک کما من کسبه لر صحبتدن کویان اوله زیرا نفس انسانک خاصه  
 معاشری اوصافی یله تحقق و مخالط و مصاحبه اختلاطی ایلله انصاف و تعادل  
**مصراع** زانکه آنکود زانکود می کرد و نك و حکما و بشرد که الطبیعه  
 سارقه و بومعنا ده نظم اولمشدر که **نظم**  
 عدوی البلید الی الجلید سربچه کالنا رتوضع فی التهاد فتخمد  
 و اساجیع منظومه فارسیه دندر یارید بد تر بود آنمارید **بیت**  
 عن المرء لا تشال و شل عن فرینه فکل قرین بالمقارن یقتدی فی  
 نشر و اشار بد کرد ایلله صحبت و مشاهده صورت ظاهر لری ممنوع اولو  
 کبی مجر استماع کلام نافر یا ملری دخی ممنوع و مجر در خصوص همجون و  
 مفاخشات و مسخر و مضاحک و لائیک اناشید و اساجیع هول آمیز و  
 فحش آنکیر لری و خمریات مفسقه و اشعار معشقه و هجو مسلم و ذکرها  
 بر جمله طالب فاضل و مجتنب و ذایل اولشدر ضرر محض و اجتنابی لازم  
 واجب اولشدر و اولود که بر بیتا استماعند هوس ناقصه اولقد  
 هوا و هوس باطل و اشتیاق و ذایل عارض اولود که ازاله سنه مذمت مدید  
 معالجه و زمان کثیر مصابره مدافعه به محتاج اولود خصوصاً که اشعار  
 معشقه تقنی و سروده مقارن استماع اولنه اسباب کامنه هوایی هیچ  
 عظیم و داء و فتن میل فاحر می تاره و محرک شدیدا یلد حتی کاهی متبصر  
 عالمک ذلته و مریاض ساکک لک منج قوییدن منحرف و بطالت و خلاعتله

نقود



متصف اوله لرینه سبب اولور. پس مناظر حوائج که غالباً قلباً نلردن کلان  
نسبه ايله خسته اولور. اولی بود که مظان ضرر اولان مواضعدن بسته  
اوله و کتب فقهیه ده ذکر خروغی مشتمل اولان اشعار که استماعی  
مکروه در دینکار نیک حکم بود. و استماع اصوات ملاحی و ترنما و آغا  
شریعت مطهره ده حرام اولدوغینک دخی و هجی و الله تعالی علم بود.  
و استماع اصوات آلات غنا خصوصاً اشعار و مشقه به مقارن البشخیل  
امور شوائبه به مؤدی. بتخیل مستمر ایجاد و ابقاع امر تخلیه غالباً مفضی  
آیکچون بعضی فاضل دیندار و الغنا رقیه الرثا. زیرا که نفس بدنه متعلق  
و آنده متصرف و قوای شوائبه کاشانه بدن جمع و متآلف اوله اسباب غنا  
و ذیل اجتماعدن خالی و دوائی غی و ضلالت اتساق و انتظامدن تری  
اولما مقرر در. و حسیض فساد و در ذلیله نفسک نغزی مهل و سیر. اما  
شواهن قلل فضایله صعود و ترقی سی دشوار و عسیر در. **مصراع**.  
عروج بر فلك سروری بدشوار است. اوکی جگر تخیلی جانب سفله تحریک  
و تنزیل کبی ادنی سبب و جزوی قوت ایل حاصل اولدوغی معلوم و معروف  
آما ثانی. اول مجری شاهر جیل و ذرو فلكه اخراج کبی در قوت عظیم  
و جمیع کثیر محتاج و موقوف در. و حدیث بنوی صلی الله علیه و سلم که **خُفَّتِ**  
**الْحِجَّةُ بِالْكَأْرَةِ**. وَ خُفَّتِ الْبُیْرُکَانُ بِالْشَّرِیْکَةِ. بمعنایه اشارت در. پس  
انس و مخالطه ناسدن که اکثری ارجاس و ادناسدن اجتناب و احتراز  
طریقاً قوی و ایشار عزلت و افراد و تقلیل معاشرن اصحاب و عشا یر بونک  
امثالی وقایع و وسطه لردن اسلمدن. آیکچون دیشلرد که مکان فی العزله  
فالعزله عزلتک منافی بینمار و خلطه نک مضاری بی حسابدن. پس عزلت  
محموده الاختیار و خلطه و خلطت واجب الاجتناب در. و اگر اختلاط  
ضروری اوله نیت کم دیشلرد. العز في العزلة لکنه لا بد للناس من الناس  
دیوکر کبی همما اسکن محبت افاضل و اکابر که نفوس طیبیه لری اذناس و نالند  
ظاهر و وجو نقیه لردن انوار فضیلت لایح و ظاهر در. آنلرک محبت طایب

و انزکی

و انزکی اولیا نلردن هادبا اوله. و اکابر مشایخ دیشلرد که چون صحبت  
لانم اوله اولک مسنه نک صحبتی اختیار ایله که مشاهده و مصاحبه حق جاب  
آخره داعی و ترک دار غرور و موطن سهو و غفلة ساعی اوله. و سلسله  
نقشبندی خواجه لردن خواجه علی رامیتقی که لقبی حضرت عزیزان  
بومعنا به سالک راه. و درویش صاحب اختیار اوله بویله نصیب بومیشلردن  
باهر که نشینی و نشد جمع دلت. و ز تو بهید ز حجاب و کلت  
ز نهار ز صحبتش کر زبان می باش. و زنی کند روح عزیزان بحالت  
و اخوان و فاء و خلان صفا ایله صحبت و لحن و بشاشت و قود و نلا  
اوزره اولنوب لکن خدا اعتدال رعایت اوله که بوخصلتک سایر اخلاق  
کبی وسطی فضیلت. و افراط و تفریطی رد یلند در. وسط و فضیلت اولان  
مرتبه به بشاشت و بشرد یرلر افراطی صحتک بسیار و همچون و هرل کونا  
کونند و تفریطه عبوست و نقطب دیرلر. و فراج که اکا لطیفه و نادره  
دیرلر اند و فی خدا اعتدال و طریقه وسطی رعایت اولنوب کرک افراطی  
هرل و مستخرج لیغ حقیقه و نیجه مضرت و مفسد به سبب اولور. و تفریطی  
عبوس الوجه ثقیل الظل اولوب اخوان صحبت و عشرتدن مستر و کاهی  
صورت نکبر و اصل اولوب درویشان صاحب درون آذن متضرر الیغه  
مؤدی اولور. و احادیث صحیحه ده وارد اولشدر که کان النبی صلی الله علیه  
وسلم یحب المزاج و لا یقول الا حق. و حضرت امیر المؤمنین عیسی بن الموحید  
کریم الله وجهه کثرت مزاجه منسوب ایدیلر. حفظ صحت نفسا ینک اعظمی  
اولدیر که علی الدوام نفسه اعمال حسنه تکلیف و تمیل و افعال جلیه آیکیل  
ایتدوب اگر افعال قوت نظریه. اگر اعمال قوت عملیه در. تقصیر و تهاون و اعمال  
و تکاسل اینک معناد ایلیر. نیت کم حفظ صحت جسمانی ده اعمال جسمانی و  
تحرکات لطیفه معتدله موجب صحت اعضا و قوت و سلامت اعضا بدن  
و اطباء ریاضت بدنیه مبالغه و صیت ایدیلر. و هر نوع ریاضتک بر عضو  
فایده سن بیان ایدیلر. مصارعت و کشیکر لک جمله اعضا به دکان و کباد



چگونگی آکناف و اعضاده و مشی ساق و فخذ و ناف و در بر و علی هذا القیاس  
و ترك ریاضت استیلائی بلاغم و ضعف و فتور اعصاب و عظام که بنا به خیمه  
بدنه اطناب و دعایم در ایجاب ایدر بر لر که كذلك ریاضت نفسانیة در قوای  
نفسانیة به قوت و ترك بطالت و ضعف و فقرت ایجاب ایدر و استیلائی کل  
و بلاغم و پرویه و نفس مواظبت نظر و استدلال فکرون معطل و لبحی اسباب  
بلادت و حق مستولی و مجتمع و مولد خیرات و انهارا فاضات عوالم قدسین  
استعداد ندن منقطع اولود و چون حلیه علمدن عاقل اولوب کسل ایله  
مألوف و اسباب معادتی باطل اولود و انتکاس حال و انعکاس اقبالی  
سببی ایله صورف انسانیه دن مسلوخ و عالم مثال و معین صور حیوانیه  
ممسوخ اولغه مؤدی اولود و کرکسه بونشاء ده انتکاس و انعکاسه مطلع  
اولسون کرکسه غلبه سکر طبعیت سببی ایله حال اذاهل و غافل اولسون  
یا علاقه بدنیة منقطع اولدقدن صکر و اقف اولسون لکن بعد فوت  
الفرصة و لزوم الغصة حسرت بی فائده و ندم بی نفع در **مصلح**  
بسیار بخاید سرانگشت ندامت اما حلیه علمه متخی و حلیه علمدن  
سابق و متخی اولانلر لازمدر که منظر نظر و بصیرتدن پرده بندار باطلی  
رفع و محجب عجب و غروردی بیشکاه سعادت و فضیلتدن منع و دفع ایدر  
که علم و عمل ایله عجب و غرور دن قدر خفی و مستور و غی و لسه بالآخره فوز  
و نجات مانع و جهم سعادت و اقباله بر اقع در **بیت**  
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه رنداره نیاز دار السلام رفت  
نزد و کر سر شنجوخت سببی ایله حیا ایدوب تعلم علمدن فراغت ایلیه که  
جمل جمیع ازمان قییم و علم کافه احیادن حسن و ملیح در و حفظ سبقتدن  
معلوما فی تکرار و ذکر ماضی ایله محفوظاتی تذکار ایتکی واجب و لازم ملک  
کرک و ذوایای خزان علومه عناکب نسیان نسج ایتکدن بر جند اولون  
کرک که آفة العلم النسیان دیمشدر و مطالب سعادت و الا مانع  
لا نمدر که ملاحظه ایلیه لمر که بضایع فانیه و دغایب غیر باقیة نک طایرین

بررسی مطلوبی حوزه مکتب و قبضه قدرته کفره آنک حفظ و حراستند  
نیجه مشقتل اختیار ایدر و اولود که کنده خواب و غروردی حرام و تحمل مشاق  
سهر و افتخام موارد خطری کنده و در مدام ایدر پس طالب کمال حقیقی  
و نایل سعادت باقیه ده حفظ مطلوب و حراست کوه مرغوب و تحمل مشاق  
متوالی و اختیار کد اقام و سهر لیلی ایتوب اول کوه مرکا غایه معرض تلف  
و مدار هلاک و بوارده قودسه خسر دینوی و اخروی ایله جلیس احزان  
هم معنای افراد و تشبه ایله حاصلی خسران اولون مقرر در و طالب کمال جمیع  
و تحصیل اسباب جاه و جلالتن عراض ایدوب زهد که مقبول حق و  
ممدوح خلق در قامت همت و بالای معالی روحانیت خلت و شعار  
ایده و زهد اولدکه آدمی اسباب و تمتعات دنیویة دن قدر ضروری و  
مرتبه مالا بد اولان نسنه ایله اکتفا ایدوب فضول عینیه که تنعم و ترفه در  
التفات ایتما مکدر و زهد ایله امر و وصیت عادت بنیا و اولیاد  
و سرمایه سعادت و پیرایه مقامات زهد و قناعت در و مقدمه زهد  
اولیجه سالک طریق آخرت هج سعادت حاصل اولر و کسوت زهد ایله  
تلبیس ایتدین طالب فضیلت بر مقامه واصل اولر و جناب حضرت  
رسالت پناهییدن صلی الله علیه و سلم روایت ایتشدر که ارزهد عن الدنیا  
یحییئک الله و ازهد عما فی یدنی الناس یحییئک الناس **مست**

کن زاهد فیما حوته ید الوری	تبقی الی کل الانام جید
او ما تری الخطای حرم زادهم	اصحی لایهم فی السوت رید

و در فی بعض روایت کیشدر که حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابن عمر  
خدمته بو و جمله نصیحت بویرشدر که کن فی الدنیا کانتک غریب  
او عابر سبیل و عد نفستک من اصحاب القبور و اول حضرت صلی الله علیه  
اسباب دنیوی دن زهد لری و ماکل و ملا بسدن نه مرتبه ایله اکتفا ایتد  
مشهور عالم و معلوم عالمیان در عالمدن کید نیجه بر دغه نان جویندن  
طوبیدیلر با آنکه فقر لری ضروری دکل اختیاری یدی نیجه یردن متوجه



اولان اموالی یتار غیر ایدوب بونوع معاشی اختیار ایدر لودی خصوصاً  
 او اخر عمر شریفند که بمن و بحرین و اکثر جزایر عرب فتح اولوب اموال  
 عظیمه آستان رسالت آشیانلرینه کلودایدی. لکن برجته ادخار ایتدی  
 عظیم عطیه و کلی بخشش بویوب کدو فقر اختیاری اوزره قرار  
 بیورد لر ایدی. حق دارد نیادن انتقال و خطایر عالم قدسه اربحان  
 بیورد قلند جوشن تن شریفی بریودی به بر مقدار خطه ثمنه  
 مرهون ایدی که اول کندی نسبه ايله آلویا اهل بیتنه نفقه ایتشدر <sup>ایدی</sup>  
 اول حضرت علی الصلو و السلام اظهار زهد ايله ابتدا و خلفای راشدین  
 و اکثر صحابه و تابعین طعم زهدی شهد بیلوب فقرله فخر ایتده آنلر  
 اقتدا قیلشدر ایدی حکماء متألّهین بود نیای غدارک امتعه ناپایدارین  
 آل بکمشدر ایدی. سقراط برجیا بچند ساکن اولودی. با آنکه نالایق  
 ملوک و اکابر اموال عرضه قیلور لودی. قبول ایتوب اولجب ایتد خان  
 و مسکنین فراغت و آنکله قناعت ایددی. اینکچون اکا سقراط الحب  
 دیرل دیوب اولجیده. جالس متجر دایکی عبادن غیر نسبه مالک دکل <sup>ایدی</sup>  
 و افلاطون دخی معرض دنیا زهد و قناعت ايله عالم آرا ایدی دیلر.  
 اول حکیم که زهد ظاهر و علت اسبابدن عدول و خدم و خشم و مال  
 و مکنک تخاذل و دخول ایتدی ارسطاطاليس حکیم ایدی. اگر بعض اصحاب  
 رسول کریم و بعض اولیای امت خیرالسلین تملک اموال و اتحاد اسباب  
 دینوی ایتشدر اما مجتهدی درونلرند قرار و ذمت همتلری آنک محبت  
 کر قرار دکلر ایدی. و دوام بلیه و رأس کل خطیه اولان حب دنیا در  
 نفس دنیا دکلدن نیجه درویشلر وار. حق دست حب دنیا آتی شورید و  
 ایتشدر و نیجه غنی وارد که دست و دامنی بورد. اما ربه حق قید  
 و اسر حب دنیا دن خرد. و صحابه کرمین کثرت مال ايله معروف عبدالرحمن  
 بن عوف در که وفاتشد درت خاتونی قالمشیدی. بر تین حصه نمشدن  
 سکسان بیک درهم و بر دوا ایتد دنیا ايله صلح ایلدیلر لکن نوع درونی

رقم حب دنیا درون ساده. و کردن همی طوق و قلاده علاقه حب  
 دنیا درون آزاد. اولسی اول مرتبه ده ایدی که بکرم حضرت فاروق  
 خدمتده رضی الله تعالی عنه ایتدی یا امیر المؤمنین شام دن بکار و ام  
 کلور که سکسان شتر بارور. و هر شتر ده بضاعت هزار دنیا درون.  
 جمله سن فی سبیل الله صدقه ایلدیم آل ضبط ايله. سببیدن سؤال  
 ایدیک بویکجه نماز نمیدم ده خاطر اولدی که آیا کاروان نیوی  
 کلدی و احوالی نیجه اولدی اوله. پیر بو مال که روی تهمی ساتر و نمیدم  
 موجب تشویش خاطر اوله. آنی حوزه ملکیتدن اخراج ایتک لازم ایدی  
 ظاهر در دیدی. و مشایخ متاخرین دن مغر ابرار خواجه احرار و خوا  
 عبدا لله سمرقندی قدس سر در که اگر چه رخت قامتنه خطه سمرقند  
 مقرر کنی و لایق جمله آفاقه سمر اولمشیدی و آنک مدحند مولانا نامی  
 حضرت عبدالرحمن جامی نظم ایتدی در ردن بعضی بود که **نظم**

دیده کوس عبید اللهی	زد بجهان نوبت شاهنشاهی
خواجه احرار عبید اللهی	آنکه زحریت فقر آهست
صورت کثرت صدق ساحلش	لجه بحر احدیت دلش
قبة نه توی فلک یلک حباب	باشد ازان لجه ناقص ریاب

و مع هذا کثرت اموال و اسباب و خدم و خشم و مزارع و فراخی  
 اول مرتبه ده ایدی که رشحات کتابند مذکور در که خواجه به ملاقات  
 ایتد و مکد بیک اوج یوز مرتبه سی و ارا ایدی. و باشقه بر مرتبه سندن  
 اوج بیک چفت یوردی. اما بوقدر اموال و اسباب اکا مقدار در  
 مانع راه. و نظر همتند بیک کاه دکل ایدی. نیت کیم مولانا جامی  
 نظم مزبور ذیلند دیمشدر. **نظم**

روی زمین کتنه سرونی بر است	در نظرش چون رخ یلک ناخن
یک رخ ناخن که بدست آید تن	کی بره فقر شکست آید تن
اما طالب فضیلت و راغب سعادت	آنک حالنی کند و به حجت و دلیل



واموال واسباب اتخاذينه سبيل ايليه . بلکه سعادت ستره مقام فقره .  
اولان اولولره اقتدا و تجرد و فنا اوزره کچين پيشواله اقتفا ايدوب سباب  
جهان فانيدن قدره اابد ايله اكتفا ايدک . دهرن دنياي غدار طريق طلبدن  
اکا مانع و غرور و فريب شيطاني آني سلوک مقصودن خادع اولوق احتمالي ايله  
بهوش باش که بسی تجرد زني **مراغ** عروس دهر که مکاره ايسنه ختاله . و  
طالب فضائل زنها تحريك قواي شهواني و غضبي ايليه . و اول کروي بي شکوکي  
کيم تحريك قوت باه ايتکچون استعمال واکل معاجين و قراءت کتب خواشن  
و حکايات فسقه ملاعين ايدلر . زيرا قوت شهواني في تحريك ايدچک شايد  
تکليفندن تعب لارم اولوب بلکه شريعت حرام و موجب زنا و اقام اولان  
فعلي ارتکاب ايليه . و تحريك شهوت اکا بکر که آدي بر سبع خفته طن و دغدغه  
ايله بيدار ايدوب اوزرينه حله ايتدکن صدمه انواع حيل ايله مضرتدن خلاص  
طلب ايدن . اگر بيدار ايتسه تعبدن بري و خطر دن امين ايدن . پس قوت  
غضبي و شهوتي حاله قويوب تحريکه داعي اولوب بلکه هما ممکن دفع همچانه  
ساي اوله . اگر با طبع حرکت ايدنه مقتضاي عقل و شرعه حد اعتدالي وزن  
و عيار ايدوب طرفين افراط و تفريطه خروج ائمه که فضيلت عفت  
و نجاعت برقرار اوله . و جمله اقوال و اشعار دن اول فکر و نظر ميزان و رکا  
ايليه . تا جميع افعال و احوالي معزوزن ميزان اعتدال اوزره اوله اگر کاي  
بحسب الطبعه خروج واقع اولورنه تحميل افعال حسنه و زجر و منع مباح  
ايتمکه نفس تاديب و سياست ايليه . که بدعي آنک کي فعله ارتکاب  
ايتمکن احتراز و اجتناب ايدن . مثلاً بر طعامه که تناولی مباح شرع عقل  
و مقتضاي رأي و مصلحت دکلدن . اتباع سورت شهوتيله آني تناول ايليه  
در حال انابت و زهد ايدوب نفسه ايجاب صلوات عديده . و صيام ايام  
مديدن ايتمکه معاقت و مجازات ايليه که من بعد نفس فضول مخالفت  
مقتضاي عقول اولان نسنه ير راغب ايليه . و يومعاده ارباب همت  
و اصحاب مجاهد و رياضت عزيزلر دن حکايات چوقدر غفلتله بر لقه

تناول

تناول ايتد و کچون بر ميل صايم . و بر کچه تنجندن تکاسل ايتمکه بچه  
روزگار تمام ليله قايم اولوق . و بعض قوی همتلر تجرد نفس تقاضاي مباح  
ايتمکه رياضات تکليف ايدوب زجر و تاديب و اصلاح و تهذيب ايدلر  
**مقامات حضرت شيخ الاسلامي زريند** **بيل جامي ده درس سن**  
ذکر ايدلر که بر کون عار و رياضتدن نواحي شهر کلدکن بستانه زرد  
تمام رسيد و نايغ و برک سبز آرا سندن کواکب فلک خضر کي مع اولمشيد  
نفس حضرتنه ديرک . احمد بوقدر زمان بني فار جوع و رياضت ايله هلاک  
ايدک . برايکي زرد الو ايله بي تشکين ايله . خواهه ديرک . اي نفس تمام  
بر ميل صايم اول سکا مراد کي ويرين نفس راضا اولوب صياي تمام ايتدکن  
باغ زرد الو کيروب کور که شغال کلش زرد الو لري تناول ايدوب  
بر قاج دانه هضم اولدين درست ينه ممر اسفلدن اخراج ايتش حضرت  
اکوب يومغه مشغول اويچي نفس ايدر که احمد نيلر سن يوخسه زرد الو لري  
بکاي وير سن بلي زرد الو طلب ايدک اشسته زرد الو غايي بر جيوک  
امعاسندن کچش يورين سکا ويرين . نفس ايدر که مدد احمد بوني بکا  
و يرمه آرتوق سندن هيچ نسنه طلب ايتيه ين . تمام نفسه عهد و يمين  
وير که من بعد هيچ شهوت کي طلب ائمه سن . پس زرد الو لري اثر اشسته  
ارباب همت معامله بويله ايتشله بويرنه بجن اولور . باري سندن  
ممکن اولد بچه سعی ايله نفس شهواته ساير و آرزولر دن طار اوليه  
و اگر غضب بي موقع ايلسه . نفسه عقوبت ايتکچون بعضي سنها نك اذيت  
و اهانت صبر ايتمکه يا نفسه حفظ مطلوب و صوفي نامرغوب اولان  
مالي بذل ايتمکه تاديب و سياست ايليه که آرتوق بي وجه اقدام . و  
غضب بي هتکام ائمه . روايت اولور که سقراط حکيمه پادشاه زيا  
تزوج و تاهل و نفس شريفنک بقاسنه توکل ايتکچون امر الزام ايدک  
اکا بريونان مخدرات مجال عفت و ساير پرده حسن خلق و خلقت وکلان  
بنات و اخوات عرض قلدير . اما حکيم مرتاض جمله دن ايا و اعراض قياوت



بر زن سلیطه که وقاحت و بی شرم کردن مشهور جهان و سلاطنت و زبان دراز لکده معروفه چیران اولوب معاشرتی نکدر مشرب زندگانی ایتمکده بوبیته مظهر اولمشیدی **بیت** زن بد در سرای مرد نکو .

هم درین عالمست دوزخ او .	زینهار از قرین بد زینهار .
وقت آرینا عذابا لئسار .	طلب ایستی حکیم داناد ن

بواختیار غریبک سر عجیبی سؤال اولیجی دیدی که چون مصاحبت ناقصات العقل لازم اولدی . باری بوفاند اولسون که نفسی آنک سلاطنت وقاحتنه مبتلا ایدوب مقابله سندن کظم و دفع غضبی عادت ایدوب بخلقله معناد و مقرر اولام . و اگر نفس کسله میل و بطالته رغبت کوسترسه . التزام مرید اعمال صالحه . و مداومت و اذکار و عبادات نافله ایله تأدیب اید . و اعمال سیئه ایله صغیر ایسه دخی اجتناب اید که نفس صغیر ارتکاب ایدرک کبار دخی جبارتایمک احتمالی واردن بلکه نفس صغیر یه مداومت و اصرار ایله کبیر . و کبیر توبه و استغفار ایله مکفور و مغفور و لطف صغیر اوله . لاکبیر مع الاستغفار . و لاصغیر مع الاصرار . و متصل عیوب نفسنه احاطه و اطلاع قصدند اوله . و بواطلاع نه قدر اسباب اهتمام و دقایق حیل یه قادیسه تقصیر و تقاضی ایتمیه که اکثر بی آدمی راه فضایل و سعادتند الیقویوب پیغوله شقاوت و جهالتن قربان کند و افعال و احوالی بیلیموب دقایق عیوبندن غافل و دسایس نفس اماره سندن ذاهل و لغو غیره . و پراهر نفس کند و بی نهایت درجه ده محبت و زیننه دره . و هر محبت محبوبک عیوبی مشاهده سندن انمی و کور و مقابحن محاسن عدا یتکه مجبول و مجبورده که حبک لئتی یعنی و یصم **بیت** کرهزی داری و هفتاد عیب . دوستانه بید بخان لایق پس عاقل لیبیه لازمده که کند و عیوبی بلکه تدبیر اید . و اعدا سندن کند و معایبینی نقص و تطلب اید . و غیر لرد . عیب عدا و لئان نسندن کوره آنلاردن کند و دخی آثار و ارمیدر وقت ایلیه . و بردا فاد صادق

دوست قرانوب آندن عیوبی سؤال ایلیه . هر نه قدر سندن عیب یوقدر دیرسه مقید اولوب ینه ابرام اید . و بعضی عیوبی اشارت اید نه تمام سرون و نشاط کوستروب ظاهرده و باطنده شکر و سپاس اظهار اید . و هیچ آثار ناتم و اضطراب کوستریه . زیرا خلق کسنه نک عیبی یوزینه سولیکدن صاحبی متاتم اولوب سولیس عداوتایمک خوفدن احتراز ایدر **بیت** قنی بر سخت روی کایینه وار . یوزکه قرشو عیبک اید شمار . اما صاحبی حقیقتده متاتم اولوب بلکه شاکر و مسرور اولیجی اظهار اید . و یتکدن فخر لرد . و اکثر جمله نک عادت ی بود که فی الجمله عیبی کند و یه اشعار و مطعن اولیجی نسندن لری تنهاده . اظهار ایدر لرد فی الحال مضطرب و متاتم اولور . امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه بیورده که رجم الله امره اهدی الی عیوبی . نامل ایله که رحم الله امره عرفنی عیوبی دیموبی اهدی الی دیردی اشارتدیر که عیوبی اعلام کند و قسند اهدای هدایای طلیه و انعام عطا مای جنیه دندر رضی الله عنه و ارضاه . و آسکندر دن منقولده برکون خواص دیرینه سندن بریسنه دیدی که بوقدر زماندر سن اخلاص او روپ کند . و کی برن مخلص خاص عرض ایدر سن . و سنک حقدن ترتیب و انعام . و ترقیه معارج عظام اولمشدر . اما سن بر دغه خدمت که لایق خلص خدام در . ایدرک . ندیم خاصه اضطراب عظیم طاری اولوب بادشاه جهان بیورسون . که تقصیر ایدرکم نه خدمتدر . ذوالقرنین صاحب قرانوبیک سن دایما اخلاصی بلیس و تمویز ایدرک . زیرا برکرم بکا عیبی تنیه ایتدک . ندیم ایدر که حضرت بادشاه محاسن و فضایل ایله محلی . و خورشید وجودند ذرة عیب فایدا در . اما ذوالقرنین اصلا قبول بیور هیوب . بنم نفسیم عیبدن خالی کمال ایدر و کی مقرر و محققدر . و آنی انکار ایدر . یا مکار یا احق مسند لخی فی الواقع بند عیب کور سنک احق و نادان بختن سن . و اگر کورده بودد . کم ایدر سک منافق و فتن ایش سن . علی کل حال ندیم خاص و قیم مرتبه اخلاص اولمغه لایق کلسن دیوانی شرف صحبتندن مطروده . و مقام



و مرتبه شدن مردود ایلدی. اگر در دستلردن بوضعت حاصل اولزایه  
یا بوجیدن که دوست صحیحک نظری محاسنه و هنر لویه منحصر در و انک  
مشاهد شد دوستک معایب و مطاعنی محجب و مسترد ز نیت کم دیشلردن شعر

از صحبت دوستان برخیزم	که خلاق بدم حسن نماید
عیبم هنر و کمال بیند	خارم کل و فستردن نماید
کودشمن شوخ چشم چالاک	تا عیب مرا بمن نماید

یا بوجیدن که بوزماند دوست صادق و خلیل موافق کیمیا مانند ساقی  
برده اختفا و سیمغ آسا مجرد اسم بلا معنی در بیت  
معدوم شد مروت و منسوخ شد وفا و زهر دماند نام جو سیمغ و کیمیا  
پس سابقا ذکر ایتدو کربن اعدا طرفدن تتبع و تفحص و حساد بر افساد جانبند  
تفقد و تجسس ایلد که بو طایفه عذیر الاحصاء و عدید الرقمل و المحصورین  
و تتبع عیوب یا خوان و تطلع مساوی و معايب اقران و آنی مجالس و محافل  
نشر و بیان اظهار و اعلان ایتدکن اول قدرا اهتمام بلیغ و اعتنای عظیم  
که بوقت و اهتمامک نصف تحصیل علوم و تکمیل فضایل و فنون ایتدک خرج  
اید لرایی در کات جمل لریدن نجات و معایج کالاته ترقی در جاف اید لرایی  
و اول نصب و اعتنائک بعضی طاعت و عبادت صرف ایلد لر قصارای مدایج  
سعادت و اصل اوله لرایی و جالیوسدن منقولدر که اختیار اشراردن  
مستفع اولور لوامش و ظاهر طریق انتفاع آنلرک فعلی کبی ایتدکن امتناع  
ایتدکن و بز جهر بختکافی دن روایت اولنان کلام که بن ادبی بی بدید  
اگر ندیم زیرا هر فعل که آنلردن صادر اولوب نظر عقلم فحی ظاهر اولورد  
بن آنی صحیفه خاطر و محرر قیلوب آندن امتناع مقرر ایددم دیار امش  
بو کلامی مؤید و مستید و بعضی حکا دن نقل اولورد که طالب فضیلت  
اولان کمنه لایمدر که آشنا لرینک صورت و سیرتدن آینه دوز  
و کند و نک سیرت و صفت و محاسن و مقابحن و احوال و اعمالن آنه مشامه  
ایدوب آنلرک حسن و ممدوح کورد و کن کند و بیدخی اختلاف و اجتناب ایدوب

بیج و مذموم اکل و غندن احتراز و اجتناب اید نفس کند و قیاحی کند  
ادراک ایتدکن سنت اما غیرک قیاح و ذما بمن ادراک قلمقد چالاک  
و جست در پس بوقوله تدبیرات و حیل ایلد معایب ادراک و من بعد  
اول مقوله افعالی ایقاع ایتدکن امساك و شیوه زیرکان جست و شمه  
متبصران چالاک در و بر محل دخی که آنه بتصرف لایم و غرور و فرییدن  
احتراز واجبدر تحسین و مدح خوش آمدگوی در و مردم عاقل و طالب  
فضایل و لئله لازمدر که اصلا مواجبه ده ثنا و تحسین و مدحت و ترینی  
ایدنلرک فریب و مذمه سخی اصلا استماع ایتدوب بلکه بوقوله کلامه  
شروع ایدنلری هما ممکن زجر و منع ایلد که استماع خوش آمدگوی طالب  
فضیله ضرر عظیم و موجب شغل و تنزل و مانع ترقی مقامات  
و فضایلدر زیرا نفس اماره مدح خوش کوی دن فریب اولوب کند و ده  
کالات نابوده حاصل و اقل راه ده ایتدکن کنده بی منتهای مقامات و اصل  
تحیل ایدوب منتکس و منعکس اولور و چوق آدمیلر کوردک خوش آمدکولر  
فریب ایلد طریق طلب و کسب فضایلدن بالکلیه مطلق اولوب بلکه اعداد  
دیوانه کان و مساخروکم عقلا و مضاحکه ملخی اولدیلر اوایل طریق طلب  
علمه ایتدکن فریب خوش آمدگویان اشرار ایلد کند و بی علامه دیار خیال ایدوب  
تالیفات عجیبه و شروح و متون غریبه اظهار ایدوب و بعضی طریق نظم  
و شعر و افشای نثر ایتدکه طالب اولوب اشعار ناموزون و بی معنی سندن  
عجایب کوسر و ب اشرا بر کوی تسخیر ایتدکچون تحسینلر ایدوب مسکینی  
دیوانه تمام و مستحق مالاکلام ایلدیلر نغوز با الله من البلاده الموجبه  
لفوت السعاده و اگر طالب فضیلت قطع مسالک و طی ممالک ایدوب  
بعض فضایل احران و چوق سعادت مالک و لئله دخی مقابله ده مدح  
و ثنای مدایح استماع ایتدک مضر و مؤدی ممالک در و حدیث شریفدن  
وارد اولشد که صحابه دن بر کمنه اخری بوزینه مدح ایدوبک حضرت  
صلی الله علیه وسلم بیوردی کتد قطعت عشق اخیک و حدیث مشهوره که



أَحْتَوَا التُّرَابَ عَلَى وَجْهِ الْمَلَاحِيَنِ يَعْنِي بصيرت كوزني آجواك  
 قار شوكرده مدح ايد نلرك يوزينه طبراق صابك بعضى علماء حديث  
 طبراق صابك قد مراد منع وزجر در ديمشك و بعضى حقيقى مراد در  
 برايج طبراقى آلوك متا طرك يوزينه صابك كركدر ديمشك و نفس  
 اماره نك حالى بود كه بر كس نك زهد و صلاح يا علم و كمال تحسين  
 ايدوب مدح و آفرين استه نيجه ميللر ياد در كفتوب نك كرايتكجه ايتاج  
 و افتخار ايد و بونك كبر امور معايب نفسه اطلاع صد دند اولانلر  
 ظاهر اولور غافلان بى انقباه خفايى مكر و تلبيس شيطانه فرصت غلظ  
 بولور و نيجه واقف و آگاه اولور  
 من آنچه شرط صداقت بود بنوكفتم تو خواه از تخم پند كه و خواه نلا  
 كتاب كلسان ذكر كرايمى كه بر فاضلى مجلسه مبالغه مدح ايلد يلر باشن  
 فالدر و با يدي كه من آنم كه خود دالم و بويستارده نك اند ندر  
 شخصم بچشم عالمان خوب نظرات و زخمت باطنم سر خجلت قناده ميش  
 طاوس را بنقش و نكاري كه هست خلق تحسين كند و او بجل از بياي زخمت  
 فقير بومعنايه ديمشك ايدم  
 دروغى بلورين بن معايبيله طلو  
 فائده سخن مدحت و خوش آمد كو  
 باب سيم در بيان احوال و اسباب  
 و الله اعلم سببا اشارت ايلدك كه اجل طب جسماني ايكى قسمدر  
 بريندن مقصود حفظ صحت و بريندن غرض ازاله علت در  
 و حفظ صحت استدامت مثل ايله اولور يعنى صحت اولى نك مثلنى داييم  
 ايتك در و ازاله علت دفع مرض حادث در دفع مرض ضدى ايله علاج  
 ايتك اولور نيجه كيم امراض حازه ادويه باره ايله علاج و امراضه باره  
 ادويه حازه ايله معالجه اولوب تبديل مزاج اولور پس طب جسمانيدين  
 اولدوغى كى طب روحانيدين دغى بوقاعد امر مقرر و بواسطه و زور دغى  
 علاج مقدر و ميسر در و خواجه كامل نصير طومى ايدر كه سابقا ذكر اولد

د اجناس

كه اجناس فضائيل كه اوساطدر درت در و اجناس ذوايل كه اطرافدر  
 سكر در پس لانم كلور فضائلك اضدادى اوليه زير بر شيدك ضدى بر  
 اولور ايكى اولور زير اضد ضده كمال تباعد و تباین و زره اولوق كرك  
 و كمال تباعد بر شى ايله بر شيدك آراسندن اولور مثلا سوادك ضدى  
 ابغى بياض در زير كمال تباعد ابغى نلر آراسندن در خضرت و حرمت  
 سوادك ضد لرى دكلدر زير كمال تباعد يوقدر پس هر فضيلتك ايكى طرفى  
 بر يسى افراطى و بر يسى تفریطى در آكاضدا و لمر اما ذيلت افراط و ذيلت  
 تفریطه ضدا و لسه اولور زير كمال تباعد و اردر انتهى كلامه . لكن  
 حكمت نظريه بر عارف و قواعد معقولاته واقفا و لنلر مخفى دكلدر كه  
 تضاد ايكى نوع اوزده در بر يسى تضاد مشهور ديدن كمال تباعد ديدوكى  
 تضاد حقيقى ده شرط در تضاد مشهور ديدن شرط دكلدر پس سوادله بياض  
 آراسندن تضاد مشهورى و اردر زير كمال تباعد يوقدر و بعضى علما  
 تضاد مشهورى به تباین ديوا صطلاح ايلر كويا خواجه بواسطه ميلم  
 ايدوب تضادى حقيقى به حصر ايدوب فضائيل ايله ذوايل آراسندن بالكلية  
 تضادى نفى ايلدى اما تضاد مشهورى اعتبار ايلسك ذوايل فضائيل  
 آراسندن تضاد بولور بومقدمات تمسيدا اولندوزن صكرم ينه مقصود  
 كله لم معلوم اولسون كه علاج امراض ايتكدر قانون صنايعى اولدر كه  
 اولامرضك اجناسى قاچ در و هر جنسك سببى و علامتى ندر بيله لزوم  
 مرضك علاجى ندر و سببى بيله منافع اولور معين قيله لر پس مريضك  
 مرضى بواجناسدن قفى سى ايدونى علامتلى ايله تشخيص اولندوزن صكرم  
 سببى دغى معلوم اولش اولور پس معالجه به مشغول اولوب علاجات  
 معينه استعمال ايتكدر مريضى رفع و سببى دفع ايدر لر و مرض فى الحقيقه  
 مزاجك منحرفا و لسه در و علاج مزاجى انحرافدن اعتداله دوندركدر  
 حيل و تدبيرات صنايعيه ايله چون سابقا ذكر اولدى كه نفس انسانيك  
 قوتى اوج در بر يسى قوت تميز در كه اكمله افكار و انظار ايدن ايتكىنى

اولان تضاد حقيقى دك كمال تباعد  
 و اردر اما سوادله حرمت باس اولر  
 خضرت آراسندن



قوت شهوت در که آنکه جلب منافع اولور. اینجا می قوت غضبیه در که  
آنکه دفع مضار ایدر. و اخلاف دخی یکی قسمدر بریسی اخلاف بحسب الکمیته  
بریسی اخلاف بحسب الکمیته در. کیفیت جهندن خلل واقع اولوب اخلاف  
اولوب همان برنوع در. زیرا کمیت جهندن خلل اولوب حد اعتدال دن زیاده  
اولوغیده اولور. پس هر قوتک مرضی اوج نوع اولدی. ایکسی کمیت جهندن  
بریسی افراط که زیاده کمیت در. بریسی تفریط که نقصان کمیت در. و بریسی  
کیفیت جهندن در که اکاداءت کیفیت دیرلر. پس هر قوتک علی الترتیب  
بواجع نوع امراضی و هر مرضک اسباب و علل و معالجاتی شرح و بیان ایدر  
بعون الله تعالی هر چند طبیب اولوب فقیر کند و بی امراض مرضه صعبه الله  
خسته و انواع اعراض و آلام نفسانی بل جسمانی ایله دم بسته و فکر العلیل  
علیل و علاج المریض للمریض نادر و قلیل در. اما امید منقطع و رجاء قطع  
دکدر که تقریر اولنه حق مقدمات مقبوله. و تقریر کله حکم معاملات  
منقوله ایله یا کند ویر یا غیر اتفاق علاج. و اعتدال مزاج میسر و مقدر  
اولوب ثواب جزیل و شای جمیل نصیب اولوب. و نصاب رحمت رحمانی میوفی  
و مصیبا ولنه. و باقه التوفیق و منه الهدایة الی سوائه الطريق **علاج افراط**  
**قوت** **تیمیز** ایکسی قسمدر زیرا افراط قوت مذکور یا حکمت نظریه ده  
واقع اوله. یا حکمت عملیه ده. حکمت نظریه ده افراط عقل حد دن تجاوز  
و مناقشه و تفریده مبالغه ایتکدر که زمانک اگر محصللری آتی تدقیق صائق  
القاء شبه واهی. و ابدا ای بحاث ضعیفه ایله مشرب تحقیق دن دور  
و مذهب سداد و یقیندن مجبور اولورلر. و قوت نظریه افراطی نک بر نوعی  
دخی مجرده احکام محسوسات ایله حکم ایتکدر که اطاعت شیطان و هم  
تعطیل عقل و فهم دن ناشی در. و مجسمه و مشبهه نک غلط و خطای برنوعی  
بود کراولنان کلام خواجه نصیر و فاضل دوانی در. اما فاضل محقق استاد مد  
سید شریف جرجانی قدس سره شرح موافقا کابنده ذکر ایدر که قوت نظریه ده  
نه قدر افراط اولسه و ذیل کلمه بلکه نه قدر اشد و اقوی اولسه اول قدر

تفریط

افضل و اولی در. و ذیل و مذموم اولان قوت عملیه به متعلق اولان اولدی  
و تمیز در. و جبرین دیوا کا دیرلر. والله تعالی اعلم. اما شوق حکمت عملیه ده  
اولان اگر امور جزئییه ده اولورسه. اگر جبرین و خبت دیرلر. دعوا لورده  
تلبیسات عجیبه و تزویرات و حیل غریبه ایتک جبرینه و خبت قسمندند  
اگر امور کلییه ده اولورسه. اکادها دیرلر **تفریط قوت** **تیمیز** بود دخی  
ایکی قسمدر بریسی شوق حکمت نظریه ده اولاندر. و اول واجب اولان مرتبه  
نظر و فکری قاصر اولمقد. و بلاد دخی دیرلر. و بریسی شوق حکمت عملیه ده  
اولاندر. و بکابل اهت دیرلر **دواءت کیفیت قوت** **تیمیز** مفید و نافع  
اولیوب بلکه مضر و کسب کال دن مانع اولان علومه شفقت و حرص  
و تحصیلند بدل جهد و صرف و سع ایتکدر. حکمت نظریه شقند اولان  
علم جدل و خلاف و سفسطه کبی که قدر حاجندن زیاده تعمق و توغل اولی  
حکمت عملیه شقند اولان کهانت و شعبده و آنک امثالی علملر صرف همت  
خصوصا غرض مجرد علم اولیوب بلکه علمه کتور مکه تحصیل اغراض دنییه  
دنیویه قصد اولنه **امراض قوت غضبیه** بود دخی اوج نوعدر **افراط**  
**قوت غضب** قوت غضب قوت دفع در. آنک افراطی غیظ بالغ. و انتقام  
مفرط. و خشم بی موقع در. که سیاه صنایه. و خشرات موزیه کبی مقتضای عقل  
و فرموده شرعدن تجاوز و تعدی ایدوب اصرا و نفوس و ایدای حیوانات  
ایتک تعرض و تعدی در. **تفریط قوت غضب** بی غیرت و حمیت و جبان  
و بد دل اولوب تلاشی و اختلاللندن سیاست امور و ضبط مصالحه  
اختلال کلک در **دواءت کیفیت قوت غضب** انتقامات فاسد که مقتضای  
عقل اوزره سفته دن اجرا ایتکدر. مثلا غضبندن جهاد اتی و رفق و در کج  
کبی که بعضی جمله دن واقع اولور. و کند و ضربندن ینه کند و عضوی متالم  
اولور جهاد بی ادراک خود متاثر اولور. و بهایم و اطفال بی ادراک غضبندن  
ضرب و ایذا ایتک و خشم موضعی و لمیان برلورده بلا سبب خشم ایتک دخی  
بو قسمندند. و بالمجمله غضب موضعه. و خشمی مجملند ایتیوب سیاست صالحة



و تأدیب نافع حاصل اولم از **امراض قوت شهوت** که جذب بلایم در بر  
دخی و بوج نوعی **بررسی افراط قوت شهوت** و اول اکل و شرب و وقایع  
امردن غایت حرص و شرم او زده اولوی مقتضای عقل و شرع و در آبادی نفس  
اول از مرتبه دن تجاوز ایدوب و خدا اعتدال دن خارج میل و شغفا یتکدر  
و بعضی صور مستحسنه به اشتها یوزدن عشق و کلف قلندر **تفریط قوت**  
**شهوت** کسب قوت ضروری و جذب مال بدمعاش و طلب اقمه حلال  
ایتمکدن بی وجه تکاسل و بقای نسل و تکثیر امت محمد علیه الصلوة و السلام  
ایتمکدن بی موجب تماعد ایتمکدر **رد آت کیفیت قوت شهوت** اکل و  
شرب و وقایع عقل و شرع مباح و مستحسن اولیان مواضع ایتمکد در  
طین و فحم اکل ایتمکد که بعضی جمله خصوصاً فسادن اکامبتلا و خریص جوق  
اولو لور و ذکود مجامعتدن قضای شهوت ایتمکد که **و بومنگورلت اجناس ارض**  
بسطة نفسانیه در و بواجناسک تختد نیجه انواع و اورد و بواجناسک  
بری بریله ترکیبندن نیجه امراض مرکبه نفسانیه دخی حادث اولور که جدا جدا  
متجاوز و محصور عدی متعسر بل متعذر در و اما جمله نک مرجعی امراض بسطه در  
بومنگور تمام تعقل و تصور و لیبی آنلر دخی بلنک جایز در و بواجناسک ایتمکدن  
بعضی امراض مملکه در که امراض مزمنه نک دخی اصلی و بیدی آنلر در حیرت  
و جهل و غلبه غضب و خشم و حقد و حسد و عشق و امل و بطلالت  
و کسل کوی زیر احوالک هر بری حد نفسندن امراض مملکه هایله دن  
اولدوغندن غیری نیجه امراض مزمنه رد تیریه دخی سبب مغضق و علت  
داعی در چون بواجناسک و اخلاقک نفس انسانی به ضروری اعم در پس بونلک  
دفعنه اهتمام و علاج برینه اعتقاد دخی تم اولمکرتک ان شاء الله تعالی  
هر برینک طرق معالجه سی شرح و بیان اولسه کرک و معلوم اولسون که نفس ایله  
بدن راستند علاقه و ارتباط و اتصال و اختلاط زیاده شدید و محکم  
و غایت قوی و مبرم در حتی بواجناسک و اخلاقک شدندن نیجه عقلا  
متکلمین و حکامدن نفسی همان بدن محسوس ظن ایدوب روح مجرد و نفس

مباین اثباتندن مایوس و بوترکیب فانی و هیئت متلاشی به مألوف و مأثور  
اولدیلر **شعر** رقی الزجاج و دقت الحمر فتشاهها و تشاکل الامر  
تکانه خمر ولا قدح و کانهها قدح و لا خمر **بیت**  
انصفای می و لطافت جام | درهم آمیخت رنگ جام و مدام  
و بود ببطه شدندن هر کیفیت نفسانیه که نفس مجرده عارض اوله  
آنک اثری بدن محسوسه دخی ساری و هر کیفیت و حالت جسمانیه که  
بدن محسوسه ممکن اوله آنک انفعالی نفس مجرده جاری اولور مثلاً  
نفسه کیفیت غضب طاری اولسه آنک اثری که حرق و حرارت در  
بدن ظاهر و نمایان اولور و کیفیت عشق نفس عارض اولوب تأثیر  
ایله ذبول و اصفراء و مشاهده معشوق زمانه ارتعاش بی اختیار  
بدن ممکن و جایگیر اولور نیت کم بعضی عشاق دیشندن **شعر**  
لی فی محبتکم شهود اربع | و شهود کل قضیه انسان  
خفقان قلبی و ارتعاش مفاصلی | و تحول جسمی و انفعال لسانی  
**شعر** علامه من کان الهوی فی فواده | اذ اما رای المحبوب ان یغیرا  
یصفق لون الوجه بعد احمراره | و ان حرکوا للکلام تحیرا  
و اعضاده امراض و اوجاع اولسه اذ کات نفسانیه به اختلال کلور  
و الم جسمانی مندفع اولسه فزع و سرور حاصل اولور پس امراض نفسانیه  
معالجه ایتمکد استین کمسنه به لازمدر که اولامرضنک سببی ندر معلوم  
و مشخص ایله اگر بدنه عارض اسقام و اوجاع دن ایسه بدن مرضنه علاج  
و اصلاح تعدیل مزاج جابنه قصد و شروع اید قواعد طبییه و تدبیرات  
صناعیه ایله چون مرض جسمانی مندفع اوله لابد مرض نفسانی که اندن  
عارض اولشیدی مرتفع اولسه کرک اگر سببی کیفیت نفسانیه و مملکه  
و حالت روحانیه ایسه کتب اخلاق و قواعد حکمت عملیه به رجوع ایدوب  
وفق قواعد و قوانین او زده علاجه مباشرت و شروع ایتمکد کرک  
و معالجات کلیه طب جسمانیه دورق نوعدر بررسی تا اول غذا ایله



اولا ندر و بری استعمال دوا ایله اولاندر. آویجی سم و زهری ایراد  
بدن حی ایتمکله اولور. دردنجی بعض عروق قطع وکی ایتمکله در. کذلک  
طب روحانی بوموال و زن جاری. و بومستله منقسم در. و طرق معالجا  
دوریت قیمة منقسم در. طریق اول افعال حسنه و طریق محمود استعمار  
ایله. نفس قوت ویره لکه اول خلق قیچی تراک اید. نیت کم طب جسمانی  
تناول اغذیه لطیفه ایتمکله بدن مریضه قوت کلویه دفع مرض وازاله  
علته قاندا ولور دی طریق ثانی نفس خلق ذمیم. و فعل سبی سبی ایله عارض  
اولان مرضی تدکرو تفکر اید و ب نفس توبخ و ملامت. و تفریح و غرامت  
اید که نفس اخلاق رذیة مذکور دن ازخار و امتناع کله. نیت کم طب  
جسمانی استعمال دوا ایتمکله دفع اخلاط رذیة اولوب شفای مرض  
حاصل ولور دی پس بند و نصیحت. و توبخ و تفریح دوا یسهل و داری  
مفرغ منزله سند در. طریق ثالث. مثلا بر ذیلت نفس مستحکم  
اولوب زاله سی غایت عسیر اوله آنک ضدی اولان رذیل استعمال ایتمکله  
رذیلت اولی ازاله و اعدام اوله. مثلا بر کسند. صفت بخل ممکن و متفرق  
وازاله سی غایت مشکل و متعسر اوله. اول کسند صفت اسراف که ضد بخل در  
کند ویر صفت و منقش استعمالند اخصی الغایه سعی و و رزش اید که بالآخر  
صفت سخاکه وسط و اعتدال در. اکامکله و حال اولوب رذیلدن منعطف  
و فضیلتله متصف اوله. نیت کم طب جسمانی بعض امراض مزمنه نیت  
علاجند بر مقدار سم تناول ایدلر. بوراده ضد آخر اولان رذیلت سم منزله  
اما حذر اید که استعمال اید وکی رذیلت ضد نفس مستحکم اولیه. تاکه آون  
دخی ضرر نفس عاید و راجع. و علاج غیر نافع اولوب لازم کلیه نیت کم تناول  
سم اولند قدر قدر یقین زیاده اولوب یا هلاک یا مرض آخر مؤدی  
اولقدن حذر واجبدر. طریق رابع اولدر که رذیلت غایت ممکن. و  
شهرستان بدن مدت مدید متوطن اولغیله. علاجات مزبور ایله دفع  
دفع اولیجی معتین اوله. نفس تحمیل عبادات شاقه. و تکلیف ریاضات

صعبه اید و ب فعل مزبور. و خلق مذکور رجوع ایتمکله چون عهد سند  
خروج ایتمه سی متعسر ندلر. و نقص و فسخی قابل دکل عهد لراید که نفس عباد  
و ریاضات نوارندن صفا. و ایمان و تذو و موافق و عهد سبی ایله اول  
خلق مذموم دن راه رها بوله. نیت کم طب جسمانی اعضا به داغ و عرق  
قطع وکی ایدلر. تاکیم قطع یله عرق منقطع. وکی ایله تکرار ملتئم و ملتئم  
اولوب احتمالی مرتفع اولوب اول عرق که مواد فاسدیه بحری و اعضا به  
آنک طریقندن اخلاط رذیة منصب و لشدیدی با کلیه منسد اولوب  
امتداد مرض منتهی و ابتدای صحت امتداد ولور دی. اما بوعلاج که قطع وکی  
جمله علاجات نافع اولماق مقرر اولیجی استعمال اولوب حق شی در. آنکچون  
کلام اکابرده. بل حدیث نبوی ده. صلی الله علیه و سلم کلمه در که. آخر الدواء  
الکلی نیت بقول طرب و ساقی اگر نبوشی می علاج کی کف کاف الدواء الکلی  
تو ذکر اولان نیت طرق معالجات کلیه در. و عاقل لیب و هو شنداریب  
ذکر اولان امراض نفسی فی تر که اجناس رذایلدر. و اضدادی اولان اخلاق  
روحانی که اجناس فضایلدر. احاطه تمام و ایقان کامل ایدکدن صکر بوطر قد  
مناسب مرض اولان طریقه علاج ایتمکله قادره و تدبیرات حسنه بایر معالجه ده  
آندن صادر اولور. اما طب جسمانی کابلرند امراض جزئیة نک دخی فرادا  
فرادا اسباب و علامات. و انواع علاجات ذکر و بیان ایدکدری کبی بردخی  
امراض نفسانیة نک جزئیاتندن قوای ثلاثیه متعلق اولان امراضک علاجات  
شرح و بیان ایدلیم که باقی امراض جزئیة نک علاجات اکد قیاس ایتمکله معین  
اوله. معلوم اوله که امراض قوت تمیز که اگر بسیط. اگر مرکب اگر چه بحیاط  
اما غایت مخوف و زدی اولندری ارج نوعدر. اولکی سی حیرت ایتمیجی سی  
جمل بسیط. و آویجی سی جمل مرکب در. نوع اول افراط یعنی زیاده کمیت  
نوع ثانی تعزیط یعنی نقصان کمیت. آویجی سی نوع رذالت کیفیت فمندن  
اما علاج حیرت اولدر که چون مطالب خفیه و مسائل دقیقه ده تعارض  
ادله جانبیه و نافع حج طرفین سبی ایله چهر یقین غام حیرت و تشکیک



مستتر و محجوب و بصیرت مشاهده جمال حقیقتدن عاجز و مغلوب  
اوله. اولاً بوقضیه بدیهیه تفکر و تدکرایه که اجتماع و ارتفاع قضیهین  
مستحیل و ایکی طرفی معاقبات و لغو مباحث عقلیه مسدود و التسلیل و  
پس حق برمی آید و نکته جانم و تحقیق مقدمات مناسبه للطلوبه ایتمه عاظم  
اولوب مقدمات مزبور یعنی وجدان یقین اینکه در حکم قواعد منطقیه  
و ضوابط میزانیه بر عرض ایوب احتیاط و تدقیق ایوب حق باطلدن  
تمیز و ترجیح و حق محض تعیین و توضیح ایلینه **اما علاج جمل بسیط**  
جمل بسیط اولدر که بر شیده علمی و لیوب اول شیه کد و بی عالم صانیه  
و جمل بسیط ابتدا مذموم دکلدر زیرا جمل بسیط اولایجه تعلم و اکتساب  
سبب اولق و معلوم محضه قصد و طلب ایتمه ممکن دکلدر اما اول مقادیر  
قالق و جعلی علیه واسطه قلمایق مذموم مدر پس علاجی اولدر که انسان  
و سایر حیوان احوالنه نظر و هر نوع خاص و مابه الامتياز لویه کد زلین  
تا یقیناً معلومی و لاکه انسانک سایر حیواناته شرف و مزین شرف علم و کمال  
نطق و تمیز ایلله در **مشهور** تاج سر جمله هنرهاست علم قتل گشای هر درهاست علم  
در طلب علم که چیست کن دست ز اشغال در گشت کن **شعر**

لولا العلوم لكان ادنى ضعيف | ادنى الى شرف من الانسان

و جاهل که بر علیه ایلله متحلی و بر شرف ایلله مستعد اولیه حیوان عجم  
عدادندن معدود بلکه حیوانات عجمدن مقامه ادنی و منزلتند فروزد  
و جاهل حیوان اعجم و جانور لا یعلم حکمند ایدو که دلیل و اخذ و برهان باهر  
اولدر که بر مجلس علم اولوب علماً تقریر و بیان و فضلاء تحقیق و دلیل و برهان  
ایوب هر برمی اظهار انواع مخزوفات و فواید ضمایر و ابراز اصناف مکشوفات  
فرایده خاطر و طبعیون هر بری تکلم میداننه آخردن مبادرت و العالی کلام  
و ابدای مرام طرفه سارعتا ایوب صیت و صدای محاورات اصحاب فضل  
و کمال قبه افلاکه اتصاله جاهل زاهل اولان بالکلیه بیغوله سکون  
متواری و نطق و بیان خاصیتندن مجر و عاری اولوب حیوانات عجمه

که خاصیت نطق و فضیلت کلامدن خالی و عاطلدر با تمام مشابه و مشا  
اولسه که پس معلوم اولدی که شول نطق و کلام که جمله نك آراسندن  
دایر اولور اصوات حیوانات و صیاح بهایم قنندن ایش زیر انطق انسان  
قبیلند نمش اینه بحالتی دانشوران فضیلت افروز و محافل سخن کسرتان  
و دانشاند وزده ظاهر و لایح اولایدی بلکه بونله انسان اطلاق صفیه  
دیواره نقش آدمی به انسان و بیروح الصنم نام خشیت مردم کیادید  
قنندن قدر حقیقت انسانیت انلردن مفقود و اطلاق لفظ باب مجازدن  
معدود در **بیت** من همین در دهند معنی راست همچون آدم  
وین خزان چنین صورت راست چون مردم و سابقا معلوم اولشد که حیوانات  
عجم هر بری بر مقتضای فطرت و الهام صانع با حکمت بیعی ایلله معاشند و جمیع  
مصالحه نمندی و قوی و آلات ماخلق که بی طرفه صرفا ایتمه منتهی در  
نه بستدی و انسان جاهل استعدادی تضییع ایتمه متصرف و آلات قویین  
استعمال ایتمه قضیه عقل و اقتضای مصلحت جاده سندن منحرف در  
پس ذروه شواهد لقد خلقنا الانسان في احسن تقويم دن متسفل  
و سوء اختیاری ایلله حنیض وادی ثم ردناه اسفل سافلینه منزلتدن  
و ارسطاطالیس حکیم ایدر که اعجمی و بصیر برجاه مظلمه و دشواریا بچیند  
جای گیر اولسه لر مرد نابینا بینایان احوال قنند معذوره و بینا نابیناکی  
معذوره اولقندن نیجه مدت دوردر و لغت فارسیدن و ترکی ده صنعت  
قدرت معنسانی دانستن و بیلک لفظی ایلله تعبیر اولنور مثلا کتابه قند  
دعوا سندن تعبیر ایستین فارسیده دایم نوشتن و ترکی ده یازده بیلورین دیر  
و خیاطه قدرت و دعاس ایتمه دیلین فارسیده دایم دخت و ترکیده  
دیگر بیلورین دیر همانا سببی اولدر که انسانک جمیع کمالات و صنایعه  
قدرتی که واقعدن علم و معرفه راجعدر و بویکته لغت فرس و ترکی  
دقایقندن و جوهر علمک شرف فضیلتندن وارد اولان آیات کتاب باهر  
واحادیث رسول ظاهر و کلمات افاضل و اکابر اولقندر کلد که بونله



بحاله ضمنت ایرادی مقدور وادراجی میسور اوله . وفضل عالم حقند

بعض اصغیا بیوم مشلدر .	رباعی
ناحبت واطنهما من الشوق تنوح	ورقاء علیها اثر العشق یلوح
والله لقد سمعت من منطقها	العالم جنة لها العالم روح

پس ای برادر شاهد استعدادك زیور علم وحکمتك متعلی و عرو طبقك منصه دانش و معرفت متعلی اولدی ایسه فطوبی لك ثم طوبی للب .  
والا هنوز امکان مساعد و قوی . و آلات معاون ایکن کسب کمال جانبته حرکت و انقاش ایله . و در طه حمل و کرداب ضلالتدن خلاص اولغیچون دست و پا او زیت دست و پای بزنی بچاره و جهد که عجب در میان غرقاجی .  
اوله کیم در یای جهانلندن نجات بولوب واصل ساحل و بیدای ناپیداکرا ضلالتدن راه رها بولوب و در طه هلاکدن دود بمر اهل اوله سن . **بیت**  
مباش تنکدل از بندهای محمودم من آنچه شرط بلاغت با تو نمودم  
**علاج چهل مرتب** . چهل مرتب بر سنه بیلوب . اما بیلد و کن دخی بیلوب .  
کند و بیانی بیلور اکفقدن چهل ایکی کرم اولور . هم بیلامک هم بیلامک  
اولد و غیچون چهل مرتب دیو تسمیه اولمشدن **مشکل** که نداند و نداند که نداند  
دینه کم اطباء ایجسام و اشباح بعض امراض مزمنه . و علل مستحکه فک علاقت  
عاجزل و تدبیر ازاله سندن متخیر لور . کذلک اطباء نفوس و ارواح دخی  
بمرض مزمنک . و داء صعبک که چهل مرتب در . علاجندن عجز مقرر و تحیر  
مقرر لور . زیرا چون نفس کند و نک جهلنه احتمال ویر میوب عالم ایدر کنه  
جایز اوله . ممکن میدر که دفع چهل طرفه متوجه . و کسب علم جانبته عازم اوله  
مریض اولان کسسه کند و ده مرض تصور اتمیوب مرض ایدر کنه نامعروف اوله  
نیجه طلب صحت اینکله متصف اوله . بنویسد نذر که حضرت عیسی علیه السلام  
منقولدر که سید دل را می کشد و آسم و آکمه معالجه سنه بعون الله تعالی قادیم  
اما احق علاجندن عاجز و قاصریم . و فی الحاله نافع اولوق محتمل اولان علاج  
اولدر که علوم ریاضیه به که هندسه و حسابدن مشغول قیلنه . زیرا علملر

حله مطالب و مسائل و مبانی و دلایلی قطعی و یقینی در نیتکم سابقا  
مرور ایلدی . پس نفس بوعلم اشتغال ایدیک طبعی یقین حصوله معناد  
و متفرن وطن واقفایله قناعت ایلماک متقرر و متعین اولور . پس اولکی  
معلوماشته رجوع ایدیک آنلره برد یقین . و صفای تحقیق علوم ریاضیه  
اکا معناد ایدر . بولمیشی تنبه و توقظ کلوب معلوماشته خلل و مخروبات  
حافظه سندن قصور تخیل ایدوب . عقد اعتقاد فاسدی انحلال پذیر  
و قطع و جزمندن تنزل ایدوب چهل بسط دایره سندن جای گیر اولور . آندن  
صکرم علم و یقین طرفه شوق و طلب پیدا اولور . پس براهین صحیحه و حجج  
قطعیه ایله مجدد علم قطعی حاصل ایدر . و کرد سرا پرده یقینه واصل اولور  
بومند کورات قوت نظریه متعلق اولان امراضک علاجی در . و بومقوله  
امراضک علاجی علم اخلاق معلوم اولور . پس انکرب بایند بوارقام  
محرر و مرسوم اولدی **علاج امراض قوت غضب** هر چند بمرض متعلق  
اولان امراض نامحصور . بعضی مستی . بعضی بی اسم در . اما اضاری قوتی  
و مملک و ممتد اولندر بواج قسمدر . اولکی سی غضب . و ایکنجی سی جنب  
و اوچجی سی خوفدر . اولکی سی افراط قوت غضب یعنی زیاده کمیت در  
ایکنجی سی که تفریط غضب در . یعنی نقصان کمیت . اوچجی سی رداءت  
کیفیت غضبدر **علاج غضب و خشم** غضب بر کیفیت نفسانیه در که آنک  
سبی ایله جوهر روح که داخل قلبدر اولان حرارت غریزیه دره خارج بدن  
حرکت ایدر و دم قلب جوش و غلیان ایدر . لایزالک خارج حرکت و جوش  
و غلیان سندن ظاهر بدن حرارت و حره ظاهر اولور . خصوصا بشره  
وجه ده که جلدی لطیف و نازک اولغیله قیظ ایدر . و عروق خا  
عروق کردن دم ایله ممسلی اولغیله غلیظ اولور . و سبب غضب نفس  
مثالم اولد و غیچون کسسه دن انتقام قصد ایلکدر . چون بوارادت نفس  
عارضه اوله . فی الحال اثری بدنه سراپا ایدوب حرارت غریزی غلیان ایدر  
غلیان سندن بخار دود خان مظلم تصاعد ایدوب تجاویف دماغ . و عروق



که بخاری روح انسانی در مبتلی اولوب آنک ظلمت دختاندن نور عقل  
محتجب و نامجلی اولور لاجرم مرات عقل کشف و افعال قوت نظر ضعیف  
اولی لازم اولور و حکما انسانک بوجاهتی آکا تشبیه الی شکر که بر مظلوم و بی  
مغاره که ایچی آتش عظیم ایله ملهتیب و دخان مالامال و راه درون غار  
مسدود اولوب همان درون غاردن آواز آتش و شرر و دخان معلوم و موجبات  
اوله پس بوجاهت اطفال لیب نار و شکن نایم و شرار بغایت مشکل و  
دشوار در پس بوجده غضب نفع و بند و سخن و عطر هوشمند معدوم و شفی  
قلق همان بر منفذ ضیقندن بر کاسه آب صابجمله لیب نار و شعله شرار  
خامد و منطقی قلقلق کبی در بلکه بورش آتشی سوزان و شعله سنی دخی  
فروزان ایلر ازجه بیشتر استعداد قبول قوت غضب ایتک ده مختلف  
و متباین در بعضی ازجه نك قبول غضب استعدادی کبریت و باروتک  
استعدادی کبی در نیتیم کبریت و باروت بر شرر طوق فغله فی الحال احراق  
و اشتعال ایدر کذلک بوجاهت صابجی انتقامی موجب برکله استماع یا بوجع  
مشاهده ایتک فی الحال مثاکم مضطرب و آتش غضبی ایله ملهتیب اولور که  
مرآت درونی تیر و مناظر حواسی خیر نفع و بند بل قید و بند ایله متأثر و دفع  
اولی متعذر و متعذر و بعضی روغن کبی در که فی الجمله آتش صابجی ایله ربا  
شعله بالا و درون قابه دن آواز علا ظاهر اولور لکن باروت و کبریت  
کبی دکلدر که بر شرر دن آن واحده کون نار و طاق و طرافدن اصوات  
صاعقه کردار ظاهر و دیدار اولور و بعضی ازجه هیزم خشک کبی در  
که اشتعالی سهل و میسر لکن مرتبه روغنن نیجه مرتبه دورد در بعضی دخی  
هیزم ترکیبی که اشتعالی عدت و مدت استر و مشتعل اولدندن صکر اذنی  
فراغتله منطقی و منطقی اولور بر مرتبه اخر عاقل حلیم و وقور سلیم کسسه  
مثالی در که تمام اسباب غضب و حیت مجتمع اولما نیجه شعله غضبی درون  
سینه سند ملتمع اولور و اسباب غضب معدوم و منطقی اولی همان شرار  
غضبی دخی معدوم و منطقی اولور اما بشرط آنکه بوجاهت نقصان حیت

و خود حرارت غریزیدن ناشی و ملیه بلکه تهذیب نفس و اقتدای مرشد عقل  
و اقتدای آثار شریعت و ابتهاج مسالک حکمتا ایتکله قوس نفس سرکش  
رام و رشخ زلال دافش ایله شعله غضب بی محل خود تمام بولقدن اولی  
اوله فضیلت در داخل و رد یلندن دور بر محل اولان بود و دخی معلوم  
اولسون که غضبند ذکر اید و کمر مراتب آتش غضبک ابتدای اشتعال  
و اویل اضطراب مندر و الا شعله باهر غضب تمام مشتعل و نفس سرکش  
اداره انتقام ایتکله بالکلیه مشتعل اولوب صفت غضب ممکن و آتش  
خشم تعلی و تکیون ایدیک جمله مراتب غالباً اتحاد تمام بولور و غضب  
و حلیم متساوی الاقدام اولور **مصلحت** آتش اندر بیشتر چون آتشد نه زمانه خشک  
بلکه مرتبه آخر صاحبک غضبی **مشتد** و زمان التهاب و اشتعالی مندر اولور  
زیرا اسباب و دخی غضب علی التدریج مجتمع و موافق و عواوین اشتعال  
و التهاب بالتمام مرتفع اولمشدر و حدیث جناب رسالت یناهی صلی الله علیه  
وسلم وارد اولمشدر که ایاکم و غضب الحلیم و دخی وارد اولمشدر که  
بی آدم غضب حالتی عروضند نیجه طبقه در بری اولدر که غضب کچ کلور  
و کلسه دخی تیز کچ و بری دخی اولدر که غضب تیز کلور و تیز کچ و  
بری دخی اولدر که غضب کچ کلور اما کچ کچ و بری دخی اولدر که غضب  
تیز کلور اما کچ کچ و بوجاهت ماک فضلی و ارباب فضایل قند اکمل  
اولدر که غضب کچ کله و تیز کچ و واقع و اشتع و اردی و افضلی اولدر  
تیز غضب کله و کچ کچ و زیر چون صفت غضب مذموم و مقبوع  
هر نه قدر اقل اولور و مقبول و عمد و در صورت اولی ده غضب  
جمله دن اکثر در لاجرم قبیح جمله دن آو فرد و امام غزالی رحمه الله  
بود که سلطان حال غضب رعیته و زده حکم ایتک رواد کله  
زیرا غضب آدمی کند و خلقندن اخراج ایدر پس جایز در که حکمی ظلم  
و سیاسی جور اوله اما فقیر ایدر بی حدیث نبوی و نور حکم مقصود  
صلی الله علیه وسلم وارد اولمشدر که لایق فی القاضی و هو غضبان چون



غضب خون جنون بر نوع و اقسام سکون بر قفسه پس مجنونک  
 عقد حکمی فاسد و سکرانک بازار قفسه کاسد در چون شعله غضب  
 حوالی قلب بر لهب و شرار و دخان تیر مسدن دماغ تیر و تا اوله  
 آینه عقل نیجه براق اوله و شمع فکرت نه قدر اضاعت و اشتراق اید  
 که محل قلب و منزل فکرت دماغ در و ایکی سوی تنک و تار و بر دخان  
 و شرار اولیجی و قایق علم عدل و حکم فضل نیجه ظاهر و تابان اولود  
 و غضبناک اولان کسند دن آتش غضبی التهاب و احمرار وجه و انتفاخ  
 عروق و اعصاب و رفع صوت و اوضاع و حرکات فاصواب صدور  
 ایدیک ناظر اولان بیلور که غضب نیجه دایره عقل و انسانیتهدن برود  
 و نیجه مشاکل افعال و اوضاع اصحاب جنوندر و غضبیک مضرات  
 جسمانی و روحانی سی بحساب ایدر و اولور که غضب موت فجأة داعی  
 اولور زیرا حرکات قلب آتش غضبیه مشتعل و حرارت حرکات بدنیته  
 لازمدر اکا منضم و متصل اولیجی حرارت غریزی که مرکب روح حیوانیه  
 و منشأ بخار لطیف انسانیدر بالکلیه محترقا اولور حرارت غریزی حی  
 حین غضبیه خارج بدنه متوجه اولور لکن مرکزنده دخی کفایت ایدیک  
 مقداری روح قالمی کرک و بعضی مزجه ده حرارت غریزی قلته اوزده  
 اولور پس غضبیه مشتدا و لو ب حرارت غریزی خارجه متوجه اولیجی  
 مرکزنده کفایت مقداری روح قالمی یوب موت فجأة مؤدی اولور  
 و بعضی خلفاء رشیدین حین غضبیه اقامت حد و انفاذ حکم متوجه  
 حکم شرع ایتکدن امتناع و تراخی ایدر لاییدی اکا بناء که شاید حال  
 غضبیه نفس من انصار و داء غضبیه تشغی ایتیک عرضی منضم اولوب  
 اقامت حد محض اجرای شرع قویم و خالصا لوجه الله الکریم اولیه  
 نیته کیم حضرت فاروقدن حکایت اولور که بر سکرانه ملائقی اولوب  
 اقامت حد شرعی به متوجه اولور قدن سکر فحش و سقط و سب و شتم  
 و غلط سوییکه باشلری فی الحال دره سن قالد و شکیکی نه ایدر دی

و بو معنای ملاحظه سیروب تاخیر ایلدی و عمر بن عبد العزیز بر کسسه به تعزیر  
 امر ایتد که چهار رنجش و شتمه شروع ایلدی پس تعزیردن فراغت ایدیک  
 اگر بی غضبیه کتور مشا و لیسیدک سنی تعزیر ایدر دم دیشلر و بعضی عطاء  
 حکماء یونانیلردن مرویدر که دریمیش بن شول کیمی به بکرین که ریج عاصف  
 و رعد قاصف ایلر آشوب موج دریای متلاطم الامواج ایچنده ساینر و  
 ابحار عظیمه و مهاکات کثیره اراسندن دایردر سلامت احتمال و بریرین  
 و نجات امیدین طویرین اما اول کسسه که غضبان ملتهب و شرور خشمه  
 مملو و مضطرب اوله آنک سلامته احتمال و بریرین و نجات امید طویرین  
 زیرا اول کسینک تخلیصندن لطایف حیل و دقایق تدبیرات استعمال ایتیک  
 اولور اما یونک حقندن نه مجال تشکین آتش غضب مقدور نه اطفال  
 شعله و شراره لهب ممکن و میسودر فقیر ایدرین و دخی لطایف کریم  
 متان که چاره سازد و مانند کاندک کرداب بلا و آشوب موج دریاده سرشته  
 اولنلر مقارن و آنلری ساحل خلاص و کثارة امنه ایرکورد که معاون  
 اولور اما شراره شر غضبیه محترق و اطاعت شیطان آتش نهادله  
 تحت رق و لان مخدول الطاف الهیه دن بعید و توفیق یردانی آنک  
 حقندن نابد یدر **استباب غضب از نوع د اولک عجب** ایکنجی افتخار  
 ایکنجی مرا و دبدخی لجاج و بدخی مزاج و البخی تکبر و بدخی استهزا سکرنجی  
 غدر و طغوزنجی ضمیمه و ایکنجی منافست در عجب کشتی کند و سنی بکشد  
 مرا جزئی نشند لرد و جنک و جدال ایتکدر لجاج او نیکیلوک ایتکدر  
 مزاج لاغ ایتکدر تکبر اولور منقدر استهزا آخر کسسه فی سحر الیقظ  
 غدر بکسسه به وفا ایتک واجب اولور دخی یرده جفا و ایذا ایتکدر ضمیمه  
 بر کسسه فی ضعیف و حقیر عدا ایلیر بظلم ایتکدر منافست اموال و اسباب  
 بعضی نشند آخر دن قصه فقندر و بوا و ن صفت موجب غضب اولور دخی  
 دانا قند و افهم در زیرا بر کسسه ده عجب اولور کند و سنی رفیع و مقامی  
 منبع اعتقاد ایدرین پس نفسنه ادنی خصوصیه اهانت کلیوب مضطرب



وكان نون سینه می شراب غضبیدن ملتزم اولور. افتخار دخی اول نوع ندر  
 مرا و لحاج خود کند و به وصاحبه موجب غضب. و مشعل نار ذات بولها  
 معلوم و مجربیدر. نکر خود معلوم. و غضب ایرات ایملکه عجبیدن دخی مذمومند  
 است و از و غدر و ضیم صاحب برق غضب اشتعال ایدیحی غیمدر. و منافست  
 دیناده غضب و خشمه باعث و انوکله متصف اولان صفات شیطانیه  
 وارث در. جناب رسالت بناهی در صلی الله علیه و سلم مرویدر که لا آخاف  
 علیکم ان تشرکوا بالله و لکن اَخاف ان تَنافِسُوا فی الدنیا ثم تَلْکُوا کَا هَلْک  
 من قبلکم. عاقل لبیبه معلومدر که بوحديث معجزات و اخبار غیبی مشقل  
 اولان بینانند ندر. زیرا اول حضرتدن صکر صلی الله علیه و سلم عموماً و بزیم  
 زمانمزد. خصوصاً منافسه فی الدنیا و محاسن اقران بر غرض و ریا اولقد  
 اولشدر که زبان بیان تقریر و تحریرندن عاجزدر. و لواحق غضب که مرف غضبک  
 عرضی مشابه سند ندر. یدی صنف در. اوکی سی ندامت. ایکچی سی خصم  
 توقع و انتظار مجازات. آچیچی سی دوستک سعی یعنی عدم بغض و عدم محبت  
 دوردخی ارادل فاسک استهزای. بشچی سی شمات اعدا یعنی دشمنه کولنج  
 اولق شمات اعدا صوب و تلم نشند در. نیتکم بعض فصحاء دیشلدر. **شعر**

کل المصائب قد تمر علی الفتی | فتهون غیر شماتة الاعداء

البشی سی تغییر مزاج حال غضب عارض اولور. نیتکم ذکر اولندی. بدیچی سی  
 تا کم که حال غضب طاری اولور. بوقر بر خواه نصیردر. اما تا کم تغییر مزاجدن  
 غیری نیت عدا و لیبوب آنده داخل قلنس دخی و جی واردر. زیرا حکما دیدیکر که  
 الم جسمانی ایکی قسم در. بری تفرق اتصال بری سوء مزاج. و امام رازی  
 سببالم سوء مزاج در تفرق اتصال دخی سوء مزاج عضو مقطوعه مؤدی اولندی  
 الم و بر د یوزا هب اولشدر. پس تغییر مزاج تا کمه مغایر و اکا قسیم عدا و لیبوب  
 موجه دکلد. و علاج غضب اولدکه. بواسبابک دفع و دفعه تدبیر اولنه  
 زیرا بر شینک اسباب و علی مرتفع اولیجی لابد سبب و معلول اوله جی نیت  
 دخی مندفع اوله کرک. و ناد را بعضی اشخاص اسباب مذکور بر طرف اولوب

اما اثر غضب ینه موجود اوله. آنک تدبیر و علاجی آساندر. والله تعالی  
 هوالمیسر. **علاج** و تدبیر اسباب غضب و خشم اما عجب که نفس کند و حققت  
 ظن کاذب. و اعتقاد باطل ایدوب کند و ده اولان فضایل و کمالات  
 غیره اول و جمله یوق صافوب. کند و سنی مزیت فضیلت موصوف  
 و استحقاق منازل علیه ایله معروف کلمقدر. امام عزالی بویدر که بند ده  
 چون حقت نعمتی موجود اوله. علم و عمل و فضل و کمال. و مال و جمال کبی اگر  
 بند اول نعمتک و جودی حقت اولسنه عارف و دایما زوال و فامسکن  
 اولسندن خایف اولورسه. آنده عجب یوقدر. اگر خوف زوال و بیم نکدر.  
 و انتقال اولسه. بلکه اول نعمته مسرور و فرحان اولسه. اما فرحی اول نعمتک  
 کند و بر اضافتی جھندن اولیوب. بلکه حقت نعمت و احسانی اولد و غی جھندن  
 مسرور اولسه. ینه عجب اولر. اما زوال و تکدیردن خایف. و محض نعمت  
 و فضل و احسان کریمان اولد و غنه عارف اولیوب همان کند و ده اول  
 نعمتک وجودنه مسرور و فرحان اولوب. کند و نک عجزین. و محض عطای حق  
 ایدوکی نسیان ایله اولک مسنده عجب متحقق اولور. پس بندیه لافند  
 که کند و ده اولان حقت نعمتندن بر نعمتله فرح طاری اولسه فی الحال  
 کند و نک عجز و قصورنی تذکر. و اول نعمت محض عطای حق و کند و سی همان  
 مظهر مطلق ایدوکی تفکر ایدوب سرور و غرور باطل دن استعاده ایله  
 فقیر ایدوین کاه اولور که نفس عجبی زاله ایدوکن کند و سندن ظن ایدوب  
 و آتی دخی محض فضل حق اکلیوب دفع عجب ینه عجب سبب اولور. نیتکم بعض  
 مرشدان راه. و ساکنان صاحب انبیا بومعزده دیشلدر. **رباعی**

تألیک سرمودر تو رهستی باقیست | غافل منشین که بت پرستی باقیست  
 کوئی بت پیدا شکستم رستم | آن بت که زیندار برستی باقیست

بلکه مکروه بلیس ابلیددن غافل اولیوب جمله نعمت محض و بخشش و عطای  
 بی استحقاق ایدوکن ملاحظه اید که دفع عجب ینه عجب آخر مؤدی اولیه  
 و غالباً سبب عجب اولد که نفس کند و علم و کماله عارف و عاقل و غیره کالند



ذاهل و جاهل ولد و غیره زیرا نفسش کمالی کند و به نسبت علم حضوری  
 معلوم مدد غیرت علم و کمالی علم حصولی ایله معلوم مدد و علم حضوری و لدرکه  
 نفس مدرک و ذات معلوم مدرک و عالم قند حاضر اوله و علم حصولی  
 نفس مدرک حاصل اوله بلکه صورتی عالم قند حاصل اوله پس علم اول  
 اقوی و علم ثانی که نسبت ضعیف مدرک پس کند و نک کالنه علمی قوی و  
 آخرت کالنه علمی ضعیف اوله و غیره چون کند و نک کالنی تمام کور و ب آخرون  
 ذاهل و کالندن غافل اوله و عجب و غرور و تکبر و نخوتله متصف اوله  
 اما عاقل پاک و زیرک چالاک اولنلر نفس بدخوی و رفیقان خوش آمد کوپلر  
 فریب و مدد سینه فریفته اولیوی غیرتک فضایل و کالنه واقف و کند و  
 نفسلرینک نقصان و عیباریه ناظر و عارف اولوی عجب و غروری بر طرف  
 و نقصانلرین ملاحظه ایتمکله تحصیل کمال و تکمیل شرف ایلدیلر **قطعه**  
 حسن حال کلیوب صفا نکند | معجب اوله که حسن حال بود  
 هنرم واردیمه هنرا ولد | اکلہ نقصانکی کمال بود  
 پس علاج عجب اولدرکه اقران و متقدمینک کالات و فضایل و محامد و  
 خصایلی همیشه نصب العین و منظور آینه بصیرت ایلوی کند و نک  
 آنلردن تصویرنی تأمل و فرسان میدان فضایل اولنلردن تأخرنی ملاحظه  
 و تحیل ایلد بلکه هر فردی ملاحظه است همانندن برجهند کند و به غالب  
 و حیثیاتندن برجهند کند و دن راجح بولور حق بتارک و تعالی موجود اندن  
 هر ذره مصدر و مخلوق اندن هر ذاتی بر اسم خاصه مظهر اندن که غیر اول  
 خاصه امکا مشارک و اول مظهرین آنکله مساهم دکلد و نظام عالم و قوام  
 کارخانه آفریننده هر شینک برجهندن مدخلی و هر ذاتک بر طریقندن آدمی و  
 سبقتی وارد **مصرع** کاندین باغ چوطاوس بکارست مکس سبحان الله هر  
 انسان مسکین برقاج معدود معارفه واصل و بعض معلومات خزانة قلبند  
 حاصل اوله ظاهر و بدی در که واصل اولد و غی معارف و فضایل و جمال  
 قلد و غی علوم و مسائل و لغت و مجید و بحسب بدر که آنلر نسبت بسیار دن

اندک و هزار دن یک در پس عجب و پندار کانیجه لایق و سزاوار در  
 و عجب فی نفسه بذلت قبیحه اولد و غندن خاصه سی اولدرکه قنقی ط  
 کمال و کاسب فضل و افضاله که عجب عارف اوله فی الحال طریق تحصیل  
 و ترقیدن مانع و عایق بل حسیض تدنی و احضاعت جانبیه دافع و سیاق  
 اولور **مصرع** مباحات اوکونمک در کالات نفسانیه و فضایل  
 روحانیه دن خارج نسته لر ایله و بودنی یا کالات بدنیه ایله اوله  
 قوت و جمال کبی یا خارج بدن اولان کالات سببی ایله اوله منضبط  
 مال و مرتبه و جلال کبی علایج اولدرکه تکر ایلله اگر جمال اعضا و قوت  
 اعصاب و اجزا ایسه معرض زوال و محل فناء در باغ جوانی به صبر فنا  
 و شیب اسمه سی ایله زیروز بر اولور و برک و بارچین وجود برک و ریزخان  
 اجل ایلله خاکه برابر اوله حق در کل وجودک اوراقی بر باد و سرو بوستان  
 شباب بار بقادن آزاد اولسی محقق در **مصرع** آمد بهار و انگری  
 و از کلین مانماند برکی و دروزه مرض و سقم و برقاج کونلک محبت  
 و الم جمال و شبابی هبا و منشور و قوت فتوی کان کمنکی شیا اندک  
 بر مال و جمال خویشتی غر مشو کازایشی برید و این راه بی  
 اگر جمال ایسه حقیقتد دم فاسد در که رقت بشر سببی ایلله ظاهر و بلغم  
 بر آق در که خلال مسام بدنن لایح و باهر اولمشدر و عاقل هیقتد  
 نقی مستحق بل مرستقدن نیجه عجب ایدر و بونک جمال ظاهر  
 که حقیقت جمالیتن بریدر آشفته و مفتون بلکه شورید و مجنون  
 اولنلر حقند مولانا عبد الرحمن جای بود مشدر  
 بنظره روی شاهد کشایی | نظر کین بود مهر و مه و امشاکل  
 یکی پوست بر خلط و بر خون کشید | برد صبرت از جان و آرا مت از دل  
 کند عیش خود تلخ در جست و جویش | که شکر دهانست و شیرین شمایل  
 نمیدانی اما که ناگاه بینی | از و کشته آن خوئی و لطف زایل  
 کراول پری بود آخر نمائند | بچشم تو چون پیکر دیو هایل



و عطا دین طاووس یعنی امرای عربیدن یزید بن مهلبی کوردی که غوث  
 امارت و غرور و شباب و تضارفت ایله متبحر و متقابل و جام غرور و  
 سرمست خمار انجام فادن ذاهل و غافل مرویدند اما نصیحت آغاز اید  
 ایتدی ای قتا بوبر مشی خرام در که اتم و حرام در و مبعوض و مقضی  
 حضرت خود در چون امیر حجاب و خوف و غرور در بند پذیرا و یلویب  
 اما مه دیدی که کویا من کیم اید و که عارف و علو منصب و مقامه واقف  
 دکل من امام دیدی اعرافك اولك نطفة مذرة و آخرك جيفة قدرة  
 و انت فيما بینهما حامل بول و عذرة مذرة و قدرة نایاک دیکل من یعنی  
 بن سنی خوب بیلورین اولك نطفة در نایاک و مستقد و آخرك جيفة در  
 نفس و مستحق و سن ایکی حال آرا سنده بی طاقت و حول حامل نجاست بول  
 و بولکلام حکمت شعار و بلاغت آثارك الفاظی صنایع بدیعیة مشتمل  
 و محتوی و معانی بدیعه سنده غرایب حکمت مندرج و منظوم و لفظین  
 علماء شافعیه دن ابو محمد بانی که حریر نظم حکمت با فیدر نظم ایلین دیش که

عجبت من معجب بصورت	و کان من قبل نطفة مذرة
و فی عذبة حسن صودته	بصیرتی لارض جيفة قدرة
و هو علی عجب و نحو ته	ما بین ثوبیه بحل العذرة

و اگر مباهات و افتخار شرف اصل و نسب و تبار و له اولور سه نیت کیم اکثر  
 بخا دم خصوصاً طایفه عربدن شایع و ذایع در و جناب رسالت پناهی  
 صلی الله علیه و سلم بویر مشدر اتم اوج نشسته ترک ایلرلن برایی سئل  
 او زره نوحه قلن و برایی نجوم ایله استدلال باران ایتک و برایی  
 انسابله تفاخر ایتک و بر عجبک علای و لدر که نظر ایلک که افتخار و مباهات  
 ایلدی و با تهاج و مسترات کویتر و کی ذات آخرک صفتی و شخص دیکرک  
 علم و معرفتی در غیرک کمالی ایله افتخار فی الحکله غیرت و حیثی اولان کسسه

فند عیب و عار در	که بر اماد نازد رایکانت
بفضل دیکران گفت چنانست	

اصل و تبار و آبا و اجداد له افتخار ایتک آنلرک فضایل و کمالات و مباهات  
 و حالائی بکادخی فضل و کمال و رفعت و جلال در دیمک اولور و فرضا  
 آنلرک بعضی موجود اولوب بر کسسه یر مایه الافتخارک اولان اشیا  
 برنم کمال و صفت و علم و معرفت در سن برنم اوصاف و کالاتمزه نیجه  
 افتخار و مباهات ایدرین دیسه لر جواندن ساکت و حیران و باهت و لستی در  
**نظم** فسدن عجب ایدن غایت غبی در طو ناکم کیم آنی نسل نی در

اگر دعوا سن اثبات ایلر سه	نسب بایند خلقک اکتی در
اگر دعوا سنی اثبات ایدر سه	آنک در فضل کند و اجبی در

و محض نسب سببی ایله تفاخر ایدن غولر و بی محل ترفع و تصدیری عادت  
 ایدن چلی لرو واقع اولور که بعضی فاضل و ذریه یچرلر و جرعه جام  
 جمل و غروری یچرلر و یچرلر حال آنکه تحقیق اولنسه بر کسسه انشا  
 ایتدی و کی فاضلدن افضل مرتبه مساواتی خود مقرر لا اقل در حکایت  
 اولنور که یونانلردن شرف فضل نسب و نقصان ذات و حسنا یلویب  
 بر کسسه و ارایری سقراط حکیم طغر ایدر دی که ای سقراط دناوت  
 اصل و نسبکی تذکر و حقارت قوم و عشایر کی تفکرا ایدوب خجالتدن  
 متغیر حالت و حیادن ابرهار کی بر عرق خجالت اولر می سن دیر ایدی سقراط  
 فاضل فیلسوف عرق کامل دیر ایدی خجالت و تشویر بدن سز انست  
 و حیادن انفعال و تغییر سنک مقامک بدن اقریدر و یاسن بر نسل  
 شریفه مقطع و منتهی اولدک و بن بفضل الله تعالی بر نسل شریفه مطلع  
 و مبتدی اولدم کند و سی فضیلتدن مجر و عاری و آبا و اجدادی منافق  
 نالی و قادری و لدر حقند دیمش لردر **شعر**

ان افتخرت باباء مضموا سلفا قلنا صدقت و لکن بشر ما ولدوا  
 و یوفان رؤسایرندن برایی حکما دن بر شاب فاضله ترفع و مفاخرت ایتک  
 جوان حکیم جوانه مبادرت ایلویب دیمش که اگر سبب افتخارک جامه  
 رفیع و خانه وسیع ایسه پس حسن و جمال و لطف و کمال جامه نک و خانه



حالی. و سن حد نفس کند اول صفت کمال و سمت جالیدن خالی سن.  
 و اگر مرکب فاده و فرس جواد ایله افتخار ایدرسک حکمتدن خالی بلاد<sup>ایله</sup>  
 مالی اولد و نک ظهار ایدرسن. زیرا صفت جودت و فراغت ذات فریه  
 منتور. و سن بوصفتلردن صفر الید. و دامن حق سن. و اگر علوم و معارف  
 که صفت اجداد سوا الفدر سکا حالا سبب افتخار و ابتهاج اولدیه زهی  
 کمال عناد. و زهی و خود الجاج در. زیرا فی الحقیقه اول علوم و معارف  
 اشخاص گذشته کمال و صفتلر. اما سن حد نفس کند و اصل خلق کند  
 بی علم و معرفت سن. پس اولنلر جهات فضیلت. و وجهی کالاتن سندن  
 اخذ و استرداد ایدر لر اینه سن تنها قالور سن. و باغ خزان دید کبی  
 بی برک و نوا اولور سن. و آبا و اجداد گذشته ایله افتخار ایدلر نفرین  
 بسیار ایدوب دیشلر در که تبا لمفتخر بعظم نخر **شعر**  
 ان انی من یقول ها اذا لیس الفی من یقول کان ابی  
**علاج** مرا که جنک و جدال در. چون مرا موجب انحلال عقد الف  
 و اتصال. و مورتا انعقاد اسباب تباعض و انفصال در. و بناء عالم الف  
 و اتحاد اوزره موضوع. و خیمه صلاح بنی آدم اختلاط و امتزاج ستونی<sup>ایله</sup>  
 مرفوع در. پس منزل انتظام و مفسد امتزاج و التیام اولنلر اخس رذائل  
 واقع خصایل اولور مزاج که اکا عرفدن تطیفه و فاده و بدله دخی  
 دیگر اعتدالی که انک سببی ایله مباشرت یاران. و انشراح اخوان. و  
 دفع تجبر و تکبر که یارانه موجب نکستردن حاصل اولور مباح بلکه مستحب  
 و مندوب در. و اندن اونه سی عقلا و شرعاً مذموم و منکوبدر. و  
 حدیث شریفند وارد اولمشد که. انا امرح و لا اقول الا حقاً. و کثرت  
 مزاحک آنی چوقدر. اولاً صاحب مزاحک مرادی اضحاک جلسا در کثرت  
 ضحک خود نفسند مذموم. و خصال اهل جمل و غفلت ایدوبی معلوم در  
 صاحب شرع صلی الله علیه و سلم. بیورد که کثره الضحک تمیت القلب **بیت**  
 خند کم کن که خند بسیار صد دل زنده را بمیراند.

ثانیاً مزاج اولنلر کسسه نک خاطری منکسر و سروری منعدم  
 و بین الرفقا اساس عرفی فی الجملة منهدم اولور مقرر در. و بومرتبه  
 ایدای مؤمن حرام و ممنوع دین اسلام اولد و غندن غیر اخوان و اقربان  
 آراسند عداوتلر حد و شنه سبب. و حقد و حسد لر عروضا باغت در  
 کراتله مشاهده اولمشدر. ثالثاً مزاج ضاحک خست و وقار  
 مانع و عایق. و صاحب مزاج مسخر و مضاحک مرتبه سنه نازل و لایق<sup>اولور</sup>  
**بیت** تو بر سر علم خویش باش و قار بازی ظرافت بندیمان بگذار  
 و جناب رسالت پناهیدن صلی الله علیه و سلم صادر اولان کلام ملیح که  
 اکا اسم مزاج اطلاق مجاز عداد ندن ایدوبی صحیحدر. بر آفادن مصون  
 و محفوظ. و انلردن الفت اصحاب کرام تود و وابسط یاران سعادت نظام  
 مقصود و ملحوظ ایدوبی نیمه کیم بر مجوزه به طبیعت طریقیله بیورد یلر که  
 عجایز جنبه کیر نلر. و دل درد مندی کاس یاس ایله پر خون اولوبی **علاج**  
 بسان غنچه رعنا لبش بشم کرد. بیورد یلر که عجایز شواب و کواعب  
 اتراب چنلرندن خرامان و دریا ض رضوانند کشیده دامن اولورلر که  
 انا انشأنا همن انشاء فجعلنا همن ابکاراً عرباً اتراباً. امیر المؤمنین  
 یعسوب الموحدين حضرتی کثرت مزاحه منسوب ایدر لر ایدوبی حتی بعضی ضحا  
 کرام بوصفتنه تنبیه ایدوبی لولاد عایه فیه دیر لر ایدوبی و حضرت سلمان  
 بر کرم مزاج ایدوبی که هذا آخرک الی الرابعة دیدوبی. و زهار اول حضرت  
 فعلن دلیل و جواز مزاحه بود وایتلری سبیل اتمین که سیرزبان سریع.  
 و میدان سخن واسع و حد اعتدال و وقوف ممکن غیر واقع در. **علاج** تذکر  
 بوصفت عجبه قریب. و اول صفتدن با نصیب در. عجب صاحبی کذوده  
 کمال و ایدوبی که جارم. و متکبر غیر کمال صاویب اکا عظمت کوسر که  
 مداوم و ملازم در. حتی بر کسسه تنها اولسه. ینه عجب ایله متصف اولسه  
 اولور. اما متکبر انبای جنسه مقارن اولسه. صفت کبر کا عارض اولور  
 پس کبر غیر نسبت. و عجب ذات قیاس اولور. پس اسباب عجب کبر دخی



سبب اولور. و عجبك اسباب مشهوره سییدی در. اولکی سی علم و معرفت  
 ایکنی سی عمل و طاعت. اوچنچی سی اصل و نسب. دوردینچی سی حسن و جمال  
 بشنچی سی مال و منال. آلتینچی سی قوت بدن و شدت بطش. بدینچی سی  
 منصب و جاه و خیل و سپاه و خدم و حشم. و بالجملة هر شئی که خلق ایجاد  
 هنر و کمال و مابه الافتخار عدا و لنق ممکن اوله. انکیله عجب واقع اولور  
 حتی بعض طبايع دنیه. و امرجه خسیسه بر نسبت ذیلت دنی سبب کبر و  
 عجب اولور. بعض فسقه کثرت شرب خود. و غرت صدور و فسادات و  
 شرور ایلله افتخار ایدوب. و بعضی دیگر که بن بوقدر کره زنا اقمند و بعضی  
 بن نیجه مجلسلرده لهو و غنا اقمند. و دنی معلوم اولسون که تکبر خلقه  
 تحقیر ایلله نگاه. و اهانته ایلله نظر. و کند و ده عظمت تصور ایتمکله حقوق  
 واجبه شرعیه و عقلیه دن تجاوز و کذر ایتمکدر. مثلاً برایم تکبر یا  
 وزیر متکبر. بر فقیه حقیر کذر. و اکمال غرور و نخوتله نظر ایلله انی حقیر  
 کند و بی خطر ظن ایدوب. سلام حقنی که هر مؤمنه شرعاً واجب. و عقلاً مناسبت  
 ترک ایدوب. بلکه درست نظم ازانی کوهر صوب قصد سلام ایلله دنی  
 لایق و سزا کور صوب ایمای چشم و اشارت ابرو ایلله اکثفا. و اندن طلب  
 رکوع و انحنای ایلره پس کبر باطل که غایت مجلدن حاصل اولور. عیاذ بالله  
 حق جل و علا ایلله منازعه. و ردای کبریا. و ازار عظمتد که مخصوص حق در  
 شرکت ادعاسنه مسارعه در. لاجرم بو خلق اقم رذایل. و اشنع خصایل در  
 و صاحب حقین زمانه غضب و انتقام حق. و بطش و اخذ قهار مطلقه اسیر  
 اولوق مقرر. و عزت مستعاری ذلک حقیقی بی مبدل اولوق محققدر.  
 و علما ایدر که ذنب و عصیانک عقوبتی حق تعالی تکفیر یار آخرته تأخیر  
 ایتمک جایزدر. لاجرم کبر و غرور که صاحب دنیا ده معجزه معاقب اولوق  
 مقرر. و نظر معتبره عبرت اولوق مقدردر. اما محض حب جمال که مثلاً آدم  
 کند و نك ملائسی حسن جمیل. و اسباب و امتعه سی فی الجملة جمیل اولور و غن  
 استمکدر تکبر اقمند و غرور حدینه و اصل دکدر نیکیم بعض اصحاب

جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم سوال ایتدیکر که هر  
 یار رسول الله هر بر غیر نبی جمیل. و نفلی جدید اولدوغن است. پس هر بر غیر متکبر  
 قصمه لاحق. و اصل کبر و نخوت و عیدنه مستحق و لایق اولور و حضرت  
 علیه الصلوٰه و السلام بیوردیلر که اول کبر دکدر حب جمال در. ان الله جمیل  
 یحب الجمال. و لکن اکبر بطن الحق و غمط الناس. یعنی حق جل و علا جمیل در  
 جمالی سور. لکن کبر بطن حق و غمط الناس در. بطرف یا و طایله سرکشلکدر  
 که کبر دن ناشی اولور. و غمط فتح غین و سکون میم ایلله تحقیر و اهانته  
 یعنی کبر اولدو که حق ظاهر اولدقد غرور و نخوتدن مطیع اولوب  
 سرکشلک قیله. و حق جل و علا نك قوی جفرا لینه حقارت ایلله نظر اید.  
**علاج کبر** عجب علاجنه فرییدر. زیرا کبر ک سببی و علنی عجبدر مرتفع  
 اولونجی کبر غی مندفع اولور. و معظم علایج اولدو که کند و ده کی عجز  
 ذلت و حقارت و مسکنی و کبریا و عظمت حق. و جبروت قهار مطلق  
 ملاحظه قیلوب کند و سی ذل ذلیل. و اقل قلیل ایدون تحقیق ایتمکله لشکر  
 شیاطین کبر و طغیانی مملکت وجود ندن تغریق ایلله. اگرچه بود ایز نك  
 منتهاسی. من عرف نفسه فقد عرف ربه مقامی در. زیرا نفسی عجز و  
 ذلت و فقر و فنا ایلله ملاحظه و تغریق ایدن ربی قدرت و عزت و غنا  
 و بقا ایلله توصیف ایلر. اما دفع بذلت تکبر. و کسب فضیلت ایتمکله  
 هر کسند بیلر کی مرتبه ملاحظه کافی در. و اول بودر که تأمل اید. که  
 انسانک اقلی عدم محض و نفی صرف در. و عدمدن ادنی نه نسنه اوله. و  
 عقل نفی دن اقل نه شئی بوله. و بعد نطفه مستقدر. و علقه مستحق  
 اولدوغنی حالی در. و اول حاله هوای و استقدار ندن بی ضرورت فکر اسی  
 بی کفایت ذکر و انفعه سزاوار دکدر. و صورت انسانی ایلله هم مندر. و  
 نفه روح ایلله فی الجملة ارجند اولدقدن صکر ضعیف قوت و فتور بنیت  
 فایتمدن. و جمیع ضرورتیاستد احتیاج الی غیر غایتد اولسه کرک. چون  
 بو مرتبه دن دنی ترقی. و انسانیت ظاهرم که فی الجملة استعداد علم و عمل در







عظیم ایله پر بلا اولالار. و بوجری مؤید و بوجدی مؤید در که مستحق  
حقند نازل و بشند که الله یستهمهم و یهدهم فی طغیانهم و یهون  
**اما غدر** که وفانک ضدی اولغیله موسوم در بغایت خصلت قبیحه  
و خلق مذموم در انکیچند که برکسند که اصلا غدر ایند و کنه مغرور  
و کدور و عنده بوصفت ایله متصف اولور. و غدر نیچه نوعدر مالک اولور  
و جاه و اقبال اولور. و محبت و موافقت و اخلاص و صداقت اولور  
و اهل خدم و خشنود اولور. جمیع احوال و اصناف ذمیم. خصوصاً ارباب  
دولت و سلاطین صاحب شوکتان غایت عیب عظیم. و شریعتاً علی  
و طریقه پاك محمدی ده صلی الله علیه و سلم غدر در تخذیر عظیم. و منع و  
زجر و عهوده و فایده ایله امر و نقض عهد در نفی چوقدر. خواجہ نصیر  
ایدر صفت غدر اترک طایفه سند چوقدر. و فاکه ضدی در  
دوم و جیش جیشند چوقدر **ضمیم** غیری بیچار و ضعیف بیلوب انتقام  
تحمل بار ظلم اینکدر ظلم و انظلامک فچند که مرور اینشدن ضمیم  
دخی فچی معلوم اولشدن عاقل لیبده لایق دکلدر که انتقام امرند اهتمام  
ایدر. خصوصاً قدرت حاصل اولد قدر صکر. زیرا قدرک شکری عفو  
عن المجرم در و انتقام اول وقت جایز اولور که ترکی ضرر عظیمه مؤیدی  
اوله. پس انتقام محلی اولیچ عقل صحیح ایله مشورت. و رای و تحریر مباد  
ایتمک درک که ندامت عاقبت مؤیدی اولیه. و چون نفس انسانی در فضیلت  
علم و حلیه حلم حاصل اولور. ترک انتقام و سلا اهل عفو در انتظام.  
ایتمی آسان اولور. **اما منافقت** شی نفیس تحصیلند منازعه و محاسد  
ایتمکدر چون منافسه نك سببوا شیاء نفیسه طالب و اسباب حسنه  
راغب و لمقدر پس حکما دیدیلر که امتعه و اسباب دنیویه به رغبت و طلب  
و تحصیل و اکثسابند شوق و شرم و شعبا اصحاب دولت. و ارباب قدرت  
و مکتب اولنلر لایق و مستحسن دکلدر بوقدر قالدی که اوساط الناس  
آنک جمعنه مشتاق و همت و همتلری کسبه و تحصیل سخته منسا اوله

در عالم کون و فسادک مرکباتی مرض فساد و انعدامه مبتلا و جهان  
نا پایدارک جواهر زواهر و طرف و تحفی اسیر فناء و گرفتار بلا  
بلی در. پس اگر بر پادشاه خطیر. یا امیر کبیر تحف و نقایس اسباب  
غرایب رغایب کم یاب جمعنه حریص. و طایر همتی بردامه گرفتار اولسه  
ممکندر که روزگار غداره عادت غدر و بیوفای غنی بدیدار اید و بت  
اول تحفه مرغوب. و یاد کار عالی و یاد کار عالی مقداری عرصه هلاک  
و بوار اید و ب اول صاحب دولته اول قدر جع فرغ طاری و که که  
حتادی طعن و ملامت و تشغیه و شمتا اید لر. نیت کم حکایت اولور  
که پادشاهلردن بریسنه بر طوب بلور مدد و منظور. و انواع رسوم  
صنایع. و نقوش بدایع ایله منقش و مصور. که کره فرستیر چنین بایل  
و طبقه حامل و مدیرند اکا تشبه اینکیچون کاه احسن الاشکال  
شکل المستدیر دیو بدرا اولوردی. و کاه کوی و صالنه نایل و میدان  
اجتماع و اتصالند بی حایل و لوق امیدینه کند و بی شکل هلالی ده  
کو سروب جنبند بی قدر اولوردی. **بیت**  
بر مهر و ماه شکل که نه چرخ چنبری هر صبح و شام مهرینه اولوردی شری  
پیشکش و اتخاف اید و ب پادشاهک زلال رغبتن جوی استخواند  
پاك و صاف ایلدیلر غایت میل خاطر و استحسان باطن و ظاهر اذانی  
اید و ب بیوردی که خزانه خاصه حفظ و حراست و تجلیه و تصفیہ سند  
بذل مقدور و غایت رعایت اید لر. مجالس زهت و محافل افش و سلو  
فرمان ایدردی کتور لر مشاهده سندن جلب افراح. و سلب تراح.  
ایدردی پس بر مدت احوال بواسلوب اوزره جاری اولوب یوما فیوما  
پادشاهک مرض محبت جوهر مرغوب شرایین عروق قلوبنه ساری اولد  
ناگاه بر کون سیلاب طبع زمانه دید کمر کچی جوی خوی بیوفالقد که آنک  
اوزرینه مجبول و مجبور در پیدا اولدی. و شکست طوب خوب و جوهر  
مرغوب اینکله شیشه دل پادشاه و بندکان در کاه میسکر و شیدا اینک



**مصراع** و سهم الرزایا بالنفایس مولع . هر که مرغوب و له آکا زیان  
 ارتق ابرد . هر چند که بندکان صادق نظیرین بولیعجون اطراف عالم  
 جست و جویلدیلر بولندی . واستاذان حاذق . و چایك داستان فایق  
 بنجه کیم ترکیب و اتصالند گفت و گو قلدیلر چاره اولقدی **مصراع** .  
 شیشه چون کیم صندی کیم در ایلین آنی درست . فراق جوهر دل شاه  
 عرض و موجب مرض و لوب الای تضاعف و اخرابی ترادف یلدی قرائی  
 که تدبیر مملکت عجز و حایر و نظم مصالح دین و دلدن قاصر اوله  
**بیت** نباید دادن اند چیز کس دل که دل برداشتن کاریت مشکل  
 و بوحکایتک خلاقی و منافست منقنه منافی در . اول حکایت که فقیر بعض  
 عظمای امران استماع ایلدم که بالمشافه کورد کلرین روایت و عیانا  
 مشاهده ایند کلرین بود جمله حکایت یلدیلر که آفتاب آسمان خلافت  
 و سر و بوستان جود و رافت ظل ظلیل الی آینه حال شاهی کوهر تاج جهان  
 کیری و کیق ستانی افسر سر فرمان روی . و حکومت رانی . اول پادشاه  
 جهان بخش که آفتاب شمشیر جهان کیری افق نیامدن چهر کشای اوله  
 خاور و باختر میانشه ظلام ظلم و ضلالتدن سر موثر قالمز . و چون های  
 آسمان پروانه بر اینج و توقع رفیعی اطراف صحرای ممالک وجود ده دایر .  
 و کو دشت ظهور نموده طایر اولسه مداد آسائیم بخت اول کشور که  
 خامه و ار خط فرمانته متابعت قلمند ترک سر ایتزه **منوی** .

شهنشاهی که اجداد عظامش	ب فای و جدینک نامش
همه شاهان با فرهنگ و تمکین	الی عشر کرام من سلاطین
یناه شرع و کرب اهل ایمان	شهنشاه جهان سلطان سلیمان

حضرت قلمینه آباء کرام و اجداد عظاملرندن بر کوهر قیمق و نادر که کوهر  
 شناسان عالم تخمین قیمتند عاجز و قاصر ایچی انتقال ایدی و غایت  
 نفاست و کران بهالغندن حایل شریفینه تعلیق اولمشیدی و قلاده  
 کردن و بعل بی شبه و مثلند داخل اولغه توفیق بهلشیدی . اتفاق

طبع سعادت فرجاملری از وی خلوت تمام ایدوب قلاده حایل کردن  
 شریفندن بیرون قیلوب کف خدمتکاره تسلیم بیور مشلر نافرمان  
 دور ایام اول کوهرک اوسنده او شمش . و اول کوهر نفیس کف خدمتکار  
 مرمر اوسنده و شمش صلابت مرمر دن اول کوهر خود . و خدمتکار  
 جام عیشی پردرد اولمش . فی الحال مسکینک کوهر ادرکی سنک حیرندن  
 شکست بولوب کنار ساحل حسرتدن آب حیونندن غسل دست آتش چو  
 حضرت آسمان رفعت خلوت تمامدن چیقوب قصه کوهر واقف  
 و واقعه حیرت خدمتکاره عارف اولمش . سینه پر شرفلری کرد غم و  
 اسف دن عاری . و زبان شریفینه کلمه طیبه . الحمد لله جاری اولوب  
 بیورمش که بر کوهر بیو فاینجه پادشاهی شکست . و کلاه شکوهی سنک  
 اجلد پست یلدی . محمدا لله که بنم کوهر طالع بوسنکی شکسته . و قبا  
 بقای دولتم آنی رشتنه فنایه نسبت یلدی . امید در که کوهر سلطنت سالها  
 دراز حایل سعادت معلق . و کردن ایام طوق حکومت وایا المند  
 مطوق وله دیوب قطعاً ذره کرد انفعال سرای وجود شریفینه انصاف  
 و اتصال اتمین بیوردی که دوشورن خدمتکار اصلاغم و تشویش  
 گرفتار اولسون . و کل نشاطی خزان اندی ایلده صولسون . قید تعلقات  
 دنیای یوفادن آزاد . و صحیفه جانی ارقام حرص طلبدن ساده اولما  
 دعوا سن ایلین بو خلقه مالک و بو طریقه سالک اولسون . **بیت**  
 غلام همت آنم که زیر چرخ کبوز زهر چه قید تعلق پذیرد آزادست  
 خواجه نصیر ایدر که بود بد کمر ملوک و اکابر ایچوندر . اما ادانی و واسط  
 ناس میل تحف امتعه . و نفایس اسبابدن اختراز و احتراست ایتک لازم  
 واجبدر . زیرا بر کوهر نفیس و متاع خطیر بر مردم دنی و حقیق حوز  
 نصرت و قبضه اقتدارینه داخل اولسه متغلبلر آنی آنک یدندن اخراج ایتکه  
 طالب . و مملکندن انتزاع ایتکه مایل و راغب اولسه کرک . اگر ذم و منع  
 ایدر کفر قار بلایا و نوابی و لود . اگر بذل و اعطا ایدر غم و جزعند

زنی که عالمی و نفیس و نازکی  
 مکنده آزاد و آزاد



اسیر محن و مصایب و لور. اگر ابتدای بومقوله متاع مرغوبه کفایت  
اجتناب و اقتناسدن امتناع و آنها اتمش و لایدی. بومقوله به مبتلا  
و بوکرداب محنت غریق آشوب بلا اولزایی. بوذکرانید و کز مرض غضب  
علاجی اعلام. و اول باین انواع و اقسام در و هر کس که عداالت شرایی  
رعایت و طریق افراط و تفریط در کند و بی حفظ و حمایت ایستد علاج غضب  
اکا آسان اولور. زیرا مرض اعتدال در خروج در. چون حد اعتدال رعایت اولور  
غضب مرضی به اعتداله مبتلا اولور. و بعضی اشخاص شدت غضبی بهاد و  
و بولیت. و نفس انسانی به کمال و مرتبت عذاید لر. لکن خیال فاسد  
و اندیشه کاسد در. زیرا شجاعت فضیلت در. و خلوص مزبور رذیلت در  
زیر اسبب قیام و موجب تضایع در. و بومقوله غضب صاحبی دایم  
معدی و ولد و غمدن غیر اصحاب و احباب و خدم و حشم و اهل  
و عیال و نسا و رجال کاه زبان تازیانه. و کاهی تازیانه ربانیدن  
مخزون و شکسته دود لکیر و دم بسته اولور لر. ادنی خطا و ذلت  
مقابله سندن حدت ایدر. و ندکوا یلر لیت ایستد لر. بوغنی و شدت  
قیلور. تغیر ایتمک است. عدد ضربی حد در بیرون تأدیب ایستد  
قطع راسدن افزون اولور. و شجاعت قوت بدن و قدرت کشش و کثرت  
دکدر. بلکه شجاع شدید. و بهاد رجلی اولور که. وقت غضب  
کام نفس تو سنی مضایط. و هنگام آشوب دریای خشم کشش اضطرار  
رسنی ساحل صبر و آرامه رابط اولور. نیت کیم جناب رسالت نباهی  
صلی الله علیه و سلم. لیس الشدید بالصرعة. انما الشدید الذی یملک  
نفسه عند الغضب. **نظم** بهلوان نیست که در کشی. بهلوان دگر میداند  
بهلوان آن بود که کاه غضب. نفس آماره را زبون سازد. و  
بعضی غرواندن مدینه منوره به رجوع بپود قلند. زبان مجربانی  
بپودی که. و جعنا من الجهاد الاضغیر. الی الجهاد الاکبر. چون ملک  
صحبته انتظام اید مشرفا و لئلر غزای کفاری اکبر بپدی لایدی

یا رسول الله جهاد اکبر ندره یو سوال قلید حضرت صلی الله علیه و سلم  
بیوردی نفس ایل جهاد ایلک جهاد اکبر در. و دخی روایت اولور که  
أعدا عدوک نفسک الی بنی جنبتک. و بعضی عرفادید لیکر که  
قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ آیت کریمه سندن نفس ایل جهاد ایلک  
اشارت وارد در. زیرا سلطان روحه که مؤمن در اقربا و لان  
کافر نفس آماره در. و تا نفس آماره لکدن مطمئن که انتقال  
ایتمی اکا مسلمان اطلاق حقیقت مجاز. و طریقت بی جواز در.

ای دل بود می مطیع سبحان شد	وز کردن فعل بد پشیمان شد
قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند	این جمله شدی ولی مسلمان نشد

و تهدیب نفس و تبدیل خلق امین طائفه دن بعضی اول مرتبه  
سلطان غضبه متبع. و دایره عقل و فکر دن متخلع اولور که غضب  
افراد انسان. و شتم و ضرب خدام و غلمان. درجه سندن تنزل اید  
حیوانات عجمه که جمله حرکتی معقول و مناسب. و موافق مراد  
و صاحب اولق محال در. غضب و تهدید و شتم و ضرب و تشدید  
ایلر. بر باد کیر مسکین ضعیف و هزار و سیر علی الاتصال دن در ماند  
و زبون ایکن. ناکاه سورچوب یاد و شسته را کبی غضب و جنونیدن  
ضرب مهاز ایل پهلوسنی غرقه خون تازیانه. و چوبله کفل و سزونی  
مودن بیرون ایلر. و بعضی شتم بهیورد. و لغن نامشروعله که جانور  
آنک فهمندن فارغ و آزاد در. کند و زبان فرسوده. و کردن طوق  
لغسته مغلول. و صحیفه اعمالی آلوده ایلر. و لغن انسان و دو اب  
اصل ایمانه غایت لازم الاجتناب در. و شرع شریفه منع عظیم  
وارد اولمشدن حق برخاتون که سفر حج شریفه جناب رسالت نباهی  
صلی الله علیه و سلم. ناکاه ناقة سینه لغت ایلدی حضرت علیه الصلو و السلام  
غایت متاثر اولوب فرمان بیوردی که بوناقة ملعونه بزم ایل همراه  
اولسون. پس خاتونک اسباب هودجن آیدلر ناقة عاری بولر



قویوب بیانه صالدیلر و بعض جمال کند و جمالتی ختم و کند و کند و  
 شتم ایتمک شروع ایدوب بر فلان فلانک طوادی دیو کند ویر یاخود  
 بر فلان فلانک صاندوخی دیو باع بی کاهه قذف نام شروع ایلر بعض  
 جمال بومرتبه دن دخی تنزل ایدوب جماد محضه شتم و ضرب و ادراک جزئی  
 بی بصر اولان اجسام ایلر جنک و حرب ایلر کلیدی نیز آچه سه شکست  
 ایتمک ایچون اوستنه تبر صالر و د ولبندی مرادی وزره صار لمرسه  
 بر اوروب اوستنه دیمه لر چالر و قلم مرادی وزره قطع اولمرسه غضبند  
 شکست ایدر و مدادی غلیظ اولورسه دواتی خاکه پست ایلر بعض  
 سفها کشتی نشین اولدقن باد مرادی وزرینه انفسه غضب و سخت ایدن  
 و باده که امر حقله مأمور در بی کاهه شتم ایدوب سقط سوبلر و بونک  
 امثالی افعال فی الحقیقه فاعله سبب ضحك واستمرا و بین العفلا  
 قضاحت و رسوالفه سبب در و غضب محض فضیلت شجاعدن دوردر  
 آنی شجاعت اکلیان جاهل و مغروردر هر چند بومقوله کلمات سابقا  
 مرور ایتمشیدی و بونوع فصیح سمت کذارش طوتمشیدی لکن نصیحت  
 و پند حرص و آز اولغین اعاده سندن احتراز اولغدی حکیم فاضل  
 ابوعلی بن مسکویه حکایت ایدر که بعض سفها کیچه لوده شعاع ماه  
 طوقنور برده نوم بی انتباه ایدر دی بعض امراض رطوبه مبتلا اولدقن  
 مجوماه ایدوب دیر که بی نوردر و شعر ایچندن مشهوردر کویا مجوماه  
 نفوه دن مرادی کلابه تشبه ایتمک ایدی که جفس کلابی بعض ماهتاب  
 ایتمکله موصوف و نور ماهتابی دوردر کوروب غوغوی حساب  
 ایندکری مشهور و معروفدر نفیتم کم و بیشتردر  
 مه نوری فشاند و سبک بانک میزند سبک را برین شتم توار ماهتاب  
 و کیفیات جسمانییه ده ضد بالعرض ضد سبب اولدوخی کی کیفیات نفسانییه  
 دخی ضد بالعرض ضدک وجود نه سبب مفضی و علت داعی اولور مثلا  
 خبیثیله استیلای شهوتدن غضبه مبتلا اولور و مشتهای اولان نسیر

ظفر بولیمچ حریص مال و منال کی فقد مرادی ایلر پردیج و ملال اولوب  
 خشم و غضب اظهار ایلر و بیچه سینه شتم و ضرب و بیچه سیله بی کاهه جنک  
 و حرب ایدر و مبتلای قوت شهوت باه اولوب حدود شرعدن تجاوز  
 ایدن کراهه ادا یمنمت و قضای شهوت ایدن جکی ماده ده اگر نر و اگر ماده  
 دست بقدری سندن کریران و آبق اولغیله قضای نفس اماره سنده عایق  
 اولسه آتش غضبی فروزان کند و بی و بیچه کسند دخی سوزان اولور  
 پس علاچی اولدر که ملاحظه ایلر که حریص و جویان و طلبند بویان اولدوخی  
 سنده فانی و بی بقا بلکه حرام و مستلزم عذاب خدادار پس فقد نندن خطر  
 و آتش غضب ایلر ملتهب و لایق کرک بلکه حرام ایسه حاصل اولدو غنه شکر  
 و صدایتمک کرک کند و ده اولان احتراق غضب متعلق طلب اولان مشتهای  
 قوت اولدقن صکر کیر و حصوله سبب اوله مزه پس قوت مطلوب المندن  
 زاید احتراق غضب المنه مبتلا اوله نک و جی ندر بوفکر و ملاحظه بی  
 ایدوب کند ویر تمکین و آتش غضبند شکین و یرمک کرک **علاج بدولی**  
**بد دل لک** قور قاق و زبون و عاجز اولوب غضب و حمیت محلی اولان  
 یرلرده اصلا خشم و غضب تمیوب خود و جمود نندن بیچه مضرات حال  
 اولقدرد چون غضب انسانک قوی سندن بر قوت لازم و نفس ناطقه  
 انسانیته نک خدمندن برخاد مبدر پس آنک دخی مواضع استعمالی و کل  
 خدمتی واردر که استعمال و خدمتی ایلر مقامات نفس استمال اولمرسه  
 نظام وجود و کمالات و کارخانه کسب سعادات انسانیته به خلل مقرر در اگر  
 غضب بالکلیه بی موقع اولایدی حکیم صانع که کارخانه ایداعدن عبت محض  
 غیر واقع دره آنی خلقت آدمید که خلیفه اعظم و تکریم خامی ایلر مکرر  
 خلق و وضع ایتمرایدی پس شول محله که ارادت انتقام طرفه حرکت  
 اولی ایدوکی معلوم اوله اول محلدن سکون و جمود جین مردود و خلق  
 مذموم دره و آندن متولد اولان امراض و اکامرتب اولان اعراض بونلرد  
 اول مهانت نفس یعنی نفس خوارق عارض اولقدرد ایکنی سوء عیش



یعنی معاشنه خلط طاری اولمقدر. آویختنی طمع فاسد خلقدن آنک  
حقنه حادث اولمقدر. درد بخنی اموره قلت نبات. بشخی قلت کسل  
وتوانی که موجب رذایل و منافی فضایلدر. عارض اولمقدر. التبی ظلمه  
ظلمدن نمکن وقوت طومقدر. بدبخی اهل و اولاد و عیال و اقاربند  
فضایح ظهور ایتکدر. سکر بخنی ارادل و ادانی شتم و قذف بلکه ضرب  
خراب ایتکدر. طغوز بخنی بی عاذله مؤدی اولمقدر. آویختنی بعض مقامات  
معطل اولمقدر. و بومر منک دخی علایجی سایر امراض کی ماده سن قطع. و  
سبب دخی ایتکدر اولور. و طریق اولدر که نفسه تنبیه اولنه که بومر منک سکون  
و خمود و خمود مضر در. و حمیت و غیره منافی در. و ذکر ایند و کمر مضراتی  
که عدم تحریک غضبدن ناشی در. و تذکر و حمیت و غضبک عدمدن منولدر  
اولان اخلاق ذمیمه تفکر ایدوب نفسند بحسب الخلقه مرکوز و مکون اولدر  
غضبی تحریک ایتکد کرک. زیرا هیچ بر نفس قوت غضبدن خالی دکلدر. غایتی  
بعض نفوسد ضعیف اولوب. و بعض موانع سببی ایلد مختفی اولش. اما  
بالکلیه معدوم و مستفی اولوب ممکن دکلدر. پس آتش ضعیف نفخ متواتر ایلد  
التهاب و اشتعال ایتدوی کی غضب کامن دخی تحریکات متواتره ایلد مشعل  
اولور. و بومر قوله علاجات طالب اولانلر لارمدر نافعدر. و بعض حکما  
مرویدر که بعض مخاوف و حروب عظیمه به کند و به لازم دکل ایکن حاضر  
اولور دی. و در بیا قوت ایتدکن کشتی لری رکوب ایدوب مقاسات تلاطم  
امواج ایدر دی غرضی بایر کی صبر و نبات فضیلتی کتساب. و جوع و فرغ  
رذیلدن اجتناب اید. و بعضی ایدیش که تحریک غضب علاجندن بری  
اولدر که بعض کسسه لرایله مجادله و محاصره اولنه. اما بشرط آنکه محاصره  
و مجادله هلاک. و ضرر کلی به مؤدی اولوب احتمالی اولیه. زیرا محاصره و مجادله  
زمانند البته غضب حرکت ایتد کرک. پس نفس تحریک غضبه معتاد.  
و داعیه غیرت و حمیت معتاد اولور. لابد محل غضب. و موقع انتقام اولدر  
برده حرکت ایدوب رذیل خوددن خلاص اولور. اما احتیاط ایتکد کرک

که خصام

که خصام و جدال حد اعتدال دن تجاوز و تعدی ایلد که فضیلت طلب  
ایدر کن رذیلته مبتلا اولیه که الشی از احب و زحمت انقلب ضد  
**علاج خوف** خوف بر کیفیت نفسانیه در که نفسه عارض اولور.  
اول زماند که کند و به بر مکروه ایر شتم توقع ایلد. و اول مکروه  
دفعنه قادر اولیه زیرا دفع مکروهه قادر اولیجی محل خوف اولور  
و توقع مکروه زمان مستقبلا اولور. پس بوند خالی دکل که  
مکروه متوقع ضروری اولد. یا غیر ضروری اولد. غیر ضروری اولانک  
سببی خایف اولان کسسه نک فعلی اولد. یا آنک فعلی اولیه و علی  
کل حال خوف ایلد جایز ولایق دکلدر. اما امر ضروری اولیجی خوف  
جایز ولایق دکل ایدر منک بیانی بود که چون بر هر حال اول امر مقد  
و وقوعی مقدر اولد. و وقوعدن نیجه زمان اول الم حکمه نک عتقا  
ندر. و نسیه اولد حق محنتی نقد ایتکه موجب نه در تأمل اولد  
بومعنی ده استعجال بله. و استقبال عنادن غیری نه مفید در.  
و بوجوب پیروء سببی ایلد نیجه مصالحک اتمامدن قاصر و نیجه  
کمالات و سعاداتک تحصیلدن عاجز اولوب احتمال در و بعض شرعی  
عجم نه خوب و میشدند. **بیت** غم نا آمدن خوددن بقدم و نیجه مید  
همان بهتر که با فرزد کنارم کار فرزد ادا. اگر غیر ضروری اولوب. اما  
غیرک فعلی اولور سه یله خوف جایز دکلدر. زیرا چون ممکن در. و وقوعی  
و عدم وقوعی برابر در. پس وقوعن برابر ایلوب الم خوفه مبتلا اولد  
و هیچ ندر. با آنکه قسم اولدر دید کمزیری و وقوعی میسر اید. دخی استعجا  
غم اولوب جایز دکلدر. اول مکروه واقع اولد حق ایسه دخی اول زماند  
کودیلد. پسین الم و نقد غصه و غم چیمک نه لارمدر. و اگر سببی کند و  
فعلی ایسه پس کرکدر که اول فعلدن که سبب مرخوف و مکروه و جالب  
هست و اندوه در. احتراز و اجتناب اید که چون فعل قبیح که مقتضی عقاب  
و جرم شنیع که خاتمه سی مقتضی عذاب اولوب احتمالی اولد عاقل اندن اجتناب



ایتمک لازم و خردمند عاقبت اندیش اندن احتراز ایتمک واجب و  
 حالیا سوء عاقبت مخفی و لغیله اقدام ایتمک عاقله لایق و خردمند رو  
 دکلمه زیرا چون عاقبت و خیمه ممکن در و ممکن طریقی علی السویه در  
 پس وقوع احتمالی دخی وارد واقع اولماق احتمالی بناء اقدام اولفق  
 مقتضای عقل صحیح دکلمه خصوصاً که بعضی اسباب وقوع حاصل و ممکن  
 طرف و قوی فی الجملة رجحان درجه سنه و اصل اولش اوله و قسم ثانی  
 خوف ممکن واجب الوقوع اتخاذ ایتمک قسمندن اولدوغی کی بر قسم دخی  
 ممکن متمنع الوقوع اتخاذ ایتمک در و ایکی دخی قصور عقل و نقصان  
 فهمدن ناغی در **علامه خواجه** چون خوف موت جمله آدمه مستولی  
 و جمله خوفان غالب و مستعلی در پس لازمدر که بوباید اطناب  
 اطناب ممدود و باب خیمه خوف مسدود قیلنه زیرا خوف بیود  
 تحصیل کماله مانع و عایق و تضییع اوقات مؤدی و لغیله طالب سعادت  
 غیر لایقدر اولامعلوم اولسون که موت قای محض و انعدام صرف  
 دکلمه زیرا مقدمه کتابدن بیان ایلدک که نفس انسانی یه فنا و هلاک  
 عارض اولق محالدر بلکه موت قوای جسمیه نک بطلانی و ترکیب  
 کل که تنکای محنت و بیغوله غم و کرب در منعدم و چار دیوار عناصر  
 مؤلف اولان بدن که قصر سلطان روحدر منهدم اولمقد و نفوس فاضله  
 و ارواح کامله نسبت که عالم قدس و طهارت و زهتگاه حیره و سعادت  
 آشناق ایتمشدر و فضاء روضه رضوان طایر و کنکر عرش خوالیسن  
 دایر اولمشدر بدن نفس تنک و تنکای محنت آنک در نیتکم بعضی غریز  
 مرغی زخم در نفس تنک نشست | آمد ز کرم بر نفس تنک شکست  
 او جلوه فان کر نفس تنک برست | اما ناله کنان کر نفس تنک بحسب  
 پس خوف موت یا موت ندر انی بلیوب عدم محض و نفعی صرف اکلایوب  
 وجود که خیر محض در آندن مفارقت اید چکنه خوف ایتمکدن اوله یا مو  
 بعضی کماله نک نقصانی و سعادت آنک فوای وار خیال ایتمکدن اوله یا مابعد

موند

موند محتمل اولان عذاب و عقاب و وحشت و کربدن خوف ایتمک و  
 یا خود اولاد و انساب و احباب و اصحاب و درهم و دینار و اسباب و  
 عقاردن دور و مجهول اولسی ناسف و تلفندن اوله یا خود احوال  
 موت و امور آخرتد متحیر اولوب بر جانیه جرم و عقد قلوبی ایله  
 بر طرفه غم امتیوب وادی حیرتد هایم و تبه خجالتد دایم اولدوغی  
 اوله اما چون ملاذظه صحیح ایله تأمل و اعتبار و مقتضای عقل  
 صحیح ایله تذکر و افتکار ایلله معلوم اولور که بواوردن برسی  
 موجب خوف و ضحرت و مودت بیم و دهشت دکلمه اما اول که موتی  
 عدم محض و نفعی صرف خیال آخلق آنک بطلان بیان و عیان ایدلش  
 تکرار لازم دکلمه اما رباعیه خواجه فضل الدین کاشانی فرماید که بومعاد  
**رباعی** از مرگ تن ای حکیم چندین مهران بر خیز ز خواب جمل و بگره بیا  
 هم تو ز تو و هست و کر نه این مرگ پیوستن عقلست و بریدن زو  
 اما ثانی که موتی الم و وجع جسمانی بلکه آنک دفعی اولدر که  
 موت عدم حیات و زوال احساس در و المی ادراک مثالی در که وجود  
 حیات و بقای احساس ایلله اولور منافی در پس موتد الم جسمانی  
 اولور و اگر سکرات زمانند اولان المدن خوف ایدر سه محتمل که هیچ  
 آلم اولمیه نیتکم بعضی مرضی تکلم ایدر کن تسلیم روح ایدر لو و هیچ  
 الم احساس ایلر و اگر بر هر حال مقرر ایدر نیتکم ظواهر اخبار  
 شرع شریفه وارد اولمشدر آنک دفعی خوفک علاج عای ایلله اولور  
 که چون مکرو مقرر در سابقا خوف المن دخی ضم ایدوب مکرو استقبای  
 مکرو حالی دخی علاو فلقدر عقلدن دور در اما ثالث که موتی  
 قوت کمال و زوال سعادت تصور ایتمک در آنک علاجی بود که معلوم  
 ایدینه که بو تصور باطل و تفکر جاهل در بلکه موت متمم کمال حقیقت  
 انسانی و بسبب حصول حقیقی و جاودانی در و حکمای اقدمین حقیقت  
 انسانی حی ناطق غیر مایت دیو تفسیر ایلدیلر پس موت حقیقت انسانی



معتبراً ولبقى نخبه فوق كمال اولور و سعادتي حقيقي اتصال قدس و طهارت  
 و بوجاهت كمالی مودت صكرم اولور پس مودت نخبه زوال سعادتي اولور  
 همان بوقصود اول جاهلك دركه سعادتي رفعت دينوي و جاهد حشمت  
 صوري ظن ايدوي بوقصود مبتلا اولنلر صاحب سعادتي تقيي ايلي  
 نعمت و حشمت دينوي ايله مستقم و مترقه و كمالات معنوي و سعادتي  
 حقيقيه يه نامتنبه اولان دنيا دارلري كودوب ياليت لنا ميسل  
 ما اوتي قارون انه لذو حظ عظيم دير مسكين بي خبر دركه سعادتي  
 حقه عبادتي و رفعت و جاهد غفلتدن انبياه و مال و اسباب منافي  
 تقرب ربا لار باب در پس بوقصودك عللاجي ملاحظه ايتكدر كه مودت  
 فوت سعادتي دكلدر بلكه موجي در و عاقل داناقتدن ظلمت آباد  
 طبيعتدن كه نشأت دنيا در فصحت عالم آخرت احسن و اعلى و قفس تنك  
 محنت آهنگ جهان دوندن رياض و بسا قين روحانيات و مقربين  
 راجح و اولي در و بويغول تنك و تنكاي محنت آهنگ ايله انس ايتكدر  
 خسته و آفته و دل بسته اولان جنين كوي در كه رحم مادده جاي تنك  
 و تير در متولد اولدوغي جسدن متانش اولوب اندن واسع مكان  
 تمتع و انذن روشن مقام محال ظن ايدوي فصحت دنيايه خروج و مضيق  
 معتاد في ترك ايلكه راضو اولور اما بي خبر دركه طشر مي واسع و احسن  
 و منزل دنيا مضيق رحمه نسبت اطيپ و ازين در و يا اول مرغ بي در  
 كوي كه قفس تنكدر متولد اولوب باغ و گلزار دن كه پر شكوفه و ازهار در  
 بي خبر و حديق بساين دن كه مالامال انكور و زين در بي شعور اولدوغي  
 ايجون قفس تنكدر حقيقي عذاب اليم و فضاي جهانه آهنگ ايتكي بلای  
 عظيم صافوب بيلزكه **بيست** بيرون اين قفس همد باغست لاله زار  
 مرغان صيفر زن كه گذشت از حد انتظار اما رابع كه سبب خوف ما بعد  
 الموت و احقال اولان عذاب و عقابدر و احوال خشر و نشر و موقف  
 حساب آنك عللاجي اولدوغي سعي و جهد ايلوب افعال فجيحه و اخلاق ردييه

دفعه

و فضيحه كه موجب عذاب و مودت عقابدر ترك و آنلردن نفسي تخليه  
 و اعمال حسنه و اخلاق رضييه كه سبب نجات و ميل در جانه كسب ايدوي  
 نفسي آنلر ايله تخليه ايدوي اولياء الله تحند كه لا خوف عليهم ولا هم  
 يحزنون تشرifi ايله مشرف و اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم  
 المفلحون سعادتيه مستعدلردن داخل اوله و بوقصود في الحقيقه  
 خوف مودت دكلدر و السنه شرعد مستحسن و مندوب و لدوغي اكتساب  
 اعمال صالحه و اخلاق رضييه و اجتناب اعمال فاسده و اخلاق ردييه  
 سبب مضيق و علت مؤذي اولدوغي جودن حق بوقصود حاصل اولوب  
 اما صاحب اكتساب خيرات و اجتناب معاصي ايتكه واصل اولمسه نفع يوقد  
 حسن بصري رضي الله عنه بحال تذكرن خلق بكاه و ناله يه باشلسه لر  
 غضب ايدوب بيوردوي ايجي كيجي النساء و لا عزم يعني عود تارك  
 بكاه ايله رفع صوت ايتكه منتهى اما مرد كركي عزيت توبه و صالح عمل ايتكدر  
 تهي سر پس بوقصودن دغي مقصود بالعرض در و مقصود بالذات كسب  
 اعمال و حسنات و ترك افام و سيئاتدر اما خامس كه خوف فراق اولاد  
 و اسباب و ترك اموال و اسباب و مفارقت مألوفات و مهاجرت  
 ما فوساق ايجون اولورسه آنك عللاجي بودر كه فكر و ملاحظه ايليكه چون  
 بقايه احتمال يوقدر زير ابقاقتدريخه سعادتي اخرويه فوق اولدوغي  
 غري بونظام متقن و پر حمت و عالم پر صنايع و پر قدرت كه مشاهد  
 محسوس در و مختل و منقوض اولو لازم اولور و زير تا سلسله ضروري در  
 اكر موت و فنا اولمسه اجزاي عناصر و سطح زمين اقوات و اخبار اشجاي  
 كثير يه كفايت ايتدري زير ملاحظه اولكسه بر و ذك نسلي فوق اولدوغي  
 تقدير جهه اولقدر منشعب و منكنز اولور كه احقالدر كه روي زمين آنلر  
 وسعت و اقوات ممكنه معاشلرينه كفايت ايتيه بوقصودن كه موت مرتفع  
 و عدم تمتع اولوب جمله افراد انسانك على مرالدهود و الاحقاب انسانك  
 و اعقابي جمله باقي و منكنز و منشعب اوله لر سطح زمين هر بريك مجرد



شخصه حیز اولغه کافی اوله مره فکیف که زرع و وضع و سایر اسباب  
 تحصیلنه وافی اوله پس ظاهر اولدی که موت نظام عالم و امکان نشر  
 آدم ایچون لابد و ضروری ایش پس امری ضروری الوقوع ایچون خوف  
 و بیم واضطرار عظیمه ایلک لایق عاقل دکلر فکیف که لایق حکیم و قائل  
 اوله و سابقا دید که کبری حصولی مقدر و وقوعی مقدر اولان مکر و هلاک  
 و قتلدن اول غمین چکمل استعمال غم و استقبال الم دره عاقل بونک کچی  
 زنگ غم و خوف بیوده دن آینه قلبن پاک و تحصیل زاد آخرت و تکمیل  
 سعادت ایدوب خوف و خشیت واضطرار و دهشتدن بی پاک اولق  
 کرک و دایم لسان حال و قالی بویله دیمک کرک **بیت**  
 آن مرد نیم کر عدم بیم آید کان نیمه مرا خوشتر این نیم آید  
 و اگر مرادی بقا و خلود و ترک لقاء موعود اولیوب مجرد طول عمر زندگانی  
 و کثرت تمتع جهان فانی اولورسه آنی دخی ملاحظه ایلوب که طول عمرک  
 چندان فائده سی یوقدر بلکه مصایب و متاعبله آلام و محنتی جو قدر  
 خصوصاً که کعبه شباب و کمولدن خارج حرم و داخل تربت شیخوخ و هرم  
 اوله اوجاع و اسقام مترادف و متواتر و احران و آلام متضاعف و متکاف  
 اولسر کرک پس حالی بوموال اوزن اولیجی درخت عمر دن نه قدر بخور  
 و قبا بقا دن تمتع و تلبسی نه مقدار اوله و طول عمرک محذور مشهور لایق  
 برایی اولدکه مصایب اقارب و اولاد و ماتم عشایر و اخفاد چوق چکیل  
 و بری دخی اولدکه دولت و رفعت اعداء حساد و استیلا و استعلا ای  
 و اضدادی چوق کویلو **حکایت** اولنور که دامغانی نک که قضایه  
 بغداد دنده بر جوان نایب محکم سی واریدی طول زمان و حوادث حدان  
 ایله جوان مزبور ترقی و سعادت طالع آنی تلقی ایدوب خلیفه نک و زیری  
**حکایت** ایدر دامغانی وزیرک اوکجه موکبد کیدردی و بکا ایدوب  
 کفر الله طول العمر لغنا طویل العمر دیر ایدی و طول العمر طلبی فی الحقیقه  
 مناسب و لذوغنه ابیات مشهوره واردره که حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب

کج

کریم الله وجهه به نسبت اولنور **شعر**  
 اذا عاش امرئ سبتین عاماً فی نصف العمر یجوز اللبائی  
 و نصف النصف یبقی لیس بیدنی لغفله یبیتا عن شمال  
 و باقی النصف سقام و خزن و هم بالمعیشه و ارجحالی  
 تحت المرو طول العمر یجمل و قسمته علی هذا المثال  
 پس اعتدال دن خارج عمری طلب و سؤال ایتک لایق اصحاب کمال و مقصدا  
 رای عقلاء بجال دکلر چون ظاهر اولدی که بقا و طول عمر خارج اعتدال  
 پس عاقله لایق اولدی که عمر فانی عمر باقی تحصیلنه مصروف و همت و  
 نهمتی و وصول خطایر قدسه که دیاضی خار از اردن پاک و انجار حدایق  
 بار انقطاع دن آزاد در معطوف قیلنه **نظم**  
 د لا بکوش که باقی عمر در یابی که عمر باقی ازین عمر برکذر یابی  
 مباش غم باقیام کامرانی و عیش که تا دو چشم زنی کارها در کربانی  
 و هر ما ممکن ما لوفات و مستحسانات دنیویه به که جمله سندن مفارقت  
 و دوری آخر الامر لازم ضروریدر عقد قلب و احکام علاقه ایتوب  
 تجرید و تغرید باغنه حرام و معشوق حقیقی و مطلوب یقینی که نشاء  
 مفارقتی بحال و مباحرقی مستغدر قبله توبه ایدوب ماسوا محبتی کند ویر حرام این  
**رباعی** هر صورت دکنش که تراروی نمود خواهد و کنش باز دست تور بود  
 زودل بکسی ده که در اطوار وجود بودست همیشه باتو خواهد بود  
 چون سراپرده دل نقوش تعلقات کونیه دن خالی بلکه محبت محبوب حقیقی  
 ایله برومالی اوله مرک طبعی قریب و ناحیه ملک الموت پیدا اولیجی مرغ  
 جان گیر و سینه نظر ایتکدن خلاص و سبکیار عقبه تنک موتدن گذار اید  
 شهرستان آخرتده خاص الخاص اولور نیته کیم بعض مشایخ حالت نزع  
 کلجک بدیهه بور باغی انشا بوردی کجیدیلر **بیت**  
 از رخنه دهر همچو زردان جستم رخت سفرم بجای دیگر بستم  
 بر لاشه خرچود یک جندی بودم کرک آمد و خبر برد و من از غم رستم



و حکما موقت مشهوره موقت طبیعی دیرلر . و تعلقات کونیه دن ازاد اولغه  
موقت ارادی دیرلر . افلاطون الهی دیشدرکه . مُت بِالْإِرَادَةِ تَحْصِي  
بِالطَّبِيعَةِ . و اهل تصوف خلاصه سلوک بویکه ایله عامل اولغی تعیین ایتشدر  
که مَوْتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا . و شیخ نجم الدین کبری قدس سره حضرتلری آنک  
علی طریق شطارت دیوب اون اصله خضر قیلوبه بر رساله سنده اول  
اون اصلی بیان بوردیشلردر . و خواص سنایی دیشدر **بیت**  
بمیرای و سبب من از مرگ اگر تو زندگی خواهی که درین از چنین مردن بهشتی کشتی  
و عشاق حقیقت علاقه بدنیة محال تمام تجلی در دیوب خلاص طلب ایتشدر  
و مشتاق دوست . اَلشَّوْقُ حُبُّ الْمَوْتِ دیشلردر خواص حافظ دینری **نظم**  
حجاب چهره جان میشود غبار تنم خوشادی که ازین چهره پرد . بر فکرم  
چنین نفس نه سزای چو من خوش الحایت روم بگلشن رضوان که مرغ آن چشم  
و قضا الله تعالی و ایاکم للفوز بهذا المرام . و لا یجعل امرنا مجرد القول  
و محض الکلام . اما سادس که خونی خیرتدن . و امورا خرد بر جانب جنم  
یقینی اولدو غیله دهشتندن اوله . نیتیم روایت اولنور که جالینوس  
طیب بقای نفس بعد هلاک البدن . و معاد موعود دن مذکور اولان  
احوال سعادت و احوال محن خصوصند جنم یقین حاصل ایتما مشید  
و بسبب اقراقی قند اسم حکیم اطلاق اولونجی درجه یه و اصل  
اولا مشیدی . لاجرم آخر عمر و زمان رحلتدن که قای بقای فاندن بی  
و مرغ روح بی فتوحی نفس فالبدن پروان ایتمک قریب اولدی که مختصر و مختار  
ایدوب دیرایدی که نولایدی که فرجه استرد کلور فرجه اولایدی که بو  
عالم دن مفارقت ایتد و کند زکرم کاهی اول فرجه فانه کیدیدم . و اندن  
بو عالمی بر مقدار تفریح ایدیدم . و حقایق کوی نامی مولانا عبدالرحمن جانی  
توحکایتی بعض مشوی کتابند بود جمله نظم ایتشدر و مشوی  
شیدستم که جالینوس کردل **بیت**  
چنین گفتست چون جانم رسید . لب ای کاشکی پیش دودید

ز فرج استرم یک فرجه بودی که عالم از پس مرگم نمودی .  
کشاد دل نبودش چون میستر فرج را فرجه جست از فرج استر  
و بوجوهك علاجی بود که تحصیل عقاید حقه ایروب انا را بنی  
و روش اصغیا و اولیایه اقتدا اید . و اگر نفسند طریق برهان و دلیل  
حقایق تحصیلنه استعداد و سبیل کور مرسته تقلید انبیا ایله اکفا  
اید . که ایمان مقلد دخی اصح مذاهبدن اوله . و ایمان تقلیدی  
دخی غبات نار جهنم . و دخول جنت خرم ایتمک وسیله وصول اولور  
و حال حیرت و دهشتدن قور تولور . و رخنه خوف و خشیت بر مقدار  
اورد تولور . و الله تعالی الموفق والمعين **علاج امراض شهوت** چون  
علاج مرض غضب که قوت دفع در مذکور اولدی . مرض شهوت  
که قوت جذب در . آنک دخی شفا سی و علاج جن عیان . و آندن دخی  
نصیح مزاج نه ایله اولور . بیان اید لم . معلوم اوله که قوت شهوت  
سببی ایله اولان امراض حد حصردن بیرون . و مرتبه عدد احصا دن  
افزوندر . اما خواص نصیر ایدر که غایت مضری د ورتدر . بر کسی  
افراط شهوت . ایکنجی سی بطالت . اوچنجی سی خزن . در دخی سی  
حسد در . پس بودرت نوع مرضك علاجاتی بر بیان اید لم .  
**علاج افراط شهوت** اگر افراط شهوت ماکولات و مشروباندن اید .  
علاجی بود که ملاحظه ایلیه که اکل و شرب لذت آنی در و مع هذا مضرا  
لازمه . و تعبات مرتبه سی . اگر مقدم و اگر مؤخر بی حد و بی عدد در .  
مثلا اول تحصیل ایچون هزار محنت و مشقت . و ارادل و فاکسل  
منت و رذالت . و بعد ذالت سببی ایله سقوط خست و مهابت . و  
ظهور ذلت و مهانتدر . و عزیز لرد دیشلردر که . شعر .  
نصف رغیف مشبع لمن اکل فالذل من ای طریق یجمل  
و شیخ سعدی رحمه الله تعالی علیه نه خوش دیشلردر که . بیت  
ای شکم خیره بنانی بساز تا کنی پشت بخدمت دوقا



و این عین دخی خوب دین **ب**  
 جواب تلخ در بانی نیر زد  
**رباعی** سلطان خودم خدمت سلطان حکیم  
 نفسم چو سگست و حرص من چو سبک

و مضرات متاخره و بغایات مترتبه شدن بعضی فتور فطنت و ظهور  
 بلاد در و خجسته وارد اولشد در **البطنة تذهب الفطنة** یعنی کثرت  
 اکل فهم عقلی کید در و سبب ظهور و حدوث انواع مرض و اصفاف عکس  
 و کتب شرع و طبیه مذکور در **المعدة بيت كل داء والحمية رأس كل**  
**دواء** یعنی معده هر درد کانیله اعضا به امراض آذن و اصل اولور  
 و برهیزایتمک هر دمانک امراضه شفا آذن حاصل اولور **مصراع**  
**كلوا في بعض بطنكم تقيحوا** و بعض حکای شریعت شعار دیشلدر که  
 مجموع مسایل و فوائد علم طب بواج کلم جوامع که انوار حکمت و تربیت  
 آذن لواجم در جمع ایتشدر که **كلوا واشربوا ولا تسرفوا** و بعضی  
 اصحاب واجباتی هیچ طعام تناول ایتسرز دید که دیلر ایدی دنیای  
 کورک بر بویک لذتی اکل نفایس و شرب لذایذ در و الله دخول مستراحا  
 و تنقیه و تطهیر قاذورات ایتکه دکنز و مناف جناب مولوی قدس  
 کتابند روایت ایلر که بر کجیه امیر معین الدین پروانه که حاکم روم و محبت  
 حضرت مولوی ایله موسوم ایدی سماع عظیم ایدوب مولانا و اصحاب  
 و اخباری دعوت ایتش ایدی چون سماع فروداشت ایلدی سفر و سماع  
 قونلدی و اهل سماعه اشربه ایله کاسه لر صونلدی حاضرین سماعدن  
 رجوع و تناول طعامه شروع ایتک استدیله اما جناب مولونیک  
 شور و شغبی زایل و نفس شریقی تناول طعام جانبیه مایل اولدی  
 امیر پروانه نک رشته جانی شمع واریا ردی و شراب لیون بی نظیر دن  
 بربر کاسه الله آلوب مولانا به صونردی و قضرع ایدر یک تناول  
 بورد که وجه حلال دندر حضرت مولوی کاسه بی الله آلوب دهان

مبارک که یقین ایلنوب ینه تناول ایتوب معارف و حقایق بیانیه آغاز  
 ایدوب امیر پروانه کیر و قضرع و نیاز ایدردی بونا ز و نیاز و سوز و  
 کداز تا آخر شب دور و دراز اولدی **بیت**  
 شب واز چه دانی که چیست حالت شمع دلیل سوز دلش رنگ عاشقانه او  
 چون صبح قریب اولدی مولانا محاسن مبارک الله الین اوروب ایدی امیر المؤمنین  
 معین الدین ریش سفیدم دن شرم اتمری سن که بی قدم کاهه کیر که دعوت  
 و ابرام ایدرین و بوا یکی بیتی انشاء ایلدی **قطعه**

چرب و شیرینی نماید پاک و خوش	یک شبنم بگذشت با تو شد بلید
چرب و شیرین از غذای روح خود	تا برت برود و دانی پرید

و حدیث شریفه وارد اولشد که **ما ملأ ابن آدم وعاء شرا من بطنه**  
 یعنی آدمی زاد طولدر و غی ظرف وانا و کاسه و وعاده کند و بطنی اناهی  
 طولدر و غی جمله دن بدتر در و دخی سوز مشلدر که **بحسب ابن آدم لقیما**  
**يقب صلبه** یعنی آدمی زاد که برای لقمه که روق اید کافی در و امام شافعی  
 مرویدر که **من كان قمته ما يدخل في بطنه كان قمته ما يخرج منه** یعنی که **بیت**  
 هر کیم نه کیر سه جوفه اول اولدی متقی هر نه چیر سه جوفه اول اوله فمقی  
 و کثرت اکل امر قی و طالب کمال سعادت اولنلر مانع صریح اولاسدن اولیا  
 و زهاد و کمال اصل ارشاد کلاهی چوقدر و جمله سن بومقام ابراد ایتکه  
 احتیاج یوقدر و حرص شرب آب دخی بویله در و وساکنان شرب آبک  
 ضرر دنی نقصیه به مانع اولقد اکل ضرر دن آتوق طوترلر کن ارباب  
 ریاضت دیر که اشتهای آبی کاذب بولدی اکثر یا صبر ایله مندفع اولور  
 اما اشتهای کل بهر حال صادق صبرله غیر مندفع در دیر اقوام بدن قوت  
 قوت ایرینجه منع در **اما شهوت مناکحه شریفه** بویلد دخی عند الدن  
 تجاوز شرعا و عقلا مباح و مستحسن اولان مرتبه دن تعدی ایلک منافی تحصیل  
 فضیلت و مباین تکمیل اسباب سعادت در و علما ایدر که شهوت جماع  
 آدمی و زنیه مسلط اولدو غی ایکی فایده ایلدند بر کسی اولدر که لذات



جستند مذکور و منتهی اولاً زیرا اقوای لذات جسمانی دره چون بولدت انسانک معلوم اوله جنس لذایذ دن مطلوب نفس و مرغوب طبع نه مرتبه ده و ارا عیش معلوی اولور پس آخرت لذایذنی اکا مقایسه ایدوب زباده و غیبه سبب اولور نیت کیم آلام جسمانی دن احتراق نار اعظم آلام پس حق سبحانه و تعالی دنیا ده خلق و ایجاد و عباد ایچده ابعاد ایلدی که وعید بورد و غی نار جهنمک شدت و المین انکیله فهم ایدوب ترهیب آخرت حاصل اوله ایکنی فائد سی بقای نسل دره زیرا چون مبدأ اول جل ذکره خضر قلینک بقای نظام عالم و انتظام سلسله وجود بنی آدمه عنایتی اکل و اعظمدر پس جماعه لذت قوتش اولیا یدبی محتمل ایدی اکثر ناس رغبت اتمیوب تناسل قلیل بلکه موتان عظیمدره بالکلیه انقطاع مؤدی اولای پس حکیم مبدع آند لذت قودی که بقای نوع و دوام انتظام مقدر اولسی خاطر لرینه خطور و عبور ایتین کسمنه لر دخی تحصیل لذات ایچون بار فعل مزبوری ایجاد ایقاع ایدوب مقصود نافع کامل الابداع که دوام عالم و بقای انواع در حاصل اوله و دخی معلوم اولسون که بوقوتک اطرافدن حاصل اوله مضرات دینی و دنیوی و تعبات صوری و معنوی شهوات اکل و شربدن اضعاف مضاعف دره زیرا بوقوتک اکثر ناسه تسلطی افزون و اکثر افراد آدمی نک بولدت نیلنه میلی و ترکنه قلت صبری حد دن بیر و ندره لابد حکمت اقتضا ایلدی که افراطدن مرتباً و لان مضرات و اقام الخش و اشنع اوله که عقلاً و خامت عاقبتن ملاحظه ایدوب ابا و امتناع ایدور پس بوقوت افراطنه منایل اولسه علاجی بود که ملاحظه اولنه که بوفعل حد نفسند و نادات و خساستله منصف و لد و غندن غیری نه قدر مضرات و تعبات اکامرتبند اما نفسند خساستی اندن ظاهره که مجرّه نهمه بهیمیه و شهوت حیوانیه قضای ایچون برعصنو واجب التری اگر نفسند اگر غیر بدن کشف ایدوب نلط فاذورات و تمغ نجاسات اختیار ایتکدر نیت کم بعض علما دیشلرد که الجماع اذ خال المبال فی المبال و بعض اصحاب فحش مجنون دیشلرد که شعر

صمدت لها و جیح اللیل داج باخطف للطریقه من عقاب  
واولع بالمباعر من قراده و اوقع فی المقادیر من ذباب  
و مضرات و تعبات بیچه قسم دره زیرا حرام محظور و موجب اقام و محذور  
نغوز بالله که جسم و دینه و عرصه و ماله ضرر محض ایدوبی اظهر دره و اگر  
خلال ایسه بینه مبالغه و حد اعتدال دن تجاوزی که کلاممرا آند در موجب  
نقصان قوت و انتهای جسم و اضداد دماغ و عقل مؤدی نقصان کسب  
فضایل و کمال اند و دخی معلوم اوله که افراط قوت شهوت و قاع اوج  
طریق ایلدر اولکی طریقی که غایت خبث و نهایت معصیت و ظلم حد دن  
تجاوز و تحذیر و افراط و قبح ارتکابه ترقی و تحبط در اولدر که قضای شهوت  
محمل طبعیدن که امکان خلل ایلدر موصوف دره تجاوز ایدوب یا کمال جهل  
و خباثتدن و طی حیواناته مرکب اولوب لغت و غضب حق و طعن و ملاحت  
خلقه مظهر اوله یا خود افراط شر و شبق و عماره شهوتدن مجامعت غلام  
که شرعا و عقلاً محظور و حرام در ایتکله مستحق عذاب و ملام اوله و  
حدیث نبوی علی صدره الصلوة و السلام وارد اولشدر که اِنَّ اَخَوْفَ  
مَا اَخَافُ عَلَى اُمَّتِیْ عَمَلُ قَوْمٍ لَوْطٍ اخوف محو فک دیکدر پس اسم مفعول  
افضل تفضیله علماء صرف مفعولدن افعل کلمه ضعیف ثبات ایدور  
بعض شراح حدیثی ذکر ایتش که کانه جناب رسالت پناهی که رحمة للعباده  
وافصح من نطق بالضاد دره بوفعل شنیع دن تحذیرده که کمال قباحته  
مشهور دره عمداً بر لفظ ایراد بیوردی که تمام فصاحتدن دورد که دال ایل  
مدلول راسخه مناسبت و لسان رمزه دخی تحذیرده مبالغه اولمشدر که  
اَقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَالْمَفْعُولَ یه ایکنی سی اولدر که فسادن عقد و ملک  
سببی ایلدر خلل و لان مرتبه دن تجاوز ایدوب زنا حرام که کبایر فواحش و  
انام دره اکا مرکب اوله و دخی اگر چه کبیر و فاحشه دره لکن اولکی فعل  
بالکلیه وضع طبعیدن دورد و امکان استحلال دن مجبور دره و مفعول  
اولان شخصه ضرری اکثر و او فر دره زیرا مصب ماء مهین و نطفه نابالک



لوطی ظالم و لعین اولغیله وجود لویه فساد تمام عارض اولوق مقرر در  
و عرضی و ناموس کلیم منهدم وزیر و وزیر اولغیله ظلم وعدوان اولوق  
فعل زنادن اکثر و حرمت و قباحته آندن اکبر در . او چینی مرتبه تکثیر  
منکوحه و توفیر جوی و سراری ایتمکدر . هر چند شرع تعدد منکوحه ده  
بجایزدر . لکن قسم یعنی هر بی امثالند مساوی طوعتغیله مشروط در  
و قرآن عظیمه **فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُقَدِّمُوا أَفْرَادَهُ** . بیورمشدر . پس وجود  
واحد نفس عدم عدله تعلیق و لغیوب خوف عدم عدله تعلیق اولغیله  
پس برکسته که کند و بر عدل این ملک احتمال ویرسه که خوف آندن عبارتند  
موجب نقص کریم اوزن اکا واحد ایله اکثفا واجب . و بردن آرتوق حرام  
اولور . مگر که کند و نك عدل ایتمسه جانم . و فی الحقیقه جور احتمالی مستقی  
و منعدم اوله . آنک حقت تعدد مجوزدر . و تکثیر مرخص . و افراد انسان خصا  
بوا عصارده . و امصادره . خوف ظلمدن معزا و مبرا . و عدل ایتمی مقرر و محقق  
اولوق دایره امتناع . و درجه استحاله به قریبدر . نسای منکوحه ده . طلب تعدد  
و اشاع . مجتهد قوت شهنشیه اطاعت و اتباعدر . حال آنکه عدل ایتمکه قادر  
اولسه . و منکوحه سه اذخال غم ایتمایکچون . و احدا ایله قناعت قانع و صابر  
اولسه . اجر و ثوابدن مالک حظ وافر اولسه . علماء شرع تصریح ایتمشدر .  
پس طالب فضایل و مجتنب رذایل اولنلر لایق و مناسب بل لازم و واجب  
اولدر که . بوجمله افراطلردن اجتناب . و مرضی عقل و شرع اولان مرتبه ایله  
اکثفا ایدوب کسب اجر و ثواب ایدلر . و علماء آخرت اگرچه بومسئله اختلاف  
ایتمشدر . که باب نکاح دخی زهد ایلوب مثلاً زیاده قادر ایکن قدر  
مالا بدایله . و دفع ضرورت مرتبه سی ایله اکثفا ایتمک ثواب فضیله مشتمل  
و ماکول و مشروب و ملبوسه اولان زهد کبی بوزهد دخی درجات کمال  
و قبوله متصل میدر دکلیدر . بعض مشایخدن سهل بن عبدالله نسری ذاهب  
اولدیلر . که باب نکاح زهد معتبر کلد . زیرا سید زاهدین و سید  
عابدین شیخ باریکه اصطفی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم امر نساوه زهد ایلر

عمل بیوردی بلکه منکوحه امتدن زیاده طقوز ایدوب سرید دخی اتخاذ  
ایلدیلر . اگر باب نکاح زهد افضل اولایدی . اول حضرت که احوالی افضل  
عمل . و اولی و اکمل ایله آخذ در نه ترک ایلیه لر ایدی . آما جهنم مشایخ  
و عامه زهاد ذاهب اولدیلر بویخصوصه دخی زهد ایلک یعنی زیاده تنع  
و ترقه . و نسای جوی خیرات حسنا ایله نعم و تفککه ایتمکه قادر ایکن .  
دفع ضرورت مرتبه سیله اکثفا ایلسه مثاب و مأجر اولور . زیرا هر چند  
منکوحه و سرتیه حلالدر . آما آنلر انس و اشتغال مانع تحصیل کمال و تقوی  
اخلاص ذوالجلال اولوق ممکن و احتمالدر . آما افراط معاشرت و جماع اضرای  
بدن و عقل و عمر ایتمی مقرردر . و رئیس این سینادن منقولدر دیکشدر .  
**مِثْلُكَ نُورٌ عَيْنِيكَ وَ نَحْمُكَ سَائِيكَ وَالْأَمْرُ لِيكَ** . امام غزالی قدس سره قوت  
فیرونی عامل خراج مسرفه تشبیه ایدوب دیکه . نیکه کم عامل خراج که محبت کثرت  
سرف و اخراج اوله . اگر بادشاه طرفدن مطلق النصف و محاسبه و غضب  
سلطان و وزیردن بی تقوی و بی خوف اوله . جمله اموال رعایای اخذو  
هنب ایدوب مراد منه صرف و وهب و اخراج . و جمله رعایا و بریایا اسیر  
احتیاج ایلر . کذلک قوت شهوت دخی حاکم مطلق و متصرف و مستقل اولوب  
سلطان عقل و تمیزدن بی خوف و خشیت . و مطیع فضیلت تقوی و عفت  
اولیه . خراین بدن اباد جوارح و اعضاده بولد دخی مواد غذا و کیموسات  
محموده بی جمله مهمات و مشتهیهاته صرف ایدوب عظام و اعضایی ضعیف  
و ناتوان . و عساکر قوای دماغیه به ضرر و زیان ایلر . و اگر مقتضای سلطان  
عدالت و تدبیر و توقیر وزیر عقل اوزره صرف و بذل ایلیه . شول عامل  
مستقیم کبی اولور . که مال خراجی استیفا و اخذ رعایت مصالحه ایضا .  
و بذل ایدوب لشکر آسوده . و کشور معمور و رعایا منظم الاحوال و خیر  
موفوز اولور . و نیجه کسسه لر خلفای سلاطین ماضیه ده اسراف جماع  
ایتمکدن امراض صعبه به مبتلا اولوب مبادی و واسطه عمرده هلاک اولدیلر  
تدبیر خدای اطبا و استعمال معاین معتبر مفید و دافع اولدی و ملاحظه



ایتم کرد انسانك تحصیل شهوت و قضای لغت ده بر بردن تفاوتی  
همان اطعمه نك دفع جوع و سد خلعت ایتمك تفاوتی بکوی در پس برکسته  
مسکنند خاتون و سرتیه حلالی اولد قدر ضرر مجرد ذوق تلذذ ایچون  
بیرون خانه ده اولان ماده به طمع و استغراف ایتمی همان آنک بکوی در  
بر کشیدنك مطبخند مطبوخ حاضرین الیقوب غیر پیچودن در یوزده طعم  
و خواش غذا این خصوصاً صاحب خانه صاحب جمال و صاحب ذیل غنج  
و دلال اوله میل بیرون محض سغه و عین جنونند نیت کیم ظرفای عجم و پیش از  
**بیت** با بری روی اگر در خانه باشد کفی میل بیرون کر کند دیوانه باشد  
و افراط شهوتدن بر قسم مذموم دخی عشق غلام بر اعتدال وزن صاحب  
جمالدر زیر ابو عشقك محصلی قضاء شهوت بر ماده معینه حصار ایتم  
السته بهر حال بو محلدن تحصیل مرام نفس نافر جام تعیین التزام ایتمك در  
و بهر حال مفاصله مضراتی بحساب و تحصیل کمال سعادت مانع من کل با  
و اگر ناکاه ابتلا اولسه ملاجه اعتنا لازم و دفعه تدبیر واجب در  
زیر کاه اولور تمام غلبه و استیلا ایدوب یا زوال عقل یا هلاک بدنه  
مؤدی اولور و مناسب علای اولدر که قادر اولد قبح جانب محبوبدن  
فکری صرف ایدوب علوم شریفه و افکار لطیفه و صناعات خوش آیند  
و مصاحبت علمای صاحب فهم و فضیله خوش طبع طرفه دوشور لر  
و اشعار عشق انگیز و حکایات عشاق شوق آمیز خسرو شیرین و لیلی  
مجنون استماع استر میه لر که موجب تذکر و تفتح ماده عشق و سودا الهیه  
و موضع حلاله جماع ایتمکله اخراج منی منقض غایت نافعدر و سرزنش  
و تغییر و مذمت عشق و معشوق و کشف عیوب محبوب ایتمك دخی مفید  
و بهر عشق و هوایك غالباً سببی نظر در و نظر نافر محرم اگر زن صاحب جمال  
اگر غلام بر اعتدال در اهل دین و صاحب کمال اولنلر در در محض و مرض  
آمال دره اینچون حدیث شریفه وارد اولشد که النظر هم مستقیم من الیه  
**قطع** دیدن زلف و خال نافر محرم دانه کید و دام ابلیس است

هر نظر نا و کیست زهر آلود که زشت و کمان ابلیس است  
و حضرت عیسی علیه السلام من مروید که انا کم والنظر فانها ترزع  
**بیت** فی القلب الشهوة و کفی بها فتنه  
زهر را یتمه جهر نافر محرمه نظر زیر که چشم قلب که تخم فساد اگر  
و حضرت داود سلیمان بی به علیهما السلام نصیحتند بیور مش که  
يَا بَنِيَّ امْسِ خَلْفَ الْأَسَدِ وَالْأَسَدِ وَلَا تَمْسِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ الْأَسَدُ مَارِ  
سیاه در فقیر ایدین ظاهر اول یام خوف فرجام فتنه و فساد غلامدن  
پاک و طاهر ایدیک حضرت داود نصیحتند غلام آردنجه کتکی ذکر بیور مید  
اما ندیک زمانه کوره دخی الحاق اولنوب دینسه که امس خلف الأسد والأَسَدِ  
وَلَا تَمْسِ خَلْفَ الْمَرْأَةِ وَالْأَمْرُ يَعِيدُ كَلْدَر **بیت**  
همشین اولسه بر آدم آسد و آسود ایلد یکدر آندن کا وله همخانه زن و نر  
اگر طالب عافیت راه کدر لدره غلام خوب صورت یازن حسنا و بر دینت  
کورسه نظر اولی معفودره اما نفس طالب و شر و حرص غالباً ولوب  
زند و پسر طرفه تکرار نظر ایتمك استرسه علای بود که ملاحظه ایلد  
که تکرار نظر دخی کچین نظر کی در و لاشک درد طلب و حرارت حرص افزون  
اولسه کرک تحصیل شهوت اقدام ایدرسه عدم حصولی احتمالی بلکه مشقت  
و ممانعت و ذل و فضاحتا احتمالی مقرر در و شهوت حرام حاصل اولور  
نعوذ بالله صغیر و بکیر به مؤدی و دوائی فواخته منقض و لمغیله  
بوگون خانه عرضی و دینی خراب فردا مستحق عذاب و عقاب اولسه کرک  
اگر حاصل و لمرسه هم مصیبت ایلد روز کاری کذران و چشم و دل حسرت  
جانب حرامه نکران اولور و اگر اقدام تحصیل شهوت و سعی آرزوی نفس  
بدنمت ایتمسه تکرار نظر دن حاصل اولان میلی قلبدن ازاله و سیلاب  
آرزو و اقصای جانب آخرت اماله ایتمك غالباً محتاج تعب اولسه کرک  
و نفس بقیه طلب و حسرت قالس کرک و نظر تکرار اولد قبح نفس بای ذل  
و نجات و خلاصی مشکل اولسه کرک اگر اولدن لجام نفس نوسنی کشیدن



و سهام زهر آلود ابلیس نارسید ایلر سه قلبی بی جراحت و کشاکش آرزو  
 راحت و لسی مقرر در و چشم نظر ثانیه دن منع اولنق عبادت حلاوت  
 بولغی مفید در و عزیز لردن تجربه ایتش لرد و حدیث شریفی دخی بود عن  
 مذکور در و اگر نظر اولی ده منظور تمام تشخیص و لمیوب نفس عاده  
 نظر و تحقیق حسن زن و پسر اینکه حریص اولور سه ملاحظه ایلسون  
 شاید بومظهور و سمة جال دن عاری و پرده قبح و بد شکل لکن متواری  
 پسر عاده نظر محض زحمت پیورده و عبت یر صرفا چون فرسوده اوله  
 اگر متوقع اولان کی حلیه حسن و جلاله متحلی و نفس جذبه طلب و آرزو  
 منجلی اولور سه عدم حصول احتمالی باقی و نفس راحت یکن هزار مشقت  
 و عنایه و ملامت و بلایه ملاقی اولسه کرک ان شاء الله تعالی بوملاحظه  
 عاقلی دام نظر بسته و زخم تیر شهوتیله خسته اولمغه مایل و نظر اولی  
 که فی الجمله مرتض در قانع ایلر اگر هر حال نفس طلب و آرزو غالب اولو  
 نظر ثانیه و ثالته ایله مبتلا اولور سه سعی ایلسون که تابع نظر ایله عشق  
 زن و پسر دامنه طوطیه و حسب حالی بوقول اولیه که **بیست**  
 جوق با قدم اول عذاره اولام کی مبتلا بر هیز ایتدم صوبه بیمار اولام کی  
 بلکه یک نظری ندامت و استغفار طرفه راجع و حمامه بالی بود باقی ده **سابع**  
**رباعی** ای دوست رضا حکم یزدانی ده در راه خدا داد مسلمانان ده  
 چنمت چو جنب شد ز رخ نا محرم غسلش تو ز کربیه پشیمانی ده  
 اما بعض سالک کدر یکر که کاهی عشق مجازی قنطر عشق علی تحقیق و  
 صور حسنه الایش شهوتدن پاک اولنه شهود جمال مطلقه طریق اولور  
 و مشایخ اهل تصوف دن بو حاله موصوف و بو عشق ایله معروف اولنلردن  
 شیخ اوحا الدین کرمانی و شیخ عراقی در قدس الله روحه و مولانا عبدالرحمن  
 جامی بر مقدار اوایل سلو کنند بوباده دن سرخوش و بومیخانه دن جری کش  
 اولستلر لکن عاقبت بو حال دن نه ایتشلر و دیشلر در بود باقی ده **رباعی**  
 از لطف قد و صباحت خدجه کنی و ز سلسله زلف بجعد چه کنی

از هر طرفی جمال مطلق تابان ای بی خیر از حسن مقتد چه کنی  
 لکن بو طریق غایت صعب و دقیق در سالک الایش شهوت و صفات بشری  
 تمام پاک اولمش اولق و پخته مجاهدات و ریاضات ده اتقوا الفایه  
 انسبک ایتش اولق کرک و الانفس و شیطان مکر و فریبایدن و مبتدی  
 طالبری اسفل السافلین طبیعته قریب قیلور و مشایخ متقدمین  
 طالبری مصاحبت احداثدن که نوجوانلردن بغایت منع ایتشلر در  
 و مرید آذن مضرت سنه یوقدر دیشلر و روایات صحیحیه وارد اولشدر  
 حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضوره قبایل اعراب دن بر طایفه  
 تعلم دین و تحصیل یقین ایچون کلد یلر آرا لرنه بر جوان و ارادی که چهره شد  
 آثار صباحت ظاهر و روی خوبن لعه حسن و ملاحت باهر ایدی حضرت  
 فرمان پیور د یکر که ظهر مبارک لری طرفه کجوب مقابله ده او نور میه مسلم  
 پاک اعتقاد قندن بونک امثالی امته تعلیم و ارشاد در و الا مسند نشین  
 و بی و عصمه احتمال میل کثرت محال در اولنور که ارشاد  
 پناه خواجکان سلسله سندن خواجه عبید الله سر علم ولایت و ارشادی  
 زمانند مسامیت منجوق ماه و سلاطین و امرا و اساطین علما قوت نصرت  
 ولایتندن آستانه ارادتندن بندکان درگاه ایدی او اخر عمر دن ضعف  
 و فتور و شیخوخت و هرم سببی ایله اکثر زماندن یا قوب مرید مخلص لری  
 اعضا و اطرافنی او وارلر ایدی اتفاق بر کون بر محبا و وار اکی بر ضرورت  
 ظاهر اولغین قاقوب بر صاحب جمال او غلی و ارایش اکا او و دیوار  
 ایتش جوانک کفی پای خواجهیه مماس اولیجی فی الحال ایتلرین جکوب  
 باشلرین قالدروب اصحابه خطاب ایدوب دیشلر که نیچون آیاعنی  
 چکدم بیلور یمن بو جوانک کفی پاییه مماس و حرارت دشته نفس من  
 احساس اولیجی بقیه بشریت که **سابع** با جان بهم برآمد و با جان بروی شوق  
 مقتضای ایله نوع تلذذ و دغدغه واقع اولدی پس آگاه اولک بو فقیر  
 یوقدر مجاهدات و ریاضات که مدت عمر ده حاصل و حالا شیخوخت و هرم



بومرتبه واصل اولشيكی هنوز داعیه میل بشتریدن اثر باقی و نفس  
نا فرجام جرعه جام هوایی ساقی وله سز کرده که شباب و قوت کامل  
و درج ذر کوز هوا خفیلین شامل در ساده رولر مصاحبتی نه مرتبه سخت  
و نه درجه ده فتنه انگیز اوله زنه زنه بوطایفه دن دود آتش دن  
قالقربی و آتش بدن فخری کریران اولک **مشهور**

چو دیده بدیدار کردی دلیر	نکردی چو مستغنی از دجله سیر
بخواهی که قدرت بماند بلند	دلای خواجه بر ساده رویان بلند

هر چند بطالت و کسل مذاق جمال بی ساما

قتل شهد و غسل در نیت کیم ما جنلرد میشلرد **قصیده**  
إِنَّ الْبَطَالَهَ وَالْكَسَلَ أَخْلَى مَذَاقًا مِنْ غَسْلٍ إِنْ لَمْ تُصَدِّقْهُ قَبْلَ عَمَلٍ كَسَلٍ عَنْ كَسَلٍ  
لكن عاقلة ن عاقلة نديش وسعادتمندان فضيلت كيش قتلده سم قائله  
امر و زهر هلاهل دن اضردر زیر احرامان سعادات جاودانی به مضقی  
و بطلان مرادات و وجهانی به مؤدی در اما حق معاش و امور نیوی  
ظاهر در که توانی و تکاسل و مباشرت اسبابدن تقاعد و تغافل موجب  
اختلال احوال و انقطاع امانی و آمال اولد و عنندن غیری هلاک شخصه

و انقطاع نسله مؤدی اولد	رزق تو کرچه بیجان برسد
شرط عقلست جستن از درها	ور کسی بی اجل نخواهد مرد
تو مر و در دهان از درها	اما امور اخروی و انتظام زاد

معاد خصوصندن بطالت و کسل و ترک اجتهاد و عمل موجب حرمانی قرب  
حق و مودت خبیث تقریب قیاض مطلق در وفوت فوژد رجات نفیم  
و مستوجب طرد و بعد و دخول در کات بحیم اولد و غنی قرآن عظیم  
و فرقان کریم و احادیث نبی رحیم و آثار اصحاب و اولیا و مشایخ ارباب  
و تعلیم ده اکثر من آن یحقی و أشهر من ما لا یحقی در و آیات قرآن و  
وعد و وعید فرقانه تأمل اولنسه جمله مواضع در رجات جنات فاخر  
و فوز سعادات دار آخر سعی و اجتهاد و عمل ایله که ترک بطالت و کسل در

وعد بیورلشدن نیت کیم بیورد و آن کیش لایسلاف الاما سعی  
و ان مسعیه سوف یری نشیجزاه الجزاء الا وفي جزاء بما کانوا یعملون  
جزاء بما کانوا یسبون لها ما کسبت و علیها ما انکسبت ان الذین  
جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا الی غیر ذلک و هیچ بر موصفیه  
بی سعی و عمل محض موهبت و لطف ازل دخول جنت و نجات جهم اولد  
تصریح یوقدر اما امور نیویده توکل ایله امر چوقدر و عجیبدر  
عامه انام و اکثر عوام امور آخرت توکل ایدوب خوجل و علا کریم غفار  
الذینوب رحیم ستار العیوب دیو ترک اجتهاد و عمل اختیار بطالت و  
کسل ایدرلر و بعضی شعرا نك ظواهر اشعارین حجت و دلیل و هجوم معنی  
و ترک طاعانه محجه و سبیل ایدرلر خوف فرجام و تقوی ایلد عمل و نیک نام  
بیت در کوی نیکامی مارا کذر ندادند کرونمی پسندی تغییر کن قضا را

دیسک

دیرلر و هست و بی پرست اوله دیسک **بیت**  
بیار باده که در بارگاه استغنا چه پاسان و چه سلطان چه شیار و چه  
دیو جواب و برلر و شرب غیر حرام و شغل فسق و آثام ایدرکن **بیت**  
چو پیر سالک عشقت بی حواله کند بنوش و منتظر رحمت خدای باش  
دیو ابیات او قودلر اما اصل تحقیق اولنلر و دیدن بصیرت لری کل توفیق  
بولنلر قیسنه بور جامد و ح و توکل مقبول دکلدر معاذ الله بلکه بوبردر  
جان کاه در که اهل تحقیق قیسنه غرور بالله بوندن عبارتندر و قرآن عظیم  
و تنزیل کریمه **و لا یغترکم بالله الغرور** بیورد و غنی بوندن عبارتندر و  
بوکا اشارتندر اما امور نیوی و معیشت و تحصیل اسباب جاه و رفعت  
و تکمیل ادوات غرور و لذت اینه که اصلا کریم حقه اعتماد و توکل صدقه  
اعتقاد ایتنلر بلکه سعی ایدرلر اگر عشر عشرین امور آخرت و قرب  
حق چون ایسه لز کبار اولیا و عظام اصفیادان اولوردی **قصیده**

کر بنودی امید راحت و دنج	بای درویش بر فلک بودی
ور وزیر از خدا بترسیدی	هیچنان کر ملکت ملک بودی



تجار جمع بضایع و کسب ربح ایچون قطع بوادی و سیر ممالک و افتحام  
مخالف و اختیار بخافایلر و ارباب حرف و صنایع شب کاری و  
روز کاری لرندن بر ساعتن صنایع ایتملر و سپاهی تحصیل تیمار و اخراج  
مال غنیمتیا ایچون ترك سزه و ارتکاب خطر ایدر بوجه تسویلات نفس اماره  
و تحلیلات شیطانی مکاره دندر پس عاقله لازمدر که تکثیر دنیای فانی  
و توفیر مال بی ثباتیا ایچون که جمعیتك صوکی تقریب و تحصیلك عاقبتی تضییع  
سعی و اهتمامی قویوب تحصیل زاد سفر معاد و جمع اسباب استراحت یوم الناد  
ایچون اهتمام و اجتهاد این و یقین بیکه بی سعی و اجتهاد مراتب عالی تحصیل  
و ثوابت باقیه تکمیل اولمز **بیت**  
دهقان سال خورده چه خوش گفت با سیر کای خود چشم من بجز از گشته ندروی  
و بودند دخی اعتبار اولمز می که ادنی رفعت دنیوی و استراحت لذت مجازی  
طریق تحصیلدن هزار سعی و مؤنت اولیجه حاصل اولمز ملازم بر منصب  
النجیه هزار تکاپوی و نیجه دفعه بذل آب روی ایتمک و سپاهی بر تیمار  
چیقنجه و مرام نفس اماره خود کام ایچجه نیجه سعی و خرج ایلر پس  
مراتب اخرویه که سعادات حقیقیه و منازل و مقامات عالی و غالی در  
بی سعی و عمل نیجه حاصل اوله و مرد اکا بطالت و کسل ایله نیجه واصل اوله  
چولذات مجازی را بصدمت کبی حال سعادات حقیقی را چگونه رایگان یابی  
و حالا کسب و توانی و مراتب آخرت مجرد آمال و امالی روزگار دن ضایع و  
راحت و دعت جسمانی و ذلک غفلت آمیز جهان فانی به قانع اولان بقدر  
تسلیم که عذاب الیم دن تسلیم اولیچون جریئ ستیاسه رقم عفو و غفران چکله  
و مزروع ااثام و معاصی سنه تخم صنم سحمان اکیله اما اول مراتب علییه  
و مواهب بهیه که اصحاب سعی و اجتهاد و اعمال رقا العباد اولنلر انعام  
واحسان اولنلر کرک و قوموا الی جزاء اعمالکم و هیتا بما اسکنتم فی الايام  
الخالیه بنار نیله ثوابت و مقامات عالی بخش اولنلر کرک اول وقت  
تختس و تحریری نه مرتبه اوله کرک و ندای لقد قُلت فی جنب الله انذن قدر

حرف

چیقه کرک مشغولی قیامت که نیکان با علی رسند زعفر ثری بر ثریا رسند  
ترا خود بماند سر از نیک پیش که کروت بر آید علمای خویش و ممکنید  
که عمل بطلال ایله اجر و مزد ده مساوی و درگاه خدمتند قایم و دایم اولنلر  
بنگاه غفلتند ساهی و لاهی فالنلر ایله هم مرتبه و موازی اوله لر حاشا و کلا  
أَفْجَعَلَ الْمُسْلِمِينَ كَالْجُرْمِ مَنِ مَالَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ **مصرع**  
مزد آن گرفت جان برادر که کار کرد **مشغولی**  

کرو فراوان طمع ظن برند	که کندم نیفتشاندن خرمن برند
بران خورد سعدی که بیخی نشانند	کسی برد خرمن که تخمی فشانند

 پس جان بدیدر بگویند که اعضا صحیح و قوت برجای و فرصت باقی و روزگار  
مدد فرمای ایکی کوشش مردانه ایله و کسب اعمال صالحه به سعی و اجتهاد قیل  
و آلا فردا که مرغ روح قفس بدندن طایره و قالب قلب دن جدا ساکن  
مقابر اوله زمان عمل بجز و فرصت کار الدن کیدر و فرصت ضایع ایدنلر  
اول وقت مختلر لایدر و ندامت لر چکر **بیت**  
امروز کار کن که بسی روزگار نیست فردا که روزگار درازست کار نیست  
چون بطالت و کسلک مضاری و سعی و اجتهادک منافع و مباری معلوم  
عالمیان و مجزوم آدمیاندر زیاد اطناب کلام و تفصیل مرامه احتیاج  
یوقدر پس بمقدار اکتفا اولندی **علاج مرض خرد** چون خردن بر آیم  
نفسانی در که انسانه مطلوب و محسوب اولان نسنه نک زمان ماضی و  
فوت اولان یا بر منفور و مکروه نسنه نک زمان مستقبل اوله جفندن  
عارض اولور و سببی غالباً مشتهیات جسمانی به شغف و شرع و مستلذات  
بدنی به حرص و طمع و زخارف دنیویه نک حصول و بقا سنه ترقی و تطلع  
و امتعه فانیه جهان ناپایدارک و دوامنه رجا و توقع اولمقدن و بومرک  
علاجی تأمل و ملاحظه ایتمکدر که اشخاص عالم کون و فساد حلیه نبات  
و بقا دن عاقل و مرکبات عنصریه دن توقع و تطلب دوام بنیه و خلود  
ترکیب ایتمک اندیشه فاسد و تصور باطلدر و بومعنی عقل فتنه



أظهر من طلوع الشمس وأبين من مصق لا مس در. اولكه بقا و خلود ايله  
 مزین. و كز فشا كره فناسته قوماق مقرر و معین دره سعادات و مراتب  
 اخرویه و مرادات و مطالب مغنویه دره. و سلطان روح سلطنت مملكت  
 وجود دن معزول و لمز. غایب خیمه سی دنیا خرابه سندن بوزیلور. و آخرت  
 خركا هندن قوریلور. نیته كیم مقدمه ده عیان و بیان اولمشدر. و دخی مرارا  
 مقرر و محرر اولدی كه سعادات اخرویه كه خطه مكاندن بیرون. و حوزة  
 نماذن افرندن دست نظر افساد و اضداد دامن وجودینه یتشمن. و كره  
 تبدل و فنا رخساره ظهورینه قوغز. پس اكر عاقل طلبین بوسعاداته مقصود  
 و قبله آندوسن بمراداته محصور قیله. بوقمعات زایله فانیه كه سحاب  
 صیف كی زایل. و بریق سیف كی خیال باطلدر. حیرل اعتبار و محمل طلبدن  
 بیرون ایلیه. لا بدیهی نسنه نك فقدندن محزون و متالیم. و هیچ نسنه نك

حصوله مهم و مقید اولم	و من سره ان لا یرى ما یسوءه
فلا یخذه شیئا یبالی به فقد	و اول آزاده مردی كه شاه راه

فرغند کیدردی و نغمه ایل ترنم و بولكه ایله تكلم ایدردی **بیست**.  
 غم معدوم و پریشانی موجود ندارم. نفس میزنم آهسته و عمری بسر آرم  
 لوح خاطری به مقدار نفوس آمال. و امانیدن ساده. و كردن همی طوق غل  
 و سوق ذل تعلقات فانیه دن ممکن اولدوغی قدر آزاده ایتمك كرك. كه  
 التیاس عثماني ابدی التیاس كه غنای قلبی اندن عبارتدر. حاصل و قلب مضیق  
 هموم و اخراذن فصحت سرای تسلیم و رضایه و اصل اوله. اكر دیرسل  
 تجرد نام و قیود تعلقاتدن بالکلیه خلاص و لوق میسر اولدوغی اكر اهل  
 عالم بوهرضایله علیل و مجرّد و آزاده اقل قلیل دره. بزیاید نغم **بیست**  
 هر كه آمد بجهان نقش خرابی دارد. در خرابات مبرسید كه مشیار كجاء  
 لكن ما لا یدرك كلة لا یرك كلة. اكر آزاده تمام و مجرّد ما الاكلام اولمیشك  
 باری یاران زمان. و طلبكاران دوران کبی کند و کی بالکلیه حرص و شرم  
 وادینه صالمه. و جمعیت سبایی اسباب جمعیت خاطر صغفه و بواسبات

و اموال و منصب و اقبال دن چار و ناچار آیرلق مقرر ایدوکی ملاحظه  
 قیل. و تا بوجدده افراط طلب. و شور و شغب فاسد و باطل. و ناملایم  
 حال غافل ایدوکی تأمل و تفکرات. آولا هموم هموم بادیه حیرت وجود  
 حریق ایتمه. و نسیم عنایت یتشوب. سفینه قلبك تلاطم امواج دنیا و غریق  
**بیست** دست و پایی بزنجاره و بجهت. كه عجب در میان کردابی.  
 و عاقل ملاحظه ایتمك كرك. اسباب دنیا با سرها بر کسنه به حاصل و کسفی  
 منتهای آماله واصل. اولوق یوقدر. و هر نه مرتبه سعی و شتاب و جمع آلات  
 و اسباب ایلیه دخی زیاده متصور. و آنك فوقی ممکندر. پس اكر قسمت روز  
 و منصب و مرتبه ده مقرر و میسر اولان ایله قناعت و اكتفا اولغنیوب  
 کدایان طامع. و حریصان ناقانغ کبی هر کون تحصیل جدید. و ندای قل من  
 اید سن. دریای طلب ناممکن. و صحرای تحصیل امر غیر متناهی میدوشمشك  
 لازم اولور. و اکثر ناس ملاحظه و انصاف ایلنه جاه و رفعت و اسباب  
 و نعمت خصوصند کزدون ادنی بچید و بحساب بولور. و آنلر بونك  
 جاه و رفعتنه یتشمنی. و بونك نعمت و عزتن تحصیل ایتمکی کند و لوله محال  
 و دولت عظیم و عزت جسیم عدا یلر. پس انصافیدر كه آنلار ك  
 حالنه نظر و اعتبار. و کند و نك نعمته شكر بشمار ایتمیوب کند و نك  
 فرقت اولان اشخاص معدودك جاه و رفعت. و اسباب و نعمته نظر  
 ایدون کزدون ردای قناعت و رضائی بیرون. و هر لحظه یالک

لنا مثل ما اوتی قارون دینه	کاسه چشم حریصان پر نشد
تا صدف قانع نشد بر در نشد	با آنکه جمع مال و منال و نیل

جاه و جلال. دایما فکر و اندیشه و سعی و طلبی صنعت و پیشه ایتمک موقوف  
 و هر ساعی و طالب و حریص و راغب جمع مال و مکاسب و نیل جاه  
 و مراتب ایتمکله موصوف دکلد. و جوق مشاهد ایتدك كه جمع مال  
 و ثروت و تحصیل جاه و رفعت ایتدك چندان مجده و ساعی اولینلر  
 عفو و صفوا مرادات امانی و سعادات کامرانی به واصل اولدیلر



وینچه کس سعی و طلب و زحمت طریق اختیار ایدوب انواع طریق  
تخصیل دنیا به سالک و براری و بودای حرص و نهمت ده هالک اولدی  
ینه مراد لری اولان دنیا دنیای الدینه کیرمدی و سعی و زحمتی نتیجه  
**بیت** کیمیا کر بغضه مرده و ریخ ابله اندر خرابه یافته کنج  
بلکه اکثر حرص آنکی موجب حرمان کودک و زیاده جتن سعی آنکی  
مؤدی نقصان بولدق **معراج** سخت میکرد جهان بر مردمان سخت کوش  
پس عاقله لازمدر که صبر و قناعت در کا هندن بالکلیه مردود اولیه  
و آتش غم موجود و مفقود ایله قبه دماغی پرورد اولیه **بیت**  
هست و نیست مرغان ضمیر و خوشدلی **بیت** که نیست سر انجام هر کمال که هست  
اگر دیر سک بومرتبه ممکنیدر یا محال میسر میدر یا متعذر بزیادور  
تأمل ایله اصناف خلق و اجناس ناسه نظایت و هر برینک اختلاف  
مراتب و تفاوت معایش و مطالبه سنه ملاحظه ایله کود که اگر اکثری  
قیمت دور وزینه قانع و راضی نهایت فی الجمله زیاده مطالب متفقا  
اهل حرف و صنایع و هر بری حرف و صناعتینه قانع اولور تجارت  
انفع صنایع د باغ و حایلک د باغت و حیاکو احسن الحرف و این صنایع  
بیلور حتی تحت نفوذ بالله تختله ابتهاج و قواد قواد لغیله افتخار  
ایدر هر کس کمال و هنری کند و صناعتنه مربوط بیلوب و فضیلق  
کند و صناعتنی تکمیل ایچکه منوط بیلور بی هنر اول کس سنه فی عدا ایلر که  
کند و صناعتدن ذاهل اوله و عاجز و قاصر اول کنی بیلور که حرفنه  
جاهل کل خرب بما کدیم فرخون پس ظاهر اولدی که هر دایره ایله اکفا  
ممکن و هر حالده صبر و قناعت متصور ایمش هر کلمتی دیمز که من حاجی دین  
بولان و هر نزد و تصور ایتمز که بنهر حال استاد معمار اولان چون  
اصول معایش و مراتب و اتمات احوال و مطالبه بومقوله قناعت  
و اده پس سند فی حالکه قناعت و دایره راضی اول ملاحظه و اعتبار  
عنان آرزوی همان نفس اماره الله مطلق و یرمه که اخزان غموم ایچید

على الذم و ام قالمیه سن و افکار هموم دنیویده الی الابد اسیر و سخره نفس  
و شیطان اولیه سن و فیلسوف عربا سختی کندی دفع الاخران اولور  
کتابنده دیمش که خزن امر ضروری و یلیوب بلکه انسان آتی سوء اختیار  
کند و یر جاذب و فی الحقیقه کند و کند و یر ایلان پیوده ایچکه راعب  
اولدوغنه دلیل اولدر که هر کس سنه بر شینک فقدندن مخزون و  
عدم حصولندن غمناک در ملاحظه ایلسون که البته نیچه کس سنه  
وارد که اول شئی فاقد آنک حصولندن بالکلیه عاری در و مع هذا  
آنک فقدندن آگاهانه خزن عارض و نه الم طاری در اگر خزن ضروری  
اولایدی هر کس سنه دایما مخزون اولایدی فرضا بر کس سنه بر منصبه  
واصل اولد و غندن الم چکر نیچه کس سنه وارد که اول منصب کا  
متعسر در یا متعذر در هرگز آتی مطلوب ایدنر و غندن متأثر اولنر  
و دخی بر شخص بر مطلوب و مرغوب فقدندن الم چکر و مختلر کور که  
تحریر و تقریر اولنر بعد زمان سیر اول خرنی فراموش ایلر و اول  
ناله سندن خوش اولور ینه اصحاب و احبابله ضحک و ملاعبه به  
باشلر و سرور و مطایبه لرایدر اگر خزن امر ضروری اولایدی بوند  
زوالی ممکن اندفاعی میسر اولییدی پس معلوم اولدی که اختیارک  
جلب خرنه مدخلی و عدم تأملک حصولی تألم و ساطق و ارایمش  
عاقل آتی کند و دن تأمل و ملاحظه ایله دفع ایتک قابل و اعتبار  
تفکرایله دفع ایتسی ممکن ایمش و جاهل بعد زمان و مقاسات اخزان  
ایتد کدن حکم بهایم مثال نسیان ایدر صبر و سلوان ایتد و کی یرده  
عاقل اولدن انجام و عاقبت ملاحظه و آخرین تفکرایدوب چون  
صبر و رضاده جاری و خاد و خاشاک خزن و عنادن عاری اولور **معراج**

و لیس یرد النفس عن شهواتها من الناس الا كل ما ضی العرايم  
اذا انت لم تشل اضطبار وحشة سکوت عن الکوی سکوت الیهام

و چون اسباب دنیویته نک بر کس سنه به قناعتی فامکن و نامیسور و دایما



تداول و تناول بدید اولو ازل آلاله نامقد و در اگر بر نیت بر کسنت  
 دایر اولسه اولو غیردن نیجه واصل اولوردی ملک بر صاحبند باقی قالدق  
 معتاد اینست به اول ملک مالکند نیجه حاصل اولوردی

و کفایت لذت کانتا کفرهم	رعایا و لکن ما کمن دوام
چنانکه دست بد آمد املاک بما	بدستهای دگر همچنان نخواهد رفت

پس روال نیت دنی دن ملول و مخزون اولمغی کانتبیه ایدر که بر طایفه  
 بر مجلسن مجتمع او تور را یکی بر کسنت بر ترنج یا بر دست کل کتور و ب  
 در میان این هر کس بر مقدار شتم ایدوب آخر ویرم اتفاق بو مقوله  
 دست بدست اول تمامه به تناول و هر کس صاحبند تداول ایتک اولوز  
 ایکن بر پینک الله وارد قد تمتعنه غایت مایل و راغب اولوب کند و  
 مختص ایتکه طالب اوله و صاحب شمامه الذن آلوب آخر ویرمک استیجاب  
 بو شخصک خزن عجیب و تأسف و تحق غریب مزاجه غالب اوله و دیگر  
 بر مقدار المد طوتد غم شمامه بی نیچون المدن آله لر و بکار بهرت المدن  
 اولغینله مختص و مقسوم اولشیکن نیچون المدن طشر صاله لر و بو  
 مقوله الحق استین صاحبنه سفه آغاز ایدوب سقطلر سوبلیه و شمامه  
 الذن الان کسنت بر غضب کومر و ب سقطلر ایللیه و بو شخصک  
 اضطراب و اضطراب و تألم و التهای اصحابنه نیجه مستقیم و نیجه  
 مستبحن کلور به کذلک اسباب نیایی و آلات جهان پایدار که فی الحقیقه  
 و ما المال و الاصلون الا وریقه و لا بد یوما ان ترد الودایع  
 مقتضاسیجه و دیعت امانتد متصرف و مالک صوری الذن التوب  
 آخر ویرلکدن خزن و انکسار و تألم و اضطراب اظهار ایدوب بی حصن  
 اولان کسنت نک فعلی شنیع و قبح و رد امانتد عین خیانتد و دخی  
 ملاحظه اولنه معلوم اولور که بود ایتک الذن اله تداولی و بر پینک  
 اعطا و آخرک تناولی موافق حکمت و مطابق نظام عالم بر عبرتد زیرا  
 آنست بقای نوع و دوام نسل و عارف عالم و صلاح و درمان بنی آدم

میسر و ممکن دکلدر **شعر** و مکلف لا یام حید طیار عیسا  
 متطلب فی الماء جد وة فار پس اگر هر مطلوب که بزدن فوق اولور  
 اینکچون غم چکر سز و هر مراد که ظفر بولسه و زملول و مخزون اولور سز  
 مطالب و مرادات چوق و هر پینک حصول و دوامنه امکان یوق  
 پس لانم کلور که بز آلام و احزان نامتناهی به ملاقی بلکه خزن سرمدی  
 دایم و الم دایم باقی اوله وز و دخی کر قوت حرص و عمل و داده حق  
 و قیمت روزی به نافع اوله وز لوکان لا بن آدم و ادیان من ذهب  
 لکنی لهما فاکلثا و لا یملأ جوف بن آدم الا التراب مقتضاسیجه الی غیر  
 التهای وادی طلب و تعب بویان و لسان حاملز بو کله بی کویان اولور  
 بر می نشود کاسه سرها زهون هر کاسه که سر نکون شود بر نشود  
 فضلا دن بعضی دیر لرایدی که اگر دنیانک عاریت اولد و غندن غیری هیچ  
 عیبی اولسه اهل همت و لسلر لایق اول ایدی که آتی التفات مظهر قلبیه  
 و توجهن که روا کور میه زیرا کمل رجال و اصحاب هم عوال مجالس مردان  
 و محافل بزرگان ده اوله لباس عاریتی کیوب اختیار ایدر لری و جامه  
 مستعار که فی الحقیقه سبب و عار دن افتخار قبول لری نیت کم دیشلر  
**مصاع** اهل دولت عار در کیمک لباس مستعار **قطعه**

چرا که دهر زول ایلله	هوایی غنندر صوبی نا کوار
قبای فنا ایلله فخر ایلله	ینه رد اولور جامه مستعار

سقراط حکیمدن سوال ایلد یلن کی نیچون دایما شاد و خندان و اوقاتک  
 سرور که گذراندر و هرگز غم و غصه سکا مقارن دکلدر جواب ویردی  
 که بن هیچ نسنه به تعلق خاطر ایتیرن که فقد ندن مخزون و ملول و لام  
 و هیچ متاع دنیایی مطلوب ایتیرن که عدم حصولدن کرد اب الم و مخندن  
 قالام پس مقدمات تقریر و مقالات که تحریر اولندی عاقل لبیب انلاهی  
 ملاحظه و تأمل و عامل اولوب فکر واذعان ایلله آنلرده تعل ایدیمک  
 احزان غموم دنیوی سباحه قلبندن منتفی و شراره شر حرص و شر کانون



سینه سنده منطفی ولوب زورق قلبه امواج دریای غصه دن بخار  
 حاصل ولوره و کنار امن و امان و ساحل جزیره فراغ و اطمینان و اصل او  
 والله تعالی مفیض التوفیق و هادی الطریق **علاج مرض حسد معلوم** اولست  
 مرض حسد اعم اعراض نفسانیه و اکثر امراض نفوس انسانیه در بومرض ایل  
 اکثر نفوس علیل و اندن نجات و خلاص بولان اقل قلیل در نیت کیم حدیث  
 شریفه وارد اولشدر ثلاث لا یخون من احد النظمه و سوء الظن  
 و الحسد **نقصه** خواجه خلق دیش برخصلت بوله مرز راه نجات اندن احد  
 سوء ظن داخی تطیر یعنی فال بدایتک او چنی سی حسد و دخی بومرض  
 دبا لیکم ذاء الایم الذی قبلکم الحسد و البغضاء یعنی نزدن اولی  
 امم و طوایف اولان درد سمن دخی حرکت نهانی ایل سرایت ایلدی و  
 اول حسد و بغض در و بخلق خبیث صاحبك دین و دنیا سنی اضراة  
 و متعلقك كام معیشتی امرازا یمشی اظهر و اشهر اولد و دخی ایچون بومرضك  
 تحقیق ماهیت و حصول کمیت و جودانیت و طرق علاج و تدبیرات برتوشه  
 و تفصیح مزاج ایتمسند زیاده تحریر ارقام و تقریر اقلان اولندی و من الله  
 التوفیق و التقدید معلوم اولکه حسد اولد که برکسندده موجود  
 و محقق اولان نعمتک اند حصولند متاکم و یحضر اولوب زوال طلب و  
 اراده ایلدی پس نعمت اول شخص نعمت علیه دن زوال طلب ایتلا  
 اوج نوع اولور اولکی سی اولد که نجره نعمتک اندن زوال طلب ایلدی  
 اگرچه اول نعمت کند ویر کلک ممکن و میسر اولیوب کند و اول مرتبه دن  
 مایوس ایدوکی مقرر ایلدی و بومرتبه غایت خبیث نفس واقع مراتب حسد  
 ایکنجی سی اولد که اول نعمت کند ویر کلک فی الجمله ممکن و متصور اوله  
 کلد و کی و کلیجکی مقدر و مقرر اولیجی باری محسود دن دخی زایل اولد  
 که برابر اولست آنک بکا فضیلق میسر اولد دیو طلب و تمنا اید و اوچنجی  
 اولد که نعمت محسود دن دخی زایل اولنم سی کند و ده حاصل اولق امید  
 طالب اوله و بومرتبه اولکیلردن دون و دناءتد افزوندر و اگر

نعمتک اول شخصدن زوال طلب ایتوب بلکه کند و ده دخی آنک مثلی  
 نعمت حصول طلب و تمنا ایلدی اکا غبطه دیرله حسد دیرلره و بوطلب  
 و تمنا که غبطه در امور دینیه ده ایلد محبوب و مند و بدر و اگر امور  
 دنیوی مباحه ده ایلد مباحدر و اگر نعمت حرام و مؤدی مصیبت و آتاکم  
 اولاندن ایلد بود دخی حرام در خواجه نصیر ایدر که مرض حسد جملله  
 طبعك اجتماعدن حاصل اولور زیرا جمیع خیرات و جمله مقتضیات  
 بر شخص جمع اولق حیز امکان و دایره تیشردن خارج و تغییر قسمت  
 حق و ازاله نعمت خلق مرتبه استحاله و امتناعه داخل و واصل در  
 پس اگر حسد بونکته یه عالم اولایدی محنت حسدن سالم اولایدی  
 و کذلک نفسند غیر ایلد کی نعمتک طمع تام بی غایت و حرص بی منتها  
 بی نهایت اولییدی نفس محنت حسدده مبتلا اولییدی پس معلوم  
 معلوم اولدی که حسد بواکی خلقدن متولد و آنلک نفس دخی غلبه سندن  
 متاکم ایش و چون مطلوب حسود که نعمتک آخرندن زوال و انتقاسی  
 و احسان حقك خلقدن انقطاع و انتهای در و وحقك نعمتی خود نامنقطع  
 و فیض احسانی قیوسی خلقدن سد اولنق متعذر پس حسود متصل غم  
 و آلدن تری و ماده غیظ و غضبی نامنقطع و نامتناهی اولق لازمدر  
 الحسود لا یسود دیدکترینک معنای بودر و دخی اقتضای حکمت و معلوم  
 نظر اعتبار و تجربت اولان اولد که حسد حسود محسودك از دیار نعمت  
 و ارتفاع دولته سبب و داعی و کند و نک ادبار حال و افقاید جاه و الله  
 ساعی اولور زیرا مال حسد فعل حق جل و علایه رد و انتقاض و قسمت  
 قسام انلی به دخل و اعراض در و محسود بی گناهه که مظلوم در  
 جفا و ایذا ایدوکی سببی ایلد بد بخت و میثوم در و بعض افاضل بو  
 معناده بومرض در شعر الاول لمن کان لی حاسداً الله یعلی من اسألت لادیه

أَسَأْتُ عَلَى اللَّهِ فِي فِعْلِهِ	لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ كَرَّمْتُ لِي مَا وَهَبَ
فَجَادَ عَلَيَّ يَأْنَ زَادَنِي	وَسَدَّ عَلَيَّ وَجْهُ الطَّلَبِ



پس غیرت الهی و حکم حکمت نامتناهی اقتضا ایذری که بازار حسد کاسد  
اولوب اموری ادبار و بلاده و بازار محسود پر سود اولوب احوالی ایما  
اقبال و زیاده اوله . **پیر هرات** خواجہ عبد اللہ انصاری قدس سرہ العزیز  
مستعانتد بیور که هر که دانست که قسام ازلی در وقت ظلم و ظلمت از حسد  
**بیت** چون قسمن ظلم ایتری قسام قضا حاسد نه ایچون ویریه اول حکم ضا  
و امام غزالی قدس سرہ بیور که حسدک اسباب موجب و علل مستفله تی  
یدی نسنه در . اولکی سی عداوت . **ایکینجی سی تعرز** . **اوچینجی سی تکبر** .  
**دردنجی سی تعجب** . **بشنجی سی خوف** فوت مقاصد . **آلتینجی سی حب ریاست**  
**یدنجی سی خبت** نفس و لوم طبیعت در . **آما عداوت** بر شخص آخر عدا  
اولیجی آنک نفی زایل و آنک عاقبت نکبته راجع و آیل اولدوغنا ستر  
مثلا بر کسسه آخر جفا و اذا الله لا بد اولدغی که عداوت و بغض و حسد  
و کین ایروب انتقام طلب و بلا و نکبتن نمنا ایذری که مجرد تشفی نفس  
خاصل ایروب یا انتقام آلمغه قدرت کله . **پس عداوت** ضعف انتقام  
مقارن اولیجی حسد متولد اولور . **آما ایکینجی سی که تعرز در اغنی محسود**  
اولان کسسه جاه و ولایت یا علم و یا حکمت یا مال و ثروت صاحب اوله  
حاسد آنک تعرز و ترفع ایتمی ملاحظه و تأمل ایروب . **آنک تعرز و ترفع**  
تحمل این میوب نفعتک زوال طلب ایذری که آنک نفی منقطع اولیجی .  
کند ویر تکبر و ترفع احتمالی مندفع اوله . **آما اوچینجی سی که تکبر در اولدک**  
حاسد محسوده تکبر و ترفع اکا تذلل و تضرع ایتمک استر محسود و اصل  
اولان نفعت و شرف حاسد تذلل و یروب و بونک اکا تکبری بر طرف  
نفسی بو صورتدن مثالم اولوب نفعت و شرفینک زوال و آنک ینه تذلل  
و بونک تکبری احتمالی طلب و تمنا ایذری که مراد نفسنه واصل و صورت  
مترقبه سی حاصل اوله و بونک صورت سابقه ایله فرقی اولور که آنک  
مراد حاسد دفع تکبر محسود دره حق صورت تساوی به دغی راضی دره  
قبو صورتدن مرادی کند و تکبر ایتمک دره مساواته راضی دکل زیاده متعاضی

و محسود

آما دردنجی سی که تعجب در آنک مثالی بود که کفار خاکسار جناب رسالت  
پناهی به خلعت نبوت ایله تشریف اولند و غندن تعجب ایروب **عائزل**  
**علیه الذکر من بیننا** **آبعث الله بشار رسولاً** دیوب شرف نبوتک زوال  
و عدم حصولی طلب و تمنی ایذری و امام غزالی اگر چه بویله دیشدر  
آما نظر مجال وارد که بو حقیقتده قسم ناینددر زیرا کفر جناب رسالت  
پناهی به نبوت شرفیله عزت و کند و لرم اطاعت و انقیاد لانم اولمغیده  
خضوع و ذلت متوجه اولد و یچون زوال نفعت نبوتی طلب ایذری  
اگر چه بونمنا آنک اظهار دند نفی نبوتی ادعا و دعوی نبوتدن تعجب ایذری  
آما سبب حسد بو تعجب دکلدر بلکه تعرز مذکور در **آما بشنجی سی**  
که خوف فوت مقاصد و مطالبدر آنک ماده سی اولدک شخصین یا شخص  
بر مراد معین و مطلوب مخصوصی طلب ایروب هر برینه حاصل و جمله طلاق  
اکا واصل اولوق احتمالی اولیوب تراحم حصولی قلوبدن تراحم انقاسنه  
مؤدی و تحاسد حد و ثنه مفقودی اولور و بوجنسدندر زوج واحدک  
خواتینی که ضرائه اطلاق اولور کمال محبت و ترجیح زوج برینه مزاحمه  
ایروب محاسد ایذری و ندما و مقربان ملوک و سلاطین و تلامذ  
استادان اساطین و بونلرک کی کسسه لر آراسند اولان تحاسد جمله  
بو قسمنددر **آما آلتینجی سی که حب ریاستدر** آنک موافقی اولدک که کسسه  
علم و کمال یا جاه و جلال و یا ثروت و مالدر رئیس عدیم النظیر  
و یکانه روزگار اولوق استر بعضا بنای نو غنده کند ویر مشارکت  
و اول تعرز و ادعا ایتمک و کی دایر ده مداخله فهم ایلسه آنک اول نفعتک  
زوال و فنا و کند و بونک نفرادی نظیر لقمه تعرز و بقا سن استر  
لاجرم طلب زوال نفعت مذکور قلسنه حاصل و حسود خبش  
درجه سنه واصل اولور و بونک هر کز عداوت تعرز و تکبر و خوف  
فوت مطالب بر غویه تفکر و انقش دکلدر بلکه سببی محض نفاست  
و عین حب ریاست دره و علما آراسند اولان حسد غالباً بو قسمند



اما بدیخی می که جنت نفس ولوم طبیعت در آنک دخی و قوی کثیر در  
 زیر بعضی اراذل ناسی کور در بعضی عالی و افاضله لا عن شیء بغض و  
 حسد ایدوب مجالسده آنی نقص و ذم ایله یاد ایدوب زوال نعمت در  
 فرج و شاد اولور با آنکه اراذل هرگز عداوت یا تغرز و تکبر یا طلب  
 مرابتد مشارکت احقالی یوقدر بلکه محسود ایله رأسا آشنا و مشاهد  
 اصلا دیدن کز نظری روشنا اولما مشدر که محض جنت لیثمه و کوم ذناب  
 طبع خبیثند ندر و بوقوله نفوس صاجی دایما معذب و ممتحن و  
 سایر کسسه لر عزیز و رفیع اولدجه بودلیل و ممتحن اولور زیرا  
 حق تعالی نیک نعمت عامنه و کرم تامنه بخل و شح ایدوب بر کسسه  
 نعمت میسر و عزت و رفعت مقدار اولدجه بوجنت و غمه کز قمار  
 اولسه کرک عالم خود ارباب جاه و نعمت و اصحاب دولت و عزتدن  
 خالی اولدجی دکل و بوقسم حسدک علاجی عسیر و بوقوله مزاجک  
 صاجی دوا پذیرد کلدی زیرا سببی ذاتیست جنت نفستدن ناشی در  
 عارضی دکلدر که سببیک دفعی ایله مرتفع و ماده من دفع ایتمکله  
 من دفع اوله و کاه اولور که بواسباب حسدک اکثری بلکه جمله سی  
 برخصد مجتمع و بوقوله حسد غایت نامرتفع در و اکثر عداوات  
 و محاسدات ابنای زمانه آراسند واقع در اسباب کثیر متحقق اولمیشد  
 والله تعالی العاصم اکثر حسد و منافست امثال  
 و اقربان و اقارب و اخوان آراسند اولور و نقد بر طایفه آراسند  
 رابطه و مشارکت آرتوق اولدجه حسد و منافست دخی آرتوق اولور  
 مثلا اهل مشرق اهل مغرب حسد ایلر بلکه بر ولایتدن اولسه لر  
 حسد آرتوق اولور اگر شهر دن اولسه لر دخی زیاده و اگر بر محله دن  
 اولسه لر دخی قوی اولور و كذلك ارباب علوم و صنایع کند و طایفه  
 حسدی آرتوق ایدر طلاب علم سپاهی و تاجران اولقد حسد ایلر  
 بری برینه ایدر و سپاهی لر و تاجران دخی اهل علم اولقد حسد ایلر

بلکه سپاهی سپاهی یه و طالب علم طالب علمه و تاجر تاجر و دلال  
 دلاله حسدی زیاده ایدر زیرا که ذکر اید و کما اسباب حسد و عداوت  
 تغرز و تکبر و طلب ریاست و مراد واحد و زینة مزاحمت آرتوق اولور  
 و بوسبب ندر که بنی عم و اخوان و اکثر احوال مشارکت اقربان آراسند  
 اولان حسد علاج کبر و نقصان پذیر اولور بلکه آخر عمر دن قایم و محسود و خوش  
 بلکه مفقود اولد قدز صکر دخی باقی اولور نیت کیم عرب ذکر ایدر شعر

وَحْنٌ بَنُو عَمٍّ عَلَى ذَاكَ بَيْنًا	ز راجی فیها بغضه و منافس
وَحْنٌ كَصَدِّعِ الْعَسْرِ أَنْ يَغْطِ شَا	تَدْعُهُ وَفِيهِ عَيْنُهُ مُتَشَاخِسٌ

و اجانب و درونلر آراسند قلیل اولور مگر که غایت جاه عظیم صاجی  
 وصیت بلند طالبی اوله که اطراف عالم و اصناف بنی آدم دن کدوب  
 مقارب و مدانی و معارض و مساوی اکلد و غنی کسسه لر حسد ایلیه  
 و بوجه نیک سببی جنت دنیا و مایهها در زیر مزاجله کفایت ایتمیوب  
 ضیق اوزره اولان تنگنای جهان و مضیق دنیا در آما دار آخرت  
 و نغم جهان باقی آنک مضایقه و مزاجه یوقدر و آنک مثالی علم کبی مثلا  
 بر کسسه نیک مطلوبی معرفت ذات الله و صفات الله و سایر معارف و علوم  
 آخر طایفه حسد ایلر زیرا علم و معرفت مضایقه و مزاجه یوقدر  
 بر معلومه هزاران هزار عالم اولسه جایز و بر معرفت نیجه کسسه عارف  
 اولسه ممکن و هر بری معلومندن متلذذ و فرحان اولور و آخرک علم و  
 لذت نه نقصان اولور بلکه کثرت عارفین ایله کثرت افاده و استفاده  
 و انس و ابتهاج زیاده اولور و اعلاای بغیم و سعادات آخرت مشاهد  
 جمال بیچون پادشاه کن فیکون در و آنده هیچ مضایقه و مزاجه منصور  
 دکلدر نیت کیم حدیث شریف جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله وارد  
 اولدی اَنْتُمْ شَرُّونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَرَوْنَ الْقَمَلَ لَيْكَلَهُ الْبَدْرُ لَا تَضَامُونَ  
 تشدیدیم و تخفیفی ایله روایت اولمشدر تشدید روایتند ضم



لفظندن اولور. یعنی بعضکوز بعضکرم منضم اولور سز نیتیم رؤیت  
محسوسانده اولور. تنك مكانه پادشاه گذران کبی رؤیت و مشاهده  
ایچون خلق بری برینه منضم اولور لر تخفیف روایتندن ضمیم لفظندن  
اولور که ظلم معناسنه در یعنی بعضکرم بعضکری سائر و ضیق مکان  
و رؤیت عدم الامکان ایچون اولدو ایچون بری بریکری مانع و دافع  
اولور سز علی کل حال ضیقت و سعت نعیم تجلی به اشارت در و عدم مزاحمه  
غبار تدر و سایر نعیم آخرت دخی بومنوال و زن ضیق و مزاحمه دن مبتدا  
و عدم کفایت و مضایقه دن منزه و معرادر پس طالب آخرت اولور لر  
حسد منتفی و کاسب علم و معرفت و راغب زهد و عبادت اولور لر کانون  
سینه سندن شراره منافست منطقی در. اول سبید ندر که علما و مشایخ  
تعلیم طلاب و ارشاد و تسلیک اصحابا یتکه حریص و مشغوف و اوقات  
شریفه لری دعوت و تکمیل مریدینه مصروفدر نعم علماء دنیا که آنلر علما  
سوء دیرلر و مشایخ اهل ارشاده تشبیه ایدن مدعیلر آراسندن محاسن  
و مناسبات و تقار و منافراتلری جوق واقع اولور. زیرا قبله توجه ادرنلر  
کسب خطام دنیا و جلب و تحصیل رفعت و علیا و اعتقاد و ارادت  
خواص و عوام و تصدیر و ترفع مجلس اعیان کا برانام در دیو مصالاب  
خسیره مزاحمه متصور و برینه اولور سه آخر دن کتمک مقرر در  
و دخی غالباً حسد شرکا و برادرلر آراسندن جانب ضعیف و مغلوب  
و ادباجاه و مکتب ایچند ذلیل و متکوب اولاندر ارتوق اولور  
و طرف غالبک اکثر باجمن چمن حالنی نم بم سلامتله طری و خاد و خاشاک  
حسد و منافسه دن بری اولور زیرا مغلوب است که غالبک نعیمی مسلوب  
و رفعت و عزتدن مغلوب اوله باری لا اقل مساوی و معادل اوله که  
قلبه آنک غلبه سی لکندن تشقی حاصل اوله و دایما مغلوب  
غالبک ذکر مساوی و معاینه مشغول اولور. مشغولی

حسودی که بیند بلند از خودم  
نه بینی که دشمن بود در بیم  
لجابر زبان آورد جز بدم  
چود و دان فضیلت نه در بیم  
مرا تا قیامت نکیر بدست  
جویند که در عز من ذل است

در بقیة الحلام فی تطهیر القلب و الجسد من داء المنافاة و الحسد  
چون مقرر اولدی که حسد قلبه مرض عظیم و در دصعب و داء الیم  
ایمن پس آنک علاجی و دوائی علم و عملده اولور. اما علم نافع و مفید  
اولدر که سابقا اشارت اولنان کبی قله سن و یقین بیله سن که دنیا ده  
و آخرتده ضرر عظیم و محسوس که دنیا ده و آخرتده بالکلیه ضرر در عار  
تک که حسدک سببی یله آنک جانبینه دنیا و آخرتده منفعتلر سایر و ساری  
اما آخرتده ضرر عظیم اولدو دخی ظاهر در که قضای حق که حاکم عدل  
و واهب فضل در. راضی و لیوب دخل و اعتراض ایلدک و وقت ازلی که  
صانع رحمن و رحیم قوللری آراسندن ایتشدیر تعزیت و تغییر اید و مبت  
رد و انتقاض دیلدک بوندن ارتوق کستاخلق اولور می بوکه بکر جریمه  
هم بندن دن صد و در بولور می توحید اهل بی دین کشتی به بود و امید  
و ایمان اذعاسن ایدنه بو فعل سزا میدر و دخی بر مسلمان به موجب غش  
و خیانت ایلدک و نصیحت عامه اهل ایمان امانت در سن ترک امانت  
قیلدک و حدیث شریف. الَّذِینَ اَلْتَصِیْقَةُ. قَالُوا لِمَنْ یَا رَسُولَ اللَّهِ  
قَالَ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَلِوَسَامَةِ الْمُسْلِمِیْنَ. موجبی و زره واجب ایکن  
سن ترک واجب ایلدک و انبیا و اولیا و خیار عباد الله که عادتلری اهل  
ایمانه خیر صانع و ابوکلملری استمکدر زمر سندن منفصل اولدک  
و ابلیس لعین و کافره کافرین که ارادتلری مؤمنلر بلا و نکیت ایرشدیر  
فرقه سنه منضم و متصل اولدک اما دینیوی ضرری دخی ظاهر در که محسوس  
احوالی منظم و شمل امالی ملتئم اولدق سن مضطرب و مثالم و تحتر و تحزن  
مقالاتی قابل و متکلم اولورین بو حالدن بلای دشنکدن حل و کند و که  
عقده و غم و حزنی که اکانسیه آرزو ایدرین کند و که نقد ایلرین نیتیم



بعض علماء میشلند که کفایت من حسود که آنه یغتم عند سرور است  
 و فقیر دیرین که حسبت من فعل الحسد فی صد حسود که آنه ینکسف  
 بذر حین سعود که و یحط قدره وقت صعود که **بیست**  
 بمرتابهای حسود کین ریجست که از مشقت و جزیر که توان است  
 اگر آدمی نفوذ بالله منکر بخت و حساب و مقابل سیئات و رد ایلد مطلق  
 عذاب و عقاب اولسه بواله قلب حاضر و مساءت و انکسار خاطر که حسد  
 سببی ایلد حوائی احواله دایر اولور ترک حسد ده کافی و دفع منافست  
 وافی ایدی فکیف که حسد حسناقی آتش سوزان هیزم خشکی افنا ایدد  
 کبی افنا ایدد و ظلمت لیل نور نهاری محو ایدد و کبی محاسن اعمالی محو  
 و ابطال ایدد و عاقلدن صدوری اعجب عجابدر بر فعله که نفع  
 بالکلیه عاری بلکه ضرری سایر و ساری یکی ارتکاب ایدد و ب  
 هم دنیا ده محنت و آلم ایلد مضطر و هم آخرتده سخت و عذاب الیم مظهر  
 اوله اعادنا الله تعالی الی الخلاق من سیئات الاعمال و رد ایلد  
 الاخلاق اما حسد محسود دنیا و آخرت ضرردن عاری بلکه نفی  
 جانبدن سایر و ساری ولدوغی اولدنی ظاهر و مقدر اولدی زیرا که  
 حسد حسود **نعمت** محسود ایتکه نفع و سود ایلد بلکه هر نعمت  
 بر زمانی و هر ذلت بر معین مقداری واردد و اول زمان تمام  
 اولمجه و اول مقدار کلیجه نعمت زایل و بجم سعادت آفل اولور  
 کل شئی عند بقدر و لکل اجل کتاب اگر حاسد دیرسه که نولایدی  
 حسد محسود زوال نعمته سبب اولایدی بزدیرزه که بوغایب مهمل  
 و کلام نادان نا اهل در بوغما کفی کند و بلا سنی طالب و کند و کینه  
 راغب و مقدر زیرا حاسد که بجه نفی واردد که محسود در و زوال  
 نعمت استیجی حاسد لر آنک حقنه دخی موجود در اگر حسد زوال نعمه  
 سبب اولایدی حاسد که دخی جمیع نفی زایل اولوب مبتلای بلای عطب  
 اولایدی اگر نفی ایدر سه بنم حسد زوال نعمت محسود مه سبب اولوب

زایل اولسه اما غیر لر که بنم حقد حسدی مقید اولیون تنی و طلبی باطل اولسه  
 براید ز که بوبر کلام در که غایت جهلی مصحح دره زیر تخصیص من غیر تخصیص  
 و ترجیح من غیر ترجیح و محقا و جمله دن بر سینه کبی دعوی غیب و تمنای  
 محال ایلد **مصراع** دعوی تزویردن باطل تمنادن بولور بجه که آنلر که  
 حسد و تمنای سنک نعمتی زایل ایتد اما حسد محسود که دین و دنیا  
 نافع اولدوغی اول جهندن مقرر و واقعدر که حسد محسوده موجب **نعمت**  
 خصوصاً حاسد غیبت و ذکر مساوی ایلد نفع دینی ظاهر در زیرا حسد  
 حسود دفع محسود ثبت و لمغیله محسوده سود اولور پس آنک زوال  
 نعمت تمنای اید سن اما حسد آنک نعمت لرین هر کون اکا احتاف و اهدی  
 اید سن زعمکن اکا عدوا و لوب دور اوله سن اما حقیقت هر کون  
 آنیکون اعمال حسدات ایشلر مرد و اوله سن بونفع اخروی در و نفع  
 دنیوی بودر که هر کسینه دشمن معذب و متحن و ذلیل و متهن استر  
 حسود کند و سنی محسود ایچون عذاب حسد گرفتار و آلم واضطر ایلد  
 پرازا ایدر بوندن ارنوق نه نفع و توقیر اوله بر کسینه دشمنی نقد  
 و فقیر اید اول سبب ندر که محسود حاسدینک هلاکن طلبا ایتد  
 بلکه طول عمر و بقا سن استر که دایما آثار نعمت کور و اخبار سعادت  
 قولاغ اوروب گرفتار محنت و اسیر غم و بلیت اوله **شعر**  
 لا مَاتَ عَدَاؤُكَ بَلْ خَلَدُوا      حَقَّ يَرْوَا فِيكَ الَّذِي يَكِيدُ  
 لَا زِلْتُ مُحْسُودًا عَلَى نِعْمَةٍ      فَإِنَّمَا الْكَامِلُ مِنَ الْخَشْدِ

و ایضا محسود اولق دلیل فضل و کمال و علامت جاه و جلال و امارت  
 ثروت و مال و منالدر و بعض علماء ارجمند بوکمال آنک معناسیلد شاکر  
 نفع و پند ایدر لدی که هیچ اعدا و حساد کوزم اضرار ایچون رحمت چمک  
 و ادا حق قلوبکرم آنلر که عداوت و اساءت لری تحن آنک بلکه سعی ایدر  
 فضل و کمال کفری افزون ایدک و عدوی حسود که قدرین نون و نیرین چون  
**شعر** اِذَا مَا شِئْتَ رَغَامَ الْأَعَادِي      بِلَا سَيْفٍ يُسَلُّ وَلَا سِنَانِ

حسد زایل ایتد  
 نعمتی زایل ایتد



فَرَزْدِي مَكْرُمَاتِكَ فَهِيَ اَعْدَى عَلَى الْاَعْدَاءِ مِنْ تَوْبَاتِ الزَّهَّانِ  
 مناقب امام ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه ده مذکور در سایل  
 ابن شهر آشوب در مسئله سوال ایدوب جواب صوابند عاجز اولی  
 ابو حنیفه حضرت زین و ارباب سایل جواب شافی نه نایل و لیکن این  
 امام حنفی سه کلام نقل و اشعار ایدوب امام بو بقی اشعار ایدوب  
 اِنْ يَحْسُدُوْنِي فَاَنْتِي غَيْرُ لَائِمٍ لِّمْ  
 و بر روایت کدی که ابو عاصم نبیل حضرت زین که امام زفری نامده سندند  
 سوال ایدوب که ابو حنیفه به طعن ایدوب و همی بنویشتی اشعار ایدوب  
 حَسَدُوا الْفَتَى اِذْ لَمْ يَنْتَلِ الْاَشَاوَةَ فَالنَّاسُ اَعْدَاءُ لَهُ وَخُصُومُ  
 كَضَرِ اَبْرِ الْحَسَنَاءِ قُلْنَ لَوْ جَهَّهْنَا حَسَدًا عَلَيْنَا اَلَا هَلْ لَدُنَّ  
 و ابن مبارک حضرت زین دخی مروید که امام ابو حنیفه حضرت زین دخی الله  
 طعن ایدوب که سینه لری استماع ایند که او قوس مشهور در مضاع  
 وَلَا خَيْرَ فِيمَنْ عَاشَ غَيْرَ حَسَدٍ پس بر کسینه به حسد ایلک آنک فضل  
 و کمال یا جاه و جلال ایله انصاف ایدوب که اقرار و اعتراف ایلک در  
 بود کرا و لکن حسدک بالذات مضار تیر اما حسد آتام آخره و سیئات  
 و تبعات کثیر به دخی مؤدی و لور مثلا اندن عدا و قلم متولدا و لوب  
 اذای مسلم و ضرب و قتل و نهب مال و شتم کبی سینه لری حاصل اولی  
 مقرر در پس معلوم عاقلد که به مضارای ملاحظه و تفکر و ذکر ایدوب  
 مقدمات مقبوله سی لسان عقل ایله تذکر ایدوبک حسدک ترکند دوا  
 علی حاصل اولور باذن الله تعالی اما دوا علی ای اولد که چون حسد  
 اگر قلوب مرکوز و غالب طبایع مجبول در حق طفل رضیع در طفل  
 آخر متولدا و لوب ارضاع و سایر رغایب و امتناع کند و به مشاب  
 فهم ایدوبک حسد او بقدر غلبه ایدوب که مریض اولور و بعضی نک هلا  
 مؤدی و لوق واقع اولور پس عاقل کند و ده حرکت حسدی احساس  
 ایدوبک همان مقتضای اولان قول و فعلک مخالفی ایلکه عزیمت ایلیم

مثلا حسد محسودی ذم و قدح ایلک اقضا ایدوبه ثنا و مدح ایلد باشد  
 و اگر تکبر و ترفع ایلک داعی اولور سه بوندلی و تواضع ایلک مخالف باشد  
 اگر ترک انعام و ابطال احسان و اکرامه امر اولور سه شتن انعام و احسان  
 مزید و هر کون عزت و اکرامی جاوید ایلیم تا که نفس عداوت ایلکدن  
 مایوس اولوب یوما فیوما آثار مودت و محبت مایوس اولور چون  
 محسود حاسدک بولطف و اکرامنه عارف و تودد و مصادقنه واقف  
 اولور لا بد آن محبت و وداد و آثار صفا و اتحاد ظاهر اولوب  
 بلی داند دل کاکاه باشد که از دلها بد لها راه باشد  
 مقتضای سنجه جانیندن انواع صفا و موافقت لامع و آثار محبت  
 و مصادقت لایح اولوب بیت چون لطف تو بکدر بخارستانها  
 خارستانها شود بهارستانها معنای روشن اولور اگر شیطان  
 و سوسه ایدوب دیر سه که محسود تواضع و اکرام و بحال مدح و ثنا  
 قیام ایدوبک بخرم یا نفاقه یا کند و درن خوفه حل ایلر و خلوق دخی کور  
 فلا نه نیجه مغلوب اولدی دیر لری بو و سوسه مکرو تبلیس و خدیعه تبلیس  
 ایدوبکی تحقیق بیلوب کند و درن منع و دفع ایدوب و یقین بیله که عداوت  
 اشتغال و قات عمر عزیز بر هر حال هموم افکار فاسد و غموم و احزان  
 باطله ایله تلف ایلکدر و محبت و صفا عداوت و کد و رتدن دنیا ده  
 انفع و اونی و عبقی ده ارفع و اعلی در بوجه که بسط و تفصیل و شرح و توضیح  
 اولدی مرض حسد و داء منافستک دواء علی و عملی سی در بغایت نافع  
 و مرض مزبور حقیقتد دافع در اما مذاق نفسد که صاحبیه جالبه در  
 نهایتد کریم و مرذر اما دوا امر اولی نیجه نافع و مرض مزمن دواء صبی  
 دافع اولور اما صاحبیه که طالب راحت دنیا و سعادت آخرتد  
 ذکر ایدوبکمز فواید و منافعی کوش ایلر نقد تلخ و مرایه کوز یوموب  
 نوش ایدوب عون حق ایله مرض عرضدن شفا و نجات و دنیا ده مراتب و آخرتد  
 درجات بولور تنبیه نعمت آخرتک زوالی استمک بر قیاح مریتد در بعضی



حسد حرام و موجب وبال و اقام در بعضی مرتخص و مبالغ و خالی عن الاقام  
 و الجناح در اول مراتبی شرح و بیان و لوازم عیان ایند لیم چون عد و بالطبع  
 مغفور و بالضرر و مکروه در خصوص مودی اوله پس دشمن مودینک  
 اختلال احوالی و زوال نعمت و جاه و مال و تمنا و طلب و سؤال اینکدن  
 قلب با کلبه خالی و سینه با تمام صافی و لوق میسور بلکه مقدور و دکلدر  
 و دشمنه دخی خیر خواه اولوب قلبدن ضرر دنی طالب و مساء تنه را غلبه  
 دایره امکا ندن بیرون و حوصله بشریتدن افزوندر نیت کیم دیشلدر که  
 جیلت القلوب علی حب من احسن الینها و بغض من اساء الینها پس بوجال  
 نامحوده که تمنا زوال نعمت محسود در بر قلبدن حاصل اوله اول قلبک خالی  
 اوج قسمدن خالی دکلدر اولکی قسم اولدر که قریب شیطان و مکر نفس  
 سبعی ایله بوفصل قلبی صاحب اعضا و جوارحه اظهار و قول و فعل و لسان  
 و ارکان ایله محسود اساءت و اضرا را بدی شک نفس درجه حسد حرامه  
 و اصل و قلبدن موجب انم و عقابا و یحیی مرض حسد و منافسه حاصل و لشند  
 توبه و استغفار قلوق و ترک اصرار و اضرا را یتک کرک آیکنجی قسم اولدر که  
 ظاهرده حالت مزبور اخراج و قول و فعل ایله اساءت و اضرا را و لیم  
 اما قلبدن ارادت و تمنا زوال نعمت محسود باقی و مقدره و نفسکدن  
 بوجالت ولد و غنه کراحتا و لیم آه نفسدن بوجالت کیده ایری عنایت  
 قلبی بومرضدن خلاص ایند ایری دیمین امام غزالی رحمه الله علیه بورد که  
 بومرضدن دخی جرم و عصیان مقدر و مرض حسد و ذلیت منافست ایله زلال  
 خصال مکندر و لشند زیرا حسد فعل قلب و مرض نفسانی در و اعضا و جوارحه  
 سرایت و قول و فعل تقویت و عنایت و لوق لازم دکل بلکه قول فعل که حسد  
 اضرا را و اساءت منقلب اولوز آخر معصیتلدر قول کذب و مساوی  
 و نمیت در و بوفصل دخی انجیلین حرام و موجب اقام در آونجی قسم اولدر که  
 اول حال نامحوده که تمنا زوال نعمت محسود در خاطر خطور و نفسکدن  
 شعور ایدیک نفس کا کاره و نفور اولوب مقتضای طبع بشریت ایله خاطر

اولانی مستدعی عقل صحیح و شرع صریح اوزره و هما امکان ظاهره جیقا ایتین  
 قلبا ولد و غنه و خاطر کلد و کده راضی اولیجی حسد مذموم مرتبه سنه  
 و ارمز و بوجالت صاحب عقل و شرع مطعون و مذموم اولوز بر اقل  
 مرتبه بود که بوجال دن تجاوز ایتیم و اولی یکی قسم درجه سنه و ارمیه  
 و الله الموفق چون حسد که اعم امراض و اشده اعراض در شرح و بیان  
 و علاجی ممکن اولد یقه وصف و عیان قلندی و بعض زایل نفسا نیه  
 و امراض نفس انسانی دخی وارد کذب و صلف و بخل و ریا و آنلرک  
 نظایری نه و ارمیه آنلرک دخی طریق علاجن عیان و ساحل قلبدن کیفیت  
 اخراج و ازاله سن بیان اید لیم خواه نصیر بومقامدن کذب و صلف  
 و بخل و ریا علاجات علی وجه الاختصار ایراد ایدوب ختم کلام ایتشد  
 اما بومقام تفصیل و موضع شرح و تطویل در و اکثر نفوس اول امراض ایله  
 مختل المزاج و طریق علاجنک معرفته محتاج در اول سبیدن بزکرای  
 حکمت و علمای امت کتابلرندن تحصیل و فکر کلیل و نظر علیل ایله ایجا  
 و تکمیل ایتد و کمری ذکر و ایراد ایلدرک امید در که کند و نفسکدن یا مین  
 برادرک بوامراضک بعضینه یا کینه توفیق علاج و تصحیح مزاج ایتکل  
 مثاب و مأجور اولوز **ذکر امراض لسان طالب نجاست**  
 و کاسب درجات اولنلر معلوم اولسون که آفت لسان اعظم آفات  
 و اشده مخافات در و اکثر بجا دم الناس حصایده السیرتم بورد غی  
 کبی زبان رسیدن زبان و محنت کشیده لساند **بیست**  
 از زبان با تو صد زبان باشد خود زبان صورت زبان باشد  
 و اغلبا افراد انسانی سبع اذا اطلعتهم اکلفی دینلن کی بروج انیاب  
 و بخالی قول دروغ زبان کاذب در **جست**  
 خسرو زبان کاذب خود را صفت میکنی شمشیر خوب را کمر زینبسته اند  
 اگر چه لسان اجزاء انساندن جزو لطیف و عضو شریف و نعمت نطق  
 انسانه نعمت عظمی سعادت کبری دره زیرا ایمان سرمایه سعادات



و پیرایه کرامات و مطلبه اعلی و مقصد اقصی و حقیق و علایه موجب  
 قرب و زلفی دره و اذکار حضرت رحمن و تلاوت منزل فرقان و سایر  
 اعمال صالحه و مشروبات که بوضعوله حاصل و آثار برکان که مکلفه  
 فاصل اولور اکثرین ان محض و واشهر من ان یحیی دره و کوه حد که  
 حلیه عبدایدوکی منصوص در بوضعوله مخصوص در زیر که لسان ایل  
 محمودی و صف جمیل علی جهة التجلیل در کر که مقابله نعمت محمود ده  
 جاری کر که مقابله نعمت اولمقدن عاری اولسون بخلاف شکر که  
 قلب و جان و جرم لسان و اعضا و ارکان ایل اولور اما مقابله  
 نعمت اولغه محصور و نعمت مقابله سندن ماعداده غیر مذکور  
 پس لسانک فضایی بسیار و منافعی بی شمار اما مضاری دخی بسیار  
 و آفات و شروری خارج حوصله کتاب در لاجرم اکثر صلحا و اغلب  
 حکما صمت و سکوتی ترجیح و ضروری اولیان موضع در قصر لسان  
 و طی زبان تصحیح ایلدیلر و بعضی بلغا دیش که جمال المرء فی طی لسانه  
 لا فی طیل لسانه فقیر بوفره نظم ایتشیدم **بمنشئه**  
 جمال المرء لا فی الطیل لسانه و لکن ذاک فی طی اللسان  
 جناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم و اصحاب کرام و علماء  
 عظامدن مدح سکوت و ذم کثرت کلام احادیث و آثار و حکما  
 و اخبار بی حد و شمار در جمله دن من صمتت بخا الصمت حکمه و قلیل  
 فاعله من توکل لی بما بین لحنیه و رجلیه اتوکل له بالجنة لی جکه  
 دیدکری استخوانند یعنی برکسته دهان و فرجین حفظ ایلسه **مصرع**  
 بن آکا جسته ضمان اولورین **هر که حفظ ایتدی فرجین من کل ریا**  
**انبیا فری کا جنت ایچون اولدی ضمان** و در فی بهر مشلر در که من سر ان نسیم  
 فیلزم الصمت **بیت** کردیلر ملک که اولر سن سالم ایکی عالمه صمت اول لازم  
 و در فی اول حضرتدن مرویدر که بیه مشلر ادا اصبح ابن آدم اصبح اعضا  
 کلها تستکف اللسان ای یقول اتوا لله فینا فانک اذا استقی استقی

و ان اعوجبت اعوجبا **ط** هر صباح اعضای آدم در لسانک  
 ساکت و لکیم تر سلامت یولور اولورین **بیت** کج روز بر جمله کج و اولور سکوت  
 مستقیم جمله کرسنا اولور سکوت مستقیم **بیت** ابن مسعود رضی الله تعالی عنه  
 صفا و سینه چیتوب دیر ایدی که یا لسان قل خیرا تعظم او انضمت تسکیم  
**نظم** ای جرم لسان خیردی کیم غام اولورین یا باری سکوت ایلد که تاسالم اولور  
 کر ساکت و یا ناطق خیرا و لمیه سن سن یقین بیلورین کیم صو اوچی نادم اولور  
 و حضرت عیسوی ن صلوات الله علی نبینا وعلیه السلام مرویدر که اصحا  
 دیدیلر که برعله برنی دلالت ایلد که جسته کیر که سبب اوله بیوردی که  
 اصلا نطق ایلد دیدیلر که بوکا قادر دکلر بیوردی که پس خیردن غیردی  
 بنسبه نطق ایلد و حضرت سلیمان علیه الصلوة والسلام بیوردی  
 که اگر کلام سیم خام ایسه سکوت در خالص در **بیت**  
 سوزک در اولسه دخی وار سکوت که سکوت نه در در ایکی کوزم لعل در و یا باقی  
 اگر سوال اولور سکوت بوقدر فضیلتیه موجب ندر جواب ویدر  
 که کلام ده آفات و محالک و مخافات وار در ذکر و تعداد ایلسلر که  
 اول آفات اکثری نفس اماره به مشتهی و مطلوب اولور و تشویل شیطان  
 قلبه لذیذ و خوب کلور و تحریک جرم لساند تعب و مشقت یوقدر  
 و اول آفات نفس و شیطاندن دواغی و بواعث جو قدر و آنلر که مضربند  
 چوق کسسه غافل و سوء عاقبتیه جاهل در پس سخن جرم و آج کبی خوی  
 موجب ندامت و سکوت کفار ساحل کبی مقرا من و موطن سلامت  
 با آنکه سکوت سبب فراغ خاطر و فکر و موجب عبادت و ذکر و مودت  
 و زانت و وقار و دافع تذلل و احتقار در روایت اولنور که داود  
 علیه السلام تعلیم ملک علام ایلد جنبه و جوشن صنعتیه اشتغال ایلد  
 لقمان حکیم حاضر ایدی خاطر نه کلدیکه بونه نسبه در دیو سوال ایلدینه  
 زانت و وقار ایلد عامل اولوب سکوت ایلدی چون تمام اولی حضرت  
 داود ایتدی که جنکه حفظ ایچون نه غریب نسبه در پس لقمان حضرتی

من قبل ان تنم



الْقَمْتُ مِنَ الْحِكْمَةِ يَبُورُ دِي  
فَاِذَا شَرَعْتَ فَلَا تُكُنْ مَكْنَأَرًا  
وَلَقَدْ نَفَيْتَ عَلَى الْكَلَامِ مِرَارًا  
مَا اِنْ يَذُمْتُ عَلَى سُكُوتٍ مَرَّةً  
وَارَبَابُ سُلُوكِ مَدَارِوِي بَش

سنه ده حصار ایدوب بوبیت مشهورده جمع ایلدیلر **بیست**  
صمت وجوع وسهر و عزلت و ذکر و دوام نا اتمان جهازا بکند کار تمام  
امام غزالی ایدر صمتا لازم اید و کند دلیل بود که کلام دورت قسمدر  
مضر محض نافع محض ضرر و نفعی مشتمل اولان نفع و ضرر دن خالی اولاند  
مضر محض نفعی جابزد کلام بلا شبهه ضرر و نفعی مشتمل اولان دخی  
کذلک نفعی ضرر دن دکنر والعناء زیاده ایکیسندن خالی اولان دخی ناجوز  
زیرا عبت محض و تضییع زمان و وقت که موجب خسران و مقتدر همان  
نافع محض قالدی پس معلوم اولدی که کلامک اوج رغبته سکوت و  
همان ربع واحدک نطقی مناسب ایش اول بر قسمدر دخی آفات خفیه  
اولی و قایق ریا و تصنع و غیبت و تزکیه نفس کی محتمل در پس ظاهر  
اولدی که جناب رسالت پناهک من صمت تجا بیورد دخی عین صواب  
و فصل الخطاب و جوامع الکلم دندر که او بیت جوامع الکلم مقتضا  
مخصوص جناب رسالت قباب در پس آفات کلامی مقدار و هر یک  
اسباب و علامات و علاجات ایراد ایدوب و حضرت امامه اقتدا ایدوب  
اولا خفیفه نندن ابتدا ایدلیم بعد غلیظ و اغلظ اولنلر ایلر تکمیل و تنم  
و طریقه حسن تعلیمی که اسهل در اخذ و ابتدا و اصعب ایلر ختم و انتها در  
رغبته ایدوب خفایا و جلایای آفات کلامی افهام و تعلیم ایدلم **ابتدای تقسیم**  
معلوم اولسون که آفات کلام حضرت امام تنبیه و اعلام بیورد دخی اوزده  
یکری آفتدر **اول** یعنی دین و دنیا ده نفعی ظاهر و  
فایده سی مرجوا و لیل کلامی سویلک در اگر چه کذب و غیبت و نیت  
و فحش حرام در اولنلر اجتناب واجب در اما ما لا یعنی فی الجمله مباح  
دخی اولونده طالب فضیلت و کمال اولنلر ترکی مناسبدر زیرا تضییع

نماند و تضییع زمان موجب خسراندر اگر اول زمانه جلال و عظمت  
حقدر تفکر و انکسنة احتمال ایدوب که تفحات مواهب حقدر اول عطیه  
اول ایدوب که حساب کلمز ایدوب با آنکه زبانک فرسوده اولمز ایدوب و کاتب  
اعمالک دخی بیوده چکمز ایدوب و دفتر اعمالک عبت ایلر محبط اولمز ایدوب  
یا اول کلامک ذکر و تسبیح و عدا و لاییدی مشروبات جلیله حاصل اولوب  
محتمل ایدوب پس بونک کی فوایدی آنک کی زواید تبدیل ایتک عاقله  
لا یقیمدر حدیث شریفدر وارد اولشدر که من حسن اسلام المرء ترکه

ما لا یعینه <b>قطعیه</b>	تا شود در جهان علم و عمل
شاهد دین تو جمال فرای	آنچه در خور نیفتد باز ایست
آنچه لایق نباشدت بازای	و بوندن دخی شدید و عید وارد

اولشدر که روایت اولنور که انصار دن بر جوان اخذ فراسندن اولدی  
که جوع ایچون سینه سندن سنک با غلامش ایدوب والدی یوزندن عیان  
سیلوب هینک لک الجنة دیچیک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم  
بیوردی نذن بیلدک شاید که ما لایعنی سویلر ایدوب یا هم محتاج اولدوب  
سنه بی منع ایلر ایدوب اوله امام غزالی ایدر که ما لایعنی نک حدی اولنلر  
هر سوز که انی سویلدک تقدیر چه حالا و ما لا متضرر اولیسن مشاه  
بر حلقه ایلر تخذت ایدر کن ایلدک سفری و کوردک جبال و افاق  
و اجتماع ایدر و ک شبان و مشایخ و اولنلر دن مشاهد ایدر و ک احوال  
و وقایع حکایت ایلر سن پس بوکلا نذن سکوت ایلرک دینی و دنیوی  
ضرر مترتب اولمز ایدوب هر چند دقت ایلرک مبالغه دن و بعض کسنلر  
ذم و قیبتدن و کند و که مشاهد اقلیم و بقای مشایخدن حاصل اولان  
عجب و تزکیه نفسدن احتیاس و احتراز ایلرک تضییع زمان و زبانکه  
ذکر و تسبیح اجرا ایلدک خسران دکلیدر و جمله ما لایعنی بلکه حرام  
اولان مقوله دن سؤالدر هم نشینکدن که بوکون قند ایدر و قندن  
کلور سن که تضییع وقت اولد و غندن غیر صابکه زحمت و بررسن



شاید که بریردن کله که ذکر اینمکدن خیال این . اگر حقیقتن دیرسه کند و مثالم  
اولور کذب ایدر سه ایشم اولور سکوت ایدر سه جواب ویرمندی دیو بچمن  
اولور سن یا خود بیلد وکی سننه صور سن شاید که نفسی بیلزین دیمکدن  
قاجوب غیر صواب ویرم . یا خود عباد تندن سوال ایلیم سن بکون صابم سن  
دیر سن نعم دیر سه شاید عجب وریایه مبتلا اوله . اقل ما یكون عبادی ستر  
درجه سندن که عبادت جهراندن پنجه درجه اکسک دره . تنزل ایلیم بوجهله  
آفانه سن سبب اولور سن . اگر فضول کلام . و ما لا یعنی حدیثی ترک ایدیدک  
بوا فاندن صاحبک و مخافاندن سن سالم اولایدک . اگر برینه ذکر و تسبیح  
ایدیدک پنجه نوابلر بولایدک . پس علاجی بودر که ملاحظه ایدر که که موت  
وفنا در میان . و انفس رأس مال انسان و زمان عمر سبق ایدوب او کدل  
الاجر میدان . و بورا سن مال ایلیم تحصیل سعادات ممکن ایکن نصیب ایتک عظیم خیر اند  
**شعر** اکین من الحسرات ان کمالیا . تمر بلا نفع و تحسب من عمری .  
بو علم جھندن علاجدر . عمل جھندن عزت نوع بشر دره . یاد هاشنه وضع حجر  
یا لزوم سکوت ایتک عظیم همت و اقدام ایدر که لسان سکوت معنای اولوب  
اختلاط دخی ایدر سه ملکه اولغیله سکوت مالک اوله . لکن اختلاط ایدر  
حفظ لسان ایتک غایت دشوار دره **ایکجی آفت فضول کلام** یعنی هم اولان  
موضع قدر حاجندن زیاده ایتک یا برکتم سوبلد کون صکر مینه اعاده  
قلبی یا اختصار ممکن ایکن اطناب و تطویل و اجاله مرام حاصل ایکن بسط  
ایتک ای بودنی ما لا یعنی به قریب . بلکه آذن بر قسم دره بعض صحابه دن  
مرویدر که بکا بعض کسسه لر تکلم ایدر بکا اکا جواب ویرمک زمان حرارت  
ماء باردون مشتهی کلور . اما ایتزین فضول کلام اولقدن خوف ایدر  
دیر ایدی . و بواقفتک علاجی دخی آفت اولی کبی دره **و یکجی آفت خوص**  
**باطلدر** یعنی باطل نسنه لر شروع ایتکدره اخبار عشق حرام و احادیث  
خمر و فسق و اناام دره . و ذکر تنعمات و ترفهات ملوک ظلمه و جائز و نواذ  
و لطایف فحشیه ایتک کبی بواقفت اولکیلردن انجسدره زیرا که آنلر ترک

اولی و بوجرامدر حدیث شریفه وارد اولشدر . اکثر الناس خطایایم القیم  
**اکثرهم خوضا فی الباطل** یعنی قیامت کونند خطیه و کناهلری جوق  
اولان دنیا دره . خوض باطلی جوق ایدلر دره . و قرآن عظیمدر . و کنا خوض  
مع الخائضین . و بونک علاجی ملاحظه ایتکدر که ترک اولی و افصل  
و تضییع عمر اولد و غندن غیر تحصیل مال و خطیه ایتکدر **دو یکجی آفت**  
**مرا وجدال** در شریعتن منوی حکمتن مذمومدر . حدیث شریفه وارد دره  
**من ترک المراء وهو یحق بی له بیت فی وسط الجنة . ومن ترک المراء**  
**وهو مبطل بی له بیت فی ریاض الجنة** . یعنی جدال و خصومت حق الله ایکن  
ترک ایلیم جننتک و سطنه منزل یا بلور . مرا وجدال غیرک کلامنه  
دخل و اعتراض و ایلیم دکلمدر دیرد و انتقاض ایتک دیرلر . **شعر**  
**لا تکرکن الی المراء فانه** **سبب لكل شاق و تشامس**  
وانک موجب کتر یا ترفع و تکبر و اظهار فضل ایتک اخر تجبر ایتکدر  
پس لا یتوا ولد که بر کسسه بر کلام سوبلیسه خواسیه تصدیق و قبول اولنه  
باطل ایلیم امور دنیوی دره ایلیم سکوت قیلیم . امور دنیوی دره ایلیم  
رفق و نصیحت طریق اوزرینه اعلام اولنه . جدال و نزاع طریقته اقدام  
اولیمیه . بعض علما دیرلر ایدی که بر کسسه مجلسه خطا سوبلیسه . یا لفظ  
جھندن . یا معنی جھندن اول مجلسه آتی خطیه ایلیم . و موضع خطا سن  
بیان ایدوب صوابه ارشاد قلمیه زیرا هم سندن بی منت تعلم ایدر هم سکا  
عدو اولور چون بواقفتک سببی تکبر و ترفع دره . پس آنلرک علاجی که  
سبقت ایلدی بوکه دخی علاجدر . و ذکر ایدر و کفر فواید و مضامی دخی  
ملاحظه نافعدر **بشکی آفت خصومتدر** خصومت مرا وجدال  
اشد دره زیرا مرا وجدال محض مجلسه بر کشینک کلامنی رد و سوزنه  
مناقشه دره قدیمدن خصومت یا بافی و دایره مخالفت و شقاق یوقدر  
اما خصومت قدیمدن مخالفت و منازعت مستمر اولور شقاق و عداوت  
کرک مثلا اصحاب سنی و رافضی آراشند اولان کبی و امور دنیوی



خصوصتاری و تراعلی و لوب انیچون کلامی و مقاله سنی ترتیباً یکدیگر  
و بوجوه و مت اول وقت حرام اولور که کند و طرف باطلدن اولدوغنی بیلد اولور  
یا حق کیملدر بیلز اوله . دعوالر وکیل اولوق عادت ایدن کسسه لر کی کند  
بیلدین دخی وکیل اوله . حق النذر اولان کسسه دخی ادب و وقار ایله مقصود  
تقریر ایدوب قدر حاجتدن زیاده کلام فضول و ایدای خصم و شتم  
و انتقاض ایتیمسه خصوصت مرتض و مجوز اولوب بعض کسسه محضاً غلبه  
و اضلال خصم ایچون خصوصتی تمام . و اول نسنه کند ویه واصل اولدوقدن صبر  
قبول ایتیموب آخر ایتار بلکه بیانه دخی و القا ایدر . و مقصودم اکا غلبه در  
یوخسه مال دکلدردیر . و بوجاهت خبیث و فعل باطلدر موجبی ترغ و تکر  
و شغف و تحیر در . و خصوصت دنیا ده موجب تشویش خاطر و تفرقه حال  
و آخرت مؤدی عذاب و نکال در . و ترکی دارینه حضور و سعادت  
و سبب جمعیت و فراغت بال در **التبجی آفت تضییع کلام** یعنی کلامند  
اصطلاحات و عبارات و اسامی و استعارات کتورمکه حریض و مشغوب  
اولمقدرد بودغنی طلاب فضیلت . و کاسب مشروبات اولنلر جایز دکلد  
زیر تضییع اوقات اولدوغندن غیر شرعاً مذموم . و عقلاً ممنوع در  
حدیث شریفه وارد اولمشدر . **أَنَا وَ أَتَقِيَاءُ أَمْتِي بَرَاءٌ مِنَ التَّكَلُّفِ**  
و دخی بیورمشدر . **إِنْ أَبْغَضَكُمْ إِلَيَّ وَ أَبْغَضَكُمْ مِنِّي أَلْتَرْتَارُونَ أَمْتِي**  
**الْمُتَشَدِّقُونَ** . ترثار کثیر الکلام اولان کسسه در باطل و عبث  
نسنه لره . متقیه دخی کلامی جوف و بلند و طوطی ایله سوبلیندر .  
متشدد قضاحتا وزره سوبلک ایچوندن شدقی یعنی طرف دهانی  
اکوب اظهار فصاحتد تکلف ایدن کسسه در . پس بوجهدیدن مضمون  
اولدی که بویله ایدن کسسه حضرت رسالت پناه قند مبعوض و  
مردود . و آنلرک مجلس سعادت دستکاهندن متبعد و مطرود ایمش که  
دعاده سجع تکلف ایتک دخی مکروه اولدوغنی دخی بوکه مؤید در بر کسسه  
سجع ایله تکلف ایدوب دعا ایدرکن ائمه دن برقی استماع ایدمک

ایندی نیلرسن ربکه فصاحتی صابر سن . اما بی تکلف عفو اصفوا .  
سجع واقع اولسه لا بأس در . نیت کیم بعض ادعیه مأثور وارد اولمشدر  
**أَيَاكُمْ وَالْفَحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُحِبُّ الْفَحْشَ** . و دخی بیورمشدر . که .  
**لَيْسَ الْمُؤْمِنُ بِالطَّعَانِ وَ اللَّعَانِ وَ لَا بِالْفَاحِشِ وَ الْبَذِي** . روایت اولور که  
یهود دن بر طایفه لعنهم الله تعالی جناب رسالت پناهی بر صلی الله علیه  
کارب **السَّلَامُ عَلَيْكَ دِيرِكِي** اولوب **السَّلَامُ عَلَيْكَ دِيرِيلِر** . سام لغتدن  
موت معناسندر . حضرت علیکم دیوب جواب و یردی عایشه رضی الله  
تعالی عنها صبر ایدر میوب آنلر شتم و سب ایدمک حضرت رسالت پناه  
علیه الصلو و السلام منع ایدوب **عَلَيْكَ بِالرَّفْقِ** دیوبیور دیر عایشه  
ایندی یار رسول الله دیدکرینی استماع بیورده کنی بیور دیر . بلی اشدیم  
ولکن علیکم دیدکمله رد ایدیم . **إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرَّفْقَ فِي الْأَمْرِ كُلِّهِ** .  
مؤمن عاقل و مرد حکیم حسن خلق و تهذیب لسان و اجتناب فحش و هذیان  
و اکتساب آداب و اخلاق حسان ایتک اسرسه . اکا بوجهدیت کافی و واقعی در  
ابرهیم بن مبشر دن مرویدر که . **يُحْتَشِرُ الْفَاحِشُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ فِي صُورَةِ كَلْبٍ**  
بواثر محتاج بیان و نظر دکلد . زیرا که آدمی هر نه خلق خبیث . و سیرت  
مذمومه اوزرینه اولورسه . فردای قیامت بر حیوان شکلند بعث  
اولور که اول صفت آنلر غالبدر . چونکه فاحش متفحش دنیا ده کلب عقور  
کبی هر کسسه به صیاح . و هر برینک استین و دامانه یا پیشوب اذ او  
تحقیر ایدر . پس اگر کلب صورتنده محشور اولورسه . بعید و دور دکلد  
واخف بن قیسدن مرویدر که . **أَدْوَأُ الدَّاءِ اللِّسَانُ الْبَذِي وَ الْخَلْقُ**  
**الدَّنِي** . امام غزالی رحمه الله علیه ایدر که . فحشک جدی و حقیقی اولور  
امور فبیجه بی الفاظ صریحه ایله ذکر ایله . مثلاً جماع و اعضا سنی الفاظ  
صریحه و القاب فبیجه ایله که اهل فساد آراسند معروف . و اهل صلاح  
اندن جناب ایله موصوفدر . ذکر ایلیوب کنایت و ستر ایله سوبلیه .  
و كذلك تولد و تغیظ لفظ صریح ایله ذکر اولنق فحش در قرآن عظیم



جماعتی من و من و دخول و صحبت با یه تعبیر بویارد و غی بود ب  
 رعایتی بچونند و بوقوله الفاظ و القاب اکثر با بخش و شتم صد دند  
 ذکر و نوره و بعضی بعضند متفاویند و اوایل مکرر و او آخری حرام  
 و محظور در و نسا و حرم دخی بحالسد اسمی ذکر اولنوب و کثایت  
 و در مزایله اکلن کرک و نختنک سبی یا ایداء غیر در یا اختلاط ادنا  
 یا فستاق سببی یله لسانی فحشه معتاد اولمقدّم علاجی فحشیت مذکر و  
 احادیث و آثاره تفکر ایتک در **سکر خجی آفت لعن انسان یا حیوان**  
**یا جاد در** و لعن رحمت حق در دورا و لسون دیکدر نهی لعن حقند  
 احادیث شریفه جوقدر المؤمن کیش یلعان کبی و بعضی روایت  
 کلمشدر که مؤمنک لعنی قله متساویدر و مذمت لعن مرور ایتشد  
 امام غزالی ایمن که لعن اوج مرتبه در اولکی مرتبه اولدر که لفظ اعم  
 اوله که لعنه الله علی الکافرین کبی ایکنی مرتبه اولدر که لفظ اخص  
 اوله که لعنه الله علی الیهود لعنه الله علی الروافض دیک کبی و خجی  
 مرتبه اولدر که لفظ معین یله اوله که لعنه الله علی ابی جهل لعنه الله  
 علی یزید کبی اولکی و ایکنی مرتبه جایز در و لکن فرق مسلمین اهل بیت  
 حقند خطر وارد در وقت نظر کرک زیرا بعضی فرق غلامدن اولغیله  
 لعنه استحقا قلرند شبهه وارد و عوام اندن منع اولفق کرک  
 و خجی مرتبه اگر شریعت کفر یله ختم اولد و غی ثابت یسه فرعون و  
 ابولهب و ابوجهل کبی لعنهم الله تعالی جایز در و الا اگر احیادن یابو  
 معین کبی جایز دکلدر زیرا کفر یله ختم اولد و غی معلوم دکلدر اموالند  
 ایسه ایتماسی اولی در شاید ایمان ختم ایتش اوله خصوصاً کافر لعن  
 ایتکدر ثواب یوقدر اقل ما یكون عبت قمندن اولور حتی هر کسینه  
 ابلیس لعن ایتسه ترک واجب ایتش اولور پس لعن بدلی تسبیح و تلیل  
 ایلسه ثواب بولور یزید لعن ایتک دخی بویله در زیرا یزید قتل حسین  
 رضی الله تعالی عنه و اهل بیت رضا و یرد و کی مقرر دکلدر و ایتدی ایسه

شاید

شاید ثواب ایتش اوله نعم نبی صلی الله علیه وسلم عمر بنی رضی الله تعالی عنه  
 قتل ایدن و حشی ایمانه کلدی و قایب اولدی قبول و لذی لغت ایتامکدر  
 ضرر یوق ایتکدر خطر وار پس ترکی افضل و آنک بدلی تسبیح مشغول  
 اولی اکل در و بوقلام امام غزالی در بغداد در مرحوم مدرّس نظامیه  
 و مفتی شافیه ایکن استفتا اولنوب و یرد کبری جواب فتوی و کتاب  
 احیاده ذکر ایتد کبری بودر اما کیم اول فتوایه ائمه شافیه و شرکای  
 امام غزالی دن اولان امام الکسائی هر اسی کبی جواب یازوب جواز لعنه  
 فتوی و یرمشد و متأخرین دن جوق کسینه لر جمله دن خیر محقق مولانا  
 سعد الدین قناری یزید کفر و ضلالتی متواتر در دیولغندن شهر  
 ایتماسلر اهل بیت بنی علیه الصلو و السلام اساری کبی بی حجاب  
 کورد کبری و دندان مبارک حضرت حسین رضی الله تعالی عنه قضیب یله  
 ضرب ایتد و کی حق صحابه دن حاضر اولان بی اختیار دیدی کیدر قضیب کبی  
 اول دن دانی در صدق آسمان شرف فخر کاینات تقبیل و تلیثم ایتد و کی  
 کورلشد و ایکی غنچه باغ آل عبا حسن و حسین هما یحائنا من الدنیا  
 بیورد غی ایشیدلشد و یونک مثالی روایات که متضمن تحقیر اهل بیت  
 رسالت در حال آنکه شریفی یچون انما یرید الله لیذهب عنکم الرّجس  
 اهل البیت و یطهرکم تطهیرا نازل اولمشدر اگر چه هر بی حادثه  
 مجموعی متواتر در و اهل بیت قتل و تحقیر و خصوصاً رجانه باغ ابی القاسم  
 محمدی صلی الله علیه وسلم بوجمله اذلال قتل و کل خوشبوی آل مصطفای  
 مسموم کر بلا ی کرب و بلاده خاکه پایمال ایتک حجر دیکر مرتبه سند  
 قالمز بلکه تعظیم جناب حضرت نبوت مآبه صلی الله تعالی علیه وسلم  
 منافی اولد و غی یچون کفر مرتبه سنه و اصل اولمشدر **نظم**  
 جز چشیم و چهره مسخر خاک آن ده کان همه نر کس چشم و کل رخسار آل مصطفای  
 سنگها بر سینه کوبان جامه هادر نیل غرق میرود نالان فرات آری ازین عم در غی  
 بیت خاک بغداد بخون شهدا میکرد و ز این شطرون چیش زبده



بعض فاضلین بومسئله سؤال اولیجی و میش که کتب قضاوی ده مذکور  
که بر کسینه حضرت بنی علیه الصلو و السلام قباغی سوزایدی دیسه لره  
بن سو مزین دیسه کافر اولور ظاهر اول حضرتک محبتی قباغه محبتی اید مناسبتی  
یوغیدی پس حسینیه بوا هانت واذلال اول حضرت نه ایتش اولور  
مشهور در که زمان قتل حسین و اهل بیتد جتیلر بویعی نشاد ایلدیلر شعر  
اَتَرْجُوا اُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ  
بعض شعر اهل بیتک بومعنا لرد قصید بدیعه سی وارد در بر یکی بیت تحریر اولندی

وَمَنْزِلٌ وَحْيٍ مُّقْطَرٍ الْعَصَابِ وَحُمْرٌ وَالسَّجَّادِ ذِي الْفَنَائِ مِنَ اللَّهِ بِالتَّسْلِيمِ وَالْزُّكُوتِ	شعر مدارس آیات خلت من تلاوة ديار علي والحسين وجعفر منار جبريل الامين تحف
--	--

فقیر ایدین اگر جواز لغت دیرلر ایه فی الجمله جواز طریقی وارد اما  
افضل و اولی ترکی در زیر العن یزید واجب و مندوب دکلره بلکه  
احتمال عدم جواز وار پس لسانی لغته معتاد ایتوب ووافضه تشبه  
ایتمکدن نفسکی ابعاد ایتک اعلی واکمل و طالب سعادت اولانه اولی  
وافضل در و دخی معلوم اولسون که بر کسینه بد دعا ایتک مذموم  
و شرعاً منهدی در اول کسینه ظالم ایه دخی بد دعا ایتما مک کرک زیر ا  
بد دعا ایتکه مظلوم دخی کا ظلم ایتش اولور یا برابر اولور آخرت ثوابی  
قالمز یا بوار توف ایدر اول یونک ثوابن الموق لازم اولور بومعنی  
حدیث شریفه وارد اولمشدر و حضرت عایشه بی ظالمه بد دعا دن منع بیور  
اگر بر کسینه ظالمین انتقام الموق استرینه قول و فعلله هرگز نفر من ایتوب  
حاکم بر حق و قهار مطلقه حواله اتسون و بر مقدار چه صبر استون کوروش  
توبد کنند خود را بروز کارسپاز که روز کار ترا خاد میست کیسه گذار  
بعض کا بر دیشدر که مظلومک دعاسی اکثر یا تا خیر اولور و حدیثی  
دخی بویرد که و غیرتی و جلالی لا نصرتک و کون من بعد حین حکمتی اولدر که  
طبع بشری مظلوم اولیجی غالباً اضطراب ایدوب فعلله اقل قولله

ارادت انتقام ایدر بحرین فهم ایتد کند صکر جناب حق حواله ایدر  
حواله تاخیر ایتکین اجابتد تاخیر واقع اولور اگر اول مردن قطعاً  
ارادت انتقام جانبته حرکت واهتمام اولیوب جناب حق حواله و تسلیم  
تام اولایدی اجابت فی الحال واصل و مراد مظلوم بلا تاخیر حاصل اولایدی  
ظهور بحی ائت غنا ایتک و سماع ایتک و شعر سولیکدر

سماع اصطلاح صدق طبعی اگر آمیدن اگر غیردن اشیدوب تلذذ  
ایتمک دیرلر وجد سماعدن حاصل اولان حرکات دیرلر اگر ناموزون ایه  
اضطراب دیرلر اگر موزون ایه عربدن تصنیق و قوس و فار سید  
دست افشان و پای کوب دیرلر

جای امشب دوستان در قص عشقند و غم زاهد را تو هم دستی بزنی بانی بکوب  
شعر خود مشهور در هر کلام در که عن قصه معذون قلمشدر وزن بر حاله  
که طبع سلیم آتی درک ایدوب ناموزون اولاندن فرق ایلر اما سماع  
حل و حرمتند امت محب اختلاف ایتشدر ائمه اربعه دن حرمت کراهی  
منقولدر اما مطلقاً صوت استماع و تلذذی حرام اجمالاً دکلره مثلاً  
حسن صوت ایلر قرآن عظیم تلاوت اولدنه لحن و فساد اولسه مباح  
بلکه مندوب و مستحسن در حدیث شریفه کیش منامن کف تیغ بالقرآن  
و دخی بویرلشدر ما آذن الله بئنی کاذبه لبنی تیغی بالقرآن اما غنای  
مشهور که نغمات و ترنمات ایلر اشعار او قوم مقدر ائمه خفیه نک  
جوابلری بووجهله در که اگر دفع و حشت ایچون کند ویر استماع غنا ایدر  
بعض مشایخ قند جابر و بعض زهاد اصحابدن واقع در اما غیرلر  
لهو و لذت ویر میکیچون یا اخذ مال ایچون تغنی ایلسه حرامدر بو اکثر  
فقها کلامیدر بعض فقها و کافه مستصوفه جمله دن امام غزالی غنا و سماع  
جایزدر او تار و مزمار اولیجی یعنی ساز کر که تار و نای فتمندن اوله  
اول مجوز دکلره امام غزالی ایدر که بش نشنه عارض اولیجی سماع و صنو  
طیب حرام اولور اولکی عارض صاحب صوت اجنبیه خاتون اولوب



سماع صوتندن احتمالدر که فتنه اوله غلام صاحب جمال دخی بوجمده  
 زیر اسماع صوتك صاحبنه تحريك شهوتك عظیم تأثیری وارد و خصوصاً  
 که صوت طیب و نغمات موزونه مقارن اوله **فصل**  
 اواز خوش از کام و دهان و لب شیرین اگر نغمه کند ورنکند دل بفریبد  
 و ز برده عشاق و صفا هان و عراقت از خنجر مطرب مکروه نرسند  
**ایکچو** اولدر که آلت اهل فسق و لهو شعاری اوله اوتار و مزمار  
 کبی ایله اولمرسه مباحده دف کبی اگر جلا جلی دخی اولورسه فقیر ایدرین  
 بو آنلرک مذهب در مشایخ حنفیه دن بی جلا جلدن غیره شسته بی مباح  
 طومر لر **اوچینچو عارض** اولدر که صوت اشعار فحش و هجوم مؤمن اوله  
 یا معنی خاتون اجنبیه یا غلام نصیح اولمش اولدر **عارض** اولدر که  
 مستعد شهوت و هوا غالب و مقتضیات شباب و هوسه طالب اوله  
 کر که شخص معین مجتنبه کرفار اولسون کرک اولسون زیرا بومرته ده  
 اولان قلبه سماع و صوت و ترانه و وصف حسن و جمال و خد و خط و قال  
 وراق و وصال بر هر حال شهنش اشتعال و هوا و هوس کامی  
 تحريك ایدوب صاحب صوت دخی فتنه به باعث و معصیه شریک اولور  
 بعضی علما دیشلر در که **الفناء رقیه الزنا** **عارض** اولدر که  
 مستمع عوامدن اولوب حب الی ایله قلبی منور اولمش اوله اگر چه سماع  
 بونک کبی کسسه به تحريك شهوت و آثاره فتنه ایتموب لذت مباحه  
 دخی اولورسه اما کثرتی تضییع اوقات و تعطیل مهماته مؤدی و لغبیه  
 ممنوع اولوب صاحبی سفیه مردود الشهاده اولور صغیر به مداومت  
 کبیر اولدوغی کبی مباحه دخی مداومتله صغیر اولور نیت کیم ترویج قلب  
 و تفریح خاطر ایچون لعب شطرنج مباحده اما ادمان اولنسه ایا حتی  
 زایل و حرمته راجع و ایل اولور پس بونک حالی حال خال صاحب جمال  
 کبی دره که بردانه اولغیله مزید حسن اولوب افسانه اولور اما کثرتدن  
 اولقدر اولسه که اکثر خواشانی چهر و رخساری طونه جمالی منقص

و سیاه روی لکه مؤدی اولور **شعر**  
 خیال خاص باشد خال روی شاهد **معنی**  
 جو خال اندک فتنه بر رخ دهد حسن **فرز**  
 و کر کرد ز بسیاری همه رخسار شاهد **زان**  
 میان ساده رخساران سیه روی رسد **زان**  
 امام غزالی ایدر که اباحه سماعه دلیل عقلی بود که سماع صوت طیب  
 موزونی که تحريك قلب اوله اشتیاد اما سماع صوت طیب حرام دکلر  
 زیرا حاشه سمع مدرک شدن تلذذ ایتک حاشه بصیر مدرک شدن  
 تلذذ ایتک کبی دره ازهار و اشجار و خضرات و انهار مشاهده شدن  
 تلذذ حاصل اولق و حاشه شمع رواج طیبیه ایله مثلذذ و حاشه لمس  
 سطوح ناعمه دن متمتع اولق کبی دره بلکه قوت عاقله معلومات یقینیه  
 و معارف حقیقیه دن مستنفع و مثلذذ اولق کبی دره چون بونلر حرام دکلر  
 پس سماع طیبیدن استلذاذ دخی حرام دکلر بلکه حق جل و علا قرآن عظیم  
 یزید فی الخلق مایشاء بیورد دخی صوت طیبی مدح و ثناء و افسانه منت  
 و عطا عدا یلدی حرام ایله منت و اکا ثنا و مدحت اولمر و حضرت  
 داود علیه السلام حسن صوت ایله مدوح ابدا علیهم السلام اولمشید  
 و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ابی موسی اشعری به حسن صوتی  
 اولدوغی چون **لقد اوتیت من مرامیر آل داود** دیومرچ بود  
 پس صوت مجرد طیب و لغبیه استماعی حرام اولمر بودرجه اولی دره  
 و درجه ثانیه اولدر که حسن صوته وذن منضم اوله حسندن زاید  
 معنی دره نیچه صوت طیب وارد دره ناموزون و نیچه موزون طیب دکلر  
 صوت موزون اوج قمره بریسی خنجر انساندن چیقاندن **ایکچو**  
 خنجر حیواناتدن چیقاندن بلبل و قمری کبی **مست**  
 نوای بلبل و قمری و ناله عشاق هزار زاهد ایدر دی خلوتی خراب  
 اوچنچو سی جمادندن حاصل اولاندن اوتار کبی که چنک و عود و آنک امثالی  
 و مزامیر کبی که نای و صورنا و آنک امثالی دره چون قیسم ثالث فخر شاعر ایلر  
 حرام و مباحدن مستثنی دره باقیلر اصل اباحتدن باقیلر دره درجه ثالثه



اولدركه وزن شعری منظم اوله . بود فی حرام دكلدر جناب رسالت پناهی  
 صلی الله علیه وسلم موزون شعر استماع بیورد یلر . وجایزه لوده اعطا  
 بیورد یلر نیتہ کیم کعب بن زہیر **شعر** **مصرع** **کانت سعاد فقلبي اليوم مقبول**  
 قصیده سی ایله حضرت مدح و مجلس شریفینده انشاد ایدوب **شعر**  
**اَنَا لِرَسُولِ كَوْنِي تَضَاءً بِهِ . وَصَارُمُ مِنْ سَيُوفِ اللَّهِ مَسْلُوكُ**  
 بیتنه واریجی مبارک ارقه لرندن برده لرینی چیقاروب اکا عطا قلدر  
 اول برده معاویه ورثه کعبدن یکریمی بیک الحجه ایله اشترا ایدوب  
 بعد خلفای عباسیه یه انتقال ایدوب شعر خلافت اولوب خلیفه دن  
 خلیفه یه واصل اولوردی . تاکه سنه ست و خمسین و ستمائه ده لشکر  
 هلاکو خلیفه یی قتل و بغدادی غارت ایتدکلرند فابدید اولدی . و  
 فابغه جعدی جناب حضرت علی الصلوٰه والسلام بوقصیده ایله که مطلع  
**شعر خلیلی غصا ساعة و هجر** **وَلَوْهَا عَلَى أَحَدِ الدُّهْرِ أَوْ ذُرَا**  
 مدح ایدوب حضرت انشاد ایتدکن **لَا يَعْصُضُ اللَّهُ قَالِكُ** دیودعا  
 بیورد یلر . راوی ایدرکه عری یوزالی یه قریب اولوب سلاک دنداندن  
 بودعا برکاتیلر بردانه دوشمش یوغیدی . و بوبیتی انشاد ایلدکن شعر  
**بَلَعْنَا السَّمَاءَ بِحَبْدِنَا وَحَدُّوْنَا . وَإِنَّا لَنَرْجُو فَوْقَ ذَلِكَ مَظْهَرَا**  
 حضرت صلی الله علیه وسلم بیورد یلرکه **إِلَى أَيْنَ يَا أَبَا لَيْلَى نَابِغُهُ دِيدِي**  
**إِلَى الْجَنَّةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ** حضرت صلی الله علیه وسلم بیورد یلرکه **إِنْ شَاءَ اللَّهُ**  
**يَا أَبَا لَيْلَى . وَحَسَّانَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ** ایچون مسجد نبوی ده برکری قوشلر  
 اکا جیقوب اول حضرت مداح و کفاره اهاجی سویلر ایدی و آنک حقیقه  
**رُوحُ الْقُدُسِ يُؤَيِّدُكَ مَا نَاخَتْ عَنِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ** بیورمشلردر وعا  
 اصحاب و خلفای راشدین خصوصاً امیر المؤمنین و یحیی و ابی موسی  
 اشعار ایتدکلری شیوع و اشتها رطومتشدر . صحابه دن لبید عامری  
 که عربک مشهور شاعر ایدی بوبیتی دیشدر . **شعر**  
**ذَهَبَ الدِّينُ يُعَاشُ فِي أَكْثَرِ فَهْنٍ . وَبَقِيَ فِي خَلْفٍ كَجِلْدِ الْأَجْرَبِ**

حضرت

و حضرت عایشه بوبیتی انشاد ایدردی . و ابی بکر حضرت و بلالی مدینه ده  
 حتما طور ردی . اصابا ایتدکن . ابوبکر حضرت بوبیتی انشاد ایدردی که شعر  
**كُلُّ أَمْرٍ مُصْبِحٌ فِي أَهْلِهِ . الْمَوْتُ أَذَى مِنْ شَرِّكَ نَفْسِهِ**  
 حضرت بلال بوقطعه ایله رفع صوت ایدردی . و مکه مشرفه یه  
 اشتیاقی اظهار ایدردی . **شعر**  

الالیت شعری هل ایتس کلیل	یواد وحولی اذخر و جلیل
وهل ارون یوما میاه تجت	وهل یتدون لی شامه طفیل

 بعض ادب ایدرلر ایدی که الصحابه یظمون و یترون . و نعوذ بالله  
 من قوم لا یشعرون . اما جناب رسالت پناهی صلی الله علیه وسلم  
 شعر دن معصوم . و شعر ندکلر لطیف و رایق ایسه . اول حضرت شایسته  
 و لایق اولوب و مایبغی که بیورد و غنک سببی اول دکلدر که شعر  
 حد نفسند باطل . و کلام منظوم مطلقا مذموم اوله . بلکه کفار  
 چون نظم قرآن معجز بانی کاهی سحر کاهی شعر نسبت ایتدیلر لادنم  
 اولمشیدی که اول حضرت سرائ قلبنه دره شعر بسته و کلشن کالانی  
 سبب بر مرده شعر دن رسته اوله که همت منکرین صحیحی مشتمل و بو  
 احتمالی واقع و وقوعی محتمل اولیه . بعض فضلا دیشلردر که بوفضیلت  
 شعرک دلیل باهری و حجت قاطعه سیدر که اعجازی اکا محتمل طوره لر  
 و آئی معجز لک احتمالنه مشتمل قیلر لر **منهوی** .  

شعر د نفس خویشتن بد نیست	نزد اهل دل این سخن بد نیست
ناله من زخست شرکاست	تن چو ناله ز شرایشان کاست

 درجه رابعه صوت طیب و موزون محرکه قلبدن سکون ایدن تحب  
 عالیه . و هوای مکنونی تحریک ایتسی جھندن حل و حرمت دره . اول  
 معلوم اولسون نغمات موزونه . و اصوات طیبه ارواح و نفوس را سندن  
 مناسبت روحانیه . و سرکامن وارد . اول سبیدندر که نغمات موزون  
 قلوب و ارواحه تاثیر عظیم . و انفعالی عجیب و برره بعض اصوات



فرح و سرور و بعض خزن و بکا و ضحك و بعض نوم كنور و نيت كيم  
**حكايت** اولنور كه ابونصر فارابی كه حكيم كامل و معلم ثاني ديكلاه  
معروف دره سيف الدوله مجلسنه حاضر اولوب مغتيل ساز و ترانه لر  
ايدوب حكيم التفات ايتوب نغمه لرينه اعتراض و دخل ايلدي  
سيف الدوله حكيمه بوفندن دخی خرك و ارميدن ديجك نغمه ديو  
مياشده اولان همياندن چوب ياره لر چيقاروب تأليف و تركيب ايدوب  
بر ساز قیلوب نواخت ايلدي حاضران جمله ضحك ايلديله و اول الكيفي  
بوزوب آخر تأليف ايدوب يينه نواخت ايدوب جمله بی بکا ايلديله  
آنی دخی بوزوب تأليف خرايله نواخت ايديجك جمله سی نایم اولديله  
حكيم قايم اولوب كندی جماعی بوجالد ترك ايتدی طيب اصوات  
ولدت نغمات انسانه دكل حيوانه دخی تأثیر عظیم ايدن عرب حاديلی  
جماله حده و نغمات مناسبه ادا ايديجك شتر كوشی صوت حدی ايله  
پر قیلوب تعب و كلالی یاد ايتوب و وهاد و قلال ديموب و وجوع و  
عطش فراموش ايدوب اولقدر سیر صحاری و قطع براری و تحمل احوال  
انقال ايدركه آنسر عشر عشریندن قاصر وادی صبر و تحمله قادر اولان  
بعض علما **حكايت** ايدركه بادیه ده بر شخصك منزله مهمان  
اولدم كوشه خباده كوددم بر بند سیاه مقید و مغلول او تورد  
و اطراف خباده نیچه شتر كوه كوهران كه حیات یوكنی ارقه لرندن و  
سر منزل موت و فناده قالمشله غلام مغلول مهمان مقبوله تضرع اید  
كه كرم آيله بنی سیدمدن تشفع ایت كه آنك قشده مهمانی مقبول الكلام  
مقتضی المرام دره اوله كه شفاعت كز ايله اظهار مكافه اخلاق ايدوب  
بنی غل و اسردن اطلاق ایلید روی ایدركه چون سیدنه تشفع و خلا  
بند سنی توقع ایلدم سیدی ایتدی شفاعت كوز قبول و سیاه مجرمدن  
حل غلول ایلدم ككن معلوم كرا ولسون بو عبد بنی ساحه غناد ناخراج  
و بنی و عیالمی محتاج ایتشده چون سببندن سؤال ایلدم بسط مقال

و شرح حال ایلدی كه بن برکتی ایدم كه وجه معاشم و طریقه انتقامم  
بوجالك ظهورندن واصل و نفقه بطون اهل و عیالم انلك مبعث  
ظهورندن حاصل اولوردی بوسیاهك آواز حداسی غریب و حسن  
نغمه و لطف اداسی خاطر قریب دره بركون حال حامل ایكن رفع آوا  
و خدایه آغاز ایدوب جال آنلك استماعی ايله مست و حیران اولوب  
اوج كونلك مسافه بنی بركوند سیران ایدوب چون منزله واصل اولوب  
یوكترین ارقه لرندن ایلدیله جمله بی كلال و تعب و زحمت و نصب دن  
دخت وجود لر بنی منزل عدمه صالدیلر راوی مهمان ایدن خواهان  
اولدم كه حدای سیاهی كوش و نغمه صدا سندن خروش ایلدم سیدی  
فرمان ایدوب سیاه رفع صدا و آغاز جدا ایديجك بر صوت استماع  
ايلدم كه یقین ایلدی كه روح لذت و حالندن تنه و داع ایدم و محل  
سقا كه حاضر ایدی حدای كوش ایديجك هایم و حیران و زار و گریان  
قطع عقال و خیال ایلوب راه صحرا و جبال طوبندی **بیت**  
اشتر بشعر عرب در حال قست و طرب كرزوق نیست ترا كز طبع جان  
بلكه دل آدمی نغمه موز و نله مأنوس و صوت طیبك تأثیری آدمی و  
حیواندن محسوسد هر كیم كه نغمه طیب و آواز خوب آنه تأثیر  
و شوق كامن و عشق نهانی سن تحريك و تیسیر ایلید دایره انسانیت  
بل حیوانیت دن الهی و انسان كامل قشده جماد مطلقه نیت كیم دیشتر  
مَنْ لَمْ يَجْرِدْ كَرْبِيعَ وَارْهَارَهُ وَالْعُودَ وَاقْتَارَهُ فَهُوَ فَاسِدُ الزَّاجِ لَيْسَ لَهُ  
مِنْ عِلَاجٍ پس چون سماعتك قلوبده تأثیری كوناكون و خاصیتی اظهار  
مضمرة و اخراج مكنودن پس سماعتك حالی علی الاطلاق معلوم و حل  
و حرمندن حكم معین ايله محكوم دكلدر اگر مستمعك خزینه قلبی جواهر  
حب الهی ايله مملو و آینه سینه سی صیقل ریاضت و مجاهده ايله  
مجلوایسته سماعتك درد درونك اثاره و شمع شوقله حجر قلبین  
افاوه ایدن پس آنلك حقیقه سماعت حق و حلال مطلقه و اگر درون



دل مستعد اسباب هوای نفس مجتمع و حضور قلب و جمعیت خاطر  
 ساحه سینه سندن رفیع ایسه سماع آنک ساس استیناس بالکلیه تفکیک  
 و ویرانه قلبند اولان امال فسانیه و افکار شیطانیة افاده تحریک  
 ایتمکه منفی اقام و عین مکرم و محض حرام در چون غنا و سماع غنا  
 خصوصند قصر سخن بوجهله بنا اولندی پس بود ایرایله اکتفا ایندلم شعر  
 حکمی دخی مرقوم و اثناء بیان حکم غنا معلوم اولدی که شعر مطلقا حرام  
 و هجر من القول و خلعت من الکلام دکلدر که حدیث **ان من الشعر لکفر** که آندن  
 کاشف و بیخه اشعار علما مجمع علوم و منبع لطایف و مصارف در نعم  
 شعر فحش کلام و ذکر خمر و غلام و درج فواحش اقام و هجو اهل اسلام محتوی  
 و مشتمل ایسه کراهت و حرمت مقرر و حل و اباحت نامحتمل در و حدیث  
 شریفند که **لان یمتلی جوف احدکم قبحا خیر من ان یمتلی شعرا** بیورد قلندرن  
 مراد بعض علما اقتند بوشعر در **افینجی آفت مزاج** در که سابقا افراطند  
 تحذیر و تنفیر و طریق علاجه اشارت و تدبیر کجشدن **اون برنجی آفت**  
**تمسخر و استهزاء** در و اقوال و افعال غیر محاکات و تقلید دخی بوقصد  
 بوکه دخی اشارت و بیان کجشدن **اون ایکنجی آفت افشای سیر لغو در که**  
 افشاسندن مثاکم و منأثر و متضرراوله حدیث شریفند بومعنی وارد  
 اولشدن که برکسسه بر سوز سوزیلد کدن صکرک جانبیه التفات ایسه  
 امانت در یعنی اظهار و افشای خیانت در **و المجاکلین بالامانات**  
 دخی بود حسن بصری ایدر که خلیانند که برادرک سرتینی فاش ایدن  
 بعض اخباره صدیقی بر سوز سوزیلدی بعد ضروری اول سرتی کم ایدن  
 دیری که بلکه اونو تدم بوداده دیمشدر که صد ورا الاخره و بود  
 الاشرا بعض بلغا نسیان نقصانده راضی و لیسوب اما کتم سرده مبالغه

ایدوب دیمشدر  
 الی المخرجه من غیر نیکیانی  
 سرتی سیر الکی قد کان ناجانی

واکتم الشرح حتی عن اعادته  
 و ذاک ان لیسانی لیس یعلیه  
 اونا و جینی آفت وعد کادبد

وعدیه و فامؤمنه واجب در تنزیل آسمانی ده بیورد **یا ایها الذین**  
**امنوا اوفوا بالعهود** و حدیث شریفند کلمشدر که **العهد دین قطعه**  
 مرد را هر چه بکدر در بر بان عیب باشد و رای آن کردن  
 وعد در ذمت کرم قرض است فرض باشد ادای آن کردن  
 روایت اولنورده حضرت اسمعیل علیه السلام برکسسه ایله بر صفت  
 ملاقات ایتمی وعد ایتمی حضرت موعده واروب شخص فریور کلیمیک  
 اوج کون اول موضعند منتظر اولدیلر بر روایتن یکری یکی کون اول  
 سبیدن حق جل و علا آنک مدحند **انه کان صادق الوعد و کان سؤا**  
**نبیئا** دیو بیوردی پس مؤمن وعد سنه ان شاء الله عسی و لعل  
 دیموب جزم ایسه وفا واجبدر و خلف ایسه انم و کاذب اولور  
 اما صیغه استثنا ایله ایسه استثنا ان شاء الله تعالی دیمک در دیر  
 اصطلاح علامه اگر مخاطب ینه جزم فهم ایسه امام غزالی ینه وفا  
 واجب اولور دیر مکرر متعذراوله **اون در دنجی آفت کذب در**  
 کذب قبايح ذنوب و فواحش عیوبند **وعقلا محذور و شرعا محظور**  
 و آنک حرمت و تحذیرند آیات و احادیث جوق وارد اولشدن جمله  
 بیور مشلدر که برکسسه کذب ایسه آغزندن بر رایحه چیرکه ملکدر  
 آنک بد رایحه سندن بر میل پیر ایراغ اولور لر و بونک امثالی  
 مواعید جوقدر چون کتب احادیث و مواعظ آنلر جامعدر ایراده  
 احتیاج یوقدر و لکن معلوم اولسون که کذب اگر چه جمیع ادیان محرم  
 و محظور در عقلا دخی قبح و منفور در بعض فضلا دن استماع ایتمک  
 کذب حق جل و علا لای تکذیب ایتمک راجعدر زیرا حق تعالی اشیا بی خلق  
 و ایجاد ایدوب واقعی واقع و ضدنی غیر واقع دیوشهادت ایتمک در  
 چون کذاب واقع غیر واقع یا غیر واقع واقع در دیر پس شهادت حق  
 خلافه شهادت ایتمش اولور و ایضا چون برکسسه بی کذب ایناندر  
 استر پس اول مؤمنه بی موجب خیانت و خبائن ایتمش اولور بومرته



كذبك ضرر آخری دخی اولسه خباثت و خیانت مقرر دره اما بونلرد  
 غیرنی كذبك ضرری اولور كه تخریب بلاد و اهلاك عباد مؤدی  
 فكیف مسلمانك مالی و عرضی تلف اولمقدن كه بوكذبك ضرر لر نيك  
 و مفاسد نيك ادا ناسیدر اما كذبك بعض افرادی فج و حرمته بعض  
 متراید و بعضی متناقض حق مباح و مرتخص بل مندوب و مستحب اولور  
 اما حرمتی متراید و قبحی متضاعف اولان ایکی نوع دره بر نوعی نفس كذب  
 غلیظ اولوب ضرری كثیر اوله بوقسمك اغلظی حضرت رسالت پناه  
 صلی الله علیه وسلم اوز رینه كذب ایدوب تغییر شرع و افساد قواعد عقاید  
 ایتمكه مؤدی اولمقدن آنو کیچون بیوردیلر کینس كذب علی احد کذب  
 علی من کذب علی من بعدا فلینبوء مقعد من النار و بر نوعی کاذبه  
 راجعدر كه کذب به اصلا محتاج دکل ایکن کذب ایلله نیته کیم حدیث  
 وارد اولشدر كه ثلاث لا یضر الله ایهن ملک کذاب و عاقل متکبر  
 و شیخ زان علماء بدیلر كه ملک کذب به اصلا محتاج دکلدر کذب ایلک  
 و عاقل فقیر كه تکبر کا مناسب دکلدر تکبر ایلک و شیخ كه شریعت فکور  
 کلمك ایلله زنا اکاهیج رواد کلدر زنا ایتك اشتد جرم و قباح و اقبح  
 عصیان و شناعته اما مرتخص و مباح بل مندوب و مستحب اولان  
 كذب اولدر كه اصلاح مسلمین و دفع ضرر مفسدین اوله مثلا بر ظالم  
 قتل ایچون بر صالحی قویوب بریر دوشورسه کورن کسنه دن صورت  
 اول کسنه بوند کیرمردی دیوبو مقامه كذب ایتك مندوب بلکه  
 واجب دره كه دروغ مصلحت آمیز به از راست فتنه انگیز و كذلك  
 ایکی کسنه آراسند عداوت اولسه هر برینه كذب ایدوب عداوتی دفع  
 مؤدی و لوق مستحب دره و كذلك آری عورتنه اربینه اصلاح و سود  
 كذب مرتخص دره و خروبا حواله دن دفع ضرر دشمن ایچون مرتخصدر  
 اما بوقمقام احتیاط لازمدر ایکی بختدن بریسی اولدر كه حقیقت ضرورت  
 واریدر احتیاط ایتك كرك بعض کسنه كندویه منفعت دنیوی

حاصل اولغی ضرورت مجوز كذب تخیل ایدر حاشا ایکنی سنی تعریف الله  
 ضرورت مندفع اولیجی تقویض كذب اختیار اولنما مق كرك نیته کیم  
 امام شعبی دن **حکایت** اولور كه بعض کسنه قیوچالوب اسدکن  
 چقوت مرادی و لیجی جاریه سینه ایدردی كه الکی قیونك اردیه قویوب  
 بوند یوق دی و امام نخعی امر ایدردی كه مسجد ده یوقلك دی و  
 بونك مثاله معارض دیرلر و بونلله دفع ضرورت ممکن ایکن كذب  
 اختیار اولغی جایز دکلدر آنو کیچون علماء بدیلر كه فی المعاریض مند و حه  
 غنی الكذب یعنی تعریف ایلله سوبیلکد كذب ایتكدن استغنا وارد  
**آوردن بخی آفت غیبت** در غیبت بر کسنه نك مساویسن یعنی اشتد  
 تقدیر جه انجمنه سی محتمل اولان نسنه بی سوبیلکدن كركسه بدسنه  
 متعلق اولسون كركسه لسنه یا خلقسته یا دینه یا لباسنه یا اسبنا  
 و امتعه سنه متعلق اولسون مثلا فلان كونه قد و سیه قام و یا  
 بدخلق و بی اندام یا فاسق یا كهنه جامه و یا بار دظوق عامه دیک  
 بکی اگر دیدوکی نسنه اول کسنه ده واریدر اگر بو غیبه اول بختان  
 و افتادره نیته کیم حدیث شریفه کلشدر كه بر کرم حضرت رسالت پناه  
 صلی الله علیه وسلم خدمتدر بر کسنه بی فلان کس عاجز در دیدیلر  
 بیوردیلر كه صاحب کزنی غیبت ایتد و کزد دیدیلر یا رسول الله دیدوکن  
 آنر وارد بیوردیلر كه اولسه خود بختان ایتش اولورد کوز و غیبتك  
 حرمته شرع شریفه و عید چوقدر اول قرآن عظیمه غیبت مسلم  
 آنك انین میتا ولد و غی حاله یکلدر دیو بیورد و لا یغتب بعضکم  
 بعضا ایحب احدکم آن یا کلکم اخیه میتا فکر هتمو و حدیث  
 شریفه وارد اولشدر كه بر کسنه بی زنا ایتدوکنه اعتراف ایدوب  
 زحم اولغش ایدی اصحابدن بعضی حضرت اوکند آنی حقارت ایلله  
 آکدی بعد بر جیفه هماره مرور ایلر حضرت بیوردیلر قتی فلان  
 کسنه کلسون بوجیفه هاردن یسون دیو بیوردیلر ایتدیلر بوجیفه



نیجه بیه لم بیوردیلرکه قرداشکوزک آتدن بیدکوکز بوندن بدر ایچه  
 آوهریم رفا الله عنه دن مرویدرکه برکسند دنیاده قرداشینک  
 آن نسم یعنی غیبت ایلسه یوم قیامتد آنک آبتی اوکنه کتور لر  
 دنیاده دیری ایکی نیجه یدکسه بکون میت آکی دخی دیویدر لر  
 اگر دم و غیبت ده وارد اولان احادیث و اقاری ایراد ایدر سلسله  
 بغایت کلام طویل اولور. پس اسباب غیبت و علاجی ذکر ایدر لم.  
 غیبتک اسباب بواعثی جوقدر. لکن اون برنسنه آنلری جامع در  
 سکرزی عوام ایچیند شایعدر. اوچی اصل دین و خواص ایچیند واقع در  
 آما سکرک **سبب اول** تشفی غیظدر یعنی برکسند دن انجمنش اولور  
 پس آنک مغایبی کشف و مساویسی ذکر ایتمکله غیظ و غضبته شفا  
 حاصل ایدوب انتقامی آلق ملاحظه ایلر خصوصاً که طریقی آخرله  
 انتقام آلفه قادر اولیه جفن بلیجک بونی آسان طریقی تحیل ایدوب بومعصیه  
 شروع ایدوب **سبب ثانی** بودرکه برکسند دن کندویه مضرت و عداوت  
 لهرم ایدجیک ذکر مساویسنه باشکرکه ایشدوب بونک شرت و خجند  
 قورقوب بونک جانبی تعظیم و رعایت و عداوت و مضرتدن ابا  
 و امتناع ایدوب و بونو عددنرکه خطام دنیا و مناصب و مراتب فانی  
 بعضونه طالب اولدقد آخر مزاحم یا مزاحمه معاون فهم ایدوب  
 لسان خبیثنه مساوی و معایب خفیته سنی اجرا و خلق ارا سندن شرور  
 القا ایتمکله اول کسند بی قورقوب مزاحمه دن یا مزاحمه معاونتدن  
 وار کچوردن و بویب زمانه مزده غایت شایع و ذایع در. زیرا  
 اکثر اقران کند ولرده جمل و نقصان و ارا یدوکن استشعار ایدوب  
 علم و فضل و دیانت و امانت سبب ایلر. وصول مطالب و ترغیب مناصب  
 ایدر میوب بوطریق شریع. و اقران و امثال ایچیند بوصفت خبیثنه  
 و خلق قبیح ایلر شیوع بولوق استرکرکه کسند آنلاره مزاحم و مزاحمین  
 معاون اولیوب نفس اماره لرینک امانی سنه و اصل و مستحق اولدقد

مناصب و مراتب آنلاره حاصل اوله. و بعضی بوطریق مجالس و محافظه  
 رعایت و اعزاز. و شر و خجندن خوف و احتراز اولمق قصد ایلر.  
 و مظهر حدیث شریف: **ان من اشتر الناس عند الله من انقاہ تخافه شریع**  
 اولور. بخلق خبیث زما نمرده اولقد شیوع بولشد که عیب و عار  
 اولقدن قالمشدر. بلکه بخلق صاحب لری بونکله تمدح و افتخار ایلر  
 بزم دیلزدن قورقو کرک. بزادی دیلر آلد غمزدن صکره ایشن تمام  
 ایدر. حق بعض خبیثا که فی الجمله زکا و جر بزم دن بهره مند اولمغیله  
 معایب خفیته ناسی اتمام تام ایدوب. و حیل و تدبیرات ایلر معلوم  
 و محفوظ ایدوب مجالس نوادر. و لطایف سوبلک طریقندن آتی  
 ادا ایدوب بونی کند و سنه کمال عظیم. و ستر مغرر عدایلر. و خلق  
 قره فلان اوغلنک دیلندن قورقو کرک. آدمی عجب دونادر دیر  
 اشد کدر اشتهاج و سرور. و افتخار و غرور ایدوب فعل قبیح.  
 و خلق ذمیمند دخی علو مراتب و ذلالت و رذالتدن ترقی و علو ایلر  
 و برکسند دن فی الجمله رنجید اولش اولسه. آنک مساویسنی تقریر  
 تسیر ایدجیک سرور و متلذذ اولوب بونی بن انجد و کم کسندیه نیلین  
 و دشمنندن انتقامی نیجه الودین دیر نادان خبیث بلکرکه بوانتقام الموقر  
 دکل بلکه دشمننه مغلوب محض و مقهور صرف اولمقد که فضا حسنا  
 و اریسه دشمننه و یروپ. یوغیسه آنک سیأتی دخی المشد و دنیا  
 دخی اکثر یا اول کسند رفیع متزاید. و منصب متصاعد اولوب مساوی  
 کوی خبیث تدنی و تخلف. و آنلارک ارتفاع مناصب و انتظام مطالب  
 تحزن و تأسف ایتمکله مبتلا اولور. **سبب ثالث** اولد که خبیث  
 طبیعت غالب. ولوم جبلت بصیرتی سالب اولوب اعراض ناسی سوبلک  
 متلذذ و مشغولدر. مجرد اعداسنک مساویسی دکل. بلکه ارباب مجلس  
 ناسک مساویسن تقوی و تکلم ایلر. که قرآن عظیمه وارد اولش.  
 آدم آتی یمک در. اقران و اخواننه موافقت. و آنلار ایلر حسن معاشرت



قصدايدوب آنلار اعراض ناص ايله تفكه و مساوينك اسحق تاوق  
 الحق قريوب تلذذ ايتد كلري وقت بود غي بني ياران بار خا طر عتد  
 ايتيوب بار شاطر بليسونلرد يوساوي يه شروع و معايب ناسي  
 ذكر و ايراد ايدوب دين و تقوى سني برباد ايلر و كاهي ياران اصداقا  
 بر كمنه يه اينجينوب غضب ايديجك بود غي آنلاره ستر او ضراده  
 مشاركت اظهار ايدوب ذكر عيوبنه شروع ايدر خصوصاً كه غضب  
 ايدن كمنه صاحب جاه و دولت اولوب بواندن طالب رزق  
 و نعمت وله اكاه خوش كلسون و بنم دوستمه دوست و دشمنه دشمن  
 ديسون ديون اول كمنه نك جامه عرضي چاك و كند وي هلاك  
 ايلر **سبب رابع** اولدر كه بعض كمنه يه حسد ايدوب خلق آن  
 مدح و ثنا ايديجك ذكر مساوي سنه شيع طوبوب خلق مدح و  
 ثنا سندن رجوع ايدر لرد يوحسودينك مساوين ايدر و بونك  
 اولكي ايله فرقي بودر كه آنه بر كمنه دن عداوت فهم ايدوب مضرت  
 فهم ايتك كرك اما حسده اول لازم دكلدر بلكه اول كمنه دن  
 نيجه ايوكلر كورمش و نعمتارين بيمش دغي اولسه درد حسد جان حسد  
 كار ايدوب ينه مساويني ذكر و تكرار ايدر **سبب خامس** اولدر كه  
 آخري ذم و هجو و مساوي ايتكله كند و به فضل و كمال منحصر اولوب  
 ايدر اقران و امثال بلكه افاضل سلف ذكر اولدنه هر برني قدح ايدوب  
 كمنه نقصان فهم و قلت علم كمنه نقصان معلومات و نسيان  
 محفوظات اسناد ايدر كه فضل و كمال كند و به مقصور يا باري آنلر  
 دغي كند و كمي اولوب فضيلتلي اولماق مقرر و مشهور اوله **سبب**  
**سادس** اولدر كه كند و به بعض عيوب اولوب اكليوب تيري و تير  
 ايدوب اول عيب ايله موصوف اكلد و غي كمنه بي اكوب ذم و قدح  
 ايدر كه كند و به اول عيب و لماق مقرر اوله **سبب سابع** اولدر كه  
 هزل و مطاييه و خلق كولشدر مك مطالبه ايدوب بعض خلقك

اوضاع و اطوار نه تقليد و بعضينك مساويني يا الفاظ سمع  
 و معاني مطبوعه ذكر ايليه و اكثر يا بوطا يفته نك غرضي بعض اهل  
 جاه قندن رغبت و قبول و آنلري كولشدر مكله مرادات نفس  
 اتماده سنه وصول بولور معلوم اولسون كه بواسبا بك كاهي ايتي  
 اوچي و دغي زياده بر شخصه مجتمع اولور اول سببد ندر كه خلق  
 قبح آنه مستحكم اولوب ازاله سي مشكل يا متع اولور **اسباب ثلاثه**  
 كه امام غزالي آنلار خواص و اهل دين راسن اولور ديلر **اولكي**  
 اولدر كه بر معصيت و منكر و قوعندن تعجب ايلوب فلان كس  
 نه عجب ايش ايتش و فلان عالم دن نه عجب قباحه صادر اولمش  
 اگر چه بو تعجبك منشائي انكار منكر در اما شيطان تسويل و تشا  
 اول معناني تخيل ايدوب مساوي ايتكه باعث اولمشدر اگر غرضي  
 مجرّه تعجب اولايدي اول كمنه نك آدين اكاهمق كرك ايدوب بلكه  
 فائد و بينه سي اوليجق تعجبني خلق ياننده ديمامك كرك ايدوب  
 امام غزالي ايدر بو قسم ندر كه فلان جاري سني غايت سور با آنكه  
 قبيحه در و فلان كس فلانك او كنه ديز چوكر با آنكه جاهلدر ديلر  
**ايكنجي قسم** ترحم در بر كمنه بر معصيته مبتلا اولدقدن ترحم  
 ايدوب مسكين نه عجب معصيته مبتلا اولدي و درد مند دن  
 نه بيوك خطا صادر اولدي دير **اوچنجي** غضب لله ايتكدر  
 يعني بر منكر ايشند كه غضب ايدوب فلان نه ايجون بويله ايدر  
 ذير بواسبا غامضه در كه خواص نام بليوب مساوي يه مبتلا  
 اولور لرك كيف عوام **علاج غيبه** اولدر كه اوله اجمالاً ذكر ايتدو  
 آيات و احاديثي ملاحظه ايدوب حق غصبه مظهر و اكل جيفه  
 و دخول نادره مستحق اولغه تفكر ايدو اگر حسناني و اريسه اكاهطا  
 اولنه يوغيسه شير آنك ستر آن دغي يوكلنك عاقل ايشي ميدو فكر ايليه  
 حسن بصري يه بر كمنه ديري كه سن بني غيبه ايدو مش من ايتري سنك



بنم قدم اولقدر عزت و رغبتك يوقدر كه حسنا تي سكا هيايدم  
 پس غيبت اسم پدر و مادر و غيبت ايدردم. زیرا چون حسنا تم  
 آخر و پيريلوب باری آنلاره اولسون دير ايدري. و دنياده دخی  
 مضرتي چوقدر غالباً اول كسند ده ايشيدن ضرر كه قادر ايسه قادر  
 دكل ايسه اول سنی غيبت ايدري. بعضی لثامك مساوی خوانلق عادتلر  
 اگر خلق دخی آنلاری ذم و غيبت اوزرينه در كند و ده دخی خود  
 معایب و ارايد و كي مقرر در. و اول معایبك ذكر كن دن مكدرا اولو  
 پس خلقی ذكر معایبك خريصرا ايتكدن نه فائده وار ميش دير **بيت**  
 ای كه حال عيب خوشترني طعنه بر عيب ديكران چه زني  
 بيت چو همواره كويي كه مردم بدند پسندار قامت بر نيكي نرند

بر تقدیر كه مساوی ايتدو كي كسند نكرم. و بونك مساوی سینه ترك نكلم  
 ايليه عامه خلق بونك مقام اولدو غندن احتراز و اجتناب ايدري  
 مقام و مساوی كوی در دیوا غتيا ب ايدري. بواجا لا علاجی در تفصیلا  
 ذكر ايتدو كمر اسبابی ملاحظه ايدوب كند و سینه ديكر كرك ذكر مساوی  
 تشني غيظ اتمك معنی ده دشمنه فرست و پرمكدن معقول ميدري كه  
 حسنا تي اكا عطية و اعمالی هديه ايدوب. و آنك سيأتي بن تحمل ايد  
 پس اول مغلوب يكن بك غالب بن آنك نعمتن سلب ايتك استرايكن  
 اول بنم نعمتي سالب اولور. بوعين غيبن و خسراندر. و محض ذلت و خذلان  
 ايتدو. و بعض مؤمنلری كند و به مزاحم ملاحظه ايلسه صبر و رضا لازم  
 ايدو كن ملاحظه و تفكر ايدوب اول مسلمان دخی نصيبين طلب ايدري  
 نه صوحي وارد كه آنی هدف تير مساوی ايدم ديوتد كمر ايتك كرك  
 و فائده دخی بوق نصيبی و اريسه بر هر حال اولور كه نصيبك نصيبك  
 مقتضا سنجه بن همان كناهه مستغرق. و ملائمه مستحق اولدو غم  
 قالور ديكر كرك. و مجرّه تلذذ و تفكه. يا موافقت اخوان ياران بگويا  
 ايجون بو خلق قبيح و جرم عظيمة سببا و لوق محض خسران ايدو كن و ادا

رضای مخلوق ايجون خالق جليلی اسخاط ايتك عظيم شقاوت و خذلان  
 ايدو كن و نفسی تنزيه ايجون غيری غيبت ايتكده بغض خلقدن قاچو  
 غضب حق اختيار ايتك و ارايدو كن تفكر ايليه. با آنكه خلق قتلدن  
 غيری ذم ايتكده كند و نك بر آء قی ظاهرا و له جوی مشكوك. اما كندو  
 غضب حقه مستحق اولسي مجر و مدر. اما قصد مباحات و تفضل  
 ايتك ايجون غيبت باطل. و خردن عاطلدر. نفسكه ديكر كرك  
 كه غيبت ايله عند الله سنك فضيلتك منعدم. بلكه عند الناس  
 دخی اساس فضلك منهدم اولور. فكيف اول كسند بي غيبت ايتكده  
 قضيلقي فايث و مغتاب جاهله فضيلتي ثابت اوله. اما حسد ايجون  
 غيبت ايدن ملاحظه ايلسون كه غيبت ايتكده اكا ضرر اولمغي طامع اولو  
 كند و سي هم عذاب حسد هم عذاب غيبتی جامع اولشدري. با آنكه غيبت ايله  
 فضایل محسود ستر اولو مقرر دخی دكلدر. بلكه غالباً ذكر و قبح حاسد  
 نشر مدح محسود مؤدی اولور. نيته كيم ديشلردر. **بيت**  
 واذا اراد الله نشر فضيلة طوبى اتاح لها لسان حسود  
 قطع بني ذم ايمه دن حسود نه سو كند و نك زشت خوئي ظاهر اولور  
 ذم اولدو نجيحه نشر اولور هنرم از سه لر مسكي بويي ظاهر اولور

واستعزا و تمسخر ايجون غيبت ايتك خود جهالت عظمی و حماقت  
 كوي در. زیرا غيری بيكناه عند الناس تحقير ايدرين صاندر. اما كندو  
 الله و ملائكه و اشهاد محضين نه مرتبه خور و ذليل اولور. غيبت ايتدو  
 كسند خود نهايت برايكی كسند قتلدن عيان اوله. كندو بي روز محشر  
 اولين و آخرين آراسند رسواي جهان ايليه. خصوصا اول بكنيوت  
 تمسخر ايتدو كي كسند روز جزاء اول بر مقام عالی به چيغه كه بو حسرت  
 اهل چاه خورشيد و ماهه با قرقي باقه. حسنا تي و اريسه بكنند و كي  
 كسند ايله او عزبه ايريشوب بو خار و ذليل قاله. نفوذ بالله من الخذلان  
 حوجل و علا بيور كه. ياء ايها الذين امنوا لا يتخرف قوم من قوم عسى



آن یگویند و آخر اینهم. و در غیبت بود که. و یسخر من الذین آمنوا  
و الذین اتقوا فوقهم یوم القیمه. و خواص غیبتی که سبب تعجب و رحمت  
و غضب الله در عاقل آتی ملاحظه اید بحک بیلور که آخری اصلاح قصد  
اید و بکند و بی فساد و نفسی هدم ایتکه غیری بنیاد قصد ایلکدر  
پس تعجب اید سه کند و نفسندن ایلسون. و رحمت قیلور سه کند و سه  
قیلسون. و غضبی غیری ایچون قوسون. نفسی ایچون ایلسون که مصیبتی  
مثلا. و جان و تن غریب کرد اب بلا قلمشدر. اول بونک غیبتی ایلانند  
ذلتدن پاک و طاهر. و بوحسناتی اکا هدیه و عطیه قلم ایله خایب  
و خاسر اولق وار. امام حسن بصری به حجاجک مظالمی تذکر اید و ب  
ذمته خوض ایتک جانبدن تحریک و تسیر ایلسه لز موافقت ایتیب  
دیر ایدی که احتمالدر که اول توحیدله نجات بوله. و حسن غیبت و مسان  
سویک ایله هلاک اوله. حجاج ظالم کی کسند نک ذکر و مسان و پسندن  
صکوت رای حسن اولیجک ملاحظه ایله که دلالة مبتلا اولنه غیبت  
نیجه اوله. فقیر ایدرنی اگر حجاجک مسان و بی مباح اولماسه حجاجی  
ذمت ایتک جایزه. و آنک کبی ظالم لری غیبت ایدن کناهی غیر جایز اولمزدی  
ولی امامک غرض ضبط لسانه معتاد و مرتاض اولوب مالایغنی سندن  
اعراض و اغراض قلمشدر. و اصحابی تذبذب و مساوی به معتاد اولسون  
دیونادیب ایتکدر. پس طالب سعادت و راضی حقیق و زیادت اولاندر  
بومذکورانی سمع جان ایله اصفا. و تسویل شیطان. و نفس پر خسرانی.  
الغنا ایلسون که وقتلرنی غیبت مسلمین ایله اصاعت. و وصول غدا  
ایمه داعی اولان نفس و شیطان لعینه اطاعت ایتیمه تنبیه لسان ایله  
غیبت حرام اولدوغی کبی قلب ایله دخی غیبت ایتک حرام در اغنی بر مسلمان  
قلبکدن قبایح ایله متصف در دیوفکر و عقد قلب اید سن تمام معلوم  
دکل ایکن و بوسوء ظن دیرلر حرام در. ان بعض الظن انهم انی ذلایله  
اما تمام معلومک اولیجی عقد قلب ضروری اولور. اول وقت لسانه

کوتی

کوتی سبجه انهم اولم. لسانه کتور بحک واقع ایلدوغی غیبت اولور  
حرام در تنبیه بعضی اعذار ایلد غیبت مجوز و مخصر اولور. و آنک لسانه  
ذکر ایدوکی اوزره آلتی در. عذر اول. تظلم و شکوی در مثلا بر قاضی بی  
ظلم و اخذ رشوت ایلد ذکر ایتک غیبت و حرام در. لکن بر کسسه به ظلم  
و حکم جور ایتش اولسه اولک کسسه سلطان و وزیر اوکند حال اغلیوب  
فلان قاضی بکا ظلم ایتدی دیمک یا خصم دن رشوت آلدی دیمک غیبت  
و حرام دکلمدر. تغییر منکر و دفع فساد. معاونت طلب ایتک در. مثلا  
ذیه سن که فلان شویله فساد ایدر. کل آتی بر طریق ایلد دفع ایدیم عذر ثالث  
استیقتار در مثلا فلان کس بکا شویله ایلدی. بونک موجی ندر دیوفتی  
طلب اید سن. عذر رابع. مسلمان لری آنک شرتندن تحذیر ایلکدر.  
مثلا بر عالم بیلیوب بر اهل بدعت و وارر کلمه اولوب بوسبب به بعضی علم  
مسلمینک اول مبتدعه اعتقاد و تعظیمی احتمال اولدقد عالم مزبور  
فلان شویله مبتدع یا فاسق در دیمک جایز در. و بوقسمد ندر که بر  
پادشاه بر غیر مستحقه بر منصب ویرمک استدکده اصلک عالم و  
دفع فساد ایچون اول کسسه جاهلدر یا ظالمدر. اول منصبه  
نامستحق و فاملا یمدد دیمک غیبت و حرام دکلمدر. بلکه اقامت شرع  
واسلامدر. عذر خامس. بر کسسه نک غیبت دلالت ایدر. لقبی  
اولوب تعریف ایچون اول لقب ایلد ذکر اولور. اهانت مقصود اولسه  
اعرج و اعمش کبی جایز در. اما ماما مکن احتراز و اجتناب کرک در  
ولا تنابر و ابالاتقاب بیورلشدر. غیر طریقیه تعریف ممکن اولد  
بومقوله لقب ایلد ذکر ایتکه از تکابا و لغامق کرک. محدث لری دن اسمیل  
بن علیه دیمک ایلد مشهور ایدی علیه والد سی نانی اولعینه اعلیه  
دیمکدن مثالم اولوردی. حضرت امام شافعی رضی الله عنه  
آنی ذکر ایدکد تعریفه محتاج اولیجی. اسمعیل بن علیه دیمک اید  
که اکا ابن علیه دیرلر دیر ایدی عذر سادس. غیبت ایدوکی



کسسه فسق و ظلمی اعلان و مجاهره ایدر اوله خمار و عشار لر و  
واسواق سککه سکران صبا حله کر مکی اختیار ایدن فسقه کفی حدیث  
شریفه کلمه کده من القو جلبا با الحیاء عن نفسه فلا غیبه که  
حضرت عمر دن رضی الله تعالی عنه مرویدر که کیش لفاجر خرمة مراد  
فاجر دن اعلان ایلان فاجر دن حسن بصری دن مرویدر که اوج طایفه  
غیبت جابر دن برسی اهل هوی یعنی بدعت مذهبه اولان  
رافضی و خارجی کبی آیکنجی سی فسقنی اعلان ایلان فاسق اوچجی سی  
بادشاه ظالم امام غزالی ایدر بواج طایفه بر صفتند مشترک دن  
اول فسقلری کتم ایتوب بلکه تمدح و افتخار ایتد کبری دن بیان  
کفارت غیبت در غیبتک کفارتی توبه و ندامت ومن بعد ایتما که  
عزیمت در آما غیبت ایتد و کی کسسه دن حلال لغن طلب ایتما  
حسن بصری قنده لازم دکل استغفار کافی در آما عطا قنده وارن  
ظلم ایلدم غیبت ایتدم دیلرسک عفوایله دیلرسک حقکی آل دیمک  
لازمدر امام غزالی بوقول اصح در دیر فقیر ایدرین استحلال ایتد و  
تقدیر چه زیاده انجمنک احتمالی و لیجک جمال یله استحلال اولفق  
کرک اون البی آفت غیبت در که فارسیده سخن چینی و ترکی ده  
قو و جیلقدن و عظیم معصیت و فاحش جریمه در قران عظیمه  
همار مستاء بنیم بیورد و غی بود و حدیث شریفه کلمه کده  
لا یدخل الجنة تمام کعب روایت ایدر که بنی اسرائیله قحط و غلا  
یفتشد کده حضرت موسی علیه السلام نیجه دفعه استسقا ایدوب  
اجابت ظاهر اولمچ و بی نازل اولدی که ایچکوزده تمام واردر  
موسی علیه السلام مناجات ایلدی که یارب کهدر و حی کلدی که بن  
نیمه دن قولدی فی ایدر کن مکملیدر که بن نیمه ایلیم جمله سی توبه  
ایلدیلر آثار اجابت که تابع استغفار و انابت در ظاهر اولدی  
تنبیه غیبت همان لسانه مخصوص دکلدر هر نسنه که بر مسلمان

آنک کشف اولماستندن مثالم اوله آنی لفظ و عبارت یا عز و اشارت  
و بالجله بوجه من الوجوه آخر اعلام و ایصال یدوب اول مسلمان اضرار  
و ایلان ایدن کسسه سخن چین و تمام در و نیمه به باعث ایتد و کی کسسه  
بغض و عداوت یا غیبت ایلد و کی شخصه اظهار محبت و صداقت یا مجرد  
کفت و کو و جست و جودن قلذذ و خبت طبع و لوم شان ایلد انصافدر  
واقع اولور که ادانی خبشا که ایتد و کی نیمه دن کند و سی متضرر اولور  
مقرر ایکن یینه صبر ایدر میوب اساس خبثی بنیاد و کند و ونجه  
کسسه نک حالتی افساد ایدر امام غزالی ایدر تمام سکا بر کسسه  
غیبت کتودوب مثلا فلان کشتی سنی سون سنک حقله شویله دیدی  
یا بویله ایلدی یا سنک امرکی افساد یا دشمنکه محبت بنیاد ایتما سردیسه  
سکا مقابله سندن آلتی نسنه لازمدر اوکلی سی آنی تصدیق ایلیم زیا  
غیبت ایتما که فسق مقرر اولدی فاسقک کلای مردود و کند و سی مطرود  
یاء یها الذین امنوا ان جاءکم فاسق بنباء فنبیوا آیکنجی اکا پند  
و نصیحت و نیمه دن منع و نهی ایتما کرک در زیا حق تعالی و امر بالمعروف  
و نه عن المنکر بیور غیبت منکر ایدر که منکر بودر اوچجی اکا  
بغض ایتما که زیا حضرت حق مبغوضی در در دخی آنک نیمه سی ایلد  
اول مسلماننه سوء ظن ایتما کرک زیا حق تعالی بیور که اجتنبوا  
کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم آیکنجی آنک سوزی حق میدن  
دکلیدر تنبیش و تفحص اولماق کرک زیا تجسس در حق جل و علا  
تجسس دن نهی بیور و لا تجسسوا دیمشدر البی آنک نیمه سی  
هیچ کسسه به حکایت ایلماق کرک زیا کند و غی تمام اولش اولور و نهی  
ایتد و کفی ایشلمک عاردر غیبت کیم شاعر دیمشدر  
لا تنه عن خلق و تأنی منکره عار علیک اذ افعلت عظیم  
حکام دن برهینه برد و سنی کلوب فلان کس سکا شویله دیدی دیجک  
ایندی ای برادر بنی زیارته چوقدن کلدک ایدی حالا اوج در لو خیا



كلك **اول** . هم دوستی بکامغضوب ایلدك **اوچون** قلم فارغ و  
 آزاده ایکن هم ایلد مشغول و آلوده قیلدك **اوچون** کند و کی بنم قمتد  
 امین ایکن متهم ایلدك . هلمادن بریسی برپادشاهه نیت ایلدیلر .  
 پادشاه عالم مذکور عتاب ایدیک انکار ایلدی . پادشاه بکا بر معتمد  
 کسمه نقل ایلدی دیک عالم ایتدی . یا امیر تمام معتمد اولن . پادشاه  
 خوب دیر سن دیوب آندن راضی و نمامه ساخت اولدی عمر بن عبدالغفر  
 بر کسمه کلوب آخری نیمه ایدیک سوردی که استرسک بو خصوصی  
 نفیشر ایدلم کاذب چیرسک . یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم فاسق  
 بنباء آتینه مظهر سن صادق ايسک . هما زمتا یمیم . آینه ماصدق  
 اگر استرسک سندن عفو و اغماض ایدلم . ایتدی یا امیر المؤمنین عفو ایلد  
 من بعد سندن نیمه صادر اولسون . زیاد اعجی که بلغای عرب ندن بر کسمه  
 آفی سلیمان بن عبدالملک سعایت و نیت ایلدی . سلیمان امر ایلدی جمع ایلدی  
 زیاد غلامک یوزینه باقوب ایتدی **شعر** .

وانت امرء اما ائمتک خالیا	فخنت و اما قلت قولاً بلا علم
فانت من الامر الذی کان بیننا	بمنزلة بین الحیانة والاثم

صاحب بن عباد . بر کسمه رقعہ سنه بریتیک مالنی اخذ ایتکه سعایت  
 ایدیک ظهر رقعہ ده بولکات فصاحت امیر حکمت انکیزی یازدی  
 که التکایة قبیحة وان کانت صحیحة التیبة دجه الله والیتیم جبر الله  
 والمال ثمره الله والتکایة لعنه الله . بعض حکما دیشلر که نیت بر قند  
 که طلوز هراب شقاق و سه پایه که اوز رند قاین . اوج سنه در کذب  
 وحسد و نفاق حکایت ایدلر که بر کسمه بر قول صاقوب عیبی همان  
 قو و جیلقدردیور کسمه اختیار ایدوب آلور . برقاج کوندن صکر خاتون  
 ایدلر که اشدی سفی ایکن سوز آنجی بر جاریه الما ستر . اما بن نیر نجاة واقف  
 کیجه یا نور ایکن استر ایلد بو غازی آلتدن برقاج قیل کس کتور بن اکا  
 افسون ایدر بن سکا محبت و تاج بل عبد طایع اولسون . خاتون اول سبید

که حازم دکلمش صدق کلام غلامه جازم . و دید و کی سنه بی ایتکه عازم ایلدی  
 افندیسنه ایتدی که بن خاتوندن خارجه میل . و سنی قتل ایدر اکلدن کیجه  
 او یورکی اول که حقیقت حاله واقف . و سر فساددن عارف اوله سن .  
 خارجه ایلد ایدوب . خاتون استر ایلد محل ذبحه قریب ایلدی فی الحال  
 صحرایوب قالقار . خاتونی بی توقف قتل ایلر . ارته سی قارب زن .  
 بی وجه قتله تحمل ایتیب مردی قتل ایدلر . ایکی قبیلده مخدول اولون  
 ایکی جانبدن محاربه مشغول و نیچه کسمه آراده مقتول اولور **سیرت**  
 بی ادب نهانه خود را داشت بند . بلکه آتش در همه آفاق زد .  
 و نمامک بر عقوبتی دخی بودر که اکثرا اول کسمه حقیقت حاله مطلع  
 اولوب ارالردن عداوت مرتفع اولور . بو خوار و فحل قالور **مشهور**

میان دو کس جنک چون آتش است	سخن چین بد بخت هیزم کش است
کشد این و آن خوش ذکر باره دل	وی اندر میان خوار ماند و فحل

نیت و سعایتی الغا ایتیک . و مفسد لک افساد نه اصفا ایتامک اصحاب  
 دولت و ارباب جاه و مکتبه الزم لازم . و اهم مهمات و لوازم در زیر  
 بوبابی سته و مفسد و منافق کلامن رد ایتیمسه . ارباب نفاق . تکاثر  
 و تعالی . و سک صفتان درنده قاجم و تکالب بری بری ذم و نفاق  
 ایتکه آرا لرنده بغض شقاق و شوب خدم و حشم . و اصحاب احبابی  
 فرق و اخرا با ولوب شخص و لقی نوارد . و علل ایلد معقل . و آستان سعادت  
 بی انتظام و مختل ولوب . بالآخر قصر و لته منهدم و مایه آفتاب رفی  
 منعدم اولوق لازم اولور **اون بدیخی آفت ایکی دیللو اولمقدردن**  
 که اکاذ و اللسانین و ذوالوحمین دیرلر . مثلاً ایکی دشمنک آراسنه  
 کیروب هر برینه بر درلوسویلیوب اساس عداوتی محکم ایتکدر بعض  
 محدثلر روایت ایدلر که . من کان له وجهان فی الدنیا . کان له  
 لسانان من نار یوم القیمه . و حدیث آخرد کلمشدر که تجددون  
 من شر عباده الله یوم القیمه ذوالوحمین الذی یأتی هؤلاء یحدیث



اما برکسته ایکی دشمن ایله صداقت اوز دینه معامله. و هر بلیغی الیه  
 بحامله ایلسه. اما آخردن نقل کلام. و هیچ برینه اضرار و ایلام ایلسه  
 ذوالوجیهین اولر. بلکه بومداران مقبوله. و بحامله معامله در. اکثر  
 عقلا بواسطه سالك. و بخلق ممالك. و طرفینک مداراسنه عالم.  
 و بر برینک عداوت و بعضندن سالم اولورلر. اگرچه ایکی طرف ایله  
 دخی کمال صداقت میسر اولر. زیرا صدق صدوق اولدر که دشمنه دشمن  
 اوله. نیته کیم دیشلر در. **شعر**  
 صدیقک کیش الشریک عنک بغا  
 لکن هر کتبی به کمال صداقت لازم  
 دکل. اما بوقدر بحامله. و حسن معامله مستحب و مناسب در. **او**  
**آفت مدح کو یلقد** که بعض مواضع منهای در. امام غزالی الیه  
 مدح القیافه وارد. دردی مادحه. ایکی سی مدوجه عارض  
 اولور **آفت اولی** افراط مدح کذب مؤدی اولقد. فقیر ایدرین  
 شعر بواقته مبتلا اولد قلمی ظاهر در. **سب**  
 در شعر میچ و در فن او. چون کذب با وست احسن او.  
 بلکه بعض کثرت جمل. و قلت تقوی سببیله کفر دخی مرکب اولور  
 شعر آء عربدن متبقی بوورطه. اوغرا مشدر نیته کیم دیشلر در. **شعر**  
 یتشغن من فنی رشقايت  
 یتشغل من فنی رشقايت  
 شرح دیوانی متکلف جوابلر ویرمشلر. **آفت ثانیه** ریاد در.  
 زیرا مدح ایتمک دعوی محبت در. واقعه مطابق اولحق ربای محض  
 ای آنکه لاف میزنی از دل که عاشقت طوبی لك از زبان تو بادل موافق  
**آفت ثالثه** بعض نسنه لر ادعا یدرلر که تحقیقی ممکن. و کما اطلاق  
 اولحق میسر کلد. و بواقه اوصاف مطلقه ایله مدح ایتمک اولور  
 مثلا زاهد در یا ولی در یا اهل ورع در دیمک. زیرا حقیقت زهد  
 و ولایت و ورع برکسته ده متحقق اید و کنه علم مشکلد. اما اوصاف  
 خاصه ده علم ممکن در مثلا فلا فی تجدد نمازی قیامور. یا صدقه ویر

دیمه جایز که امر مخصوص محسوس در بواقه دن احتراز ایچون جناب  
 رسالت پناهی نبوت دستکاهی صلی الله علیه و سلم بوردی لا ترکوا احدا  
 وان کان لا بد فقولوا فیما احسب ولا اتکى علی الله احدا. یعنی  
 برکسته بی مدح و تزکیه ایتمزین دیک **آفت رابعه** کاهی بر فاسق  
 مدح ایتمک آنک فرج و سرور نه سبب اولقد. حدیث شریف  
 وارد اولشد که ان الله یغضب اذا مدح الفاسق. فقیر ایدرین  
 مادحه بر آفت دخی بود که ذلت لازم اولور. مؤمنه واجب در که  
 کند و بی موضع ذلت صافه. خصوصا که مدح طمع دنیا ایچون اوله  
 خصوصا بوزمانه که جود و کرم بالکلیه منعدم. و مدح فصیح ایلد شکفته  
 اولوب. استماع مدح ایتمک قصور آن کوی اساسی منهدم اولشد.  
 امرای زمان بر شاعرک الذی قصید کورسه جان باشنه صحر  
 و بر بلیغ قطعه سند در لر نظم ایدون صوفیه اضطرار ایدر لرین  
**شعر** قوم اذا انشدتم فکانما  
 حاولت نفع الشعر من انا قهرم  
 قهر فاسقینها بالکبر و غنی  
 ذهب الذین یعاش فی کما قهرم  
 مدوجه عارض ایکی **آفت اولی** اولدر که بکرو عجب حاصل اولور **حکا**  
 اولور که سادات عربدن جارد عیدی حضرت عمر رضی الله تعاه  
 مجلسه کلد که بعض حاضرین بوکلان سید قبیله ربیع در دیدلر  
 جارد یقین کلچیک حضرت عمر رضی الله عنه دره ایله اوردی جارد  
 یا امیر المؤمنین نه کاه ایتم دیچیک حضرت عمر ایدی. دیر کبری اشتی  
 جارد بکا انذن نه لازم کلور دیچیک. بوردی که سکا کبر و عجب  
 کلکدن خوف ایدون سکا بو طریقی ایله ذلت ویردم. **ایکی آفت**  
 اولدر که مدحی استماع ایدچیک کند و ده اول وصفک تحقیق مقرر  
 اکیوب طلب زیاده ایچون جد و سعی دن فقر و کسل کلور بوی  
 آفت سببند در که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم حضورند  
 برکسته آخری مدح ایدچیک. قطعت غنی **آفت** بوردیلر



و حضرت عزرا المدح هو الذبح دیدیلر. اما علمادن مطرق دیرایدی  
هر کر نفسمه کسسه دن مدح و ثنا استمدح الانفسمک ذلت  
وصغاری زیاده اولدی. زیاد ابن ابی مسلم دیش که بر احد مدح  
و ثنا من استمک و لزم. الا شیطان اکا ظاهر اولور. اما مؤمن  
اولان نذارک ایدر. عبدالله بن مبارک حضرتلری دیرایدی که بر یکی  
کلام خود در مطرق پیورد و غی قلوب خواص در. زیاد دید و کی  
قلوب عوام در. فقیر ایدرین بوسه بدند که مرتبیلر بر سالک واقع  
صالحه کورسه. و کشف و کرامت عرض ایلد نفی و صلب اید و بوا  
مقامات و اسافل کرامات دندر دیرلر. و مرید آفرین وزه دیرلر  
که نفسی قوی اولیه. بر مرید حکایت ایدر که ایو واقعه کوروب بریه  
عرض ایلدم ثنا پیورد و دعا ایلدی. فقیر ذنونی تقبیل ایلدم  
فی الحال واقعه کوردم بر کمره سیاه بنم زانومه من ایلر نقل  
ایلدم پس مدح استماع ایدن کسسه غایت تغیط و احتراز اوزره  
اولق کرک. و نفسیه نظر سوئی تجدد ایلک کرک که عجب و کبردن  
خلاص و فتور عمل و تقصیر کسلدن نجات و مناص بوله. بعض علما  
اصلا مدح استماع ایتمزلر ایدنلر در فی خطر حاضرود قایق عجب و ریا  
و آفات عمللرینه ناظر اولوب. اگر بومادح بنی حقیقی اوزرینه  
بیایدی مدح ایتمک دکل بندن کریزان اولایدی دینه قطعه  
شخصم بچشم عالمیان خوب نظر. و زخمت باطنم سر خجلت فادین  
طاوس را بنقش و نکاری که خلق تحسین کند او بجل از بای نشوین  
اون طقوز بخ آفت کلام ده واقع اولان دقایق خطا  
و خلل در که اندن احتراز متعذر یا متعذر. ایکچو بندن من کلام  
کلامه کثره کله خصوصاً که کلام اصول دین و توحید ذات و صفات  
حق مجید متعلق اوله. و خصوصاً که متکلم عالم بل متکلم اولیه  
نیمه کیم بوزمانده مشاهده ایدرزه احادیث و مواعظ دن برایکی و

کوروب کرسیلر چیقوب عوامه وعظ و تذکیر و قرآن مجیدی زحی  
اوزره نقل تفسیر ایدر. و بر شخصه برایکی کون خدمت و توبه ایدن زحی  
حقایق و معارف سوبیکه باشلر. امیلر بومقوله کلام محض خطاب اولان  
بیت ای بسا چیز می شود صادر که شود جاهل اندران کافر.  
آمام غزالی ایدر که علم فصاحت و بیان بلاغه قادر اولمیانلرک سهو  
و ذللی و خبط و خللی چوق اولور. لکن حق جل و علا جمللری عذری ایلد  
عفو پیورده نیمه کیم حدیث شریفه وارد اولمشدر که بر کسسه ماشاء الله  
شیئت. دیمسون لکن ماشاء الله ثم شیئت دیمسون کند و نک  
مشیتی قدامله که تأخیر و تراخی ایچون موضوعدر. ادا ایتمک عبدودیه  
اعتراف و تذلل و تحضله که لازم بندر در. انصاف بولنون اولکی داده  
نوهم تساوی و اشتراک که مفض شقاوت و هلاک در. فی الجملة منفرم  
اولغین اندن نری. و ثانی ایلد امر اولندی. و مشهور در که بر کسسه  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم حضورندن. من بطیع الله و رسوله  
فقد رشد و من بعضیها فقد غوی. دیمیک صیغه اشتراک ایلد و من بعضیها  
دید و کن منافی ایدوب عبودیت کوروب. بیس الخطیب آنت. قل  
و من بعضی الله و رسوله پیوردیلر. و دخی پیورمشدر. سزندن بریکر  
عبدم و اتمم دیمسون جمله کن حقیق عبیدی و اما سی در. لکن غلام  
واقفانم و جاریه و قنانه دیمسون. و دخی حدیث شریفه کلمشدر که  
لا تقولوا للناس فیین یا سیدنا فان لکنی سیدکم فقد استخفتم ربکم  
پس کفر به الفاظ تعظیم ایلد خطاب محرم و محظور در. حتی بعض قنانه  
حنفیه ده مذکور در. بر مجوسیه یا خرسنه دیسه کافر اولور خرسنه  
استاد دیمک اولور. پس زمانده یهودیلر خواجه فلان دیمک  
خطر لودر سلام حقند دخی علما دیرلر. ابتدا انلاره سلام ویرلر  
آنلر سلام ویرلر. جوابند و علیکم دینله ارتوق نسنه زیاده دیمیه  
لکن دخی حقند بر مؤمنک حاجتی اولسه. ابتدا سلام ویرلر که رخصت وارد



و بعض الفاظ که فقهای امت کفر در دیشتر بغایت احتراز واجب در  
زمانه ده ارسال لسان و اطلاق عنان سخن قبیح شایع اولشدر .  
بعض جمله لطیفه کویانو و اضحاک یاران قصیدایلیوی کلمات کفری  
لطیفه دیوسویلو بعض انی استماع ایدوب ضحک و تمتمه ایله  
نغوذ بالله . ایکی سی دخی دیندن بیگانه و ضلالت شمعنه پروانه اولور  
بعض جمله جمل سببی ایله کلمه کفری ادا ایدرلو علما جمل عذر دکلر  
دیشتر و یمن باندن مبالغه لرایدرلو اگر او یله دکلر کفر بالله اولور  
دیرلو و بعضی دخی بواشی ایتمز سک کافر اولی دیرلو و بعضی الله تعالی علم  
که بوفصل بندن صادر اولماشدر با آنکه صادر اولشدر عوام حقند  
بوسوز لک کفر در دیشتر بوجله آفات و مهالك و بلیات و مغاطب در  
که لساندن صادر اولور و صاحبی یا فاسق یا کافر اولور حدیث شریفدن  
وارد اولشدر اِنَّ الرَّجُلَ لَيَسْكَامُ بِالْكَلِمَةِ لِيُضْحِكَ اصْحَابَهُ وَلَا يَبَالِي  
بِهَا اَنَّهُ يَقَعُ فِيْهَا مِنْ نَوَاءٍ يَجْتَمِعُ سَبْعِينَ خَرِيفًا یعنی برکسنه برسون سوز  
طر یعنی کولشدر مک ایچون و اول سوز آنک قشدر جزویدنه هیچ اندن  
قابر مزاقا بلر که اول بوسوز سببی ایله جهنم ایچنه دوشر یتیش بیل  
و کلمه کفرک بر مشکلی دخی بودر که مخبر صادق اجراء کلمه شهادت ایله  
تذکر و اسلامه کله سوز دیوبور مشدر بلکه اول سوزدن بعینه توبه  
ایتمک بزعم علما فرقتدن لازم کلور پس نیجه کمسنه کلمه کفری سویلو  
و اونودن خاطرنه کلر که توبه ایله نغوذ بالله تعالی شقاوت  
ابدی ده قالمق کورینور بوشکلک چاره سی اولدر که هر صباح و مسا  
بود عالی او قوبه اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَشْرَكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَعْلَمُ  
بِهِ وَأَسْتَغْفِرُكَ لِمَا لَا أَعْلَمُ بِهِ وَأَنْتَ عَلَّامُ الْغُيُوبِ علما دیشتر که  
بود عالی او قومق ماضی ده کفر کله سی لسانه جاری اولدیه آنی مجبور  
و توبه و استغفار اولور و مستقبلدن کلمه کفردن عوجل و علاست  
حفظ ایله بیکر منی آفت عوامک دقایق علومیه و متشابهات قرآن

و سرقضا و قدر و مشکلات اسرار حکمت و شریعتدن سؤل ایتمی در  
آنلاره لازم اولان ایمان و عمله سعی و اجتهاد در لکن نفوس اماته  
عادی اولدر که کندویه نافع اولان تلخ و ثقیل کلور و مالا یعنی ضل  
اولان شیرین و خفیف کلور و عوام بومقوله علومه خوض ایتمکدن  
مسرور اولور زیرا شیطان اکا تخیل و تسویل ایله که سندخی علمادن  
واهل فضلدن سن بعض مصطلحات اهل رسوی بیلدک ضرر ویر  
خلاصه علوم و نقاوه معارف بونلر در سن انلاری علماء ظاهر دن  
یک بیلور سن خصوصاکه بعض صوفیه ایله مصاحب اولوب منطق الطیر  
عطار و کلشن راز و زبده عین القضاة همدانی دن برایکی بیت و قومش  
خود نکته دان عارف و حقایق شناس عمیق و علماء شریعت یانندن  
ظاهری و بی تحقیق اولور و بعض علومدن دخی مسایل یا ترکی کتدن  
یا بعض ناس افواهندن تلقف ایدوب آنکله بعض دانشمند لری متحان  
ایدوب کند و حفظ ایتد و کی جوابنه مطابق تقریر ایتمزسه مجملنه  
حکم ایدر و زمانه بلیه عامه که بومقوله اهل فضول و داعیه  
ضلالات اولانلر عارض اولور شیمه قضا و قدر در که بعض فسق  
فسق و فجور الهماک مقتضای جبلت ناباکلری اولوب زواج  
شرعیته بی ملاحظه ایدوب و امر معروف و نهی منکر ایدن مؤمنلرک  
لوم و تقر یعنی استماع ایدیلک شیاطین جن و ابلیس در و نلرندن  
القا و تخیل و شیاطین انش پر تبلیس بر و نلرندن اضلال و تسویل  
ایدر که سنک فسق و فجور ایدر جکک علم الهی ازلی ده مقدر  
ولوح محفوظه که جمعی حوادث و کوائبی جامعدر مسطر در علم  
الهی بی تغییر محال و لوح محفوظه مسطور اولان محو و لمق مستغذر  
پس سن مجبور محض و مضطر صرف سن مجبور محضک تغذیه و مضطر  
عقوبتی عادل حقیقی که صد و ظلم و جور آندن محالدر ممکن دکلر  
نیته کیم عمر ختامه منسوب رباعید مذکور در که . رباعی



من می خورم و هر که جو من اهل بود	می خوردن من نیز او سهل بود
می خوردن من حق از ازل میداشت	کرمی خوردن علم خدا جمل بود

بوشیه ایلله جبر حصه قایل و قتل زند شراب و دعوات انبیا که وعد و وعید و ثواب و جزای اعمال صالحه و عقاب و نکال اعمال فاسده مشتمل و مبتنی در فاسد و باطل و لوب ظاهری جبر اولان ابیات شعر تمثیل ایدر لر حافظك بوییتلری کبی **شعر**

در کوی نیکنامی مارا کذر نداند	کرمی پسندی تغییر کن قضا را
حافظ خود بنوشید این خرقة می آید	ای شیخ باک دامن معذور را
و بوییت کبی <b>بیت</b>	بروای زاهد و بر دزد کشان
کار فرمای قدر میکند این من چکنم	و آنک امثالی انشاد ایدوب

ضعفای ناسک دخی عقابدن افساد ایتکه توصل ایدر لر بوفقر علم معرفدن خالی و بر میر فضول کوی ایلله اجتماع و آنک کلامی بر شام رمضان استماع واقع اولد قدر بعض مشکلاته وار خد متکدن حل تمنا ایدرین دیری فقیر دخی مسایل صیام و تراویح و قیامدن بعضی نشئه لر صور مق تخیل ایدوب تمام انشراح صدر له بیورک دیدم باشلادی سرقضا و قدردن سؤال و شبیهه سابقه ایلله ایراد اشکا ایلدی فقیر ایدم اول سرقضا و قدردن بحث و جدال منهی در زیر سرقضا مقد مات دقیقه یہ مینور پس مؤمن صحیح و بنده صریحه لازم اولد که فرمان پادشاه مطلق برینه کتور میکیون قبول و امتثال و مسارعت و استیجال ایدوب بهانه و تعلل ایشکندن او تور میه و چون و چرا ولد لادن دم اوڑه مثلاً سن که پادشاه جهان مطاعك خدم و حشم و اتباع و انصار ندن سن که حال اسکا درگاه سعادت دستگاهدن بر فرمان وارد اوله همان اطاعته مبادرت و امتثالنه مسارعت ایدر من یوخسه بوفرمان نه ایچون بویله کلدی و بنم امتثال قدرتم نه جھندن دیو جسته می باشلر سن اگر شوق ثانی یہ کیدر سک اولا امدادن معزول ثانیاً عقوبات ایلله مقید

و مغلول و لور سن چون پادشاه مجاز بی اشتباه که مظهر بیت بر غیر او اصناف شاهی بود چنانک بریک چوب پاره شطرنج نام شاه بومرتبه ده در پس پادشاه حقیقی که **بیت**

برو حدتش صحیفه لاری عجبست اینک نوشته ایشید الله بران کواه درگاهنه بهانه جوی و نافرمان اولان نه مرتبه مستحق عذاب و مستوجب خذلان و عقاب اوله **روایت** اولنور که بر کسسه عمر بن عبدالعزیز خضره سرقدردن سؤال ایدیچک انا لله تعالی لا یطالب عما فصح و قدر و لا عما یطالب بما فی و آخر ثانیاً معلوم اولسون که علم الهی اولی عبدك قدرتی ایجاد فعل یا اعدام طرفه متعلق وله جاغنه متعلق که تقدیر آندن عبارت ولوح محفوظندن شطیرا کا اشارتندن فعل عبد اضطراری و عبد فعلندن مجبور و مضطر اولوق لازم کلمن زیرا بالبدیهه معلوم و شک و شبهه معدومدر که فعل عبد احراق نار و تیریدن مایکی اضطراری دکلدر و اختیار یله اولان حرکات بد نله رعشه مرضی سبب یله اولان حرکت بدن مابینندن فرق ظاهر وار ایدو که عقلا دکل صبیان و مجنون دخی جرم ایلر و علم ازلی احد طرفینه متعلق اولدوخی عبد اختیار یله اول طرفی ایقاع ایتدوکی اجلدندن عبدك اول طرفی ایقاع ایتدوکی علم الهی اول جانبیه متعلق اولدوخی چون دکلدر زیرا علم معلومه تابعد معلوم علمه تابع دکلدر نقاش دیواره صورت فری بود جمله نقش ایلدوکی نفس الامر و خارجدن فری اول صورت اوزن اولدو غندن نه آنکه فری خارجدن اول صورت وزره اولدوخی صحیفه دیواره بود اوزن منقش اولدو غندن اوله حاشا و کلا و کذاک علم ازلی فعلک بر طرفه متعلق اولدوخی مکلف اول جانبی اختیار یله ایقاع ایدو جکندن او قدر و در نه آنکه مکلف اول جانبی اختیار یله ایقاع ایتدوخی علم ازلی اول جانبیه متعلق اولدو غندن اوله پس علم الهی عصیان سبب و علت ایتک کمال جهل و نقصان جلی دن ناشی در نیت کم رباعی ختام جوانیدن



خواجه نصير منسوب رباعيد ذکر اولمشدن رباعي .  
 گفتی که کینه بنزد من سهل بود . این نکته نکوید آنکه او اهل بود  
 علم ازلی علت عصیان کردن نزد عقل از غایت جهل بود .  
 چون جواب شبهه بواسطه او زده تو منیع . و مذهب حق بویان روشن  
 نصیح اولندی میر و الفضول خواه و ناخواه صامت اولوب کلام  
 بی انتظامندن ساکت اولدی معلوم اولاکه بود ذکر ایند کمر تفریز علماء  
 شریعت و ائمه امتدین اما شیخ متصوفه و حکماء متأله بومقام  
 بر تفریز دخی ایدیلر آنی دخی ذکر و بیان ایدیم کتاب زده مطالعه قیلندر  
 جوانب مقامه بعون الله الملك العلام اطلاع تمام تحصیل ایدوب شهرات  
 و شکوک ظلامدن نجات بوله لر . اول معلوم اوله که حکما کتب حکمتدن  
 تقریر ایدیلر که فعل اختیاری که فاعلندن صادر اولور البته مبادی  
 مرتبه سی اولو کرک که صادر اوله . اول مبادی اکثر حکما قند دور  
 و حکیم اشراقی شیخ شهاب الدین سهروردی قند اوچ دره اول  
 علم یعنی اول صادر اوله حق فعله نسنه در بوجه ما تصور اولمق  
 کرک . و دخی اول فعلک فائده ماسی و اراید و کینه تصدیق ایتمک کرک  
 کرک که تصور مطابق و تصدیق بیتی علمی اولسون کرک که تصور غیر  
 مطابق و تصدیق تخیلی و جعلی اولسون . ایکنی سی شوق و میل در  
 جانب فعله که علم و تصور مذکور دن ناشی اولور . بوشوق و میل علمک  
 غیر اید و کی و فعل اختیاریک مبادی سندن اید و کی بالوجدان ضروری  
 معلومدن نیجه کسسه بر فعلی تصور و فائده سنه تصدیق ایلر . اما فعل جانی  
 شوق و میل واقع اولوب اول فعل وجوده کلمن . آوچنی سی اجماع و عزم  
 یعنی فعلک ایجاد جانیه رائی جمع و غریبی مقرر اولمقدن . و بونک  
 مبادی ولد و غنه دلیل اولد که نیجه کسسه بر فعلی تصور و فائده سنه تصدیق  
 و آنک ایجاد جانیه شوق و میل دخی اولور . لکن بر سنه مانع اولوب  
 شوق و ارایکی فراغت ایدر پس شوقدن صکر بر اجماع و عزم دخی لازم ایش

اما حکیم اشراق ایدر که بواجماع و عزم دید و کوکر لا زمدن و بی بویه شوق  
 تا گدی و غلبه سی دن بوسبب خرد کلدر . بونزاع نزاع لفظی بر قریب در .  
 و در دخی تحریک عضلات و اعصاب در بولزوی دلیل محتاج کلدر  
 پس فعل اختیاری ولد که اول نقص جزوی و فائده سنه تصدیق اولو  
 بوعلمدن شوق و میل حاصل . و اول شوق و میلدن غریبت مرتبه سنه  
 واصل اولوب اندن تحریک اعصاب و اعضا ایلر اول فعل حیرت و حیرت  
 اخراج و ابدا اولمش اوله . و هر فعل که بواسطه او زده اعنی یا ساقا  
 اصلا علم اکا متعلق اولمیه . یا معلوم ایسه شوق و ارادت اولمغیه اولمیه .  
 اول فعل اضطراری در حرکات جمادات کبی که اصلا علمه مسبوق کلدر  
 و حرکت ارتعاش بدن کبی که فرضا تصور دخی اولمغه شوق و ارادت  
 سببیه واقع اولمش کلدر . چون فعل اختیاری مبادی مذکور میوه  
 آنلا سر منمنع اندلرایله وجودی واجب در . و بومبادی اولی که علم  
 و ثانی نی که شوق و میلدر . اختیاری کلدر بلکه بر فعله شعور و تصور  
 و فائده سنه تصدیق ایتمک کسب و اختیار اولور . و اندن صکر میل و شکر  
 دخی کذلک عبدک صنعی و اختیاری ایلر کلدر . و میلدن صکر ارادت  
 که احد طرفینی ترجیحدر . اول دخی حکما و متصوفه قند بلا مزج ممکن کلدر  
 و آندن صکر تحریک عضو خود ضروری در . پس فعل اختیاری بالحققیقه  
 اسباب موجب و مبادی غیر اختیاریه مستند در . اگر دیر سک بوقدیر  
 فعل نیجه اختیاری اولور . بلکه غیر اختیاری اولور . بوا یسه خلاف مفروض  
 جواب ویرد که اختیاری بواسطه او زن واقع اولاندن پس فعل اختیار  
 و لکن اختیار اختیاری کلدر . نیتیم دیمشدر . **منوی** .

کرچه از جبر فعل و دورست	اندران اختیار مجبورست
کرچه بی اختیار کارش نیست	اختیار اندر اختیارش نیست

اگر دیر سک که بعد مأمور چون اختیارند مضطر و مجبور اوله . پس بواختیار  
 حقیقتد جبر محضه راجعدر . و جبر محضه مبتنی اولان امر و قضیه مانع



زیرا مجبور محضه امر و نفی عقلا مستحسن و شرعا غیر واقع دره بر اید بزرگ  
 مشایخ متصوفه بواسطه بویله جواب و بر دیر که مؤمن مطیع  
 قلبه حق جل و علا فعل خیر و ایجاد امر جانبیه علم و شعور و بر دیر که  
 شوق و ارادت بر اقدی که خیری تحصیل و امر نه امثال ایلدی و کافر و فاسق  
 قلبه بوشوق و ارادتی بر اقدی لا بد تحصیل خیر و امثال امر ایتدی  
 زیرا اولکی نك ما هیتك مقتضای بوایدی و ثانیك ما هیت و من  
 استعدادی بوایدی و ما هیات غیر مجبور و استعدادات غیر مخلوقه  
 هر چه ظاهر جمله اعیانست  
**بیت** مقتضای سبب ذات اول علام  
 و بر سه حکمتله اولیه ظالم  
 اول سبب ندر که روز محشر و فردای قیامت سرفدر جمله عالم و عا  
 مطیع و عاصی و لایزال ظاهر و مکشوف و لیحق اشقیاء جمله کند و لایزال  
 و ملامت و سوء فعلیه اظهاری نامتاید و ربنا ظلمنا انفسنا  
 و انکم تغفرون و ترجمنا لکن کون من الخاسرین و میرلن و هیچ کافر و عاصی  
 دنیا ده ملحد لر خذلهم الله تعالی کبی بزم صوچر نه ایدی چونکه تقدیری  
 ایتشدک تقدیرک تغییر قابل دکل بزم عذاب و عقاب ایتک روا دکل  
 دیمیه لر چون بوسر معلوم اولدی که فعل اختیاری ده حقیقت اختیار اختیار  
 دکل و آنک حقیقتی اضطراره واجبه و انسان تقالیب دست و چوکان  
 تقدیرده کوی و تن کردانند  
 لیک در اختیار مجبوری  
 پس مؤمنه لازمده هر آن وساعت  
 کید و حول و قوت اسقاط و نفی ایدون جمله حول و قوت و حول و علا اسناد و  
 مشورین درین کارگاه و هم و خیال  
 خویش را در مجاری فعال  
 قابلی را اختیار خود عاری  
 کشته افعال حق بر وجاری  
 و لسان حال و قال ایلله الله لا تکلنی الی نفسی طرفه عین و لا اقل من ذلك  
 دیون حق جل و علا دن توفیق و امداد طاعت و خیری تضرع و خذلاند  
 که عدم توفیق و عیدی کند و حول و قوت موهوم سنه تقویض ایتکدر

تعود ایلله طاعت صادر اولسه یارب محض اسنک امداد و توفیق  
 دیوشکر و ثنا ایدوب تمنا و تطلب مزید ایلله  
**بیت**  
 شکر باشد کلید کنج مجید  
 کنج خواهی مدد ز دست کلید  
 اذ من الشکر عظم الا وه  
 و من الشکر دام نعماً وه  
 اگر معصیت صادر اولسه بخد دل کبی سنک تقدیر بوایش بزم کاهم وارده  
 جرم و عصیان بسوی خویش افکن  
 سر شرمندگی به پیش افکن  
 معذرت پیشه گیر و استغفار  
 عجز و فقر و شکستگی پیش آر  
 کای خدا بند کنه کارم  
 نزد خود کوهها کنه دارم  
 نیست غیر از تو عذر خواه کن  
 عذر عفو تو کوه کواه تو بس  
 بلکه کند و نفس شومندن بیلوب عبادتی تقصیر ایلله معیوب تقصیر  
 نفس اماره سنه منسوب ایلله ادب عبودیت بود و نیت کم لسان الغیب  
 خواجه حافظ شیرازی دیشدر  
**بیت**  
 کاه اگر چه نبود اختیار ما حافظ  
 تو بر طریقی ادب باش و کوکاه افست  
 بعض اهل عرفان سیر مشلدر که  
 الا لزم و حده فتکونوا و قایم  
 و اجعلوا و قایتکم فی الدج فتکونوا ادباً عالمین یعنی عبد مکلفات  
 حالی ایکیدن خالی دکلدر یا خیر و طاعت مظهر اولوب مستوجب ملح  
 و تحسین اوله یا شر و معصیه مصدر اولوب مستحق ذم و نفرین اوله  
 پس ادب که لایق عبد پرار ب در اولدر که مصدر معاصی و شر اولد قد  
 حق جل و علا یه و قایم یعنی سیر اولوب حق جل و علا جانبیه تیرم و لازم  
 آملغه مانع اولوب جمله لوم و ملامتی کند و به ایقاع و تفریع و ندامتی  
 نفس بر تقصیر ارجاع ایلله  
 آن تقاضی می کند توحید  
 که چه در کیش صاحب تفرید  
 بی وسایط بحق بود منسوب  
 نسبت فعل شرع بعبادت  
 لیک از آنجا که شیوه ادبست  
 و اگر فضل و توفیق حق جل و جلاله سببی ایلله مظهر طاعات و حسنا



اولد يسه بود فعه خو جل وعلاي نفسنه وقايه وسيرايدوب جيع مدح  
 ستايسي اول جناب فيض ثابه حصرو اسناد ايدوب نفسني استحقاق  
 مدح و ثنادن تنزيه و ابعاد ايليه كه ادب عبوديتايله متعلق و عجز و غوث  
 متخلي اوله جمله انبيا واصفيا كه پيشگاه قبول واصطفاده مقرر بلرد  
 بوحليه ايله محلي و بواد بيايله مؤد بلرد نيتكم سرور بارگاه اصطفا  
 حضرت محمد مصطفی عليه الصلوة والسلام الازكي سور كه آدي بي  
 فَاخْسَنَّا دِيْبِي و بواد بندر كه جي جليل محكم ترنيله ابراهيم خليلدن  
**حكايت** سور كه الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يُهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطَهِّرُنِي  
 وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِيْنِي وَالَّذِي اُطْعِمُ اَنْ يَغْفِرَ لِي  
 خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ زيرا الَّذِي يَرْضِي وَيُشْفِي ديمدي سقم و مرض كه  
 ظاهر اشروالم در حقه مضافي ايتيوب نفسنه اضافت ايله كه مظهر  
 اكتمال ايلدي شفائي كه خيرو نعم در جمله خو جل وعلايه اسناد ايتدي  
 و فاحه فاعته ده كه ام الكتاب و خير الخطاب در بوايك رعائنه  
 اشارت واقع اولمشدر كه صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب  
 عليهم وَلَا الضَّالِّينَ سوريلوب اهل سعاده و هدايه اولان انعامي  
 خو جل وعلايه نسبت صريح اولنوب و غير اولان نسبت و ضلال خو جل  
 وعلايه نسبت اولنوب غير الذين غضبت عليهم وَلَا مِنَ اَصْلَانِهِمْ ديدل  
 سبحان الله ما اكثر لطايف كلام الله بواشارت لطيفه و نكات  
 شريفه دن غرض بيان آداب و تاديب و تهذيب و الى الالباب در بو  
 سبب نذر كه بعض كل ارباب طريقت سور ديلر كه التَّصَوُّفِ اَدَبُ كَلَمَةٍ  
**شعر** اَدَبُوا النَّفْسَ اِيَهَا الْاَصْحَابُ طَرِيقَ الْعِشْقِ كُلُّهَا اَدَابُ  
**نيت** مابه دولت ابداد بست بابه رفعت خرداد بست  
 پس بو تطويل و تفصيلدن حاصل بو ايددي كه اهل جبري خير طريقتنه  
 سلوك و سيرايدوب شيطانك نه صوبي وار چون لعق و طردى مقدر  
 و ترك طاعتان و كسب ستيا ت ايدن نه محل لوم در چون افعال عباد

خير و شر علم ازلى ده ثابت و مقرر و لوح محفوظه كه علم شامل مبادي  
 عاليه به اشارت باظهار اخبارده وارد اولد و نكي بر لوح عظيم  
 كه جمله حوادث و اكوان ايله رقم اولمش اوله اندن عبارت در  
 مكتوب و مسطر در ديوب بوكلاي ترك طاعت و كسب معصيت  
 سبب معذرت ايليان ملحد و مجذولدر و اگر معقد ضلال اولوب  
 محض اعرض دقايق و درك حقايق دعواسن ايدوب تفوه و تكلم ايت  
 مركب مالايقي و صاحب بدعت و فضولدر اگر ناكاه نقب شمه به  
 دوشمش و ثقبه خاطرينه زبور خواطر او شمش ايله ذكر ايتد كمر جواب  
 شافى و خطاب و افى ايله قناعت و دفع شمه و رفع شاعت ايلسون  
 و ادراك اين مد و كي يرد تسليم و اطاعت ايتسون و الله الهادى  
 چون آفات لسان بو قدر ذكر و بيان اولندي بو مقدار ايله اكتمال  
 و اختتام و بزودى آفات لساندن احتراز ايدوب ختم كلام ايدليم  
**ذكر در ذيلت صلف** صلف و تصلف او كونهك و كند و ده اوليان  
 فضايلى و ارادعا ايدوب دايمر سن حد نون بلند و مرتبه سن استحقاق  
 زياده ارجمند طو مقدر و صلف حقيقتد عجب ايله كذب دن مركب  
 و نياجي و فروغى دايما مراتب عاليه ادعا و ارباب فضايله تحقير  
 و ايد و رعایت حقوق اخوانه تقصير و نفسى تعظيم و غيري تحقير  
 و چون عجب و كذبك علاني تحريرو تقرير اولندي علاج صلف اولدن  
 معلوم اولور **ذكر در ذيلت بخل و خست** بخل خلق مذموم و خست  
 سخا اولغويله و ذيلت عظمى ايدوب معلوم در و لسان شرعد دني  
 ذم بخل و مدح سخا حق واقع اولمشدر و مَنْ يَوْقُ شَيْخَ نَفْسِهِ  
 فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ شخ بخل غليظ در و لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ  
 بِمَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُمُ خَيْرٌ أَلَمْ تَرَ بَلْ هُمْ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ  
 مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَمَةِ و حديث شريفدن واقع اولمشدر كه لَا يَخْلُ  
 الْجَنَّةَ بَخِيلٌ و دني سور مشلدر و ثلاث تملكات شخ مطاع و هو شخ



و انجاء المرء بنفسه. یعنی اوج خلق و اورد که هر برسی صاحبی هلاک  
 اینجیدر. برسی بخل شدید که اکا اطاعت ایدوب قلب و روحه حکمی  
 جاری و لمش اوله. آیکنجی سی هوی یعنی باطله میل در که اکا نفس الموش  
 اوله. آوینجی سی کنی کند و نفسنه و کمالته عجب ایدر. و آن عباس  
 روایت اولنور که حق جل و علاجت عدنی خلق اید که امر ایدر  
 که تریین ایلده. پس بوردی آنها کی اظهار ایت جنت دخی هر سلسبیل  
 و عین کافور و تنیمی اجرا ایدوب نهر و غسل و لبن متفر اولدی.  
 پس بوردی که سر بر لری و کر سیلری و مجله لری و حوری لری اظهار  
 ایت پس حق تعالی نظر ایدوب بوردی که امدی تکلم ایلده جنت کلام  
 ضیح ایلده دیدی که طوبی این دخی حق جل و علا بوردی که عزت و جلال  
 حیچون سند بخیل کسینه بی ساکی ایتمی. اگر دم بخل و مدح سخاوه  
 و اردا و لان آثار و اخبار و اساجیع و اشعار ایراد اولنور سه طول ایدر  
 بیرون اولور. پس آنلردن فراغت ایدوب بخل مذموم نده آنی بیان و طایف  
 علاج عیان ایدر لم بخلک تعریفند جوق کلمات اینستلر لکن اصح قول  
 بودر که بخل شرعا واجب یا مروت یوزندن مناسب و لانی قادر اولوب  
 ایتمکدر مثلا بر کسینه شرعا واجب و لان ذکاتی و یرمیه بخیلند شرعا  
 واجب و یرمه اما مروت طریقتدن لازم اولانی ترک ایلده مثلا مال  
 موفور و نعت عظمی به قادر اولوب اقارب و جیراندن فقر و صلیحا  
 اولوب ضرفر و شدت افلاس ایلده معاش ایدوب بوندلاره فواصل  
 نعمتدن بر حبه و یرمه. اگر ذکوة شرعی سن دخی و یرمه بو کسینه بخیل  
 تحند داخل و وعید بخیل کا واصل و متواصلده و واجب مروت  
 اختلاف اشخاص و ازمان حالات ایلده مختلفده مثلا فقیر بر خردی  
 امساک ایتک مروت مانع اولمز اما غنی به امساک مانع مروتدنی

بقنطار زرخش کردن ز کج	نه چند آنکه دیناری از دست بخت
بر هر کسی بار در خورد زور	کرانست پای ملخ پیش مور

ضیاء المکرده تدقیق ایتک مروتدنی کلام معامله ده و مبیاعه ده تدقیق  
 ایتک مروت منافی کلام مکر حد دن بیرون اوله. و بیع و شراره دخی  
 مثلا کفر المقد و اضحیه المقد تدقیق ایتک مانع مروتدنی و بالجمله  
 مروتک بر معنی یوقدر و لکن ذوق سلیم و عقل صحیح صاحب معالیم  
 اولور که نه مرتبه مانع مروتدنی و نه مرتبه کلام پس بر کسینه ذکوة مروت  
 و یرمه. یا ما لک اوسطندن و یرمیوب ادناسندن اقع بخل ایلده بخل  
 و آنلاری انسه و لکن محل و مناسب و لان یرده مروت ایلده بینه بخیلده  
 اما اولکیدن ادنی دره آنی دخی ایلده بخلدن خلاص اولوب و من یوق  
 شح نفسه درجه سنک ابتدای اکا حاصل و آثار بذل و سخا و نفس متقا  
 اولنه و اصل اولور و لکن مراتب سخا و ایثار متفا و یرمه و اسخیا و کرام  
 مقامات احسان و انعامند نیجه طبقه در. شعر.

وَلَمْ أَرَأِ مِثْلَ الرِّجَالِ تَفَاوُلًا لَدَى الْمُحَدِّثِ عَدَّ أَلْفَ بَوَاحِدٍ  
 ایثار اکا دیر که کند و یرمه لازم ایکن صبر ایدوب آخر و یرمیه نیت کیم قرآن  
 عظیمه بوردی و یوترون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة  
 و ایثار له متخی و متصبر و اصلا فادام و متضجر او لم یانلر مقام عالی در  
 و اما ایثار دن صکر صبر اید میوب فادام اولوب احتمالی اولوبی ترکی  
 بکودر. لاصدقه الا عن ظهر غنی بوردی بوندلاره کوره در بیان  
**اسباب بخل** خواجه نصیر ایدر تأمل اولنسه سبب بخل اوج نشه  
 یا خوف فقر و احتیاج یا غلو حب مال یا شرارت نفس سببی ایلده غیر  
 خیر و صولوی استتمام اکا امام غزالی ایدر سبب حب مال ایکن نشه در  
 برسی حب مشتهیات که طول امل ایلده مقرون اوله مثلا بر کسینه  
 کند و یرمه طول عمر تقدیر ایدوب مدت عمر مشتهیاندن لذت و مستحساندن  
 تمتع ایتک استیجاب لا بد مال که مشتهیاتک و حصوله سبب و آرزوی  
 نفسی و لان مستحسانتک حصوله علتد محبت ایتک لازم اولور نیت کیم  
 و با ای زرقوبی آنکه جامع لذاتی محبوب خلایق بجمه اوقاتی



بی شک تو خدا نه ولیکن بخدا ستاد عیوب و قاضی حاجاتی  
 اما طول مل اولسه مثلا یارن یا او برکون موتا غلبه و سفر آخرت  
 قنده کلج البصر اوقرب اولسه ناکه که مفارقتی لازمده اول قدر  
 محبتا یلمز بعض کسسه لر اولاد نک بقاسنی کند و بقاسی کی حب مال  
 سبب و حرص اذخاره علت قیلور. آنکچون جناب رسالت پناه صلی الله  
 علیه و سلم بیوردی که الولد بمخله مجینه یعنی ولد محل نخل و خوف فقر در  
 آنکچی بی عین مال محبت اینکدر نیتیم بعض کسسه نک مال موفود  
 و خراب مکتوری اول قدر اولور که معنادن زیاد عمری اولوب  
 هر اید وکی اتفاق و خرجك اضعاغ مصاعفه سن ایلسه نقصان ظاهر  
 اولزه بعضنك املاك و عقار شدن ربع و ادرار مرتب دخی کلورکن  
 و اصلا فقر و احتیاج احتمالی یو غیکرینه عین مال محبت و نفس دینار  
 و در همه عشق و مودت ایدوب نه زکوة واجبدن بر حبه و نه صدقه  
 مندوبه دن بر فلس و برر بلکه کند و حقند اقل قلیل ایله اقتضار  
 و نان و حبیب ایله اکتفا ایدوب اموال تحت الارض دفرایله بعض مؤمنین  
 ضایع اولماسن دخی اختیار و بعضی موارد مبعوضه انتقال ایتماسیله  
 کاه ناله دلسوز و کاه آه جان فکار ایدره و بومقوله اشخاص روزگار  
 بی نهایت بولنور و هر برینک نوار اخبار و احوالی مجالسه نقل و  
 حکایت اولنور ایراد امثال و بیان حال ایتمک احتیاج یوقدر و بومرض  
 بغایت عسیر العلاج در خصوصاکه زمان شیب و کبرهن ده دخی اوله  
 بوکسسه اکا بکر که برکسسه بر محبوبه عاشق اولوب رسول موصله  
 دخی محبت ایدوب کیدرک محبوبی اونودوب رسول محبتنه مبتلا اوله  
 زیرا بی شمه اصل مشتهیات نفس در اما مشتهیات مال سبب حصول  
 اولغین هر کشتی کا محبت ایتشدن لکن کیدرک مشتهیات اونودوب  
 نفس مال که سبب حصول مشتهیات ایدی محبت و لغد اولمشد که حله  
 مشتهیاتدن جمع مال و ادخار اکا اشری و احبا و لمشدن حق بعض نکلا

لوم و خستلرینه لوم و طعن ایدوب قدر تکر و ارا یکی فقر کی ضرر  
 و مؤنکله معاش و طبقات دنیادن که قل هی للذین آمنوا فی الحیوة  
 الدنیا بیورلشدن بالکلیه حب مال ایچون اجتناب ایدره دینلر  
 دیر لکه چون مقصود نفسنك مشتهیاتنه وصول و لذت مستحق  
 حصول در بنم قائمده جمع مال مستلذا تدن الذر و جمله طبقات  
 اطیب و اشری در پس بزدخی نغیم دنیادن تمتع که خرج و تفریقدن تمتع  
 حاصل و بنم نفس مرغعات عیش و سرور و اصل در دیو جواب و برر  
 اما غایت ضلالت و لغایت جهل در زیرا وصول حاجات و حصول مراد  
 اولمچی ذهب ایله جبرک نه فرقی وارد مصرع برای نهادن چه سله و چه زر  
 بیان علاج بخل چون بخلک اسباب بندن بر هیو حب مال و حب  
 مالک سبیلری نه در ذکر اولندی پس هر شینک ضد ایله علاج  
 اولنور حب مشتهیات قناعت یسیر تحصیل ایله اولور و طول امل  
 تذکر موت اقران و امثال و معارف و اشنالرد کر بیه اولور هزاران  
 زحمت و تعب ایله جمع مال ایدیلر آخر قویوب حسرتله کندیلر مال  
 آنلرک اجللرندن صکر بقالرینه سبب اولندی **بیت**  
 نه ایشان نخستین نکه داشتند || بحسرت میزدند و بکذا داشتند  
 الآن ما للربی غیر یلر تصرف و آنلر خاک ایچنده تحزن و تأسف ایدیلر  
 اولاد ایچون حرص و بخل خود غایت جهل و حماقت در آتی خلق ایدن رزق  
 برورد کار و لادندن اول نیجه روزگار حالی تدبیر و رزقی تقدیر  
 ایتشدن و مَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا نیجه کسسه  
 پدر و مادر دن بر حبه میراث انتقال ایلره نه فضل حقندن اولقدن  
 ملک و مال مالک اولور که آبا و اجدادی عشر عشری کور ما مشلر ایدی  
 و نیجه کسسه نه پدر و مادر دن اموال و اسباب خارج حد و حس  
 انتقال ایدره اندک زمانه اول مال بسیار عرضه تلف و بوار اولوب  
 فوت یومی اقل قلیل قیلور و کند و سی فقیر و ذلیل اولور پس



وادنی چون خزینه دارلق خیال باطل و اولاد بی مال و اصلان احمق  
 و جاهل در نیت کم حافظ شیرازی معانی پردازی ایدر **بیت**  
 خزینه دارنی میراث خواره کار کفر بقول مطرب و ساقی بفتوی و  
**حکایت** اولنور که سلطان محمد زمانند برخواجه مالدار و اریدی  
 که کثرت مال و خزانده قارون روزگار ایدی خواجه عدیل قارون  
 گرفتار موعده اذ اجاء اهلکم لا یستأخرون ساعة ولا یستفدون  
 اولدی فرزند دلبند نه عمر صد ساله تقدیر ایدوب هر کونینه بیست  
 درم خرج توفیر فرزند ایدوب مبلغ حاصلی مخزون خزان و حواصل ایدوب  
 اوصیایه تسلیم و کند وی افلاس فرزند دن بی بیم ایدوب سفر آخرتی  
 تصمیم ایدوب فرزند مبلغ رجاله واصل و امواله دست رس حاصل  
 اولیجی اسراف بی انصاف و تبدیری تقدیر ایله بر باد ایلز حتی نقل اولنور  
 کمان کور و تفنگ کور بنادق سیم و زر ایدوب دریا ده مرغابیل آتش  
 و همیان پر زری دیوار حجر به اوردوب همیان تلاوت سور و انشاق  
 و حاضرین انتهاب و اختطافه اتفاق ایدوب کد و قهرها ایلخند  
 اولوب همیان آخری در میان ایدوب آنی دخی اصحاب اخذ و انتهاب  
 و بوقهر نه بی حساب ایدوب بر کونند نیچه صنادیق قی و همیانها منتهی  
 اولوردی جوان وارث اموال انفاد و افلاس سببی ایله ساکن کلخی  
 و رماد اولمش سلطان محمد علیه الرحمه استماع ایتدکه خواجه بخل صنعتی  
 سابقه معرفتی ولد و غیجی جوان مسرفی دعوت ایدوب ینه رأس مال  
 بخشش و نوال استیجاک دیش که ای شاه روی زمین دولت جهان فاکر  
 سایه سند عالم و عالمیان امین اولسون شرط حق کداری و بند بر وی  
 و داد احسان و سخاوت کسری همین در که باد شاه جهان پناه بیوردی  
 آمانده بی کج افلاس فادون ساحه توانگری و غنایه چیرمق ممکن  
 و مقدور دکلدر زیرا پدیر بوند حقیری حی ذوالجلاله اصم لم یوب  
 مال و مناله اصم لم یشد حقک غیر یسینه اصم لم یان ذلیل و ضلضاد

غیر بی شی قلیل در پس بر کسه فرزند ایلچون کند وی هلاک  
 و دامن عصمت و همتی جاک ایتمه اگر فرزند صالح قویار سه خوجل  
 و علا و هویتوی الصالحین بیوردی کجی آنی صنایع ایلز اگر فاسق  
 اولور سه فاسقه آلت فساد و عدت معاصی ایدوب و بکاهند شریک  
 اولق وجه میدر عزیز لردن بر یسینه آتش بیک درهم واصل اولوب  
 جمله من صدقه ایدوبک دیشلر که بر مقدارین اولاد که ذخیره ایلست  
 اولمزی ایدی دیشلر دیشلر که لا بلکه جمله سن الله تعالی قاتند نصفه  
 ذخیره و الله تعالی حضرتی اولاد مه ذخیره قیلورین بومقد ماتی تذکر  
 و سایر بخلاف احوالی عند الله و عند الناس مذموم لقلبی تفکر ایدوب  
 کند ویر جبر ایله ریاء سخاوتی تحمیل ایدوب خلق شجس خلقه و شی سخا  
 تبدیل اولند قدز صکر ریائی دخی دفع ایتمک جهل ایدوب بوعلم و عمل  
 ادویر سله اصلاح مزاج و تحصیل علاج ایله و الله الموفق پس بعض  
 حکایات اسخیا ایراد ایدلیم امید در که اکساب صفت سخا و اجتناب  
 سمت بخله سبب اوله صفت سخا و کرم طایفه عربی که خیر ام واصل محمد  
 سید عرب و عجم در مخصوص و قبایل عربین قریش و بطون فریشدن  
 بی هاشمه اختصاص مصرع و منصوب در و عهد خلفای مروانیه  
 و عباسیه ده بازار کرم رایج و نفاق و غالب امرا و وزرا بوصفت  
 حسنه ایله انصاف ایتدکه بر برندن متساوی ایدیلر و تصریح اهل تواضع  
 و اخبار بود که عهد اسلام ده سر آمد اسخیا عبدالله بن جعفر طیار در  
 که معاویه نک احب حباسندن ایدی و هر ییل یوز کمر یوز بیک درهم  
 وظیفه سی و ار ایدی جمله سن فقر و محایج و ایتم و ارامله بخش و خطا  
 قیلوب او آخر سن ده مدیون اولوردی معاویه به عبدالله بن جعفر  
 هر سال بوقدر مال و یرمک بیت المال له اخلاص و امیر المؤمنین غیر خلاص  
 دیدیلر جواب و یردی که بن بومالی عبدالله و یرمزی بلکه فقر و محتاجین  
 اصل مدینه به و یررین تفیش ایلک تفیش ایدیلر جمله سن فقیر و سایل



واینام وارامل وطلاب خود و تأمل سفایل اولانلر بخشایدوب کند  
فقیر و عایل قالمش طعن ایدنلر خود عبدالحی انصاف و بیت المال کا ویر  
جمله فقرایه ویرمک اید و کند اعتراف ایدیلر **حکایت** برکون عبد الله  
مزارعی اولان ضیعه سنه تفقد و نکاه ایتمکچون سالک راه اولمشید  
اتفاقا بعض نخلستان کنارنه کدر ایدوب کورده بر غلام سیاه خدمت  
حدیفه ایدرکن اکا اوج قرص نان کتوردلر مکر برکلب حدیفه زن لعل  
و غلام یاشنه واصل اولور غلام کلبه بر قرص نان آتوب آنی تناول ایچک  
برین دخی ویروب آنی دخی اکل ایچیک برین دخی ویروب عبد الله ایدر  
یا غلام قوتک هر روز ندر ایدر که کورده کک اوج قرص در عبد الله  
ایدر پس یخون جمله سین ایشار و کند و که جوع اختیار ایلدک غلام ایدر  
کودم که بوسک غریبدر دیار بعید دن کلشدن جابع و طالب نصیب  
پس آنی محروم ایچکی غل و لوم کوردم عبد الله ایدر پس بکون نیجه  
ایدر غلام ایدر جوعله جلیس و صبرله انیس اولورم عبد الله  
متأثر اولوب بنی خلق خلق خود ایلله ملامت ایدرلر بو غلام سیاه  
بندن اسخی در بنی اشتباه دیوب پس غلامی و نخلستانی بالتقام اصحابدن  
اشترا ایدوب غلامی اعتاق ایلله رقبه سن رقبه رقیقتدن شکیک جمله آلا  
واسنابی ایلله اکا تملیک ایلدی عبد الله دیدیلر که پس سن اندن اسخی  
زیرا آنک عطا سو اوج قرص نان و سنک بهای غلام و نخلستاندر  
عبد الله دیدی که هیاهات آنک ایشاری جمله ماملک و تمام قلیل و کثیری  
وینم ایشارم ماملکدن عشر عشری در **حکایت** حق خود و مالدیک قلیل  
آزمون زربخش رادربدل وقت تنگی امتحان نقاش رادرنقش ایتمک  
**حکایت** عبد الله حضرتنه بر مقدار افراط سخا و اکثار عطا دن فرقت  
انسه کوز دینکوزه قضا و اهلکوزه رضا حاصل اولسه وینلر دیر ایدر  
حق جل و علا بوزه عطا ویندخی عطا ی حددن عبادنه بدل ایچکی عادت  
ایلدک قور قرن که بن عادی تغییر ایدر هم حق تعالی دخی عادت تغییر ایدر

عطاسی قطع ایتمکله هم افلاس و املاق ایلله موسوم هم اتفاق چسناند  
محروم اولام **حکایت** حضرت عایشه به رضی الله عنها ابن زبیر دن یون  
بیک آنچه کلدی قبول بیوردی و دوکدی بر طبق ایلله مستحقین اهل مدینه  
بالتمام بخش و تفریق ایدوب بعد ام ذره نام جاریه سنه کتور غدا فر اوطا  
ایدن لم دیدیلر غدا ی بیت حبیب الله خبر ایدی و زینت ایدی جاریه لری  
ام ذره ایدیلر بزغی ایکی درهم ویرسک لحم آلوی افطار ایلسک اولور ای  
دیدن عایشه رضی الله عنها دیدی اگر دیش اولایدک ایدر دم **حکایت** ایکی  
بجوانک خواجه سی صلی الله علیه و سلم قرنی العین و باع دین احمدی به زینت  
زین اولان ابو محمد حسن و ابو عبد الله حسین سر خلقه کرام ابرار غریب و عبد الله  
ابن جعفر طیار ایلله مجدن مدینه به کلور ایدی برکون بادیه به رح عظیم  
فرط شدیدا ولوب قافله به تفرق و انتشار دوشوب بخوم یا یتم ایدیم  
اهل مدینه بار وینکا هدن آبر و راه کم ایدوب جوق عقب و زحمتدن صکر  
بر عربک خیاسنه نازل اولورلر خیاده بر پیرو پیر زن که فقر و فاقه اولقد  
طاری اولمش که ابل و ناقة دن عاری ولوب موضعده وحید و فرید  
قالمشله و عجوز تکیر و تعظیمی ایلله خیایه انزال وادخال ایدر شراب ستر  
طرف خیاده مربوط اولان مغزی حلب ایدوب لبنی ایچک دیر بعد  
طعامک واری دیرلر قالمک بو مغزی ذبح ایدک سین طعام پشور  
دیدن ایلله ایدرلر صباح چون روی هوا کشاده اولور آتلینه سوار  
اولوب قریشدن نوز اگر احتیاجک اولور سه مدینه به کله سن و بری صدق  
جوله سن دیوب و داع ایدرلر احشام اولوب پیر صحرا دن کلوب مغزی  
بر لیجی عجوز دن سؤال ایدوب عجوز شرح حال ایدیک پیر غصبه کلوب  
بر قوم محمول مجرده بز قریش دنوز دیکله سبب معاشر اولان سنه نی  
اتلاق تمش سن دیر بعد زمان پیرک فقری اشتداد و زمان ضری امتداد  
طویجی مدینه به کلورلر و بر زمان سرقین شرط اشغیله معاش ایدرلر  
اتفاق برکون امام حسن رضی الله تعالی عنه آوی اوکند او تور دکن عجوز



کچر امام بیلوب کل یا امة الله هج بنی بیلوری سزدر عجز و لا دیجک  
 بن سنک صیفک دکلمی بن دیر. انام انام فداک اولسون بیلدم دیر  
 ای یوزی کوندن منور. پس مقتضای شعر  
 ان الکرام اذا ما استهلوا ذکرک  
 من کان یا لغهم فی المنزل الحسن  
 بیک دینار و بیک کوسفند احسان بیوردی. غلامی یله امام حسین  
 رضی الله تعالی عنه کوندردی. امام حسین دخی بیک دینار و بیک کوسفند  
 عطا قیلوب. عبدالله بن جعفر کوندردیلر. عبدالله بن جعفر ایکی بیک  
 دینار و ایکی بیک کوسفند بخشش ایدر. اگر اول بکا کلش اولایدک  
 عطا ایدیدم که انلاره تعب و زحمت و بر مزد دیر. و اجواد عربدن  
 آل و اولاد دیر که شاعر آنک حقند دیشد که شعر  
 نزلت علی آل المهدی شائیا  
 بعیدا عن الوطن فی المجل  
 فما زال یاجسائهم واقفا دهم  
 وانما هم حتی طعنتم اهلی  
 مؤخر ایدر که آل مهدی دولت مروانیه ده. آل برمک دولت عباسیه  
 سر آمد جود و سخا و نهایت کرم و عطا ایلدیلر. حکایت یزید بن المهلبی  
 حجاج امارت خراسانن عزلا ایدکدن صکر محمولان مملکتی کتم ایدک  
 دیوهر کون عذاب ایدردی. یزید هر کونک عذابنی یوز بیک انچه و یروپ  
 دفع ایتمکی مقررا بتمش ایدی. بر کون مبلغ مذکور جمع ایلدی که عذاب  
 بیک روزه بی شتر ایلله. ناکاه اخل شاعر ایچ و کرمی انشاد ایلر که شعر  
 ابا خالد بادت خراسان بعدکم  
 وقال ذوی الحاجات ان یزید  
 ولا مطر المروان بعدک قطرة  
 ولا اخضر بالمروان بعدک عود  
 فما لیسیر الملك بعدک بهجة  
 ولا الجواد بعد جودک  
 مروان دیدوکی. بری مروان هج. و بری مروان و کده خراسانک  
 مشهور شهر لری ایدی. پس یزید جمع ایلدوکی یوز بیک انچه بی شاعر  
 عطا ایدوب اول کون عذابنه صبر ایتمک عازم اولدی. بوحکایت  
 حجاجه و اصل و یحیی یزیدی دعوت ایدوب دیدی که ای خراسانی

بوحاله مبتلا ایکن جود و کرم ینه بومرتبه ده اوله سکا بوکونک و برید  
 اولاجی عذابنی عطا ایدم. بوکرمک مقابله سند دیدی. و آل برمک جود و  
 سخا لری مشهور. و تواریخ و کتب مسطورده شاعر عرب دیر که شعر  
 اذا کنت من بعد اذ فی الف فرسخ  
 اناک نسیم الجود من آل برمک  
 حکایت جعفر بن یحیی برمکی حج ایدکدن مدینه منوره قریب  
 وادی حقیقه مروارید ایکن بر خانقون یولنه طورده انشاد ایلدی که شعر  
 انی مرت علی العمیق و اهله  
 یسکون من مطر الربیع نوراً  
 ماضهم اذ جعفر قد جازهم  
 ان لا یكون ربیعهم ممطوراً  
 روایت ایدر که اولقدر احسان ایلدی که مذکور غنای بد  
 ایرشدی. حکایت شعردن بر کسمندی یحیی بن خالد برمکی یی کرب  
 بواکی بقی انشاد ایلدی که شعر  
 سالت لندی هل انت خرقا لا  
 ولکنی عبد یحیی بن خالد  
 فقلت شراً قال لا بل و رائة  
 تواریخا عن والد بعد والد  
 آون بیک درهم جاین بیوردی حکایت  
 عبید الله بن منصور ایدر بکن  
 فضل بن یحیی برمکی مجلسند ایدم ناکاه در بانی کرب و قیود. بر جوان وار  
 بنم حضرت امیر ایلله سابقه حقوقم واردر دیواذن طلب ایدر. فضل اذن و  
 دیدی کوردک بر جوان کلدی. اگر چه هیشتد رنات حال ظاهر. و لکن  
 جهم سند لمح جمال باهر حسن ادب ایلله سلام و بر یحیی امیر فضل جلیس  
 ایما اید یحیی جلوس ایلدی. اغیاس دهشتی زایل. و انطلاق لسانه قدرتی  
 حاصل اولدقدن صکر فضل حاجتک ندر دیک ایدی یا امیر رنات  
 هیتم وضعف قوت اصل مراد و حاجتم نه ایدوکنه دلالت ایدر. فضل  
 ایدی یا بنم ایلله سابقه حقوقک ندر ایدی و لادم امیر و لادتنه  
 متقارب و منزل سرای امیر مجاوره. واسم اسم امیردن مشتقده فضل  
 ایدی منزل منزله قریب و لوق ممکن. واسم اسمدن مشتق اولق متصور  
 اما زمان میلاد مره متقارب و لدوغن ندن بیلدک ایدی و لدغنیفه



دایمادیرایدی که سن ولادته کلد وکک کیجه امیرجی نك براوغلی وجود  
 کلوب اسمی ستماسی کی فضل ایدی سنی دخی فضل ستمیه ایلدک که آنک  
 اسم شریفندن مشتق در کن آنلر سابق بزملحق اولد و غمر اسمک تصنیف  
 ظاهر و آنلارک تعظیملری و فضیلتلری باهر اوله دیدی فضل  
 تبسم ایلوب دیدی که سنین عمرک نه مقدار در جوان ایدی او توبش  
 سنه در فضل ایدی صحیح سولیرسن بنم ولادتیم قاریخی بوکه مو فقده  
 اما یانه ایچون بو قدر زماندن بره کلدک جوان ایدی دامتد عامیلق و اید  
 وحدات سنم دخی ملاقات ملوک و مصاحبت کابر مانع ایدی فضل  
 تحسین ایدوب خزینه دارینه امر ایدی که عمرینک هر سنه ایچون بیک در  
 ولایا سفر دن لباس حسن و مرکبمزدن مرکب فادیه ویرکه حالی منتظم و هشی  
 رایت و برنم منادمه مز لا یق اولسون امرینه امتثال ایلدیلر جوان ساری  
 فضلدن اموال کثیر و اسباب و اخراج ایلد چیقوب اهل و اقاربی سرور  
 وارتیاج و حبود و اخراج ایلد اطراف آلوب منزلنه کندیلر تا فضل  
 دولته اولدجه جوان مرقه البال و منتظم الاحوال ایدی و بومکمت  
 دوران برامکه دن ثبت تواریخ و یادکار کرم نامه روزگار اولدی **قطعه**  
 توانکر دل درویش خود بدست آورد که مخزن زر و کج درم نخواهد ماند  
 برین رواق زبرجد نوشته اند برتر که جز نکوبی اهل کرم نخواهد ماند  
**حکایت** مصرده برهنه محط عظیم اولدی عبدالحمید بن سعد امیر  
 مصر ایدی ایدی والله شیطان بیلدور بن کبن آنک عدوسی بن بن  
 فقیر فقیر و محتاج و ارایسه نفقه لرین و قوتلرین کند و مالندن عطا  
 ایلدی تا که محط و غلاخصیا و رخایه مبتدل اولدی بعد معزول اولد  
 تجاره بیک کرم بیک درهم دین ایشیدی ادا سنه قادر اولیجی حلی نیاسنی  
 که قیمتی بش کرم بیک درهم ایدی رهن قودی بعد خلاص رهنه قادر  
 اولیجی مکتوب کومندری اول حلی بیع اولوب بیک کرم بیک درهم  
 دین ادا اولوب باقی سی که درت کرم بیک درهم در بنم صله و صدقه

و اصل اولیان کسسه لره بخش و تفرقه اولسون دیدی دیدوکی  
 کی ایلدیلر درجه الله تعالی و اسخای عربدن برسی مغن شیبانی دزد  
 و آنک مشهور حکایتلرندن برسی بود که **حکایت** اولنور که برکون  
 بستانند کنار آب ده او نورمشیدی و کدر عری خاطر نیکی مشیدی  
 بنشین بر لب جوی و کدر عمر بین کاین اشارت ز جهان کذا مارا  
 شعرادن برسی کلوب اجازته سبیل بولیجی بر جوب و زرنه بویقی  
 یازوب معنک اوکنه واران آب جویبارده بر اقدی **شعر**  
 آیا جود معین ناج معنی حاجتی فمائی الی معنی سواک شفیع  
 جریان آب جوی معنک اوکنه ایلدی چون نظر معن جوب مکتوب  
 واقع اولوب آلوب او قویوب صاحبی دعوت ایدوب بیتیشاد  
 اید و رب اون بذره آلتون عطا ایدوب جوی بساطی آلتنه  
 قویوب ایتیه سی ینه چیقوب او قویوب شاعری ینه چاغروب  
 یوز بیک آنچه دخی عطا ایلدی شاعر بو عطای کرانی دخی قبض  
 ایدیجک طبعنه خوف غالب اولوب شاید عطایا بندن ینه آلورلر  
 دیوهار با ولدی ایتیه سی معن ینه جوب مکتوبی الله آلورلر  
 بیت مکتوبی او قویوب یوز بیک آنچه دخی عطا ایدی اما شاعری  
 طلبا یتدیلر بولمادی قند کندی بیلندی معن ایدی حیف  
 حوصله سی فیض جود مز متسع دکل امیش یوخسه بنم ذمت همته  
 فرض اولمشیدی که بیت المال ده برده هم و بر دینار قالمیجه مزبوره  
 هرکون یوز بیک آنچه عطا ایلیم و معنک بر **حکایت** مشهور  
 دخی اولد که بر شاعر آندن بر مرکوب طلب ایلدی برآت و بر دوه  
 و بر استر و بر حمار و بر جاده احسان ایلدی و پیوردی که بن بیلدو کم  
 مرکوب بونلرد و راوی ایدر که اگر غلام دخی بعض فسقه انا م قند  
 مرکوب اولد و غن بیلیدی آتی دخی عطا ایدی لکن عربی صافی اید  
 قادران عجمه مختلط اولما مشیدی و معنک بوچورنه صاحب



اسماعیل بن عبّاد دخی تقلید ایلدی. شعر اسندن بری یویتی حضور  
 انشاد ایلدی **شعر** . **وَحْدًا هَذَا الدَّارَ يَمْسُونَ فِي**  
**لِبَاسٍ مِنَ الْحَزَنِ إِلَّا أَنَا صَاحِبُ** **مَعْنِكَ حَكَايَتِ مَرْبُوعِ سَنَ**  
 یاد ایدوب بندگی سکا برجته و برید و برآزار و برقیص و برسرول  
 و برطیلسان احسان ایتدک بزم قاعزده ملبوس بونلارد دیدی .  
 امرای دولت مروانیه دن سعد بن خالد جواد مفضل ایدی بذل و نوال  
 اید جک مال و منالی حاضر اولدسه . مادح و سائل و طالب نایل اولالار  
 دین افرار ایدوب حجت و سبیل ایدرردی . برکون خلیفه وقت سلیمان  
 بن عبدالمکک کیدی خلیفه یه یویتی تمثیل ایلدی که **شعر** .  
**إِنِّي رَأَيْتُ مَعَ الصَّبَاحِ مُنَادِيًا** **لِيَا مَن يُعِينُ عَلَى الْفَقْرِ الْغَوَانِ**  
 یاسعید حاجتک تهریدی . سعید ایدی یا امیر المؤمنین . او توبیک  
 دینار دینم واردر . سلیمان خلیفه ایدی امرایتک که دینک ویرلسون  
 و بر اولقدردخی خرجک ایچون ویرلسون . دفتر جود و سخای امرای دولت  
 مروانیه و عباسیه یه نهایت یوقدر . تفصیلی تطویل اولور . قاضی محسن  
 تنوخی المستجاد من الفعالات الاجواد . اولو کتایند بر مقدار ایلد ایتشدن  
 امداد دولت عرب انقضا سندن حکم بر مقدار بازار سخایه کساده و عقد  
 جوده فساد کلشنیدی . آتاینه عالم اسخیای بنی آدم دن خالی دکل ایدی  
 متاخریندن موصلدن اتابیک وزیر جلال الدین اصفهانی که وزیر  
 جواد ایلد ملقب ایدی . سرد فر اصحاب کرم و منتهای همت رباب هم ایدی  
 ابن اثیر که معاصری ایدی ایدر که اسخیای ناس و اکرم خلوق ایدی مکه مشرق  
 مسجد خنقی اول بنا ایلدی . و حطیمی و جوانب کعبه نقش وزینت  
 ایتدردی و جبل عرفاته چینه حق نزد بانی اول بنا ایلدی . اول اولو صغیر  
 جبل ایتکدن و قلت ما دن مشقت عظیم چکرلر ایدی . بو خیریه اموال  
 عظیمه خرج ایلدی که انکشت حساب تحریرندن عاجزدر . و خلیفه بغداد  
 و امیر مکه یه اموال و هدایای عظیمه بذل ایلدی که بو خیراتی ایتکدن ویرلسون

و مدینه منوره یه اول سورن اول بنا ایلدی . و فید شهرینه که عراق  
 طریقت برقصه ایدی سور یاپیدی . و اکثر شهرلرده رباطلر و مناسک  
 و بقاع خیر بنا ایلدی . و علما و صلحایه و ایمة و سادات و ارباب بیوتانه  
 ادرار و ظایف ایتد و کدن غیری هر کون قیومی اوکنده یوزدینار امیری  
 فقرایه مرتب و صدقه اولنوردی . و اقاصی خراساندن حد و دیمند و آن  
 مستحقلم صدقاتی واصل ایدی . و هر ییل فک اساری ایتدک ایچون  
 اون بیک دینار ویریدی . آبرائیر ایدر که والدم حکایت ایلدی .  
 جمال الدینک عادی بوایدی که سماطی اوزرنده طعامک و حلوانک  
 ایوسندن بر مقدار الوب رغیف اوزرینه قیوب اوکنده الیقوددی  
 برظن ایدر دیک که اتم ولدی ایچون ایدر برکون که خیمه ده ساکن ایدی .  
 اتم ولدی شهرده ایدی . یینه عادی اوزرینه بخش غایب الیقوددی . چون  
 سماط قالقوب مجلس متفرق اولدی بقا الیقویوب مر ایلدی سکا برهم دین  
 کدایما بن بنفسه ایدردم . بوکون خیمه ده اولغیله قادر اولدم . چون  
 آل و باشکن کی قبه حماقی چیقیر . و یولدن بر فقیر محتاج کوردر سک  
 آنکدن اینر بو طعامی کا انعام ایلد . زای ایدر چون اتمه بندم اویه  
 کیدم بنم ملازم لودی بر بهانه ایلد یولدن دفع ایلدم تنها قالدم بر اعی  
 فقیر ضرب اولادی ایلد او تودر . وزیر اصهار لدوغی کبی همان آتمدن ایش  
 طعامی اوکونه قودم . اهل و عیالی ایلد بدیلر . و بن کند و بی بیلد رمیش  
 اتمافلانک وینه کل سکا جمال الدین احسان الیویر بن دیدم . و کتدم  
 چون وقت عصر اولدی یینه جمال الدینه ملاقی ولدم سکا اصهار لدوغ  
 نیجه اولدی دیو صوردی بن دولته متعلق بعض مصالح و ارایدی  
 آنی صور دظن ایدوب جوان سویدم . های سکا آنلادی دیمزیز .  
 سکا ویردکم طعامی صور اینر نیجه ایلدک فقیر مستحقه احسان ایلدکی  
 بکا آنی جواب ویریدی . بندگی ضریر مذکور . و اهل و عیال فقراسنه  
 اطعام ایتدکی دیدم غایت مسرور اولدی . اتمافر بو فقری بنر کتدک



اولی یاری دخی چه احسان ایدیدک دیدی. اصهار لدم کلسه کرسه  
 دیدم. بونکه اولکیدن دخی زیاده مسرور اولدی صباح فقیر کلچیک  
 خدمته ایصال ایدم صله و اهل و عیالنه کسوم و نفقه و پرد و کند  
 غیر و وظیفه ادراری تعیین ایلدی تا حیانت اولدجه وظیفه مزبور  
 فقیر مذکور واصل اولوردی. آنرا ایدر چون حال الدین فوت اولدی  
 وصیت ایشیدی که تابوتی مدینه منوره بیا اید و کی رباط ده دفن  
 ایلدیه لایله ایدیلر موصلدن مدینه مشرفیه و درجه تکریت و بعدا  
 رحله و کوفه و قید و مکه ده خلق عظیم لایحوص جمع اولوب نمازین  
 قلدیلر دعا ایدوب بکال ایدیلر دی حله شهریه وارد قد بر جوان بر کس  
 یرم چیقوب بلند آواز ایلدیه بواساتی او قودی **شعر**  
 سرّی نَفْسُهُ فَوْقَ الرِّقَابِ وَطَالَ مَا  
 سَرَى جُودُهُ فَوْقَ الرِّكَابِ وَنَابِلُهُ  
 يَمُرُّ عَلَى الْوَادِي قَبْلِي بِمَكَالِهِ  
 عَلَيْهِ وَبِالنَّادِي قَبْلِي أَرَامِلُهُ  
 راوی ایدر اول کونن کورد کم بکا و غریوی هیچ بر جنازه ده کوروش  
 دکل ایدم پس جنازه بیت حرامه طواف و عرفاته و قوف ایدر دکل  
 مدینه منوره ده دفن ایلدیلر. روضه نبویه ایلدیه قبری آراسته اوب  
 بش ذراع ابحق و اردن رحمة الله علیه و رحمة واسعة و اسخای مذکورین  
 بری دخی وزیر عمید الدین اسعد درکه اتابک سعد بن زنگی سلفه نیک  
 وزیر یاری و کمال و فضلندن غیر و کرم و سرآمد و دران ایدی  
**حکایت** اولورد که بر کون بر در و نش فقر و وزیر مذکور بود باغ  
 کاغذ بازوب صورزی **رباعی**  
 بیوسته بگرد نقطه میگرد خط  
 کز دونه بر کار و کف خواجه نقطه  
 دولت ندهد خدای کس را غلط  
 وزیر رقعته درویش نظر ایدوب  
 محتاج بونکه و میده و دون و وسط  
 فی الحال اوج یوز قیون امر ایدوب نشت رقعته ده بود باغ اوز در و نش شاعر  
 سیصد بر سفید چون بیضه بط  
 از کله خاص مانده از جای غلط  
 کز رنگ دگر نباشدش هیچ نقطه  
 جو بان بدهد زود بداند خط

اگر درویش شاعر خوشنود ز تودیش اولایدی غایت خوب ایدی زیر  
 مجرّه احتیاجدن فضیلت لانم کلیم. فضیلت محتاج لری خوشنود ایلدیه  
 و پادشاه فارس ابوبکر سعد بن زنگی دخی فاضل ملوک و اسخای سلاطین  
 بر کجه ظهیر فاریابی خدمتده بود باغی بدیهه افشا دایلدی **رباعی**  
 ای شاه جهان جهان فزای سرتو  
 سرنیست زمانه را بجای سرتو  
 بادشمن تو نیام شمشیر تو گفت  
 سردل من باد قضای سرتو  
 بیک دینار زر سرخ عطیه ویردی  
 پس ظهیر کجه نور ایدم مجلس دایلدی  
 و بکاشاها ز تو کار ملک و دین باشق  
 و رتبع تو جان ظلم و فتنه بی دوست  
 در عهد تو رافضی و سستی با هم  
 کردند موافقت که بوبکر خواست  
 فی الحال بیک دینار زر سرخ دخی سوردی چون علاج بخل ایتدک بوقد  
 تفصیل اولدی بومقدار ایلدیه اکتفا ایدوب رذیلت ریا و علاجین  
 دخی بیان و عیان ایدلیم. ذکر مرض ریا. بکل که ریا خلق مذموم و  
 وصف قبح در آیات قرآن عظیم و احادیث نبویه کثره تبیح خلق ربای  
 ذمیم حقند چوقدر. قَوْلُ الْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ  
 الَّذِينَ هُمْ يُرَآؤْنَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ. صحابه دن بر کسنه به جناب  
 رسالت پناهه صلی الله علیه و سلم. یا رسول الله بن حق جل و علا ایچون  
 عبادت ایدرین ولی خلق دخی واقف اولد و غندن حظ ایدرین دیدی.  
 بوائت نازل اولدی. فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ  
 بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا. و جناب رسالت پناهدن صلی الله علیه و سلم. روایت ایدوب  
 لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا فِيهِ مِقْدَارُ ذَرَّةٍ مِنْ رِيَاءٍ. و دخی بر کسنه فاما النجاة  
 یا رسول الله دیدی سوردیلر. أَنْ لَا يَعْمَلَ الْعَبْدُ لِبَاطِعَةٍ أَوْ لِبَيْدٍ أَوْ  
 لِنَاسٍ. و فرمای قیامت نارد و زخ دن نجات و جنات عدن تحصیل دجا  
 آنه در که بنده هیچ عبادت ایلدیه الا که آنکه رضای حق قصد ایدوب  
 رضای خلق ارادت ایلدیه و دخی سوردیلر. إِنْ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ  
 الشِّرْكَ الْأَصْغَرَ قَالُوا وَمَا الشِّرْكَ الْأَصْغَرُ قَالَ الرِّيَاءُ. پس ربای شریک الصغر

ای



بیوزدی زیر اشک اکبر نعوذ بالله الوهیت صفتند حق جل و علایه شریک  
اثبات یتکدر و صفت الوهیت اوج صفت راجعده برسی واجب الوجود  
صفتیدر که وجودی کند و دن اولوب غیر دن اولوبت دایما وجود دن  
انفکال محال و مقتدر بواقاق عقلا یله ذات حق مخصوص و آن عقل  
شرکی متمسک شوی دن غیر که مجوسدن بفرقه ملعونه دن کسسه  
بوصفتد شریک یتما مشدر ایکنی خالقیات اجسام و جواهر در و صفت  
دخی حق جل و علایه مخصوص در و آن دخی معتد به عقلادن بر کسسه  
شریک اثبات یتما مشدر مکر که شوی مجوس که خالق عالم یکی در یزدان  
و اهرمن یا نور و ظلمت دیرلر و بعض ظاهرتون فلاسفه که حق جل و علا  
عقل اولی خلق یتما مشدر و عقل اول یکی سسه ایجاد یتما مشدر بری  
عقل ثانی بری دخی فلک تاسع و علی هذا القیاس هر عقلدن بر عقل  
و بر فلک صادر اولمشدر تا عقل عاشم و رنج که آندن عقل و فلک  
صادر اولما مشدر بلکه عناصر اربعه صادر اولمشدر و علی الدوام فعلد  
اشخاص مرکبات عالم عناصر و صور اعراض و نفوس بشر آندن صادر اولمشدر  
آنکچون اکا عقل فعال دیرلر دیو ذاهبا و ملشدر بوطایفه دخی الحقیقه  
موحد دکلر در اما محققون فلاسفه جمله اشیا حق جل و علادن  
بالذات صادر و آنلار آلات و معدات منزله سند در دیرلر و آنلار  
مشرك دکلر بلکه موحدلر در و كذلك طایفه معتزله که افعال عباد  
عباد خلق دیرلر اگر چه بدعت و ضلال در و لکن کفر و شرک دکلر  
زیر خالقیات جواهر و اجسام حقه مخصوص در دیرلر اوچنکی صفت  
الوهیت معبود بالحق و سزاوار پرستش و عبادت اولمشدر که حقه مخصوص  
و آندن غیر یه اگر ملک اگر کوکب و فلک و اگر نبی و اگر ولی هر نه ایه  
عبادت یتما باطلدر و قضی ربک ان لا تعبد الا الایاه و بوصفتد  
توحید ایدنلر خفیتون دیرلر که ملة ابرهیم حنیفا و ماکان من المشرکین  
اکا اشادته و غالب دعوت انبیا بو توحید در و بوند مخالف و لان

عبده اوقان و عباد آفتاب و آتش و خودک در که اگر چه وجوب حق  
و خالقیات اجسام و جواهر حقه جل و علا مخصوص ایدن کن اثبات ایدن  
ولکن بعض اشخاصه و اصنامه شفعاء فاعند الله دیو آخرتا و یل  
باطل ایله عبادت ایدرلر پس بونلار دخی مشرکدر و بوا و صفت  
توحید یتما شرک اکبر در اما توحیدی ایتد کدن صکر اضلال شیطان  
اتباع ایدوب بعض طاعات و عباداتند محض رضای حقدن غیر  
غرض آخر ملاحظه یتما شرک اصغر در و هر معصیتد که لسان معجز  
بیان محدی صلی الله علیه و سلم صیغه اخوف علیکم ما اخاف بویر مشدر  
غایت قبح اولوب امتدن شایع اولاجنی نور نبوت ایله معلومی اولدو  
و بوفقیه و اصل اولان روایات ده اول صیغه اوج معصیتد بویر مشدر  
برسی ریادر که هنوز ذکر اولندی برسی دخی لواطه در که سابقا ذکر  
اولندی برسی دخی محبت و مناضت دنیا در که اوچی دخی قبح شنایع  
و امتدن مشهور و شایعده سبحان الله بیت

زبان معجز احمد چنان بود که هر چیزی که میگفت آنچنان  
بیان حقیقت ریادر ایدن که کور مکدر مشتق در یعنی عباد  
طاعتی پنهان یتیموب خلقه ارادت ایدوب کوسر مکدر که آثاردن  
کند و به بعض نفع تعظیم و تکریم و مدح و ثنا و منصب و مال  
و غنا کی حاصل اولا پس هر عبادت که آندن ارادت و اظهار عبادت  
مقصود اوله اول ریادر ایدن کسسه مرایی و نه کسسه یر که قصد ایدن  
اول کسسه مرایی اوله و هر خلق و عبادت که آندن بو معنی اوله یعنی آنی  
اظهار ایدوب خلقه تقریب یتما استر اکا مرایا به دیرلر امام غزالی ایدر  
مرایا به بش سسه در بدن و زی و قول و عمل و اتباع اما بدن بختدن  
ریا بدنی لا غرور د یتما در که آندن ریاضت و عبادت و خوف و خزن  
آخرت و قلت اکل و سهر لیل معلوم اوله و صوتی ضعیف و حرکات آهسته  
و نظری خفیف یتما دخی بوقیلدند که آنکله اهل خوف و وقار



و نفی سطوت غرور ایتکه اظهار صلاح ایلیدر. امام غزالی ایدر.  
بواهل دین ریاسیدر. اهل دنیا بدین سیمین و نظیف و چهره سفی  
صافی و لطیف ایتکه ریا ایدر. **امار دای زنی و هیئت** اولدر که  
خرقه بنشیند و تاج صوفی و مسواک کبیر و شانه و مقراض و خلق شاد  
و قلوب و شرح الحیه. بونک مثالی که زنی و هیئت اهل صلاح در.  
دیو اعتقاد ایدر. و مرقع که پاره لوقفتان دیر لر. بالقصد کیمک دخی  
بو قیامند. اول سبیدن ائمه سلف لباسه ایکی شهرتدن احتراز ایلد  
دیو نصیحت ایدر لری. بر بی غایت نفیس و لغیل شهرت اهل دنیا.  
بر غایت خیس و لغیل شهرت اهل دیار. و بونی ترفع ایقک مستور  
اما ضرورت دخی ایچون رقع اوروب مهما امکن اظهار ایتماک کرک  
و طایفه نقشبندیه قدس الله ارواحهم. همتلری کمال اخلاص و ستر حاله  
اولغین. مرید و متبعلری جامه دون کیمکدن نهی ایدر لر. و مرقعات  
ملونه. و تاج و خرقة مخصوص صوفیه دن درویشی منع ایدر لر. **حکایت**  
اولنور که. امیر بخاری حضرت نیک بر بی سلسله اتباعلریه کیمک  
استغش. بیو مشلر که درویش کل بومر قع خرقة کیدر. سکا بر خرقة البیو  
والا بزم طریقه. بگونه به تجویز و رخصت یوقدر. درویش ایتن سلطان  
بن بو خرقة شبکه و دام ایدوب کسند دن طلب مال حلال و حرام ایترن  
میر بیو مشلر که درویش اگر چه سن استقرن. لکن بومر قع استر. الحق خوب  
بیو مشلر مرقعات دام سوال و شبکه جمع مال در. نیت کیم بر صوفی  
دیو مشلر که مرقعکی بز ویر. دیش که صیاد شبکه سن آخر ویرجک یانه ایلد  
صید ایلر. و بعض تشیخ ایدنلری کور و روز ملون و مصنع جوقه لری.  
خود ده طوغر ایوب ینه محکم دیکدروب بر مرقع ایدر لر. کیچیک  
حله دن خرج ده افروز و زحمتی حد دن بیرون اولور. رقع دن غرض  
خود خرقی دفع و ضرورتی فی الجمله دفع ایتک ایدر. و بعض طایفه دخی  
غایت خشین و دون کیمک نفسلری راضی اولماز. و اهل صلاح و زمر شیخ

مستوفی دن

مستوفی دن عدا و تمنعه دخی متقاضی اولور لر. لابد لطیف و مرتفع صوفی  
که طراز سیاه و آستین کوتاه اوزره دکامش اوله. و ایچنه دولند لر  
که معقد کور لر ایلد صارلش اوله. اختیار ایدر لر که اهل دنیا و ملوک  
و وزرا و خواجه لر نفرت ایتیه لر. و حقارت نظری ایلد باقیمه لر. و اهل  
صلاح قند دخی مقبول اوله. و بونلر قند غایت الحق عبا بلکه سلا  
چوقه سندن جامه و قبا کیمک موت احمر و هلاکه برابر در. و کذ لب  
فطنی و متقالی دن لباس کیمک دخی مستعد. اگر چه بهاسی کند و لرک صوفی  
و دستارندن اقل ایسه. زیرا اهل صلاح زین دن قایم لازم اولور. بو  
جمله اهل صلاح و دین ریاسی در. اما اهل دنیا ریاسی غایت فاخر جامه لر  
که حرام اوله. اطلس و کنجا و زربفت و دیباکی. یا اصلی جلال اوله  
سقر لا ط چوقه کرکی. و بعض قطنی کرکی. و اثاث بیتند قیمتلوقالیدر  
و زینتلونلری لر. و زین سیمین و سیف محلی. و اسب عزیزی و استر بر دخی  
و غلام رایتی که صاحب شکل بی و جمال فایق اوله. و بونلر کی سبب  
و آلات که موجب نخوت و شهرت و مشاهد سی فقرایه سبب آنکسار خاطر  
و حسرتد. نیت کیم حافظ شیرازی بو تحسرن تعبیر ایلر که. **بیت**  
یا رب این نود و لثنا نرا بر خر خود شان نشا. کاین کبر از غلام واسطه استر میکنند  
**امار دای قول** اولدر که اصحاب و عظم و تذکره محافل و کراسی ده.  
نقل حدیث و تفسیر و معارف و حقایق و مسایل و دقایق سوبیلینلر  
عارض اولور که غرض اهلنه نصیحت و بیان واقع. و محض ارشاد ایتد کلد  
بلکه تجر علوم و سعت مولویت و فقه و حدیث و لغت و عربیت.  
و تواریخ و اخبار و آناز و محاضرات و امثال و اشعار و قوت تقریر و املا  
و قدرت بیج و انشا کند و ده موجود اولد و غنی اظهار و بیان و عا  
ناسدن فضل و کمال ایلد امتیازن عیان ایتک در. و بوردادن افاضل علما  
و اکابر مشایخ و حکما جمد تمام ایلد خلاص اولور. پس بو فقیر کی غرقه دریا  
عیوب و معاصی که نقصان ظاهر و باطنی معلوم ادانی و اقاصی و قوتی غلظت



مطابق و ظاهری باطنه موافق اولیا معینله عاصی بر عاصی در خلاص  
اولی احتمال میدهم و نجات بولق مقصود میدهم بالله العظیم فی ایتدکم  
معاصینک اکثری ایلہ متصف و بن بومقوله نك قطعاً اهل کلا اید و بنو  
مقر و مقرفی و لکن شاید عفو الهی وجود نامتناهی ایلہ یازد و غم  
یا بکا یا غیر فی الجملة نافع اولوی آنلاری باینی حضیض نقصانند  
بر مقدار رافع اوله حسب حاله بود که **نظم**  
منم که نیست شب روز جز کنه کارم | کناه کارم و امید عفو میدارم  
شکم بسان صراحی مدام بر زجرانم | سجود میکنم وزان سجود بنارم  
و بنو مقام هایل سببی ایلہ اکثر محقق کند و لردن و عطف و تذکیری نفی  
و غیر لری دخی اندن منع و نهی ایتدک و امام غزالی ایدر عزیز لردن  
بر سینه بر عالم سوال ایلدی که بن و عطف و تذکیر ایدر بن نه نیت ایلہ ایدر بن  
بیورمش که معصیت ایدر مش بن معصیتند نیت ایلدی و نیت ایدر مشک ایلہ  
نقل ایدر که بر عزیز نشینم ملاقات ایدوب حقایق معارفند جوق کلام  
ایلد یلر آخر مجلس اول عزیز بن بوجلسدن جوق نفع او مار بن و بیجا  
شیخ بیوردی که بن بوجلسک جوق ضرر رندن قورقر بن نیا چون ایلہ  
دیر سن دینلد که بیوردی که سن قصد ایدوب معارفک احسنی سولیک  
استدک و بن قصد ایدوب معلومات و معارفک احسنی سولیدم بوند  
اد نوق ریا و تصنعی اولور و ریای قول جوقدر حتی حفاظ قرآن محافل  
و کراسی ده مبالغه رعایت مخارج و نقل قراءت سبعة اتمه سی دخی اند  
داخل اولور **اما ریای فعل و عمل** اولد که خلایق یاندن کثرت صلوات  
و تطویل قیام و رکوع و سجود و بایشین اکوب مراقبه هیئتند او توبه  
و ایکی یاننه باقیوب سکون و وقار ایلہ کتمک حق بعض مرایبلر تنها  
کنسه سرعتله حاجتنه کیدر بر آدم کورسه یاب یاب و قار ایلہ کتمک  
باشلر و سایر افعال خیر هر نه ايسه اظهارند مقصود نفع دنیوی و قبول  
غیر اوله اول ریاده اما اهل دنیا ریای بونلرک ضدیدر که تمایل بخیر

و حرکات و سکناشد اظهار حشمت و تکرر **اما ریای اتباع** اولد که  
بوشیخ مرید و محب جوق اولد و غنی استیة خصوصاً که اعیان و مشاهیر  
امرا و وزرادن اوله که فلان عالم بزم ادا تایتشد و فلان وزیر  
عجب محب و معتقد اولشد و بیه و بر صوفی خانقاهندن دخی افغ  
برم کنسه متغیر و متاثر اوله و واعظ مجلسه کلنلرک کثرتند مفتخر  
و مباهی و استماع ایدنلری وظیفه به کلامکدن و فی الجملة تکلم ایتکدن  
زجرله فاهی اولق کی و مرید مشایخه ایر شمشک ایلہ افتخار و محدث کثرت  
لقای شیوخ ایلہ ابتهاج ایتک دخی مخوف در که بوقسمدن اوله و محبت  
تکثیر اتباع مشایخه مخوفدر جوق کسند لرم از خام خلق راه زن و کثرت  
اتباع مانع سلوک طریق حسن اولشد و عزیز لردن بر سبی ایدر که شیخ ایلہ  
کوردک صوفیه دن بر جماعت کوردک بر خرمین اوزن انگلین آجشدر  
طودر لره که صاحب خرمین بونلاره بر مقدار صدقه و نفق و عیال لری  
قوت و نفقه و بر بونلارک بومرتبه طمع و سوال و طریق تصوفه هو  
واضلال ویرد و کی بزم غایت قبیح کلوب ایتک بونلار یا شیخ نه ترک  
ادبدن بومحت ایلہ معاقبا و لدیلر بیوردی که بوشیخلرینک کثرت  
مرید و وفرت اتباعه حریص اولد و غینک جزای در هر شیخ که محض تکثیر  
اصحاب و توفیر اتباع و احتیایه حریص اوله مرید و اتباع بوبله ذل و هو  
و طریق اهل الله دن خرمانا ایلہ مردود و خسران ایلہ معاقب و مطر و  
اولور بود کرا و نشان تفصیل انواع دیادر و مرایبلر دخی نیجه طبقه  
بعض مجرّه اعتقاد ایلہ اکثفا ایدر نیجه راهب مثال قله کوه ده  
مدت مدید ساکن اولوب قطعاً بر کسند ایلہ اختلاط و ملاقات ایلر  
اما مرادی قلوب ناسد محبتی ثابت و شجر اعتقادی زمین دل علل و  
ثابت اولق اولور حتی خلق کند و ده بر جرم اکیوب اعتقاد لری کند و  
بلسه بر کون غارده مقیم اولز ایدی و حو سجانه و تعالی نك برات  
ساحه سنه مطلع اولد و غیلہ قناعت ایلر و بعض کسند بر احد دن صد



وصله بر حبه الماز و ضره فقره صبر ایدر که قلوب اعتقادی دوشه زیر  
جاء و قبول مال و مال بحساب و طعام لذیذ و شراب و آلات اقمته  
و ثیاب بدن الذ و اشهی و اعتقاد ناس اسباب و آلات و افراسدن احسن  
و اهی کلود و سرری بود که قلوب مجردات و ارواح عالیه جنسی در و  
آنلاره تملک هر بنده به تملک دن ارتوق مطلوبیدر و بعضی مرآتیه اعتقاد  
زاید حسن ثناء و نفاذ قول و قبول شفاعات و تحصیل حاجات و ثبات  
خلق دخی مراد ایدر و حاجتک بدینورمک ده اجر عظیم و اردر دیو  
میر و وزیر و قاضی و شحنه قیوسنه یا کند و بالذات یا تقبالی و خلقا  
تره دایلیون بنجه شفاعات باطله و بنجه بی حق مریدلرینک حصول  
و وصول حطام ایتسنه سبب اولور اما میر و وزیر قیوسنه بلا ضرورت  
تره دمقبول اهل صدق و کمال دکلدر **دباجی**

ای دفتر اهل فقر را دیباجه	مشعوف بصحبت امیر و خواجه
در حکم خلا جایی شمر مجلس شان	انجام مروا الا لقضاء الحاجة

**مراتب** ریا ریا نیک مراقب متفاوت در زیر بودن خالی دکل که عباد  
محض غرض دنیوی و رؤیت مخلوق ایچون اوله یا ایکی غرض که رضای  
حق و قبول خلق در موجود اوله اما بری غالب یا مساوی اوله پس  
احتمالات عقلیه دورت در درجه اولی که محض قبول خلق ایچون  
اوله شویکه که کسسه کورمک احتمالی اولسه اصلا اول عبادتی ایتیه  
غایت ریای قبیح در ثواب عمل بالکلیه فوت اولند و غندن غیر مستحق  
غضب و بغض حق اولس مقرر در درجه ثانیه که هم رضای حق  
و هم قبول خلق قصداییه اما قبول خلق جانبی غالب اولوب آنها اولسه  
علی اسلامک مقرر اولسه بودنی اولکی کبی مستحق بغض در درجه ثالثه  
ایکی غرض برابر اولدو غیدر بودند ثواب یوغیسه بغض و عقاب دخی  
اولیون رأس برأس لا علیه و لاله اولق موجود در شمر  
علی آتئی راضی بان اعمل الهوی و اخلص منه لا علی ولا لیا

درجه رابعه رضای حق جانبی قبول خلق جانبیه غالب اولدو علما  
ایندیلر که العلم عند الله تعالی ثوابدن بکلی محروم دکلدر و لی نظر  
قبول خلق ایتدیو کیچون معاقب دخی اولور اما حدیث نبوی قدسی ده  
که حق جل و علا انا اغنی عن الشربک بیورد دخی ایکی غرض  
برابر اولدو غنه محمولدر **باین خبطا عمل بسبب** ریا ریا اول عملله  
مقارن اوله یا اثناء عملدن عارض یا بعد فراغ عمل عارض اوله قسم  
اول که عمل ریا به مقارن اوله شک یوق که بو عمل اوزره مستمر اولور  
قالور سه کند و اول عاصی و علی نامعته به در اما اکثر اثناء عملدن توبه  
و ندامت و استغفار ایدر بعضی علما به معتبه اولور دیدیلر  
اما صحیح اولدور که اگر غرض ابتداء مجرّد قبول خلق یا قبول خلق ملاظه  
حق ادا دشته غالب ایتسه عمل نامعته به در اما غرضان مساوی یا جا  
ریا مرجوح ایتسه اگر فساد و بطلان قابل دکل عمل ایتسه صدقه و قرأت  
کبی نیت خیر ایله مثاب و نیت ریا ایله معاقب اولور فمن یعمل مثقال  
ذره خیر ایز و من یعمل مثقال ذره شر ایز اگر قابل فساد و بطلان  
ایتسه صلوة و حج کبی اگر نافله ایتسه فاسد در دینلر اگر فرض ایتسه غصب  
ساقط اولور قسم ثانی که اثنای عملدن ریا عارض اولمقدر اگر مجرّد  
عمل ایله مسرور ایتسه شویکه که بوارادت ریای اولسه عملدن فراغت ایتک  
مقرر اوله علی خبط اولور قسم ثالث که فراغ عملدن صکر عارض  
اولمقدر اگر مجرّد مسرور ایتسه که کند و اظهار ایتیه ضرر ایتزه اگر کند و  
اظهار ایدر سه اظهار دندن غیر صحیح غرض یوغیسه محل خوف در احباب  
عمل اولمقدر ابن مسعود رضی الله عنه قتل برکسسه دون سور نفق  
قرأت یتدم دیدی ابن مسعود سنک ندن نصیبک همان بود یدر که  
دیدر برکسسه جناب رسالت یناهی صلی الله علیه و سلم حضورند بر حضور  
دهر ایتدم دیدی بیوردیلر که لا صمت ولا افطرت یعنی نه صایم  
اولدک که مثاب اولدو غن نه افطار ایلدک که دنیا ده زحمت حکمی سن



پس علما اظهار ایتد و بچون بیوردی دیدیلر . بر هر حال بحتمل که حضرتک  
و ابن مسعودک اظهارده بیویله بیورد قلمی اولدغی نوع دیا اولمق  
اکلد و غندنا و لمش اوله . و الا مقتضای قیاس بودر که عمل اولاصحیح اولدقد  
اظهار ثانی ضرایمیه غایتی آنوک ایچون معاقباوله پس سفیان ثودی دن  
**حکایت** . اولنور که بر قاجرانلاری ضیافتایدوب اثنای دعوتده  
خدمتکارینه بر طبق جیفی کتور دیو امر ایتد کدن صکره ایکنجی هجدن کؤدکم  
طبعی کتور دیوب ایکنجی ایتد و کن اشعار ایدیک . امام اصحابنه با حوت  
مسکین بوسوز ایله ایکنجی ابطال ایلدی دیدوکی دغی بوکه محمول اوله  
یعنی اول عملده دغی دیا اولمق اکلیه پس بو تفریادن ظاهر اولدی که  
اخفای عمل الزم لوازم . و اخلاص ایله اکامداوم اولمق ایمش انیکچون بعض  
سلف دیلر ایدی که عملی ایتکدن ایسه ایتد کدن صکره حفظی کوچ در  
و ادباب سلوک ستر حال و کتمان اعمالده نه دقتلر ایتکدر در ذکر خفی  
ذکر جلی دن ترجیح اولند و غی دغی بوندنر . خواجه کان سلسله سی نک  
کم و سترده مبالغه لری معروفیلر . و بویست ورد زبانه لری **بیت**  
از درون شو آشنایا و از برون بیکانه . کاینجین زبانه روش کم فی قد اندر حیا  
آخلاص خلاصه اعمال و نقاوه احوال و سرمایه سعادات و پیرایه مراد  
و اخلاص ایله عمل بستر صالح تصور اخلاص ایله اولان عمل کثیر دن عند الله  
اضعاف مضاعف **۴ راجحه** عبادت باخلاص نیت نکوست  
و کونه چه آید زنی مغز بوست . زین الدین خوانی قدس سر  
وصایای قدسیه سند ذکر ایدر که مدینه منوره ده بعض اصفیا ایله  
جمع اولدم بکا صورتی که بیک میل عمرک اولسه ینه صرف ایدرک  
بند غی دیم بوقدر میل صلوة بوقدر میل صومه و بخودک نیجه  
عبادات تعداد ایلدم بیوردی که بن ایله اتمزدم . بلکه طقوز یوز طقسا  
طقوز میل تحصیل خلاصه صرف ایدوب بر میل اخلاص ایله عبادت ایدم  
شیخ زین الدین بوسوزی عظیم تحسین ایدوب دیرلر که باب دین ده

نظر صحیح و حق صریح بودر که بیوردیلر . بیان علاج رد یلت دیا چون  
معلوم اولدی که دیا موجب حبیط اعمال و مورث مقص و بغض خدای  
ذوالجلالدر . و اتمهات کبایردن معدود . و شقاوت حقیقی آنه موجود  
پس ضرورتی عین الیقین ایله مشاهده . و ازاله سند تحمل مشقت و محبت  
ایتمک کرک . زیرا انسان زمان طفولیتده ضعیف العقل و التیز اکی نظر  
احوال انبای جنسده اولوب آنلاره تقلید و اتباع ایتمک اوزرینه اولور .  
پس خلقی کوردر که جمله سی تصنع و اظهار جمیل و اخفای قبح ایتمک اوزرینه در  
لا بد تصنع که سرمایه دیادر قلبنده ثابت . و حب تصنع مخازن در و نند  
ثابت و لمشدر . پس ازاله سی محتاج مجاهده اولور . امام غزالی ایدر که  
علاجنده ایکی مقام واردر . **مقام اول** اصول دیایی که فرعی کامتیب  
و عروق فی که اغصانی اندن منشعب در قلع و قمع ایتکدر . و اصول و عروق  
اوج نسده در برتبی حب جاه و منزلت در . و جاه و منزلتدن مرادی  
خلق قند مقبول و مکرم اولمقدر . اهل منصب و ولایت اولمق لازم کل  
ایکنجی سی حب ثنا و مدح . و نفرت ذم و قدح در . اوچنچی سی خلق ایچند  
ایچند اولان طمع در . پس بواج نشنه هر نه قدر طبعه شیرینی دغی کلوش  
دفعنه سعی ایتمک کرک آنه اولان مضرت عظمایی فکر ایتکله و بوحلاوه  
عاقبت مرادته مؤدی و لاجا غن ذکر ایتکله نیته یکم غسل زهر ناک ایدوکی  
معلوم اولسه البته تناول النیبوب صبر اولنور . پس دیانک صوکنده اولان  
عذاب الیم و مقت حی کریمی ملاحظه ایلیه . که فردا اهل اخلاص عمللری ایله  
خاص الخاص اولدقد بوکار اس اشهاد و مجمع عباد و عبادده یا فاسق یا فاجر  
یا مرایی یا غادر عملکی غرض دنیا و تقرب عباد ایچون ایدون انلاره تعظیم  
بز استهزا ایدرک . مخلوقه تکریم خالقکه اندرا ایدرک . ممکن عاجز  
تقرب و تزیین ایتکله قوللرینه و اصل اولدک . بنم غضب و بغض منستی  
و طرد و رد منی حاصل قیلدک دیرلر . اعمالنک جزاسنه غایت محتاج  
اولدغی زمانده و قدیمنا الی ما عملوا من عمل فجعلنا هباء منثورا .



مقتضا سنج لا شئ محض بلکه موجب بغض بوله و مع هذا ملاحظه  
 ايتد و کي قبول و رضای خلق و مدح و ثنای مخلوق حاصل اولی جی دخی  
 امر موهوم و شئ نامعلوم در رضاء الناس غایه لا تدرك بر طایفه  
 مقبول اولورده سنج سنج مذموم اولق وار بلکه غالباً ریای معلوم  
 اولوب عند الناس دخی مردود و تصور ایتد و کي نسبه لرد محروم اولق مقرر  
 بیت برو جان بابا با خلاصیچ که نتوانی از خلق رستن هیچ  
 کسانی که فعلت پسندید اند هنوز از تو نقش برون دیواند

و مدح و ذم خلق حقیقتاً لا شئ در حق منند مذموم اولان خلق منند  
 مدح اوله دن نه فایده که عاقبت پرده آچیلور و قبایح نهانی یوزینه  
 صاچیلور شاعر عرب ان مدحی زین وان دخی شین دیدک حضرت  
 رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم کذب ذلک والذی لا اله الا هو بیت  
 مدح و ذمت گرفتاروت میکند بتکری باشی که اوبت میکند  
 اگر دیر سک که مدح و ذم دن فارغ اولق قن اولور کبار مشایخ و اقیانیا  
 دخی کور و زک کند و له ذم و غیبتا و لسته تمام بحسن و اولور لریز ایدرز  
 طبیعت کوچ کلامک بعید در و لکن اول مرتبه تکلیف و لسته مرز اول  
 عبادتکده همان آتی ملاحظه ایتد اما طمع مال و منال خلق آتی دخی  
 ملاحظه ایتدین زیر مغنی و آخذ حق در و منع و عطا مختص کریم مطلق  
 پس نه وجهی وارد که عبادت و طاعت به خطام فانی ملحوظ و مقصود  
 اوله **مفت مانی** خواطر دینه شیطانی به انتهای عبادت یا اول و  
 آخره عارض اولقدن خالی اولن پس غافل اولماق کرک زیرا عبادت  
 عابد مال خواجه تاجر کبی در و شیطا طین حرامی راه زن و دزد کیسه  
 و لصیقت افکن منالند در علی الدوام قصد اخذ و هبایتکدر در  
 بر طرفدن منع اولنورده فی الحال طرف آخر دن کلور آشکاره قطع طریق  
 ایدر مرسته نهانی نقب و طرایله اولور امام غزالی ایدر خواطر دیاشته  
 اوج در کاهی دفعه کلور کاهی تدبیر ایله اولکی سی خلقک قبولی

تذکر و تفکر ایتدک آیکنجی سی قبول مذکوره نفس در غبت پیدا  
 اولقدن آچنجی سی بور غبت قرار طوبی مصمم اولق پس کمال بودک  
 اولکی خاطر بی دفع ایلوب خلقک اطلاع نه نسبه در نعوذ بالله دیوت  
 اهل تحقیق که اخلاص رو صنه سند دخی ایتد شلر علمانی ملائکه دن  
 دخی کتم ایتدک سعی ایتد شلر **بیت** چوروی پرستید نت برخدا  
 اگر جبر شلیت نه بیند رواست دینه اگر خاطر ثانیه که هیجان

رغبت اطلاع خلق در اول دخی کلورده سابقا ذکر ایتد و کمن نصایحی  
 تذکر ایلیم نیتیم ایتدک اطلاع ناس ملاحظه سی دیا جانینه میل و رغبت  
 و یرد و کي آفات دیایی ملاحظه ایتدک دخی نفرت و کراهت و یرد  
 پس بوا یکی خاطر دفع اولیجی آچنجی دخی که بونلاده مرتب در منافع  
 اولور چوق اولور که عبد عزیمت اخلاصه شروع ایتد شلر خاطر دیا  
 غلبه ایدر نفس آتی رد ایتد یوب قبول ایدر سببی نفس حب مدح و  
 خوف ذم ایلله مملوا ولد و غی در لابد آفات دیا و سوء عاقبت اولان  
 معرفتی خاطر کلور زیرا کاسه بر قبول زیاده به محتمل دکلور نیتیم  
 بعض کسسته غضبک مضراتی و حاکم منافع بیلوب ایتدک عمل ایتدک  
 تصمیم عزیمت قیلور اما اسباب غضبیدن بر سبب عظیم طاری موجب  
 غضب قوی و مشارعنه برو حمله ساری اولور که معرفت مذکور به  
 محل قالمز لابد اصلا خاطر کلور پس خاطر شیطانی دیا شیه کلیمک  
 دکن ایتدک کرک اما دفعه دُررت وجه وارد اولکی سی اولدک  
 دفع ایتدکد صکر شیطانی تکذیب ایدوب و تکذیب ده دور و در  
 مجادله ایدر آیکنجی سی مجادله بی دراز ایتدیه و لکن دفع و تکذیب  
 ایدر آچنجی سی دفع ایتدکد صکر تکذیب دخی مقید اولیه بلکه ذکر و عبادت  
 اوزرینه اوله در دخی سی اولدک جداله و تکذیب مقید اولدو غن  
 غیری ذکر و توجی اولکیدن آرتوق ایدر اولکی غایت ضعیف وجه در  
 زیر جداله مشغول اولغیله ذکر و توجیدن قاسم کرک شیطان لعینک



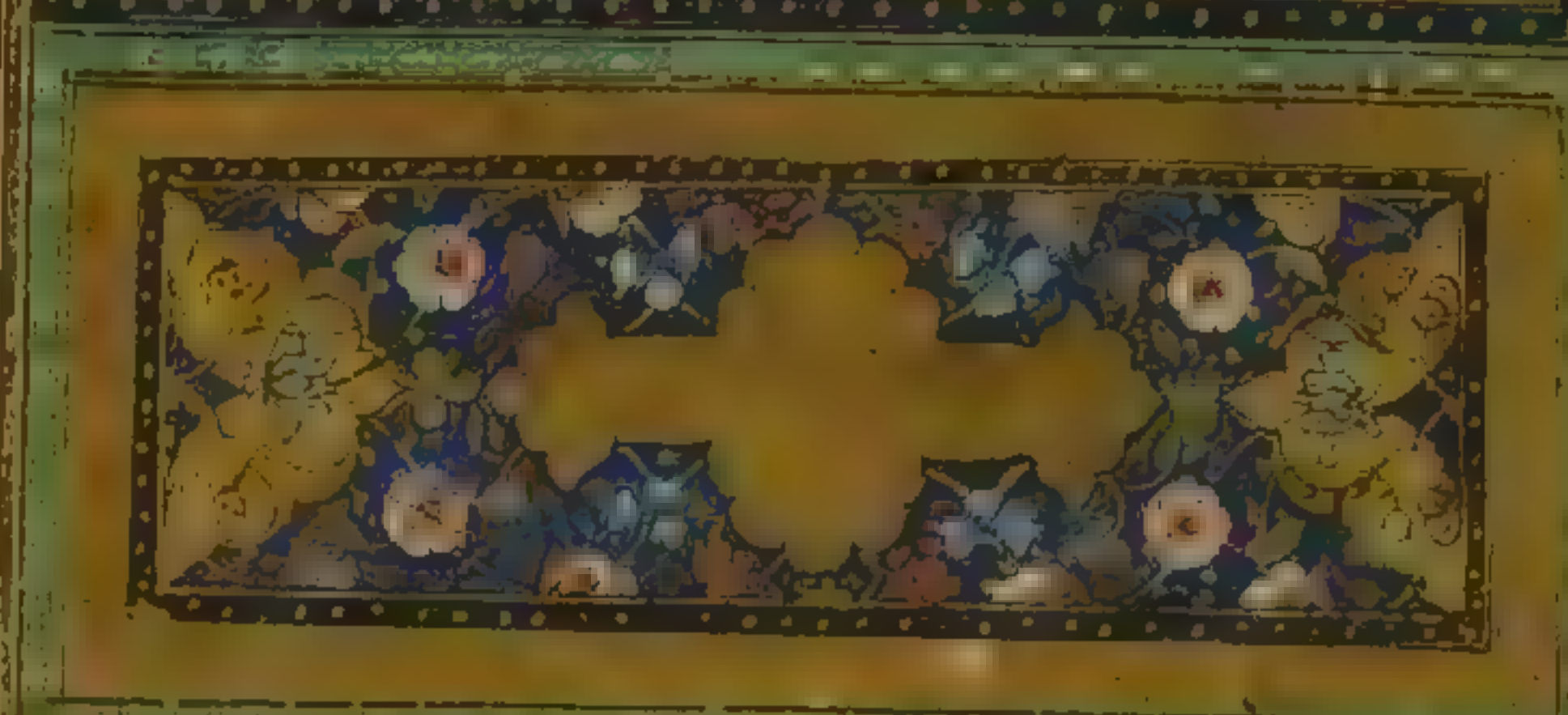
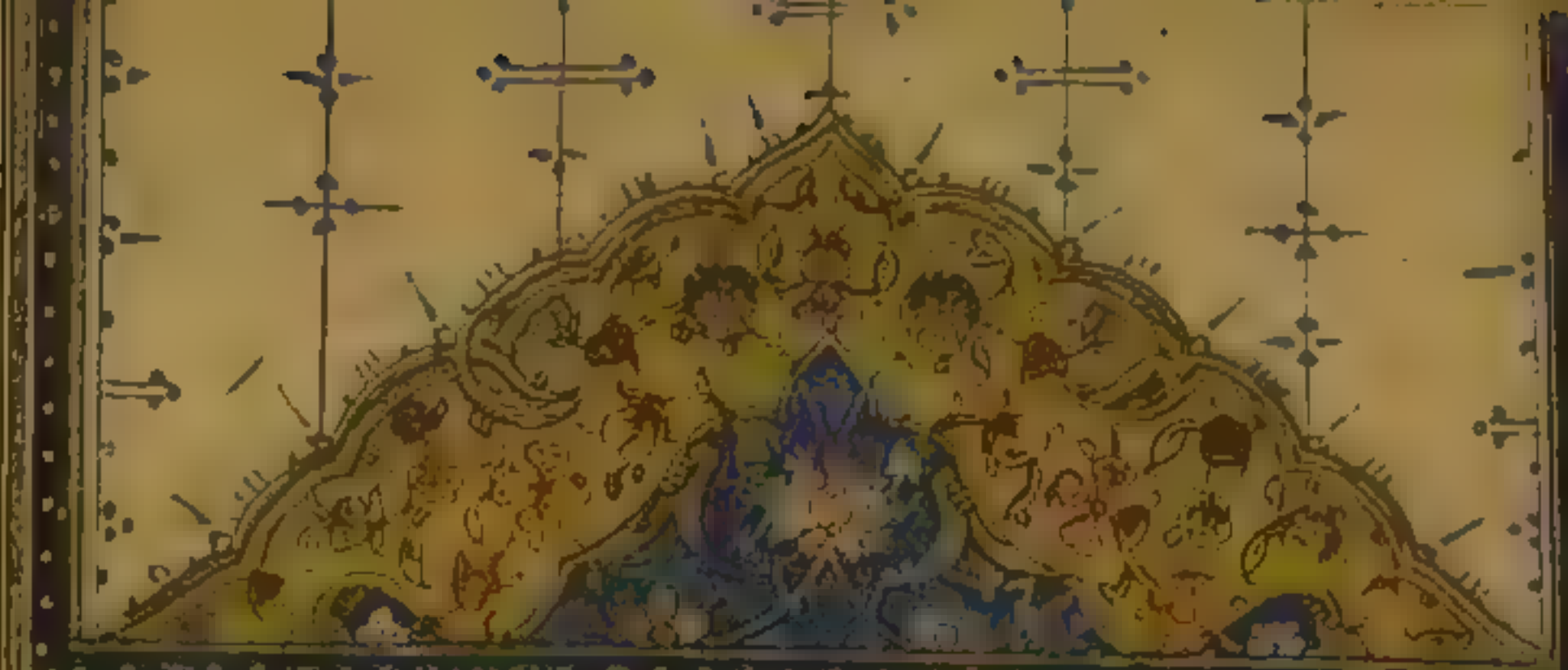
خود غرضی ذکر و توجهدن آلیقو مقدر **انما يريد الشيطان ان يوقع بينكم**  
**العداوة والبغضاء** آندن یوقار و درجه ثانیه در زیر اشتغال یوق  
ولکن اشتغال نخی فی الجمله مانع ذکر در آندن یوقار و درجه ثالثه در  
که آندن هیچ اشتغال عن ذکر الله یوقدر آندن یوقار و درجه رابعه در  
که هیچ اشتغال اولد و غندن غیرتی زیاده توجه و اخلاص سبب اولق  
وارد و بوجه اوزرینه عمل آیدن کسسته شیطان لعین خاطر کتور بر  
زیر اخوف آید که زیاده اخلاص و عبودیت سبب و لغیله ضد مقصود  
و عکس مطلوبی حاصل اوله کمال اخلاص و تحصیل صدق و اخلاص مرشد  
کامل که عالم عاملدر خدمت واریجینه و شریعت و طریقت قانونی  
اوزن میت بنی بیدی الغشال کفر مرینه مطیع و منقاد اولیجینه اولر غشالی  
آن زمان از ریا و عجب رهی که شوی پیر رار هین و رهی  
هست در نفس دار و کیر بسی که نداند بغیر بر کسی  
چون ردیلت ریا و علاج قلب خصوصند بومقدار تفصیل اولند  
بومقدار ایله اکتفا اید لم **خاتمه** معلوم اولدی که ردیلتك علاجی  
مضاد و مفاسد بی تفکر و آنک قبیح و منعند وارد اولان آیات احادیث  
و آثار علما و حکمای تذکر اید و بی ضدی اولان فضیلتك منافع ملا  
و تذکار و آنک حقند وارد اولان کلمات محررینه بی خطارد و جهت  
علمدن علاجی جنبانه ادمان و مصابرت و ضد بی تحصیل و اعمال ایقلد  
بوطریق تبدیل اخلاق و تبدیل فضایل ایتمکد طریقه علما و حکما در  
اما ارباب سلوک متصرفه دیرلر که بوطریقه تبدیل اخلاق ده متعسر  
بلکه متعذر بر خلق حسنی تحصیل یا بر خلق قبیحی نفسند از الیه ایتمکد  
نیجه مشقت و مجاهده کرک اکثر با عرکا و فایده ایتمکد و بر خلق از الیه  
و ضد بی کتور نیجه نیجه خلق قبیح حاصل و نیجه خلق حسن زایل اولق  
وارد بر بی طریق اولد که کلمه توحید تلقین مرشد ایله اشتغال اولد  
که زمان یسیره بعون الله تعالی جملہ اخلاق ردیة احراق ایدن و نفس

تصفیه

تصفیه و تزکیه و اصل اولوب اخلاق حسنه آندن ظهور  
و اشراق ایدد و اول و جمله اولور که قایل دیمشدن **رباعی**  
تبادل زبده و نیک جهان آگاهست و شش زبده و نیک جهان کوتا  
آند که در بود هزار اندک اکنون هلا اله الا الله  
کتاب اول تمام اولوب بعون الله تعالی  
کتاب ثانی به شروع اولند  
والله الموفق

م





کتاب تانی رساله اخلاق علای دین علم تدبیر المنزل بیانند در  
 علم تدبیر المنزل بر علم در که انکیله اهل منزل را سنده نظام و انظما  
 و وجه لایق و زده معاش ایلمک کیفتی بیلنور چون انسان سایر  
 حیواناتدن ممتاز و اجتماع منزلی که اهل و عیال و خدم و خول  
 عبارتدر اکا لازم در پس یوقار و ده مذکور اولان کبی اجتماع اصول  
 و قواعد و قوانین ضوابط اوزرینه اولق کرک که سیادت دنیوتیرینه  
 سبب و باعث و سعادت اخرویتیرینه علت مفضول و لو اول قواعد و  
 جمله بدیهی دکلدر که هر کس کا مجرد توجه عقلی ایله مهتدی اوله بلکه  
 اکثری نظریات در که حکما آنلاری اده سنده استخراج و جمع ایندوب  
 علم تدبیر المنزل دیوتسمیه ایلدیلر پس بوعلمه احتیاج متقرر و اندن  
 استغنا متعذر در پس بویکتاب نیجه بابیه مشتمل در **باب اول**  
**منازل و رکان منازله احتیاج بیانند در** سابقا اشارت کچمشید  
 که انسان مدنی بالطبع در و محتاج اولد و غنی غدایی بسیط دکلدر  
 زیرا مزاجی لطیف و لغیله غذایک لطیف و نظیف و لانی استر و غذای  
 لطیف جمع و ترکیب و طبع و ترتیب و لیجه اولر مثلا غایت مهم اولان  
 غدایی کمکدر نیجه افعاله محتاجدر کمک کبی یچمک کبی اوکوتک کبی  
 پشورمک کبی و بوقدر افعاله برکسینه مستقلا قادر اولق ممکن اولر  
 بلکه اینای جنسندن معاونت و مظاهر کرک اما حیواناتک غدایی

کمکیا

اکثریا بسیط در سباع کوشت خام و بهایم گیاه خشک و ثرایله تغذی  
 ایلر و علی هذا القیاس و انسانک اغدییه حیواناتک کبی هر کس  
 حاصل اولور دکلدر مثلا زمان شتا اقبال و وقت صیفاد بارانیدن  
 غذای انسان تحصیل اولنر پس زنده که زماندن تحصیل اولنوب ذخار اوله  
 تاکی جمیع ازماندن هر شخص تحصیل غذا میسر اوله پس مکان محفوظ کرک  
 که آنن جمع اولنوب امطار و ثلوج و افواه حیوانات و دست تغلب  
 غاصب و سارق اکا و اصل اولیوب حین احتیاجدن حاضر و حاصل اوله  
 پس منزله احتیاج ظاهر در و انسانک نفسنه دخی کرم او سرما و امطا  
 و ثلوج و طین و وحلندن سلامتیا چون اسباب و آلات و نفس و عیالی  
 غاصب و سارقندن خلاص ایچون دخی منزل لازم ایدوکی روشن و باهر در  
 و مزاجی لطیف و شعر و وبردن عاری اولد و غیچون زیاده لباسه و اعتدال  
 و لطیف مزاج سببی ایله زیاده نومه محتاج و نومه زماندن ارواح باطنه  
 غور ایتمکله ظاهر جسده تأثیر بر د زیاد اولغین یقظه زماندن لازم  
 اولاندن زیاده دثار و شعاره محتاجدر پس لوازم غذا و لباسی نیجه  
 اسباب و آلاته دخی موقوفدر که آنلاره اثاث بیت و ماعون  
 دخی دیرلر پس بوجله نك حفظ ایچون مکان لازمدر و بوجله بقای شخصی  
 و دخی لوازمی واردر و اول جله دن بری خاتوندن که تناکح سببی ایله توالد  
 اولوب بقای نوعه مؤدی اوله و هر کس بقای شخصی ایچون لازم اولان اسباب  
 حاضر ایکن حفظ ایدر و لکن منزلندن بعضی مهمات ایچون غیبت ایدکن  
 کند ویر نایب اولوب حفظ ایدر کسینه دخی محتاجدر و حکمت الهی اقتضا  
 ایدر که خاتون غلبه رطوبت سببی ایله مزاجندن ضعیف و فقور مقرر در  
 تحصیل مصالحی ایچون حرکاتندن عاجز اولوب منزلدن ساکنی اولوب نایب زوی  
 اوله و حفظ اثاث بیت و مهمات قوت و لوازم منزل آنک عهد سنده اوله  
 و چون تناکح واقع اوله تناسل و توالد اولوب اولاد حاصل اوله کرک  
 و اولاد حاکم فرزند تربیت و تقویت بونیه محتاجدر پس آنلارک دخی لوازم



وهماتی منضم اولور. غالباً حجره نفس پدر و مادر زکفایت ایتیمو خادمه  
محتاج اولور. و بوجاعت ارکان منزل در. و انتظام معاش بواو کانیله  
اولور. و ارکانك عددی بشدر. پدر. مادر. فرزند. خادم. قوت.  
و چون هر کشتك برجهسته و حدتی اولور. لابد بوکشتك دخی و حدتی  
نظام صنایعیدر. و نظام صنایع تدبیرله اولور. و تدبیر مدبرکرك.  
و لایق و مناسب اولدرکه بو تدبیرك صاجی و مدبری صاحب منزل ولی.  
که پدر در. و سایر اهل منزله ریاست. و آنلارك امور بی ضبط و سیاست.  
آنك اوله. و اولدخی تدبیر صایب بدوب لطف و عطف و وعد و وعید  
و تشدید و لین و تکلیف و مدارایی محل مناسبند استعمال ایتیمکه ضبط  
و سیاست ایلله علی ایلله. که اهل منزل هربری زایلدن محترز و مجتنب  
و فضایل محسوس و مکتسب اوله لر. و منزل بو عملدن مراد مرطاش و آغاجله  
بنا اولمش خانه لر دکلد. بلکه ارکان خمسة مذکور بی یا اکثر بی جامع اولار  
محل و مأوی در. کرك طین و احجار دن مبنی اولسون. که آنلاره اهل مدر برلر  
زیرامدر طیراغ پاره سنه دیرلر. مراد بنادر. کركه شعر و وبردن یعنی بوش  
و بیایغی دیدکلری سنه دن اولسون. و آنلاره اهل و بر دیرلر صحرانشینلر  
کبی اعراب و ترک و تاتار کبی. و بومعنایه منزل جمله اهل عالمه لازم در.  
نیتیم بیان اولندی. پس علم تدبیر المنزل جمله اهل عالمه لازم اید و کی که  
اول بایده اشارت اولمشیدی ظاهراً و لدی. **خواجه** نصیر ایدرکه اگر چه  
علم تدبیر المنزل قدمات حکماء یونانك قواعد مضبوطه و قوانین مبسوطه  
چوقدر. اما آنلردن عربی لسانه سنه نقل اولنما مشدر. **الابر** مختصر رساله  
که ابروس حکمدن منقول و متأخرین آراسندن موجود و مقبولدر. و لکن  
افاضل متأخرین آراء کافیّه و اذهان صافیّه ایلله بومصناعتك اصول و  
قواعدین ضبط و فروع نتایجین بسط ایتیمکه بذل مقدور و محمود و موسعی  
مشکود و محمود ایتیمشدر. خصوصاً شیخ رئیس ابوعلی حسین بن سینا که  
آنك بوفندن بر رساله بدیعیه سی واردره. که کمال بلاغتله شرط ایجازی

جامع در. اول رساله نك خلاصه سنی سایر مواعظ و آدابله که متقدّمین  
و متأخرین دن منقولدر. موشح ایدوب بوکتابم درج ایلدك ان شاء الله  
تعالی نظر ارتضای اهل فضل ایلله مشرف اوله. **آنتی کلامه**. و بوفتیر  
دخی خواجه نصیر کلامندن. و آنلردن مقدم و مؤخر افاضل کتابلردن  
اخذ و ایراده قادر اولدوغم محاسن ادب و مکارم اولوالالبابی منّا  
استعداد اهل زمان. و ملایط طباع ابنای روزگار اکلدوغم اسلوب  
و آقا اوزرینه ایراد و بیان ایلدم. او مارین که ارباب فضل افضالیه  
مستعد اولدقد مواضع اغراضدن اعراض و محل ذللدن اغماض بویله لر.  
و الله الموفق والمفضل **باب ثانی** اجتماع منزلی ده راس و اهل  
منزلی سائیر اولان. اولایوبان کبی اولمق کرك. که همه نك حفظ و دخی  
و ضبط و سقیند آگاه و متنبّه و هر فعله مناسب و قاتی رعایت و هر آن  
احتمال اولان مضارندن حمایت ایتیمکه ساعی و متوجه اولور. **لاجرم** و  
کرك و سباع تعرضندن امین. و سقی و دخی و قشند اولغیله. هربری  
غریبه و سمین اولوب منافع معلومه سی حاصل و متوفر و اولاد و انسبایی  
حاصل و متکثر اولور. کذلک رئیس دخی تحت تصرف اولان اهل منزلی  
اعدای متسلطه دن حفظ و حراست. و افعال و اوضاع ضارّه غیر محموده دن  
تأدیب و سیاست ایدوب هربری حال ممکنه لرینه و اصل قلمق کرك. **ثانی**  
رئیس مذکور طبیب کبی اوله. که طبیبك حفظ صحت مزاج و ازاله مرض چون  
قصد علاج ایتدک نظر مجموع اعضای مرکب دن حاصل اولان اعتدال در  
صحت بدنه سبب و افعال موضوعندن صحت و زره صادر اولغی علت  
بواعتدال مجموعیدر. اگر بدن بواعتدال موجود ایلله طبیب آنی حفظ  
و حراست ایتیمکه قصد ایلره. اگر مفقود ایلله تحصیل و اعاده قلمقه همت ایدر.  
و اعضادن بر عضو خلط طاری و مرض ساری اولسه طبیب علاجدن  
اول عضوک مصلحتنه نظر ایتیر. بلکه عموم اعضا مصلحتنه اهتمام ایلر  
و عضو مرضك جوارذن عضو رئیس و اریسه. آنك علاجنه اهتمام ایدر.



بالقصد الاول. بعد بالقصد الثاني عضو من بورك علاجه قصد اي  
تا اول مرتبه كه مصلحت عموم اعضا. يا مصلحت اعضاء رئيسه بوضوح  
قطع وازاله سن اقتضا دخی ایدرسه. قطع وازاله ایتكدن مبالا  
ایتمزله. تاكه فساد سایر اعضا به سرایت یدوب. بنای بدن منهدم  
و صحت واعتدال مجموعی منعدم اولیه. پس مدبر منزل دخی بواستق اورد  
عامل اولی كرك كه نظری حال منزله مبذول اولوب اهل منزلدن بر سینك  
حالی مختل اولوب آندن منزله خلل سرایت ایتك احتمالی اولسه بی توقف  
اول شخصو زاله ایدوب منزلی خللدن حمایت. این نیتیکیم مراتب اعضا  
مختلف بعضی مرئوس و بعضی رئیس. و بعضی شریف. و بعضی خسیس در  
كذلك اهل منزل دخی بویله در. و نیتیکیم هر عضو ك بر فعل خاق وارد در  
آما مجموعك فعالندن حاصل اولان غایت مراتب و نهایت مطالب در  
كذلك اهل منزلك بر طبعی و بر خاصه سی و طبعه مناسب فعل مخصوصی  
وارد در. آما مجموعك افعالندن مجتمع و ملئیم و جمله نك حرکات و صناعت  
متسق و منظم اولان حال اهم مهام و اتم مرام در كه آنك اسمنه  
انتظام حال منزل دیرلر بومذکور تدبیر منزل علی وجه العموم و الكلی  
آما تدبیر علی وجه الخصوص و الجزئی بقیة ابواب ایراد اولندی  
**باب ثالث** **نفس منزلك تدبیر** در سابقا اشارت اولندی  
كه منزل ایکی قسم در بری مداین و قری اهلنك منازلیدن كه سینك  
وكل و حجر و شجر دن مبني در. و انتقاله قابل دكلدر. **آیكچی سی صحرا** **نشینلر**  
منزلیدن كه شعرو و بردن و انلارك امثالندن اولور انتقاله قابلدن  
قسم اول افضل و اولی در زیر احصانت و متانق اوفر. و بقا و دای  
اکثر در. و بوجنس منازل دخی افضل اولدر كه بناسی محکم و استوار  
وبی وقت اهدامدن غالباً امین. و سقفی ارتفاعه مایل و قبولی  
واسع و كشاده. و هر فضله مناسب مکان مهیا و آماده اولمش اوله  
و هر شهرده هوای نافع نه جانبدن کلوسیه اول جانب مسدود اولیه

و موضع رجالدن غیري. موضع نساً مقر و بعید اولوب صورتلری  
منظور. و صورتلری مسموع اولیه. آما ارتفاع بنا و نقش و زخرفه  
سقف و جدارده اسراف و مبالغه دن خذر اید. آخارده وارد  
اولمشدر كه منزلی آلتی ذراعدن آرتوق قالدیرسه. ملائكه آسمان  
الی این یا مملعون دیرلر. و نقش و رنگ اسراف مردود. و مال همی آتلا  
نا محمود در. **قصه**. کار طفلانست کردن نقش مرد یوارود

بالغنا را زینهار از کار طفلان زینهار	خانه دل در منزل خانه کل سر بلند
خانه دین در منزل خانه طین استوار	مطلقا بنا و عمارت خصوصست

اعتدال دن بیرون. و قدر مال ابددن افزون خرج مذموم در. خصوصاً  
كه بوزوب و دوزمكه معتاد. و بر صورتدن اوصاف و هیئت جدید ایتك  
مبتلا اولوق مرض صعب و خلق ذمیم در. بعضی سفها آتی کیاست و ظر  
و حسن تصرف عدا یدوب اسراف مذموم. و عیث قبیحه مرتکبا اولورلر  
و حدیث شریفند وارد اولمشدر كه هرا اتفاق كه عیددن صادر اولور  
عید آند مأجور اولور. الا بنایه صرف اولان نفقه كه آند هرگز اجر یوقد  
غریز لردن بریسی برصد یقنه و اردی کوردی. بنا لریا پیدر مش عمال  
و صناعه اقچه ویرد. عزیز دخی بر آچه استیوب آلوب طیراغه براقش  
صاحب خانه نه ایلمرزد بیچك نه وارسن بوقدر مالی طاشه و طیراغه  
دو کرسن بن بر آچه طیراغه براقش نه لازم کلور دیمش. و منزل اتخاذدن  
برهم امر دخی جواردر. كه جهدا یتك كرك كه بر منزل اوله كه جیرانی صلحا  
و کرما و نیک نفس و خوب اخلاق کسند لر اوله. و نفقه و ظله جواردن  
احتراز ایلینه **حکایت** اولنور كه سلفدن بر سینك استخوان  
جاری و ایدری ضرورتی اولوب داری بی بیع ایدوب ثمنی قبض ایتدگ  
صکره قانی فلان کشینك جوارینك بهاسی دیچك جوارك بهاسی  
اولور دیمشله های امدی او بی بکار دایلك بن بر کسندیم كه خسته  
اولسم عیادت ایدر سفر کتسم امانت و حرمتم حفظ ایدر سفر کتسم



زیادت ایدر محتاج اولسم قرص ویرد قرص استسم هبه ایدر آنک  
جوارینی رایگان ویرستی کرک دیش اول کسسه ایشیدوب اوینک  
بهاسنی عزیز کوندرونه اوی صاعقدن فراغت ایتدیش **حکایت**  
اولنور که افلاطون الهی دقاقلز یعنی آلتون دو کوجیلر قانده منزل  
طورتدی اصحابی و جهندن سؤال ایدیجیک ایتدی که قن علم و عمل  
بجاهد سندن نوم ضروری کلسه بونلر اواز دقلز یله مانع اولوب  
عمر کرانمایه ضایع اولماغه سبب اولور **حکایت** استبولد  
میربخاری خانقا هینک جوارندن بر نعلجه جی دکافی وار ایدی بعض  
اصحابی نقل ایدر لیدی که میرکجه نک عامه سن احیا ایدوب آخر لیل  
بر ساعت نوم ایدر دی چون نعلجه جی اول موضعده دکان آجیدی آخر  
شب ده قالقوب دق و ضرب مشغول اولوب میرک خواب یکساعتی  
مانع اولوب احیای تمام لیله مؤدی اولدی **باب رابع** چون نوع  
انسان قوت ادخار ایتکه مضطر و محتاج در نیت کیم اشارت مرور  
ایلدی و بعض اقوات چوق زمان طومغه متخل کلدر پس آدمی به  
لازم در هر چندن قوت ادخار ایلله که بعض جنس هلاک اولورده  
بعض آخری که سرعت فساددن دور و بقایه ارتوق متخلدر باقی قاله  
و سابقا بودخی مرور ایتشد که معاملات واخذ و عطاده بر جوهرفی  
کرکدر که مقادیر اجور عمال و قیم اعمال و اموال انکله تقویم اولنه  
و اول دینار در که ناموس اصغر دینلور و حافظ عدالت اولدر و  
لازم در که بر جوهر عزیز الوجود اوله که هر کسسه هر نه وقت دیرسه  
اکا قادر اولیه و غیر الوجود اولغله بوجوهرک قلیلی غیر اجناسک  
کثیره معادل اوله تاکه هر کسسه که منزلندن سفر و انتقال ایتک استسه  
اقوات و سایر لوازمی جمله نقل و تحویل ایتک لازم اولیه بلکه بوجوهر  
حمل ایدوب قند و ادرسه بوجوهرله قوت و لوازم تحصیل و تکمیل ممکن  
اولوب خرج عظیمدن خلاص بوله و دخی لازم که بوجوهر دین لطیف

اوله نفوس آنی بدننه قریب مواضعده حفظ ایتکدن نفرت ایتیه  
و استحکام جوهر و ماده و جنس ترکیبی سببیلله بقایه قابل اولوب  
تسارع فساد ایتکله خسارات عظیمه لازم کلیه و کسب اموال و اذنا  
صرفا و لنان مشقتلر خط اولیه و بیوت اموال خزان سلاطیندن  
بهموم نوابی زمین چون مدت مدید حفظ و ادخار ایتک ممکن اوله  
بومقدمات تمهید اولدقدن صکر بر ایدر زمال احوالده نظراوج  
و جمله در برسی دخل اعتبار یله در ایکنجیسی حفظ اعتبار ایلله در  
اینجیسی خرج اعتبار یله در **اما دخل و تحصیل** آنک اعتبار یله  
نظر بودر که دخل یکی قسمدر برسی کسب و اختیاری یله اولان تجارت  
و صناعت کبی بری دخی کسب و اختیار سزا اولان وراثت کبی و بعضی وجو  
کسب مالی اوج قسمه حصرا یلدی تجارت و صناعت و زراعت و بعضی  
وجو کبی درت ایتدیلر اما دخی ضم ایلدیلر و وظایف و علوفات  
مرتبه امارت قسمندن عدا و لغغله حصص اولور و بواقسامک  
فقیری افضل در اختلاف ایتدیلر اما شافعیدن مرویدر که تجارت  
و هانا حرفت شریفه خیر البشر محمد صلی الله علیه و سلم اولغیله دیشلدر  
امام ماوردی شافعیدن زراعت افضل و ملق روایت ایلدی و بعضی  
متاخرین دیدیلر که بوزمانده عقود فاسد چوق اولغیله اموال شریه  
کلمشدر پس شمدی زراعت افضلدر اما امام شافعی زمانده قلت فساد  
و کثرت علما اولغیله شاید که تجارت افضل ولا و حکما ایدر که چون  
تجارت بضاعته موقوف و بضاعت هلاک و تلف اولق معرضندن در  
یا حرامی غارت و یغما ایدر یا در یاده غرق اولغیله ناپیدا اولور بلکه  
صاحب تجارت دخی اختیار اسفار و اقامت ممالک دیار و دکن و مخاوف

برای و بحار ایتکه محتاجدین	یا زهره رود دست کند خواجه در کنا
یا موج بحر افکندش مرده بر کنار	و دخی دیدیلر که کسب ده اوج شرط
لازمدر اولکی سی جود و ظلمدن احتراز ایتک ایکنجیسی عار و شناردن	



اجتناباً بایتم که او چنانچه بی دناآت و ذلتدن احتیاج قلیق جود و ظلم  
مثلاً لعبله آخردن مال الموقی عار و شنار مسخر لغیله و او یونجیلعله  
مال کسب بایتم که بی دناآت و ذلت است آبخانه آیتلعله کسب بایتم که بی  
و بعضیله دبا غلق و حجاملق ایتمی دخی دناآت مکسبدن عدا ایدر لر  
و صناعت اوج قسمدر شریف و متوسط و خسیس شریف اولدر که نفس  
ناطقه نك اعمالندن اوله بدن اعمالندن اولیه و بوضاعت احرار  
و ارباب همتدر و بوجنسك معظمی اوج نوعدر نوع اول محض جوهر  
عقل و صفای نفس متعلق اولاندر تدبیرات صواب و آرای نفیسه  
کبی و بوجنسك صنعت وزارت دیرلر ایتمی نوع اولدر که فضل و ادب  
و بلاغت و براعت و طب و نجوم و حساب و استیفایه متعلق اولاندر  
و بوضاعت ادبا و فضلا و کتاب و حکما در او چنانچه نوع قوت و شجاعت  
و حسن فروسیه متعلق اولاندر و بوجنسك دفع اعدا و حفظ سوز مملکت  
و ضبط ثغور اولور و بوضعت سپاهیان دیرلر صناعت خسیسه  
دخی اوج قسمدر برهمنی اولدر که عامه ناسك مصالحه منافی اوله  
مختلقل و مختارلق و غمازلق و قوادلق کبی و بواسقیه و مفید صنعت  
ایتمی قسم عموم ناس مصالحه منافی دکل و لکن جوهر نفسك فضیلت  
و مروتنه منافی اولاندر بکنا سلق حجاملق دبا غلق کبی بوادانی و ارادل  
صناعتدر اما چون اصحاب طبعك عقلی قندرواچی بوقدره عقل  
بوقسم قیج کلور و فتنه قیج دکلر بلکه لازم در که بوطایفه دخی  
اول صناعتدر مشغول اوله کر که نظام عالمه خلل کلیه زیر امر معاشدر  
ضروریدر و صناعات متوسطه ایتمی قسمدر برهمنی ضروریدر و بوضاعت  
کبی برهمنی غیر ضروریدر زر کر لک کبی و انسانه مناسب بلکه واجب اولدر  
بوضاعت شروع ایتمی همت ایدر که اول صناعتدر کامل و حاذق  
و کمسنه اندن قایق اولیه بجز کسب مال و قوت نفس و عیال اوله  
مرتبه به قناعت ایلیمه خواجه نصیر بویه دیمشدر اما فقیر ایدر

مکرمه

هر کمسنه بر صنعته که شروع ایدر آتی اتقان و احکام ایدر صنعتی  
اشترا ایدن کمسنه خشنود تام اولق مرتبه سنی تحصیل و اعمال ایتک  
لازم در وغبین و خلل خفیدن اختراز واجبدر زیرا که مشتریك  
دعای خیری موجب صلاح آخرت و برکت رزقنه سبب و علتدر  
و مشتریك بد دعای سبب فساد آخرت و متعقب محی برکات و مروت  
اما زینت دنیا به متعلق اولان صناعاته نقاشلق و زر کر لک کبی بوضاعت  
استاذ حاذق و مخترع صنایع و دقایق اولمچگون صرف روز کار  
و قضیص اوقات و اعمار ایتکدن ایسه مرتبه احکام و اتقان اولدر که  
بقیه عمر بن عباداته معروفه یا صناعاته کسب و صدقه به خرج  
اولی و افضل در و چون دنیا ده وسعت رزق مرغوب و مقبول در  
آنک احسن اسبابی صناعتدر که حل مکسب عفت فرجه و بدنه سبب  
و حدیث شریفه وارد اولمشدر که الکاسب حبیب الله و اکل کسب  
شیخ اصحاب یمن و زیور مرد امین در **الفصل**  
صنعت او کرن که فنا ملکه ملکدر صنعت بلیه کلدن سنك التوب بلیه زکدر  
و اختیار صنعت و کسب بین اینه نك فصیلندن آثار و اقوال علما و مشایخ  
و مشایخ اقبای حدیسی حسابدر **الفصل**

مرد کاسب چون مشقت میکند که در دست	بهر نا هواری نفس غل و سوهاندر
ساغر راحت بود از کسب بکفا بلیه	وقت انکس خوش که راحت یافته زین

و کسب بین چون غضب و مکابره دن که عادت سراق و حرامیه و سیرت  
ظلمه و اعونه در عاری و عار و ذالتدن که سوال خواهند لقت اولور  
سالم و خالی در پس کسب مال ایتکدن افراط و تفریط دن عاری و اسلم  
و عدالته که وسطدر اقرب و انطب در و غضب و ظلم و آزار مردم ایلد  
حاصل اولان مال دن صورتدن قلیل ایسه معین مبارک و جلیلدر  
**اما حفظ بقیه مال حفظ مال و بقیه تئیر و تنیه ایتیمجه اولور**  
زیر اخرج ضروری و اتفاق لایددر پس اگر دخل اولر زیسه بالضرور



مال و کتوب بحال و اختلال منزل و فساد حال لازم اول و قسط  
 چود حلت نیست خرج اهنه ترکن که میگویند ملاحان سرودی  
 بکوهستان اگر باران نبارد بسالی دجله کرد دخشک رود  
 و حفظ و تمبر مالک اوج شرطك مراعاتی لازم در شرط اول بود که  
 حفظی اول مرتبه ایتیمه که اهل منزلک احواله اختلال کله نیتیم بعض  
 مسکله حفظ و امساک اول مرتبه ده افراط ایدر که اهل و عیالی مضایقه  
 معاشدن موت مورثی تمنا ایدر بعضی بلکه افراط مضایقه دن خلاص  
 قتل پدیده اقدام ایدر شرط ثانی اولدر که دین و دیانتی محل اولیه  
 و شرعا واجبا و لیان زکوة مفروضه و صدقات مندوره بی ترک  
 و اهل ایتیمه و شرط ثالث اولدر که بین الناس عرض و مروتیه  
 خلل کلیه و خسیس و مسکله یله شهرت طومیه و سابعاذکر اولند  
 که محضا زکوة مفروضه و بر کله آدم بخلدن که و من یوق شیخ نفسه  
 فاولئک هم المفلحون آیتند شیخ دن مراد اولدر خلاص اولن  
 تا مرتبه مرتبه من دخی برینه کتور میجه بواج شرط رعایت اولند  
 حفظ مالک اوج شرط دخی وارد که آنلارک رعایتی مناسبدر  
 شرط اول خرج دخلدن اکثر اولیه بلکه برابر دخی اولیون دخل  
 خرجدن او فراوله زیرا هر زمانه دخل برقرار و کسب میسر اولن  
 پس عاقله لازم که اقوات اموال دن بر مقدار ذخیره روزگار زورکا  
 و عذر نواب لیل و نهار ایلیه که قحط سال و جذب زمان یا تواتر  
 نکبات دهر خوان سببی ایل کسبه تغذرو یا عدم امکان عارض اولد  
 صرفا و لنوب ذل سؤال و اراقه ماء الوجهه عند الارذل واقع اولیه  
 و آدمی زکوة مفروضه و صدقات مستحسنه سن ادا ایدر کدر صکر جمله  
 مان دخی بذل و ایتار ایتیم لازم و واجب دکلدر و زکوة اخراج  
 اولنان مال کتر مذموم اولن و حتی جل و علانک قولند و آل الدین  
 یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعدا

الیم یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم  
 و عیدند داخل دکلدر جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و آله مروید  
 که ما اذی زکوة فلیس بکثر برکسته ارض ملک صاوب بر مقدار  
 آنچه الله کیر مشیدی حضرت عمر رضی الله عنه صور دی که بومالی نیجه ایدر  
 بیوردی که خاتونک فراشی آلتند بری قاز ایچنه دفن ایله اولر کسسه  
 دیدی که کنز اولرنی بیوردیلر که هر سال که زکوة ادا اولن کنز اولن  
 زهاد صحابه و تابعین بر طایفه ابوذر غفاری کبی و غیره و اکثر شایخ  
 صوفیه اگر چه ذاهبا و ملشدر که هیچ ذخیره الیقوم و دینه ایتیم  
 حرامدر و قدر حاجتدن زاید بی نفاق و تصدق ایتیم واجبدر اما  
 مذهب صحیح اولکی در که مذهب جمهر صحابه و تابعین و ائمه مسلمین در  
 و ایتار نام و ترک تجرید کلی کل اهل توکل و اقویای رجال حالی در و آنلار  
 خصوصا بوزمانه قلیل و کثیر بل عذیم و کم و نقص تنزیدن ماصدق  
 و قلیل ما ضرر در شعر لقد کانوا اذا عذوا قلیلا  
 فقد صاروا اقل من القلیل و برن کلام و مقصود مراد مر  
 بوکامبد انتظام احوال عامه انام و اصلاح معاش و معاد جمهر خواص  
 و عوام در و دید و کمر معناده شاعر دوم بخانی دیشدر که نظم  
 ایکند خوب صنفک سزائی کیم نسی واریسه بذل ایدوب و کنه  
 الی آچقلغند ندر چنارک الن طوند و غی آردینه اوکینه  
 برزجک بی برزجک داخی صقله برزجک داخی و برزجک یولینه  
 و حفظ و ادخار بایند حکما بویله اولی کور مشکره اموال محفوظه نک  
 بر مقداری نفوذ و اتمان و بر مقداری امتعه و اقمشه و بر مقداری فنا  
 و مواشی و بر مقداری املاک و عقارات اوله که بومقوله یه آفت یتشوب  
 هلاک اولور سه آخر باقی قاله فقیر ایدرین که تمبر و ربع مقصود اولیون  
 تجرد حفظ و ادخار اولیجک آفته هلاک اولس اکثر و مدت مدید بقا  
 منحل اولد و غی مقدار و تفاوت اسعار له مالیت و فقیته نفیان کلک



او فراوان نسبی حفظ ایتیمه دواب و مواشی یکی که ذی روح اولغیده  
 هلاکی فریده و حنطه و شعیر یکی که کاهی مستوس آغی قورت ووشمکله  
 و کاهی نقصان سر و خصب سنه ایله خاکه برابر اولور. و اول نسبی اذخار  
 این که عامه عباد و کافه بلاد ایچیند روایی یکسان و تفاوت اسعار  
 قیمت خسران و دور و دراز طور مغیره ترکیب نقصان کلاک احتمالی  
 اولیه. و اول زر خالص و ذهب صحیح العیار در. و احتمال ذهاب خصب  
 و رخا و وقوع قحط و غلا ایچون بر مقدار حنطه و شعیر باجاه و بی نم  
 یا انبار محکم ایچیند دیار مناسبا و لاند حفظ و اذخار ایتیمه مناسبت  
 آما غلالی ثمن بیع ایتیمه نیتق اولیه که غلاله انتظار له مستحق لعنت  
 احتکار اولیه بلکه نیتق توسعه اهل و عیال و فرض و سلم شرعی ایله  
 مواسات فقیر ضعیف الحال ایله شرط ثانی اولدر که حفظ و تبقیه  
 و تمیز و تمییه ایتیمه قدرت تامه سی و ولد و غنی مالی اتخاذ و اذخار ایله  
 مثلاً کند و سی اهل مدینه اولوب قری و صحاری ده اولان عقار و مزارعی  
 تعهد و تصرفه قادر و ایچتی اتخاذ ایتیمه مایل اولیه که قلت تعهد  
 و بیمار داشتنه ربع و غم سی خرج و لازمته کفایت ایتیم اولوب خراب  
 و اضحلاله راجع و ایل اولیه و عرب لغتده قریه به ضیعه دیر لر.  
 و اهل تجربه دیشلر که ضیعه نك اشتقاقی ضیاع دندره اگر تعهد  
 دایم ایدر سگ سز ضایع اولور سن. اگر دایم تعهد ایتیمه اول ضایع  
 اولور. شرط ثالث اولدر که دایم روایی مقرر و سودی میسر اولور  
 نسبه راغب اوله اگر چه فائده سی قلیل ایسه و اول متاع که ایامه  
 بر کرم راجع اولور و هر دیارده مشتری بولمزه اگر چه بجی چوق ایسه  
 دخی کا طالب اولیه و بوم مقوله متاعی اذخار ایتیمه بوسبب ندر که کرامت  
 جواهر اتخاذ ندن منع ایلدیلر. حق ملوک و سلاطین دخی زیر احمال که  
 بیعنه حاجت و ثمنه احتیاج اولند و غنی زمانه طالب بولمیه اما خرج  
 و انفاق مال خرج و انفاقه دورت نسبه دن احتراز واجب در

اول لوم و تقیر تقیر اولدر که اخراجات لازمه حد اعتدال دن اقل  
 ایدوب اهل و عیاله مضایقه چکد و ره. مروت مناسبا اولان بذل  
 معروف دن امتناع ایتیمه دخی تقیر دن معدود در. نیتیم اشارت  
 کجدی. ایچنی اسراف و تبذیر در. و اسراف و تبذیر دخی نیجه دورلو  
 اولور. آقچی اولدر که شهوات محرمه. و لذات قبیحه به صرف اولنه.  
 و اندن ادنی مباحات اسراف ایتیمه در. مثلاً طعام حلالی شولقد شوق  
 که کسسته یمیوب بیانه دو کوله. و انواع و الوانی اولقد راییله که تکلف  
 ییوب بلکه هضم اولیوب امتلا معد و مرض تخمه به مؤدی اوله  
 اما طعام معد جاییه روزی و لیجک نه قدر حق پشور لسه اسراف  
 مذموم اولمزه نیتیم بعض استخیا به لوم ایدوب. لا خیر فی السرف دیدیلر  
 اول دخی مقابله ده عکس ایدوب. لا سرف فی الخیر دیدی. و جنس ملبوس  
 و مرکوب و مسکن و اثاث بیت بوجمله ده اسراف ممکن و واقعده زیاده  
 تحسین جامه و رجاله جری و زربفت شرعا حرام و عقلاً اسراف در  
**بیت** زکرم مرده کفن برکشی و در پوشش میان اهل سرف که دارند معذو  
 و ساقیندن آشفه اولوب جاروب و ان بر سپور مک دخی و حد دن

غرض از جامه دفع خرد بردست	بیردن تکرار ایتیمه اسراف در
هر که حظ اید زین و زیودن	ندارد میل زینت هر که مردهست
و ماعدای بوکا قیاس اولنه	عدا اولماسه طلع دکل آردن

و قرآن عظیمه اسرافدن منع و تبذیردن تحذیر نیجه آید و دارد  
 اولمشده که وَاٰتِ ذٰی الْقُرْبٰی حَقَّهُۥ وَالْمَسْكِيْنَ وَاِنَّ السَّبِيْلَ وَاَلْتَبَدِيْلَ  
 تَبَدِيْرًا اِنَّ الْمُبْدِيْنَ كَانُوْا اِخْوَانُ الشَّيَاطِيْنِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِۦ كَفُوْرًا  
 وَدَخٰی وَاَلَّا يَجْعَلَ يَدَكَ مَغْلُوْلَةً اِلَىٰ عُنُقِكَ وَاَلَّا تَبْسُطَ يَدَكَ الْبَسْطَ فَقَدْ  
 مَلُوْا مَا حَسُوْرًا وَاَلَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا لَمْ يُسْرِفُوْا وَاَلَّذِيْنَ اِنْ  
 وَكَانَ بَيْنَ ذٰلِكَ قَوَامًا عَلٰمًا بُوْر مشلدر که بر کسسته هر نه طعام و شراب  
 مشتری اسی اولدقه الهه تناول ایسه مسرفین دن اولور ملاحظه اولمشدن



که جمله مشتهای اولوب تناول ایتک اسراف و لجاج مشتهای اولوبی محنا  
 ضیافتلرده شهرت و نام ایچون الوان کثیره و اصناف عدید ایتک  
 نه مرتبه اسراف مذموم اوله . آچین اولدرکه خرج و انفاق ریاء  
 و افتخار و مباهات ایچون ایلیمه که هم مالی کیدوب هم ثوابدن محروم اولیمه  
 نیت کیم روایت اولنورکه حضرت امیر المؤمنین یعسوب الموحدین  
 اسد الله الغالب علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه  
 خلافت زماندن اشرف قبایل عربدن ایکی کمسنه آراسند مفارجه و محاربه  
 و ادایی اتفاق برسی بر موضعده بر اشتر قربان ایدوب فقرای قبیله  
 تفریق ایلدی خصمی اشدوب ایکی شتر قربان ایدوب فقرای اولشدردی  
 اولکی کمسنه دخیینه مبالغه قصد ایدوب دورت شتر قربان و ایشار  
 فقرای عربان ایلدی خصم دخیینه تضعیف و سکن شتر قربان ایتکله خصمی  
 ضعیف ایدیک اول مغالبه ده مبالغه و اسراف و شتری ضعیف ایدوب  
 یوزدوه قربان ایلدی خصم ثانینک حوصله و قدرت و ممکنی زیاده  
 واسع اولمغین بالضرور سکوت و فراغت ایلدی بو حال خارج کوفه ده  
 چون کوفه یه کلدیلر خصم ضعیفک اهل و عشیره سی کلوب زجر و تفریق ایلدی  
 بزم قبیله مزنی اشراف عرب قبایل ربیعیه و مضرا آراسند خوار و خجل ایلد  
 اگر قربانی تضعیف و بزی و کند وکی صنادید عربا یچنده تشریف اید ایدک  
 بزم المزدن مع زیاده سکا تسلیم و مبی اشراف اچنده مغلوبیتدن تسلیم  
 اید ایدک دیومر یوری لوم ایدیک طبع عربدن اولان عصیت و منافرت  
 و حب مبالغه و مفاخرت همچان ایدوب برکون سیفتی سل ایدوب  
 شک کوفه ده کیروب و کورد وکی شتری عقر ایدوب خلقه ندا ایلدی که  
 استین آسون مباحدر و هر کمسنه مرادین کوترسون که بی جناحد  
 روایت اولنورکه اوج یوزدن زیاده شتر ذبح اولمش حضرت  
 امیر المؤمنین کرم الله تعالی وجهه استفتا ایلدیلر حرام در ما اهل  
 به لغیر الله قسمندند دیوفتوی ویردیلر هیچ کمسنه تناول ایلوب

کلمه

کفاسه کوفه ده سباع و کلابا کل ایلدیلر ووردیخی انفاق و خرج  
 واقع اولسه اگر واجب اولان موضعه در اهل و عیال و خدم و حشم  
 کبی اگر واجب اولمیان یردر دفقا و فقر کبی بر هر حال منت و سرزشت  
 ایلیمه بلکه قطعاً ذکرینه اشعار دخی ایلیمه . بوقند قالدی که بن سکا  
 فلان زماندن شوبله ایتدم می دیمه . **قطعه** .

چون کشاید دست جود و کرم	برتهی کیسه کان بذل درم
هر زمان شرح آن کرم مدهید	منت بذل آن درم منهد
که ز منت کرم شود مف قود	در عدد ستم شود معدود
نیست منت جورای نفس کریم	باشدان مقتضای طبع لیم

زیرا منت ریا کبی ثواب و صدقه و انفاق ابطال ایلر نیت کیم قوتبار  
 و تعالی قرآن عظیمه بیوردی . یاء ایها الذین آمنوا لا تبطلوا  
 صدقاتکم بالین و الا ذی منت و اذی ثواب من و عطای متواتر اول  
 مطر سنک صاف و مرمر دن آثار غباری نیجه ازاله ایدرسه ایلله  
 ازاله ایدر و جمله منت و اذی دندن حین عطاده جهر معطیه آثار  
 انقباض و در هر اولق عارض اوله . بلکه معطیه ایما خندان روز و کشاده  
 آبر و اولق کرک . و بعض شعر امد و طریقی سحاب و زرینه فیض رشحات  
 سخاده ترجیح ایتد کلرند دعوا لرینی و تخیل شعری ایلله اثبات ایلدیلر و دید

شعرا من قاس بالسخایب جدوا	لک فما انصف بین شکلین
انت اذ جدت ضاحک ابداء	وهو اذ اجاد داعم العینین

**شرح حال مصار مال** مصارف مال دخی اوج قسمدر . قسم اول اولی  
 آنده طلب رضای حق و اجرای شرع و دین موجود و متحقق اوله کرک فری  
 اولسون اهل و عیالنه انفاق ایتد وکی کبی . حدیث شریفه وارد اولشد  
 که اعظم اجر اهل و عیالنه انفاق اولنده در که کرک مستحب اولسون  
 فقرایه تصدق کبی . قسم ثانی سخاوت و مروت و ایتار و بذل معرف  
 ایچون ویریه تحف و هدایا و مبرات اخوان و صلات مدایح و شعر کبی



قسم ثالث اولدركه كند و ضرورتايت و امور معايشي همچون صرفه  
 و اهل و عيال دني نيت صدقه اوليجي نوابي اوليوي بوقسم داخل  
 اولور. بوقسم اخير دني ايكي قسمدر. زيرا شوندن خالي دكلدركه جلب  
 ملايه. و طلب مهماتي همچون خرج اولنه. اخراجات منزل اولان و  
 مآكل و ملايسر همچون اولان خرج كمي يادفع مولم و رد مضرات همچون  
 خرج اولنه ظلمه و سفرهايه حفظ نفس و عرض و مالي همچون لازم اوليجي  
 و يريلن كمي. قسم اولدركه انفاق لوجه الله در. دعايت و شرط اخلاقي  
 و حسن نيت و احتراز رياء و سمعه و شهرت و ترك اذى و منت غايت كنند  
 و دني مواضع صدقه اولان مستحقلي تميز ايدوب زياره مستحق اولان  
 تقديم و ترجيح ايلك لا فدر. زياره صدقه نه قدر مستحقه دوشسته  
 اولقد ر نوابي آذوق اولور. پس ايتام ضايعه و ارامل مستور. و  
 صلحا فقر كه ذل سؤال دن احتراز ايدوب حرفه فقر احتمال ايدد.  
 تفقد اولنه. و دني و يريلن صدقه اخفا اوزرينه اولغه سعي اولنه  
 كه فقر نك فقر و قبول صدقه ايندكلى ظاهر اولغيله آنلاره انكسا  
 و كند و نفسنه رياء و شهرت. و عجب كلكدن امين اوله. قرآن عظيم  
 بوردركه. **اِنْ بُدُّوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ** و **اِنْ خَفَوْهَا وَ تَوَنَّوْهَا الْفَقْرُ**  
**فَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ** بزم علامد يرلكه صدقه مفروضه ده ركوع كفي اعلان  
 افضلدر. و حديث شريفدر كه صدقه سر. صدقه علانيه دن  
 یتش درجه افضلدر. ديمك وارد اولشدن صدقه تطوعه محولدر  
 و حديث شريف مشهورده بيورلشدن كه فرماي قيامتد كه آفتاب  
 مقدار ميل مرتفع اولوب خلق غرق عرق اولدقدن يدي طائفه ساء  
 عرشه آسوده اوله لر. برهسي بادشاه عادل ايكي اول جوان كه  
 عبادت اوزرينه بيوش اوله. اوچي اول كسند كه خاطري مسجد  
 متعلق اوله. مسجد دن كير و كير ميخه راحت اوليه. و در دني اول كسند  
 كه صاغ اليه ويرد و كمي صدقه بي صول الى طويميه. بشي اول كسند

كه آنى خاتون صاحب منصب و مال هوا و معصيته دعوت ايتد كند  
 اجابت ايتيوي بن الله دن قورقن ديه. **الْبَنِي** برادر اخروي سن  
 زياد ايدوب اخوت لله دن غيري غرضي اوليه. **يَدْبَحِي** سي تنهاد.  
 حق جل و علايي ذكر ايدوب كوزندن ياش روان اوله. و بعض علما  
 دني سهولت حفظ همچون بودي خصلتي نظم ايتشدر. **شعر**

وَقَالَ النَّبِيُّ الْمُصْطَفَى إِنَّ سَبْعَةً	يُظَلِّمُ اللَّهُ الْعَظِيمُ بِطَلَبَةِ
مُحِبِّ عَفِيفٍ نَاشِئٍ مُتَصَدِّقٍ	وَبَاكِ مُصِلٍ وَالْإِمَامُ بَعْدَهُ

امام زين العابدين رضي الله عنه حضرت بركت دن مرويدن كه كچه ايله تنها  
 چيقر ايدد. مدينه ده اولان ارامل و ايتامك منازلني دق ايليوب  
 نفقه يه محتاج اولانلر نفقه. و صوبه محتاج اولانلر ارقه سعي ايله  
 صوكتورون جمله نك مهماتي مقضى ايدرد. و بو حالي اذن بلدي  
 كه وفاتدن صكرم ارامل و ايتام مدينه فرمايد ايلديلر كه بر كشي و اراي  
 كچه كلوب بزم مهماتر حاضر ايدرد. اول كسند نيجه اولدي ديدلر  
 و حضرتك غسلي زماندن مبارك اوموزلرند قربه طاشيمقدن  
 آثار اوملش بولندي. و بعض خدای كچه چيقوب كند و كن بيلشيد  
 بوجمله دن جرم ايلديلر كه بوافعال كريمه. و اعمال صالحه نك صاحب اول  
 ذات پاك ايدد كه شجر باغ نبوت. و ماه آسمان جود و مروت ايدد  
 و بونك كمي اعمال آنك كمي كوهركان رسالتدن صادر اوليوي كيمدن  
 صادر اولسه كرك. **فرزدق** اول حضرتك مدحند ديدد كه. **شعر**

هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْنَاءَ وَطَنَهُ	وَالْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْحِلَّ وَالْحَرَمَ
هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ	هَذَا النَّبِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ

قسم ثاني ده بش شرط رعاي اولنه شرط اول تعجيل در. زياره تاخيرده  
 ساييل الم انتظارده. و معطي كذبيله اعتذاره مبتلا اولق وارد  
 پس بومرتبه دن صكرم انفاقك ديناده تناه. و آخر دن نوابي قلمامو محفل  
 اولور. انيچون ديديلر كه اهنال بر عاجله. و ضيا فترده طعاي



تیرجه کتورمك دخی بچیل برندن. این حجاج شاعری که صاحب نجی  
 و مسافر اییدی. بر کسنه دعوت ایدوب طعانی کتورمك کیروب  
 جیقوب نوع تاخیر مؤدی اولیجی بوقطعه بی بدیه اشعار ایلدی شعر

یا ذا هبک فی داره جانی	لغیر معنی و بلا فایده
قد جن اضیافک من جوعهم	فاقرأ علیهم سورة المائدة

شرط ثانی کتمان. زیرا ظهورده بجه فساد و مضرت مرتب اولور  
 ودخی کتمان نجح امان و حصول امانید با لخاصه مؤثر در استعینوا  
 علی حوائجکم بالکتمان دینلشد. شرط ثالث ایدوبکی خرج و عطا  
 استکبار ایتیموب بلکه قلیل عد ایلکدر که معطی جانبینه مروت و همت  
 واخذ طرفه مزید احسان و منت اولغی ایجاب ایدر. شرط رابع  
 مواصلت عطا در. زیرا تراخی و فتور اولیجی احتمال در که اولکی  
 عطا لر دخی اونود لوب فائده سی اولیه پس اصد قاسنه و بخادیمه  
 خوان و عطا ایله بذل نعت و صرف خدمت ایدن کسنه یه کاه کاه  
 کلی و جلیل ایتکدن ایه علی الدوام و التعاقب جزوی و قلیل ایتک  
 اولی در. شرط خامس خرج و عطا و صرف و سخاوت موقعی تشخیص  
 و تمیز ایتک در که عطا نامحله دوشوب بی فایده بلکه موجب فساد  
 و مضرت اولیه. نیت کیم دیمش لر در. **شعر**

و وضع الندی فی موضع السیف علی مضر کوضع السیف فی موضع اللد  
 بیت نکوی بابدان کردن چنانست که بدکردن بجای نیک مردان  
 بعض کسنه لر بونک خلافت کیدوب هر کشتی بر صرف خدمت و بذل  
 نعمت ایتک ولی و احسن در مقابله سنده جلب نفع اولمرسه باری دفع

ضرر معین در دیشلر	بد و نیک را بذل کن سیم وزر
که این جلب خیرت و آن دفع	<b>قطعه</b>
تادل دوستان بدست آری	بوستان پدر فروخته به
بختن دیل بختیارا نرا	هر چه رخت سرست سوخته به

یابداند پیش هم نکوی کن. دهن سک بلقه دوخته به  
 عبد الله بن جعفر طیار رضی الله عنهما قند بر کسنه بوبیتلر تمیل ایلکدر شعر

ان الصنیعة لا تكون صنیعة	حتى یصاب بها طریق المصنع
فاداً اصطنعت صنیعة فاعمد بها	لله اولدوی القران اودع

عبد الله جواد ایتدی بوبیتلر خلقی بخیل و لثیم وجود بابنی سدا ایتکدر  
 تا نیر عظیم ایلر. بونلرله علی ایتکدر کرک. بلکه سحاب کی احسان امطار  
 نازل و مکرمتا قطارنی هر جانبه و اصل ایتکدر کرک. اگر لثیم و اصل  
 اولورسه دخی غم دکل که صاحب احسان اولانلرینه کرملرینه ممتازلر  
 و احسانلر ایلر فایقلردر. فقیر ایدرین بواکی قولک بر سینی مطلقا خرج  
 و بر مذهب تصنیف و مذهب آخر صحیح اولغی مناسب دکلدر. بلکه  
 توفیق اولدر که عبد الله دیدوکی قول افراد اسخیا و افراد عظمای کما  
 مناسبدر که عطا لر اعراض جزوی و اعواض دنیة دنیوی در مقدس  
 و مبرادر. بلکه آفتاب وار لطیف و کشف افاده انوار و سحاب مثال  
 رفیع و وضعیه افاضة اقطار ایدرلر. اما اکثر انام و عامه خواص  
 و عوامه که وضع کتاب و سوق خطاب غالباً انلا و ایلر در. مناسب  
 مذهب اولدر که ظلم و وضع الیتی فی غیر موضع در خالی و وعد و لند  
 که ایقاع المعروف فی غیر موقعه در. اراده حالی در. نیت کیم بعض  
 سلاطین بنی ابوب دیشلر. **شعر**

اذا شئت ان تقطع الامور حقوقها	و توقع حکم العدل حسن موقعه
فلا تصنع المعروف فی غیر اهله	و ظلمک وضع الیتی فی غیر موضع

آویجی قسم ده بر شرط رعایت اولنه. و اول اقتصاد یعنی اعتدال در  
 اتما سبب طلب حاجات و مهمات ایچون خرج ایچنده اسرافه یقین اولغی  
 اولی در. امساک و تقصیر قریب اولقدن. لکن اولقدن اوله که حفظ  
 عرض حاصل اوله. زیرا بوقدر اسراف محض اولمره بلکه دفع مضرت اولور  
 زیرا تمام اقتصاد و اعتدال عوام ایچنده مذموم در. زیرا طمع علری



غالب و نفسلری بی وجه مراد لری بی جالب در. اقتصاد اوزن اولان  
مرتبه هوای نفسلرینه موافق اوله مغین بخل و لومدن عداید لر.  
پس خرج و انفاق و مقدار رأی عوام اوزرینه اینک کرک که بعض و  
طعن عوامدن من اولنه. میل عوام تبدیر جاننده در. میل خواص تقیر جاننده  
بورایه کلججه خواجه نصیر کلامیدر. و الحق اقتصاد بر شرط در که اتفاق  
جمله اقسامند رعایت و اجبدر. بوقسمه حصرت و جمعی ظاهر دکلدر. و جمعی  
خواجه ایدر که بوجمله باب تمولن تدبیرات و قوانین کلیه در. اما تدبیرات  
جزئیته عاقله مخفی دکلدر **باب خامس اهل و عیال تربیه بی**  
**بیانند در** اولاً بر کسینه لازمدر که قائل و تزوج ایلیه. و غرض تکیث  
نسل و نشر بنوع. خصوصاً تکیث اهل اسلام. و امت محمد علیه الصلوة  
و السلام. و نفسی معاصی و فسادات مرکباً و لمقدن تحسین اوله و حد  
شریفند وارد اولشدر. **تَنَاحُوا فِیْ اَبَیْکُمْ اَلْاُمَمَ وَ لَوْ بِاَلْسِنَتِکُمْ**  
و اهل بصیرت مخفی دکلدر که مبدأ اول جل جلاله حضرتک بقای نظام  
عالم. و ایصال سلسله بنی آدم حقند عظیم عنایت و اهتمامی مبذول در  
حتی حیواناتک دخی توالد و تکاثرینه عنایت ظاهر در. جمله دن بر دلیل  
بودر که هر حیوانه مجامع لذیذ و مطلوب طبع ایلدی که تناسلی بالذات  
و مقتضی العقل اراده ایتمز لر ایسه باری بالعرض و مقتضی الطبع اراده  
ایدوب تکیث افراد و بقای نوع حاصل اوله. نسلری وجوده کلد کن  
محتاج تربیت و تقویت اولد قلمری زمانه آبا و اتمها تلمیذ مشفق و مهربان  
ایلر که ضایع اولوب انقطاع نوع لازم اولیه. و احتیاج زمانی کجید کن  
شفقت زایل ولور. حتی طیور آشیا شدن طرد و نفی ایلر. بواحوال اهل  
بصایر قند دلیل ظاهر در که مبدأ فایض و جواد منزله من الاعراض  
حضرتک بقای اولاد و انساب انسان و حیوان بل بقای جمیع مرکبات  
عالم اکوان حقند عنایتی فایض و صادر. و دوام نظام مشاهده و بقای  
عالم محسوسه التفاتی واقع و ظاهر در. و حکما مبدأ اول جل ذکره حضرتک

ایجاد عالم و احداث حوادث اکوان جاننده قصدی لازم در دیر لر. و بو  
قصد عنایت ازلیه دیوشمیه ایدر لر. و حالا ذکر ایند کما اول قصد فیض  
و عنایت ازلیه نک فروع و لوازم و پرتویدر. و چون تَخَلَّقُوا بِاَخْلَاقِ اللَّهِ  
حدیثی ثابت و تشبیه مبادی عالیه نفوس انسانیه به نهایت مراتب در  
پس هر طالب کماله لازمدر که تکیث نوع. و توفیر نسل و بقای نظام عالم  
و امتداد سلسله بنی آدم جاننده همت و عنایت یتکد مبدأ اول جل ذکره  
تشبیه ایلیه. و مرادی نکاح و جماعتن بجزد نیل لذت جسمانیه اولیه که  
مرتبه مبادی عالیه دن دایره حیوانات عجمه تنزل بلکه اندن دخی  
تسفل یتیمه. که جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم بعض اصحابه سؤل  
ایلدی که تزوج ایلد کی ایتمد دیجک غضبه کلوب بیوردی که فانت  
اِذَا مِنْ اِخْوَانِ الشَّیْطَانِ اِنْ کُنْتَ مِنْ رُحَبَانِ النَّصَاحَةِ فَالْحَقْ بِهِمَّ  
وَ اِنْ کُنْتَ مِنْ اَقْوَمِ سُنَّتِنَا النَّکَاحُ. و خاتون موافق. و قرینه صالحه زوجیه  
تدبیر منزلت معاون و مشارک. و غیبند مال و عیالی حافظ و نایب  
حضورند مشکلات امورند ناصح و مشاور. و شداید نوایید نمکسا  
و مصاحبدر. و خاتونلرک افضل و اکمل اولدر که عقل و دیانت و عفت  
و حصانت و ادب و حیا. و زوجنه محبت و صفایله موصوف و لوب  
رضای زوجی قند ایسه اهم مهاتی اولوب حفظ ناموسی غایت مراعی  
اوله. و زبان دراز و حق ناشناس اولیه. اگرچه بوایکی صفت نساد  
توقیر اولور. روایت اولور که حضرت رسالت پناهی نبوت دستکاهی  
صلی الله علیه و سلم روز عیدده مصلایه چیق قلمرنده طایفه نسائی کودر  
بیوردیلر که **يَا مَعْشَرَ النِّسَاءِ قَصِدْنَ فَاِیْنِیْ رَاَیْتِکُنَّ اَکْثَرَ اَهْلِ النَّارِ**  
بیوردیلر یا رسول الله نه سبیدن اکثر اهل نار اوله وز. بیوردیلر  
**تَکْثِرْنَ اللَّعْنَ وَ تَکْثِرْنَ الْعَشِیْرَ** یعنی لعن چوق ایدرهن و معاشرت  
ایندیکور ز و جلیرک نعتنه کفران ایدرهن. بنجه روز کارناز و نغمله  
پرورده اولان زن ادنی غضب زمانند نلک کوددم بکانه ایند لـ



دیمک مقرر در و خاتونلرده بر صفت لازمه دخی ولود اولوب عقیم  
 اولما مقدره نیتیم جناب رسالت پناهی علیه الصلوٰۃ والسلام بیور مشد  
 که خیر نسائکم الولود الودود ولود اولدوغی ثنیایسه سابقا اولاد  
 کورد و کندن بکرایسه اخوات و بنات عمندن قیاسله استعمال اولنه  
 و تزوج نساء احرار قسری واستیلا دجواریدن افضلدره زیرا حق اغلب  
 احوال جاریدن عفت و عقل و تدبیر و حفظ عرض و تربیت اولاد  
 و احتراز ذمایم اخلاقه افضل و اغلا در و حرّ نک حمله فضا یلند ندره  
 فضا طبعندن کمال عفت دخی اولسه اقربا و آبا و اخوانندن احتراز ایدون  
 بعض قبایح دخی اولسه تمتع ایتمک محتملدره و بعض جواریه قبایحه تقریر  
 اولند قدر بنجاریه قسیمی یوز پنج اصل و جنسمن و پنجه ناموس مکتسبمن  
 وارد در که رعایت واجب اولوب عار و شناددن احتراز ایدون در دیر مش  
 و ایضا جوارینک حسن و جمال ظاهره نظر اولنوب اسیر جیلردن اشترا  
 اولنور و معلوم اولفر که دیارندن نه کسسته نک قری و نه طایفه نک  
 سلاله سی ایدی شاید که اذل ناس و آخس طوایفدن اوله و ایضا حرایر  
 آله نک بر فایده سی دخی اولدر که اقارب و عشایر ایلد استظهار و تعاون  
 حاصل اولور و تربیت اولاده اخوان و عشایر اتم طرفندن دخی امداد  
 و اصل اولور و بومعنی جوارین مفقود در و عربدن بویله عادت ایدی که  
 بر قبیلده بر قبیلده به عد و ایکن آنلاردن تزوج و مصاهره ایتمکله صدق  
 و معاونا ولود لر ایدی خالده بن یزید بن معاویه حکماء عرب و افاضل  
 اهل ادبذ ایدی و یردی که بکا آل ذبیرا عدای عد و ایدیلر چون سمله  
 بنت زبیری تزوج ایدم احتیاجتام اولدیلر بومعنی آنک حقند دیشد  
 شعر آیت بنی القوام من اجل جهتها  
 فان سلمی سلم وان تنصری  
 تحول خلا خیل النساء ولا اری  
 لمن اهلها اخبث خواها کلها  
 خط رجال بین اغنیهم ضلها  
 لرملة خلخا لا یجول ولا قلبا  
 و تزوج بکر یتبدن اولی دره زیرا قبول ادب و زوجنه مواضت و فرمانه

این شعر از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام است  
 و در بیان عفت و احتیاج است  
 و در بیان عفت و احتیاج است

انقیاده و آنک محاسنه قصر نظر طایفه ابتکارده آرتوقدره و یتبد  
 زوج اولنه تطلّع و تذکره و آنک یامنه تحسرا و لوق احتمالدره بوصفات  
 موجود اولد قدز صکره حسن شکالت و لطف صباحت و نسب معتبر و غنا  
 و ثروت ایلد دخی اولور سه اعلا مراتب بودره میسر اولان شکر بیشمار  
 و حمد حق تکرار ایلسون و بعض مفسرین ربنا آیتنا فی الدنیا حسنة  
 بیور بقندن مراد قرینه صالحه در دیشلر اگر بوصفتک بعضی مفقود  
 اولور سه عقل و عفت و حیا صاحب سی آلفه همتا و لیسون اگر مجرب حسن  
 و نسب و غنای مورد و مکتسب اختیار اولنور سه پنجه ملال و تعب  
 بلکه هلاک و عطب و اختلال موردین و دنیا به سبب اولق محتملدره  
 و بعض حکما دیشلر در که باعث طلب خطبه زن مجرب حسن شکلی اولماق  
 کرک زیرا حسن ایلد عفت از جمع اولور وزن صاحب جماله اهل هوادن  
 طالب و داعی چوقا و لسه کرک و آنلرده ضعف عقل مقدر در و محتمل که  
 رغبت ایدن مفسد لر انواع حیل و مکر ایلد طالب و پنجه زخارف دنیا  
 عرض ایتمکله راغب و لیحق طریق مستقیمدن چیقوب هوا به اتباع ایدون  
 کسری پرویزک بخیر جان دیرلر بر مرزبان و ارایدی خاتونی اول و جمله  
 حسن و جمال صاحب سی ایدی که نقشبند ابداع تمام ایران زمین بلکه مجموع  
 عرصه یقوده آنجلین نقش بدیع یا زما مشیدی کسری به توصیف ایلد  
 شیفته جمالی اولوب پیرزنلر کوندروب کاهی کند و دخی کجه ایلد وارون  
 ملازمت ایلردی چون بخیر جان قصه به واقفا ولدی زن مزبور دن تمام  
 اعتزال ایلدی برکون دیوانه کسری بخیر جان ایدر که سنک غایت شیرین  
 چشمه آبک و ارایش سن آندن هیچ نوش ایتمش سن سبی ندره بخیر جان  
 ایدی بنا و چشمه کنارنده ارسلان ایزی کوردم انیکچون اجتاب ایلد  
 کسری به بوکایتی جواب سؤالی و خاتوندن انیکچون اعتزالی بغایت خوش  
 کلوت رنی مرزبانلغن و یروپ فرمان ایدر که انیکچون بر تاج مرصع و طوق  
 و سوار ملع دوزه کرکه جواهر زواهرینک قیمتی صیر فیان عالم تعیین ایتمک



عاجز اوله. و حضرت عمر ففوح فارس ايله مظفر اولدوقه بمردهقان امير  
عسكره كلوبه بنی اهل و عیالم ايله امان و یرك بخیر جان کنزنی بولویورمن  
دیوب امان اولوب برمنزعه ایچین مدفون ایمش کوردی. امیر عسکرانی  
حضرت عمر مدینه کوندردی کلد و کی کون کیجه قریبا و لغین. واصحاب  
اختلاف ایدوب بعضیلر تقسیم اولنوق کرك. بعضیلر بیت المالد طوموق  
کرك دیوب بر طرف ترجیح اولنما مغن مسجد ده قویوب اکا بر مهاجرین وانصار  
رفی الله تعالی عنهم صباحه دك بکلدیلر. حضرت عمر واقع سند کوردی  
بر صحنه بر مقدار اخگر سوزانی طولدر مشلر کتوردرلر. حضرت نه قدر یوز  
چور زینه یقین کتوردرلر دی فرع ايله بیدار اولوب علی الصبح بلا توقف  
مهاجرین و انصاره و متبعین اختیار آراسند تقسیم ایدوب بردانه سن  
الیقومدی مقصود حکایت نیجه فایده در. اول خاتون جمیله محل طمع  
اهل هوی اولدوغیدر که صد دانه ایدی. ایکنجی بخیر جان که شهوت تابع  
اولیوب کند و دن ابعاد ایقله هالک اولیوب. بلکه منصب جمیل و مال  
بخزیه مالک اولدوغیدر. آچنجی لعل و باقوت فروزان حقیقت عالمن  
اخگر سوزان اولدوغیدر. میر علی شیر نوابی بوراده دیمشدر که **بیت**  
آتشین لعلی که تاج خسرو انرا زیورده. اخگری بهر خیال خام یختن بر سر  
دوردنجی غزاده اولان اصحابک امانتی که بونک کی خزینه بی کم و کاست  
ولایت عجمدن مدینه منوره یه ایصال یلدیلر. با آنکه بیلور و استرکسند  
بوغیدی. تبخنجی حضرت عمر رضی الله عنه کمال عدالتی که خزینه کرك اولد  
دیو بر حبه الیقومیوب فی الحال بین العائنین علی وجه الشرع البین قیمت  
بیوردوغیدر. والله اعلم تزوجدن غایت حسن و ملیحه دن. وغایت شوها  
و قبیحه دن دغا حتر از کرك. زیرا غایت قبیحه و لبعی نفس آنکه قناعت ایتمیوب  
حرم غیر نطلع. یا موتی دایما توقع ایتمکدن خالی اولر. پس اعتدال طلب اولر  
جینه فرط قبح کرك زوجه ده نه حسن و بها. میان کوز که خیر الامور اوسطها  
ودنجی شول خاتونه که جاء و منصبه کند و ايله مناسبتی اولیه راغب اولیه.

ودنجی کثرت اموال و اسباب. و وفرت ضیاع و عقاراتی اولدوغین  
خاطب اولیه. زیرا بومقوله ضفتلو عورتک تغلب واستعلا و تسلط  
واستیلا سینه مؤدی اولوب زوجه زوجه مخدوم. و اول غالب  
بومغلوب و لغیله امور زوجیت انعکاس. و آت الیه حال قوامون  
علی النساء. انعکاس اوزرینه اولوب تدبیر امور منزل خلل پذیره  
و انتظام امر معاش بر نقصان و تقصیر اولور. و خاتونی اربینک  
سیاست و ضبطندن اوج امری رعایت و اکتساب. و اوج نشندن  
تحرز و اجتناب ایتمک کرك. رعایت اولنه جو امورک اولی زوجندن  
زوجه سی هیبت و زرینه اولمقدور. زیرا زوج خاتونک نظرند مهیب  
اولیجی امتثال و امر و اجتناب نواهیسنده اهمال اوزرندن اولوب  
احوال منزله اختلال عارض اولسه کرك. و بوشرط اهم شروط در.  
بوشرط مفقود اولیجی عورت غالب و مراد اتی جالب اولوب. بلکه  
زوجنی تسخیر و کند و حکمنه مطیع ایتمکله امر مأمور. و مطیع مطاع  
اولغیله فسادات و فضایح و قبا حات و شنایع مرتب اولور که.  
دفعی ناممکن و رفعی نامیسور اولور. ایکنجی اولدر که زوج خاتونی تکریم  
و رعایت ایلیه اولدر که محبتی استعجاب. و مؤدنی تحصیل و اکتساب  
ایلیه که خاتون اول کرامتک زوالنی تصور ایدوب. اطاعت و انقیاد  
و مخالفت و اتحاددن خالی اولیه. اما بوکرامت و تعظیم حددن بیرون  
اولیه. که بومغلوب. و خاتون متغلب اولغیله ضرر مذکور مرتب  
اولیه. و رعایت و کرامت خاتونی دنجی نیجه نشنه ايله اولور. برایی  
ملایسرسنه. و حل و حال فاخر ايله که آنلاره حلال و قیئلرند مرغوبتی  
ذرجه کمال در. قدرتی یتدکجه و حال لرینه مناسب اولدوغنه رعایت  
اولنه. ایکنجی بی اولدر که آنی تدبیر منزل ده. مشارکت بلکه امور در  
اکا مفوض اولوب حفظ اقوات و اثاث بیت و ضبط جواربی و خدم صفا  
آنک تصرفند اوله. آچنجی سی اقربا و متعلقاتنه رعایت و اکرام اولنه



بوندن زیاده رعایت مثلا امور بیرونند دخی تصرف مطلق ایملک  
واهل حکم ایسه عزل و نصب ثواب و اهل وظایفند آنک شفا عتبه  
عمل ایملک و بوندن امثالی جایز دکلدر و سابقا دید و کم مضرتی مشقلا  
دوردنچی اولدر که چون خاتونک صلاح و عفاف و منزل ضبطند  
قدرت و کفایتی موجود اوله آنکه اکثفا ایدوب و اوزرینه غیر ی  
خاتون ترغیع یا جاریه تسری ایدوبه اگرچه حسن و جمال و نسب و تبار  
و ثروت و غناده بوندن زیاده دخی اولسه بعض عقلا مطلق بومعنا  
مکرون کوردیلر زیرا چون نسا نقصان عقل ایله معروف و غیرت  
مفراط ایله موصوفلدر و محتمل که اکمال غضب و غیرتدن بعض امور  
ارتکاب ایند که موجب اختلال نظام منزل و مورث فصاحت  
و خسارت کامل اوله و تعدد زواجه اقدام ایدنلرک منزللرین  
بجاده و خصام و سوء عیش و اختلال نظام مقرر در و ضروری  
مبتلا اولان حره اقل مرتبه زوجنک اموال و اوقات و اثاث بیت  
و آلائی حفظند تکامل اینه سی متعین در و حکما دیرلر که تعدد ازواج  
پادشاه جهان پناه لردن غیر کسینه جایز دکلدر زیرا ذن آنلاره  
مقام عبودیت در غیرت و حیث ایدوب مفاسد ارتکاب ایملک احتمالی یوقد  
و آنلاره ایتماک اولدر زیرا امر منزلدن تن جان کبی در و نیت کیم ایکی  
بدنه بر جان اولر کذلک ایکی منزله بر مرد لایق دکلدر و شرعا دخی  
ترکینک ثوابی سابقا ذکر اولمشدر و اوجنچی امر که رعایتی واجب ایدی  
اولدر که خاتونی بر شغله مقید ایدوب بطلال او توهمه قومیه لرا اگر  
ضبط منزل و لوازم معاش ترتیبندن و عبادات مفروضه و مندوبه  
فارغ اولورسه اوساط ناسدن ایسه غزل قطن و کتان و اکابر دن ایسه  
زرد و زلق و اکا مانند صنایع عزیزیه مشغول قله لزواجیه عدا الله فوق  
مستوفی نایغ کرین کتاین ذکر ایدر که سلاجقه زماندن قزوین خاتون  
بنت الب ارسلان سلجوقینک اقطاعندن ایدی و اول خاتون کاهی کلوت

ظاهر قزوین ده خرگاه ایله او تودردی اول زماندن قزوینک قنات  
آبی قلیل اولغله خلق عطشندن زحمت چکملر ایدی و اهالی شهر ملکه  
مزبور دن شهر بر کاریز دخی کتور می تمنا ایدوب بونیتا چون خرگاهنه  
واردیلر ایراقدن کوردیلر که اوکندن چرخ قوش ایملک اکیر و فکر  
ایلدیلر که بر خاتون بوقدر مالک لیکن یینه ایملک غزل ایند حب مال  
بودرجه ده اولیجی بزم القاسم بنده ول اولق احتمالمیدر ملکه حسن  
فراستله خاطر لرینه مطلع اولوب جماعتی یانه دعوت ایدوب  
دیدر که چرخ و دواک خاتونلرک پیرایه سیدر اگر بوکا مشغول اولرلر  
بجمله که فکر لی ناشایسته محله کید و داعیه نامناسبه اشتغال ایند  
بیلدرم که سزک بر القاسم سوزار ایدی بنم چرخ چویرد و کم کوردوب توقف  
ایتد کوز ندر بیان ایملک مقدرت یقشد کچه مساعد اولنسون اهل  
قزوین ملکه نک عفت و همتنه تحسین و ثنا ایدوب مراد لرین عرض  
ایلدیلر فی الحال صنادیق آجوب اموال بذل ایلدی و ناکاریز قزوین  
شهرینه کلیسجه یرندن قالدادی و ممکن اولد کچه خاتونی اعراس  
و مجامع نسا اولان مواضعدن منع ایدلر خصوصاً بوزماندن که  
نسا آراسندن اسباب هوا مشهور و بری برینه محبت که ماده امر  
سنبیع در معروف و مذکور در پس احتمالدیر که بعض فاسدانه جلس  
جلس اولوب امور فاسد جانینه تحریک ایدلر و اقل ضرری بودر که  
کند و دن فایوق حلی و حل صاحب لرین کوردوب تحسیر ایله کلون زوجنه  
تکلیف امور مذکور ایند یا قلت محبت و حرمت زوجه مؤدی اوله  
اما مجامع رجالدن خود فرض و واجب اید و کی ذکر و بیان محتاج دکلدر  
اول امور که زوج اندن احتراز ایملک واجبدر و اولکی بی اولدر که  
غایت محبت اظهار ایلیمه اگر محنت محبت مبتلا اولمش ایسه ستر و کم ایلیم  
که زن محبت زوجه واقف اولیجی محکم ناز و ادلال ایملکه عانم اولوب  
نه دیرسه امتثال اولغله جانم اولسه کرک و کثرت ادلال کثرت ادلال



مؤدی و ملق مقرر در آیهی سی اول در که مصالح عظمه و امور کلیه  
 آنرا در ایله مشاوره ایتمیه و جمیع اسرار و جفایای مودنه مطلع  
 قلمیه آیهی سی اول در که خواتینی مبادی عمر دن ضبط ایدوب ملاهی  
 استماعدن و رجال و صاحب جمال جوانلر مشاهده اولنه جو اضعاف  
 و عاشق و معشوق حکایتلر نندن خسرو و شیرین و یس و رامین کنی  
 و هنر کتابلری تلاوتندن و استماعدن منع ایدوب و تقوی و دیاق  
 معلوم اولیان عجایز و مترم اولان خواتین صحبتندن منع ایدوب  
 بلکه تمام سلیقه و کج عجزی قطعاً منزله قوییه لری و محارمه قارشدن  
 ابن عربی شاه توارخ یتوده ذکر ایلر که جهان تخت سکم که دختر یتوده  
 ذکر ایلر که ابتداء عقیقه و صلحه ایدی بغدادیه لردن بعض فاسد لری  
 آکا اتصال ایدوب آنی افساد ایلدیلر حال آذن حکایت سوء و نواح  
 بد نقل اولنور و بعض اخبارده وارد اولمشدر که خاتونلر یوسف قصه  
 تعلیم ایلدیلر یعنی عشق زلیخا و جمال یوسف ملاحظه سیله تحریک  
 سلسله هوا ایلدیلر و شرابا یچکدن بغایت تجذیر ایدوب لری زیرا کیفیت  
 شراب حیای رفیع و شوقی تهیج و طالب جانینه انقیاد و سماجت طبع  
 و پرور و بوخصال خاتونلرده جمع اولیجی فساد عظیم و فتنه کلیه  
 پیدا اولور و خاتونلر ازواجی قتنه حرمت و رعایتن زیاده ایدن  
 بش امر دز که خاتونه بوبش خصلتی رعایت لازمدر اولکی سی عفت  
 و ندر خنک بسترینه هم اجنبی کس نه نکین و حدیقه جمالندن بفرج  
 مرغ نظرن خوشه چین ایلامک در آیهی سی و جنک ماله کفایت  
 و ضبط و اسراف و اتلافدن صیانت یقندر حق بعض علما ذاهل اولدیلر  
 که ایکی سنه رجاله فضایلدن و نسا ده زدا یلدن برهین شجاعت  
 برهین سخاوتنر زیرا خاتونلر شجاعت اولیجی خوف زوج و غیر مقید  
 اولیون ظلام شب مواضع تنهاییه و ارمغه اقدام ایدوب مفاسد  
 ظهورینه سبب ملق احتمالدر و چون مجامع رجاله جیمقدن منع

اولیون

اولد قاری مقرر در شجاعتلر نندن نه فائده که دفع ضرر اعداء و حفظ و حما  
 دین و ملک در حاصل دخی و لری و چون نسا اغلب احوال حافظ مال  
 غیره و امین ضبط منزل زوجدر پس سخاوتلری مضر و زوجنک  
 منزلی مختل و ملغه مؤیددر و بورادندر که بعض شعر خاتونلری چنین  
 و بخل ایله مدح ایتدیلر شعر  
 قد زاد طیب حادین لکرام لها  
 ما بال لکرام من جبن و من بخل  
 و الحق انلارده دخی اعتدال  
 مرغوبدره و خاتونلر زوجی خانه سندن کند حیا لانه کفایت قدر و صدقه  
 دخی عادت خلوا ولد دخی قدره مثلاً بر سائله بر مقدار اتمک و بردانه  
 شمع و یرمک فقها قتنه دخی مخص دره و جناب رسالت یناهی صلی الله  
 علیه و آله بیودر که یا معشر النساء تصدقن فانی رایتکن اکثر اهل النار  
**راوی** ایدر که اول کون کوردم خواتین کوشلر نندن کوشواره و کردن  
 و ساعدلر نندن طوق و یاره لرین چیقاروب ببالا لک تکه آقارلر ایدی  
 شویله که دامن بلال حلی نسا دن مال مال اولدی و آیت کریمه دخی  
 ان المصدقین والمصدقات بیورلشدن پس انلارده دخی بخل صرف  
 رواد کلدر بلکه اسرافدن و خانه زوجن اتلافدن احتراز ذکر  
 آیهی سی زوجی خاتونک قتنه دایما مهیب و انک جانندن قلبی برهم  
 و نهیب اولمک و شول خاتون که زوجندن بی باک اوله اول منزله  
 ویل و هلاک مقرر در دورد دخی سی زوجیت امور دن اطاعت و انقیاد  
 اوزرینه اولوب زوجندن نشوز و مرادنن تمنع و عناد ایلدیه هر خاتون  
 که زوجنه کراهت و نفرت ایلدیه نکران اوله ظاهر قلبی مایل دکر آن اولمشدر  
 آذن خیر و صلاح منزل بر طرف و اکا نفوذ محبتی خرج عین غبن و محض  
 شرفدر ندکلو صاحب جمال اینه قطع نظر ایتک کرک چون دهان  
 موانستند دندان یوسیددر علاجهها اخرها دیمک کرک و دین  
 مهر ایچون زندانه کیرمک اولی و اساندر زیرا زن نامهربان ایلدیه زندان  
 مشغولی برندان قاضی گرفتارینه که در خانه بیینی در ابر و کرم



در خرمی بر سر ای به بند که بانك زن از وی بر آید بلند  
 بشنخی سی زوی عشرتدن مجامله و ملاطفه او زره اولی حق عتاب  
 بی موقع و ناز و دلال بی محل ایتمامك كرك كه ناز و ورود را از اولی حق  
 محبت و صفا آزا ولغه باشلر و عتاب بی حد و حساب اولی حق خانه  
 الفت و محبت خراب و بیابا ولغه قریب اولور **مفصله**  
 و یمرز خوبلرك نازینه مرغوب اولر لیک نازینی جوع ایتمك ایکن خوبلرك  
 پس جمله دن ظاهر اولدی که زن بر هر حال زوجه مطیع و منقاد و محترز  
 مخالفت و عناد اولق كرك و حدیث شریفه وارد اولمشدر که بر اعرابی  
 جناب رسالت پناهندن صلی الله علیه و سلم معجز طلب ایچك کنار و این  
 بر درخت بتشیدی اکا فرمان بیوردیلر یرندن بقدره الله قالقوب  
 حضرت اوکنده سر بر زمین ایدوب لسان فصیح ایله اداء شهادت ایلیچك  
 اعرابی در حال ایمانه کلوب اییدی یا رسول الله اجازت و یرسکا سجد  
 ایده یز بیوردیلر که اگر مخلوق مخلوقه سجد ایتمك روا اولاییدی امر ایدرم  
 که خاتون زوجه سجد ایده اییدی لکن سجد حضرت خالقه محضه  
 و مخلوقه غیر مرخص در حکم ایدرلر که زن نیک و قرینه صالحه محبت  
 و شفقت مادره و وقاعت و خدمت جاریریه و الفت و صداقت  
 دوستلر بکرز و زن بد نافرمانلق و تغلبدن جبارلر و تحقیر و استخفا  
 و مذمت زوج ایتمك دشمنلر و مان خیانتله اسراف و اتلاف ایتمك  
 او غریلر و حرامیلر بکرز و دخی معلوم اولسون که اگر زن فعل شیع ایله  
 موصوف اولور یسه اگر محل عرض و دینایسه مفارقتی ضروری واجبد  
 و اگر محل حسن معاش و منقض اوقات و مکدر صاف زندگانی یسه مفارقت  
 معقول و مناسبدر اگر بعض غریز لر قسم ثانی ده صبر و تحمل اختیار  
 و خشونت اخلاقی حدید طبیعته سوهان ملاحظه قلمشدر در آنک  
 کی که مولانا ناجی عبدالرحمن حاجی دیشدر که **بیت**  
 قرآن هست ناهوارئ زنا غنیمت ان دوشیمهای دور جیح را کانس سوهان

یعنی آنک جفا سنه تحمل و اذاسنه صبر ایتمکله کند و نفسلر بی تهذیب  
 و حسن خلقی تحصیل و ترتیب قصد ایدرلر یش اما بوطریق اهل کمال و متمدن  
 خواص رجالدر اما عامه ناس و کافه خلقه مناسب مفارقتدر **مثنوی**

زن بد در سرای مرد نکو	هم درین عالمست دوزخ او
زینهار از قرین بد زینهار	وقت آرینا عذاب النار

و اگر مفارقت صاعدا و لاده مؤدی ولور یسه قسم ثانیه صبر و تحمل  
 طریقه سالک و ملق اولی در و بعض بلغای عرب دیشلر که نسانك  
 بشنوعندن احتراز كرك خانه منانه آفانه کینه القفا خضراء الدمن  
 خانه اول عورتدر که زوج سابق ذکر و اکا حنین و اشتیاق ایتمك دن  
 خالی اولیه منانه اول عورتدر که زوجه مالی یا جاهی ایله منت ایتمك دن  
 خالی اولیه آفانه اول عورتدر که مرضندن یا زوجندن شکایت و اینی  
 ایتمك عادت اوله کینه القفا اول عورتدر که عفتدن هت اولوب خلق  
 زوجنك آردنجه دیوت و کشکان دیوتم و غیبت ایدوب قفا سنه داغ کوی  
 اوله خضراء الدمن اول عورتدر که حسن شکلی اوله و لکن اصل و نسب  
 خسیس و دنی اوله دمنه لرده کما سکی سرای یرلریدر که تربله لرده  
 بتمش تازده یشل سبزه تشبیه اولمشدر که کندوسی سبز طری ایکن  
 منابتی سرقین و نجاستدر و بو تشبیه بد یعك مخترعی جناب رسالت  
 پناهی و نبوت دستکاهی در صلی الله تعالی علیه سلم که اتیان جوامع الکلم  
 مشرفدر حدیث شریفه وارد اولمشدر که **آیاه و خضراء الدمن قالوا**  
**یا رسول الله و ما خضراء الدمن قال المرأة الحسناء فی منی السوء**  
 علما ایدرلر که بو تشبیه بدیعی اول حضرت بیوردی بعض علما **روایت**  
 ایدرلر که رسول الله صلی الله علیه سلم اصحابدن زید بن حارثه بیوردی که  
 یازید تزوج ایله که عفتکه عفت منضم اوله اما بش قسمتی تزوج ایله  
 زید اییدی یا رسول الله آنلار نه لردر بیوردیلر که شهره کبر هند  
 شهره لغوت در شهره یعنی کونلور و دیلور یعنی حشری دیکلر



قهره طویل مزوله در یقین و زون بویلو آرق عودت در قهره  
 مجوز مدبر در یقین کیر و سنه کتمش قری عورت در هند در قصیر  
 ذمیه در یعنی قصه بویلو چکن عودت در نفوت غیر ردن ولری  
 اولان عورت در مشایخ عربدن برینک اوغلی تزوج استیجک دیراید  
 یابنی ایالک والغضوب القلوب الرقوب یقین ای فرزند صقن غصوب  
 عورتدن یعنی دایما غضب و زرنه اولان عورتی آله قطوب دایما  
 یوزی دورک اولاند در قوب اول عودت در که زوجینک موتی و میر  
 و مهری تمام المغه مترقا وله امام ماوردی کتاب ادب لدین و الدین  
 ایدر که عقد نکاح یک نوع شرطی و ارد بر نوعی مخصوص که نکاح  
 لازمدر و بر نوعی دخی غیر مخصوص در که اختلاف زمان و مکان یله مختلف  
 اولور اما محصور اولان شروط لازمه اوج در اولکی سی دین در که  
 مقتضی ستر و عفاف و مؤدی قناعت و کفاد در ابوهریر رقی الله عنه  
 بیوردی که هیچ خاتون مؤمنه زوج مؤمنی سومیوب دایما بغض و نشوز  
 اوزن اولق یوقدر بر خلقندن نفرت ایدر بر خلقندن راضی اولق  
 ایتلاف مقرر در آیکنجی سی عقل در که حسن تقدیر امر و صواب تدبیر  
 آنند زصادر اولور جناب نبوت بناهیدن صلی الله علیه و سلم مرویدر  
 عَلَیْکُمْ بِالْوَدِّ وَالْوُدِّ لَا تَنْکُحُوا الْحَمَاقَ فَإِنَّ صُحْبَتَهَا بِلَاءٌ وَوَلَدُهَا  
 ضِیَاعٌ و دخی بویر مشلد در که الْعَقْلُ حَيْثُ كَانَ الْوَفَّاءُ لَوْ أَنَّ  
 کفایت در که انکله عارزایل و معاونت و استکثار حاصل اولور حد  
 شریفند و اید اولشد در که تَخَيَّرُوا لِنُطْفِیْکُمْ وَلَا تَصْنَعُوا إِلَّا فِي الْكِفَاءِ  
 اکتم بر صیغی که حکما و عربدن اولادنه وصیت ایدر دئی که زنها دسری  
 جمال ظاهر محبتی کفو ظاهر ارادتدن مانع و غلبه شهوت سری تأید  
 فارغ اولغه قانع ایلمسون که نکاح لیمه نسب کوزده اولان شرفی زاله  
 و زبان طاعتی اطاله ایلر تدعی معلوم و معمول اولق کرک که طلب  
 تزوج و ارادت تأهل ایدن کمسنه نک مرادی دین و حق و حسن خلق

دعوت

و عصمتا وله نیجه کمسنه بوزمانه ده بود اعیله ای اراده ایتیوب  
 ارباب جاه و مناصب بناتن الوب آنی وسیله منصب و جاه ایدر  
 بعضی مال وافر و بجهان متکاثر صاحبی اولنه تعلق ایدر بعضی دخی مجرم  
 حسن ظاهر و جسامت و سمن محسوس اولنه میل ایدر اما غالباً عادت  
 ربانی و سنت الهی بونک و زرنه جاریدر که منصب و جاه ایچون الآن  
 کمسنه نک وسیله صاند دخی شخص یا وفات ایدر یا عزل اولور بونک  
 و خاسر قالور و مال طلبی ایچون تزوج ایدر نک یا ظنی خطا ایدر و  
 ذات مال صاند دخی یا فقیر یا متوسطه الحال و جهاز و جواری رابع  
 و عواری جیقر یا مالق بذل زوج طامعه ایتکدن اول و بجهله منجر  
 و مرتدع اولور که زوج اندن فرضاً فرضاً سنه المغیله مستغ اولق دخی  
 مستغ اولور و جمال تصور یله دامه دوشنلر و مکس وارد و شابنا پاکه  
 اوشنلر چوقا اولور که بر فبیجه شوهای زینخاد یوصا برلر و بیر زن  
 فرهاد کفی شیرین خسرو دیو اترلر قبیجه عجمون کشف جمال زرد و عرض  
 دلال سرد قلدرن صکر مغرور نادان نیه اوغراد و غن بیلوب ندامت  
 و تأسف و تحزن و تعلق ایدر و مدد اوردن بورون نه در اول بورون  
 بدن غیر یکه استرسک کورن دیمکه باشلر اول اعرابی کی که عجمون  
 قتات صانوب طالب و اهلندن خاطلر و لوب بعد النکاح فغان و فراق

و بوابیاتی انشاد ایدر ایدی که	عَجُوزٌ نَمَتٌ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً
و قد ییس الجنان و اهد به الظاهر	وَمَا غَرَّبَنِي إِلَّا خِضَابٌ بِكِفْهَةٍ
و کل بعینهم و انواها الصفر	تَدْرُجُ إِلَى الْعَطَارِ بَنِي شَبَابِهَا
و هل یصلح العطار ما اشد الدهر	فِي الْوَاقِعِ جَالُ فَايِقٍ وَمَرْدُهَا

عاشق و لوب تزوج ایدنلر دخی غالباً عشقی زایل و طبعی جانباً خرم مایل  
 اولوب دور و دراز نزاع و جدال اخری افتراق و انفصال اولسه کرک  
 اما نظری دین و عفت و صلاح آخرت اولانلر خوجل و علامه یقین و یقین  
 اولوب حسن نیت یله فقر دن غناه و ثروت ذلکدن جاه و رفعت ایلدنه



كركه نیتیکم حدیث شریفه وارد اولدی که **شکر المرأة لما لها ولما لها**  
وَحُسْنُهَا وَلِدِينِهَا فَعَلَيْكَ بِذَاتِ الدِّينِ وَدَعْنِي بِمَوَاسِلِهِمْ دَكَ مَنْ تَزَوَّجَ  
امْرَأَةً لِعِزِّهَا لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا ذُلًّا وَمَنْ تَزَوَّجَهَا لِمَالِهَا لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا فَقْرًا  
وَمَنْ تَزَوَّجَهَا لِحُسْنِهَا لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا دَنَاءً وَمَنْ تَزَوَّجَ امْرَأَةً لَمْ يَزِدْ  
بِهَا إِلَّا غَضَبًا وَتَحَصَّنَ فَرْجُهُ أَوْ يَصِلَ رَجْمُهُ بَارَكَ اللَّهُ لَهُ فِيهَا وَبَارَكَ  
لَهَا فِيهِ صَدَقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَدَعْنِي مَعْلُومَ أَوْلَاهُ كِتَابُ  
بَابُ مَنْكَوَرِ الْأَنْفَالِ فِي مَضَائِلِ قِيَامِ حَقِّ زَوْجَتِهِ قَادِرِ الْأَنْفَالِ وَأَنْدَرِ نَزْجِ  
سَبِيٍّ إِلَيْهِ ظَلَمَ وَمَعْصِيَتِ صَادِرِ الْأَمْلِيَانِ أَمَّا أَيْلَهُ أَوْلَاهُ نِكَاحُ دَنْ  
فَرَاغِ زَوْجَتِ عَزُوبِيَّةِ اصْطِبَاحِ لَا زَمَ دَرِ بَرَمِ عِلْمِ مُرْدِيرِ كَرْدِ نِكَاحِ حَاتِ  
تَوْقَانِ وَاجِبِ بَرِ بَعْنِ غَلْبَةِ شَهْوَانِ وَحَالَتِ اعْتِدَالُ مَسْتَحْقِ حَالِ  
جُودِ حَرَامِ حَكَا ائِدِرِ كَرْدِ هَرَكَمَسَنَةِ زَوْجِهِ سَنَةِ تَأْدِيبِ وَسِيَّاسَتِ  
وَمَنْزِلَةِ تَدْبِيرِ وَسِيَّاسَتِ ائِمَّةِ قَادِرِ أَوْلِيَةِ لَا زَمَ دَرِ عَزُوبِ وَأَنْفَرِ  
أَوْزِينَةِ صَابِرِ أَوْلُوبِ تَزَوُّجِ أَنْدَرِ صَادِرِ أَوْلِيَةِ بُوَسْبِدِ نَدَرِ بَعْضِيرِ  
تَزَوُّجِ ذَمِّ ائِدُوبِ دِيمَشَكِرِ **التَّزَوُّجُ الْإِزَامُ مَرْزُ وَأَنْفِطَاعُ ظَهَرِ**  
**وَأَنْفِطَاعُ دَهْرِ وَفَقِيرِ دِيمِ التَّزَوُّجُ عَرَامَةُ مَهْرٍ وَنَقُوسُ ظَهَرٍ وَتَجَرُّعُ مَهْرٍ**  
**سُرُورُهُ إِلَى سَبُوعٍ وَسَلَامَتُهُ إِلَى شَهْرِ وَدَعْنِي دِيمِ ائِدِي **التَّزَوُّجُ****  
**سَلَامَتُهُ مَدَّةَ شَهْرِ وَغَرَامَتُهُ مَدَّةَ الدَّهْرِ وَشَاعِرُ فَارِسِي كُوبِ عِشْدَرِ**  
**بِرَّيْ يَكْ دَمِهِ شَهْوَتِ كِهْ خَاكِ بَرَسَرُو اسِرْزَنْ نَوَانِ شَدَّ بَسَالِهَائِي دَرِ**  
**وَشَيْخِ مَصْلَحِ الدِّينِ سَعْدِي شِيرَازِي دَعْنِي بُوَدِرْ كِهْ **مَشْنُوعِي****

چه نفر آمد این يك سخن زان دو تن	که بودند سرکشته از دست زن
یکی گفت کس را زن بد مباد	دگر گفت زن در جهان خود مباد

لكن بونلاردید که زکی تزوجید اندن ظلم و عقوق صادر و اقامت  
حد و حقوق غیر قادر و لاند در و الاخصین نفس و فرج و تحسین  
بذل و خرج و تعلیه پایه همت و تنمیه و تکثیر امت و فرقه دها بین  
وامت شیاطیندن خروج و ذرو حفظ مال و دین و نفسنه عروج

تزو جدن غیر یایله اولمز	<b>مَشْنُوعِي</b>
خرابت کند شاهد خانه کن	بر و خانه آباد کرد ان بز ن
زن خوب خوش خوی آراسته	چه ماند بناد ان نو خاسته

چون بوقواعد شریفه بیهامثال و نکاح شرعی یایله بر کریمه بیهامثال  
لا بد اولاد و انسال و اعقاب و اطفال حاصل اولسه کركه که منزلت  
رکن تالشیدر سابقا ذکر اولمشدر پس آنلرک دخی تربیت و تقویت  
و تأدیب و تقدیر یایله لازم در انکیچون بوباب وضع اولندی  
**باب در بیان آداب تربیت اولاد و اطفال چون ولد**  
اگر پسز اگر دختر وجوده کله حق تعالی بیهامثال و ثنا ایلله و آتی محض  
فضل و موهبه حق بیلله اگر دختر ایلله یا فقیر کثیر العیال ایلله زیاده  
بیمصنود و متبرم اولیه که حق تبارک و تعالی آنک رزقنی تقدیر ایتشد  
ممکن در که بکفایت تبرم ایلد و کی مولودک باشند سعادت  
در رزقند و سعت قوتلش اولوب قدوی بد زینه موجب اقبال  
و ارفاق و سبب وسعت اموال و ارزاق اوله و اهلنه دختر ولادت  
ایتدک دیواظهار ملائک ایلله زیرا اختیار دن خالی در بی اختیار بی  
لوم جهل دن ناشی دن **حکایت** ابو جرح دیر لبر اعرابی نک خاتونی  
دختر ولادت اید یچک متاکم اولوب اهلنی مهاجرت و خباء آخره  
نساکن اولیچک خاتونی بکا ایدوب بوبیتی صدا ایلله او قودی شعر  
**مَا لَإِنِّي خَمْرَةٌ لَا يَأْتِيَنِي وَإِنَّمَا يَأْتِيَنِي الَّذِي أُوتِيَنِي**  
اعرابی اشیدوب رقت ایدوب اهلنه راضی اولوب صلح ایلله چمه  
کلدی پس مولوده اسم حسن وضع ایلله که زمانک اسماسنه  
موافق اوله زیرا که نام نامنا سبدن مدت عمرندن متاکم اولسه کركه  
و نیچه کمسنه اسمنی تغییر ایدوب کند و بیهامثال اسم وضع ایلز امتاینه  
تمام متروک اولمز افاضل دن برسی اولادینه دیر ایدی که بن سیرغ  
ولاد تکزدن اول و ولاد تکزدن مانده و ولاد تکزدن صکره احسا



اید و بدورین. و لا تدن اول نیجه احسان و لوردیسه لر دیر ایدنی که  
ولاد تکرذن اول سزی حریر سنا و اصیلات خواتین دن تحصیل ایدم  
قبایل دنیه. و عشایر خسیسه دن احتراز ایدم که مدت حیات کوزد  
مطعون طعن طاعن و مشمول لوم لایم لاعن اولیه سز و حین و لا کز  
اسائی حسانیله تسمیه ایدم که طول حیات کزده قبح اسفکوز ایل  
مثالم اولیه سز و لا تکرذن صکر انواع تأدیب و تربیت و تهذیب  
و تقویت ایدم که ممتاز قرآن اولد و کز و جاهل غبی قالوب زمان  
حیات کزده مما کوزه طالب و ولد و کز. بعد ایودایه قیلنه که صحیح الجسم  
کامل القوی امراض و اسقامدن بری. و عقلی صحیح و خلقی سلیم اوله  
و حکما دیشلرد که الرضاع و لادۀ ثانیة و دایه نك اخلاق  
و عاداتی و سودی غذای مولود اولغیله سرایت ایدوب مولود  
آنک اخلاقی ایله تخلق ایدر حکما دیر که بر مولود کبود چشم اولسه  
دایه حبشه یه ارضاع ایله سیاه چشم اولد. پس مرضه صورت  
ظاهرم ده بومرته یه تغییر افاده اید بک صفات باطنیه دخی تغییر  
و یرمسی مقرر در چون رضاع تمام اوله تربیت مشغول اولوب  
علی التدریج افعال حسنه و اخلاق رضیه تلقین ایدوب مساوی  
افعال دن منع ایدوب عار و عیب و لاجق افعال اقدم اید کجه  
های صقن عیدر بردخی بونی ایله دیوب تعزیف و تقریع اید لر  
اطفالک لوح ادر اکتری ساده اولغیله هر جانه قابلدر اگر چه  
اکثریاد ذایل افعال مقتضای طبع بهیمی اولغیله اکما یلدن کن  
زجر و منع و تنبیه و توبیخ اولیجک لوح ساده اولغیله امتناع و احتراز  
دخی قیلند تمکن ایدر نیت کیم دیشلرد در **نفس**  
أَنَا نِي هَوَاهَا قَبْلَ أَنْ أَعْرِفَ الْهَوَى فَصَادَفَ قَلْبًا خَالِيًا فَفَقَّ كَمَا  
و اکثر اکبر زاده لرده سغه و قلت عقل و معاش شایع و فاشدر  
حتی بعض اهل منزل آنلاری السقیه چکبی دیوب تعریف ایتشد

همانا زمان صباه قتی اعزاز و رعایت سبب ایلله دایه لر و مربیلر  
اصلا بر فعلدن زجر و توبیخ ایتیب هر نه دیرسه آفرین دیوب  
هر نه ایشلر سه تحسین ایتد کتری اجلد ندر و حکما دیر که تربیت  
اطفالدر فعل طبیعتیه اقتدا ایتد کرک. یعنی هر قوت که اول حادث  
اولد. آنک تهذیب و تکمیلن اول ایتد کرک. و اول قوت که اطفالدر  
اول حادث اولد قوت حیا در. اگر صبی ده حیا غالب اولوب اکثر اوقات  
آدم یانند باشن آشفه ایدوب و قاحت یعنی بی ادبک ایتد سه  
نجا بقتنه و حاصل اوله جاغنه دلیلدر. پس دلیلدر اقدم و تهذیب  
اهتمام کرک. و اول تأدیب و لدر که ذایلله موصوف ضد اخلاطه  
منع اولنه. و سغه و فحش ایلله موسوم. و لعب و طوق قی مشغول  
صبیان و غلمانله مجالست و مصاحبت ایتد رلیه که هنوز ساده اولغیله  
آنلارک اخلاق و اطوارین تخلق ایلله که طبیعت سار قدر. خصوصا  
که زمان صبی و موسم صغرده اوله. پس آداب دین و سنن شرایع سلی  
تعلیم و تلقین اید لر. و فرض و سنت و حل و حرمت ندر یاب یا تعلیم  
و تنهیم اید لر. و فرائض و واجباته مواظبت و مداومت ایتد و ره لر  
نیت کیم حدیث شریف و ارد اولشد که اطفال کزیدی یاشنه وارد قل  
نماز قلغی امر ایدک. اون یاشنه واریجی قالمز لر ایسه ضرب ایدک.  
و تکاسل و تقاضی خوی ایتد کن غایت صافته لر. و دایما یانند  
اخیار و صلحایی مدح. و اشرار و اشتیای ذم و قدح اید لر که شرور  
هارب. و خیراته راغب اوله. اگر بر امر قبیحه اقدام ایدر سه. اولاسر دیش  
صریح ایتیب مذمت ایلله تحویف اید. آنی سهو حل اید لر یا ایتد  
اکلدوب آخر صبی بی مثل ایدوب اول بو فعلی ایتد شوم مقوله عقاب  
اولش دیر لر. و الحاصل ایجاب ایتد سه کند و یر سن شوبله ایتد سن  
دیمیه لر که معلوم اولدی بکا کلی عقاب اولدی دیوب معاوده یه اقدام  
ایتدیه و صلح برین طر یوب آشکاره قویوب و کند وی ملابس فاخره ایلله



تربیتی ایلیمه لر. و حاجت و ایمنجه خاتم طاقیه لر. و دایم یاننده ماکل حسته  
و ملابس مرتبه بی تحقیر ایلیمه لر. و ذهندن مقرر ایدم که زینت و زیب  
خاتونلر مناسبدر. اولرک زین و زینتی حلی و حلل ایلله دکلدر. بلکه

هنر و کمال و فضل و افضا لله در **زن نه مردی کن و دست کرم بکشا در**  
مرد را بهر کرم زنا برای زیورست **و خاطر ند مرکز ایلیمه که مرتب**

حلیه لر و ملون جامه لر عودتلم لایقدر. و اکل و شرابی مطمح نظر و تقا  
همت ایتک کا و و خر علف خوار عادتیدر. بومرته ده قالمق حیوانات

حسیسه به برابر اولمقدربیت **باب و سبزه قناعت مکن زباغ جهان**  
که این قدر علف کا و و خر تواند بود **و تو مقاله ایاتی تعلیم ایدم لر.**

و بونک کی نصایحی تکرار ایدم که طول زمانله خاطر ندن قاله. و مقبول  
طبعی اوله. و بونک ضدین سویلین کسه لر دن خاصه که امثال و اقرا  
که جهان دن مرادیمک و لیجک و کیمک و بغلهمقدردیدلر منع و تحذیر ایدم  
اختلاط ایدرمیه لر. و اطفال دن ابتدای نشو و نماده افعال قبیحه  
صاد زاولسه کرک. زیرا نفس اماره موجود و حاصل و عقل که مانع  
و عقال قباح در. هنوز غیر کاملدر. بعض اطفال دن کذب و نمیت  
و بعض دن سرقه و خیانت و بونک امثالی کید و مکر و ضرر نفس و غیر  
چوق واقع اولور. اما همان منع و زجر و محفل اولد و غی مقدار تأدیب  
و سیاست ایتک کرک. و زمان صباه دایما نفایس اطعمه. و لذایذ اشر  
و یرمیوب کاه کاه نان خشک ایلله اکتفا ایتک کرک. که زمان ایلله اطوار  
زمان و اسفار زمین و مکان ایتکده اول مقوله احتیاج اولد قد  
انکله دخی اکتفا ایتکده قادر اوله. نیمه کیم بعض روم شهزاده لرینه جنک  
و برادر دن هزیمت واقع اولوب کیلار و خزینه سندن دور. و نفر  
معدود ایلله کریزان و مجبور و نان و زاد غیر مقد و زاولد قد بی غلله  
عاجز اولجی نان تنک که یوفته دیدکریدر. بر دوستای دن آلمش  
شاه زاده معتاد اولما مغن تناوله قادر اولوب جهد عظیم ایلله

بر دوستای بولوب ایتانده بر قطعه کلیجه زوستانی کتور و ب  
برمقدارین تقدی ایدوب. باقی سن غلامنه حفظ ایتکد امر ایتش. پس اولط  
ناز پروردلک سلاطین و امرایه مناسب دکلدر. بوقدر قالدی که  
اوساط ناس اوله. و اطفاله صباح غذا سن چوق و یرمیه لر که ذهندن  
بلادت و طبیعتنه کسل و یروپ تغلن مانع اولیه. و ات و حلو و میو  
و سریع الاستحاله نشن لر چوق و یرمیه لر. و طعام یریکن خصوصاً میو  
یریکن صوابچورمیه لر. و مسکرات دن اگرچه هر کسندیه واجبدر اجتناب ایتک  
اما اطفاله اجتناب بغایت لازمد. زیرا مزاج لری حار و رطبد. غایت  
مضرور. و آنلاری غضب و قهقر و خفت و وقاحت. و فساد و باعث اولور  
و ملکات ردیه طبیعتلر دن مستحکم اولوب ازاله سی عسیر و ضرر کثیر  
اولور. و اول طایفه نک مجالسند دخی ایلیمیه لر. و آنلارک حکایات  
و اشعار منفسقه و معشقه لرین استماع ایتدرمیه لر. اگرچه بعض کسند  
اشعار ظریفه طبیعت اطفاله رقت و رکاو و یروب لطافت افاده  
ایددیرلر. اما صحیح دکلدر. ضرری فایده سندن آرتوقدر. و وظیفه  
درس و تعلیم تمام ایتیمجه غناسن و یرمیه لر. و بعض اموری اخفا  
ایتکده طبعی معنی ایتیمیه لر. که اخفا ایتکده معتاد اولوب قباچه اقدام  
ایلمیه. و کیمجه چوق او یومقدن و کوندن مطلقا او یومقدن منع ایدم  
و اسباب تنقیدن یازین سرد ایدم لر. کتمک. و بیوک مروحه لر صالدر مق  
والن آیاغن او و درمق کبی. و قیشن قالین کورکدر و غایت ایسیجاق  
یرلرده او تو دمقدن منع ایدم لر. و پیاده یور و مکه و سوار اولغنه  
ریاضت ایتدوره لر. و حرکت و سکون و طور مق و او تو دمق و سوزق  
و طعام یمک بوجمله ادا این تعلیم ایلیمیه لر. نیمه کیم عن قریب بیان اولنکرک  
و کذب سویلکدن و یمین ایتکدن اگر صادق اگر کاذب منع ایلیمیه لر. و  
مجالس رجاله سوزی از سویلوب صور دقلری نشنیه جواب و یریکه  
اقتضار ایتدوره لر. و صحنک بسیار و بی قریب حرکات. و اوضاع یموده



منع اید لر. و معلم صالح و دیندار. و عاقل و پرهیزگار. سلیم الخلاق  
 صحیح العقل کسند اوله. و اخلاق حسنه و آداب ملوک و اکابر و واقف  
 و غضب و حلم معتدل اوله. غایت حلیم اولیه که تأدیب و تهدید  
 عاجز اولور. نیت کیم شیخ سعدی علیه الرحمه دیشدر **بیت**  
 استاد و معلم جو بود بی آزان خرسک بارند کودکان در بازار  
 و غایت غضوب و متور دخی اولیه. بهر ده غضبند طفل ملوک.  
 و تعلیم علم و ادب بدن نفور اولیه. و مکتبه تعلیم ایتیه لر. اما خلق و ادبی  
 مستحسن اولان مردم زاده لر ایله بیله هم درس و تعلیم اولسنه که  
 انلردن کسب کمال و خلق حسن ایتیک احتمالی اوله مجوز دره. اما بوزمانه  
 قلیل الوجود دره. و معلم ضربا یله تأدیب ایتد که فریاد و شنااعت ایتد  
 منع ایدوب. بوفعل ضعفادر دیر لر. و معلم دخی اول ضربی آرایه. اما  
 غایت مؤلم اید که معاودت ایتد محترنا وله. و معلم دخی بی موجب  
 ضربا یلیه. و طفلی سخاوت معتد اید لر. و اقرانه احسان و بر ایتکی  
 تلقین اید لر. و آنلاره تکبر و تجبر و استهزا و از در ایتد کدن کلی منع اید  
 و صدقه ایتد استسه آنک الله و یروپ صدقه ایتد و ره لر که معتاد  
 بدل اوله. و مال دنیایی کوزینه حقیر کوسرم لر. و سیم وزره محبتدن  
 و صقله سندن تنفیر اید لر که محبت سیم و زر حیات و عقاربیدن بدتر  
 امام غزالی. و اجنبی و بی آن غیب الاضنام. آیه کریمه سنک تفسیر بند  
 اصنامدن مراد سیم و زر دره. و بی و اولادی سیم و زر محبت و تعلقت  
 که معناده عبارتند حفظ ایله دیمکه اشارت بر دیر. و هر کون بر مقدار  
 عطلت زمانه لعب و بازی به رخصت ویر لر. اما فحش و قباچه مشغل  
 بازی اولیه. و پدر و مادر و معلم و اولو برادر هر برینه نظر تعظیم  
 و اجلال و آنلردن حیا و خشیت وزره اولمغی عادت ایتد و ره لر. و پدر  
 و مادر که محبت مغرط لری اولورسه ۷۷۷ امکان اعلام ایتیه لر زیر طفل  
 اکا مطلع اولیحق خوف و خشیت قالمیوب تعلیم علم و آداب بدن نقصان

اوزره اولور. اول سبیدن جور و جفا ی استاد. مهر و محبت آبا و اهل  
 تراجم اولور. نیت کیم شیخ سعدی رحمه الله علیه دیشدر **مثنوی**  
 پادشاهی پسر بمکتب داد لوح سیمیش بر کمار رضا  
 بر سر لوح او نوشته برن جور استاد به زهر مید  
 اما بعضی آبا که عقل سلیم و نظر دور صاحب اولور. مهر طبعی سنی دخی  
 اظهار ایتیوب تأدیب و تهدیب ایتد که تقصیر ایلر. و بومقوله  
 پدر که ظهیر فاریابی روزگارندن شکایت. و قلت تربیت اهل هنر  
 حکایت. ایتد و کی قصیده سنده ذکر ایدوب دیر که **نظم**  
 مراد دست هنرهای خویش تر فریاد که هر یکی بد کمر کون داردم ناش  
 نمتی که من از فضل در جهان دیدم همان جفا ی پدر بود و سیلی است  
 و چون مرتبه طفولیتدن ترقی ایدوب اغراض مطالب رجاله واقف  
 و لعب و لهو دن دخی اعلام مطلب و مرام و ار اید و کنه عارف و لیحات  
 که تفهیم اید لر که خیل و حشم و ضیاع و عجبید و مال و منال و اسباب  
 و فراش استعمالدن غرض تصحیح مزاج و خرو برد و جوع و عطش لامندن  
 بری اولوب مزاج سلیم و قوای صحیح ایله کسب کالات معنوی به واستعد  
 تأهب دار البقا تحصیل ایدوب جواد قرب عزیز مقتدره. سعادات حقیقی  
 فایز و مرادات جاودانی حایز اولمقدرد. والا مجرد تنعم و خواب و خود  
 و ترفه ماکل و مشارب. و تفکک و ملابس و مناح حیوانات عجم و بیاهم  
 هایه به دخی میسر در. تا کیم همتی عالی و مقصد نظری محل سالی اولوب  
 اندر صکر اشتغال علوم و تحصیل فنون دوشوره لر. و تحصیل علوم  
 نیجه ترتیب و تدبیر کرک کتاب اولور ذکر اولمشیدی آنک اوزرینه  
 عمل و اشتغال اولنه که منتهای علوم علم اعلای الهی در. اکا و اصل اولوب  
 آبا و اهلانندن تقلید ایله متلقن اولد دخی عقاید برهان و دلیل و ساطیل  
 متیقن اوله. و اولی ولد که طبیعت و استعدادنی تقریر ایدوب نهفته  
 طبعی ملایمه و استعدادی مناسب ایلر اکا اشتغال اید لر زیر هر کسند



مبدأ فطرته برفته و مستعد و برصناعته متبحر دره و بوقضیه ده  
 حوصل و علانك سرخفی و حکمت غامضه سی و ارد دره و اول حصول  
 نظام عالم و قوام نبی آدم دره زیر اسابقا دیدك كه جمله صناعتان احتیاج  
 و ارد دره و بقای مقدر آنلا سر اولمز پس اگر جمله بر استعداد اوزرینه  
 مجبول و هر کس بر همت اوزن منظور اولسه صناعات مهمه و علوم و فنون  
 متنوعه صنایع اولوردی و هر کسینه اشرف صنایعه مشغول و اواسط  
 صنایع تحصیل دایر سندن معزول اولوب نظام عالم باطل و کارخانه  
 معاش خالی و عاطل اولوردی پس حکمت الهی اقتضا ایلدی که هر طبیعت  
 برفته مناسب و هر استعداد بر صنعت ملائم اوله **ذلك تقدير العزيز**  
**العليم** و انسان مستعد اولدو غی صناعته اشتغال ایدیمك زمان سیر  
 و سعی غیر کثیر ایلله تحصیل ایدر اما غیر استعداد نه طالب اولمق زمان  
 تصدیع و استادنی تصدیع ایدوب بالآخر یا حاصل اولیوب یا خود زمان  
 کثیره نئی سیر حاصل اولمق لازم اولور **حکایت** اولور خلیل رحمت  
 علم عروضی قوت قریحه ایلله استخراج ایتدکن صکره طلبة علمه تعلیم ایدر  
 بر کسینه بوفته غایت حریص اولوب نیجه زمان سعی شدید و جهد جهید  
 ایدوب هیچ نشانه فایز اولیوب خلیل تمهیدن عاجز قالدی آخر  
 خلیل ایتدی که بوبیتی تقطیع ایلله **شعر** اذا لم تستطع شيئا فدعه  
 وجاهد به الى ما تستطیع اشارت خلیل فم ایلوب من بعد تردد  
 خلیل فاضل و تصدیع و تصدیع بی طایل ایتدکن فراغت ایلدی خلیل  
 ایدر بمرتبه بلاد طبعی ایلله بواسطه فم و تأدب ایتدکن تمام  
 تقبیل ایدم و چون برفته و برصناعته اشتغال ایتدوره لز فی الجملة  
 بر مقدارنی تحصیل ایدوب فراغت ایلیمه مثلا کتابت و انشا علمنی مراد ایلله  
 اقلا تجوید ثانیاً تهذیب نطق و براءت کلام و حفظ رسائل و خطب خطبا  
 و فضلاء و امثال و اشعار بلغا و فصحا و محاضرات و حکایات ظرفا  
 و نحو صرف و لغت و سایر لوازم علم ادب بلکه حساب و قواعد دفر

جمله سی تحصیل و تکمیل ایتك كرك كه فتنه سرافرازه و اقرا و امثالند  
 ممتاز اوله والا مجرد دیوانی چه خط و برقاج فقره و مکتوب و سرنامه  
 غلط کورمکله آدمی منشئ و کاتب اوله من بلکه او مقوله کاتب اولور  
 که حقند دیشلر در **شعر** فدع عنك الكتابة لست منهم  
 و لو سودت وجهك بالمداد و دیوان الخراج یحذف جیم  
 و دیوان الصبیح یفتح ضاد اما دیدو کمر شول علم قند دره  
 که مقصود حقیقی و مطلوب بالذات اوله مثلا بر کسینه رئیس الکتاب  
 فرزند ی اولوب کند و دخی منصب پد ره واصل و اول صنایع حاصل  
 ایتك استیه دیدو کمر ایتك لازم اما بر کشتی فن ممدن غیر بعض فنون  
 دخی بالکلیه خالی اولمق ایچون تحصیل ایتك استیه آنه افراطله توغل ایدر  
 جمیع جوانب و لوازمی تحصیل ایتك لازم دکلدر مثلا فقیه فی الجملة  
 علم میقانندن نشنه کورمك استیه هیئتدن شرح جقمینی و میقانندن  
 بعض رسائل معتبره کورسه کافی در لازم دکل که محیطی کتابین تحصیل  
 و اقلیدس و متوسطات مقالات تکمیل ایدر زیر اعمر قلیل و علم کثیر دره  
 زمانه خود موانع و عوائق ایلله مالا مال در پس جمیع علوم ی اکثرنی  
 علی وجه الکمال تحصیل ایتك محالدر همان اهم ایلله اکفا ایتك كرك نشنه  
**شعر** ما حوى العلم جميعا احده لا ولو ما رسه الف سنة  
 انما العلم بعید غوره فالتخذ من كل شيء احسنه  
 و صبى بی برصناعته اشتغال ایتد و ریجک یا عدم استعداد یا نامسا  
 آلات سببیلله تحصیل معسر و متعذر اولسه آخر صناعت مشغول ایدر  
 البته اول صنایع تکلیف ایتیه زیرا فنون صناعات کثرت و فحش جوقند  
 اما اولکی صناعتدن یا س کلی اولیجه ایتیه لر زیرا برصناعتدن جزئی  
 تقسر و صعوبت ظهور ایتد که فراغت ایتدیمك علامت اضطراب رای  
 عجله دره و بوجاله اولاندر کمه ده کالاندن بهر مند و صنایعندن  
 برخوردار اولور متعلم و طالب کالدر صبر و ثبات کرك بیت



از ثبات خودم این نکته خوش آمد که بخود در سرکوی توار بای طلب نشستم  
 و هر صناعتك اشتغالندن اکامنا سب ریاضت آید و دره لره که خربك  
 حرارت غریزیه ایدوب مدد حفظ صحت و دفع کسل و بطالت ایلدیه  
 و چون صناعاندن بر صناعتی تعلیم آید آندن تعیش و اکتساب مال  
 آید و دره لره که اثری حاصل و حلاوت تحصیل نتیجه مذاقته و اصل اولیجك  
 رغبت و نشاطی آرتوب اول صناعتی نهایتنیتشد رمکه سعی ایلدیه  
 و هم کسب یمیندن تعیش ایتکه معتاد اوله که شیمه ابرار و حاصل احرار  
 و آبا و اتمها تندن انتقال ایدوب مال میرانه اعتماد ایتدیه لره زیرا اکثر  
 اغنیازاده لره مال میرانه اعتماد و اتکا ایدوب تعلیم صناعندن ابا ایدوب  
 تغلب روزگار و تغلب حوادث لیل و نهار ایلدیه اول مال و عقار عرضه  
 تلف و بوار اولوب بی نواقا مشلردر و چون غلام استقلال اکتسابه قادر  
 اوله اولی بود که متأهل ایدوب رحل و اسبابی ایوره لره و عادت ملوک  
 فرسند بواید که او غولترین خدم و خشم آراسند تربیت ایتوب ثقات  
 امرادن برلیند و یوب بر طرفه کوندوب تربیت ایتدور در لر ایدیه که  
 خشونت عیش و دناءت ماکل و ملابس ایلدیه قانع اولوب زیاده تنعم  
 و تحلل و رفاهیت عیثه معتاد اولدیه نیتدیم یزدجرد ایشم او علی بهرام  
 کوری امیر عرب منذر ابن النعمانه تسلیم ایدوب اول دخیانی حیرت شهریه  
 کتوروب آند تربیت ایدوب خورنق قصرینی انکیچون بنیاد ایلدیه که هنوز  
 باقی دره پس آداب و لغات عرب و تعلیم فروسیت و ادب ایلدیه اول سبیل  
 بهرامک عربی شعر لری وارد اول شعر فارسی دین بهرام دره بعضی علما قولند  
 زیرا عربی شعر دن انتقال ایلدیه و اسلامده ال بویه که ملوک دیلم دره  
 و بعضی آل سلجوق بوطریقه ذاهب اولور لر ایدیه و امرای جرکس دخی دیار مصر  
 دولتری منتظم ایکن بواسطه سالک اولوب اولادینی دیار جرکس کوندوب  
 آند تربیت ایدوب کتور دلدیه و آند تربیت اولان فروسیت و شجاعت  
 کامل اولوب قتلند معتبر اولوب طبقات اجداده داخل ایدوب تربیت

آنی ایلدیه مراتب عالییه و اصل ایدور لری اما مصرده مترقی و لاندیج  
 و فرو سخته قابل اولوب بلکه غالباً تخت اوزرینه اولوب کم نام خیل  
 قالوردی و زمان صبی دره بعضی آلامه معتاد و مرتاض اولوب نافع در  
**حکایت** نوشیروان عادلك معلمی هر زمان ضرب بی سبب ایدوب  
 والله قار و بوز و یروب اکن طوق دیر ایدیه سریر کسری کا انتقال  
 ایدوبك معلم توار و فرار ایلدیه بعد نوشیروان استادده رعایت  
 مقرر دره امان اوزرینه کلسون دیجك ظهور ایلدیه ملک نواز شاهیانه  
 ایتد کدن صکره ضرب بی جریمک و هی نه ایدیه دیوسوال ایدیه معلم ایدیه  
 آنکیچون ایدر ایدیم که بی کناه مظلومک و رنجید اولانلرک قائم و انکساری  
 ظالمنه حقد و کینه بی نه مرتبه اولدوغی معلومک اولوب کسری تختنه  
 کچد کدن بی کناهی رنجید ایتد کدن احتراز اید سن ایدیه یا الهی نه ایدیه  
 قار و بوزده طور مغی امر ایدردك دیدی که عن قریب بونک دخی و هی  
 ظاهر اولور بعد زمان ملک بعضی خدمی ایلدیه محاربه به مباشر اولدقد  
 وقت صباح ملاقات میسر اولوب اصحابی کمانرینه زه ایتکه قادر اولوب  
 انفرامه قریب و لیجی ملک اعتیاد مزبور سببی ایلدیه جمله نك کمانرینی زه  
 ایلوب دشمنه ظفر بولجی اصابت رأی استاد دوراندیش ظاهر اولوب  
 خلعت و نعمت بی قیاس و یردی و اول کسند که دید و کمر اسلوبك خلا  
 اوزد معاش ایتمش اوله بعد آنی اصلاح و اول اخلاق ازاله عیسر اولور  
 خصوصاً که شباب کیدوب شیب کلمش اوله نیتدیم دیمش لردر **شعر**  
 وَالشَّيْخُ لَا يَتْرُكُ اخْلَاقَهُ حَقُّ يُوَارِي فِي تَرْكِ رَمْسِهِ  
 سقراط حکیم قازه جوانلر تعلیم ایدردی حتی بعضی اعدای آنی عمل قوم  
 لوطه نسبت یلدیلر و حاشا عن ذلك سوال ایدیلر دیر ایدیه که  
 شاخ تری راست ایتک قابلدر اما خستک اولدقدن صکره آنی مستقیم ایتک  
 بیت چوب ترا چنانکه خواهی بچ نشود خشک جز با تش راست  
 بومذکورات تربیت پسر ایدند اما دختر تربیتی دخی بوکا قیاس ایدوب



مناسب اولاد خصال و ادابی تعلیم آید که اما آنرا حققت ملازمت حیا  
و عفت رجالدن تحرز و تقصون و ملازمت حجاب و کج خانه بایند  
مبالغه آید که و بالجملة سابقا نشاده ذکر آید و کمزاد بای قلعین و تعلیم  
آید که و عمل آید و ره که خواجه نصیر آید و او قومقدن یا زومقدن منع  
آید که و لکن او قومقدن منع اولئمه بلکه قدر و اجبات دین و سنن  
احکام شرع مبین خصوصاً نسایه مختصر احکام حیض و نفاس کوی تعلیم و تلقین  
لازمدر طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و عایشه صدیقہ  
رضی الله عنها علی و بیچ احکام شرع آنلار که روایتلرندن معلوم اولور  
مقرر در و امت محمدن نساء عالمات خصوصاً محمد ثلثون جو قدر  
کریمه مروزیه و شهد کاتبه کوی و ائمة حنفیه دن صاحب تحفه ناک  
فاطمه نام برد ختری و ارایی اولقد رعالمه و فقیهه آید که باباسنه  
کلن فتوی ده آنک جوایی دخی بیلده اولیچنه اولمز آید چون کاشانی  
صاحب البدایع کلوی بدایع کتابی تحفه به شرح اولوق و زرینه تألیف  
ایلدی امام صاحب تحفه دختری فاطمه بی کاشانی به تزویج ایلدی  
فمها دیرلر آید شرح تحفه فآخذ ابنته بعد هر فتوی اوج جوابله  
چیترا اولدی امام صاحب تحفه و دختری فاطمه و دامادی کاشانی  
صاحب البدایع خطریله چیتدی و حالا اوچنک دخی مرآت شریفه  
مخروسة حلبی قیور الصالحین نام موضعدر و عوام آراسنه قبلر  
وزوجها دیرلر رحمة الله علیهم اجمعین و چون دختر حد بلوغه یتشه  
کفو مناسب بولوب تزویج آید که تأخیر ائیمیه که و داماد اولوق کسسته  
دین و حسن خلق و کرم شان کوره که علو منصبینه و کثرت اموالنه  
ورفعت نسبه و حسن شکالنه چندان نظر ائیمیه که اگر دید کمر امور  
اولد قدر صکر بونلاردخی اولورسه فها و نه نور علی نوره و تزویج  
اولقدن صکر داماد ایله و مادری و پدری و ارایسه احسن و همیله  
معاشرت ایدوب بی شرم دلازارلقدن منع آید که و تمام ضرورت اولیچنه

تقریر طرقة میل ائیمیه که چون شرح تربیت اولاد مکتوب اولدی بعض  
آداب که هر کسسته به لازمدر و آشنای کلامد ذکر اولماسنه و عدل ائیمیه  
آنلادی دخی بیان آید که اگرچه آداب مذکور اولاد و اطفاله مخصوص  
دکدر لکن تأدیب و تهذیبه احتیاجلری اکثر و ثمر تأدیب و تهذیب  
آنلارده ارتوق ظاهر اولوق احتمالی و فرد بناء علیه بوباید ایراد اولد  
**سوز سوبیک ادابی** کر که مطلقاً جوق سوبیکدن غایت احتراز  
اولنه که کثرت کلام خفت دماغ و سخافت عقلک نشاندیر و موجب  
سقوط مهابت و قلت وقع در کثرت کلام اعصاب دماغ و آلات کله  
ضرر اولد و غندن غیر اصحاب و احباب قند مذموم و تقیل  
عدا اولور صحبتدن ملول و استماع حکایات دور و درازدن دکی  
اولور که آدی عربده مکنار و مهادار و فاسید پرکوی و ترکیب یا کشودیر  
**نیت** سخن بسیار بشنوندکی کوی یکی راصد مکوصد رایکی کوی  
و مجالسه حکایات دور و دراز و بیچ شعبه منشعب اولوب انجام محصل  
مرام بولمیبوسه سایر جلسایه فرصت سخن قومامق و غیره حریفلر  
سوبیکه نوبت ویر مامک ازل زایل واقع خصایل در و نه قدر  
ایجاز و اختصار آیدر سه اولقد بر اعته اقرب و ادبه انسیدر  
خالد بن صفوان که خطبای دولت عباسیه دندر فصیح سخن گذار آید  
ولکن تطویل ایله مطعون و اکثار ایله مدخول آید برکون جامع بصیر  
صباحدن قریب سخن کبرایه و رنجه شرایت بلاغت و براعت نذر  
و عی و حصه که ضد بلاغت نندن متولد اولور بیان آیدر عی و حصه  
براعری و ارایی آکایا اعرابی عی و حصه و براعت و بلاغت سیرک  
قاتکوزده نذر دیکج اعرابی آیدر عی و حصه برنم قانزده من صباحدن  
برو آید و کل تطویل بلاطایل در و تفصیل من غیر حاصل در و براعت  
و بلاغت ایجاز عبارت و ایضاح اشارتدر مشهور در که خیر کلام مافل و  
بیت خوش کوی و لطیف و همچو در کوی کز اهل صواب نیست برکوی



هر که گرفت کلامه مبتلا اوله. آنک باشدنه ایکی بله کله. برایی کند و زند  
 زلال بری سامعدن ملل حکما ایدر کر که حق جل وعلا آنکچون قولاغی  
 ایکی و آغزی برایتدی که آدمینک اشند و کی سوبلد کینک ضعیفی اوله  
 و سلف دیرلر ایدی که اذاتتم العقل نقص الکلام. و برکرم سوبلد و کی  
 سوزی عاده ایلمکدن احتراز اید. خصوصاً که نادره. و لطیفه لره  
 که اول لطیفه نک لذت و حلاوتی تکرار ایتقه سنک ثقلت و کراهتی  
 بالکلیه ازاله اید و عا. آبرد من لاریعین ایدر **شعر**

إذا جلست إلى قوم لغوهم فلا تعد حديثاً أن طبعهم شئ یخیر کرچه دلبند و شیرین بود	بما تحذرت عن ماضٍ وعَنَاتٍ مؤکل بمعادات المعادات سزاوار تصدیق و تحسین بود
---	---

جو یکبار گفتی مگو باز پس  
 که حلوا جو یکبار خوردند پس

و بر حکایت یا لطیفه و نکته بی بردعه بر جماعت سوبلد اولسه  
 بعد زمان آنی کالاول نقل ایلیمه اگر عاده لازم اولورسه دید و کمز  
 فلان حکایت دیو یا جمالا اشارت ایلیمه اگر ایشتما مش بر یا ایکی کسه  
 و اریسه آنلار ایچون عاده ایتد و کنه اشارت ایلیمه با قیلرینه استماع  
 تکلیف ایلیمه و حکایات مشهوره که اکثر ناس آنی بیلور لره بیلنما مش  
 حکایت کجی آنی نقل ایلیمه جلسا سندن بعضی بیلد و کی حکایت و نکته بی  
 نقل ایلیمه کند و اول حکایتی بیلد و کنی اکا بیلد ریمیه و ایشتما مش کسه  
 کجی استماع ایلیمه که اکا عجالت کلیه. امام شعبی دن مرویدر که بعضی کسه  
 بر حدیث روایت ایدر بن اول حدیث اول کسه نک بابا سنی ناسی ایلیمه  
 جمع اولدین حفظ و روایت ایشتمد. اما اکا بیلد و کی بیلد ریمیه  
 حسن استماع له تلقی ایدین. غرضم اکا روایت حدیث حلاوتن ذوق  
 ایتد و رب سماع و حفظ حدیثه اشتغالن اریق ایتمکد زدیو بیلور لره  
 و غیردن برنسنه صوریه لره کند و سی بیلورسه دخی مبادره اید و بن جوا  
 و ریمیه مکر اول کسه عاجز اولوب سائل خائبا و ملق لازم اوله اول

زمانه حسن ادا بله ایراد جواب ایلیمه که مسؤل عنه مزبور خجالت کلیه  
 و سایلک دخی مرادی حاصل اوله. و جماعتدن سؤال اولسه کند و سی  
 آنلارده داخل اولسه جوابه سبقت و تبادر ایلیمه. و بر کسه جوابه مشغول  
 اولسه که کند و نک جوابی اندن احسن اولسه حبر ایلیمه تا اول جواب  
 تمام تقریر ایتد کدن صکر حسن ادا بایله ایراد ایلیمه که مجیب متقدمه  
 طعن وارد فهم اولمیه و کند و جواب تقریر ایتد کدن صکر غیر جواب  
 دخی تقریر ایلیمه. اینجمنک اظهار اتمیه بلکه کند و جوابدن احسن ایتد  
 انصاف و اعتراف ایلیمه. و غیر کسه سوزده باشلسه تمام اولدیر کند و  
 سوزده باشلیمه. و بعض حکما دیش که هیچ کند و نک جملنه اعتراف ایتد  
 کسه بیامیزن مکر اول کسه که غیر کسه سوز سوبلد ایکی سوزده  
 شروع ایلیمه **بیت** سخن را سرهای خردمند وین. میاور سخن در میان سخن  
 کند و محضرندن بر جماعت مباحثه و محاوره به باشلسه لره کند و نک  
 مدخلی اولیمه داخل اولیمه و مجالسده خصوصاً کند و دن بول کسه مجلسند  
 فضلن اظهار ایچون ابتدا سوبلیه مکر که. الکلام یجبر الکلام مقتضای سخن  
 کند و نک سؤالی اولد و غی موضع نقل اولوب تقریر ایلیمه ایراد ایلیمه.  
 و چون جلسا اخفا ایچون آخر ایلیمه بخوبی ایلیمه خصوصاً که مزبورک و همزه  
 کند و بی سوبلد لر ظنی دوشمنک احتمالی اوله. و اولور که کتاب ایلیمه سوبلیه  
 و آوازین اعتدال اوزره اید وین نه زیاده نه زیاده اخفا اید که مستمع  
 تکرار صورمه محتاج اوله. و نه غایت بلند اید که مخاطبه تخفیف  
 و سوء ادب اوله. نیتیم قرآن عظیمه بیورد که. و اقصد فی مشیک  
 و اغضض من صوتک. و رفع صوت خصوصاً که اکابر و استاد لر  
 حضوردن غایت مکروه و منورده و حدیثه وارد اولمشد که اگر اید  
 بر قبیله حضرت رسالی یر صلی الله تعالی علیه و سلم کلدیلره اما اعراب  
 اولوب طبیعتی جفا و غلظت اوزده مجبول و اداب مجالس اکابر دن  
 غفلت و ذهول و زربینه اولور قاری ایچون جناب رسالت مزاح



علیه الصلوة والسلام کند و سی حجر شریفه سنند چیتغه صبر انبوی  
 رفع صوت ایدوب. اخرج لنا یا محمد دیدیلر حضرت سید کاینات  
 علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات. کمال حلم و مرو و تلمدن طهر جیو  
 ملاقات بوردیلر. من انلا ریک حصن بوایه کریمه نازل اولدی بایه یق  
 الذین آمنوا لا ترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی ولا تجهروا له  
 بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم وانکم لا تشعرون  
 ان الذین ینادونک من فناء الحجرات اکثرهم لا یعقلون. کبار اصحاب  
 بوایه کریمه نزولدن حضرت رسالت بناهی به صلی الله علیه و سلم مکالمه  
 اتسه لڑا سرار و نجوی به قریب ایدر لر ایدی. اگر کلامند ایضاح و بیان  
 محتاج نسنه اولسه. آنی تمثیل ایله بیان ایلله. اما اطنابه احتیاج تام.  
 اولیجیه ایجازدن عدول ایلله. و کانیات بعید. و الفاظ غریبه استعمال  
 ایلله. و فحش و شتم. و مزاح غلیظ. و لطیفه بارده دن که موجب سقوط  
 مروت. و جالب حقد و عداوتدر. احتراز ایلله. و هر حال مقتضای حال  
 و مقتضای مقام تکلم ایلله. و تکلم زمانند ال ایلله باش ایلله یوز ایلله  
 قاش ایلله اشارت ایلله. مکر اشارت لطیفه که مقتضای مقام اوله  
 و وایت اولور که اتی کمسنه بر مدرس امانت برهنه قوشاید  
 طلبیه کلدکن مدرس طلبیه سنه درس ایدردی. بر زمان منتظر اولر.  
 درسی تلم ایدین دیدی مدت درس متمادی اولدی مدرس اثنای درس  
 الن بر اودوب و سایر اعضا سن تحریک ایدردی. اتی بر انتظار در صکر  
 ضحرت و ملال. و قضای حاجته استعجال کلچیک مدرس دین خواجه  
 کل سن بنم متاعجم کتودی ویر. بن سنک یرکه اونوره بن الی بر اوره بن  
 باشی صاله بن کوزم قاشم اویناده بن سنک ده بنم ده مصلحت فوت  
 اولسون. و الجاج و مرا و جدال ایلله. اگر چه حق کند و الذ دخی اولور  
 خصوصاً کند و دن اولور ایلله مباحثه. و مناظره ایتدکن اضااف رعای  
 ایلله. حق کیمک جانبندن ظرور ایدره. قصد یق ایلوب اکامرا جعت ایلله

و بر کمسنه دن بر فائده استماع ایلله عار انبوی بوفایده فلان کمسنه دن  
 استفاده ایتدم دیمکدن قاجمیه. و تمام ضرورت اولیجیه مناظره و منا  
 ایلله. خصوصاً بوزمانند که لجاج و عناد طبیعتله مستوی و اظهار  
 صواب معدوم و نایاب اولمشدره و دقیق نکته و مشکل مسئله لری  
 فهمندن عاجز اولانلر قند سوبلیه. و کلم الناس علی مقتضی عقولهم.  
 مقتضای سنجه عامل اوله. و هیچ کمسنه نک اوضاع و حرکات و اقوال  
 و اصواته تقلید و محاکات ایلله. اگر تعظیما اگر استهزاء. و اولور  
 و ملوک و سلاطین ایلله سوزده ابتدا ایلله. الفاظ سعید و مبارک  
 کلمات باشلیه. سعادت دایره و ظرف باقی دیمک کبی. و اول الفاظدن  
 که فال بد و تطییر ایهام ایدر. احتراز ایدر. و مشهور در که داعی علوی  
 که طبرستان پادشاهی ایدی نوروز و مهر جان کونند قصاید شعر لری  
 استماع ایدوب جایزه لر ویر ایدی. بر شاعری و ارایدی ابو مقارن دیر لر  
 مهر جان کونند نصیبت ایدوب مطلع قصیده سنند. شعر  
 لا تقل بشری ولكن بشريان غر الداعي و يوم المهرجان.  
 دید و کچون الی دکنک اوروب. ادب اصلاح اینک نشین اکمال ایتدکن  
 اولی دیدی. و معتمد خلیفه میدان ساقماده کی قصر بن بنیاد ایدیک  
 شعرا قصاید سوبلیوب اسحق موصلی نک مطلع قصیده سی بوایدی شعر  
 یاد اار غیرک الیلا و تحاکل یالیت شعری ما الذی ابلاک  
 انشاد ایدیک تطییر ایدوب امر ایدی که قصری هدم ایلدیلر. و برهنه  
 سؤال اتسه لر. اول نسنه موجود اولسه یوق دیمیه خیر دیمیه. اما صفت  
 خیر دیدکدن صکر یوق دیمیه که خیر یوق دیمک ولوب مجر یوق دیمکدن  
 دخی شنیع اوله. و اکابر و فی الحله تعظیمی هم اولان کمسنه خطا ایدیک  
 سن دیمیه سزدیه. و اقران و امثال ایلله دخی تطف و رفق ایلله خطاب  
 ایلله. اما قاتی تملق و خضوع اوزرینه سوبلیه. که مذلت و نفاق آمیز  
 اولیه. و غیبت و غیبت و کذب و بهتان. و آزار مردم اوله حق کلامی



سویلمکدن و دیلمکدن احتراز ایلیمه . و بومقوله کلمات اهل ایلله اختلاط  
وامتزاج ایتیمه . و کلماتی آراسنده زاید الفاظ دکلده کی اکلده کی بر و بقی بی کلمه  
معلوم اولدی . و بونلارک امثالی کتورمکدن اجتناب اید . و اکابر خطابند  
سلطانم یاربیک الله دولتلوسلطانم . و بونک کی الفاظی دخی چوق ایراج  
ایلمیه . و اکابر یوزینه قارشود عا ایتک دوشرسه اختصار اید دورود  
ادعیه دن که عادت شخاذه و خواهند کان و سایلان کاسه کرداندر .  
احتراز اید **آداب حرکت و سکون** یورومک زمانند قتی سرعت  
ایتیمه که علامت خفت و طیش در . و قتی بطؤ و تانی دخی ایلیمه که دلیل کسل  
و کبر در . بلکه میان ایلیمه نیتیم کیم حضرت لقمان او غلنه و میتند که قرآن  
عظیمه حکایت میورمشدر . **و اقصد فی مشیک** . قصد و اقتصاد اعتد  
رعایت ایتکه دیرلر و حرکاتند بختردن که صالقمقدر احتراز ایلیمه و عادت  
مؤنشین و مخنشین کی اکثافن وارد افن تحریک و اطرافه التفات و تمایل  
ایلمیه سیر نبی علیه الصلو و السلام و وارد اولمشدر که اصحاب کرامند  
ابوقفاده صف کار زارده کیروب بنی العسکرین یورردی تمایل و بخت  
ایدردی جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم نظر ایدرلردی .  
بیوردیلر بوبرمشدر یعنی یوریش در که حوقل و علانک مبعوضی در  
الا بومقامد یعنی حرب کفارده . زیراجلادت و شجاعت و بی باکطه  
دلالت ایتکه کفارک قبلنه ضعف و اهل اسلامه قوت و برده ایتکیون  
اول مقام ده مرخص در . و کیدرکن ایکده برد و نوب آرد نه باقیمه که  
که احقلمر علامتیدر و متصل باشین آشاغه ایدوب یرم باقی ایتیمه  
که خزن و فکر غالب علامتیدر و نوزماند آنک کی آدمه یرم باقی ویر  
باقندن خیر کلمزدیلر فقیر ایدرین بوعامة ناسه کوره در . اما بعض  
صلحا که نظر اولی دن احتراز ایچون یرم باقمدر که در ویش سالک  
امرا ایدرلر اول نیت ایلله خوبدر نیتیم کیم نقشبندیه غریز لرنیک کلامید  
که هوش دردم و نظر بر قدم بیوردرلر و رکوب و وابایدیجک دخی اعتد

رعایت اید نه ضعیف و جبان هیئتند . و نه کبر و غرور صورتند اوله  
پس بیلنی بوکیوب طوغر وجه اوتورم . و لکن رکابلین کیروب و کون  
قتی یوقار و قالدریمیه . و اوتوررکن ایتلرین اوزانیمیه و بری بری اوزر  
قومیه . و ملوک و اکابر و استاد و پیر . و بالجمله احتراعی لازم اولان  
کسسه لرن مجلسدن غیری ده دین چوکوب اوتوریمیه . بودخی عامی ایچون  
والا بعض اهل سلوک کند و لره قادیب دیاضت ایدوب خلا و ملاده  
دیز اوزرندن غیری اوتورمزلر . فقیر سلسله نقشبندیه دن قدس الله  
آز و احکم بر غریز کوردم . سکسن یاشندن زیاده ایدی و تمامه کیدرکن  
طبیعی چوق اوتورمق اوزرینه ایدی . ومع هذا مراوستند ایکدی دین  
چوکوب بر آباغندن بر آباغنه تحریک و نقل ایلرزی . و مولانا روحی  
که نقشبندیه نک غریز لرننددر . و سعد الدین کاشغری در ویشلرننددر  
**حکایت** ایلر که مبادی احوال بر کیمجه جامع هری ده متوجه  
اوتورمشیدم . ناکاه مرتج اوتورمشیکن قلبیه بوالهام اولدی کبندلر  
سلاطین حضورند بویله می اوتوردرلر . بو واردک تأثیرندن فی الحال  
قالقوب دینم اوزرینه بروجهیلر اوتورمشن که مرمرک ضربندن  
زاتولرم در دایتدی . و اول وقتدن برورق ییل واردک دیز اوزرینه  
اوتورمقدن غیری اوتورمق واقع اولدی . و باشن الله و دینیه  
طایامیه که علامت خزن و کسل در . و بوین دخی اکیمیه و عبت حرکات  
که صقلن یولوق کی و اوینق کی و بودینه ایلدوب قوتق کی و سایر  
اعضاسن اوینا تمق کی جمله مکروه در ایتیمیه . و بریا علین آغزیه و بون  
صوقیه و چانلقیمیه . و کرمک و اسنمکدن هما ممکن اجتناب اید  
اسنمک قتی غلبه ایدرسه الن آغزیه طوطیه . و آغزینک و بونینک  
صوین شویله اخراج ایلیمه که حاضر کوره . یا آوازی ایشید . بلکه  
دستمالیلله آله الیلله و یکی اوجیلله آلمیه و سلمیه . و الحاصل موجب  
و معرفت نفرت جلسا اولان اوضاعدن ملاحظه ایدوب اجتناب اید .



و مجالسه حاضر اولد قده مقام و مرتبه سن بیلوب مرتبه شدن نه یوقا  
ونه آشاغه او توره بودنی عامه ایچوندر و الادر ویشلر و ارباب  
صلاح و سلوک آشاغه یوقار و کوزتموب قنده اولورسه او تودر لر  
و جناب رسالت نباهی صلی الله علیه و سلم دخی ایله ایدی مجلسه قنده  
فرجه اولسه اند او تودر ایدی و اشاغه و یوقار و کوزتمک اهل سلوکه

حجاب عظیمه در بیست	صرف نعال و صدر نه باشد به نرم
از هر که خواست ساقی نما کرد افتتاح	اما کند و سی رئیس مجلس و صلا

منزل ایسه حفظ مرتبه آذن ساقط اولور قنده او توره اوره صدر اولور  
اگر بیلوب یوقار و او توره مشایسه واقفا و لیجی مقامنه ایسه اگر کند و  
مقامنی خالی بولر ایسه مراجعت اید اما اضطراب تناقل اظهار ائیمیه  
و حرم و خدمندن غیره کمسنه قنده یوزندن و الندن غیره عضو  
عربان ائیمیه و اکابر مجلسند پای و ساعدین آچمقدن بغایت احتراز  
اید اما دیزندن کوبکنه و ارجه تنها دخی اولورسه آچمیه ضرورت  
اولمجه خلایه کیرمک و غسل ایتک کی آنلارده دخی مهما ممکن نستر  
اید و علما حتام ایچنده خلوت صغیر ده تنها توره استعمالی ایچون تمام  
عربان اولق مکروه در دیرلر حضرت عثمان دن رضوا الله تعالی عنه  
که کان حیا ایدی مرویدر که برقر اکیجه ده غسل ایدین ربندن حیا  
ایدوب بیلان بوکولور کی بوکولور دین دیوبیور لر ایدی و کمسنه یانند  
یا توب او یومیه و ارقه سی و زربنه او یومیه خصوصاً که او یقوده  
غطیط یعنی خودلق عادی اوله زیرا استلقا اوزره او یوم غطیط سبی  
فدخی مضرتلری وارد حق بعض حکما استلقا و صغی اوزره یا نورکت  
کوریلن دوش اضغات و احلام در تعبیری یوقدر دیرلر زیرا بلاغم بطون  
دماغه منصب اولوب قوت متصرفه و قوت خیاله خلل کلوب واقعه  
صحیح که آنلارک فعله مبی دره وقوعه کلر اگر مجلسه خواب یاز  
غلبه ایدر سه که فکر ایله یا کلام ایله دفع ایدر میه چیقوب کیدوب

تنه ایدر خواب ایدر اگر اهل مجلس جمله خوابه و ارسه لزاول دخی  
خواب ایدر اگر خوابی کلر سه چیقو کید بیدار و توره و مجالسه  
آغراق و ثقلت کوستر میه و برطایفه یی کند و بی ثقیل عدا ایدر لر ایسه  
آنلارک صحبتدن کریزان اوله نیجه کند و سی ثقلادن قاچر سه کند و  
دخی کمسنه یه ثقلت ائیمیه و ادبای عرب ثقلاد منه چوق لطایف نظم  
ایتمشلر در و حضرت امام ابوحنیفه رضوا الله عنه دن صورت یلر که ثقیل  
کیمدر جواب بیوددی که هر کمسنه که کند و ثقلتی فهم اید ثقیل اولر  
ثقیل اولر که اصلا ثقلتی فهم ائیمیه و بوذ کراید و کمز آداب بر کمسنه یه  
دشوار کلوب بوغیان رعایت اولور دیر سه و علایجی اولر که بو آدابست  
اصدا دندن لازم و مرتب اولان فضایح و مضراتی و استعمالندن عاید  
و متوجه اولان فواید و مبراتی تفکر و بی ادبیلر اولان تشنجه و ملامتلر  
و مؤذبلر اولان رعایت و کرامتی تذکر اید و متصل نهسنه بور یا صنتی  
علی سبیل اللہ ریج لازم ایلیه ان شاء الله تعالی فواید عدید و عواید  
حمیدیه فایز و حایز اوله بمنه و بینه **باب آداب اکل و شرب** اولا  
النی و اغزینی و بورنی پاک و طاهر ایدوب پس کنار سفر میه کلوب  
صاحب طعام ایسه یا سید جماعت بلا کلام ایسه **بسم الله الرحمن الرحیم**  
دیوب ضاع الی ایله صونوب ابتدا ایلیه اگر صاحب طعام دکل ایسه  
صاحب طعام اذن و یروپ کند و دن اولور شروع ایتد کد ز صکر  
شروع اید و طعام یرا کیکن اللین و یکلرین آلوده ایلیه و سفر ملو  
ایلیه و امکی و طوزی یا ش ایلیه و اوج بار ماغندن زاید نهسنه بولاشد  
و طعامه حرص و نهمت کوستر میه و بعض علما غلبه جوع زمانده ضیافت  
اخوانه کتمکدن منع ایدر دی افراط جوع حد ابدن خروج ایتد که مؤدی  
اولق وارد در دیر ایدی و ابن سیرین ضیافته دعوت و لنسه جاریه سنند  
طعام استیوب تناول ایدوب کیدر دی حدت اسنانی مؤمن قرین ایتد  
طعامند آجانی روا کور مری دیر ایدی همانا مرادی بوایدی و لغتین



که چنانچه بدین و تیزبویتمیه و چوق دخی طومیه اعتدال کوزه ده و آتشی  
 آلوده بار ماغلین چوق یا لامیه اما آخرند جایزد بلکه سستند  
 و لکن آغزیه صوفی چوقیه اعتدال و لطفله اطراف اصابع  
 دهانیه پاک آید هم سنت رعایت اولوی هم نفرت حاضرین حاصل  
 اولیه که جمیع سنن و آداب محذیه لطافت و نظافت اوزره در و  
 طعامك الواننه نظر و رایحه سن استشمام ایتیمه و ایوسن اورندولیه  
 و اگر طعامك لطیفی سفره ده آرایسه حرص و لوع کوسترمیه بلکه کند و  
 چکوبی جلاسنه ایشارا آید و هم کاسه سنك لقمه سنه باقیمه بلکه کند و  
 دخی چندان باقیمه و اوکندن بیه نیتیم کیم جناب رسالت پناهی صلی الله علیه  
 دخی سوره مشدر کل مما یلیک الا مکر که میوه اوله آنی غیری موضعند  
 دخی الموق جایزد فاضل وانی ایله دیمشدر و بوکلام مشهور در حق بعض  
 ناس و فاکهه مما یخیرون بوکا اشارت در دیرلر و الحق رعایت ادب  
 اولی در وسط طبقند الموق جایز اوله اما غیری کمسنه اوکند کیم میوه  
 چکوب الموق دآباد به منافیدر و آغزندن چیقارد و غی سننه استخوان کبی  
 و چکرک کبی نان او سننه قومیه بلکه سفره او سننه قویه و طعامده آنک کبی  
 سننه اولسه آغزندن برو جله چیقرد که موجب نفرت اولیه و آغزندن  
 کاسه یه و سفره یه سننه طامتمیه و الحاصل شویله آید که میرند در  
 قالقوب آخر کمسنه کلوب تناول طعام ایتک مسنده نفرت کلیه و جلسا  
 غایت اول طعامدن الی چکمیه و اشتها یی یوغیسه تغل ایدوب تناول آید  
 کبی اولوب اکثر جلسا فراغت ایتدکری زمانه فراغت کوسترم اگر چه هفت  
 قناعت کلدیه مکر کند و خانه سنه یا غایت تکلیف سزایی اوله اگر هفت  
 اولسه صاحب خانه دن اول فراغت ایلیم اما طعامدن غایت تیز فراغت  
 ایتک مهانداره نوحه تخفیف و از در اولوز یحتمل که طعامی بکمانه  
 حل ایدوب منکسر اوله پس اعتدال رعایت اولنه و مهاندار اوج دفعیه  
 ضیفنه تکلیف ایلیم اما آرتوق ابرام ایلیم و کند و مهاندار صکر فایغ

اوله و مهان طعام تطلب ایلیم و حاضر قانع اوله و ذله کوسترمیه  
 صاحبی دخی اجازت و یررسه زیرا که ذل طمعدن مبنی در و طعامی تعیب  
 ایلیمه اشتها یی و لمرسه تناول ایدر کبی اوله تعیب فعلی دخی ایلیم و آتشی  
 طعامده صواستیمه ضرورت اولورسه برو جله ایچه که حلقند و دهان  
 آواز کلیه و خلق قتل و دناننه خلال ایتیمه اگر دخی ایلله اسنانی آراسنه  
 چیقردسه خضیه دهانندن بیرون ایلیمه کمسنه کوستروب نفرت  
 و یرمیه و آخر طعامدن ال یودکده خلال اصابع و ناخنلرین تمام تنقیه  
 آید و آغزینه صوألوب لکن ایچینه آتمیه الحایله آلوب براغور کبی اوله  
 و دهانی پاک آید و ال یومقد غیر یلردن سبقت ایتیمه صاحبخانه اولسه  
 تقدم ایتک جایزد و کند و یر طشت کوسترسه لآخر تکلیف ایلیم و علما  
 دیر که قبل الطعام غسل یداشته لوصف تعالیدن و قازنه یکتلردن ابتدا  
 آید لوب و بعدا طعام صدردن و یرلردن ابتدا آید لوب و طوز ایلله ابتداء  
 طعام و آنکیله اختتام دخی سنند و بعض صوفیه اول سنتی اجرا ایتکه  
 ملترملرد **باب در بیان آداب پدر و مادر چون عقلا و نفلا**  
 منعمک شکری منعم علیه اوزرینه و اجیدر افضل نعم نعم الهی و اجل من  
 منن نامتناهی در که مبدأ فیاض جل شانیه و بهر هر هانه دن و اصل در  
 آندز صکر نعمت عظمی و منحت کبری که انسان حقند محققند نعمت  
 پدر و مادر در زیرا افضل نعم عبد اوزرینه وجود در که سایر نعم که  
 مترتبدن و وجود ک سبب حقیقی سی حوجل و علا و سبب ظاهر سی پدر  
 و مادر و مادر در و آندن غیری بشرک کمال عجزی زمانه تقویت  
 و احتیاج قاتی حینند ترتیب ایدوب قوه قادر دکل ایکن اغدیه و اشرب  
 تحصیل و قوت قاصر ایکن جمیع لوازمی تکمیل و بالجمله سبب بقا و علت  
 نشو و نما سی اولان ضروریاتی تتمیم ایتدکدن صکر آداب نفس و اخلاق  
 حسنه فی تعلیم و تهذیب ایدر لوب و انواع مشقت و تعب ایلله اسباب نیایم  
 جمع ایدوب بی منت و تعب آنلاره ذخیره روزگار و وعدت نوایب لیل و نهار



بلکه کند و نفسانین قویوب اکثر نعمتاری آنلاره یدر لر و ماد و سبب  
 وجود اولقه پد ره مشارک اما حل وضع و ارضاع و سایر مشقتلره  
 مادر حتی پدردن ارتوقدر اول سبب ندر که بعض جناب رسالت  
 پناهیدن صلی الله تعالی علیه وسلم کیم بر واحسان ایدین دیو صورتیک  
 اَمَّا بَعْنِ اَنَّا اَيْلَه دِیو بیوردیلر سایل ثُمَّ مَنْ دِیدِکُمْ ثُمَّ اَمَّا  
 بیوردیلر تکرار ثُمَّ مَنْ دِیو بیوک کیمو ثُمَّ اَمَّا سایل دِیدِکُمْ کیم  
 ثُمَّ اَبَاک دِیو بیوردیلر و فرط شفقت و مرمادری محبت پد ری  
 غالباً ولد و غند ندر که اطفالک مطلقاً مادر جانبیه میلی غالب  
 و احوال و مخاوفه آنک طرفه هاربا ولور پس نعمتاری شکرین ادا  
 ایتمک استطاعت یوقدر فرزند پدرو مادر نه نکلوا احسان ایلسه  
 آنلارک احسان و تربینه معادل و مقارب اوله مژ **روایت اولنور**  
 بر کسینه جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم ایدی بنم بر مادر  
 وارد در که آرقه می که مرکبا یلدم و یوزوی آندن دوندن و جلد کسبی  
 اکا بذل ایدیم جزاسنی ایتش اولد قتی حضرت بیوردیلر که بر مشقتک  
 جزاسنی ایتش دکلن زیرا اول سکا خدمت ایدری و حیانتک طالب ایدی  
 شمدی سن کا خدمت ایدرسن ولی مما منه طالب سن پس شول کسینه که  
 پدرو مادر نه خدمت ایتک قادر اوله زنهار ثقلت عدا یلمون اگر چه  
 نفس اماره به شیطان معین اولوب خدمت لری ثقیل کو ستر مکدن خالی  
 اولرن اما عاقل اولان کسینه ذکر ایتد و کمر مقدما فی فکر ایتسون و اول  
 حدیث شریفی که جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم بیور میشد  
 رَغْمَ اَنْفٍ رَغْمَ اَنْفٍ رَغْمَ اَنْفٍ مَنْ اَدْرَاکَ اَبْوِیَ اَوْ اَحَدَهُمَا ثُمَّ لَمْ یَدْخُلِ  
 الْجَنَّةَ ملاحظه ایلنه تراب خبیت و خسارت اول کسینه به که باباسنه  
 و اناسنه و یا برینه حیانت ایکن یتشه و دخی خدمت و طاعت ایدرین  
 تحصیل ایدوب جنت علیا به مستحق اولیه و آیات و احادیث بر الوالدین  
 حقنه اول مرتبه دن اکثر دکه بوکتاب ایدادی ممکن اوله هر چند پدرو مادر

دخی تربیت اولاد فرض و واجبد و لکن شفقت طبعی و میل و محبت  
 جلی کافی اولوب زیاده وصیته محتاج اولما معین السنه شریعت  
 بو توصیت حقنه اول قدر مبالغه اولدی بخلاف بر الوالدین که  
 تمام مقتضای طبیعت و مستند عای جبلت دکلره لابد زیاده  
 توصیته و سیار شه محتاج اولمغین آنک حقنه تقدید و تاکید زیاده  
 وارد اولدی پس فرزند رشید و پسر سعید اولق استینه لازمدر  
 که امر والدینه طایع و حقوق لرندن خایف و خاشع اولوب دایما  
 رضا لرینه رضاسنی تابع قله و آنلارک امرنی قانع امر حق بیلله  
 خینه کیم آیات معجز بنیانه ایلله واقع اولمشدر که آن لا تشکروا بیه شیئا  
 و یا لوالدین احسانا بلکه چون استغناهی الهی ظاهر و اول مرتبه دن  
 متجاوز در که کوی عدم مفلساری اول نعم نامتناهینک عهد شکر  
 و سپاسندن کلمه قادر اوله لر بخلاف پدرو مادر که آنلارک احتیاجی  
 مقرر و مقابله نعمتند جزادن متمتع اولمالری محققدر و علماء شریعت  
 دیرلر اذا اجتمع حق الله و حق العبد فحق العبد اولى لاحتیاجه  
 و غنا الله تعالی و رعایت و حقوق و تحب عقوق پدرو مادره  
 و عثم و برادره علی قدر حقوقهم اوج نوع اوزره در اول جان و دل  
 محبت و تعظیم و امر لرینه انقیاد و تسلیم مادامک امر لری خلاف شرع  
 شریفا ولیه و الا تخالفت ایتک کرک نیت کیم و ان جاهد الک  
 علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعمهما بیورلشدر اما مخالفت  
 دخی مجامله و لیت اوزرینه اولوب خشونت و عنقا و زرینه اولیه  
 و امام غزالی اکثر علما دن **فصل** ایلر که شبها نده موافقت والدین  
 واجبد فکیف که مباحاته و فقه ایدرلر که بر مسلمک اعنی نصرانی پد  
 اولسه آنی یدوب کلیسایه ایلتمیه اما یدوب کلیسادن اوینه کتورک  
 کرک آیکنجی معاش و مصالح دنیو یلرند نه استرسه بی توقفت و منت  
 ایتار قلمقدر آچنجی بعد الموت وصیتلری برینه کتوروب روح لرین



صدقات و ادعیه و تلاوت قرآن و خیراتدن یاد ایتک در حق صدقا  
 احبباء والدینه موقلرندن صکر رعایت ایتک بر والدیندن معدود  
 و حق پدر و مادر بری برینه صد اولسه حق مادر مقدمه چون  
 جسمانیست جسدن مادره اتصال ارتوقدر و روحانیت جسدن  
 پدره اتصال ارتوقدر زیرا تعلیم علم و ادب و ارشاد و تکمیل نفس پدر  
 طرفندن ناشی دره پس مال و خدمت بدنیته جسدن مادر طرفنه  
 غالب و ذکر خیر و اطاعت کلام و ثنا خصوصن پدر طرفنه راغب اولق  
 کرک و رد ذیل حقوق که فضیلت رعایت حقوقک ضدیدر اولدغی  
 اوج قسمدر اقسام سابق کی و سایر اقارب اعمام و احوال رعایتلری پدر  
 و مادر کی هر بریک هما ممکن اقسام مذکور ایله رعایتلری لازمدر  
 و صله رحم آندن عبارتدر و خلاقی قطع رحم در و جناب رسالت نباهی  
 صلی الله تعالی علیه و سلم حق جل و علا سنی نه کوندردی دینلر بیوردرد  
 بقتنی لکسر الاضنام و صله الارحام و حق استناد و معلم دغی حق  
 پدر و مادر کی واجب الرعایه در و اسکندر دن مرویدر که حق استادم  
 حق والدیندن ارتوقدر زیرا والدین حیات صوری فانیه به سبب اولمشد  
 اما استادم حیات معنوی باقی به مه سبب اولمشد دیر ایدی و بعض  
 حکامدن بویله **نقل** اولنور که والد عالم اعلادن عالم اسفلد ایتک  
 سبب اولمشد استاد عالم اسفلدن عالم اعلایه چیقغه سبب اولمشد  
**سوال** اگر پدر یسک چون پدر و مادر روح فرزندنی عالم اعلادن  
 تنزلنه سبب و فحش سرای عالم ملکوتدن تنکای عرصه شهادتدن  
 اسیر محنت و تعب و لغه علت اولدی پس فرزند اوزرندن نیچه حقاری  
 اولور و نه جسدن مستحق رعایت تکریم و تعظیم اولور بلکه خلافت  
 مستحق اولور **نیت** کیم بعض شعرادیمشدر **قطعه**  
 دانی سبب زجیت که فرزند با پدر منت ندارد چه فراوان ده عطا  
 یعنی درین جهان که محل جوادست در محنت وجود تو افکنده مرا

و بعض شعرای عرب دغی دنیا دن شکایت و غدر و بی وفا لغندن  
 حکایت **ایدوب** دیمشدر **شعر**  
 مَا لَقِيتَا مِنْ غَدَرٍ دُنْيَا فَلَاحَا  
 كَانَتْ وَلَا كَانَ أَخْذَهَا وَالْعَصَا  
 قَبَّحَ اللَّهُ لَذَّةَ لِسْتِكَ نَا  
 نَالَهَا الْأُمَّهَاتُ وَالْأَبَاءُ  
 نَحْنُ نُوَلِّ الْأَوْجُودَ كَمَا نَالَفْ  
 الْفَقْدَ فَأَحْأَدُنَا عَلَيْنَا بِلَا  
**الجواب** اهل عرفان قند مخفی دکلدر که اگر چه طایر روح آتش  
 بوقفس قالب ظلمانی به انمزدن اول قدس چمنلرند جهان و صغیر زن  
 کنکر هفت آسمان ایدی **شعر**  
 طایر کلش قدسم چه دهم شرح قر  
 که درین دامکه حادثه چون افتادم  
 من ملک بودم و فرزدوس برین جایم  
 آدم آورد درین دیر خراب آبادم  
 اما تقرب نام و خاصر الحاصل  
 سراپرده سند صاحب مسند و مقام اولق قنطر تکلیفدن که میان  
 صحرای تعلیق بدند مبنی در عبود ایتیمجه اولمز و بار امانتی که آسمان  
 و زمین طاقت تحملندن عاجز اولدی آدم که سالک راه فنا و عدم در  
 آنی منزله ایتیمجه منزل بولمز **شعر**  
 آسمان بار امانت توانست کشید  
 قرعه فال بنام من دیوانه زدند  
 شاهین روح انسانی دست  
 سلطان حقیقتد معزز و صاحب کلاه اولق آستانه خدمت و شهن  
 نسکنند نیچه مدت ترک خواب و خور ایتیمجه اولمز پس انسان احسن  
 تعوید مخلوق اولد قدز صکر اسفل السافلینه که عالم طبیعتدن  
 مردود اولق کرک تا آند تکمیل کوهر ایمان و تحصیل عمل صالحه اجر غیر منون  
 مستحق اولوب مقعد صدق عند ملک مکنتدر مسند عالی سیله  
 مشرف و مسعود اوله **شیخ** نجم الدین رازی مرصاد العباد کتابنده  
**حکایت** ایدر که شیخ علی مؤذن ایدر دغی که بنم مرغ روحی بوستان  
 عالم ارواحدن قفس قالبه ایصال ایچون بعض ملائکه ال اوزره آلب  
 طبقات سما و آندن اندر کن بنم یاد مده دره که بعض ملائکه به او غراده  
 دیدیلر که نینه بر مبتلای محن و اسیر غم زمین مسکینی کورک که فحش سرای



ریاض رضواندن دور و تنکای محنت آباد دنیاى دونه پای بند رسته  
غور راين يوردرلر پس في الحال درگاه ملك متعالدن ندا ايرشدى كه  
خاموش اولك اى اسرار قضا و قدر معدن بچنبرلر و اى بنى آدم اولان نواز  
معامله مستور معدن غافلر ايني اعلم ما لا تعلمون اول روح فرج  
بنم خطاير قدس و رياض رضواندن بچه بيك سيل طائر وساير اولمقدن  
اكا نشيمن دنيا و عالم تكليف برپير زن ضعيفك سرچاه ده بر كمر  
دستی سته صوقوي ويرد وكي افضل و اعلا و اكمل و اولى در و چون بار  
امانت تكليفى كه آسمان و زمين انى چكمكن دن ضعيف اولوب انسان كه حامل  
لطيف و كنيف و جامع روحانيت و جسمانيت اولغيله مجمع البحرين غيب  
و غنى و ملشدن اول بار امانتى حامل و مقتضاي فرماني ايله عامل  
اوله . فلكدن عبور و ملكدن گذر و مرور ايلر . **نظم** .

جلو کرد رخت دیدم ملك عشق بند	عين تشنه ازین غیرت و برادرم
مدعی خواست گران شعله چراغ افرو	برق غیرت بد رخسید و جهان هم

چون ظاهر اولدى كه نشاء عالم كون و فساد مرور و طبقات عوالم  
سفليدن عبور انسان واجب و دركات عوالم سفلى به زرفى مفضى صعود  
معارج مراتبدر پس بدر كه بوسعادت دايي وساير تحصيل كمالند مجد  
وسايع در پس ذمت همت پسر حقوق پدردين و عقوبتى غين عین  
و محض شين و اداء شكرى عين فرض و فرض عين در . والله الموفق للصواب

**باب در بیان آداب تربیت و خدمت خدام و حشم اولام معلوم**  
اولسون كه حكام عبيد و اماء و خدام و حشم انسانه آل و اباغ و كوز  
و قولاغ مثابه سند در ديمشدر . زیرا انسان كند و ايله طوبه جى نشيني  
آنلارك ايله طوبه و اباغيله و اده جى یرم آنلارك اباغيله و ادر .  
و ترقياید جك نسبه به آنلارك كوزيله نظر و نگاه ايلر . و على هذا القياس  
پس آنلارك اعضا و آلاتى بونك اعضا و آلاته نايب مناب و ليحيات  
كوبيا آنلارك اعضا و آلاتى بونك اعضا و آلاتى اولدى مقصود بوسوندن

آنلارك وجودى مهم اولوب ابواب راحت آنلار سر مسدود اولدو  
بيان ايتكدر . و بونلار اولماسه انسان حرکات مختلفه . و ترددات  
متباينه . و قیام و قعود . و محي و ذهاب كه تحصيل حاجات خسيه ضرورت  
ايچون صرف اولور . بنفسه ايلسه كرك . و تعب و كلال و فتور و ملال  
عارض اولوب كسب فضائل كالات و تحصيل درجات و سعادات  
ايتكه زمان قالمیوب اكثر بنى آدم ده كوه فضل ناياب و مایه كالات  
مفقود اولوق لایزم اولور . ومع هذا انسان اول اعمال خسيه به بنفسه  
مباشرت ايتكله حرمت و وفای قالمیوب خادم و مخدوم . و رئيس  
و مرؤس يكسان اولور دى . پس حق جل و علانك عظيم نعمتى و اولو  
انعامى در كه ابناي جنسندن بعض افراد سكا چاكر و غلام و حضور كن  
خادم و غيبتكده قائم مقام در . پس بونعمى بيك كرك . و آنك شكرين  
قلوب كرك . و آنلارى حق جل و علانك و دايعي ايدوكن ملاحظه ايدوب  
رفق و محامله ايله عامل اولوب آنلاره قدر نلری يتد وكي قدرنا اعلى  
حامل اولوق كرك . و آنلاره دخی اوقات استراحت تعيين ايدوب  
اول زمانه محنت خدمتدن عفو ايدوب راحتين تكدير و عيشلر  
بالكليه منعصر ايتك كرك . و ملاحظه ايتك كرك كه طبيعت انسانى  
خادم و مخدوم . و رئيس و مرؤس آراسند مشتركدر . اكا دخی كلال  
و تعب عارض اولور . اول دخی استراحت و ترفيه بدنه محتاجدر . پس  
انصاف و عدالتى الدن قوماق كرك **حكايت** اولنور كه عبدالله  
بن طاهر كه امرای مأمون خليفه دن ايدى كه بركون مأمون ايله خلوتدن  
او تور مشرايدك غلامى چاغردى اجابت ايتيجك بچه دفعه ندا ايلدى .  
آخر غلام كلوب خشملة ايتدى كه بچه بر يا غلام يا غلام غلامك بر زمان  
استراحتى يوقى غلامه حوايج ضروريه اولمى . منور عبدالله ايدى . بن  
جرم ايتدم كه طور شو غلامك بوين اوردييه . بهر مقدار زمان سرفرو ايدو  
بعد باشن قالدروب ايتدي يا عبدالله بزم خدمتكار مراره و اخلاص



امیناریدید اگر بر امینار می تخویف و ارباب باید وزه ارواخر امینار و  
 فقیر ایدید اگر چه مأمون خلیفه عفو و ترک انتقام خصلتند معر  
 و مشهور در و جرایم عظامدن بعد القدره تجاوز ایتمی کت تواریند  
 مذکور در جمله دن عی بن المهدی مأمون خلیفه خراسانن ایکن بغداد  
 خلافت دعواسن ایدوب مأمون بغداده کلیمک طاقت مقاومتی و غیر  
 استنار ایدوب بالآخر مأمون اکا ظفر بولدقن صکر عفو سیاست  
 سلاطیند نامرخص و قتل لازم ایکن عفو ایلدی با آنکه جمله ارباب  
 مشاوره و اصحاب دولت قتلنه اجماع ایتشلا ایدی و عفو دن صکر  
 ندما سندن ایدینوب دیر ایدی که یا عظم سکا عفو مدن دخی اعظم  
 احسانم بود که شفاعتیار متن سکا تجر ایتد مدم و فضل بر الربیع  
 که قدانی محمد امینک وزیر ایدی مأمون ایله ارارندن اتفاق  
 و خلاف براغوب مأمونی ولایت عهد دن اخراج ایتد ردی با آنکه  
 بابا لری هارون رشید خلافتی محمد امینه بعد عبدالله مأمونه  
 وصیت ایدوب عهد نامه بی کعبه معظمه ده اصا قومشیدی مأمون  
 امینه ظفر بولوب قتل ایتد کدن صکر فضل مستر اولدی بعد  
 بولنوب مأمونه کتوردیلن مأمون آنی دخی عفو ایدوب قتل ایلدی  
 ومع هذا غلام مزبور تا بوحده صبر و تحمل مقبول اصحاب فکر و تأمل  
 دکلدر زیرا حرمت سلطنت و ادب عبودیت مرفوع و ادب حشمت  
 ملوک و خوف خدام موضوع اولور پس تأدیب خدام و اقامت حر  
 احتشام لازمدر و لکن از جریه به جوق عقوبت ایلیمه نیتیم ظلمه  
 امرانک عادت خبیثه سی در و آنی سیاست و ضبط و ریاست  
 صاندر بعض علما دن نفل ایلدی که امرای کراد دن بر سینک  
 ضیا فتنه حاضر اولدم جاشنکیری ترتیباً لوان اطعمه ایدرکن  
 بر صحنی آگری قویوب ایچند کی طعام به مقدار دو کلدی فی الحال کند  
 کورماش کی ایلیم اول جانبه نظر ایتیموب بکادیدی که افندی

بو خدمتکارک نظری یوقدره انیچون کند و می کورماش کی اولدم  
 که آنک بو فعلی کورمشا و لسم قتل ایتک لازم ایدی و ذوالقادر  
 او غولرندن برسیفا شتدم که بر سفرده قونش ایکن بر خدمتکارینی  
 کورمش که دامینک بر سیتی بلینه صوقماش بر کافر سفر اوزرن  
 بویله می جست و جاپک و لودلردیونی الحال قتل ایلش بونک مثالی  
 ناموجه سیاستلر و بی موقع عقوبتلر ظالم بکلر و جبار امیرلردن  
 لعنهم الله چوق صادر اولور نعوذ بالله من ذلك و علی الدوام  
 خدمتکاره درشت کوی و بد زبان و ترش روی و لیمه کاهی جریه سی  
 واقع اولدقده عقوبت جایز و نافع در اما علی الدوام عقاب  
 و درشت کویلق نافع دکلدر و خدمتکاره بی موجب مکالمه و محاذ  
 ایتیمه که مرتبه ادب و حیادن چیقوب کستاخ اولیمه و جزوی کناهه  
 عقوبت ایلیمه بلکه یا تغافل ایدوب کند و بی نادانسته ایلیمه یا خود  
 صریح بوجریه کی عفو ایلدم بر دخی ایلیمه دیه بر کسسه که کند و بی خدمت  
 مولانا سندن مقصر و کنه کار و محتاج عفو و آمرزش پروردگار ایدو  
 معترف اوله لابد کند و زبردستی اولان کسسه نک جرایمندن عفو

و ذلالتی ستر ایتک لازمدر  
 من کان یرجو عفو من هو فوقه  
 فلیعف عن ذنب ذال الذی هو دونہ  
 هر کون مخالفت رب العالمینه

مبتلا و اصناف عظیم ذنوب و کبایر جرایمه مرتکبا ولان بند ضعیفه  
 روا میدر که برایکی درم ایله صاتون آلدوغی آدی قالیچه طرفی راست  
 قومدک و شمع می قراض ایله کسرکن سویندر دیک دیولتور اوره که  
 دایم دن بیرون و حد دن متجاوز و افزون اوله **مشهوری**

ای خواجه آرسلان و اغوش	فرمان ده خود مکن فراموش
اورا تو بده درم خریدی	آخر نه بقدرت آفریدی

بعض اصحاب روایت ایدر که حضرت خواجه هرد و سراسید احرار  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم و الدم خانه سنده دعوت ایتشیدی



برجاریه خدمت قصوراید و بن یوزینه بر طباخه آوردن حضرت  
 پریشان خاطر اولوب **اِنَّكَ اَمْرٌ فَيْكَ جَاهِلِيَّةٌ** یعنی من بر آدم من که  
 سند نادانلق وارد دیدی پس بن فادم اولوب **يَا رَسُولَ اللَّهِ لَوْ جِئْتُكَ**  
 آزاد اولسون دیدم بیوردی که **لَوْ كُنْتُ تَفْعَلُ لَفَتَحْتُكَ النَّارَ** یعنی آزاد نمید  
 سنی آتش دوزخ یافتی قاوردی ای دی و ناحق شتم و قذف مملوک ایفکند  
 احتراز ایدر و حدیث شریفه وارد اولشد که **بِرَكْسَةِ مَمْلُوكَةٍ**  
 قذف یلسه حال آنکه اول قذف اید و کی نسنه آنه اولمیه فردای قیامت  
 اکا حد قذف و در لر و ماکل و ملا بسده تقصیر ایتیموب مزاج الهه یعنی  
 بی بهانه اید و حدیث شریفه وارد اولشد که **مَمْلُوكٌ كَرِهَ احْسَانَ**  
**اَيْلِكَ سَرَّ نَفْسُهُ** و **كَرِهَ اِيْدَكَ** و نه کیر سکوز کیدرک و بعض اصحاب  
 ظاهر بوجدیتک ظاهر بیه عمل ایدوب سید نه کیر سه اول نوعدن  
 لباس و نه طعام بر سه اول فمدن طعام لازم در دیدلر اما جهمود  
 علماء شریعت ذاهبا و لدیلر که بوجدیت شریف اول زمانه کوره وارد  
 اولشد که جمله خلقک لباسی نوع واحد ایدی اما شمدیکی اعصار ده  
 مقوم لباسلر و فاخر قماشلر و مختلف و متفاوت اجناس وارد  
 کند و کید و کی لباسدن مملوک کیدر مک واجب دکلر و لکن کند و  
 اقرانک مملوکاری نه کیر لسه بودنی مملوکه ایل کیدر مک کمرک  
 که اول دخی قران و امثالی ایچنده منکسر و شکسته خاطر اولمیه  
**باب در بیان وصیت اشترای غلام و جاریه اهل خیرت اشیا**  
 و بخریت امود و بخریت که عبد یا جاریه اشترای ایتک استین لاید در که  
 بر دفعه نظرا یله اکتفا ایلیمه و نظراً اولی به همت ایلیمه و عرب  
 نظراً اولی به نظراً حقی دیو ستمیه ایدلر خصوصاً که جاریه سرتیه  
 المی استین شدت شهوت و شبقه مبتلا ایه اصلاً استحسانه عقلاً  
 ایلیمه نیت کیم آج کسند به هر طعام لذیذ کور کذلک مبتلای غریبت  
 اولان کسند به هر ماده پری کورینور بلکه خالی النفس و معتدل الاحوال

ایکی برایکی دفعه زیر و بالا به محکم نظر ایدوب عیوب خفیه سنه  
 اطلاعنه قصدا ید و **و تخاسلرا یتدوکی ترین ورنک و بویه فریفته**  
 اولمیه بلکه محکم چهره سنی بود و روب نظر اید و **و سوق تخاسلین**  
**و مواضع کثرت و زخام ناسوده کورد و کنه قناعت ایتیمیه** که با یم  
 طایفه سنک سوقلرندن طشر حیلله لری چندان عمل ایلر و هر  
 متاع که شرا اولنور خارج سوقده نظر اولنسه البته اولکیدن  
 ادنی و عیوبی آچیلی کورینور و کثرت عرض و تقلیدن فارغ اولمیه  
 اما حین تقلید احتراز اید که غلام بلکه جاریه ده بیجا و خنجر  
 مخفی اولوب ضرر ایشد ریمیه که بیعه عرضا و لنان غلام بلکه جاریه  
 غضبنا و لمق شایع در بیع اولند و غنه راضی و لمیوب فساد اقدام  
 ایتک محتمل در خصوصاً که بیع اولند و غنی کسند صاحب جاه و دنیا  
 اولوب آلان کسند آندن دوزن وله بلکه کند و دن جاه و منصبه  
 بلند اولان کسند نک خانه و سر ایدن چیقان غلام و جاریه یر داغ  
 اولمیه و شول غلام و جاریه که اهل قذف و شتم اوله و صاحبند جفا  
 دو کیش اوله آلمیه و عرب دیر که خیر مملوک اولدر که آلدن قدن صکر  
 عصا کسر اولنه و شرم مملوک اولدر که آلدن اکلیمیوب عصا آله  
 اگر دیر سک عصا النوق بر هر حال لازم در زیر امتنبتی که شاعر جهاندر  
**لَا تَشْتَرِي الْعَبْدَ إِلَّا وَالْعَصَا مَعَهُ إِنْ الْعَبْدَ لَا تَجَاسُ مَنَّا كَيْدُ**  
 دیدی جواب و یرز که بوزنکی قوللرده در زیر امتنبتی بوبیتی  
 کافور اخشیدی صاحب مصر حقند هجوم دیمشدر کافور زنی خادم  
 بس غرضی حقیقت دکلر بعضیلر بوبیت خدمت مهنی چون آلان  
 قوللرده در که آلدده بود یارده قازق دیرلر آنلر بر هر حال عصایه  
 محتاجلر در بعضیلر ایدر لا بلکه مراد متنبی بضیحت عامده و هر قو  
 فی الحمله عصایه احتیاجی تمامدر نیت شاعر آخر دیمش که **شعر**  
**الْقَوْمُ لِلْحَرِّ مُقْبِلٌ رَادِعٌ وَالْعَبْدُ لَا يَرْذَعُهُ إِلَّا الْعَصَا**



پس قلب و مشاوره اهل تجربت آید کندن صکر استخاره آید و  
 اشترا آید و جرم و مقدم غلام المیه زیرا اهل جرأت همچنان غضبی  
 زمانه حریت و ورق نذر فراموش آید و احمق غلام دخی اشترا ایتیه  
 زیرا احمق نفع آید رین صانور ضرر آید و سابق افدایسنگ معاین  
 ذکر آید قول و جاری بی اشترا ایتیه و معلول خدمتکاران اعور  
 و اعرج و ابرص کبی احتراز آید و بر خدمتکار که ذکا و کیا سق غالب  
 اوله آنکله احتیاط او ز رینه عامل اوله که ذکا غالب حیل و مکر  
 بیل اولور و عقل بسیر که حیای کثیر آید اوله عقل کثیر حیای قلیل در اولی  
 آبله ساده دل از غدار دافابه بود باد بر خربند اگر استر و انتر از خرا  
 و خدمتکارین قابلیتین حدس و تفرس آید و اکا مناسب خدمت تعیین  
 اوله عقل و لطیفی اکثر و حیاء و ادبی او فراوانی کند و خدمت قوی  
 کار و کسب کامل و کافی و عفت و امانتدن حظی وافی و او فراوانی  
 تجارت و کالته و اموال حفظ و امانتد نصب آید و اعمال شاقه  
 قادر و کد و سعیله اعمال جسمانی به صابر اولانی عمارات و ابنیه به  
 مشد و معتد آید و هیکی قوی و صنایع دقیقه آید مناسبی عدم  
 اولانری چفت و زراعت و حفر اراضی و حراست و آنک امتالی اعمال

قولته و علی هذا القیاس	بوریا یا ف اگر چه با فدا است
نیزندش بکارگاه حریر	و خدمتکاری بر عمله نصب

آید کندن صکر فی الحال عزل آید و به آخر خدمت تعیین آید که علامت  
 خفت و هتک در و خدمتکار لر تعیین و لنان خدمت کرده درون دلان  
 قصد ایتمز اولور لر و مخدوم سعی ایلسون که خدمتکارینک خدمتی محبت  
 و صفای راد شدن اوله و بوجال اول وقت اولور که خدمتکار مخدوم  
 نعمتد شریک و دولندن حصه دار اولور و مخدومک ارتقاعی اکادخی  
 سبب رفعت و جاه و دولتی اکادخی حاله کورم جاه و دولت اوله  
 بوا حتمالی ویریه که مخدومک دولتی جدید و رفعتی مزید اولد قد غیری

خدمتکار آید یتوب بومطروح و متروک قالور و **احکام** **بیت** هشام  
 بن عبد الملکه مرده خلافت کلدکد جمله اصحاب و ندما سی سجد  
 شکر آید یلر الا ابرش کلبی هشام سن نه ایچون صحابک کبی سجد شکر  
 سرفرو ایلدک دیجک دیدی که سن یارین مسند خلافت او تودر  
 ارکان دولت اطرافک احاطه ایلر بر سنی هر کون کورر کن هفتد  
 دخی کورمز اولور و هشام ایتدی فلان منصب سنک ولسون ابرش  
 فی الحال سجد شکر آید جمله خدمتکار لرک عالی بودر کند و به دولت  
 مخدومندن نصیب و لمجک مخدومک ذوال نعمت استر **شعر**

اذا لم یکن للمرء فی دوله امرئ	نصیب ولا حظ تثنی زولها
-------------------------------	------------------------

ابرش ریا و نفاق قویوب مافی الضمیر ادا آید و کچون هشام فی منصب  
 جدید له رعایت ایلشد پس خدمتکارک اعتقاد آید کر کرد که روز  
 دولتم منتفع اوله جقلر روز محنتد مقیم خدمت اولنلرد **شعر**  
 ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا من کان یا کفهم فی المنزل الحسن  
 خدمتکارده بواعقاد اولمچک خدمته عقد قلب آیتوب روز  
 مفارقتا کچون کسب ذخیر و جمع عتق آیتکه مشغول اولور  
 و حکما آید لر که اصل خدمت اولدر که محبانه اوله مرز و رانه اوله  
 محبانه اولمرسه باری صحیح چه مرز و رانه اوله مظلومانه اولیه  
 و خدمتکار لرک مصالح و مهماتی نشاط و رغبت آید ایلیه اضطراب  
 و کراهیت آید ایلیه که بوجال آنلارده دخی منعکس اولیه و خدمتکار  
 دایما سیاستدن خایف و هارب و انعام و احسانه طالب و راغب  
 اوله لر توبه آید نک توبه سن قبول آید توبه دن صکر ینه کناهه  
 رجوع آید نه موافق و مطابق کناه عقوبت آید و بر ایکی کناه ایله  
 صلاحندن مأیوس و خیرندن نا امید اولیه و اگر تکرار تجارب و کثرت  
 امتحانات و فساددن امتناعی ناممکن و جرایم و قبا یچدن انقطاعی  
 نامیستر آید و کی معلوم اولسه همان بیع و نفی و طرد و ابعاد اولته که



سار حذمتكار لرک دخی فسادنه سبب ولور. شعر  
 که صالح بفساد اخیفسند کالتار توضع فی الحاد فمجد

و حذمتکار بد خلط ردي. وماده فاسد کبی در کندی صالح دخی  
 وارد اولسه انی دخی کند وید ووند روب افساد ایدر. و مہما ممکن  
 بند مشتری استخدام ایدر کہ حب قلبی و حقد مولاتی خدام اهرارد  
 اکثر یا اغلب و او فرا ولور. و اخلاق سیدی ایلہ تخلق ایتسی یسیر اولور  
 و حکما دیشلر کہ خدمتکار اوج صنف در. اولکیسی حر بالطبع  
 ایکنجی سی بند بالطبع. اوچنجی سی بند بالشوق. صنف قلبی بی اولاد  
 و انساب کبی تربیت و رعایت ایتک کرک. ایکنجی سی مواشی و دواب کبی  
 استعمال ایدوب انلار کبی ریاضت و تقویم ایتک کرک. و اوچنجی سی  
 حاجت ولد چہ استعمال و اهانت تحقیر ایلہ قوللنه لر. باب  
 در بیان اخلاق اجناس و امرجه طوائف ناس بومقامه خواصه نصیر  
 طوائف اممک اخلاق غالبہ. و طبایعہ اشارت ایلدی کہ استخدام ده  
 معلوم اولوب اکه کوردہ عامل اولنه. و بزاکا بوفندہ موضع اولان  
 کابلردن. و تجارب حوادث و استماع احوال اخبار اجناس ناس ایلہ  
 معلوم اولان فوایدی ضم ایلدنه مقدمہ اولام معلوم کرا ولسونکہ  
 طوائف ناس نیجه انواع و اجناس در. و هر جنسده بعض اخلاق اگر مدوح  
 و اگر مذموم غالب در. و متعدد خدمتکارلر اتخاذ ایدن کسندلر اجناس  
 خواصتی بیلک لانم واجبدہ. و اختلاف انواع و اجناس حدیث افضل  
 الناس موحی و زده ثابت کہ الناس معادن کعادین الذہر الفیض

شعر بنوادیم کالبت ونبت الارض الاول  
 و منهم شجر یخرج طول الذہر قطران  
 نظر قیل نوع انسانہ کی زهر و کی سکر  
 بو باغک کر حقیقتده صویر باغبانی  
 و اختلاف خصایص اجناسک سببی جو قدر بر سبب اولدر کہ جده الیلر

و خلق

بو خلق اولوب انسال و اعقابنه ساری و مورد اولہ. ایکنجی سبب  
 اولدر کہ وطنلری اولان بلادک ارض و هوا و ماسی و سایر عوارضی  
 اقتضا ایدر. اوچنجی سبب اولدر کہ بعضندہ اول خلق اولغیده  
 بوندن تعلم و سرقہ طبیعت طریقیلہ تخلق ایتمش اولہ طایفه عرب  
 اکثر عقلا قندہ افضل اجناس بنی آدم در. اکثر عقلا دیکر زیرا  
 بر طایفه عجمی عرب تفضیل ایدر لر. آنلارده شعوبہ دیر لر عرب نطق  
 فصاحت و شعر بلاغت ایلہ فایق لدر و بوکا دلیل بودر کہ بر تیرہ کز و  
 عمرندہ بلاد کورمین اجلا با عرب. بلکه عورتلری اشعار و قصائد  
 سویلش لدر کہ فضلا ی علما نیجه شرحلری یازمش لدر. کہ هر کز وزین  
 و بحرندہ و قافیہ و اعرابندہ بر غلط ایتما مشلر در. و کرم و احسان و ضیاء  
 مہمان و رعایت عهد و امان ایتکده. و شجاعت و فرو سیتندہ بی نظر لدر  
 اما جفای طبع و قوت شهوت ایلہ موسوم لدر در تحقیق شرا الرقیوت  
 کتابند ایدر کہ عرب جنسک قیمتلری افضل. و اقوام و نفسلری احسن  
 و اخلاقی اکرم و طبعلری ارق و وفالری اکثر و خلقلری اطهر و لسانلر  
 اوضح و چهرلری اصبح در. بعض علما دیشلر در کہ کرم و جودی عربدن  
 حکمت و رای روم و فارسدن شجاعت و صبری ترک و فرزندن شقا  
 کرخ. و آرمندن طلبا ایدر. و عربک بر خلقی دخی ظلم و ضیمہ تحمل  
 ایتزلر بر تیر لرنده جوع و عطش ایلہ کچینور لر. بلاد شام و عراق کلو  
 سلطان رعایا سی ولوب حضور ایتکی اختیار ایتزلر. و عربک خواصتی جود  
 و لکن استرقاقلری جایز دکدر. آنلاردن قول و جاریہ اولمز قضیدہ  
 فراستد عرب طایفه سنی بو وجهله وصف ایشدہ کہ شعر

خیر البرایا و الانام العرب	کذا قال العالم المجرب
طابوا فروعا و زکوا اصولا	لا تهم لم یلدوا و انجسوا
و فیهم العرق و الحمیة	و الشیمة الطاهره الزکیة
کرامة القدر و بذل الجود	و الطعن بالمشقة الملوذ



وَفِيهِمُ الْخُدَاعُ وَالْعَدَاوَةُ	وَالشَّدَّ وَالْأَرْهَابُ وَالْفَسَادُ
رِعَايَةُ الْجَارِ وَحَقُّ الضَّيْفِ	مَوْجُودَةٌ فِيهِمْ وَضَرْبُ السَّيْفِ
أَمِينُهُمْ لَيْسَ لَهُ مُمَاثِلٌ	كَمَا الْخَوْنُ مَا لَهُ مُعَادِلٌ

**طایفه نجار** اگر چه عجم لغت معادای عربی اطلاق اولند  
ولکن عرف عامه ده فارس اهلید که آنلارک ولایتلری ایران زمین  
دیرلر و ایران زمین فرات ایرماغیلله جیحون ایرماغیلک که آب مودجی  
دیرلر آراسند ولایتلردر و مشهور ولایتلری اذربایجان و عراق عجم  
و یارس و کرمان و خراساندر و عجم خلقی الوانی بیاض خمرت آمیزدر و بدینک  
فریه لکه مایل و صوتلری صافی و عقللری لطیف و همتلری شریف  
و علوم و معارف و صنایع و لطایفه سرآمد نوع بشر درلر و بوجه  
شریف آنلارک شرفه یقینی که حضرت پیوردی لوکانا لایمان معلقا  
بالثریا لکانا له رجال من ابناء فارس خصوصاً اهل خراسان که آنلارده  
آسمان هنر و کماله تابان اولق مثل خود آسان اولمشدر و جمیع علوم  
و معارف جلّه عالمه تفوق ایتشلردر اما شمس الدین جزری بعض  
رسایلنده ذکر ایدر که علم حدیثک مکان و زمان جهندن کمال علو  
و ارتقایی وارددر مکان جهندن خراسانده زمان جهندن هجرتک  
ایکی یوزی حد و دنده تمایت بولمشدر تحقیق کتاب الرقیق کتابند  
ایدر که فارس اهلنک صورتلری جمیل و مرضلری قلیل خلقلری کریم  
و غضبلری عدیمدر و زیر اکیفتلری معتدل در لکن اهل سکون و راحه  
و ریاست و عقل و علم و فضل اهلریدر لکن حیل و خدعه و بخل و امساک  
خالی دکلردر خصوصاً اهل مرو و قشیر و فرات صاجی که اهل فارس خنده بولده

شَرُّهُمُ الْفَارِسِيُّونَ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ خِلَالٌ وَهُمْ رِيَاسَةٌ	يَعْرِفُهُمْ مَنْ لَمْ يَلِمْ
وَعِنْدَهُمْ مَخْلُوفٌ فِيهِمْ كِبَرٌ	وَفِيهِمُ الشَّدَادُ وَالْكِيَاةُ
وَعِنْدَهُمْ رَأْيٌ وَفِيهِمْ عِلْمٌ	وَعِزٌّ وَمِنَعَةٌ وَفَخْرٌ
	وَصَعْفَةٌ وَحِكْمَةٌ وَفَهْمٌ

**طایفه روم** وفا و امانت و سعی و کفایت ایله مرسوم اما بخل  
و خست و لوم و دنائت ایلله ملوم لردر اهل رومک شکالی بیاض و شقر  
طاعت و موافقتلری مدوح و عقل و کياستلری مقبول و جباریلری  
خرینه دارلغه مناسب و امساک و بخللری ضبطه موافق و ملایمدر

و علماء معتزل دیشلر که	لی من بنی الاصفی ریه ریح
قلبی بسیم الجور الصاریب	سهم من الخط رمینی بها
عن کتب قوس من الحاجب	کأنا مقبلته فی الحشا
سیف علی بن ابی طالب	وقصید فر صاجی اهل روم خنده بولده
شعر و الروم فیهم ادب و ظرف	وعلمه و نعمه و لطف
وفیهم العقول والالباب	وفیهم الاراء والاصواب
وفیهم قوارس الشجاعة	والعلم والحكمة والصناعة
وفیهم البخل ودل النفس	وفیهم الفهم وصدق الحدیث
لکل شیء یصلح الغلام	منهم رشد الشرف التمام

**طایفه اترک** شجاعت و جودت و جریت و حسن شکل ایلله مشهور  
اما غدر و قساون قلب و ناحق شناسلغیلله مشهور لردر تحقیق شرا  
الرفیق کابنده ایدر که ترک اهل فارسه استقامت مزجه ده مساوی  
قوت و صبر شدت ایتکدن غالبلردر بدنلری حسن و بیاض و نرمیلکی جامع  
و چهرلری یومر و لغه مایل و چشملری تنک و ملیح و قامتلری میاندر  
خوبلری خوبلقه آیت زشترلری زشتلکده غایت در خلقلرنده غدر  
و بیوفالوق و قساون و قلت رحمت ظاهر در آت اتی بیکدن جکرلری  
غلیظ اولمشدر حکمت و دیاضندن عاجزلردر و لطایف و صنایع  
قاصر لردر اما جنک و حربیه صابرلردر خاتونلرنده ظرافت و لطافت  
اخلاق و لمز اما هریری کنز اولاد و معدن سلدر و ترک طایفه سنک  
قدری هفی طنجر سی همان معدن سی در نه طعاملری اولسه آند طبع  
ایلرلر فقیر ایدرین اترک خصوصاً که مغول چهرلری مدوره و بوزنلری



یا صبی و کوزلری سنک اولور. نیت کیم جناب رسالت بناهی صلی الله علیه وسلم  
وصف کردند. و آخر زمانه خروج ایدوب اهل اسلامه غلبه و قتل  
ایدوب حکمرانی بیان معجز نظام بیور مشلرد. اذاکان آخر الزمان جاء  
بنو قنطوراء عراض الوجوه صغاراً لا عین فطسراً لا نؤف کان  
وجوههم بحان المطرقه بنو قنطورا ترک در قنطورا بر خاتون ایدوب  
بعضی را ایدوب که قنطورا حضرت ابراهیم علیه الصلوة والسلام  
جاریه سی ایدی ترک آنوک نسلیدر. بعد آخر الزمان اولیجک قنطورا  
او غوللری کله لر یوزلری دکر می و کوزلری کوچک و یوزلری باقی  
یوزلوی کویا کون چکمش قلغانه بکرز. اهل ملاحم ایدوب یوزلر مغول  
طایفه سی ایدی اول طایفه عظیمی لری جنکیز خان ایله سنه  
سبع عشر و ستمایه ده محمد خوارزمشاه اوزرینه خروج ایدوب  
ماوراء النهر و خراسان و لایتنین قتل عام و تخریب تمام ایله اول کون  
ایندیلر که اول ولایت بهشت اندامدن نام و نشان قالمادی. اهل قو  
دیرلر که بیک ییل مجرای عادت اوزره توالد و تناسل واقع اولوب  
هیچ ضرب و آفت یتیمیه خراسان و ماوراء النهر اول عمارت و لطافت  
که جنکیز خوجندن اول ایدی آنک اوزرینه کلک ممکن دکلد. .  
ابن الاثیر ایدوب که طوفان نوح دن صکره روی زمین اولان وقایعه  
واقف جنکیز واقعه سنه مانند قتل و تخریب اصلا واقع اولمش کلک  
بعد اوغلی اوغلی هلاک سنه ست و خمسین و ستمایه ده بغداد  
شهرین الوب مستعصم خلیفه عتایی و اولاد و ارکان دولتی قتل  
و بغدادی بر قتل ایدی کون. بر قتل فرق کون قتل عام و تخریب  
مساجد و احراق کتب و مصاحف ایدی. و معدود اولان مقتول  
اون بش کر یوز بیکدن زیاده ایدی. و صفر چشم بخلدن دجی کتای  
اولغین آنلارک حقند بعضی شرای عرب دیشلر که شعر  
سَلَّ اللهُ رَبَّكَ مِنْ فَضْلِهِ اِذَا عَرَضَتْ حَاجَةٌ مُغْلَقَةٌ

وَلَا تَسْأَلْ عَنِ التَّرْكِ فِي حَاجَةٍ قَاعِيَهُمْ أَعْيُنُ حَقِيقَةٍ  
وخواجه حافظ شیرازی دخی کا اشارت ایدوب بیدیت  
به تنک چشمی آن ترک لشکری نام که حله برین درویش بیک قبا آورد  
و صاحب قصید فرست ترک حقند بویله جه دیشلر که شعر  
وَالْتَرَكُ فِيهِمْ قَسْوَةً وَعَظْمَةً  
وَلَا يَعْرِفُونَ الْعَفْوَ وَالْوَفَاءَ  
وَفِيهِمُ اللَّيُوثُ يَوْمَ الْحَرْبِ  
لَهُمْ قَدُودٌ وَلَهُمْ خُصُوفٌ  
وَفِيهِمْ نَجَابَةُ الْأَوْلَادِ  
لَكِنْ عُرُوا مِنْ حِكْمَةِ السَّادِ  
طایفه اکراد کرد بر طایفه در معلوم. شجاعت و فروسیت ایله  
موسوم. اما لوصیت و قطع طریق. اکثرینه لازم و رفیق در  
سوق الرفیق صاحبی ایدوب اکراد ده خشونت و قوت و شجاعت و شدت  
فقر و خشونت عیسه صبر و قلت وفا و خبت و غدر و مقر در و اکراد  
غلامی اعمال شاقه و امتها نذ غیری به صالح اولمز. و صاحب قصید  
فرست اکراد حقند دیر که شعر  
وَالشَّرُّ كُلُّ الشَّرِّ فِي الْأَكْرَادِ  
وَفِيهِمْ لِلْحَرْبِ وَالْقِتَالِ  
لَكِنْ جَمِيلُ الْخَلْقِ وَالصَّبَاحَةِ  
لِبَعْدِهِمْ مِنْ مَنَاجِ السَّادِ  
جَلَادَةٌ وَالطَّعْنُ بِالْعَوَالِ  
لَيْسَتْ لَهُمْ كَلَّا وَلَا السَّمَاحَةُ  
فقیر ایدوبین بو طوایفک اکثری بوزمانه رفیق اولمز بود یار و اعصا  
بنده و خدمتکار اولان طوایف بوسنا و ماجر و ارناد و روس  
و فرنگ و کرچی و جرکس و آنلاره قریب مکرمل و آباده و بونلارک  
طبایعی مشهوره و خلق راسند بوسنا حلم و وقار و زانیت و عقل  
صمیم و وفاء امانت ایله موصوف. و غلام و جاریه سی حسن شکل  
و خدمتله مع و فسلرد. فقیر بظلم ایتشردم. مؤلفه  
سَأَلْنَا جَنَسَ الذَّالِجِ الْفِرَازِ بِنَا قَاعِضٍ وَجْهَهُ عَنَّا وَقَالَ مَغْلَقٌ



**ماجر** عاقل ولبیب جمیع صنایع قابل واریب و لور. اما خبث  
 و فساد و غارتد کامل و جرح و اباقت ایتمه مایلرد. صاحب **استخدام**  
 احتیاط ایله عامل و ملوک کرک. و اکثرینک اشکالی حسن و الوانی بیاض  
 فقیر نظم ایتمیدم **بندش** غلام **انجی** قد جرمنا القلاد هاجر  
 سألنا جشسه عنه فقال مغضبا ما جر **ارناود** حسن شکل و سلامت  
 عقل و قابلیت صنایع و ادراک دقایق ایله متصف لرد. و لکن کبر.  
 و عناد و طغیان و فساد دن خالی دکلرد. و کند و لر زعم ایدر کرک  
 اصل جنس لری عربا وله. جبلة بن الایهم غسانی که ملوک شام دن ایدر  
 و تنصرا ایدر وین قیصر مرقلک امراسند ایدر. رایات نور اسلام  
 مفارق ولایت شامه لامع و باریق اولیجی مسلمان اولوب. مدینه  
 منوره یرزینت تمام ایله داخل اولیجی **روایت** ایدر کرک مدینه  
 بر بکرونیب قالدی الا نفرجه چیقیدیلر. حضرت عمر رضی الله عنه  
 حجه عازم ایدر بیله چیقوب بیت حرامی طواف ایدر کن. بر کسسه  
 ازادی و جن باصوب ازادی چوزلدی. دونوب اول شخصه بر طایفه  
 اوروپ بوردینی شکست ایلدی. حضرت عمر شکایت ایدر چیک جبلة بی  
 چیقروپ یا خصمکی ارضا ایله یا قصاصه راضی اول بیور یحیات  
 بن ملکین اول سوقة در. یعنی رعیتدر. قصاص نیجه اولور دیدی.  
 بیور دیکم حکم کتابا لله بودر. جبلة ایدر بن ظن ایدر دم که اسلامه  
 کلک ایله عزت زیاده اوله. حضرت عمر رضی الله عنه بیوردی که عزت  
 اسلام زیاده در. و لکن حکم کتابا لله بودر مخالفت ممکن دکلدر.  
 جبلة ایدر امدی بوکون بکام هلت و یرک. یارین فصل ایلك. ایله  
 ایلدیلر صباح کوردیلر جبلة قوند و نی زمین دیار بلاق اولمش.  
 بر فرد آفرین قالماش. اورادن جبلة ینه قیصر کلوب تنصرا ایلدی قیصر  
 قانی شاد اولوب آتی استنبوله کتوروب رعایتلر ایلدی. اما جبلة  
 نادم اولوب بو شعری انشاد ایلدی. **شعر**

تنفرد

تنصرت لا شراف من اجل لظلمه. و ما کان فیها لوصفنا لضرر  
 حالا ارناود علمای دیرلکه قیصر اول دیاری جبلة یر اقطاع و یر  
 جبلة عساکر ایله اول دیارده اقامت طول زمان و مجاورت کفار  
 لسانلری تغیر اولنوب ارناود ایله مسمی اولدیلر و العلم عند الله  
**روس** روس طایفه سی حسن شکل بیاض لون و قابلیت صنایع و لطافت  
 خدمت و اطاعت سید. و قلت عبادتایله موصوفلرد. اما قلت  
 صلاح و کثرت اباق و ارتداد ایله معروفلرد. قدیم جبارلق ایله  
 مشهورلر ایدر حتی بر تاتار نیجه روسی اسیر ایدر دی. اما شری قضیه  
 عکس اولدی. و تاتار ولایتینک اکثرینی روس لعین اخذ ایلدی حاجی  
 طترخان. و دشت برکت خانی کلیتا اخذ و نه سبایلدیله. و الله غالب  
 علی اکثر **افریج** افریج طایفه سی لطافت و حسن شکل و ظرافت و دقایق  
 خدمته عارفلر صنایع جزو یرده کماللری کلی در. لکن دکه ده مسلمان  
 اولر لری نیجه ییل اسلامه عزت و رفعت بولوب عبادت و طاعت  
 ایدر لدن فرصت بولدقد. و من ینقلب علی عقیبه فلن یضر الله شیئا  
 مضمونه مظهر اولمشلرد **لرح** کرک طایفه سی عقل و کفایت  
 و سعی و ددایتدن خالی دکلرد. غلام و جاریه سی اطاعت و انقیاد  
 اوزره اولور. لکن نوع تغدر و دناوت شانندن دور دکلرد.  
**چرکس** اکثری حسن شکل و صحت بدن و وقار و خشم و دیانت  
 و امانت ایله موصوفلرد. اما سادک و بلاهت و نقصان تدبیر  
 و عجب و نخوتدن خالی دکلرد. حق مصر تحتد ثمانین و سبعمایه دن.  
 سلطنت بر فوق چرکسی یر یتشوب تاسنه اثنی و عشرین و تسعمایه  
 سلطنت مصر و شام چرکسه یر مختصر اولوب قولدن قوله انتقال  
 ایدر دی. و کمال بلاد و عجب و نخوتلر دن ظن ایدر لردی که دولت  
 رفیع الارکان منبع البنیان آل عثمان ایله ابقاهم الله تعالی  
 الی یوم المیزان معادل و مساوی و قدرت و قوت اول عالی درگاه



مقاوم و مقاوی اوله لر. زیر اسلطان بایزید بن محمد خان. آنار الله تعا  
 برهانه و نقل یوم الخیر میزانه حضرت تهری ایل سلطان قایتای مابیند  
 منازعه واقع اولد قده کمال حلم و شفقتدن انتزاع ملکلرین قصد اید  
 بنفسه نهضت ایتیموب بعض امرا رسال یدردی. اتفاقا کسر واقع  
 اولغین سرب سامانلری باده نخوت ایلله نیر اولمشیدی چون تخت  
 سلطنت قدیم قدم مبارک صاحب قران زمان فاتح تمالک ایران و توران  
 افتخار سلاطین آل عثمان سلطان سلیم خان ایلله روح الله روحه

فی غفر الجنان مشرفا ولدی	ولو لا تحسبون الحاکم عجزا
لما عدم المسیئین احمالی	مقتضا سجنه ایتد کلری جبار

و کستاخلعه تحمل بیور میوب دفع معرفت. و رفع مضرتلری بچوت  
 بلاد عرب شام و حلب جانبینه لشکر چکدی. اول زمانه سلطان اولان  
 قانصو غوری چرکس لک اعظمی و رای و تدبیرده اکمل ایدی دیر لک  
 رای خداوند کار حضرتلرینه اطاعت و انعام شریفیدن نه صادر اولد  
 اکا قناعت ایتد ایدی بقیه چرا که نقصان عقل و غلبه جهل و افراط  
 نخوت و عجیلری سبب ایلله مرحوم غوری به اطاله لر ایدوب سن عقانلو  
 قود قارسک مضرده اونور بن سرحد وارا لوم آنک حقندن کله لیم  
 دیر لر ایدی بالآخره مرحوم غوری دخی خواه و ناخواه حلب جانبینه کل  
 مرجع دایقن اثنین و عشرين و تسعایه رجبک اول کونی محاربه ایدوب  
 فی الحال چرا که منهنم اولوب سلطان غوری و نایب شام سیبای که  
 اشجع واعظم امرا ایدی مقتول اولوب بقیه السیف میدان کار زاردن  
 فرار ایدوب منکوب و مسلوب مصر دوشوب طومانی نام چرکستی  
 که امیر کبیر ایدی سلطان ایلدیلر اشدیم که حضرت خداوند کار شامد  
 تکرار رقعہ ارسال ایلن که مقرر و موطن کوزه عسکر ایلدوب بالکلیه  
 رفع و استیصال ایتد کوزه راغب دکلم اگر هاق ما ضیه کوزدن تویر  
 و انابت و خطبه و سککئی نام نجسته فرجامه ایتد اجابت ایدر سکون

جان و مال کوزه امین و مملکت کوزه سالمین اولک. والا عسکر ظفر  
 رهبر ایلله ایرشدیم و قنکوزده حاضر اولک. چون قلت عقل و کثرت  
 جهلری قابل علاج دکل ایدی. اصرروا واستکبروا استکبارا مضمونی  
 اوزده رفع رایت عناده و ترک سلوک طریق انقیاد ایلدیلر لایذ بنفسه  
 سنه ثلاث و عشرين و تسعایه ذی القعدة سنه شامدن نهضت بیور  
 غزده و مضرده نیجه دفعه محاربه اولد قدن صکر. آخر قاهره شهر نیک  
 اوکنده دیدانیه ده تلافی عسکرین. و محاربه عظمی واقع اولدی.

اما عصفور ایلله شاهین و روباه ایلله شیر غزین برابر میدر. آخر الامر  
 عرضت بوار و غرقه دریای هلاک اولوب دولتلری. کان کمین شیئا  
 مذکور اولدی. و کان امر الله قدرا مقدورا. مکریل و اباده دخی  
 چرکسه قریب. وطن جھتدن و سیاه دنک قسندن بریسی در هندیلر  
 هند بر ولایتد جنوب و مشرق ناحیه سنه. و خلق اکثر اسمر اولور.  
 اما بعضند بوی جمال دخی اولور. میر خسرو دهلوی بعض تقر لاشد اید  
 بیت هندوی مرا کاکل ترکانه بریند. زوسینه من چون بت و بتخانه بریند  
 سوق الرقیق صاحب ایدر اهل هندک قدری موزون ورنکلری  
 اسمز و طیب نکمت و حسن تقویت بدن. و عقل و سداددن و حکمت  
 و صناعت و وفا و عهد و مودتدن بهر مند لردر. اما قلدن مبالا  
 ایتیموب جرایم عظیمه اقدام ایدر لر. صالحلری ایو. و طالحلری غایت  
 طالح اولور. امراض نزلویه انلازه چوق عارض اولور. قصید فراست  
 صاحبی هندلر حقندن بوبله دغش که.

و الهند فیهم عفة و فسق	و قسوة و باطل و حق
لهم شعور و لهم قدود	و هم اهیل و هم عبید

بورماند هنددن طواشیلر استعمال ایدر لر. و لکن سوء خلق  
 و کثرت فسادلری سبب ایلله مذموم لردر. زکیلر قلیل العقل  
 و الادب. کثیر القو و الطرب. و انلازدن عقل سلیم. و خلق حسن



عجب عجز در کثرت طریقه‌ها سبب قلت عقل بریدر. و بعض بلاد حاره  
 آغز خد متولدن غیر نشنه به صالح دکلدر. قصیده فرستد ایدر که سر  
 وَفِي الزُّنُوجِ غَلْظُ الطَّبَاعِ. وَفِيهِمْ مِثْلُ الْحِجَابِ.  
**طایفه حبش** اولادن اصلحدن خلقی ملایمدر. و لکن جسمی ضعیف  
 و حقیر. و عمری قلیل و قصیر اولور. باقی اجناس دخی اطوار و احوالند  
 تقریب و تحس استعمال ایلیر. و کاه اولور که دخی جنسندن فرد مقبول  
 اتفاق واقع اولور. آنک کبی فرد کسک ایوکی معلوم اولیجی جنسی که  
 اولی ضرر ایتیز. و عکس دخی بویله در. بکم ایو جنسندن دخی و نامعتبر  
 فرد حاصل اولور. و الله تعالی اعلم **باب سادس تدبیر مدد**  
**و ضبط ممالک و قواعد شاهی و نوا مین الهی بیانند در**  
 بویابد برایکی فصل ایراد اولور. **فصل اول انسانک تمدنه احتیاج**  
**و بوفتک شرفی بیانند در** اگرچه مقدمه ده بزبوم مقصودی  
 ایراد ایتشیدک. اما بومقامد خواجه نصیر. و فاضل دوانی به  
 اقتداء و سابقدن زیاده تفصیل ایلدک. **اولا** معلوم اولسون که موجود  
 ممکنه ایکی قسمدر. برسی ولد که کمالاتی وجودینه مقارن اولوب  
 ایکنجی کمالاتی وجودندن متأخر تدبیر ایلر حاصل اولر. اجسام مرکبات  
 عنصریه کبی و بوقسمه حرکت کرک که آنکله قوتدن فعله. و نقصانندن  
 کماله چیقیر. و بوحکمت اسباب معاونتی و لمیجه حاصل اولر. و اسباب  
 دخی یا صور در ماده نطفیه عارض اولان صور علقه. و مضغه. و مژده  
 جنین کبی متعاقب مبداء قیاضدن فیض اولوب آخر صورت انسانیه به  
 مؤتدی اولور. و صورته حکما اصطلاحندن کالات و مکملات دخی دیرلر  
 یا معدنیه که ماده به کمالی اولان صورتک حصولنه مفضی اولور غدا لک  
 که بدن انسانه متعاقب منظم اولوب نشو و نما سندن کمال ممکنه مفضو  
 اولور. و معاونت دخی مطلقا اوج قسم اوزر در. **اولکی** معاونت  
 بالماده در. یعنی معین اولان شی معاونت ایتد و کی شی دن جزوا و لمغیله

معاونت ایلیر. غدا نک حیواناته معاونتی کبی. ایکنجی معاونت بالاددر  
 یعنی معاون معاونت ایتد و کی نسنه نک لقی اولر. حیوان تناول غدا  
 ایتد کدن صکر ایچد و کی صوبی. زیرا صودن حیوانک نفی بودر که  
 غذای ترفیق ایدوب منافذ ضیقیه به کیرمه مستعد ایلر کند و سی  
 هیچ غدا اولر. **آوچنجی** معاونت بالخدمتدر. و معاونت بالخدمت  
 اولدر که معینک فعلی کبی معاونت ایتد و کی نسنه به نافع اولر. خدمتکار  
 فعلی کبی سیدنه نافع. و آنک غرضنی محصلدر. و معاونت بالخدمت دخی  
 ایکی نوع در. برسی خدمت بالذات در که معین فعلی معاونت ایتد و کی  
 کشینک غرضنی تحصیل ایتکچون ایلیر. مملوکک مالکند ایتد و کی خدمت  
 کبی که ذکر ایتدک. **ایکنجی** سی خدمت بالعرض در که معین فعلی غرض آخر  
 ایچون ایلیر. و لکن بوفعل معاونت واقع اولان نسنه به دخی نافع اولر.  
 چوبانک رمة کوسفنده ایتد و کی خدمت کبی که اصل غرضی صاحب رمة  
 خدمت. و آنک رضاسنی تحصیل در. لکن رمة به آنک مرادی اولد و یچون خدمت  
 ایلر. معاونت و خدمتی صاحب رمة به بالذات و نفس رمة به بالعرض اولور  
 و حکیم فاضل معلم ثانی ابونصر فارابی قسم اولر مثال افاعیدن کتد  
 مثلا انفعی لسع ایدوب حیواناتی هلاک ایدوب ترکیبی باطل ایتکیلر  
 عناصر بالذات خدمت و معاونت اولور که حیوان مملوک ترکیبی باطل  
 اولغیله متفرق اولوب اجزای عناصر ملحق اولور. اما نفس حیواناته  
 خدمت و معاونتی یوقدر. بلکه اولدر ضرری وار. معاونت قند قالد  
 و قسم ثانی به سباع بهایم افراس و هلاک ایتکی مثال ایتش. زیرا سباع  
 هلاک حیوان ایتد سندن عناصر نفع اولور. زیرا اجزای متفرق اولور  
 هر عنصر که حیوانه بالفسر کلوب مجتمع اولمشیدی. حیوان اصلی سندن حاصل  
 اولور. و لکن سباع افراس حیوانی کند و نفی ایچون ایدر که لحوم و دما سندن  
 تغذی ایدر بخلاف افای که لسع ایتد و کی حیواندن متمتع اولر پس افاعینک  
 عناصر خدمتی بالعرض اولوب بالذات اولور سباعک بالذات اولوب



بالعرض اولور بود که خواجه نصیر و فاضل روانی حکیم کامل ابوالنضر  
 فارابیدن نقل ایتد کلری که کمال ایضاح ایلد تقریر ایلدک. **اما** مخفی اولیه که  
 افای حیواناتی کند و به مضرتو هم اید و به اسع ایلر. پس آنلاردخی  
 کند و ایچون ایتمش اولور. غایتی جلب شهوت ایچون ایتیموب دفع ضرر  
 ایل ایچون که اثر قوت غضبیه در ایتمش اولور. پس خدمت کند و به بالذات  
 عناصره بالعرض اولور. به مقدمه تمهید اولدقدن صکر معلوم اولد  
 که عناصر و معادن و نباتات و حیوانات انسانه اوج طریقیه خدمت  
 ایلر. **اعنی** خدمت بطریق الماده. و خدمت بطریق الآله. و خدمت  
 بطریق المعاونه. **اما** انسان آنلاره خدمت ایلر. الا اوچی طریقیه  
 که خدمت بطریق المعاونتدم زیرا انسان آنلاردن اشرفدر. اخته  
 خدمت ایلر. بلکه عکس اولور. **اما** بطریق الماده خدمت ایتد کلری  
 زیرا انسان بحسب الظاهر بدن و روحدن مرکبدر. و بدن غذایه  
 محتاجدر. پس مرکبات بالذات عناصر مرکبات ضمنیه انسانه غذا  
 اولور. غذا خود کلوز مغذیدن جزو بالفعل اولور. **نیتیم** مقدمه  
 کتابین بیلدر مش ایدک. پس مرکبات و عناصر بطریق الماده خدمت ایتد کلری  
 دخی ظاهر اولدی. **اما** بطریق الآله خدمت ایتد کلری دخی ظاهر در.  
 مثلا تراب انسانه مسکن اولور. و آنکله کل و آجر و لینه ایدوب  
 جدار ساکن ایلر. و هوا خود تنفس لازم اولور. زیرا هوای جدید  
 کمنسه روح حیوانی که حرارت غریزیه نک بخاری در. فی الحال محرق  
 اولوب باطل اولور. **اما** اول هوا روح حرارتندن حرارت کسایدی  
 تعفن طوتر. اگر اخراج اولر نه بدن و روحی متعفن ایدر. اول  
 سبیدن ادخالی راحت اولدوغی کبی. اخراجی دخی راحت اولور. شیخ سعدی  
 علیه الرحمة والرضوان در هر نفسی دو نعمت موجودست دیدی بود  
 و صونک آلت اولد و غن خود دیدک که غذایه بدرقه اولوب اوکده دوشوب  
 آنی منا فذ صتیقه ادخال ایدوب بدنک جمله سینک تغذیه ایتسنه

سبب اولور. و آتش آلت اولدوغی طبع غذا ایتدک ظاهر در و مرکبات  
 دخی بعضی غذا. و بعضی دوا اولوب خدمت ایلر. و بعضی دخی مسخر اولوب  
 مهماتند آت و قاتر کبی که رکوبند خدمت ایلر. و بقر کبی که حراشت  
 و ذراعتده خدمت ایلر. و کلب کبی که صید و حراستده خدمت ایلر. **نیتیم**  
 تنزیل آسمانید بو خدمتلم اشارت بیور شد که. **وَسَخَّرَ لَكُمُ الْفَلَکَ لَیْجَیْ**  
**فِی الْبَحْرِ بِأَمْرِیْ وَ سَخَّرَ لَكُمُ الْاَنْهَارَ. وَ سَخَّرَ لَكُمُ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ذَابَّیْنِ**  
**وَ سَخَّرَ لَكُمُ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ. بَلْکَ اِنْسَانَه اِجْرَامِ سَمَآوِیَهِ دخی خدمت ایلر.**  
**اما** آنلارک خدمتی بطریق المعاونتدم. بطریق الماده. و الآله دکلدر.  
 آنلارک خدمته دخی قرآن عظیمده اشارت اولمشدر. و بیت مشهور

دخی اشارت وارد <b>ربیت</b>	ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کا
قانونانی بکفاری و بغفلت بخوی	زیرا شمس و قمر حرکاتی ایلد لیل و نهار

اولوب لیل نوم و قرار و سکونه مناسبدر. زیرا اصنواء و انوار نوم غرق  
 اولغه ما نعدر. اول سبیدن که نوم جوهر روح باطن بدنه توجه  
 ایتکله ظاهر بدن ارواحدن فی الجمله خالی اولغه اعصاب و قوایه  
 استرخا و تعطیل کلکدر. حواس و قوی و اعصاب و اعضا مسترح  
 اولغیچون. پس بوانوار و اصنواء چوق اولیجک ارواح ایچویه متوجه  
 اوله فر. زیرا ارواح دخی نور عالمنددر. جنسی کور یجک **بیت**  
 شمع رخسار که میل ایتد و کما شری لیل. چونکه روشندر الجنس الی الجنس میل  
 مقتضا سجنه اول اناری قویوب ظلمت خانه بدنه توجه ایدر. مزه و روح  
 انسانی و انوار عالم شهادت فی الجمله عالمندن اولدوغیچون میل ایتد که  
 طفل رضیعده دخی ظاهر در که بر شعله کورسه اول جانبه متوجه اولور  
 قالور. پس نومه ظلمت معین اید و کینک کسیتی ظاهر اولدی. ایتی خود  
 ظاهر در. آدمی کوندترین نوم استسه یا مظلم یر کید. یا الی ایلد کوزنی  
 ستر ایدر. اطبا آنیچون نوم نهار مضروده که نوم غرق اولمز دیدیلر.  
 پس حق جل و علانک. **وَجَعَلْنَا اللَّیْلَ لِبَاسًا وَ جَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا**



وَجَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لَتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا. **ب**یوردی بود و غی بود و غی بود و غی  
 حرکات خمس ایله فصول اربعه متمیز اولوی انسان قوتی بعض فصول  
 زرع. بعضند سقی. بعضند حصاد و دیاس ایلر. و حرکات قمر ایلر  
 شهره. و حرکات شمس ایلر ایام متمیز اولوی مواسم عبادات و اوقات  
 طاعات معلوم اولور. قل هي مواقيت للتاس والنج **ب**یوردی و غی کبی  
 واجال بیوع و اجارات دخی انلار له معلوم اولور. لَتَعْلَمُوا اَعْدَدَ السَّيِّئِ  
 وَالْحَسَابِ **ب**یوردی و غی کبی. والحاصل خدمت معاونت افلاک و سماویات  
 ظاهر در. اما همان بالعرض میدر یوخسه بالقصد انسانه خدمت ایتکیچی  
 خلق اولمشدر. حکماکه ملائکه انساندن افضلدر. دیوذاهب و لاشان  
 اولکی مذهبه ذاهبا و لورلر. و دیرلر افلاک حرکاتی سفلیات احوالی  
 منظم اولیچون دکلر. زیرا فلکیات عنصریاتدن افضلدر.  
 افضل خسته بالذات خدمت ایلر. بلکه افلاک حرکاتی عشق و محبت  
 ناشی در جمال لایزال و مبداء متعاله عاشق در. و حرکات دوریه  
 ایتکله اوضاع ممکنه سی قوتدن فعله جفعیلله استکمال و مبدی اول  
 جل در حضرتنه که کامل من جمیع الوجوه در. و مبادی عالیه به که عقول  
 جمیع کمالی بالافعل حاصل. و جمله سی عایت مراتب کمال ممکنه لرینه و اصل در  
 تشبه ایدرلر. و مبدأ اول و مبادی عالیه دن بوششبه سببی ایلر انلارده  
 انوار و کمالات. و ابتهاج و سعادات فایض اولور نه بکمالات و سعادات  
 حد و نهایت. و نه فلکیاتک حرکات دوریه لريله بکمال و سعاداتک فیضه  
 استعداد حاصل اینه لرینه پایان و عایت واردر. و بوجرات دوریه دن  
 سفلیات احواله دخی انتظام حاصل اولور. ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ  
 اما فلکیات آنی قصدا یتزلز بلکه جانب علویاته استغراقلرندن طرف  
 سفلیاته اصلا التفات دخی ایلرلر. بوقته قالدی که محضا سفلیات احوالی  
 حرکت ایلر له مقصد و مراملری سفلیات انتظامی اوله. هاشام غی ذلك  
 اما اکثر متشرعلر که انسان افضل مخلوقاندر دیوذاهب و لورلر دیرلر

که فلکیات انتظام امری آدم و اول عالم بو عالم اصلا بیچون مخلوقدر  
 نیت کیم حدیث کولاک کولاک لما خلقت الافلاک. دلالت ایدر و توریته  
 وارد اولدی که یا ابن آدم خلقتک لاجلی و خلقتک لاشیاء لاجلک  
 و ملائکه انسانه بچون ایتدکلری بو مقامدن تأمل ایدن لیبیه منکشف  
 اولور. اما مرکبات عنصریه انسانه جمیع انواعی خدمت ایتدکلر که کسینه  
 نزاع ایلر حتی حیوانات راکع شکلنده و حضرات و نباتات و معادن  
 ساجده یتندن و اشجار خدمتده قایم صورتنده خلق اولند و غی بو کما  
 اشارتدر که ملائکه سموات ابتدای عالمدن انتهایه دکه. بعضی ساجد  
 و بعضی راکع. بعضی قایم اولد و غی کبی بونلارده ابتدای خلقلرندن انتهایه  
 وارنجه انلارده نمونه اولوب مولای حقیقی لرینه انسانه خدمت ایتکله  
 عبادت ایدرلر. نیت کیم بیوردی. هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا  
 سرور دباغ بیک پای ستاده چکند در رکاب تورود کر بودش پای دکر  
 اما افراد انسان بری برینه معاونت خدمت طریق اورزه خدمت ایلر.  
 اما معاونت ماده. و معاونت آلت طریق ایلر خدمت ایلر. زیرا انسان  
 جوهر مجرد در جسم و جسمانی دکلر. نیت کیم مقدمه کتابد کجری جوهر  
 مجرد آخردن جزو اولر. و آخر دخی آلت اولر. **بیت**  
 جو جزو لا یتجز است آن دهان بی شک چکونه جان منش گشت جزو لا یتفک  
 خواجه نصیر طویق و فاضل روانی بو مقامده بویه دیدیلر. اما مخفی اولیه  
 که بوقته مناسب اولد که ظاهر حاله نظر اولنوب انسان مجموع روح و بدن  
 یا بدن حی فاطق اعتبار اولنسه. نیت کیم انسانک تعریف مشهورند حیوا  
 فاطق. و حیوان جسم نامی حساس متحرک بالاراده دینلشدن پس بوقته  
 افراد انسان بری برینه خدمت بطریق الآله دخی ایلر. زیرا انسان توالید  
 ادرک دیشیلله جمع اولتی کرک که ولد حاصل پس پدر و مادر فرزندن  
 خدمت بطریق الآله ایتمش اولورلر. و العجب مذکور فاضل مرکبات عنصر  
 انسانه بطریق الماده خدمت ایلر زیرا جزو مغدی اولور دیوضر ایتدیلر



انسان جوهر مجرد محض و لیکن بتمثیل در راستا و لمره اول موصوفه انسان  
مجموع روح و بدن اعتبارا بدو و مرکبات عنصریه اکا خدمت بطریق الماده  
ایده دیدلر بومقامه انسانی مجرد و وحدی و جوهرم ایدوب انسانک  
بری برینه خدمتی بطریق الاله دخی ایند و کن نفی ایلدیلر و هذانا قضی  
انسان بری برینه خدمت بطریق الاله دخی ایدر اما خدمت بطریق الماده  
ایلمر اما حیوانات بری برینه خدمت ایتمکدن تفصیل بودر که حیوانات ایکی  
قسمدر بری توالدیلر اب و ام اجتماعدن مولود اولور و بالذات  
انسان و فرس و بقر کی یا بالواسطه طيور کی که اجتماعدن بیضه  
حاصل اولوب بیضه دن طیر حاصل اولور اگرچه بوقسمه لغت و لاد  
دیمزلر حتی خفاشه که یاراسه در فار بود شبرم دیرلر طایر ولود  
خه بوقریف ایدوب ولود قیدی ایلر سایر طيور دن تمیز ایدرلر اما اصطلاح  
طيور دخی مطلقا توالده داخل و حیوانات متوالد دن معدوددر  
بومعنایه اشارت اولمچون ولادتی بالذات و بالواسطه بر تقسیم  
کونه ایدوب طیری قسمه ثانی ده ادخال ایلرک و حیواناتک بر قسمی  
تولدیلر که آب و امه محتاج اولوب حاصل اوله صولر ایرکندیلر  
حاصل اولان حیوانات و حشرات کی و فاده بری دخی توالد ایلر حاصل  
اولور دیرلر بعضی سنه لره افراطیله متکثر اولوب هلاک حرث ایلدو  
دلالت ایدر و فقیر بعضی سنه لردن اشتدیم دیار مصریه فاده بری  
کوردیم نصفی لحم و عظم اولش و نصفی هنوز تراب اما هیئت فاده  
اوزرینه دیرلر ایدر و انسان و فرس و بقر آنلارک کی حیوانات کبار دخی  
تولدیلر اولور اما اهل ملل قسندن که حدوث عالمه قایللرد و ظاهر در که  
آدم علیه السلام تولدیلر نیتیم بیوردی گمنل آدم خلقه من تراب  
اما فلاسفه قسندن که قدم عالمه و دوام نسل آدمه قایللرد و اینکچون  
تولدیلر اولور که طوفانات عظیمه اولوب جمیع افراد انسان و حیوان هلاک  
اولوب بعد ینه تولد ایلر حاصل اولوب بعد تناسل ایدوب عالم معمور اولو

جایز و واقع در حتی بعضی فاضل رساله سنه ذکر ایلر نیجه آدم تولدی  
وجوده کلمشدر کاهی طوفان آب اولوب عالم غریق و کاهی طوفان نار  
اولوب جهان حریق اولوب ینه تولد ایلر نوع وجوده کلمشدر اما آدم  
مشهور تولدی دکلمر بلکه تولدی مقدم در اسی و رسمی منسوب اولمشدر  
بو آدم توالدیلر لکن قلت نسل زمانه اولوب اکثر افراد آندن منتشر  
اولغیله ابو البشر اولغیله مشهور اولمشدر نوح علیه السلام کی و الله تعالی  
اعلم بحقیقه الحال و الیه المرجع و المال پس حیوانات متوالد بری برینه  
معاونت بطریق الاله ایدرلر زیرا اب و ام اجتماعنه محتاجدر اما  
حیوانات متوالد آنلاره محتاج اولما مغیله معاونت بطریق الاله  
آرا لرنه محقق اولر و متوالد اولان حیوانات دخی صغیر و محتاج تربیت  
اولد و دخی زمانه معاونت بطریق الاله و بطریق خدمت بولور اما کبر  
اولوب تربیه احتیاجی قالد و غدن صکر بالکلیه منتفی اولوب هر بری  
مستقل اولور اکثر حیواناتک حالی بودر اما بعضی انواع بره حال محتاج  
معاون در حشراتن نمل و نخل و غل و غل کی که مجتمع اولوب بری برینه تغذیه  
منازل و حفظ اقوات ایتمکدن تعاون ایتمیجه معاش ایدر منزل خصوصاً  
نخل که بادشاه سز اجتماع و تغیشلری ناممکن و بادشاهلری بحسب الخلقه  
ممتاز و ایکی اولسه بری قتل ایدوب اتفاق کله اولمیجه تغیش ایدر منزل  
و کاهی محاربه ایدوب قنغیسی غالب اولور و تختگاهلری آنک اولور  
و حاجیلری و سقارلری معین در و طيورک بعضی انواعلری و اگر مستقل  
معاش ایدر منزل طورنا و دشتی قاز کی که جمیع اولوب بعضی دلیل راه اولور  
و بعضی حارس اولمیجه سفر و معاش ایدر منزل پس بواو اعد دخی خدمت  
بطریق المعاون و بری برینه مقرر در مقصود بوقصیلدن اولدر که انسان  
بقای نوع و بقای شخصند بری برینک خدمت و معاونتد سایر حیواناتدن  
ارتوق محتاجدر حکمتی اولدر که انسان عقل و تمیز ایلر موصوف  
و ممتاز در پس حق جل و علا جمیع مصالحی اگر غذا اگر لباس اگر سلاح



اگر مسکن کند و نك تحصیلند و رویتنه تفویض ایتشد. زیرا فکر  
و عقل ایله جمله سن تحصیل و تکمیل قادر در. اما حیوانات جلیه عقل  
و تمیزدن خالی و لغین صنایع اولسونلر ایچون. آنک لوازمی و مصالحی  
طبیعی ایتشد. کند و لرینک فکر و تدبیر مفوض ایتما مشد. سابقا  
حیواناتک اسباب معاشی نیجه طبیعی در. بیان ایلدکینه اعاده  
ایتمیه لم. چون انسانک لوازمی کند و تحصیل محتاج اولدی پس اجتماع  
که تمدن اندن عبارت در ضروری. و بری برینه معاشرت لایزم.  
زیرا برکنی لوازمه مستقل اوله مر. و یونک دخی نوع تحصیل سابقا  
ایراد ایلدک که بر شخص بر دغیف یمکه زرع و خصاد و دیاس و طحن  
و خیر لا اقل لازمه. و برکسنه بریزدن قفتان یمکه قطنی زراعت  
و جمع. و بعد علاج دانه سندن تخلیص. بعد غزال غزل. بعد حایک  
سج. بعد خیاط خیاط ایتک کرک. هربری بر حرفت و صناعت عریض  
برگشتی بریا ایکی حرفت تحصیل اید. و اول حرفت و صناعت لایمه محتاج  
آنلاری اشلک دخی بر حرفت در حال بوکه بوسنا عتلی تحصیل اید نیجه  
غدایه لباسه محتاج در. پس ظاهر اولدی که انسان اجتماعه غایت محتاج  
که هربری بر صناعت اختیار ایدوب آتی اشلوب کند و یه لازم اوله حق.  
مقدار دن آرتوغنی آخره ایصال اید. مثلا خیاط کند و لباس دیکد کند  
آخرک لباسی دیکی ویر. و بخار کند و اوین یا پد کند صکر آخرک اوین  
دخی یا پی ویر. و آخردن اجرت آلوب کند و نك لباسدن غیره هفتانه  
و بخار دخی سایر لوازمه صرف ایلله که جمله لوازمی حاصل و مهمانی حاضر  
اولوب معاش اید. اگر جمله افراد انسانک حق و صناعت تحصیل اولسه  
معیشت مختل اولوردی. پس حکمت و لطف الهی در که جمیع افراد انسان  
صنایع شریفه یا طالب اولوب صنایع خسیسه. و حرف دنییه طالب  
بلکه صنایع شریفه دن آرتوق راغب اولور. نیتیم اختلاف العلماء رحمته  
حدیثک بونا ویلی ایلر. یعنی متلرینک اختلافی رحمتد بعضینک

همتت تفسیر و حدیث. بعضینک فقه و احکام. و بعضینک نحو و عربی  
بوسبیلله جمله علوم امت محمد علیه الصلو و السلام ایچند مکمل در  
و نیتیم کیم افراد بشر تقدیر ربانی ایلله فقر و غنا. مساوی دکلدر. زیرا  
جمله انسان غنی یا جمله فقیر اولسه. بر فرد بر فرد خدمت ایتدی.  
زیرا خدمت خادم جا بنندن احتیاج اولوب. مخدوم جا بنندن منفعت  
ایصاله قدرت و لغه موقوف در. جمله افراد غنی اولسه کسنه احتیاجی  
اولما مغیر بر فرد خادم اولدی. جمله بی فقیر اولسه. بر احد منفعت  
قاد اولد و نیچون کسنه اکا خدمت ایتدی. پس اختلاف احوال اولوب  
محتاج اولانلر خادم و منفعت قادر اولانلر مخدوم اولدی که مخدوم  
خادمک خدمت بدنییه سی ایلله متمتع. و خادم مخدومک منفعت مال  
و جاهی ایلله مستفع اولوب. جمله نك مرادی و اصل. و نظام عالم حاصل.  
اولا چون ظاهر اولدی که انسان اجتماع و تمدن ایتنیجه معاش اید مر  
و اجتماع تمدن دخی مطلقا فسادی رافع. و صلاحی مشتمل دکلدر. زیرا  
طبیای مختلف و اهوره متباین. یعنی هر کشتیک بر مطلوبی و مرادی و از  
نفس مرادنی البتة هر نه طریقید اولورسه اولسون. اولمق استر خصوصاً  
نفوس عوام که غیر مذهب و اماده بالسوء در. پس بر نسنه ایکی کسنه  
مرادی و لیبی. تنازع و نزاحم اولسه کرک اول بکا کرک بوبکا کرک  
دیس کرک. و هربری آخری منع اتمک استسه کرک. لاجرم تنازع و جدال  
و فتنه و فساد اولسه کرک. و اشخاص بری برنی افنا و اهلاک. و برکنی تحصیل  
ایند و کی شی آخرک غصب و سلب ایدوب معاش ممکن و اجتماع میسر  
اولسه کرک. پس بر ند بیر کرک هم افراد انسان متمدن و مجتمع. هم اول  
فساد لر منتفی و مرتفع اوله لر. هر شخص مرادش توانیشی جلب اتمک ایچون  
آخری مانع اولوب کند و سی مستحق اولد و غنی مراداته قانع اوله.  
بر سیاست عظمی دکه بونکله اجتماع ممکن. و فساد مندفع اولور. و بو  
سیاست حاصل اولر. الا اوج نسنه ایلله. نیتیم سابقا اشارت اولمشد.



برسی ناموس شارع. برسی حاکم مانع. برسی دینار نافع. اما ناموس  
 شارع دید و کمز اول شریعت الهیه در که. او امر و نواهی. و زواج و حد و  
 احکام سیاسی مشتمل در. و لابد در که بوشریعتك واضعی و صحت  
 سایر افراد انساندن. و بی و الهام و قرب ملک علام ایله ممتاز و مفصل  
 اوله. زیرا کافه انام. و عامه خواص و عوام. هر شخصك وضع ایند و کتی  
 احکام و سیاساته اطاعت و انقیاد قلمزلر. و امر ایند و کتی و امر و نواهی  
 اجابت و امتثال ایتمزلر. مادام که واضع شرایع اولان کسسه شریعتی و بی  
 و الهام ایله رتبا لانام دن تبلیغ ایتمیه. و شریعتی قبول ایتمز سکوز خوجل  
 و علاطه فندن عقوبات و آلام ده فالودر. قبول ایتمز سکوز. بحاجت بالاحسان  
 و اکرام اولور سر دیمیه. و دعوائی معجزات باهر ایله تأیید و قضاوت  
 و رسالتی خوارق عادات ایله احکام و تشدید ایلیه اگر دیر سک جائز که  
 واضع سیاست پادشاه قاهر اولوب. بلاد و عباد ایچنده سیاستی اجرا  
 ایلیه. نیت کم مقتدای طایفه مغول جنکیز خان سلطنته تمکن بولجی عقل  
 و کیاست ایله سیاست وضع ای دور آدینه یاسا دیدی. و حکم یاساسله  
 عمل ایتمی قتل بی دریغ ایتمدی. و بویاسا اولاد و اشیاعی آراسنه مقبول  
 و مستعمل اییدی. جواب ایتمز که بومقوله اولور. اول وضع ایتم  
 پادشاهك و اولاد و اتباعك دولتی دایم. و دیدن حوادث روزگار و  
 دولتمند فایم اولدجه قانون حوادث لیل و نهار اوزره که شیخ سعدی  
 رحمه الله علیه دید و کی کی بیست  
 بدستهای دگر همچنین نخواهد رفت  
 چنانکه دست بدست آمدست ملک  
 چون سلطنت خیمه سوار و خاندان

اندن خبر و پرده و مع هذا یوما فیوما مضجیل و متلاشی و لوردی تاحد و  
 سنه خبسن و ثمانیه ده که فی الحمله ممالک ما و راء الزهره که اعتقا  
 و اولاد تیمور حکام ایدوب. خواجه احرار خواجه ناصر الدین عبدا لله  
 نقشبندی قدس الله تعالی سر خدمت لرنیک سعی ایله بالکلیه مرفوع و منحل  
 اولوب. ساحه عالم غبار فسادندن پاک و طاهر اولدی. فقطع دابر القوم  
 الذین ظلموا و الحمد لله رب العالمین. بخلاف شریعت مطهره و قواعد  
 احکام منوره دین احمدی. و شرع محمدی صلی الله تعالی علیه و سلم که روی  
 عالمی منور. و مشام بنی آدمی معطر ایدلی بیک بیله قریب اولدی. و هنوز  
 بوستان فواید و عواید تازه و طری. و اساس احکام و قواعدی شایسته  
 تنزل و تنزلدن بعید و بری در **مصراع** بر بسته دکر باشد و بر بسته دکر  
 پس چون اثبات اولندی که سیاست مذکوره که اجتماع مدنی آتسر ممکن  
 دکلدر لسان بنی و رسول ایله مبدأ فیاض و رب قهاره موکول کرا. که  
 علی الدوام مطاع جملة عالمیان و مقبول آدمیان اوله. و بر رسول و نبی  
 دید و کمر شخص فاضله. حکماء متقدمین صاحب ناموس. و متأخرین نبی  
 و شارع. و وضعنه شرع و دین دیرلر. و افلاطون بو طایفه علیه حقندن  
 هم أصحاب القوی العظیمه. و ارسطاطالین هم الذین عنایت الله تعالی  
 بهم. اکثر دیمشلمدر. پس عوام ناس حکماء یونان شرایع انبیای منکر در  
 دید کلمی غیر واقع در. نعم یونانیلردن بعض طوائف فلاسفه بنوبت  
 و معاد و مجازاته انکار ایتملر. نیت کیم کتب مقدمه سند بیانی چمشد  
 اما حاکم مانع دید و کمز اول کسسه در که تأیید الهی ایله ممتاز و توفیق نامتقا  
 ایله سرفراز اوله. هم نظم مصالح بلاد و هم تکمیل نفوس عباد اتمکه.  
 قادر اوله. و بوشخصه حکما حاکم علی الاطلاق. و احکامه صناعت ملک  
 دیرلر. و متأخرون اکا خلیفه. و فعلیه خلافت. و طایفه شیعه اکا امام  
 و فعلیه امامت دیرلر. و افلاطون اکا مدبر عالم. و ارسطاطالین  
 انسان مدنی دیرلر. یعنی اول انسان که وجه لایق اوزرینه حفظ مدینه لیر



تو زمام نظام عالم و صلاح کارخانه بنی آدم بونک کی صاحب دوت  
 کف کفایتند موکول و تدبیر و سیاست مفوض اوله میان و برکات  
 احوال بریا و رعایا شامل و نفوس ناقصه ضعیض نقصان و هاوی  
 هوانند ذر و کمال و عزت قرب ملک متعاله و اصل اول و نیت یکم  
 خلفای راشدین و ایمة مهدیین خصوصاً فاروق خطا و صواب  
 امیر المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه زمانه ایله ایدی اکر مدبر  
 عالم و صاحب سیاست اعظم بمقوله فاضل صاحب سعادت  
 اول مرسته روزگار حلیه عدل و انصافینده حالی و زوایای معمر  
 عالم این مظلوم و فریاد دادخواه دن خالی و لمسه کرک نیت یکم بعد  
 الخلفاء الراشدین که تغلب متغلبه منصب خلفای عدل ایتمه مانع  
 و مشام عالم نسایر عدالتدن شقه یه قانع اولمشیدی و خواجه  
 کاینات علیه افضل التحیات بوالدن خبر و یروب الخلفاء بعد  
 ثلاثون سنة ثم یصیر ملکاً عضو صفا بیوردی پس مرصده و وضع  
 شریعتا و لوق لازم دکل اما حاکم شریعتی اعمال و اجر و مواد جزئی  
 نقص شارع یوغنیسه قواعد کلیه سندن استخراج و اظهار و ابدایلیه  
 لازمدر و بوقدره علماء متأخرین اجتهاد دیرلر که خلیفه برحق  
 اولان کسنده شرط در جناب رسالت نباهی صلی الله علیه و سلم  
 علماء امی کانبیاء بنی اسرائیل و العلماء و رنة الانبیاء  
 بیوردی بود و ظل الله و خلیفه الله دیدکلی بوضاحت و دلالت  
 زیرا ظل صاحب ظل مطاب و جمیع هیئات مقادیرده اکاموافقت  
 پس متصرف صوری عالم دخی متصرف حقیقی و مالک علی الاطلاق حصه  
 بسط عدل و احسان و فیض جود و امتنان ایتمک و وجود عباد و ظلم  
 بلاد ایتمکدن مقدس و منزه اولمده و ارباب اسحقاق و استعداد  
 فیض جود و نوالی ملاحظه اعراض و نشر فضل و انضال مطالبه  
 اعواضدن خالی و لمده طاقت بشریتد کچه مواظبه و بالجملة

اول کامل من جمیع الوجوه فضلیله بودخی بنوعند کامل و تخلقوا  
 بالتخلوا و الله مضمونیه عامل ایه ظل الله فی الارض تلقینیه لایق  
 و خلافت حقیقیه فضیلتی ایله متصف و فایق اولور **مثنوی**  
 حق بود هیچی شخص و اوسایر  
 هر چه در ذات شخص موجود است  
 رو نظر کن دران درخت بلند  
 هر چه بینی ز شاخ و برگ و برش  
 همچنان هر چه ایزد متعال  
 بر تو ظل آن بود پس  
 سایه آرد میبرد ما به  
 بی تفاوت ز سایه مشهود است  
 که چو در خاک پست سایه فکند  
 همه در سایه ظاهر است اثرش  
 دارد از معنی عطا و کمال  
 از دل و دست حاکم والا  
 و حاکم طبیب مزاج عالمدر که اعتدال نظام عالمی که صحت ندن عبارتند  
 حاصل ایه حفظ ذایل ایه احاده ایدر نیت یکم طبیب مزاج انسانی  
 اعتدال مزاج شخصی که صحت ندن عبارتند حفظ و اعاده ایدر  
 و نیت یکم اعضای انسانینک بعضی رئیس و بعضی مرؤس و بعضی بعضی  
 محتاج و موقوفند مثلاً جگر که کبد در روح حیوانیه حیات بولمده  
 قلبه محتاجدر که کبد بنی آدم دخی بعضی رئیس و بعضی مرؤس و بعضی  
 بعضی سندن مستفیض و مستمده و هر بری بر جسدن آخر محتاج و مستمکند  
 بناء علیه ابناى نوعیه اختلاط و تعاون و معاشرت و مظاهر لازم و لاجد  
**مثنوی** بنی آدم اعضایی یکدیگرند  
 چو عضوی بذر آورد روزگار  
 تو کز محنت دیگران بیغمی  
 که در آفرینش زیك جوهرند  
 دگر عضوها را نذر قرار  
 نشانده که نامت دهند آدمی  
 پس اول طایفه که ابنای جنسندن اعتزال و رؤس جبال و کوه و مغارات  
 اختزال ایدر لر و آخی زهد و رهبانیت و کمال مرتبه انسانیت عدا ایدر لر  
 و جهت معاشرین خلقه تحیل و خلقت زراعت و صناعتلرندن ماکل  
 و ملا پس تحصیل ایدر لر آنلار قاعدت عدالتدن منحرف و صفت جور  
 و ظلم ایلده متصفلر در اسملری متوکل و دسملری ماکل در زیر آکند و



خلقه نفع رسان اولیوب خلقدن منتفع. وَخَيْرُ النَّاسِ مَنْ نَفَعَ النَّاسَ  
 وَالْكَاسِبُ حَبِيبُ اللَّهِ. اسماری ودرسماری اتلاردن مرتفع در محکایت  
 اولنوره بر شخص برکوشه ده کوردی بر رویاه نابینا و مقعد او تورده  
 کیفیت معاش و سبب حرکت و انتعاشندن متعجب و غور احوالنه  
 اطلاع ایچون برکینند بر ایکی کون مترقب اولود کورد برکون بر شیر  
 شکاری کلور بر صید کتودوب یا نند تناول ایدوب بقیه سی رویاه  
 زاد اولور بر ایکی کون دخی و تورده ینه بر جانور صید کتودوب اسلوب  
 سابقا وزن بقایا سندن رویاه نابینا تناول ایدوب رزق حیواناته  
 وکالت و وعد حق که وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا  
 مضمونی قنند محقق و مبتنی اولوب داعیه توکل و گوشه نشینیک  
 درونند مقرر و متعین اولوب بر کج غاری مسکن قرار ایدوب توکل دنا  
 کرد کار و فراغت کسب و کار ایلوب بر ایکی کون انزوا و قنوت ایدوب صبر  
 عنایت حق و توفیق کریم مطلق یتشوب هاتق غیب و ملهم لاریب  
 طرفندن بر آواز ایریشور که ای نادان اول چنندن که کفیل از ذاق و کریم  
 علی الاطلاق سنی و نیچه بیک سنک کی بند لریمزنی امال ایتوب قنک  
 اولور لر ایه و عده مز موجبیه رزقنی ایصال ایدرز. وَعَدًا عَلَيْنَا إِنْ كُنَّا  
 قَاعِلِينَ. و بوبر هین و اولیا مره بانی در آما سن کند وکی رویاه نابینای  
 پردست و با منزله ایلدوب فضله کسب غیردن حصه داد بنم کاسب شیر لیم  
 الذن رویاه رزق خوار قاله جاعک شیر شکاری اولوب سنک فضله  
 کسبک غذای محتاجین اولمغه سعی و همت ایلسکه هم کاسب خیر و هم محسن  
 غیر اولسکه. **مشنوی**  
 چور و به چه باقی زو اماند سیر  
 نه بر فضله دیگران کوش کن  
 کرافت چور و به سک ازوی  
 چنان سعی کن کر تو ماند چو شیر  
 بجنگ آرو باد یکران کوش کن  
 چو شیران که را کردن فریاست  
 پس روشن اولدی که کج غار و قله  
 کوه سارده انزوا و اعتزال ایتکدن خلق ایچند کاسب و کسب خیر و نفع

غیر ایتکه راغب اولق اولی و افضل ایش و بوسببد نند که دین اجری  
 و شریعت پاک محمدی صلی الله علیه وسلم که مکارم اخلاق جامعدن  
 رهبانیت ملت مسیحیه بی مانع در که دهبانیه امتی الجهاد دیوبورد  
 بود که خواجه نصیر و فاضل دانی خلقدن عزلت ایتک منعند ایراد  
 ایلدیلر که زیاده عبارات لامعه و حکایات نافع ایلد ایراد ایلدک  
 اما علمای آخرت و عرفای طریقت و مشایخ مرشدین اتفاق بونک و نند  
 که طالب سعادت و سالک طریق حق اولانلر عزلت خصوصاً اوایل سلوک  
 الزم لو انهم در و بر درویش نیک اندیش که اوقات و انقاسن عبادت  
 رب العالمین و مناجات قاضی الحاجات استیناسنه حصار ایدوب زوایای  
 مساجد و معابد بلکه کوه و جبال و صحاری و رمالده حقل و علایه  
 انقطاع و بتل و حی رزاقه تفویض و توکل ایش اولس بطال و متاکل  
 و ثقلت مؤنن خلقه بی وجه متکل ایش اولمز زیر عبادت حق اهم مهمام  
 و اتم مرام در و بونک عبادتی بر کایتله خلق عالمدن بلالرمندفع و ظلم  
 ظلمه و فسق فسقه سببی ایلد نازل اولد حق عذاب حق آنلرک دعاسیده  
 مرتفع اولور و بونلرک بر نیک خلقه نفی هزاران جامک زراعدن  
 اکمل و بو طریق جمله اشتغالدن اولی و جمیع وظایفندن افضل در  
 نیت کیم شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره عوارف المعاز و کتابند  
 بیورد که آن کان دایه العمل لریمز فکفی بالعباده شغلا مستفیع اولدی  
 کج خلوت اوقات بطالنه مصروف یا کج عبادت حق مقصودی اولوب  
 بلکه جذب قلوب ناس و سمعه و دریا ایلد براد ناس و انجاس اولمغه  
 مشغول اوله بونک کی کسسه لر متوکل دکل متاکل و خواچون عامل دکل  
 بلکه خلق ایچون مستعمللر در اما بعض مشایخ دیر که مرید عزلت  
 لا زنده و کن کج مسجد و گوشه خانقاه امثالند منغل اولوب  
 جمعه و جماعه حاضر اولو کرک رؤس جبال و مغاده لرده و صحرا لرده  
 متفرق اولق مرید مضر در اما صلحای لبنان شام و ابدال جبل کام آنلر



بختن خار جبهه مرید آنلاره اقتدا ایتک مجوز و رواد کلدن و الله تعا  
اعلم واحکم چون ظاهر و باهر اولدی که افراد انسانه اجتماع و تمدن  
لازم و عامه خلقه انزال و انزال ناممکندر و اختلاط و اجتماع دخی  
اخذ و عطا و بیع و شرا و معامله و مجامله ایتیجه اولمز و بواحوالد  
رعایت عدل و انصاف و دفع ظلم و جور و اعتساف و ایتیجه اجتماع  
ضرری چوق و فایده سی یوقدر پس بوفتک قواعدی که قوانین عدل  
و سیاست و احکام و ضوابط حکومت و ریاستند معلوم و معمول بها  
اولق کرک که طریق عدالت مسلوک و جور و ظلم متروک اوله و الله  
تعالی الموفق والمعین **فصل ثانی محبت بیانند** در جز ظاهر اولدی  
که افراد انسان انتظام احوال و تحصیل سعادت و کمال ایتکده اجتماع  
و تالفه محتاج و اجتماع و تالف دخی مضرت مزاحمه و مغالیه بی مشقت  
و بومضرتک دخی یکی طریقیه متصور در برسی اجرای قوانین عدالت  
و احکام سلطنت و ایالتد که اشارت اولدی و بوطریق جمهورانام و عا  
خواص و عوام و سواد اعظم و اکثر اهل عالم ایچوندن و ایکنی طریق طریق  
محبتدر و بوطریق خواص و افراد و اعیان و احاده مخصوصدر زیرا  
جمهور خلق بری بریه محبت ایتک عاداتا محال در آقا برجایست ایچند  
طریق محبت اولسه ممکندر و محبت اولیجی طریق عدالت احتیاج  
قالمز زیرا عدالت احتیاج ایتکچون ایدی که هر کسی مراد و مطلوبی کند و  
آلواستر پس غیری دفع ایتک لازم اولور و غیری دخی همچنان اولمطلوب  
کند و به جالب بونک دفعی طالب اولوب مزاحمه دن مخصوصه مطالبه دن  
مغالیه حاصل اولور محبت اولیجک کشی مراد و مشتهای اولان نسنه بی  
محبوب مراد ایدیک اینار ایتک مقرر بلکه محبوب تناول ایتسی دخی اشی  
کلور حکایت رشحات کبابند مولانا محمد روی دن نقل ایدر که  
خراساندن بر جوان پارسا و ارایدی که بر صاحب جمال جوانک دریای محبت  
غریق و آتش عشقیله خرق اولشیدی همیشه عادتی بوییدی که بر مرغوب

و تحفه نسنه بی هزار مشقت و عنا ایله تحصیل ایدوب کلوب سر راه جوان  
جنانان اوزرینه براغوب کند و کیندن تر قبا ایدردی آخر کسنه کیچرکن  
المق استنه کیندن چیقوب بن قدم آلاک دیومنع ایدردی جوان  
اوغرایوب آلسه ظاهر اولیوب نیجه کون اول صفادن که جانان تحفه به  
نظر صالیدی و مقبولی اولوب آلدی دیومسرو و سادان و خرابه دل خربی  
آبادان اولوردی مولانا قدس سره ایدر محبت صوردم و دیدم که چون  
بو تحفه بی هزار زحمته تحصیل ایدرسن بیچون محبوبکه سنک ایدر کون  
بیلد و مرزن ایدی که کمال محبت طبع شریف زیر بار منت ایتکه مانع و دل  
بردردم مبارک خاطر ای اول تحفه بی بیاندن بولعیده نوعا مسرور اولدغی  
واضی و قانع در محبت محبوبیه بودایر ده اولیجک مشتهای دنیای  
دونی بیچون نیجه مزاحمه و مغالیه ایدر و احتیاج اجرای قانون عدالت  
و سیاست اولور و حکما دیر کر که محبت عدالتدن افضل در زیرا محبت  
و حدت طبیعی به مشابه و مشکلدن و عدالت و حدت صنایعیه محاکمی  
و مماثلدر و هیسات که طبیعی صنایعیه کی اوله و دخی محبت مقتضی اتحاد  
و رافع اثینیتدر و عدالت اثینیت تحقیقندن صکر اولور زیرا که  
عدالت انصافدر انصاف لغتد نصف کله سندن مشتقدر یعنی  
بر نسنه نک نصفی کند و آلوب نصف آخری شریک آله نصف خود  
اشین اوکنده اولور چون محبت سببی ایله اتحاد که اصل اصول  
و وعد کاه قرب و وصولدر و اصل اولنه اثینیت فروغندن اولان  
احکامه نه احتیاج اولور و اندن نه فایده حاصلدر **شعر**  
للعاشقین یا حکام الغرام ضا فلا تکی یا فنی بالعدل معترضا  
حکما ایدر که جمله موجوداتک قوام و بقای محبت ایله اولور و محبت  
جمله اشیایه ساری و هیچ موجود وجود و حدتن خالی اولمده و محبت  
میل و محبتدن دخی عاری دکلدن حتی نباتات و جمادات دخی عشق  
و محبت ایله متصف و جمله جواهر و اعراض بو چشمه دن مغترف دن



عناصرک احیاء طبیعیہ سنہ میل غالب و حیز طبیعی دن چقسہ حیز  
 طبیعی سنہ طالب و حیز قسریسندن هاربا ولد و غی عشق و محبت در  
 و هر جسم عنصری که کیفیات فعلیہ دن که حرارت و برودت و انفعالیہ  
 که رطوبت و یبوست در بر سبیلہ متصفنا ولد و غی عشق در متبلا نادر  
 حرارت و یبوست و هوا حرارت و رطوبت و ما برودت و رطوبت و تراب  
 برودت و یبوست ایله متصف در پس آنلارده عاشق در که آنلارده طالب  
 و عزیزان و ضد ندن که غیر در نفوذ و گریزان در مثلا مای قسریله سخن و  
 برودت در جدا ایله لز قاسر زایل اولسه فی الحال ینہ معشوقی اولان برودت  
 انتقال و اتصال ایدر و هر جنس بسیط و مرکب جنسہ میل و محبت و خلا  
 جنسندن نفرت و هروب ایلر و خرمای نرمادہ سنہ میل و انعطاف ایلر  
 و افلاک دخی حرکت دوری عشقیله ایله که مبدی جواهر عقلیہ و مبادی عالیہ  
 تشبہ و اشکال و اوضاع ممکنہ من قوتندن فعله چقیر مغیلہ آنلارده مینا  
 استفاضه در نیتہ یکم حکمند مقرر اولدی و کمال و نقصانند موجودا  
 نہ واریسه جملہ بی محبتہ مرتب و اندن ناشی در محبت موجب اتحاد و اتحاد  
 سبب قریب مبتدأ و الجلالدر و غلبه که کثرک فرعیدر اندن ناشی در  
 موجب نقصان و اختلافدر و حکمان بر طایفه به اصل محبت و غلبه دیر  
 و سایر فرق حکما اگر چه بومذہبی تصریح ایتمامشدر اما محبتک فضلہ  
 معرف و جملہ موجوداتہ سریان اید و کنه قایل و لمشدر و شیخ رئیس اعلی  
 ابن سینا عشقک جمیع موجوداتہ سریاندر بر دسالہ بدیعہ تألیفک  
**بیت** سر حجابی در ده عالم ساریست ورنہ بر کل نزدی بلبل بیدل فریاد  
 اما متاخر و اصطلاحند محبت دوی العقولدر استعمال اولور دوی العقولدر  
 اولین مواضع عناصرک احیاء طبیعی سنہ میل اید و کی کبی و مرکباتک  
 بعضی بعضنہ مزاج و ترکیبہ مناسب و مشاکل اولور آرا رند نسبت  
 عددی یا نسبت مساجی یا نسبت تألیفیدن بر نسبت معینہ و اتحاد  
 اولدی غیچون میل و انجذاب دیرلر و بومیل و انجذاب به نیچه خواص عجیبہ

و اسرار غریبه مرتبیا ولور و آنلارده خواص و اسرار طبایع دیرلر  
 مثلا مقناطیس بالخاصیت حدیدی جاذب و وحدید آنی طال لبدن  
 و بونک ضدی سنک باغض الخ دید کبری که نہ قدر سرکه به برافسہ لور  
 آتیلور بطشمر و دوشر و بو خواص و اسرارہ مطلع علم طلسمات و نیز نجما  
 حاصل اولور پس بونلارده ده محبت و ضدی استعمال اولور بلکه میل  
 و هروب استعمال اولور و حیوانات غیر ناطقه آرا سند اولانہ الفت  
 و نفرت دیرلر و لامناقشہ فی الاصطلاح اما انساند اولان محبت  
 ایکی نوع در بری طبیعی بری رادی در طبیعی مادریک فرزند نہ محبت کبی  
 اگر طبیعت مادردہ بو محبت مفعول اولیایدی تربیت اولارده بو شفق  
 اختیار اقبیوب نوع انسان منقرض اولق لازم اولوردی نیتہ کم سابقا  
 دخی محبت رادی متعلک معلنہ مریدک شیخنہ محبت کبی و بود غی دخت  
 صنف در اولی سریع العقد و الاخلال اولاندر یعنی تیز حادث اوله  
 آتاینه تیز زایل اوله ایکنی بی بطی العقد و الاخلال در  
 یعنی کج حاصل اوله و لکن کج زایل اوله و آوچنی بی بطی العقد  
 سریع الاخلال در یعنی کج حادث اوله و تیز زایل اوله و دور دخی بی  
 سریع العقد بطی الاخلال اولاندر یعنی تیز حاصل اوله و کج زایل اوله  
 و سبب محبت دخی اوج سنہ در اولی لذت ایکنی بی نفع و آوچنی  
 خیر در کاه اولور که بواسیاب بعضی بعضیلہ مجتمع اولور مرکب اولور  
 اما لذت اول محبتہ سبب اولور که سریع العقد و سریع الاخلال اوله  
 زیرا لذت سریع الحصول و الزوال در اکا تابع اولان محبت دخی ایله  
 اولور اما نفع اول محبتہ سبب اولور که کج حاصل اولور تیز زایل  
 اوله زیرا نفع آخرد که ده متحقق اولور اولسه دخی مستمر اولیوب  
 تیز زایل اولور خصوصاً بوزماند که خلق بری برندن اومد و غی سواک

نفع اولور که ضریا یرشد رمیہ شعر	اَنَا لَفِي زَمَنِ تَرَأَى الْفَيْجِ بِهِ
من اکثر الناس احسان و اجمال	پس بومقوله اولان نفعه مرتب



اولان محبت دخی ایلد اولور. اما خیر شول محبت به سبب اولور که بیز حاصل  
اوله کیج زایل اوله. زیرا اهل خیر ارا سندن محبت جانی و موافقت روحانی  
وارد در. لابد محبت دخی بیز حاصل اولوب کیج زایل اولما سندن حکمتی بود که  
اصل خیر ارا سندن اتحاد حقیقی وارد در. پس نفکاک کی متعذر یا مسترد در.  
اما منفصله خیردن یا خود اوچندن مرکب اولان سببیده حاصل اولان  
محبت کیج حاصل ولور. کیج زایل اولاندر. کیج حاصل اولدوغی. زیرا یکی  
یا اوج نسبه نك برهم کلوب جمع اولما سنی کیج اولور. خواجه نصیر  
ومولانا جلالت دوانی ایدر لر. زیرا نفع و خیر بویکی حالی اقتضا ایدر دیو  
تعلیل ایلدیلر بعد مولانا جلالت دوانی ایدر که لذت و نفعدن مرکب  
اولان حصول متوسط ذوالد سریع اوله. لذت و خیردن مرکب اولان  
حصول وزوالد متوسط اوله. فغله خیردن مرکب حصول متوسط  
ذوالد بطی اوله. و بومر کبلر ده دید و کمر احکامک عللری بسایطک  
اقتضاسی ملاحظه ایدن کسسه به ظاهر اولور. آنتی کلامه. و بومر مقادیر  
دخی تفصیل و تدقیق ممکن در. اما اطنابدن احتراز ایلدک. و دخی یکی دن  
مرکب اولاندر دن. اوج دن مرکب قیاس اولنه دیو ایدر ایدک. والله تعا اعلم  
و محبت صداقتدن اتم در. زیرا محبت جمع کثیر ارا سندن اولور صداقت  
اولر. از کثرت ارا سندن اولور. و عشق دخی اخص در. زیرا عشق برکشی به  
اولور. و برکوکله ایکی کسسه عشقی صغیر محال در. **بیست**  
ز لوج خاطر عاطر غبار غیر بشو. که شرط عشق بود دل یکی دیار یکی  
و عشقک علق یا افراط طلب لذت یا افراط طلب خیر در. اوکی عشق  
بیهی و مذموم در. و آنک علامتی اولد که محبتک اکثر استخسانی اعضا  
و شکل محبوب اولور. خصوصاً اعضای وقاع اتحاد وارد افکی ساده رو  
جوانلر و نساقصمه اولان محبت اکثری بوقسم در. اکثر دیک. زیرا بعضی  
ناکله صور حسان محبتنه گرفتار اولوب جمال مقید خشنده جمال طاق  
مشاهد سن دعوی ایدر لزمش نوی آن ذکر کر چه عاشق صورت

لیک معشوقش از صور ذکر است	حسن معنیست دیده در صورت
چشم از آن دو خلقت بر صود	ایکجی عشق روحانی محمود در

و آنک علامتی اولد که محبتک اکثر استخسانی محبوبک اخلاق و شمایلنه  
اولور. مشایخ عظام. و علمای کرامه اولان عشق بوقسم در. و دخی حکما  
ایدر لکه فغک عشقده اصلا مدخلی بوقدر نه استقلالاً و نه غیر تبعیت  
اما لذت شبان و احداث. و جوانلرک محبت و صداقتلر دن سبب الملق  
اولور. چون لذت سریع الزوالدر صداقتلری دخی سریع الزوالدر.  
آز زمانه نیچه دفعه مصادقت و نیچه دفعه مفارقت ایلر لر بیت  
وفاداری مجوز ایلدیلر چشتم که هر دم بر کل دیکر سر اینه  
و شبنوخ دانا لر طبعینده اولانلرک سبب صداقتلری اکثر یا نفع در.  
نفعده فی الحاله دوام اولغیله صداقتلری دخی دایم اولور امید منفعت  
منقطع اولیجک صداقت دخی مرتفع اولور. اما اهل خیرک چون سبب  
صداقتلری خیر در. و خیر اکثر یا ثابت و غیر متغیر در. لابد صداقت  
اهل خیر دایم و تغیردن مصون و سالم در. و چون بدن انسان طبایع  
مختلفه دن ملتم. و نظام وجودی عناصر متباینه دن مستظم در.  
پس هر لذت که بعضینک طبعنه ملایم اوله. آخرک طبعنه مخالف  
و ماین اولور. پس لذات جسمانی شوائب لامدن معرا. و مشتهای  
حسیه دکه ده کدورات مکا دهن مبترا اولر. نیتکم دیشلر در شعر  
بجح الزمان فلا کذ یذ خالص تمایثوب ولا سرور کامل  
اما چون جوهر روح انسانی خزان عالم بالا. و طوطی نفس ناطقه  
بسا تین جنان ملاء اعلا دندر بسیط در. نورانی و مرقه مرکب  
طبایع. و اختلاف امرجه دن منزه در. آنک لذتی شوائب لامدن مصون  
و سعادت نوائب محندن مأموند در. و بولذته سبب اولان محبت عشق  
و محبتک علی و افضل و اشرف و اکملی در. و اول حکمت و معرفت الهی در  
که بهترین سعادت. و کاملترین مطالب و مرادات در. نشأت اخروی



و منزه که معنوی ده دره انسانه نافع حقیقی الی و تحصیل منافع

و مطالب سرمدی بوجبتدیر **بیت** عشقت رسد بفریاد از خود بسان جاف  
قرآن زیر بخوانی در چارده روز

و تفریف و تقسیم محبتی ایراد ایتمکدن مقصود نه بوجتته بشارت  
و ایمادر و مشایخ حقیقت و روندگان طریقت که بویاده ناک  
جرعه سندن نوش و خمخانه تجرید و تفرید ده ماسوای فراموش ایتمکدن  
بوعشق و محبتک تفریف و توصیفند نیجه فواید و فرایده و جواهر اشعار  
و قصایدی کوشوده کوش روزگار ایتمکدن در اگر چه حق تعالی احوال  
تشارحه ایله متعذر و حقیقت توصیفی من لکم یدق کم یعرف  
برده سندن متعذر در لکن غرضی تشویق راعی و ترغیب طالب الدر  
جمله سندن شارب نصیب فایض ابو حفص عمر فارض دره که میمیه  
مشهور سندن بویله افتتاح کلام ایدر **شعر**

شربنا علی ذکر الحبیب مدامه سکرنا بها من قبل ان یخلق الکرم

و در دک سلکنی بویله اختتام فیلور که **شعر**  
علی نفسیه قلبیک من صنایع غم و لیس که منها نصیب ولا ستم  
و میخانه نشین و غرام پیاله کش عارف جام مولانا عبدالرحمن جامی  
اکا شرح فارسی تحریر ایوب رباعیات شوقا نکیز ایله معانی ابیاتی  
ترجمه و تفسیر ایتمکدن و جمله دن بری بود **نظم**

هر کس که بوی زباده عشق شنید از کوی خرد رخت بپخانه کشید  
و انکس که بیکام دور از ان می بخشید فامش هرگز نرسد آن می سید

عرض بونفصیلدن بوجبتک اهل الله و ساکان راه آرا سندن معر  
و نیجه سعادتند که یحیی و یحیی و شرفیه مشرف دره بوضفله  
متحقق و موصوفاید و کن بیان ایتمکدن زیرا خواه نصیر بومقامه بوجبت  
ذکر ایند کدن صکر بعضی متاخر یعنی الهیار بوجبتی دعوی ایدر ایتمکدن  
بوکلادن بوی انکار و استبعاد کلد و کچون بومقامه ذکر اولندی

و عن قریب شرح و بیان اولنسه کرک پس حالاینه حکما کلامی شرحه  
شروع ایدر لیم ارسطاطالیس ابوقراطیس حکیمدن نقل یلمش که  
اشیاء مختلفه نک بری بریله التیام و تالقی قام اولمز اما اشیاء  
متشاکله بری برینه دایما مسرور و مشتاق اولورلر و بوکلامی  
بویله شرح ایتمکدن که جواهر بسیط آرا سندن تشاکل و بری برینه اشتیاق  
اولنسه لابد از الرند تلاقی روحانی اولوب اتحاد معنوی نک انواری  
ملتمع و موانع کد و رات تباین اختلاف که لوازم مادیاند بر سطح اولور  
اما اجسام و جسمانیات آرا سندن تلاقی ذوات و حقایق اولمز بلکه  
سطوح و اطرافیلده اولور کور مزی سن که بر جسم بر جسمه غایت ملاقی  
اولمی اولدر که بونک سطح ظاهری آنک سطح ظاهریه ماس اوله برینک  
حقیقتی و ذاتی آخرک حقیقت و ذاتنه نیجه ملاقی و متصل اولور

پس بوملاقات قند و روحانیات آرا سندن اولان اتصال ذاتی و ملاقات  
حقیقی قند اجسامک اتصالی ادنی سنه ایله ذایل اولوب جزوی سنه  
میانده حایل اولور اول سببند که اکثر عشاق ملاقات جسمانیه ایله  
راضی و لیوب زیاده یه که تلاقی روحانیده متقاضی اولورلر و بومعنا  
شاعر عربی دخی اشارت ایتمکدن که **شعر**

اعانتمها و النفس بعد مشوقه الیها و هل بعد العناق ندان  
و الیها فاما کی ترول صبا بی فیشتد ما القاه من هیمان  
کان فوادی لیس یشتفی علیله سوی آن بری الروحین یترجان

و چون جوهر روح و آینه نفس فاطقه دن کد و رات غواشی صور کوبیه  
و نونک رنگ انطباعات حسیه دن که طرق حواس ظاهر و باطنه  
حاصل و آینه نفس ایله صور غیبیه آرا سندن حایل اولمشدر چون  
صیقل ریاضت و جلاء طاعت و عبادت ایله پاک اوله لاجرم لوازم انوار  
الهی و بوارق شوارق عالم نامتناهی مشاهد اولور زیرا مراتب نفس فاطقه  
جمال غیب و مستوران عالم لاریب آرا سندن هیچ و عایق یوقد الارنک



که ورات که آینه نهند صور کونیه دن حادثا و لمشدن چون ریا  
و تصفیه ایله بوکد ورات مرتفع اوله هیچ عمل آخر و فعل جدید اولدین  
مشاهده و تجلی لازم و حاصل در چون بواجلا سعادتی حاصل و آینه  
نفسدن اول که ورات زایل اوله انجذاب عالم انش و عشق و محبت  
جمال قدس قوت بولوب پروانه وار شمع جمال ازل شوقنه پروبال وجود  
موهومی سوخته و مقام وحدت حقیقه که منتهای مقامات افر و خه  
اولوب لذت مشاهده جمال زلیله مستغرق و عین الیقیندن حق الیقینه  
واصل مطلق اولور و بومقامک صاجی قنده تعلق بدن یله تجریدینه  
اولقد فرق یوقدر زیرا ریاضات و مجاهدات و ورز نش آداب شریعت  
و عبادات ایله بومرتبه یر وار مشدر که استحال قوای بدن مشاهده جمال  
حقیقتدن مانع و نقد لیل القدر واصل اولو اطفال کبی شیدیده انتظار فرایه  
قانع اولمز **رباعی** امروز دران کوش که دنیا باشی

حیران جمال آن دلا را باشی	شرمت بادا چو کودکان در شب عید
تا چند در انتظار فردا باشی	بکی غواشی جسمانیه دن تجرید تام

و اطلال و دمن قوای بدن دن رفع سرادق و قطع خیام اید بچک و حای  
تجریده خرامان و ریاض عالم قدس و تنزه کشیده دامان اولیجا  
مشاهده جمال حق اصفی و اجل و لذت وصال و ابتهاج قرب و اتصال  
اولی و اکمل اولور زیرا انشاء دینی و تعلق بدن اگرچه دقایق اسما  
وصفا ندن مشاهده جمال ذات میسر اولور نیت کم لسان الغیب  
و دردی کن میخانه لاریب حسب حال و ذوق جام وصال دخیبر و برکه **نظم**

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند	وندان ظلمت شب آب حیاتم دادند
ببخود از غصه بر تو ذاتم کردند	باده از جام تجلی صفاتم دادند

اما شوایب خیال که مقتضای عالم بعد و انفضال در بالکلیه من دفع  
اولمز پس شهود تام که رقیبان خیال و اوهام دغدغه سندن بالتمام  
خالی اوله خلوتخانه تجرید ملابس اجسام مدن غیره اولمز آنکچون بعض

عشاق جمال ازل نقاب کون و حجاب بدند تخلص آرزو سنده نظم غزل اید و  
**نظم** حجاب چهره جان میشود غبار تنم  
خوشا دمی که ازین چهره پرده برکنم  
چنین نفس نه سرای چو من خوش الحاشی  
روم بگلشن رضوان که مرغ آن چمن  
چه گونه طوف کنم در فضای عالم قدس  
که در سراجیه ترکیب تخته بندتم

**مکاتیب** اولنور که سرد فر عشاق مست جمال علی الاطلاق راه عشق  
سرمه دی خوانسا لار فقر محمدی سلطان ملک معنوی خداوند کار مولانا  
جلال الدین قونوی بومقام تفرقه دن غم رحلت و قصد نهایی و صیلت  
ایدوب بستر مرص مویه و وضع بهلوی مبارک اید که اصحاب و اخیار  
دل سفته لری نای کبی خوف فرا قذن فالان اولد قلین کور و بیورد  
که واصل بزم ازل شمس تبریزی اول جانبه چکر یاران بو طرفه چکر اقا  
بر هر حال کتمک کرک **دیگر** که حضرت ولی خیر شیخ کبیر صبر الدین قونوی  
رضوان الله عنه عبادت عبادتی ایچون بالین مبارک حضرت مولانا یه  
قدس سر کلوب شفاکم الله تعالی شفاء عاجلا رفع درجات  
وصحت کلی روزی اوله مولانا جان عالمی اندر صحتلر ازانیدر  
ایکی جهانک جانین سز جایت یاره عشق ازل بهانی سن برهانه صحیح یار  
دیجیک حضرت مولانا شمدن صکر شفاکم الله سیرم اولسون عاشق ایله  
معشوق ادا سنده همان شغردن بر پیرهن قالمشدر استمر می سز  
که آنی دخی چیفتاروب نور نور واصل اوله

کفت لبش گرز چمن ششتر است	اعتناق بی حجابش خوشتر است
من ز تن بیرون شوم اواز خیال	می خرامم در نهایات وصال

و بو محبت که ذکر اولندی نهایت مراتب عشق و کمال مطلقدر و ذروه  
مراتب و اصلان و غایت مقامات کاملاندر **بیت**  
عشقست و هر چه هست بقتیم و کفنه عشقت بوصل دوست رساند بضر  
فقیر ایدرین بوقدر ذکر ایدیلر خواجه نصیر و فاضل دوانی عشق حقیقی  
و محبة الله جل و علا توصیف و تعریفند که بوفیق کند و جانبدن نیچه



اشارات شریفه و عبارات لطیفه ضم ایدوب نقل و ایراد ایدوب آثار  
 کتابی ایلده بوفیق کت نوشته سنه نظر و تطبیق ایلینار بوفیق کت  
 و رحمتن بیورلور اما چون مقام عالی و خلاصه سعی ایام و لیالی الوعنه  
 لا یقدر و سابقا وعد دخی ایتش ایدک پس دخی سعی متواتر و متوالی  
 و سابقه نذیده نقل کلام اعالی اید لیم اگر کوش هوش مفتوح  
 و صدور سینه ارادت مشروح بیوریلور **شعر**  
 لَيْسَ كَانَ هَذَا الدَّمْعُ يَجْرِي صَبَابَةً عَلَى غَيْرِ لَيْلٍ فَهُوَ دَمْعٌ مُضَيِّعٌ  
 مراد اشارات و لغزش که بوفیق چون بونک امثالی عالی مقام لردن  
 بی نصیب در لا بد آنک شرح و بیان کند کست اخلق ایتمه سندن غیر مصیب  
 لکن من تشبه بقیوم فهو منهم زمره سنه قریب اولوق رجاسنه بعض کابر  
 کلامنک ترجمه ی ایراد الوعنه اقدام اولندی جناب ساحی و لانا عب  
 مجای قدس سر بیوردر اگر چه محبت بر شربت در که ذوق ایمین بلمش  
 و بر محبت در که مبتلا اولین نه اید و کن ادراک قلمز و لکن بر جماعت که  
 تعریف ماهیان و توضیح خفیات معتاد لریدر تعریف و تقسیم ایدوب  
 دیشکر که محبت جمیل حقیقی که حق جل و علا در کند و جمالنه میل ایتش  
 جمعا و تفصیلا و اول دخی یا جمعدن جمعه اوله و اول حق جل و علا  
 جمال ذاتی کند و مرآت ذاتند کاینات توسطنر مشاهده ایتسیدر  
 یا جمعدن تفصیله اوله و اول حق جل و علا مظهر کاینات جمال  
 ذات مشاهده و کمال صفات مطالعه قلمسیدر یا تفصیلدن تفصیله  
 اوله و اول اودر که اکثر افراد انسان عکس جمال مطلق آثار مرآتسند  
 مشاهده ایدوب اما جمال مقید زایل مقصود کلی ایدینوب آنک  
 وصالی ایلده خورشند و فراقی ایلده درد مند اولمقدر یا تفصیلدن جمعه  
 اوله نیته کیم بعض خواص حجب و استار شیون و صفاتی که مبادی افعال  
 و آثار و خرق ایدوب متعلق همت و قبله کاه تو جملری ذات متعلق  
 الصفات حق تعالی و لغتد چون ذوالجلال و الکمال **اِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ حَبِيبٌ**

مقتضی

مقتضای سنجه محبت جمال و کمال صفت ذات متعالی دره و آدمی دخی  
 اِنَّ اللَّهَ خَلَقَ اَدَمَ عَلَى صُورَتِهِ مستند عا سنجه صفات حق جل و علا  
 ضلعت عالی قنمت ذاتی اولمشدر لاجرم خاطری حسن و جمال مایل  
 و باطنی فضل و کماله منجذب اولوق شیو اصلی و عادت جلی سی دره  
 و دخی مقرر دره که تفاوت درجات محبتان تفاوت طبقات محبوبیلر  
 اولور نعدر محبوبک مایه حسن و بهجتی اغلب و اکثر اولسه اولقدر  
 محبتک دخی مایه عشق و محبتی اعلی و او فر اولسه کرک و آنک اعلائی  
 درجاتی محبت ذاتی در که محبتک میل و انجذابی محبوب حق و مطلوب  
 مطلق ایلده اوله که دفع و دفعنه قادر اولیوب تعین سبب و تمیز طلب  
 ایتکه دخی قادر و طالب اولیوب کند و ده انجذاب نه سبب ندر طلب  
 و علامتی اولد که محبوبک نفوت متقابله وعد و وعید و تقرب و تعید  
 کی قنند بر ابر صفات جمالدن نیجه خوش حال اولورسه نفوت قهر و جلله  
 اول و جمله راضی و قانع اوله و دخی بیوردر که محبت متحابین آراسند  
 اولان مناسبتک ثمر سیدر و مابه الاتحاد مابه الامتیاز غلبه ایتش  
 و محبت حق اوج مرتبه در مرتبه اعلی محبت ذاتی که ذکر اولندی  
 آنک تالیسی اول محبتدر که حق جل و علا یه مختص تام اولان امور  
 توطی ایلده اوله معرفت و شهود و قرب کی و بومرتبه عالیدر  
 بونک تالیسی اول محبتدر که حضرت حقه اختصاصاتی اولیان امور  
 صبی ایلده اوله مرادات عاجله کی ماکل و مشارب و مرکبدن یا  
 سعادات آجله کی حور و غلمان و جنت رضوان کی و دخی بیوردر که  
 محبت ذاتینک ماعداسی یکی قنند بری محبت اسمایی و صفاتیدر اول  
 محبت حق جل و علا آنک بعض اسماء و صفات افضل و اکرام و اعزاز و انعام  
 کی اصنادینه ترجیح و ایتار اید کند ویه اول صفاتک آثار و صلی  
 ملاحظه اولمقدن بری و بری محبت آثاری دره و اول ایتار و اختیار  
 کند ویه آثار و اصل اولوق ملاحظه سیده اولاند و بومحبت لایزال

اولد که اول



صد و تغیر و انتقال در ذریع محبوب صفات حمیده و افعال پسندیده  
 که محبت مجتبی آنلاره ایدی تجلی ایدر سه عشقی زیاده و توجه و اقبالی  
 موجب السعاده اولور و اگر اول صفاتك متقابلا تیله که ملایه هوا  
 موافق مضایق کلدیر تجلی ایدر سه توجیدن منصرف و اعراض وادبار ایلر  
 متصف اولور قال الله تعالى وَمِنَ الْكَافِرِينَ مَنْ يَبْغِ اللَّهُ عَلَى حَرْفٍ  
 فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ طُمَئِنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فَتْنَةٌ أُنْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ وَادْنَى  
 مِنْهُ بِمَحَبَّتِ أَثَارِ يَدِ كَرِهَ حَسَنَةً مَعْبُودَةٍ وَقَالَ مَنَاسِبُهُ نَفْخَ أَوَّلِ نَفْسٍ  
 روحله مفسرد و محقق سر و حد قدر که کثرت ظاهر ایتشدر برین  
 و اولدخی یکی قیامدر برین معنوی روحانیدر تناسب و اعتدال اخلاق  
 و اوصاف کمال کبی که متعلق عشق و محبت طایبان عاشق و مطلوب  
 و مراد مریدان صاد قدر و بری دخی محبوب صورت غیر روحانی اولان  
 تناسب اعضا و حسن شکل کبی بعض حسن و ملاحات ایلر موصوف اولان  
 عارض اولور و بومقوله صور عنصردر مشاهده جمال ایدوب عاشق  
 شورید حال اولانلر و در دست **طبقه اولی**  
 شول روشن دللر در که نفوس طیبیه لری شواب شهوددن مصفا اولور  
 و قلوب طاهر لری لوت طبیعتدن مبرا اولمش اولر مظاهر خلفیه  
 وجه حقندن غیر مشاهده قلبیه پس عشق شکل زینیا و صورت  
 مطبوعه مقید دکلر در بلکه عالمده هر صورت که وارد اول  
 اشکال علمین ایدر آنلاره نسبت **رباعی**  
 عارف ز وجود خویش دست الحق در بحر شهود حق شده مستغرق  
 بر خود محب حسن مقید زده شوق حیران شده در ان جمال مطلق  
**طبقه ثانی** اول پاکبازلر در که نفسلری عنایت حقّه مظهر اولور  
 ریاضت و مجاهد ایلر احکام کثرت و ظلمت طبیعتدن فی الجملة صافی  
 اولمش اولر لکن تمام احکام طبیعت بالکلیه زایل اولیوب معانی مجرد  
 ادراک نشاء لایه مناسب مظهر دن غیرین قادر اولیه لره لاجرم انسان

آنده که اتم مظاهر در رابطه حسن متعلق لری اولوب آتش شوق و شعله  
 عشق لری افزون ایدوب بقایای احکام مابدا امتیاز محرق و حکم مایه  
 الاتحاد علیه ایدوب آخر میل و جوی اول مظهر دن منقطع اولوب  
 سر جمال مطلق ایلر صور حسن مقید دن تجرید اولوب مشاهده  
 بانی مفتوح و مجازی عارضی اصل حقیقی اولر **رباعی**  
 بس کس که بدید روی خوبان طراز افتاد ز داغ عشق در سوز و کداز  
 در مجلس عشق و شوق شد محرم راز نوشید می حقیقت از جام بجاز  
**طبقه ثالثه** اول کر قمارلر در که احتیاج و عدم ترقید قالمش اولر  
 و تعلق جوی صور حسن دن تجاوز ایتش اولیه شهود و کشف مقید  
 حاصل قلمش اولر و لکن میل جیلری بر صورتدن منقطع اولدقد  
 بر صورت دخی مبتلا اولوب دایما بوکشا کشد قاله لره **رباعی**  
 ای خواجه ز حسن خاکیان خود واکن آهنگ جمال اقدس علاکن  
 تا چند در آب چاه می بینی ماه مه تافت ز اوج جرج سربالاکن  
**طبقه رابعه** شول آلوده کر که نفس اماره لری مرده و آتش شهوتلر  
 افسرده اولیوب اسفل السافلین طبیعتدن قالمش لره و بجن سجینه رخت  
 بایمیت صالمشدر در صفت رقت و لطافت آنلار دره مخفی و نشاء عشق  
 و محبت آنلار دن مستفی در محبوبان مجازی آغوش و محبوب حقیقی بالکلیه  
 فراموش ایتشدر در **رباعی**  
 اینان ز کجا و عشق بازی ز کجا اینان ز کجا و عشق بازی ز کجا  
 هندی ز کجا زبان تازی ز کجا چون اهل حقیقت سخن عشق کنند  
 پیوده این قوم مجازی ز کجا و دخی بود که اسباب محبت بشنزد  
 اول نفس کند و وجودی و بقا سینی سومسی در و بومحبت بالضروره معلق  
 که هر کشتی وجود و بقا سینه طالب و ابقای وجودی چون مضرت ایدنلر  
 دافع و منفعتلری جاذبه پس حوقل و علایه که موجد و مبقی اولر  
 محبت ایتک اولی و الزم در آیکنجی سی حب منعم و محسند که حبک التفوق  
 علی حب من احسن الیه لکن مخفی اولیه چون منعی خلق و ابقا و قبله انعام



ایتمک عزیمتی لقایدن حق جل و علا در. پس اصل محبت حضرت حق ایتک و حق  
 بنین نعمت زو که نعمت دیدن اوست. کو شکر کسی که شکر و زیدن اوست  
 بخشش ز خدای دان که در ملک و جو. بخشیدن و بخشیدن و بخشیدن

اوجی سی محبت صاحب کمال در مشایخ اهل تقوی و علمای صاحب فتوی  
 کوی و اول حضرت که جمیع کالات رشتان انسان و معارف فوحت نسیم  
 انعامی در محبت اولی و الزم در. دور بخشی سی محبت جمال در چون جمال  
 عاریتی که عکس و خیال و ادنی نشدن قابل زوال در محبت اولی و جمیل علی الاطلاق  
 که جمال ممکنات آنک بر توانواری و ظهوری تقید مظاهر در عاریدر.  
 محبت اولی و الزم در. بش بخشی سی اول محبت در که نتیجه تعارف روحا  
 اوله و بون تعارف متجاین آرا سندن مناسب اولغه مترتبه در و مناسب  
 دخی روحین مزاجه مشترک اولغه متفرع در یعنی ایکسینک مزاج درجه  
 اعتدال دن بر درجه ده واقع اوله. تحقیقا یا تقریبا. زیرا ارواح تفاوت  
 درجانی. بعد قضا الله و قدره. تفاوت درجات امرجه به مترتبه در.  
 مزاج جناب رسالت پناه خانت دستگاه اعدل امرجه انسانیه در و هر  
 مزاج که اول اعتداله قریب اوله. بعید اولادن احسن و کافض اولان  
 روح اعلا و اشرف اولور. پس یکی مزاج اعتدال دن بر درجه یه یا بری  
 برینه قریب اولسه فیض اولان روحان مراتب شرف و علودن برتره  
 اولون آرا لنده تعارف اولور. و تعارف ابتلا فیه سبب اولور. نیت یکم  
 حدیث شریفه وارد اولدی. الارواح جنود مجننه فما تعارف  
منها ایتلف و ما تآکثر منها اختلف. و چون تعارف روحانی که  
 اسباب که مترتبه موجب محبت اوله. پس خالق ارواح و مسبب الالهیات  
 که مفیض کل در محبت اولی و الزم اولور. رباعی

ای رفته بعشق داستان من و تو	در مهر و وفا یکیت نشان من و تو
من بند آن یکانه که در عهد ازل	ز خواست یکانکی میان من و تو

چون محبت حق و عشق محبوب مطلق ذکرند مشایخ طریقت و عارفان

اولانردن بوقدر سنه نقل اولندی. شمدن صکرینه موضوع کتابه  
 رجوع و ایراد کلام حکمایه شروع ایدلیم. پس محبت الهیدن که سبب  
 لذت عقلیه در. نازل و ادنی اولان محبت اهل خیرک بری برینه محبت اید  
 که سبب خیر در. و چون خیر غالب دایر اولور. پس محبت اهل خیر دخی  
 قایر اولور. بخلاف سایر محبت که معرض زوال و فساد در نیت یکم  
 بیان ایلدی که. الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین  
 و بوی محبت اهل خیر مخصوص در. اما سببی یا نفع اولان اختیاره  
 و اشرا ده اولور و سریع الزوال اولور. و کاه اولور که سبب محبت  
 و صداقت مواضع غربت و شداید ده اجتماع ایتکله. مثلا بر سنیفه  
 یا بر خیمه ده یا مطلق بر سفره بیل اولغیلده. و حقوق صحبت  
 ثابت اولغیلده اولور و بونک سببی اولدر که انسان بالطبع انسه  
 مایلدر و انیکچون انسان دیرلر. پس لفظ انسان انسدن مشتق در  
 نسیانندن دکلدر نیت یکم بعضیلر ذاهبا و لدیلر و نظم ایتدیلر مصرع  
و سُمیت انسانا لاک انک ناسی. فقیر ایدین که بویله نظم ایتک کرک مصرع  
و سُمیت انسانا لاک انک آنس چون انس خاصیت انساندر. و هر شئی که  
 بحالی خاصیتی اظهار ایتکدر پس کمال انسان بنی نوعه انس ایتکله.  
 و بواسطه دخی سبب محبت و اجتماع تمدن اولور. و انسان مدنی بالطبع  
 اولدو غنک بر موجی دخی بودر. و افراد انسانک بری برینه استیناس  
 و اجتماعی عقلا حسن اولدو غنی شرع دخی تأکید ایتشد. و بون وقت  
 نمازی مسجد محله ده اجتماعیلده ادا ایتکی فرمان بیورد غنک بر حکم  
 دخی بودر که اهل محله بواجتماعک برکتیلده استیناسله متکلی و فیض  
 وعداوتدن که ردیلت در متکلی اولدر. و هفت ده برکون مجموع اهل  
 مدینه مجتمع اولور نماز جمعه ادا ایدوب آرا لردن توحش و بغضا  
 مرتفع و نور ایمان و تآلف که هو الذی آلف بین قلوب المؤمنین.  
 مقتضای سجنه نعمت حق در ملتج اوله. و هر بیلده ایک دفعه اجتماع مشر



ایلدی که اهل مدینه دن غیری اهل رسایق و اطراف نماز عید قیلت  
آرا رنده دخی مواسست و الفی حاصل و توحش و تنگ زایل اوله و  
بودن صکر عموم امت عمر لرند بر دفعه موقف حج و عرصه عرفات  
جمع اولغی فرمان ایلدی و اکا وقت معین ایلدی که موجب خرج اولیو  
تیسر زمانند اول موافق شریفه ده اجتماع اید و ب اهل محله و مدینه  
آراسند اولان انس و الفی اهل مملکت آراسند دخی اولوب و اول  
بقاع شریفه به تعیین ائمه نك حکمتی ولد که صاحب شرعک صلی الله  
علیه و سلم محل ولادت و منزل دعوت و عبادت و مریط و حی آسمانی دخی  
پس حضرت صاحب شرعه علیه الصلوٰه و السلام تذکر و تعظیم و محبت  
زیاده اولوب توجه و رقت قلب و انبغات اطاعت و ارادات افزون  
اولور و بوا حکامک ملاحظه سندن عاقل لبیب فهم ایلر که غرض شایع  
صلی الله تعالی علیه و سلم مہما امکی تحقیق رابطه وحدت و دفع  
غایله کثرتد و سایر احکامه دخی بر غرض ملحوظ در و دعوت انبیا  
علیہم الصلوٰه و السلام حیثیت علم و اعتقاد دن توحید اولدوغی کئی  
حیثیت عمل و اجتهاد دن دخی توحید در و نماز جماعت منفرد دن  
بر وایتد یکری بش درجه و بر وایتد یکری بیدی درجه افضل  
اولدوغی و حضرت رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و سلم قصد ایلدی  
که خطبه به استخلاف ایدوب نماز جمعه به حاضر اولینلرک خانه سن  
احراق ایدم بیورد و غی بوسیدند که عبادت جماعت صورت وحدت  
بولوب واحد حقیقی به اقرب و قبوله انسیا اوله و شرف جماعت دخی  
اسرار وارد و بومحل موضع تفصیل دکلدر بنینه محبتک تفصیل و تقسیمه  
کله لیم محبت الهیدن غیری محبتلرده انعقاد و انحلال جھندن نیچہ اقسام  
واحوال وارد و زیر اشول محبتلرکه سبی لذت با نفع در لذت و منفعتک  
وجودی و زوالی اعتباری ایلد اوج قسمدر اولکی سی جانیندن محبت  
دخی معاً منعقد و معاً ذایل اولاند و ایکنجی سی بر جانیندن منعقد آخرد

اولیاند و ایکنجی سی یکی جانیندن منعقد اولدقن صکر معاً ذایل اولیو  
بر جانیندن ذایل اولوب آخردن باقی قالاند و بوا و ج قسمک هر بر  
سبی لذت با نفع اولغله ایکیشر قسم اولوب اقسام التی اولور ایکی جانیندن  
سبب لذت اولان زوجین کئی و زن و جوان متعاشقین کئی و بری لذت  
و بری نفع اولان مطرب و مستمع کئی که مستمعک سبب محبتی لذت سماع  
و مطربک مال مستمعدن انتفاعیدر و عاشق و معشوق کئی و ایکی جانیندن  
منفعت اولان ینہ زوجین کئی که زوج اتفاق جھندن نافع و خاتون  
ربیتا اولاد و طبع و غسل جھندن نافع در بر طرفدن منفعت آخردن  
لذت سبی ایلد اولان محبتد شکوی و عتاب جوق اولور زیر اطالب  
لذت استعجال ایدوب دوام استسہ کرک فی الجمله تأخیر یا مرادی و زن  
توفیر اولیجک اغاز شکایت و نفیر استسہ کرک جانبا آخر کاه ناز و دلا  
کاه سامت و ملال کلوب کند و توقی قدر منفعت بولیو عتاب و شکا  
ایلسه کرک اول سبیدن عاشق و معشوق آراسند وصال قائم اولیجک  
شکوی و عتاب داید اولور و مطرب و مستمع مابین شکوی و عتابدن  
خالی اولر و بومقوله محبت محبت لواامه دیرلر لومدن خالی اولدوغی  
و پادشاه و رعیت و غنی و فقیر و خادم و مخدوم آرا رنده اولان  
محبت بوقسمدند شکوی و تظلمدن خالی دکلدر زیر اهر بری آخردن  
بر نوع منفعت استمرادی و زینہ اولیجک شکوی و تظلم ظاهر اولور  
و عدالت رعایا اولیجک بر شکوی و تظلم مرتفع اولر مخدوم خادم  
خدمتد دوام و حضرتد قیام و اهمال و کاسلدن غایت اجتناب و فهم  
غرض و تحصیل مرام ده نہایتد اہتمام استمر خادم رعایت مراکبه و ماکل  
و ملاسد نہایت عنایت طمع ایدر جانیندن ملحوظ اولان مفقود  
اولیجک شکایتلر و حال پر ملال دن حکایتلر پیدا اولور خصوصاً که خادم  
لامعه حسن و مخدوم را بچه عشق اوله طرفیندن انواع نفعی و امن  
تظلم و تجنی اولسه کرک ایکچون عقلا مملوک صاحب جمال و اکا عقد قلب



و آرزوی وصال آیدینه نصیحت آیدوب دیدیلر . **بیت**  
 غلام آب کش باید و خشت زن بود بنده نازنین مشت زن  
 یار اندن بری غلام صاحب حسنی سرکش و مانند آتش اولدوغندن شگ  
 آید بچک ای برادر خد متکاری یالک یوزلو اسقه سرکش و آتش اولسون  
 دیدیم کلهستان حکایتیدر که بعضی خواجه لر صدیقنه غلام صاحب جمال دن  
 شکایت آیدوب بو غلام اگر چه پراعتدالدر نولایدی سرکش و بنده مقال اولما  
 رفیق آیدی ای خواجه چون عاشق و معشوق لق در میان اوله مالکلق

و مملو کلق بر طرف اولور <b>قصه</b>	خواجه بایند بری رخسار
چون در اید بیاری و خند	چه عجب کو چو خواجه حکم کند

وین کشد بار ناز چون بند اما محبت اختیار چون آنک مبدای  
 رابطه روحانیدر عارضه نفع ولدت جسمانی دکلدر و مقصداری  
 خیر محض در سبوی اولان خیرک دوامیله دایم و قیام سبب ایله مستحب  
 دخی قایم اولور و بو محبتک باغ و بوستانده شوک شکوی بمره و خارشنا  
 خارستان بلوی اولمز و حکما بود دوست حقنه دیمشکر که دوست اولد  
 حقیقته سنک عینک و صورتده غیرک اوله عرض اتحاد روحانیدن  
 تعبیرده و بو مقوله دوزکارده نایاب در و آند رمن لاند و اعز  
 من الکبریت الاخر در و بود و سنک نایا بلغندن علما و فضلا و ادبا  
 و شعرا حکایت و شکایت ایله بطون اوراقی مالامال و ظهور دفتری

بر خط اشکال قالمشعلور <b>قصه</b>	ترا ب علی رأس الزمان قاته
زمان عقوق لا زمان حقوق	فکل رفیق فی غیر مرافق
و کل صدیق فی غیر صدوق	<b>داعی</b>
یاران کن که بند بودم همه را	در بند جفای خود شنودم همه را
زهار زکس و فاجحویید که من	دیدم همه را و آزمودم همه را
لمؤلفه علی صغیر کیلوب دیمه باطله	خلاصیله آرا مرده هزار حق و حقوق
ایکی مشایخی و ارکیمیا و سیمرغک	بری رفیق موافق بری صدیق صدق

زیر اکثر خلقک حقیقت خیر اطلاعی و ساحه سینه لرینک سلطان  
 حقیقته انشاعی یوقدر مطمح نظر و سبب صداقتاری یا منفعت  
 زایل یا لذات آجل در چون عوارض سببیه منفعت زایل و لذت  
 انتمایه راجع و آیل در همان صداقتاری منقطع و مجتاری مرتفع اولور  
 پس عاقله لایق اولدر که اقران زمان و اخوان جهان طرفه تصور صدای  
 اختلاط و طلب حقوق ایچون انبساط ایتیمه زیر رعایت حقوق و مدد  
 کمنه دن غایت عقوق کورمک مقرر در پس اول وقت ندیم و ندیم و ندر  
 درد و غم اولور اگر یارانه مروت و اخوانه فتوت ایتیمک استرسه  
 مطمح نظری همان ثواب آخرت و رضاء یزدان متعال اولسون که آدمی نفدر  
 کفران نغم ایله متمم و قضای حقوقه سست قدم ایسه اول جواد کریم  
 و منان رحیم خراین جود و نعمندن جزا لربور که نطق قدرست  
 آدمیاندن افزون اولور **مصراع** که گفته اند نکوی کن و در آب انداز  
 و ترکیده دیر که ایوکی ایله دخی صویرات بالق بلرنه خالق بیایور  
 رعایانک سلاطینه محبتی سایه عنایتلرنه مرفه الحال و فواضل انعاملرن  
 منعم کبال اولدقلری ایچون و سلاطین که افراط جور و ظلمه موصوف  
 اولمیه لر رعایان انلاره افراط محبت و نهایت صداقت مقرر در  
 خصوصاکه برنسل شریف نیجه زمان ولایت تاج حکمرانی کوه حکومت  
 مرصع ایتمش اوله لر اگر زیور عدل و انصاف ایله انصاف و مذهب ظلم  
 و اعتسافدن اضراف آیدوب مذهب حق رعایتند رعایای ایله هم کیش  
 وضعفای زیر دستلری حفظ و حراست آیدوب معین غنی و محبت رویش  
 اوله محبت دایم سندن کجوب صدق رفیق و مودت مرتبه سن قویوب  
 حق عبودیت و زره اولور قاضی بقاء الدین این شهاد سیرت صلاحیه  
 کتابند **حکایت** آیدر که چون سلطان صلاح الدین یوسف بر ایوب  
 دمشق قلعه سندن وفات یلیدی عامه رعایا و کافه برایایه اول مرتبه  
 غصه و غم و کآبت و اله عارض اولدی که شرحند زبان بیان عاجز در



مرحومك حياتي زمانه بچه كسسه و عايدان نهمز و اولاد مری  
 بوسلطان عادل و پادشاه مشفقه خدا ایدرز دیرلرایدی بربو مقوله  
 کلائی مبالغه دن عدا ایدردك که صاحب دولتم سویلزل چون اول  
 سلطان رحیم کریم کرامت تکرم رحمن و رحیمه انتقال ایتدی جمله مرغ  
 ظاهرا و لدی که اول سوز حق یش و هر کشینك وجدانده بوایدی که  
 اگر قابل ایشسه احبب اولادی بلکه نفسی فدا ویررایدی زیراسلطان  
 صلاح الدین عدل و تقوی سندن غیري اول زمانه فرنك سواحل  
 شامی و قدس شریفی المشیدی قریب اولمشیدی که مصر و شامی دخی آلب  
 اسلامه خلل عظیم یتشه مرحوم کمر اجتهادی میان همته با غلیوبت  
 لیلا و نهان صیفا و شتاء غزو جهاد و مقابله و مقاتله فرخ لعینه  
 مواظبت ایتدی حق قدس شریف و اکثر سواحل کیر و فتح ایلدی و احسان  
 و سخاسی اول مرتبه ده ایدی که سعت مملکتی اقصای یمندن حد و داد زبا  
 و اصل و مصر و شام و دیار جزیره بتمامها حوزة تصرفند داخل اولمشیدی  
 و مع هذا وفات ایتدکد خزانة سندن بردانه التون و او تو زیدی قجه  
 بولندی و سلطان صلاح الدین غزا و جهاد و عدل و دادی سلطان  
 نور الدین شهید دن تعلم ایتمشیدی اول حضرتك امراسندن ایدر و بعض  
 اولیادیرلرایدی سلطان نور الدین شهید او چلردن و سلطان صلاح  
 قرقلردن اولمشدر و بواکی سلطان عدالت عنوانك احیای مراسم عدل  
 و داد و اعلائی معالم غزا و جهاد ده ایتدکلری آثار حسنه و ماثر محموده  
 تمام مطلع اولق استین الشیخ امام ابو شامه نك ازهار الروضتین  
 فی اخبار الدولتین کتابنه نظر ایلسون و الحمد لله تعالی که اهالی مرزبوم  
 ممالک روم سلاطین آل عثمانه نسبت بوممتله موسوملردن زیرا  
 ابتدای زمان استعلائی لواء سلطنتلردن که سنه شص و شصین و ستمائیه  
 بوزمانه دك که سنه اثنین و ستین و شصائیه در هر سلطان و شاه که  
 مسند نشین تختگاه اولمشدر مذهب اهل سنت و جماعت اوزر جاری

و مذهب بدعت و ضلالتدن عاری اولدقدن غیري اعلائی لوای اسلام  
 و قهر ذل کفار لیام و اخذ قلاع و ممالک اهل اصنام ایتدکد تقصیر و تقاضا  
 کند و لر حرام ایتمشدر و خصوصا فرخ لعین و انکروس بیدین و فرخ  
 نصارای ضالین که اشد اعدای دین سید المرسلین انلاردن و فرخ نیک  
 دولت خلفای عباسیه و سلاطین سلجوقیه ده نه مرتبه ده استیلالری  
 و اراید و کی کتب توان یخد مسطوردر و حال کمال ذلت و مهانت اوزر در  
 و لوای اسلامك فرق کفر اوزر و شمدیکی زمانه اولان استعلائی  
 خلفای راشدین عهد ندن صکر اولد و بی معلوم دکلدر و لاجرم رعایا  
 و برایا موافق دعا و عبودیت و وظایف شکر و ثنایه مواظبت و مداوم  
 و ملازملردن قرین قبول سبحانی و لمقدن خالی اولمیه **مصراع**

برست عدل و داد و براءدی دین غزا	آمین آمین حتی الف آمین <b>بیت</b>
و حکما دیرلر که سلاطینك رعایا	برهاد دعا و شکر و برالطاف و جزا

مجتبی اول جهتد ندر که منعملردن منعمک و منعم علیه جانبنه مجتبی لا زمدر  
 و پیدرک دخی فرزند نه بوجهتدن مجتبی ثابتدر که حقوق نعمتی بی حددر  
 اگر چه جلی مجتبی دخی ثابتدر زیرا کند و نك نسخه سی در که طبیعت  
 کند و نك صورتدن نقل و اشاج ایتمشدر فی الواقع بوفکر صحیحدر  
 زیرا ماده بدن پسر جزو وجود پدردن و خلق و خلقه مشاکل و مشایر  
 اول سبیدندر که نقد دکالات و سعادات ایلله متصف اولسه مسرور  
 و قرین العین اولور حتی و ایل عمرندن تحصیل ایدر و متحسر قالد و بی کماله  
 پسر قادر اولسه کند و قادر اولمشکی حظ ایدر و تحسرن تسلی حاصل  
 اولور و دیرلر که هیچ کس آخری کند و بی جمیع کمالدن راجع اولد و غر اسفک  
 یوقدر مکر پد پسر نه و دخی پد پسر ی کند و بیه قایم مقام و بوسرای  
 غروردن کند کد صکر نایب مناب ملاحظه ایدر بوجهتدن بهای  
 موهوم تصور ایدر خصوصا اسباب و امتعه و املاک و عقاراته  
 مالک و لائلر موندن صکر اسباب و اموالی اجابت تصرفه دوشمن



تصور اید و بدلد بر عنایت و اعاده کورن عاشق شیدایی اولور.  
 لابد کند و فرزند و لیکن ینه کند ویه قالمق کی ملاحظه اید و ب شادان  
 خانه سی تصورند آبادان اولور. اگر چه بومعنا لهر پدرک ضمیرند مفصل  
 و مشروح اولمز. و لکن علم اجمالی و تصور بسیط اوزره معلومید و وری  
 حجابدن استجلائی اشباح ایدن کسنه کبی. و محبت و مودت امورند  
 بومقوله علم اجمالی. و تصور بسیط کافیدر. اما فرزند پدره محبتی  
 عکسندن اقل در. زیرا معلوم و مستبد که معلول و مستبدک علت  
 و سببه ارتباط و محبتی عکسندن اقل در. نیتیم برهان آتی برهان لمیدن  
 اضغاف در. و فرزندک محبتی زمانه دخی متأخر در. مرتبه اطلاع و تمیز  
 و اصل پدردن انتفاعی حاصل اولمینه دایره محبت قدم با صغر و بوسید  
 که شریعت مطهره ده فرزند رعایت حقوق پدر ایتیکچون محکم وصیت  
 عکس اولقدر اولما مشدر. نیتیم شیخ سعدی دیشدر. **قطعه**

سالمها بر تو بگذرد که گذر	نکنی سوی تربت پدرت
تو بجای پدر چه کردی خیر	تو همان چشم داری از پسر

و برادر دلک بری برینه محبتی پسرک پدر محبتندن ناقصدر.  
 و سببی برسدیده مشترک اولد قلریدر. و پادشاهک رعایا سینه محبتی  
 پدرک پسر. و رعایانک پادشاهه پسرک پدر و رعایانک بری  
 برادر محبتنه تشبیه ایدر. فی الواقع ایله اولوق کرک که عرصه جهان  
 روشن و ساحة کیتی مانند گلشن اوله. و الامزاج عالم منحرف و انتظام  
 کیتی فسادله متصف اولور. و مراتب محبت خیر اوج در. اول محبت الله تعالی  
 نیتیم کچدی منبع خیرات و سعادات در. ایکنجی محبت استاد در که  
 انسانه ارشاد علم و عمل صالح. و تعلیم تهذیب اخلاق ایدر. و بومحبت  
 پدردن اولی در. نیتیم اسکندردن نقلی کچشدر. و علما دیشدر که  
 روح جسم اوزرینه مفصل و حقیقت انسانیت جوهر و حله محصلدر.  
 اقبل علی الروح و استكمل فضائلها فانما الروح لا بالجسم انسان

پسر معلّم که سبب تکمیل حیات روحانی. و واسطه تحصیل سعادت  
 جاودانیدر. پدردن که سبب حیات جسمانیت. و واسطه حصول  
 ظاهر انسانیت در افضل. و معلّیت چشندن اکمل. و محبتی پدر محبتندن  
 اقوی و رعایت حقوقی اهم و اولی در. بوقریردن واضح اولدی که محبتی  
 لازم. استاد علم نافع. و عمل صالح تحصیلنه مرشد و هادی اولاندر.  
 زیرا حیات باقی بونکله حاصل اولور نه آنکه علوم رسمیه غیر نافعه  
 بعض مقالات و شکوک و شبیه دن بر مقدار نافع اید و کن بیلور که  
 تحصیلنه قدم همت قویه لر. و نه اخلاق ردیه. و معایب نفس خفیه.  
 بجه اید و کن درک ایلر لر. که کند و لر دن جمل جبه سن صوبه لر.  
 پس افضل و اکمل معلّم جناب رسالت پناهییدر صلی الله تعالی علیه و سلم  
 که محاسن ایمانی محصل و مکارم اخلاقی متمم در. جمله تعلیم لر و ارشاد لر  
 آنک تعلیم و ارشاد نه راجع و آیلدر. اصول معارف و فروع فضایل  
 اول حضرتک عنایت و هداسندن حاصل در. پس محبت حقن صکر محبت  
 کامل و اطاعت و انقیاد تام اول حضرته اولوق کرک. و بومحبت تمام ایمان  
 و کمال عرفان. و سرمایه سعادات دو جهاندر. نیتیم سیرد یار که لا یوتی  
 احدکم حقّی کون احب الیه من نفسه و اهله. و محبت خلفای راشدین  
 و اصحاب و آل عترت سید المرسلین که هر بری سمای هدایت انجم و مظهر  
 شرف بایتم اقتدایم اهدایم در لر. و محبت علماء مجتهدین و مشایخ  
 مرشدین که کلمات دینی و هدایه راه یقیندر در. بومحبتک فرغنددر.  
 اوچنجی محبت پدر و مادر و اجداد و جداندر زیرا سلسله اسباب وجود  
 هر بری داخل و نعت دینی که افضل نعم در. زمان صغردن آنلرک تلقین  
 و تعلیمی ایله حاصلدر پس آنلار دخی استاد خیر و آب روحانی اولور  
 و محبتی ایکی چشندن لازم اولور. اکثر ناس دین اسلائی آبا و امهات  
 تلقینندن اخلاقیاتشدر در. نعوذ بالله اگر صلب کافردن وجود کلشی  
 اولایدری و تقلید فاسد زمان صغردن اساس وجوده طرح صالمش اولاید



هیاهات که بعد استندال طریق خیر و دعوت و ارشاد غیره سلوک طریق  
 میسر و وصول دولت اسلام مقدر اولادیدی مکرکه عنایتانی سابق  
 و کوی توفیق مرشد و ساقی اولادیدی و قلیل ما هم ایکی طایفه به  
 حقک عنایتی ظاهر در بری بر طایفه که صلب اهل اسلامند متولد  
 اولمش اوله بردخی کفاردن استرقاق اولنوب دیار اسلامه کلوب دولت  
 دین و ایمانه واصل و سعادت دنیا و آخرت حاصل قلمش اوله و حدیث  
 شریفه بوطایفه به اشارت وارد اولمشدر که ان الله تعالی یضحک  
 عَنْ قَوْمٍ یَقَادُونَ اِلَی الْجَنَّةِ بِالسَّلَاسِلِ مراد اسیرلرد که زنجیر ایله  
 دارالحربدن دیار اسلامه کلودلر و شرف ایمان و دولت اسلامه واصل  
 اولودلر **حکایت** اولنورکه مرحوم شیخ وفازاده نک قدس  
 بر درویشی مجلسند سلطانم بن حق تعالی نک عنایت مظهر اولمش  
 قولی بن دیکیک نیچون کند و کی مدح ایدرین نزن بیلدک ایله ایدر و ککی  
 دیمشدر درویش سلطان فلان قاریچند سلطان محمد انار الله تعالی هان  
 حضرتلری ارناد و ولایت غزایچون سفر ایش اتفاق هرگز فتح قلعه  
 و اخذ اسیر میسر اولماش در و نوب کلور کن بن فقیری بر غازی بیشده بولون  
 جیقمش پس آنوک کجا و لو پادشاهی حوطل و علا حصانده بی دار الکفر  
 خلاص ایتیکچون سفر صاله بنم حقد انار عنایت ظاهر اولنری دین  
 حضرت شیخ تحسین ایش در دخی سلطانه رعایا نک محبتی بیک بیدر  
 محبتندن راج کرک دیمشدر زیر سیاست سلطان و عدلیله دوی زور  
 حلیه امن و امان ایله متصف و لیجی نه پسر پردن منتفع و نه پسر سیاست  
 تربیت پسر و حفظ عیال مجتمع اولور و پسر پسر سیاست و تأدیب  
 و اخلاق تحسین و تهذیب ایلر آنک نفی اعم و محبتی اهم در اگر چه سلطان  
 رعیتنه محبتی بیک پسر محبتندن ناقص در زیرا طبیعتلری محل مکرر  
 و صبر غیر مضیات ایتکد رعایا کی دکلدر و مثل مشهور در که لا وفاء الا لله  
 و بعض علما دیمشدر که لا یتیموا صغیر السلاطین فانه لا وفاء الا لهم

سکون

یستکبرون فی الثواب رد الجواب و یستصغرون فی العقاب ضرب الرقاب  
 یعنی پادشاهلر سلام المعنی کلی احسان و ثواب و ادنی اولدر مکی غایت  
 جزوی سیاست و عقاب عدا ایدرلر و الحق سلطان دن وفاء کلی رجا  
 ایتک مناسب دکلدر زیرا و فاعالیا اخوانک ذلات و هفواندن اغماض  
 و جنایات و نقص لر نه ترک اعراض ایتکله اولور نیتکم دیمشدر که شعر

اذا كنت في كل الامور معائنا	صدقك الحق الذي لا تغيته
وان انت لم تشرب ميرا على القد	ظلمت واتي الناس تصفومشان

اگر سلطان دخی ندما و اصحاب و امرا و ارکان ایله بواسطه معامله ایدر  
 امور ملک و ملت اختلال کلک اکثر احتمالدر پس سلاطیندن و بھی ظاهر  
 دکل امور ظهور ایدر کن رعایا زبان طعن دراز ایتوب سرخفی سنه  
 حواله ایدرلر نیتکم خواجه حافظ شیرازی دیمشدر **بیت**  
 رموز مملکت و ملک خسروان داند کدای کوشه نشینی تو حافظا خروشن  
 بشخی مرتبه محبت اخوان و اعام و احوال و خالات و اقربا و عشایر  
 حقند در صله ارحام مطلقا مندوب و مستحسن اولدوخی کنی محبتلری  
 دخی مسنون و مندوب و مقتضای طبع مرغوبدر مکر عارضه تحاسد  
 و تنافس و طلب جاه و دنیا سببی ایله محبت جلی زایل و بغض و عداوت  
 حاصل اولمش اوله نیتکم دیمشدر **العم غم و الا قارب عقارب**

و الخال عن الخیر خال	عداوة ذي القرنی اشد مضاضة
على النفس من وقع الحسام المهند	البتی مرتبه محبت خلان و اصحاب

و اصدقا و احبا ایدر کرکدر که هر بیک مرتبه محبتی محفوظ و حقوقی  
 مرغی و ملحوظ اوله زیرا حقوق اخوان و دایع اموال کی حفظند تقضیر  
 موجب خیانت و مورد ترک امانتدر و هر کس نه که اذن صداقت  
 مفهوم و حق حقیقت معلوم اوله اکا کمال صداقت اوزره معامله  
 و حق اخوت و فتوت ایله مجامله لازمدر و ارسطاطالینس دیمشدر  
 که محبت مغشوش تیز مرتفع اولور نیتکم ذهب من خرف تیز تباہ اولور



بعض فضلاء سؤال آید بیکدیگر برادر می یابد جواب ویرد بیکدیگر  
اول برادر بیکدیگر که یار اوله چون محبتك اقسام و مراتبی معلوم اولد  
پس هر محبتك مقتضای وزر عمل اولفق نیجه در آتی بیان این له  
مقتضای محبت حق تعالی که محبتك اجل و اعلا و اهم و اولی سید  
اطاعت و عبادت و تعظیم و امتثال اوامر و احتراز و اجتناب نواهی  
الهی در و اتباع جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم قل ان كنتم  
تحبون الله فاتبعونی يحبکم الله و اول کسسه که آند بومتابعت  
بولمیتوب ینه ادعای محبت الهی ایلیمه مغرور و کذاب در بلکه ملحد  
و خیانت مأیدر زهار دعواسنی تصدیق و محبت و عشقنی تحقیق ایمی  
محبت محبوبه عاصی اولدی عاشق معشوقك رضاسن ترك ایدر می شعر محم  
نقصی الاله و انت تطهر حبه هذا و زنی فی الفیاس بدیع  
لو كان حبك صادقا لأطعته لان المحب لمن يحب مطيع

و محبت جناب رسالت پناهی و آل کرام و اصحاب عظام و ائمه مشایخ  
آندارک مقتضای محبتك اطاعت و اتباع و تضایع و مواعظ و توبین  
استماع و جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم ذکر اولند قد صلوات  
ویرمکدر و چون صلوات جمعتن علما اوج مذهب وزره اختلا ایتشاند  
بعض علما عمرده برکرم واجیدر باقی مندوبدر مذهب مختار بود که  
صحابه ذکرند ترضو کرک یعنی رضی الله تعالی عنه دیمک کرک شیعه  
حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه  
و اولاد کرامی ذکرند دخی صلوات و سلام ایدر له اما حق مذهب  
اهل سنت و جماعتدر که صلوات بالاستقلال جناب رسالت پناهی  
نبوت دستکاهی به صلی الله تعالی علیه و سلم مخصوص در و علما و مشایخ  
ذکرند ترجم اولفق کرک یعنی رحمه الله دیمک و مقتضای محبت پادشاهی  
اطاعت و نصح و هوای مخالفتدن احتراز و مال اوزرینه استعمال اولنور  
امانت ایلیمه خدمت ایتکدر و والدین محبتی مقتضای اطاعت و ادای حقوق

لورق

و احتراز

و احتراز عقوقدر نیت کیم شرح اولندی بعد الموت ادعیه واذکار  
و صدقات ایلیمه روحلین یاد ایتک در و مذهب صحیح اولد که جمله  
عباداندن هر نه اولورسه ثوابن آخر هبه ایتک جایزدر و ثواب ارواح  
و امواته و اصل اولور و مقتضای محبت اقربا و احباب دخی حسن عشرت  
و مجامله و لطف و تامل ایلیمه معامله در حکما دیشلر که منعمات  
منعم علیه وزره محبتی عکسندن اوقی و اکثر در زیرا احسان ایدر  
و قرض و یرن احسان اولنای و قرض الانی سود اما احسان اولنای  
و قرض الانی محسن و مقرضه اول مرتبه ده محبت ایتیم اما مخفی اولیمه که  
قرض و یرن الانی سود وکی و لقاسن استدوی مالی تحصیل و زیاندن  
برای و ملغنه حریص اولد و غندندر و قرض الانی محبت ایتد وکی و لقاسن  
استدوی قرض دار ایتکه قادر و مالی حاضر اولد و غندندر نیت کیم  
حکایت اولنور بعض غریزله پیرینه کثرت زیارت خلقدن شکایت  
ایتد که ایتدی احبابک فقر اسنه قرض و یر و اغنیاسندن قرض اسنه  
که کسسه یانکه او غرامیه و قیس بن سعد بن عباده رضوا الله تعالی عنه مدینه  
مریض اولدی عیاده جوق کسسه کلیمیک خواصندن تقصیر عامه نک  
سببن سؤال ایدیجک اکثر اهل مدینه سزدن قرض المشرود طلب توفیقندن  
کله مزلدیدی قیس شول مالی که احبابی بندن منقطع ایلیمه بن آذن  
بیزارین دیوب ارایلیدی ندا ایلد بیکدیگر هر کسسه ده قیسك قرض حق  
وارد و اسقاط و ابرا ایلیدی راوی ایدر که اول کون عیادت قیس  
اولقدر آدم کلدی که عتبه خانه شکسته اولدی بوسیدند که بعض  
علما قرض و یرمکدر و قرض المقتدن منع و امتناع ایلیمه فقره مقرر  
المحبة دیدر نیت کیم مولانا ساجی عبدالرحمن جامی قدس سره فرزند

نصیحت ایدوب ایدر که مشق	با احسان بر احبب دست بکشای
منه در تنکناي مدخلی باي	مساز از وام ایشا ترا کران بار
ز بخشش باز از ایشان بار بردار	مدد شان قرض و مستان نیم حبه



فَإِنَّ الْقَرْضَ مَقْرَضُ الْحَبَّةِ . اما محسن ومنعم فحسن اليه  
منعم عليه اولان كسنة به محبت ايندو كي اول جتند ندر كه نفس احسانى  
و ذات انعامى سوز بالذات احسان محسن اليه اوزر به واقع و بر توانعام  
منعم عليه ده لامع اولدو غيچون محسن اليه ومنعم عليه اولانى بالعرض سوز  
ودنى ديمشرد كه محسن اول كسنة به بكرز كه نقب و مشقت ايله به مال  
تحصيل ايتيش اوله . و محسن اليه اول كسنة به بكرز كه بي زحمت و مشقت  
مال اليه كيرمش اوله . لاجرم قدر قابلز و محسنه حق شكرين تمام ادا  
قلمز . و تركيدن مثلدن دير كر كه بين بيلمن طوع غاين كشي بيلور . و مادرك  
بسر محبتى پدردن زياده اولدو غنك بر سبي دنى بودر . زيراماد بيلور  
استيلاد و تربيت و تحصيل و تقويتند نه زحمتلر چكمشدر . و بوسيدن  
كه شاعر كند و شعري حسن كلور . و غيرلر تحصيل ايند كندن آرتوق تحصيل  
ايلر . نيتيكم ديمشرد **بيت** هر كسي بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود  
گرچه آن فرزند زشت و شعر ناموزون بود و هر صنعت بواسطه اوزره در  
بر كسنة آرتوق زحمت چكدو كي نسنة بي آرتوق سوز . و دنى محسن فاعل كنج  
و محسن اليه فاعل كى دره . فاعلك زحمت فاعلدين آرتوق دره . بو محبتلر  
اعلا سى اول محبتدر كه آنك منشائى محبت خيراوله . و كمال حقيقى اوله .  
كه جوهر نفس متعلق لذت عقلى دره عوارضله دكلدر . لا بد انقطاع و اخلا  
مصون . و سعادت نيمه ايله ضرر پذيرد كلد . و بقاي نفسله باقى دره  
وساير محبتلر كه احوال بدن و نشاء دني ايله انقطاع علاقه بدنله  
منقطع اولور . **آلا خلاء يومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقين** .  
بو كا اشارتدر . و سعاد قاول وقت حاصل اولور كه نفس ملكات فاضله  
و اخلاق حسنة تحصيل تمام ايدوب توجه جناب حقه مستغرق اوله  
كه فنا آندن عبارتدر . نيتيكم عزيزلردن برهني ابراهيم خواصه توكلندن  
سؤال ايديجك ابراهيم او توكليلدر كه نفسى مقام توكلد رياضت  
ايندورين ديجك ايندى سن عمر كى تعمير باطن ايتكدر خرج ايتمش سن .

بسن فنا فى الله مرتبه سته قدر واصل اولور سن ديدى . بس ظاهر اولد  
كه بو مقام اعلاى مقامات . و اكل سعادات ايتمش **بيت**  
آن يار كه در پرده اسرار نهان بود از علم بعين آمد و از كوشش باغوش  
و تا كه مرآت نفس اثار قواى جسماني و نفسانيدن تمام باك و صاف اولد  
بو كمالك جمالى تجلى ايتمز . و سالك وجود موهومندن كه ابعدها زل  
و اسحق مراحل دره تمام كذا ايتيشيه . بو مقامك مباديسنه واصل الين **بيت**

نشوى واقف يك نكته ز اسرار وجود	گر تو سر كشته شوى داير دور
بيت وصال دست طلبيكى ز خود كيد	كه درمیان تو و او بحر تو جایل
و حافظ سعد ديش كه <b>بيت</b>	گویند سعد دولت و دل از چه باقی
از خود كد شتم و قدحى بيشتر شدم	و حافظ شيرازى بو مقام طلبند
تضرع ايدوب دير كه <b>بيت</b>	بيا و هستى حافظ ز پيش و بر زار
كه با وجود تو كس نشود زمن كه منم	رزقنا الله الجواد المنعم العز

من مبادى هذا المقام خواجه نصير بو مقام حكاى جوق نقل ايراد  
ايتمشدر جمله دن ديش كه بر كسنة به حجل و علا محبت ايدو انى تعاهد  
ايدر نيتيكم دوستلر برى برى تعاهد ايدو كي كى خواجه نصير  
ايدر بولفظ بنم لغمزده حجل و علايه اطلاق اولمز مولا باجلال  
ايدر خواجه نك سوزى ظاهر دكلدر . زير كتاب وسندته بونك  
نظايرى جوق وارد اولمشدر . قال الله تعالى وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ  
حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ . بلكه حديث قدسى ده دنى زياده وارد اولمشدر  
فَإِذَا أَحْبَبْتَهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ وَبَصَرَهُ الَّذِي يَبْصُرُ  
و حديث آخرده . مَنْ أَحْبَبْتَهُ قُلْتُ لَهُ فَإِنَّا دَيْتُهُ . فقرايدرين اوله  
تسليم ايتمز كه تولى و وكالت تعاهد كياوله . زير تعاهد كاه كاهى  
بو قلمقدر . و مستمر اعلام الغيوب اولانه بو معنى محالدر . فانبا شايد كه  
اول لفظلر دنى مجاز اولق محتملدر . و بودنى رسطا طاليسون  
نقل ايلديلر كه . اگرچه آدمى انسى دره . و لكن همتى انسى اولماق كرلر .



یعنی عرش و ملک و زیر اہمیت سفلی درہ. قالمق مرتبہ حیوانات درہ اگر چه  
انسان جثہ بوزنند صغیر درہ. و لکن عقل بوزنند شریف حکمت چنان  
کبیر درہ و عقل جملہ مخلوقاتند اشرف. و جملہ مکونات و زرہ مستوی در  
و بومقام بسط کلام. و تحقیق برام اولد کہ اتفاق اہل شہود و عیان  
و اجماع ادبای بحث و بیان ایله محقق اولمشدر کہ اول جوهر مکنون  
کہ اجتماع کاف و فون و فرمان پادشاه کن فیکون ایله ظاهر و بدیدار  
اولمشدر. و بحر غیب و جوہدن ساحل شہادت و امکانہ دوشمشدر  
جوهر بسیط نورانیدر کہ حکما اکا عقل قل و بعض اخبار درہ قلم اعلی  
و ائیمہ کشف و شہود حقیقت محمدیہ دیرلر. و اول جوهر نورانی کند و سنی  
و مبدأ فیاضی و کند و وسطیہ مبدأ فیاضدن الی آخرالابد ظهور  
ایں جلاک افراد موجوداتی بیلدی. و تمامت حقایق و اعیانی اشتمال  
و اندراج علیله اول جوهر درہ مندرج و مندرج اولدی نیتیم دانہ  
خرمانک اغصان و اوراق و اجزاسنہ مشتملدر. و جمیع موجودات  
بوترتیب و وزن کہ بوجوهر درہ مندرج و متمکنند علی وجه التقصیل  
قوتدن فعلہ. و کتم غیبدن فضای شہادتہ چیرلر. **تَحْوُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ**  
**وَيَشَاءُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ**. و چون سلسلہ موجودات و حوادث کونیہ  
رحمت رحمانی. و قدرت ربانی اقتضاسیلہ مراتب عالم ارواح و درجہ  
عالم عقول و نفوس مجرہ دن موجودات لبانی اغنی عالم جسم و جسمانیہ  
کہ موطن بتدل و معدن تغیر و مظهر فنون تجلیات الهی و ظہورات  
و شیون نامتناہیدر تنزل و اسفل ایتمک اقتضایلدی حکمت کاملہ  
و قدرت شاملہ استدعا ایلدی کہ بونظام و وجود برد و ام مرتب  
و مدلول اولہ برچشمہ کہ بالذات ثابت بالصفات متغیر اولہ و اول جسم  
آن ثابت بی قرار العجوبہ نمائی کز جای نہ جنبہ و نہ ایستہ جای  
اغفلک د وارد کہ حرکت دوریہ سیلہ اوضاع غریبہ و اشکال عجیبہ  
قوتدن فعلہ و عدمدن وجودہ کلوی و هر وضع و شکل بر جاذبہ معین

و کاینہ مخصوصہ بد سبب واسطہ اولور. و هر اند حوادثک مبدأ قریبہ  
کہ حکما اکا عقل فعال و عقل عاشر دیرلر. بر صورت جدید آئینہ حیوانک  
عناصر درہ ظاہر اولور. و چون نوبت ایجاد موالید ثلاثہ یر منتہی اولدی  
حکمت حکیم جلالت قدرہ اقتضایلدی کہ مجموع کالات سابقہ نشاء  
انسانیه درہ کہ اشرف انواع حیوانات بلکه عالم صغیر درہ مجتمع منتظم  
اولہ. و فضیلت عقل قدسی کہ مبدأ ایجاد ایدر بونوع مکرم درہ عقل  
مستفاد صورتند ظاہر اولہ. تا کیم نفس انسانی بمرتبہ درہ متجلی  
و بوضیلت ایله متجلی اولیجک عالم عقلی کہ مرتبہ علیا در متصل اولدی  
نقطہ بدایت لها یکنہ و اصل و دایرہ وجود قوس نزول و قوس صعود  
تمام اولوب گامبد اگر تعود و ن. اشارتی حاصل اولہ. **بیت**

وین آن سرکوی بود کا قول. از انجا بھمہ جھان سفر کرد.

پس روشن اولدی کہ فاتحہ کتاب وجود. و دیباجہ رسالہ ابداع  
عقل قدسی اولدوغی کبی خاتمہ سی عقل انسانی درہ شول دانہ کبی کہ منبسط  
اولوب اغصان و اوراق و اثمار و شعب اولدقدن صکر تفرق و کثرت  
مرا بتندن ینہ وحدت و جمعیت بولوب شکل اول و طرز سابق کبی  
دانہ اولور. و بوسیردوری کہ جمیع موجودات روحانی و جسمانی  
و مکونات علوی و سفلی درہ ساری درہ افلاک کہ واسطہ نظام  
عالم اجسام درہ حرکت دوری و صنعی درہ کہ آنکله افلاک سبغہ  
سیارہ کہ اسفلدن اعلا یہ بوترتیب و زرہ درہ. **بیت**

قمر مست و عطارد و زھر. شمس و مریخ و مشتری و زحل.

و فلک قامن کہ حکما کرم ثابت. و اهل شرع کرسی دیرلر. و فلک  
اطلس کہ حکما محدد الجهات. و فلک الافلاک. و اهل شرع عرش دیرلر  
دور ایدلر و اول دور دخی یکی نوع درہ برہی مشرقدن مغرب دیرلر.  
و آنک ظہری و اجلاسی و اسرع و اعلاسی حرکت یومیہ درہ کہ بالذات  
فلک اعظم بوحرکت ایله یکرمی دورت ساعت تقریباً شرقدن غربہ



دوراید و ب سایر افلاکی دخی بالعرض راده اید و طلوع و غروب  
کواکب و ظهور و بروز مشارق و مغارب و لیل و یوم که محل کسب  
و موطن یوم دره بوحركت ایله اولور و مجاین و صبیان بل انواع حیوان  
بوحركت تمیز و ادراك ایدرلر و بوحركت لا علی التوالی دیرلر فلک  
ثامن او توذ بیک ییلد و یا خود یکدی دورت بیک ییلد دورین تمام ایلر  
و فلک دخل او توذ بیک ییلد فلک مشتری اون ایکی ییلد فلک مریخ  
بریل بر آید ده فلک شمس بر ییلد فلک زهر و عطارد بر ییلد قریب زمانه  
فلک قمر بر آید دورلرین تمام و ایجاز اید و ب آخر شروع و آغاز ایدرلر  
و بوحركت انک تفاصیل علم هیئت مبین و مقادیر و جهاتی تحقیقا آند  
معین دره و اجسام نامیه غیر ناطقه ده حرکت نموی و ذبولی دره یعنی  
جسم فانی نبات و شجر کوی بر مقدار زمان نموله اولورلر یعنی تناسلی  
او ز رینه جهات ثلاثه ده حرکت ایدرلر نهایتنه یتشد کدر صکر مزاجی  
اقصا ایتدی مقدار طور و ب بعد ذبول اید و ب تناقص طر فیه حرکت  
ایدرلر پس بودخی حرکت دوری دره و نفس ناطقه ده حرکت فکریه  
که بر جموله علم طلب ایلد اوله مطلبی بوجه ملاحظه اید و ب آنی  
کسب ایکیچون مبادی مناسبه به رجوع ایدر مناسب مبادی بولدقده  
آنی ترتیب اید و ب آندن کیر و مقصد حرکت ایدر پس مجموع حرکت دوری  
اولور ایکی حرکتی مشتمل در دیکلری بود و بوحركت دوریه که جمله  
موجود اند حاصلدره فی الحقیقه ظل حرکت حب ذاتدره که اکا ائمه  
کشف و شهود تجلی ذاته لذاته دیرلر نیت کوم بعض اعظم سور که قطعه

از خود بخود آن یار کرانمایه سفر کرد	هم عین سفر بود و هم او حاصل فی البقی
فی فی سفری نیست درین ره بحقیقت	از عین شهود تو اگر کرد و شد عین
عین لغت عرب غیم رقیقه دیرلر	تنبیه حکما ایدرلر که افراد انسانی

اوج قسم دره بعضی نجابت فطرت و طهارت جبلت سبوی ایله ملکات  
ردیه دن مجتنب و رذایل دنییه غیر مرکب و فضایل مقتضای خلقی ایله

مندی و مکتسب اولورلر و بعضی اگرچه بالطبع رذایل دن مجتنب  
و فضایل مکتسب اولر و لکن فکر و رؤیت اعمال اید و ب رذایل مجتنب  
و فضایل حسن ادراك و ادنی تنبیه ایله متنبه اولور فضایل  
اکتساب و رذایل دن اجتناب ایدر بعضی بمرتبه ایله دخی اولیوب  
وعد و وعید و تخویف و تهدید و عتاب و عقاب و زجر و تأدیب  
استاد و تثقیف و تهذیب آبا و اجداد ایله اولور **قسم اول** که  
خیر آندن صادر در اعلى در و لکن قلیل و نادر در **قسم ثانی** که  
کند نک فکر و رؤیتله مهتدی و اصحاب فضایل مقتدی اولور  
متوسط مرتبه و کثیر در **قسم ثالث** که محتاج زجر و تأدیب تهدید  
و تهذیب در مرتبه ده ادنی و وجود ده اکثر در و طایفه اولی به اخیار  
بالطبع دیرلر و ثانیه به اخیار بالتعلم دیرلر و ثالثه به اخیار بالشرع  
دیرلر و بوقسم ثالثه شریعت صوکی دیر اول کسبه به نسبت  
که حلقومنه طعام طور مش اوله یعنی نیت کیم طعام طور دن کسبه به  
صویشمرسه هلاک حقیقی اولور و الله تعالی اعلم و احکم **باب**  
**سابع سیاست مدنیه اندر** در چون مرکب اجزای خواص دن غیر  
بعض خواص و اقاری اولور که اول خواص و آثار اجزاسنک هر برهن  
اولر بلکه مجموع من حیث هو مجموع ده اولور مثلا معجون شردیدنی  
مرکبند اولان خاصیت هر بر جزوند یوقدر پس تمدن که اجتماع  
افراد انساندره آنک بعض خواصی و اقاری وارد که هر فرد ده  
یوقدر بومقدمه تهیدندن صکر ایدر زکة مدینه ایکی قسمدر  
برسی مدینه فاضله بری مدینه غیر فاضله مدینه فاضله  
اولدر که آند اولان تمدن و اجتماع سببی خیرات و مصالح اوله  
مدینه غیر فاضله اولدر که سبب تمدن شرور و مفاسد اوله  
و مدینه فاضله بر نوع اولور آر توف اولر زیرا حق جل و علا  
واحد دره تکرر در منزله دره و طریق حق واحد دره کور من سن که خط



مستقیم که یکی شیشک مابینند فرض اولان یردن غیر متصو  
دکدره اما طرق اضلاکات و جهالات چوقدره کور منی سن یکی شیشک  
مابینند خطوط معوجه غیر مستقیمه غیر متناعی فرض اولنق ممکنه  
اما مدینه غیر فاضله اوج نوع در برسی اولدر که اشخاص اهل  
مدینه قوت نطقیه استعمالدن خالی اولوب سبب تمدن و اجتماع  
قوای جسمانیه دن آخر قوت اوله و اکا مدینه جاهله دیرلر مثلا  
قوت غضبیه اوله و اکا مدینه جاهله سبعیه دیرلر یا قوت شهویه  
اوله و اکا مدینه جاهله بهیمیه دیرلر. ایکنچی سی اولدر که اشخاص مدینه  
قوت نطقیه استعمالدن خالی اولیلر اما سایر قوتلری غالب قوت  
نطقیه آنلر خادم اولوب سبب تمدن سایر دن قوی اولمش اوله  
و اکا مدینه فاسقه دیرلر. اوچنچی سی اولدر که اهل مدینه نك قوت  
فکریه لری نقصان اوزره اولغین عقاید باطله بی حق و قانون فاسدی  
هیچ تخیل ایدونی سیبب اجتماع و تمدن ایتمش اوله لره و اکا مدینه  
ضاله دیرلر و بومدن غیر فاضله خصوصاً مدینه ضاله نیچه قسمه  
منقسمدر زیرا دیدو کز کی طرق جهالات بی غایت و انواع ضلاکات  
بی نهایتدر و ممکندر که مدینه ضاله بی یکی نوع اید و نه ضاله کافر  
مدن افرنج و روس و سایر فرق کفار کی وضاله غیر کافر اسلامیون  
مذاهب فاسد کی که بر موضع جمعیت و تمدن اید لره سرخ سطلایه  
کی و ممکندر که مدینه کافر جاهله ده درج اولنه و ممکندر که  
فاضله ایکن منقلب اولوب غیر فاضله یا بر عکس اوله پس پادشاه لره  
همت کرک که مدینه لری مدینه فاضله اوله و بحمد الله تعالی مدینه لریمز  
بمن سعادت و دولت برله ثابت الامکان شامحه البنیان حضرت  
سلطان قران رافع اعلام الایمان بلوامع السیف والسنان رافع یا ج  
الفتنة والطغیان بسد الامن والامان بیت  
حضرت سلطان سلیمان پادشاه کا مکا آفتاب یه پرور سایه پروردگار

تدبیر و سیاست ارکان دولت و توقیر و عدالت اعیان ملک و ملت  
سبی ایلر جمله مدن فاضله اولمشدر پس مدینه فاضله نك احوال  
واحکامن بیان ایدلر که اهم در و دخی مدینه غیر فاضله نك احوالی آندن  
ضد اولغینه معلوم اولور پس مدینه فاضله اولدر که اشخاص نك  
اجتماعی اساس کتساب خیرات امور و اجتناب رذایل و شرور اوزره  
مؤسس اولمش اوله لایحه جمله سینک ساحه صدور و خزینه قلبلری  
نقایس اعتقاد حقله مقدس اولسه کرک و لازم در که جمله سی یکی شیشک  
مشترک اوله لره برسی آرا و افکار برسی افعال و اطوار و اما آرا  
و افکارده اشتراک لری زیر امذهیلری مبدأ و معاد خصوصند و مابیند  
اولان احوالده متوافقددر اما افعال و اطوارده اشتراک لری زیر جمله  
بر شرع و دین اختیار ایدوب کتساب کمالاند قانون واحد اوزره  
جاری اولمشدر و الحاصل اصول اعتقاد و فروع اعمال بر مذهب  
و بردن اولمشدر و جمله نك فکری قوایب حکمت اوزره مفروع  
و جمیعینک افعالی اسالیب عدالت اوزره مصبوبدر و چون معلوم  
اولمشدر که افراد انسان قوت نطق و تمیزده متفاوتدر بعضی درجه  
اعلاد که آندن یوقار و همان قوت قدسیه مرتبه سیدز که فکر و نظر  
مستغنی و جمله نظریات کا بالبدیه معلومدر پس قوت فکر  
درجه علیاسی بوقوت قدسیه ملاصق و مجاوردر قرآن عظیم  
یکاد زینها یضی و کولم تمسسه ناز بعض فضلی کبار قسند  
اکا اشارتدر و ادنی درجه سی بر مرتبه در که آندن دخی نزل ایدیحک  
بلادت متناهی دیکلری اولوب و بلاد متناهی اکا دیرلر که اصلا  
نظر واستدلال ایلر استعلام مجهول قادر اولیه مثلا شکل اول  
که این و اظهر اشکال دره انتاجه قادر اولره اگر چه اکبر ایلر اوسط  
اوزرینه حکم ایدر اما اصغرک اوسطده اندر اجندن ذهول ایدر  
حکمی اصغر اشخاصندن غفلت ایدوب استنتاج ایتمک قادر اوله لره



و بواکی مرتبه نك آسانده پنجه مراتب و درجات وارده و جمله اشخاص  
مراتب علم و حکمت و درجات فهم و فطنت بر درجه ده و بر مرتبه ده  
اولی ممکن دکلدره نعم جمله سی امور مجمله ده توافق و اشتراك اوزرینه  
اولسه اولور. اما امور مفصله عمیقته و خصوصیات مسایل دقیقه  
محقق مقلد لرون متمیز در و بونك بیانی و لدرکه اول طبقه عالییه  
که تأیید الهیله مؤید و الوات تعلقات طبیعتدن مجرود مبداء  
حقیقی حضرت جل شانہ و بھریر هانه صفات کمال و نفوت جلال ایلہ  
و سلسله موجود انك مبدأ فیاضدن کیفیت صدور و تفصیل اول  
معادیه کما هو فی نفس الامر تصور اید لر. لکن چون نفسك بوشناه  
پنجه قواسی واردرکه آنلار ایلہ ادراک صور و معانی جسمانی ایدر.  
حسن مشترک و وهم و خیال کی و بوقوادن هربری لیل و نهار ا معطل  
اولیوب تعلقات ایدر لر. و لاشك بوقوی امرجه حتی ایلہ کدورت  
و صفاده متفاوتلدر. پس اول وقت که آنلرک آینه نفسلری  
اول حقایقك صوریلہ منقش اوله. لابد بوقوی مرایی سندن اول حقایقه  
مناسباً مثله و صور منعکس اولسه کرک زبیر اول معانی و حقایق صور  
حتی ووهی شوتر تعقل ایتك بوشناه ده غایت نادر در. و اول صور  
بو حقایقه نسبتی مثل و خیالات نسبتی کی در. و اعیان موجوداته  
بوامثله جسمانی متصور اولان امثله نك غایت لطیف و اشرف ایدر  
و انلر نور بصیرتله بیلور لر. و اول حقیقت بو صور متخیله و معانی هو  
و راسیدر و هر نسنه که آینه خیال و شبکه واهمه آنی تصور و  
تحصیل ایدر حقیقه مبدأ اندن پنجه مرتبه متعالی و حادث قدیدن  
منزل و مستقل در. نیت کیم شیخ نظامی سورد که بیت

هستی و نیست مثل و مانند	عاقلان جز چنین ندانند
فقر و غنی دیشیدم. مؤلف	هر چه آید در ضمیر و هر چه کرد در
زان همه پاکیز و برتر شام	و حضرت ابی خیفه رضی الله عنه

مرویدر که هر که معبودنی قوت واهمه سندن تصور ایدوب اول  
متصورینه عبادت ایلیه مشرکدر و اول کیم خارج وهم و خیال ایلوب  
عبادت ایلیه موحد در و بومرتبه نك اهلی اساطین حکما و اکابر علماد  
و اکا متصل بر طبقه دخی واردرکه تعلقات صرفه دن عاجز لدر و آنلار  
منتهای سیر و عروج لری معانی و همیه در لکن اعتقاد لری بود کلد که اول  
حقیقت صورت و همیه اوله. بلکه آنك ماوراسی ایدر که معتقد لدر  
و کند ولر نيك قصورینه و طبقه اولی نك رحمانه معترف لدر و بونلر  
دخی اهل ایماندر و ابو خیفه موحد دیدوکی بو طایفه به دخی شامل در  
و بوندن اشغه بر طائفه دخی واردرکه آنلار معانی و همیه ملاحظه سندن  
دخی قادر دکلدره بلکه صور خیالییه که مرآت خیالدر منطبع و تجریدی  
و انقسامه قابل در. آنکیلہ قانع و سیر و عروج لری آندن اونه کچه منزل  
اما طبقه اولی نك رحمانه معترف لدر. و آنلار اهل تسلیم دیر لر.  
و آنلار دخی اهل نجات در عوام مؤمنین دن اول اعتقاد کافیدر و بوندن  
اشغه بر طائفه دخی واردر. و آنلار قاصر نظر لدر. اصلا مرتبه محسوسات  
تجاوز اتمز لر و معرفت مبدأ و معاد ده امثله بعید ایلہ اکف و  
اختصار ایدر لر. و آنلارده مستضعف لدر لر چون آنلار دخی استقراع  
بجهد و صرف مقدور ایدوب نهایت استعداد لری و اصل اولوب  
آنك ماوراسنه استعداد لری اولد و یغیچون و اصل اولیچک آنلار دخی  
مقبول و معذور اولور لر. اول مستضعف لری که قدرت استطاعت  
اولما مغیله مکدن هجرت ایتدیلر عذر لری مقبول اولدی. و آنلار  
حقندن نازل اولدی که *الاستضعفین من النساء و الولدان الذین*  
*لا یستطیعون حیلہ ولا یفتدون سبیلاً* و کویا مستضعفین بقی  
بوندلر. نوبت ملاحظه سیده اولمشدر و چون صاحب الشریعه علیه  
افضل السلام و الخیه هر طایفه به قدر عقل لری اوزر تکلم ایتکه مأثور  
و لا یرج فی الدین نص مشهور در. لاجرم جوامع الکلمدن هر کشینك



قد استطاعت واستعدادی وزره حظی وافق و نفوس ناقصه  
 علی اختلاف مراتب تکمیل یتمکن بمرتبیه کافی دره لاجرم زلال وصال  
 متعطلش برین ظرفی ایلد که امثله استعداد لریدر سیرابا یتشدد بیت  
 درین میخانه کرازی خمی پرسیاز از فیضش و کربیمانه آری بتو پیمانه پیماید  
 و آیات اعجاز سمات قرآنی و کلمات هدایت صفات حضرت ختمیت مکا  
 احکام احکامی شایبه نزلزل و انتفاضدن مأمون و حوالی معالی لایانیه  
 الباطل من بین یدیه و لا من خلفه موجوا وزره شایبه شهره و اعراضدن  
 مصوندر کاه محکم و کاه متشابه اولشدر یعنی کاهی دقایق حقایق تری  
 عقل قدسی صحابه اهداء و کاهی فراید عقایدی ملابس صور خیالی و امثله  
 صور حقایق ربانیه اظهار و ابدا ایدر **بیت**  
 بهار عالم حسنش دل و جان تانه میدار برنگ اصحاب صورت لب و ارباب  
 حکمای کابر و علمای اعظم ایچون تنزیه صرف لیس کمنله شفی و هو الشیخ  
 البصیر بیوردی و کاهی مقتیدان عالم حس ایچون الرحمن علی العرش استوی  
 بیوردی و جاریه خراسانک ایمانی امتحان ایچون این ربک دیجک  
 فی السماء دیدی آنها مؤمن بیوردی و قسم عوام که مطموم  
 حس اسیریدر کثیر اولغین تشبیهی موهم آیات و احادیث چوق  
 وارد اولشدر آیه مذکور کی اماینه محقق ایچون اشارت لطیف  
 و تنبیهاش شریفه وارد اولشدر آیه مذکور کی نیته کیم بیوردی  
 هو الذی نزل علیک الکتاب منه آیات محکات هن ام الکتاب  
 و آخر مکشاهات بو جمله بیان و تعلیم ده اختلاف آنک کی دو که  
 حکماء مثلهون و علماء ربانیون نفوس خلایقه تعلیم حقایق ایتشدر  
 میدان نظر چا یکسوار لرینه سمند تیز عنان برهان ایلد معارف  
 شهر یار لرینی جلو ایتد و لرله کاه منا بر خطابتد غوانی معانی قناع  
 اقناع و خطابتد عرض چهر قلد و لرله و کاهی مقیم هنکامه بحث  
 وجدال اولنلرم و رای شبایک جدلدن عرض خدای مطالب ایدر

و کاهی فروماند مجالس کوش و هم و خیاله رجیح تحقیقی کوش معانی  
 شعر بیرون ذوق ایتد و لرله زیرا منطقده مبتین اولشدر که انواع  
 قضایا که مواد اقیسه اولور بش دره اولکی برهاندر که یقین محض  
 افاده ایدر که شایبه ظن و شبهه دن معرادره ایکنجی جدلدر که مقدمه  
 مسئله دن مرکبا الزام خصم افاده ایدر اگرچه بعضی غیر حق اولق  
 دخی اولور لکن مسلم خصم اولغیله اعتراف ایدر ایکنجی خطابتد  
 که قضایای ظنییه در که خطبا و وعظاظ آنی استعمال ایدر لر و خلقت  
 آنلاره حسن ظنی اولغین قبول ایدر لر و بو خطابتد عموم ناسه نسبت  
 فائده سی چوقدره و وردنخی شعر در که بعض معانی بی خیالات شعر ایلد  
 بیان ایتددره و غرض بر شیشه ترغیب یا تنفیر افاده ایدر مثلا بر شاعر  
 خمر ترغیب ایتک استیوب نوش ایلک یا قوت سیال دره یا قوت سیال  
 غریب نسنه و صورت مشابهند مطابق اولغین نفس بی اختیار  
 میل ایدر اگرچه تصدیق ایلر سه یا خود عسل دن تنفیر ایتک استسه  
 عسلی یمک برقی اولمش صفرادره و اقامه مشابهند صوری و تشبیه  
 غریبه مشتمل اولغین نفس اعراض ایدر اگرچه تصدیق دخی ایتددره  
 و شعر فائده سی عوامه ترغیب و ترهیب افاده ایتکدره و عوام  
 باب ترغیب و ترهیب معانی شعریه اطاعت ایدر لر حکما شعری  
 ایکنجی وضع ایتشدر دره بشخی مغالطه در که باطل محض اولان  
 مقدمه اندن و قضایا دن مؤلف اولور مثلا دیوارده منقوش اولد  
 صورت فرسه بو فرسها لدر پس بو صورت صها لدر یمک کی  
 و بویش نوعدن مقبول برهان آندن کیسه جدل اندن کیسه خطابتد  
 و بو اوج نوعه قرآن عظیم اشارت اولمشدر بو عبارت شریفیه  
 که ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتي  
 هي احسن حکمت بیوردی برهان موعظه بیوردی و غی خطابه و جادلهم  
 بیوردی و غی جدله اشارتدره و چون شعر مقدمات کاذبه متخیله دن



مرکب در معلم عقاید حقّه و مرشد حقایق فایده اولاندر لایق کلدن  
 نیت کیم بپورلدی و ما علمنا الشجر و ما ینبغی له انوچون که اشارت  
 بیت در شعر میچ و در فرنا و چون اکذب است احسن او  
 و مغالطه باطل محض و جعل صرفدن حکما آنی بیان ایلدیلر که احتراز اولنه  
 مصراع عرفت الشجر لا للشر لکن لتوقیه بو فواید نوع استطراد ایلد  
 ایراد اولندی ینه سر سخته رجوع ایلد که مدینه فاضله احوالند  
 چون مدینه فاضله معلوم اولندی معلوم اولسون که آنک اهلش  
 طایفه در **طایفه اولی** افاضل در و آنلار بر جماعتی که ینه مدینه  
 فاضله نك تدبیر احوالی آنلار منوطدر و مصلحتلری آنلار صواب  
 کور مسنه مربوطدر و آنلار حکمای کامل و علمای عاملدر که قوت نظری  
 عملی ایلد ابنای نوعدن ممتاز و تقوی و عمل ایلد سرفراز لردر و آنلار  
 صنعتی حقایق اشیائی و احوال مبداء و معادی که هو حقّه یقین و اعتقاد  
 ایدوب قاصرلر تعلیم و ارشاد ایتکدر **طایفه ثانیه** ذوالسنه در  
 و آنلار اول طایفه در که عوامی کاهی فصیح مطبوعه و مواعظ مسجده  
 جانب کمالات و فضایله دعوت و ردایلدن زجر و منع ایدلر و کاهی  
 قیاسات جدایه و خطابی بل شعری ایلد عقیده لینی اخرا فدن صقللر  
 و بونلارک صنعتی کلام جدی و خطابت و شعر نافع در **طایفه ثالثه**  
 مقدر لردر و آنلار بر طایفه در که قوانین عدالتک میز آنلری اهل  
 مدینه آراستند حفظ ایلرلر و مقادیر اشیاء اوقیه و من و کیل  
 و قیز کبی بونلار موقوفدر و بونلارک صنعتی علم حساب  
 و استیفا و هندسه در **طایفه رابعه** غازیلر و مجاهدلر در و آنلر  
 بر طایفه در که مدینه بی تغلب اعدا و تعرض اهل بی و عد و اندک  
 حفظ ایدلر و حفظ ثغور و ضبط قلاع و حمایت طرق و اطراف  
 آنلار موکولدر و آنلارک صنعتی شجاعت و فروسیت و استعمال  
 اسلحه در و اکا سبایلیق دخی دیرلر طایفه **خامسه** ادبای موالد

و آنلار بر طایفه در که مدینه نك ماکل و ملابس و اوقات لوازمی  
 آنلارک سعی و اعتماد لرینه منوطدر و آنلارک صنعتی حرف مختلفه  
 و صناعات متفنه در و عدالت اقتضا ایدر که بوطایفه دن هر فرد  
 استعدادنه مناسب صناعت اشتغال ایدر و بر کسینه نیجه صناعت  
 اشتغال ایلد زیرا اوقات موزع اولغیله جمله بی درجه کمال و مرتبه  
 اتفاق و احکامه ایرشد میوب بر مقدار قید ایلد اکثفا ایتسه کرک  
 اگر بوم مقوله بر کسینه اولمش ایتسه آنی اشرف صنایعنه قضا ایدوب باقی  
 منع ایتک کرک که نظام احسن وجه اوزره اولوب مدینه فاضله نك  
 ارکاننه خلل کلیه نیت کیم دیمش لردر من طلب الکل فاته الکل و بوبش  
 طایفه دن خارج اولانلر ارکان مدینه دن دکلر در اگر ارکان مدینه  
 اولانلر خدمت ایدر لرایسه آلات و اسباب منزله سند اولورلر پس اگر  
 فضیلت تحصیلیه قابل لرایسه تحصیل ایتدوره لر و الاعمال و مصالح خمس  
 مدینه یه استعمال اولنه لر بوبش طایفه دن خارج اولانلر نوابت دیرلر  
 زیرا مدینه فاضله بی بستانه تشبیه ایدر که اشجار مثمره و ازهار طیبه  
 تفاح و عنب و اشجار مزینه سرو چنار کبی و دیوار باغ اولغیچون اشجار  
 شکویه غیر مثمره و بساط زینت نما اولغیچون سبز طری یه مشتملدر  
 لا بد بستانه بعض کیه غیر فاضله خود روی وخی ولسه کرک باغبان آنی  
 یولوب طشر آتغه سعی ایتسه کرک و بوطایفه خارجه دخی بی نفع در  
 و رئیس بلد آنلارک طرد و ابعادنه سعی اولدو غیچون نوابت تسمیه اولند  
 و طوایف خمس نك مشتهایقی ذکر ایتما مشلر و لکن طایفه اولی اشجار  
 مثمره کبی و طایفه ثانیه اشجار مزینه و طایفه ثالثه ازهار طیبه  
 و طایفه رابعه خار دیوار باغ اولغیک اشجار ذات شوک کبی و طایفه  
 خامسه سبز چمن کبی و لوق خاطر خطور ایلر و نوابت بش طایفه در  
 اولکی طایفه مرانیلر و آنلار بر طایفه در که آنلار دن افعال فضلا  
 و اهل خیر صادر اولور و آنلارک زکی و هیئتند اولورلر اما غرضلری



رضای حق و سعادت مطلق دکلدر. و لکن ظاهر و باطن غیر ناظر  
اولان خلقه اعتقاد و بره کله کسب مال و جاه ایتک در **مثنوی**

که داند چو در بند حق نیستی	اگر بی و صندوق نماز ایستی
چو در خفیه بد باشی و نا بکار	چه سودت ز ناموس پر روی کار

ایکج طایفه مخرف در. و آنلار بر طایفه در. و میل طبعی مدینه جاهله  
اعتقاد ندر. لا بد مدینه فاضله عقایدینک قواعدین تاویل و تحریف  
ایدوب اول قواعد در مراد بود در دیو الحاد و اباحت سمته کید لر.  
آوچنی طایفه باغیر در. که مدینه فاضله حاکمه که پادشاه عادل در  
و ربه طاعت و ربه جمله اقامه شاملدر. اطاعت و انقیاد ایتوب  
تفریق جماعتله فتنه و فساد اید لر. و در پنج طایفه مار قلدر و آنلر  
اگرچه قصد ایله تحریف قواعد ایت لر. و لکن سوء فهم و قلت عقل سببیه  
قواعد غیر محلی صحیحنه حل ایدوب مخرفا و لور لر. چون بونلارک اخراجی  
عناد و تعنتدن ناشی و لیجک صلاحترینه نا امید و لمیوب دعوت ارشاد  
اولنه شاید که توفیق حقله مهتدی اولنه. **بشجی طایفه مغالطه**  
و آنلار بر طایفه در. سوء فهم و نقصان فطرت سبب ایله معارف و حقا  
واقف و لمیوب ضلالت و جهالات باطله بی حقایق و معارف در دیو  
خلقه عرض ایلوب دعاوی کاذبه لر. و اول دعاوی باطله  
اغالیط مخرفه ایله تبلیس و ترین ایدوب کندم نما و خوف و ترس و لور  
**خاتمه باب** خواجه نصیر ایدر. اگرچه اعداد نوابت بمقدار دن  
زیاده اولفق ممکندر. اما حیرت امکان اولانی ایراد ایتک تطویل  
مؤیدیر. فقیر ایدرین نوابت بمقدار دن زیاده ایدوب غایت  
ظهورده در. دعاوی زور و خصومات کاذبه ایله اخذ مال ایدنلر  
و بمقوله دعوالر شهادت زور ایدنلر. و حفظ سیاست ایچون موضع  
اولان شهنه و شرطی و اعوانی که ناحی اموال ناسی جرایم دیو التل و ارتشا  
و میل الی الباطل ایدن قاضیلر و اعاده بی نامستحقلم بیع ایدن مدسیر

و غصب ایله کند و بر اموال و اقوات و دوابنه علیق الان سپاهیلر  
و خفیه سرقه و طرارلق ایدن عیارلر. و بوجهله به قادر و لمیوب  
لکن فی الجمله کسب مکانی و ادایکن سوال و کد ایدوب خلق و زرینه  
کل و ثقیل اولان مدبر لرحله نوابتدر. و ملک مدینه فاضله آنلاری  
یا قتل و اعدام یا نفی و اخراج ایتک واجب ایدوبکی ثابتدر **باب ثامن**  
**سیاست و آداب ملوک بیاندر** در چون مدینه فاضله نه ایدوبکی  
و مدینه فاضله ارکانی قاج ایدوبکی بیان اولندی شمدن حکم خلیفه  
و پادشاه مدبر مردن. و ناظم امور در نیجه سیرت و زده اولق کرک  
آنی بیان ایدلر. اول معلوم اولسون که مدینه فاضله نک مدبری امام  
حق و خلیفه مطلقدر. و آنک حکومتی امامت و خلافتدر. و غرضی  
تکمیل خلق و لازمی نیل سعادتدر. و سیاست یکی قهدر. و هر قضا  
بر لازمی وارد. اولکی سی سیاست فاضله در. و اکا ناقصه و تغلب  
دیرلر. و سیاست اولی صاحبک غرضی تخلق با خلاق الله. و لازمی نیل  
سعادتدر. و سیاست ثانیه صاحبک مرادی تغلب و تسلطه و هوای  
نفس اماره به وصول و لازمی شقاوتدر. اولکی ساین عدالته تمسک  
ایدوب رعایاسنی احب و اصدق ایدلر. نیته کیم بعض ملوک فاضله  
مولی اولدوبی مدینه به کلد کن خلقی جمع ایدوب دیر ایدر. که اهل مدینه  
سیرک مشایخ کوز بنم والدم. و شابکوز اخوانم و صفار کوز اولدم  
منزله سنددر. پس مدینه بی خیرات عامه ایله مملو ایدوب کند و شهوات  
ضابط و مالک و لور. اما ساین ثانی جوره تمسک ایدوب رعایاسنی  
عسک و خول اتخاذ ایدر. نیته کیم ظلمه اکاسم راضی و لمز لر ایدر. که  
رعایا لر اسباب و عقارات و خدمدن فی الجمله مملوک لایق و لور شی  
نفیسه متصرف اوله. کل ما یصلح للولی فهو للعبد حرام. دیر لر ایدر.  
و اسلام ملوکندن مسرفلر بوقضیه ده آنلاره تابع اولدیلر کلمه مذکور  
دولت عباسیه ده غایت مشهور ایدر. و چرا که دخی او اورد و لکن



بواسطه سالک اولوب رعایا لرند برکسنه منزل حسن البیدان یا بوق  
 و مملوک ابیض استخدام ایلمک و جوقه سفر لاطریخ کیمک ممنوع ایدی  
 بعضی رعایا آنلاره اقدام ایلسه مصادره ایله نمشدن بالکلیه  
 انتزاع ایدرلر ایدی. **إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا أَمَانًا بِنَفْسِهِمْ**  
 الآیه مقتضای سنجه لاجرم ملک و نعمت لری انتزاع اولوب و آوز نناها  
 قوماً آخرین معناسی ظهور ایلدی. **بیت**  
 مالشان بی اعتبار و ملکشان شد قاروما ای سلاطین رمان الاعتبار الاعتبار  
 کله لیم ساین ثانی مدینه بی شرور ایله مملو ایدوب کند و بی شهواته  
 اسیر ایلر و خیرات عامه دیدو کمز امن و سکون و عافیت و رعایا  
 اراسند محبت و الفت و عدل و عفت و وقار و خصب و رخا و بونلار  
 امثالیدن شرور عامه دیدو کمز خوف و اضطراب و رعایا آراسند  
 بغض و عداوت و تنازع و خصومت و غضب و سرقة و خیافت و قحط  
 و غلام و بونلار امثالیدن و عامه خلق اکثر یا تابع مملوک و مقلد  
 سلاطین اولورلر که **النَّاسُ عَلَى دِينِ مَلُوكِهِمْ حکایت** اولور که  
 ولید بن عبد الملك المروانی قصر و ایوان و باغ و بوستان و عمارات  
 و مساجد بنا ایتکه مشغوف ایدی حتی جامع بنی امیه که مسجد شریفند  
 و معبد رابع و اعتبار و تبرک ده حرم رابع ده آنک بناسیدر آنک  
 بناسیدر آنک زمانند خلق بری برینه ملاقات انشیرلر سوزلری  
 بوایدی که عمارتک تمام اولدی قصرک نیجه اولدی بنم صفة و ایوانم  
 تمام اولدی و حوض و بوستانم نهایت بولدی و بونک امثالی بنا و عمار  
 متعلق سوزلر سولیشورلر ایدی و فانتدز صکر سلیمان خلیفه اولدی  
 اول مطاعم شهید و مشارب بهیه یر منهوم ایدی آنک اقامند  
 خلق بری برینه ملاقات ایتدک سوزلری بوایدی که بویجه نه طعام  
 بشوردک بز فلانیته بشوردک عجب لذیذ اولدی و فلان قلبه  
 غایت خوشکوار ایدی و بونک کی اشره و اطعمه یر متعلق سولیشورلر

اندر صکر عبد صالح عمر بن عبد العزيز خلیفه اولدی و آنلار نعم  
 فانیة دشویه دن معرض و باقیات صالحات اخرویة بی تحصیله  
 مشغول ایدی و آنک زمانند خلق بری برینه بولشیرلر محاوره  
 و مکالمه لری بویله ایدی که بویجه قاج رکعت نماز قلدک و بوا بک  
 قاج کونن صایم اولدک و قراندن و یردک نه قدر در و بونک امثالی  
 طاعات و عبادات و اصناف خیراندن سولیشورلر ایدی و صلاح  
 و فساد پادشاه رعایا یر ساری و احوال رعایا سیرت و نیت حکام  
 و سلاطین اوزر جاری اید و کنه دلالت ایدر آثار حکایات چوقدر  
 ایرادی تطویل مؤدی اولور **بیت** صلاحی که در شاه نیت باو  
 صلاح تمام رعیت باوست **بیت** بعد معلوم اوله که سلطنت  
 و حکومت و پادشاهی عطیة ربانی و هدیه الهیة که حوصل و علا  
 بعض بند لرنیک سر سعادت فرازینی بوافسرله سر بلند و افسر سلطنت  
 طرازین بوجوهرله ارجمند ایلر و بوندن اعلانه مرتبه اوله که فیاض  
 خلاق و وهاب علی الاطلاق بخباء عباد ندن بر منظور نظر عنایتی  
 اولان بند سنک کردن وجودنی طوق تفوقله مطوق اعیارینک  
 عاطل و آیه کریمه **جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً تَشْرِيفُهُ حَقٌّ** و اضدادینی باطل  
 ایدوب صغیر و کبیر قوی و ضعیف روی توجه و جبین تضرع لری خا  
 درگاه سعادت دستکاهند خاک آلود و طلاب رغایب حاجات  
 و آمال و خطاب کرایم و عقایل دولت و اقبال غبار سد سیادت  
 پناهنه سود ایتکه کسب سود ایدرلر پس هر صاحب سعادت که بو  
 نعمته مظهر اوله سیاس شناس اولوب عدل رعایا و رحم برایا ایلر  
 عهد شکرندن بری اولوب نظم مصالح و اجرای امور و قضایا ده  
 الشرع علیه الصلوة والسلامه اقتدا ایلر که **الْمَلِكُ وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ**  
 مقتضای سنجه ملکی قایم و دولتی دایم و عباد و بلاد ظل رأفت  
 و کف خلافتند آفات و بلیاتدن سالم اولوب خلیفه الله حق و ظل الله



مطلق اوله. و حکما دیر که پادشاهه بدی خصلت کرک **اول علوه** همت  
 علوه همتا ولد که مطمح نظر و مانع همتی معالی امور و تحصیل سعادات  
 جمهر اوله. هم امور دینیه. و هم امور دنیوی. منتهی  
 اول اوله که ملک امن و رفاهیت ایله آراسته. و عدل و سیاست ایله  
 پیراسته اولوب عساکر و رعایا مطیع و منقاد. و اوامرو نواهی سی ارکان  
 دولت و اعیان مملکت قند سربغ انفاذ اولوب مادام که قدرت  
 و قوتی اولدنیجه علم جهادی که موجب عزت اسلام دره دوش اجتهادند  
 نرفع ایدوب متصل دیار کفری فتح ایتمکله عرصه مملکت اسلامی وسیع  
 و اعدای دین و مذهبی دفع و رفع ایتمکله قله دین و شریعت. و قبه  
 مذهب سنت و جماعتی بلند و منبع ایلینه **حکایت** اولنور که پادشاه  
 ملک سرفرازی سلطان مجاهد غازی. ابو الفتح سلطان محمد خان.  
 قسطنطنیه شهرین فتح ایتد کدز صکره طرابزون شهرینی نصاری الندی  
 فتح و لوای اسلامی اول ولایتیه نصب ایتمکله جازم اولوب غرای غرای  
 اسلام آرایه عازم اولمشیدی چون طرابزون اطرافین سنکستان  
 غریب. و مسالکی تنک و مهیدر. مرحوم خداوندکار. **نقتل الله مینر**  
 اول عقبات صعب و اودییه. و قتل و شعابده اکثر یا مرکب جهسان  
 نوردن نازل اولوب راجل راجل اولوردی. و اول سفرده اذربایجان  
 پادشاهی اوزون حسن پادشاهک والد سی بلیه ایوی. برکون پادشاه  
 جهان پناهه دیر که ای نوریدی بر کافر بد بختک قلعه مخصری ایچون  
 وجود شریفه که کل کلزار پادشاهی و سرو آزاد جویدار جهان پناهیدن  
 بو قدر زحمت و تعب تحمیل ایتمکله موجب ندره کاهی الوده کرده و کاهی  
 غرق عرق محنت و درد اولورسن **بیت**  
 الوده کردی زپی صید که کنشتی غرق عرقی ز دل کرم که کدشتی  
 خداوندکار قدس الله تعالی روحه بیورمش که ای مادر بز بنو تعب  
 و زحمتی محضاً بر مملکته استعلا و بعض غنائیم و اسارایه استیلا ایچون

ایتمزده بلکه اعزاز دین اسلام. و امتثال امر سید الانام. علیه افضل  
 الصلوة والسلام ایچون ایدر دکه بیورمشد رکه **الجهاد ماضی**  
 الی یوم القيمة. چون حق جل و علا اسباب قدرت غزا احسان و عطا  
 بیورمشد. اگر سایه ایوان و قصورده استراحت و حضوری اید و  
 وَمِنْ غَبَرَتِ قَدَمَاهُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ دَخَلَ الْجَنَّةَ شرفیه مشرف اولمیه و  
 فردای قیامت که غزاه و مجاهدین که اقامت جاه دین ایتمشدر.  
 مشوبات عظمایه و اصل اولدقد. بن ندامت و حسرتدن غیر  
 نه حاصل و لسه کرک. **فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ** آخر عظیم  
 الایمه پس پادشاه صاحب همت بوسیره اقتدا ایدوب آبا و اجدادین  
 انتقال ایدن مملکت و ریاسته قانع اولمیه. و خواب راحت و ذوق  
 و عشرتی استعلای لوای سعادت نه مانع ایتمیه. و شرب خمر و استماع  
 اغانی و مشاهده جمال ولدان و غوانی اراقه دماء اعدای دین.  
 و استماع طنین تیغ ایتمکدن آنی مشغول ایلینه بلکه بزمدن مغرض  
 راغب صدای غانیدن صریر غوانی استماعنه رغبتی غالب اوله  
 نیته کیم صاحب قران دوران افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیمان

انار الله تعالی برهانه بیورمشد	<b>رباعی</b>
من شاخ درخت سایه پروردنم	من هیچ حریص باده و نردنم
کر بر سر سرکشان بزور بازو	معجز نهم همچو زنان مردنم

**حکایت** اولنور که سیف الدوله حمدانی که میرزاده عرب  
 و پادشاه ممالک دیار بکر و حلب ایدی غرای روم و اذلال قیصر  
 میشوم ایتمکله اول وجهله مشغول ایدی که مزاوله جنک و حرب  
 و قتل و ضرب ایتمکدن مجلس عشرت و شراب و استماع چنک و ربان  
 ایتمکله فارغ اولمز ایدی اتفاقاً بغداددن بر مغنیه حاذقه کلدی غم زده  
 ابو فراس شاعر مقتضای شباب و زده استماع مغنیه یه راغب اولوب  
 سیف الدوله یه تقدیم ایتمکله اقدام ایتمک بوابیاتی سیف الدوله



خدمتند کاتب اولدی شعر	تَحْلُكُ الْجُوزَاءِ أَوْ رَفَعَ
وَصَدْرُكَ الدُّنْيَا أَوْ أَوْسَعَ	وَقَلْبُكَ الرَّحْبَ لَدَى كَذِبِ
لِلْجِدِّ وَالْهَزْلِ بِهِ مَوْضِعٌ	رَفَعَهُ بِقَرْعِ الْعُودِ سَمْعًا غَدًا
قَرْعُ الْعُوَالِي حُلٌّ مَا قَسَمْتُ	وَبِحِجَّةِ شَاهِ شَاهِ زَادَهُ

وینجه خسرو بلند آوازه اشتغال عیش و عشرت و شرب صهبای صبح  
و استماع چنک و عوده مداومت ایتمکدن و ساقیان صباحه افتتاح  
صبحاحه بود جمله خطاب ایتمکدن که **نظم**

ساقیا باده صبوح بیار	مایه شادی و فتوح بیار
قبلة ملت مسیح بده	آفت توبه نصوح بیار

تخت سلطنتی بر باد و ملک موردوت آبا واجداد فی طعمه اغیار و اضداد  
ایتمشدره نیته کیم **حکایت** اولنود که سلطان جلال الدین خوارزمشاه  
اطراف اذر بایجانند قرار ایدوب ملک موردوتلرندن که خوارزم  
و خراسان و تمامت ممالک ایران ایدی باباسی محمد خوارزمشاهی و کندو  
اخراج ایدن طایفه مغول و جنگیز خانیلر جان و ملکه طالب  
و عروس بقیه سلطنته خاطب الکن ینه شب و روز اشتغال عیش  
و عشرت ایتمکله برجم نوع سلطنتی بر تشویش ایلر ایدی نیته کیم بعض  
افاضل رکان دولتی آنک حقندن یور باعته فی نظم ایتمشدره رباعی

شاهازی کران چه بر خواهد خا	وز مستی بی کران چه بر خواهد خا
شه مست و جهان خراب دشمنش	بیداست کزین میان چه خواهد خا

آخر عسکر مغول شروفته یه هجوم ایلدیلر هنوز سلطان می دوشینه دن  
مست و خراب و مستغرق عالم بیوشی و مد هوش ساغر شکر خواب ایدی  
هزار زحمت ایله بیدار ایلدیلر تنها فرار اختیار ایدوب آخر بعض اراذل  
اگرادک خیمه سند طناب عمری کیخته و باده خونی جرعه جام کلکون  
کی ریخته اولدی و آل عثمان ابقاهم الله تعالی خاندانندن یلدرم  
بایزید خان اوغلی امیر سلیمان دخی بو طبیعت اوزره مجبول و علی الدوله

شکر

شرب شراب و استماع چنک و رباب ایتمک مشغول ایدی لابد خانه  
سلطنتی خراب و آب حیاتی ریخته قراب هلاک و بیابا و لری حکایت  
ایدر کرکه برادر ی سلطان موسی در نه شهر نده عسکر ایله اوزرینه هجوم  
ایلدی هنوز بر حمامه عیش مدام ایدردی حاجی اورنوس بک که اعظم  
واقیم امر ایدی هی سلطانم برادرک موسی یتمشدری نیچون خوابت  
دایم و عیش و عشرت مداوم سن **روایت** ایدر کرکه هی حاجی لاله  
لطف ایلله ماه عیش و عشرتمزی سلخ و شهد نوش صحبت مزی تلخ ایلله  
موسی نیک نه مجالی وارد کرکه مقاتله و بکا مقابله ایدر دیش حاجی  
اورنوس چیقوب بکلر بونا موس دیوان دورمش و بوندن دولت  
عروسی یوز چوپر مش تدارک کوز ایلک دیوب بعد یکچریلر اغاسی  
حسن اغا هی سلطانم ایش حد دن کچدی موسی چلی باغلا و جونه ایش  
دیجک اکادخی غضب ایدوب رد ایدجک حسن اغا چیقوب بونام اولدی  
بکلر بن کتدم دیوب عقبجه موسی بک یتشوب خبر اولجک قدی  
الندن یرم چالوب دریغا قبه دماغی هوای شراب حبیب و خانه نیک  
ونا موسی سیلاب شراب ایلله حبیب آسا خراب ایتدم دیوب بر آتیه بینوب  
قاچمش احشام برکوبه دوشوب اهالی کوی بیلوب بی یم قبض ایدوب  
موسی چلی آملر نیه تسلیم ایتشدر آخر قتل اولوب جرعه باده ایلله  
تخت و ملک و عروس سپاهی باده و یرمش و بونک مثالی بی حساب  
تطویل موجب اطنا بیدر و اصل غلو همت اولدرکه مطلب سلطنت  
فانی و حکومت دوروزة این جهانی اولیه بلکه همت و نهمتی سلطنت  
جا وید مستمر و مقعد صدق عند ملک مقتدر اوله نیته کیم  
**روایت** اولنود که چون عهد خلافت عالم عامل عادل کامل عمر بن  
عبد العزیز ایرشدی شر عدل و دفع ظلم و احیای سنت و ایمات  
بدعت ایتمک اول و جمله شروع ایلدی که رؤس جبالدن راعیل شهر  
کلوب کیمدر بو عبد صالح که خلیفه اولدی دیدیلر ندن بیلدیکوز دجک



سباع اغنامم تعرضا تمز اولدی دیدیلر **حکایت** اولنور چون  
 توفیق مظالمه شروع ایلدی اول بنی عملری ولان امرای بنی امیه  
 و خلیفه زاده کان آل مروان ایتدکری مظالمی دفع ایدوب بنجه اموال  
 و ضیاعلری آلوی ارباب و صاحبزینیه تسلیم ایدیلر امرای بنی امیه  
 جمع اولوب برخاتون و ارادی آنی خلیفه یه سفیر ایدوب بن خلیفه  
 مسامحه و مساهله و خلفای سابقین کبی رعایت و حمایت یلسون  
 بر سایر رعایا و سوقه کبی دکلزدیوب بونک امثالی اخبار کوندردیلر  
 چون سفیر مسفور رسالتی ابلاغ ایلدی خلیفه ایتدی یا فلان  
 معلومک اولسون که حوجل و علا بوبنده سنه لطف و عطا سن مبدول  
 ایدوب غایت علوهست و زرینه مجبول ایتشده اول عمر ابتدای امر ده  
 مطمح نظر و منتهای متم امارت مدینه منوره ایدی چون فضل حق  
 اول مرادمه و اصل ایلدی پس همت اکافناعت و نفسم اول مرتبه ايله  
 اکفا ایتکه اطاعت تمیوب همت خلافت و وصول بولدی چون اول  
 مطلبه دخی بفضل الله تعالی و اصل اولدم و در امانی دخی احوالده  
 حاصل ولدی اکادخی قانع و راضی اولیوب دخی مافوقه که روضه  
 رضوان و رضای ملک منان در متقاضی اولدم پس مطلب اعلایه  
 موصل اولان مجاهد دن تقاعد و تقصیر و دفع ظلم و اجرای شرع  
 فرق صغیر و کبیر و رعیت و امیرایلمزین سفیر ایتدی یا امیر المؤمنین  
 قود قرین بوطایفه الندن یوم شدید او غرایسن خلیفه ایتدی  
 یا فلان هر یوم شدید که دیرسن یوم قیامت اهورن و نه شدت  
 و عقوبت که بنی انکله تخویف ایدرسن عقوبت جهندن احسن دره  
 چون سفیر بوجواب شدیدی استماع ایلدی کلدوکی حاجت  
 حصولدن مایوس اولوب کلوب امرای سنهای بنی امیه یه خبر ویدی  
 و دیدی که چون آل عمر بن الخطاب بدن تزوج و تاهل ایدرسن آنک سنلند  
 کلز متقیلرک صلابت و تقوی سنه صبر و تحمل ایلک و بر کفسته اجرای

شرع و دفع ظلم ایتکده اعزازله حرمت و محابا ایتک یوقدر مقرر  
 بیلوب و آل عمر دن تزوج ایدرسن دیدوکی اول ایدی که برکون حضرت  
 عمر رضی الله تعالی عنه کیدردی برخاتونک خیمه سنه او غرای خان  
 قزیه دیر ایدی طور سود بر مقدار صوقات بازاره ایلدوب صانه  
 دختر ایدردی یا امه خلیفه آنی منع و غش و خیانتی دفع و دفع ایلد  
 مجوز ایدر خلیفه آنی قند طوبی دختر ایدر یا امه بن علانیه ده  
 خلیفه یه مطیع اولوب خضیه ده اکا عاصی و لقی ممکن کلدی  
 حضرت عمر بوجا و ره یی ایشید و ردی اولادینه ایتدی سر دن برکون  
 تزوج ایتدی که بود شیز پاکیز یی لسون او مارین که آنک  
 ذریتندن بر صالح قول وجود کله عاصم که فرزند ایدی بنی سترین  
 تزوج ایلد دیوب علی برکه الله تعالی تزوج ایلدی اولار دن عاصم  
 نام برد ختر وجود کلدی آنی عبد العزیز بن مروان تزوج ایلوب  
 اندن عبد صالح خلیفه برحق عمر بن عبد العزیز وجود کلدی راوی  
 ایدر که آخر سنهای آل مروان شدت عدل و حقانیتنه تحمل ایدر میوت  
 ظلم و شقاوتلرین تميم و اول ذات عدالت صفاتی تسمیم ایلد  
 سعید شهید خلیفه ملک جاویدا ولدی مقصود فواید علوهست  
 ایتکده که اصل سعادات و موصل مراد ایتدیم بیت  
 بلند مرتبه باشای پسر که قیمت تو چنانکه همت تستان قدر تواند بو  
**ایکنجی اصابت رأی و فکرید** رو بو خصلت یکی سنه ايله حاصل اولور  
 اولکی سی اصل خلقت و مبدأ فطرته ذکای ذهن و صفای عقل اوزر  
 مجبول اولمقدیر و ذلک فضل الله یؤتی من یشاء ایکنجی سی تجارب  
 روزگار و آزمایش احوال و اطوار ایتک دره اگر عمر هنوز اقبال عنوانی  
 و صباح روزگار جوانید اولوب هنوز تجارب امکان و فرصت اولد  
 کتب تواریخ و اخبار مطالعه ایلد که تواریخ آینه احوال ملوک ماضی  
 و سبب معرفت روزنامه حوادث ایام متقاضیدر و اول تجارب



که سلفه هزار مشقت و تعب ایله حاصل اولمشده اکا رایکان و اصل اوله  
و انیس ملوک و جلایس سلاطین اولان کتب نوار بچدن شهرنامه فردوسی  
طوبی دره که مطالعه سی موجب شجاعت و شهامت اولدوغندن غیری  
مفید تجارب بی نهایتده **اوچین سی غزم و غزمیندر** و غزم و غزمیت  
اولدرکه صاحب و امارتا اولان کسسه معظمات امور مهمات و مصالحدن  
برپسینه اعنان ارادتی تغلیب و اسباب توجیهین ترتیب ایتدکن صکر  
اول امر سمیت تمام بولنجیه سبیکه حرکتی پوته فراغت افراغ و کوش اهل  
عالمه آوازه فراغتن ابلاغ قلمیه و بخصص مطلقا ادبای همه لازم  
ولکن پادشاه لر الزم دره زیرا انلار حرکتی و غزنی امر مهمیت و ثقی  
جزوی اولره بلکه هزار مقدمه مائک استجماعی و نیجه اشخاصک حرکات  
و توجهاقی و ملق کرک که انلار بر حرکتی وجوده کتوره لر پس لا یقیدر که  
جزوی سببیه فراغت و بوقدر زحمته ایله جمع اولمش اسبابی پیوده  
تفرقه و احضاعت این لر خصوصاکه اعادی و اضداد و سایر حکام بلاد  
قتند و قی قالمیوب من بعدد که نقصت و حرکت ایله مقصود نه  
ظفر بوله نه و دکه سببیه شاهد مقصودی جلو کر اولر **حکاک**  
اولنور که تیمور لنگ بر سپاهی زاده ایکن زروئه سلطنته عروج و  
حضیض محکومتیدن قله حاکمیته خروج ایشیدری خصلت غزمت  
اند کمال درجه و نهایت مرتبه ده ایدی هندوستان بر قلعه حصین  
اوزده هجوم و محاصرتا یشیدری غایت حصانت و ارتفاع سببی ایله  
فتحی پرده تأخیر و اربعه عساکرندن چوق کسسه عرصه تلف و بوار  
اولجیک اکا بر امر و اعظم وزرا مجمع اولوب بوقلعه نک که اقامتی  
بمالک کفار بد کرده دره فتحندن فائده غایت قلیل و بوقلیل ایچون  
بذل اولنه جو ارواح کثیر و جلیل دره اولی و انب بودر که بومحقه صرف  
ایام ایتکدن رجوع و معظمات بلاد فتحنه شروع اولنه دیومشاوره  
ایدوب اما بودای کا عرض ایتکه کسسه قادر اولیوب خواص امر اسندن

بر کسسه و ارایدی که بساط تقرب و انبساط اندن اعز و اقرب بونید  
اندن غیری کسسه قادر دکلدر دیو اکا تکلیف یلدیلر اولدغی سابقه  
حقوق و تقریبه ادلال و اعتماد قیلوب امرانک رایی حضور مند  
عرض و تبیین و فی الواقع فتح قلعه دن فراغت ایتک طرفن تحسین ایدیک  
فی الحال فرمان یلدی که مطبخ خدامندن غایت حق و اذل لباس و هیئت  
چرکن و قدوت و رفاهیت جمله دن اقل اولانی کتوروب لباس مستفید  
چیقاروب امیر مزبور کیدروب امیرک قماشلرین مزبور لباس  
ایدوب امیری آنوک بری اولان مطبخه و آخی امیر بریه اجلاس ایدیک  
هیچ بر کسسه مجال اولدی که اکا معاونت ایتکه نزدیک و شفاعتند  
زبان خریک ایدلر و امر ایدلی که عسکر باسرم بذل ارواح و کسر سنی  
ورماح ایدوب قلعه یه هجوم ایدلر چون مزبور امیر اولان سیاست  
عظمایه واقف اولمشلر ایدی امر او عساکر برو جمله هجوم ایلدیلر که  
اقرب نماوند صورت فتح در آینه تیغ تیمور جلو کر آمد **راوی** ایدر که  
تا تیمور سلطان دارغور ایدی امیر مزبور مذلت مذکور دن نجات  
بولدی چون تیمور سنه سبع و ثمانمائه ساکن خانه خاک و روی  
زمین شرو شورندن پاک اولدی و اعلی سلطان سعید شاه رخ میرزا  
که حلیم و سلیم و پادشاه کره ایدی تحت سلطنته جلوس ایتدکه امیر  
مذبوری محنت و شدت دن خلاص و منصب مناسب ایله خاص ایلدی  
و بوحکایت قریبیر که صاحب قران جهان افتخار آل عثمان سلطان  
سلیم خان انا را الله تعالی برهانه چون سنه ثمان عشر و شصتمائه  
تحت روم و سلطنت مودون آل عثمان ذات سعادت صفاتی ایله  
موسوم اولدی بلا توقف ولایت ایران و حدود اذربایجان جانبیه  
سفر بوردی زیرا اول زمانه شاه اسمعیل بن حیدر اردبیلی تمامت  
عراق و آذربایجان و خراسان و لایله ریه تغلب ایدوب رفض عالمی  
اظهار ایدوب شور و شر و قتل اصناف بشر له عالمی بر ضرر قلمشیدری



و اطراف روم بخت موسومه دخی هجوم ایدوب چوق قنه و فساد  
ایتمشیدی چون سلطان سعید عساکر جزا ایلده سرحد ولایتیه واصل  
اولدی بر مقدار زمان شاه اسمعیل دن خبر پیدا اولیوب قلت زاد  
و علفدن عسکر منصور کلی مضایقه کلیجک عساکر و امرا بز قند  
کید روز دشمن ناپید اصاب مجهول مطلق اولق شان عقلا دکلده  
بی وجه بوصحاری و براری ده عسکری تیغ جوع و عطش هلاک  
ایمک رای میدردیوب خداوندکاره بورای عرض ایلوب بو تو جهدن  
دوند رمک و روم جانبند کوند رمک کرک دیوب هدم پاشایه که اول  
زمانده حضرتنه مقربا اولاندن کال قریله ممتاز و غایت رعایتله  
سرافراز ایدی تکلیف ایتمشله اولدخی تقرینه مغرور اولوب پادشاه  
همرکابا ولد قند بو فکر فاسد و رای کاسدی عرض ایمک استیوب  
اولد و لستلو پادشاهم بز قند کید رزد عیش پادشاه کورمش که اگر  
استماع و صبر ایدرسه عزیمتله فتور و نفاذ کلیه قصود کلوب  
من بعد و اخطارده مشقت ظهور ایتدک عساکر ملاحظه حضور  
ایدوب رجوع ایدرله شوکت و قدرته نقصان و فتوح مما لکدن حرمان  
و دشمنه تغلب و طغیان کلک ایلده عالم ویران اولورده کال غضب ایلده  
بر بد بخت بن مقر سلطنت اولان استنبولدن بوقد عساکر و اجناد  
و آلات و اعداد ایلده چیقوب نیجه خرج و انفاق و تحمل مشاق ایلد بو کال  
و اصل اولدم سن هنوز مقصود دن بی خبر و مراد و مال حرکتدن غافل  
دیوب فرمان بیوروب فی الحال سیرینی بد نشدن تفرقا ایلدی و بو تفرقی  
جمعیت کله امرایه سبب اولوب من بعد هیچ احد دم مخالفت و تعویق  
اظهارینه قادر اولیوب برقاج کوندن دشمن بد کوهه ملاقات و محاربه  
اولنوب صورت فتح و کسر عدو آیینیه طفرده فضل حق ایلده نمایان  
وجلوه کراولوب رایت بدعت و ضلال سرنگون و آیت نصرت اهل سنت  
و جماعت و اق جند ناکه الغالبون اولدی اگر هجوم خداوندکار

اول عزم ده فتور اظهار ایدیدی دشمنه غلبه تمام و جرات و اقدام  
کلوب العیاذ بالله عالم رفض و الحاد دن خراب و مذهبا اهل سنت  
و جماعت ضعیف بلکه نایاب اولیدی لکن معلوم اوله که اول عزم  
و ثبات اول وقت مقبول اولور که خرم و احتیاطه مقرون اوله والا  
عزم بی خرم و ثبات بی احتیاط عناد و لجاج بی محل و مکابر و حرق باطل  
نیجه پادشاه لر لجاج و عنادی عزم و ثبات ظن ایدوب تجارت فتح  
و نصرت خسارت ایدوب کند و لری و عسکری عرض تلف و هلاک  
**حکایت** اولنور که تیمور لنگا عقابندن سلطان بوسعید ماوراء النهر  
و خراسانی استخلاص ایتدکن صکر اول خیااله دوشدی که جدی تیموری  
بجهان کیراروب اغلب اقالیم ربع مسکونی زینلوی استیلا سنه کنور  
بو هوا ایلده اطراف اذربایجان کلوب حسن پادشاهی رفع و اذربایجان  
فتح ایتکی خیال ایدوب اندن صکر روم و شامی دخی مطلب و مرام ایلد  
بو خیاله نواحی اردبیل کلیجک عساکرینه غلای عظیم و برف و سرما  
عذاب الیم ایرشدی هر چند حسن پادشاه اطاعت و انقیاده بلکه تحمل  
باج و خراج ایدوب تحف و هدایا ایلده ایلیجیلر ارسال ایدوب خراسانه  
انصراف و ملک قدیمیه اکتفا ایمک القاس ایدردی و امرای کاردان  
و صحبای نیکو اهلی دخی بودای عین صوابدردیو القا ایدرلر ایدی استماع  
ایموب غلای عظیم دکل ولای پر بخت و بیم ایچنده مصابرت و عناد ایتکی  
عزم شاهانه خیال ایدوب و جدی تیمورده تقلید و اقتدا ایمک تخیل ایدردی  
بی خبر ایدی که عزم بی خرم موجب زوال دولت و ثبات بی احتیاط مودت  
نکال محنت در **حکایت** ایدر که آخر عساکری بلای غلا و محنت  
سرما ولای تلفی مقر بیلوب مالفرار تملاک یطاق من سن المرسلین  
دیوب جوق جوق فرار ایدرلر ایدی هر صباح عسکرند نقصان مشاهده  
اولنوردی تا که حسن پادشاه ضعف و قلت عسکرینه واقف اولوب  
الغار ایدوب خیمه سنده مست و خراب و بی هوش ساغر شراب یا تودکن



گرفتار ایلدی **روایت** ایدر که حسن پادشاه غرور و عناد بی محلیه  
 سرزنش و توبیخ و کند و سی تنزل ایتد که اول ترفع و لجاج نامناسب ایتد  
 تفریع ایدردی و اول کمال شرم و خجالتدن سر فروایدوب فتح سخن ایتد  
 سرمو قار اولردی حسن پادشاه ایلده بعض عم زاده لری وار ایدی  
 آنلاره تسلیم ایدوب فی الحال طومار عمر بنی دست هلاک ایلده طی و وجود  
 آب تیغ بید ریغ ایلده ماصدق لاجی قلدیلس پس پادشاه عاقل و سلطان  
 کامله لایق اولد که عزم و حزمک ترکبند ترفیق تام و اعتدال مالاکلا  
 رعایت ایدوب نه عزم و ثبات محکمه ضعف و فتور کوستم و نه حزم  
 و احتیاط موقعند بی وجه عناد و لجاج اید. عزم جمله اموره اصل  
 و انکساب ایتد که قول فضل در و اکا عزم الملوك و عزم الرجال دیرلر  
**حکایت** اولد که مأمون خلیفه تنق الحیه مبتلا اولوب اطباء  
 وندما علاجند عاجز اولمشلر ایدی آخر یختشوع طیبی کنوردی علاجند  
 سوال ایدیجک **علاجہ غرمة من عرایم الملوك** دیدی. روایت ایدر لر  
 من بعد مأمون خلیفه الن محاسنه ایلدی و بر و ایتد کل عیال  
 مرضنه مبتلا اولوب اطباء علاجی ایچون جمع اولمشلر ایدی. اتفاق  
 ندمای خاصدن بریسی اول محله کلوب صورت حاله مطلع اولجک  
 یا امیر المؤمنین این غریبه من العرایم الملوك دیدی مأمون اطباء  
 قالک علاجہ احتیاج قالدی دیوب من بعد کلی بانه کنورمدی  
 ووردی **صبر شداید و تحمل عظیم حوادث** در هر چند  
 صبر جمیع بشر حصن حصین و ارتقای معالی به سلم سالم دره آماخص  
 پادشاهان کامکاره و سلاطین نامداره الزم لوازم دره زیرا تعجیل  
 و مسارعت و قلت تحمل و میادر قله امور ملک و ملته ذلدر و لو  
 دین و دولت خلل لر عارض اولور که تدارکی حیر امکاندن بیرون  
 و اصلاحی دایر قد رتدن افزون اولور. آما صبر بردار و مد که هنی المنافع  
 و بر طریقه که مأمون العواقبدر و وعدا لکی وجود و کرم نامتناهی

بونک اوزرینه جاری در که هر که هجوم شداید و حد و فت نواب زمانه  
 صبر و ثباتی شعار و قانی و قراری دستور کار ایدینوب حق جل و علا دن  
 حسن عاقبت حصوله مترقب و فرج و عاقبت وصوله منتظر اولسه  
 حق جل و علا درگاهندن ایکی نعمت اکا واصل و ایکی مراد آنده حاصل  
 اولور. بریسی بوضعی و انتظاری عبادت عدا و لنوب دیوان حسنا  
 مکتوب اولور. انتظار الفرج بالصبر عباده. ایکنجی سی حق جل و علا  
 و عد سین ایجازه و شدت ذلندن صکر عزت فرجه اعزاز ایلور که  
 انا یوفی الصابر و دن آخرهم یغفر حساب و لمن صبر و غفر فان العاقبة

لِلْمُتَّقِينَ. **نظم** کلید در کج مقصود صبرست  
 در بسته آنکس که بکشد صبرست **بشج سیار یعنی عناد در**

ناکه مال رعایایه طمع ایتد محفی اولمیه که پادشاهلر غنی اولور  
 فقر دره و فقیر اولور میسر کلد. زیرا خراج مملکت و غنایم و اعشار  
 آنلر تحت تصرفند در. پس غنایله پادشاهلر وصیت و غنای  
 شرط کمال سلطنت ایتدکن مراد اول اوله که اموال بیتا لمانی و کندن  
 اموال خاصه سنی اسراف و تبذیردن حذر ایلور که نقاد و قلت خراین  
 نسبی ایلده نفسنه طمع مال رعایا عارض اولمیه و الحق پادشاهلر  
 خرج مالک رعایت اعتدال الزم لانم دره نیته کیم بخل و تقیر مضر  
 عساکرک نفرت و تفرقه سنه سبب و وقت حاجتد بذل ارواح و افتحام  
 مهالک ایتد لرند فتور لرینه باعث اولدوخی کج اسراف دخی غایت ضرر  
 و شعرا و مغنیلر و ترتیبات زایدیه و تجملات بی فائیده حددن بیرون  
 بخشش و خرجلر ایدوب بیوب اموال فارغ اولدقد و قایع ظهور  
 ایدوب عساکر طلب اذواق و مهمات ایچون احتیاج اتفاق اولونجک  
 خلل عظیم ظاهر اولوب بلکه انقلاب دولت مؤدای اولور نیته کیم  
 خلفای عباسیه زمانه بر شاعر بر بیت ایچون یوز بیک اچمه و بر مغنی  
 بر صوتدن اولوردی بیک دیناد و بر ورلر ایدی خصوصاً مقتدر خلیفه



حدثت سن وانسنا وخدم سبوی ایلہ خزان آل عباسه اولان تحف  
 ودرغایب عجیبه ودرر وجوا هر غریبی نشایه و خادمه بذر و صر  
 آید و بی آخر خزان خالی قالوب موالی و عساکر طلبا رزاق آید بیک  
 موز را عاجز و متحیر قالدیلز **روایت** اولنور که بریلید بیچه وزیر  
 تبدیل ایلدیلز معنیدا و لمادی آخر مقتدر عاجز قالوب موش نام  
 خادم الله مقتول اولدی و آندن صکر دولت آل عباس محلول و محل  
 اولدی **التبحر عسکر موافق و اتباع و اشباع مطیع در**  
 معلوم اولکه اطاعت عساکر و انقیاد اتباع پادشاهلر لازمدر  
 رؤسا و عساکر و امرا و اکابر پادشاه کمال اطاعت و انقیاد ایتجک  
 یعنی کاهی اذلال و مخالفت ایتک و سرکشک و مباسطه کوسرک  
 موجب انحلال رشته دولت و اختلال نظام سلطنته چوق واقع  
 اولمشدر که عسکر پادشاهه فی الحمله مخالفت ایتکدن شوکت بی بنیاد  
 و نظام مملکت بر باد اولوب بوضرک مالی بینه اول مخالفت ایدنلر  
 لایق اولوب ضعیف و بیچاره خانما نلرندن آواره اولمشدر و نه کیم  
 امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنه و کرم الله وجهه  
 حضرتنه حرب صفینده بعض عساکری امر شریفه مخالفت ایدوب  
 البته حکم دیکک کرک دیو تکلیف ایدوب حکم دیکد کفرک بعض عساکر  
 حکم دیکک جو در دین خوارج اولدیلر حتی بعض اصحابی حضرت امامه  
 کرم الله وجهه نوع تقصیر رای اسناد ایدیکک لا رای لمن لا یطاع سید  
 و بمثل ابتدا اولدن صادر اولدی بالآخر عذر اتباع و مخالفت اشیا عدن  
 دیکرا اولوب عالم رؤیاده سلطان بارگاه اجتناب محمد مصطفی علیه التحیه  
 و النشامصرع علیه صلو الله ما هبت الصبا امتکدن متعجب اولدم  
 دیوشکایت سوریچیک هر نیجه استرسک دعا ایلده آنلارک حقنه دعا  
 مستجابدر دیو سید دیلر پس اللهم ابدلنی خیر منهم و ابدلهم شر امی  
 دیو دعا ایلدیلر یعنی خداوند بکا بونلردن بدل اخیار صحتن روزی

و آنلار

و آنلارده بندن بدل شرار مسلط ایلده **روایت** ایدیکر که اول کیم حاج  
 ظالم آنه رحمنه دوشدی امیر المؤمنین رضی الله تعالی عنه د عاسی  
 مستجاب اولوب اهل عراقه آندن نه شر و ظلملر و اصل اولدی معلوم اهل  
 عالم دره و حضرت امیر المؤمنین اولن شاده سعادت شهادت یتشوب  
 جنت علین و فردوس برین ده صحبت خاتم النبیین و آل و اصحاب طاهرین  
 و طیبین ایلده علی سر موضوعه متکینین علیها متقایلین سعادت یتشد  
 و پادشاه حاذم عازم اولانه لازمدر که امرای اکابر و رؤسای عساکر  
 رایحه اذلال و سرکشک استشمام ایدیکک اغماض ایتوب دفع و دفعه  
 مشغول اوله **روایت** اولنور که دولت آل سلجوق روم محلول  
 اکابر و امرا و اعظم رؤسا سریر سلطنته جلوس ایدن شاه زاده لری  
 هوالرینه و هو سلرینه او میسر لره ادنی بهانه سببیله سلطنتدن خلع و  
 خیمه دولتن قلع ایدوب آخرین نصب و شکو سلطنتی سلب و غصب  
 ایدر لرایدی چون نوبت سلطنت آل سلجوقک افضل و کاملی سلطان  
 علاء الدین کیکاوس بن سلطان کیمسرو بن قلیچ البارسلان حضرتنه ایشدی  
 و اول شهادت و شجاعت و علوه و نفاد عن یمتد افراد سلاطیندن  
 پس غیرت و همت پادشاهانه کوسر و مبدأ تعظم و فساد و سرچشمه  
 تجبر و عناد اولان اوج عظیم بکری بر کیمه ده یساق شاهی و بیع انقار  
 چکدی صباح امرای عساکر مطلع اولدیلر که سیلاب جمعیت پادشاهیله  
 حوض سلطنت طولش و خار و خاشاک فته اصناف ناسد بیاهی و تنای  
 بولش و هراس اصناف ناسده ظاهر اولوب دخی کسمه حدندن تجاوز  
 قادرا و لیوب دولت منتظم و شمل سیاست ملتئم اولدی **قطعه**

از سیاست نظام یابد ملک	بی سیاست خلل پذیر بود
نسق کارهای عالم دام	از سیاست ناکثر بود
<b>یاد بختی نسب</b> در اکثر احوال نسب عالی پادشاهلر لازم و درود	
قدیمدن اولق انتظام سلطنت و سیاسته نافع و ملایم دره زیرا نفوس	



بشریه کند و امثالنه و اقرانه اطاعت و او امر و نواهیسنه امثال  
ایتمکدن ابا و امتناع ایدر **بش** مرج و مرج و سفک دما و خروج خوارج  
چوقا و لوب رعایا یا بمال و لوق لانم اولود. اما بر نسل شریف که ابا و اجلاد  
سلطنت و حکومتله معروف و خلق خاندانه اطاعت ایدر کلمه صوفی  
اولیچک کلمه خلائی جمع و فتنه و فساد و عناد مرتفع اولوب عالم  
امن و امان و عافیتله مملو و ورق حال بنی آدم دن آیت رفاهیت منلو  
اولور مشهور در که تحت مصر و شام بنی یوب سلاطیندن قولترینه  
انتقال ایدوب تاجر کسه انباشنه کلبنجه قولدن قوله انتقال ایدر یوب  
و خلع و نصب و اخذ و غصب دن رعایا و عساکر خراب اولمشلر ایدی  
سرعت عزل و قتل سلبدن امر سلطنت قبولندن تمنع ایدر اولمشلر  
حق مرحوم قاضیه غوری بی جلاس ایتد کلر دن امتناع و ابا ایدوب  
بکا سلطنت کر کزدیو فریاد و بکا ایدر دی قایت نجی نام امیر تخت  
اجلاس ایدوب **روایت** ایدر لر او نور دیو محکم مشت اورر دی  
و نفاد امر سلطنت و قلت و قار و حرمت و شوکت اول مرتبه ده ایدی که  
اجلاب چرا کسه ظلم شنیع ایتد که متظلم اولان سلطان صباغ اولسون  
دیسه استهزا و تمسخر ایدر لر ایدی و سلطان محمود بن سبکتگین یوقدر  
شهامت و شجاعت و سیاست و عدالتلهینه قصور نسبایله مطعون  
حق فردوسی طوسی شهر نامه جایزه سن استقلال ایلد که **مثنوی**

اگر شاه را شاه بودی پدر	بسر بر نهادی مرا تاج زر
چو اندر تبارش بزرگی بنود	نیارست نام بزرگان شود

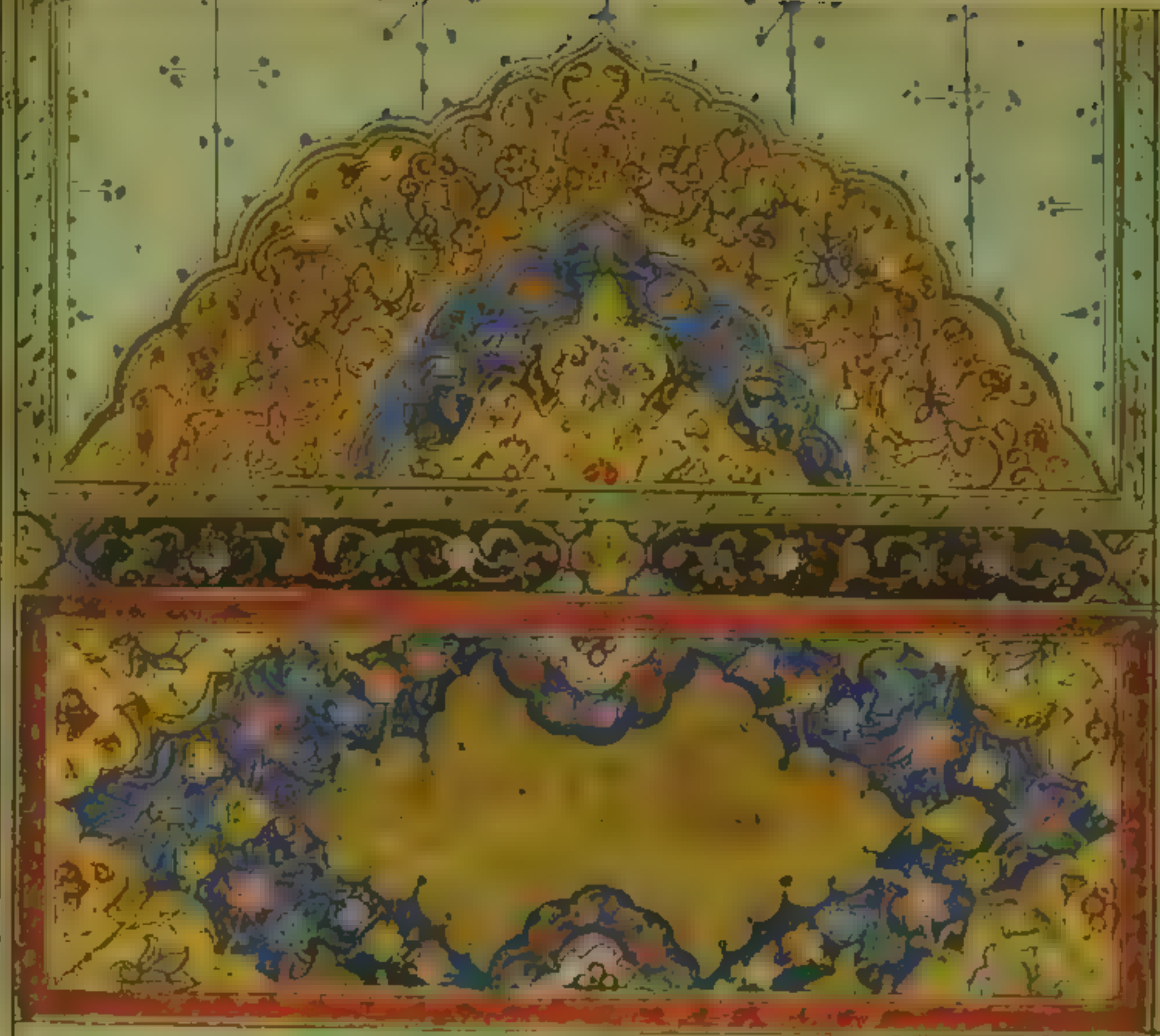
دیو هجو ایلدی و الحمد لله تعالی که بوعهد میهن و تاریخ مبارک  
خصال بزوره نک جمله بی حاصل لاجرم عالم کمال رفاهیت و اصل اولمشد  
پادشاه سعادت پناه همز نسب شریف و دودمان عالی دندر که جد برجده  
لوای استعلا لر و ج آسمان خاف و ذل استرقاق تا آدم اجداد و اعمام  
بزرگواریندن مابین بعد المغارب و المشارق در و بومعنی ایله اطراف

ربع مسکون اول قدر مملو و مشحوندر که مولانا فاضل عبد الرحمن جامی قدس  
خراساندی پادشاه ملک **مثنوی** سلطان مجاهد قاری سلطان محمد خان  
آثار الله تعالی بر خانه کوندر دوی مکتوب منظومند بو وجهله خط

اید <b>مثنوی</b> ای ترا درو علامسند	ملک موروث تو ابا عن جد
اصل تو تا بادم ار شمرند	همه مسند نشین و تاجورند

اطاعت عساکر و امرامو تادی و تخضع رؤسا اول مرتبه ده در که این  
زیاده متصور و ممکن دکلر و بوفقر قلت بضاعت و کثرت اضاعت ایلد  
کیومرث عهدندن بوزمان میاد که کلبنجه کیت تواریخ مسطور و اخبار  
و حکایتلری منظور اولان معتبر و لئالردن احوال و حکایات و اوصاف  
و روایات علی قدر الطاقه تحصیل ایتشد بود ولت مبارکه آل عثمان  
ابقاهم الله تعالی الی آخر الزمان عهدندن اولان اطاعت و انقیاد عساکر  
و تادی و تخضع امر و اکابر بردولتد واقع اولمشدر الحمد لله علی ذلك  
امر و وزرا و احاد عساکر و افراد و اجناد و عالی و اصاغر جمله بی درون  
دل و جانندن کمر عبودیتی بر میان و امثال او امر و نواهی ایتکله منفرد و  
اولمشدر جمله امر و وزرای آن واحده تغییر و تبدیل پیور سه لزیم احد  
ذره قدر اول آفتاب سلطنته مقابل اولوق احتمال دکلر جمله عساکر  
و اجنادی فرضا تیغ سیاسته عرصه قیسه بر فرد کردن خلائی اوزلق  
نصویر کلمه اکثر ملوک و سلاطین سابقین بر امیر کبیری یا وزیر خطیری  
عزل یا قتل ایتک استسه لر بنجه حیل و تدبیر ایله صورت مراد لرین  
آینه وجوده کتور لر ایدی چون کلمه سلاطینک نفادی و امر و عساکر  
اطاعت و انقیادی موجب تنظیم احوال و دافع فتنه و اختلال در هیئت  
بواطاعت و انقیاد امر حای البلاد و العباد الی یوم الحشر و المیعاد موجب  
و ممدود باد محمد و آل الانجاد معلوم او که بو خصا لند ضروری و لمیان نسبد  
اماننا فعدر و کثرت بسیار مواظقت عساکر خصال باقیه در حاصل اولور کتاب ثانی  
بعون تمام اولون کتاب ثانی شریع اولند و الله تعالی و هو بی و نعم الرقیق





سابقا ذکر اولندی که پادشاه کامل طبیب حاذق کبی دره ورعایا  
جسد کبی دره و طبیبه لازم در که امراض بدن قاج دره و علاماتی و اسباب  
نذر و علاجاتی نیجه اولور بیلله کذلک پادشاهه دخی لازم در که مزاج  
مملکتک صحیحی که حد اعتدالده اولما سندن عبارتدره و مرضی که اعتدالده  
اعتداله و انضلاحدن اختلاله خروج ایتمکدره نه ایله اولور و وینه  
اعتدال اصلی و انضلاح حقیقی سنه نه تدبیرله رجوع ایدر معلوم اوله  
و بوسطنیک جزو علمی سیدر بوندن صکر همت و عزیمت ایله علمی علمه  
کتور و ب مملکتک نظام موجود و صلاح حاصلی ابقا و اطاله و اختلال  
عارض و اعتلال طاری وجود مملکتک کلمش ایسه آنی افنا و ازاله ایلیه که  
پادشاه کامل و خلیفه عالم عامل ذمیک اکا صادق اوله و بقر معلوم  
اولسون که تمدن که طوایف مختلفه و اهم متباینه نک اجتماعدن  
و تألف و انتظامندن عبارتدره مادام که هر طایفه مرتبه لایق و متر  
مواظفند اولوب عمل مخصوصه مشغول اولوب مال و جاهدن مستحق  
اولد و غنی مرتبه یه ایصال اولنه مزاج عالم بومدن سببی ایله اعتدالده و اصل  
و اعتدالدن بری و سالمه و الفت که میان اصحاب دولتند منعقد اولمشد  
قایم اولوب اول الفتک لازمی اولان غلبه و استیلا دخی دایم اولور  
زیرا مقرر در که هر دولتک ابتدای بر طایفه اتفاق ایدوب تظاهر  
و تعاوندن بدن واحدک اعضایی و جسد معینک جزای کبی اولغیله

اولور زیرا هر شخصک بر مقدار معین اوزره قوتی واردن اقامت  
اولوب هریره کلیجک هریری قوتندن زیاده اولور و بیج طایفه قلیک  
اتفاقا یمکله طوایف کثیره غیر متفق یه غالب اولور کورنری که  
هر طایفه برد ولتک اصحابی دره رعایا سنه نسبت عشر عشر کلد  
آما بوندلار متفق رعایا غیر متفق اولغیله بوندلار غالب و حاکم  
آنلار مغلوب و محکوم اولور لکن **مصراع** آری باتفاق جهاننی توان کوف  
تجربه ایله معلوم اولمشد که اول دولت اصحابی اتفاق و تعاون  
اوزره اولغیله خلل و ذلل دن مصون و مأمون اولور بعد  
تفرقه و ذو هوالت اصحاب دولت عارض اولغیله ضعف و فتور  
یوز طوبی آخر متلاشی و منهدم اولور و بوندلک مثالی دول متفرق  
وسلاطین سابقه ده چوقدر جمله دن دیار مغرب و ولایت اندلس که  
لطائف هوا و غذ و بیت ما و خصب و رخا و حسن و بهاده نمونه خبت  
اعلادره و اویل اسلام ده پادشاهی برو عسکری موافق و یک هوا  
اولغیله اطرافدن فرنک لعینه غالب و دایما آنلار مغلوب  
بوندلار طالبایدیلر چون سنه هجرت اربعه ایه حد و دینه واصل اولد  
اتفاق و اتحاد یرینه اختلاف و افتراق کلوب **بیب**  
کلدی تألف یرینه افتراق کندی و فاکلدی شقا و شقا  
هر رئیس بر ناحیه ده استقلال اوزرینه سلطنت و بری برینه  
عداوت و خصومت اید یجک دشمن بدین غلبه یه باشلیوب اطرافدن  
بلاد عظیمه یه مستولی اولدی **بیب** و هی الجزیر خطب لاعزاء بها  
هوئی له احد و انهد غدان  
و این قرطبه او این جیان  
عسی البقاء اذا لم یبق اکان  
فصل بلیسیه ما حال مرسیه  
قواعد کن ارکان البلاد فما  
و بوجال مستقر و مشد بلکه  
یوما فیوما متزاید و متمدن اولدی تا که عدد سنین هجرت حساب اسم  
قابضه واصل اولیجی عسکر فرج نخذول بالکلیه اندلسی تحت تصرفه



دخول ایتدوردی غرناطه تختگاهند اولان اساس دولتی با کلیه  
منهدم و ملوک و امرا و رعایا جمله سی قتل و اسیر آراسند منقسم اولدی  
واریابا اشارات لامعه و علماء جفر جامعه دیدگری معنی که سنین هجرت  
عدد اسم قابضه و اریحی ملت اسلامیة منبدل یا مذهب حق متحول اولق  
باطل حتی ازاله و اماطه و تمام عالم یا اکثر بنی کفر و ضلال احاطه اید  
دیرلر ایدی اول نواحین ظاهر و باهر اولدی و اتفاق بعید را اول خود  
شرق جانبند بعینه خلاصه ایران اولان عراق و اذربایجان پادشاه  
سلطان یعقوب و فات ایدوب امرآ بایند ریه آراسند تفرقه کله  
و اختلاف عظیم واقع اولوب پادشاه زاده لری عزل و نصب و عهد  
و خلع ایتمکله دولت لرینه خلل عظیم عارض و ضعف قوی طاری اولق  
بالاخر اسمعیل بن حیدر اردبیلی که اجدادی مشایخ عظام مدنا و بلغیة  
عوام اتباع ایدوب خروج و ذروة سلطنته عروج ایدیک غلاة شیعه  
و رفض بالغ الی الاحاد طریقه سن اظهار و اعتقاد ایدوب بعد اوزبک  
خانی شاهی بیک دن ولایت خراسانی دخی استخلاص ایدوب تمامت ایران  
و دیار بکر و عراق عرب و لایترین بدعت و ضلال و علما و صلحا یی  
زجر و نکال و قتل و استیصال ایتمکله مال مال ایلدی بو و لایتردن  
اسباب و آلات بدعت و ضلالت ساخته و رسم اسلام و سنن سید الانا  
بکلی برانداخته اولدی و اسماعیلک ابتدای سنن لایسی مذهب ناحق عبارتیک  
عدد حروفه موافق اولدی که سنه ست و شصت و دره و اسم قابض عدد  
حروفدن اوج ییل صکر اولدی و شوکت اسلام و ایمان رایات آل عثمان  
سایر سنده اولان و لایتر منحصرا اولدی و الله غالب علی امر مقصود  
و مرآ و خلاصه کلام اولدر که بودین اسلامه عارض اولان امور شنیعه  
و حالات قطیعه تفریق کله و تباین اهویر و اختلاف دکان دولت  
سببی ایله اولدی و اریاب تجارت دیشلرد که حفظ سلطنت ایک نیت ایل  
اولور بری اتفاق امرا و اجناد برهی اختلاف اعدا و اصداد شیعه

بورد که چون اعدا متفرق اوله سن جمع اول آنلار جمع اولور لسه سن  
تفرق دن اندیشه قیل و ملک حازم دشمنلار ااسنه اختلاف براغوب  
عساکر و اجناد جمعندن مستغنی اولوب سیر بنی علیه الصلو و السلام  
مذکور در که چون کفار قریش قبایل عربی جمع ایدوب حضرت علی الصلو  
و السلام قصد نه مدینه منوره بی محاصر ایلدیلر نفیم بن سعید  
اشجعی اول ائشاده شرف اسلام ایله مستسعدا و لمشیدی هنوز اظهار  
ایلدین کفار آراسنه تفریق کله براغوب **الحرب خدعه** مضمونیه  
عساکر کفاری دفع ایتمک استدی بنی قریظه که یهوددن بر قبیل ایدی  
مدینه قریظه متوطنلر ایدی جناب رسالت پناه صلی الله تعالی علیه  
وسلم ایله صلح ایتمشلر ایدی کفار قریش و قبایل اعراب که احراب  
تسمیه اولمشلر ایدی محاربه یه کلجیک آنلار دخی عصیان ایلدیلر  
اهل اسلامه محکم ضرورت و مضایقه اولدی نیت کیم حق جل و علا  
**حکایت** بورد که اذاجا و کم من فوقکم و من اسفل منکم و اذراعت  
الابصار و بلغت القلوب الحناجر الایه اولاسادات قریظه وار  
یامعشر قریش سزله صدق موالاتم و محبت معاداتم معلوم کنرد  
سزله بر نصیحت مشفقانه ایتمک کلام محبت اعتقاد و قولی تصدیق  
اید سکوژ ذکر ایلیمین دیدی سادات قریش قولک مقبولده سوبله  
دییجک اشتدم قریظه محمد ایله صلح ایتمشله سزرن بعض کمنه لری  
رمن آدینه استیوب محمد ویر جک و لمشله اول دخی قتل ایتسه کرک  
زهار رهن آدم و یرمیه سزدیدی آنلار قبول ایلدیلر بعد قریظه یه  
کلوب یامعشر قریظه سز بر نافع نصیحتم وارد قبول اید سکوژ ذکر  
ایمین دیوب آنلار دخی سوبله نصیحتکله عامل اولور دییجک دید  
قریش و احزاب مدینه ده ساکن دکلر بر ایک کون محاربه ایدیلر اکثر لایق  
ظفر بولر لر ایه جیقوب و لایترینه کیدوب امین اولورلر اما سز  
بوولا یتنه ساکن سز آنلار کتد کدن صکر محمد سزرن انتقام استسکر



سرخود اکا مقاومت یافته که قادر در کشتن بچون اندیشه عاقبت ایتمز سر  
 ایندی که اندیشه عاقبت نیجه ایدیم آیتدی رای صوابا ولد که  
 قریشدن رهن آدم استیه سر که تمام ظفر بولوب مجدی دفع ایتمیجه  
 سری قویوب کتمیه لر بوفکری صوابا کوردوب قریشدن رهن آدم استدی لر  
 سادات قریش کوردک نفیم اشجعینک کلامنک صحیحی ظاهرا ولدی  
 وقریضه نک محمد ایله اتفاق نهانیسی وارید وکنده شبهه قالمادی  
 دیوب رهن آدم ویرمدی لر قریضه دخی رهن ویرمد کلرین استماع ایچک  
 ایسته نفیمک کلای حقایش دیوب قریشه نصرت ایتمدی لر آرا لرنده  
 تفرق کله وبتجادل واقع اولدی جناب رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم  
 وکافه مسلمین ضرر اتفاق لرندن بفضل الله تعالی خلاص بولدی لر  
**و حکایت** مشهوره در که اسکندر یونانی دارا بن دارا یه غلبه  
 ایدوب ایران ملکته ظفر بولجی عجم شهراده لرندن نیجه کمنه وارید  
 اسکندر آنلاردن متوهم ایدی و قتل وابقالری آرا سنده متردد  
 اولوب آخراستادی ارسطاطالیسه مکتوب کوندروب دیدی که  
 اینای ملوک فارس وایراندن نیجه کمنه واز هربری فردوها ایله  
 موصوف و شجاعت و شهامت ایله معروفدر اگر چله سن قتل ایدرم  
 اراقت دمآء ناحق ایتمکدن احتراز ایدرین اگر عفو وابقا ایدرم  
 بن کند وکمد ز صکره هضت و خروج ایدوب انتقام عجم ایچون مرزوق  
 ممالک روی زیر و زیر ایدر لر پس حکیم کامل لطف سیوروب سفر جمعی  
 اختیار ایدوب کلوب بومشکلی حل اید حکیم ضعیف و شیب سببندن  
 کلیوب اعتذار ایلدی **بیت** بری و ضعیف شیب و آلام دور کار  
 نکناشتند بر من مدحت نکار بای اول فرزند معذور سیوره و سوال  
 ایدوکی مشکلاک جوابی بود که خون ناحق دوکمک شرعاً و عقلاً  
 محظور و محذور و محرم و ممنوع در و لکن اول شاه زاده لرک  
 هر برینه بر ولایتک امارتن ویروب هیچ برین یکی بن تحت حکومتند

ایلیمه که بالضروره آرا لرنده تفرق کله واقع اولوب هربری آخردن  
 متوهم و آنک ضررین دفعنه مشغول اولسه کرک و سندن صکره اولاد  
 و اعقابک ضرر لرندن امین اولسه کرک فی الواقع حکیم دیدوکی کی اولوب  
 بری برینه اشتغالدن آخرا بنظر ایتمک مجال لری ولدی و آنلاره  
 ملوک طوایف دیر لر و اسکندر دزد صکره دورق یوزبیلده دل  
 حکومت ایران آنلارک ضبطندن اولوب ملک روم آبادان اولدی  
 چون مراراً مقرر اولدی که پادشاه ده عدل الزم لازم در اما دنیا  
 بختندن زیر عدل توفیر خزینه بی مؤدی در زیر اخرینه عمارت مملکت  
 حاصل اولور مملکت که خرابا وله مالدن بی نصیب و خلقی غنادن  
 بی نصاب اولسه کرک و عمارت مملکت عدلله اولور **مثنوی**

بر و پاس درویش محتاج دار	که شاه از عیث بود تاج دار
رعیت نشاید به بیداد گشت	که مرسلطنت را بیاهند و گشت

چون میز ظالم زمستانده جورله دهقانک کاوین آلا تابستان ایلجی  
 عشر محصولات اکا قندن حاصل اولور برد فعه باز رکانک مالنی الیجی  
 علی الدوام مال و کرک نیجه عاید اولور پس متصل رعایایه زرع  
 ایتدر مک کرک تخم بوله مزلسه قرض ویرمک کرک بقرض راعیاری  
 هلاک اولدیه تحصیل ایدویرمک کرک **حکایت** اولنور که فرعون  
 لعینک عادت بیوایدی که دیار مصریه زرع اولند قندن صکره ایکی معتمد  
 کمنه یه ایکی اردب بغدادی ویروب بریسی اعلا ی مصر بریخی دخی  
 اسفل مصر ارسال ایدر وادک کوردک بر اردب بغدادی که جک زمین  
 خالی قالمشیدر اول ایکی معتمد تمامت ولایت مصری کشت و تفقد  
 ایدر لرایدی بر اردب آلور خالی موضع بولنور سه فرعون لعین اول  
 نوا حینک کا شغلرین وامناسن و زرع اوزره منصوب اولمش مشد  
 و معتمد لرین قتل ایلدی بوسیاست خوفدن هر سال دیار مصریه  
 زرع ایله مال مال اولودی اما آخرتد نفی ظاهرد که القسطون



علی منابر من نور چون بوخانه دن سفر اولنه پادشاه و کدایکسان  
 و درویش و توانگر مساوی و لور عساکری جهان صحران طوین پادشا  
 حق درگاهنه تن و تنها کورد که ویرنه مایقول و یائیتنا فرزند  
 پس پادشاه عاقله لازمدم که شمدیکی مال و جاه و شوکت و سپاه  
 و شکوه سلطنت و وسعت مملکت مغرور اولیوب اول کونی یاد ایلنه  
 که تحت پاکدن تحت خاکه بی خادم و انیس و قادم و جلیس اولسه کرک  
 قول لرندن توکل لرندن یا شده بر فرخ یوق خدمتکار جان سپار لرندن  
 قتله دینار بدیدار دکل نیت کم دیشلر

بود کاوینده لرکدن یا کندن برکشی یوق	یکم بونجه سفر در اختیار ایدک
پس اگر پادشاه عادل و لورده	نیت که زنده اوله شاه در سپهر جنان
چو رحلت ایلد طوبی له و حسن مات	و اگر دست تظلمی و اذیتی آهش

در عایای سوخته یه شرر شرصا چش اوله و حق اکا ویرد و کی نعمت  
 ینه عصیان نه آلت و اوقات عزیز سن صرف عشرت و بطالت ایتمش  
 اولوب اموال رعایای مساکینی تنعمات بی انصافنه مصروف و بذل  
 مال فقر و وضعفا اتمکله سخا و کرم ایلد موصوف اوله  
 خورد آب از نم چشم یتیمان میوه باغ چکد خون دل یوز زبان از مرغ برآ  
 فردا عقوبت زبانی بی رحمدن نلر کور و غسلین ز قومن حجیم دست  
 نلر نوشت اید نیت کم بعض ظلمه و فسقه ملوک مست هلاک اولیوب دیشلر

چون بوقت نزع روحش یافت عزرائیل	بر بدیش ز مهر پرا تا غارش بشکند
کاسه داران جشم آمدندش بدیش باز	تا شراب دوستکامی در کاهش بشکند

و پادشاه لبیب و دروزه امهالی اهل صانیه و شفقت و داد ایقلدن  
 او صانیه و دایما غضب قهار مطلق یاد و سرای عدلی آباد اید  
 پس عدالتک شرطی و ارکانی و پادشاه عادل رعایتی لازم قوانین در  
 ذکر اید نه شرح اول بود که جمله خلایق متساوی طوین زیرا  
 خلایق عالمه نسبت عناصر اربعه کبی در آدمه نسبت چون عناصر

و متساوی و متکافی اولیجه مزاج آدم صحیح و ملتئم اولمز کذلک  
 افراد متساوی طوینسه مزاج عالم صحیح و منتظم اولمز پس عناصر بدن  
 عالم دخی عناصر بدن آدم کبی دودت در اول اهل قلم که علما  
 و قصه و کتاب و حساب و طب و شعر و منجم و مهندسلر و یونلر  
 آب منزله سند در زیوا علم حیات ارواحه مؤدی در آب حیات  
 اشباحه مؤدی اولدوغی و من الماء کل شیء حی اکیجیسی اهل شمشیر  
 که امر او بهادر لر و سپاهیلر در که ضرب شمشیر و استعمال کمان و تیر ایلر  
 ساحه ملک و دینی اعدای کفر کیش و بدعت آیین دن حفظ و حراست  
 و نفوز و اطراف مملکتی متعديان بی انصافدن ضبط و حایت ایدر لر  
 اگر بوطایفه نك لمعان شمشیری و ملیه عالمه ظلام ضلالتده اسیر  
 و گرفتار اولوردی و اگر آب تیغ ایلد باغ مملکت سیراب و ملیه هیچکس  
 شجر امن و اماندن برخوردار اولوردی بوطایفه آتش مثالنده در  
 وجه مناسبت روشن در اویجیسی طایفه تجار و مستجلبان  
 بضایع و ارباب حرف و صنایع در که انتظام معاش ایچون تجار مسافه  
 بعید دن اسفار شاقه ایلد جلب بضایع ایدر لر و ارباب حرف  
 لیلا و نهار تحصیل مهمات صنایع ایدر لر و حاجات خلق حاصل  
 و مراتب هر کس کند ویر و اصل اولور و بوطایفه هوا کبی در که حرکت  
 ترویج ارواح و استراحت اشباح حاصل اولور و در اویجیسی طایفه  
 زراعتکر و اکیجیلر که خفر و حرث اراضی مزارع و تعمیر ضیاع و انشاء  
 جنینات و کروم ایلد خاکدن انواع حبوب و شجر و تاکدن اصناف  
 ثمار که مرغوب قلوب در تحصیل ایدوب اقوات ناسی حاصل و انواع ثمراتی  
 و فاکهه میما تخیردن مقتضای سنجه خلعه و اصل ایلر لر و کاسب حقیقی  
 بونلار در که صرفا اوقات ایدوب خاک سیه دن تحصیل اقوات ایدر لر  
 و سایر طوایف کسب غیر تناول و اشیای مکسوبه غیر آرا لرندن  
 اداره و تباد ایدر لر و بوطایفه تراب کبی در که منافع جمله بونلار دن



حاصل اولوب ثابت اولدوغندن غیر هر کشتی بونلارک یوزین باصفا  
 بونلاره دیمه اوردینه آنلار قایم وثابتند و نیت کیم بعض عناصر دین  
 آخر غلبه ائسه موجب مرض و مورث علت و عرض اولور کذلک  
 بوطایفه نیک بعضی غلبه ایلسته مزاج عالم خلل پذیر اولور مثلاً اگر خلق  
 سپاهی اولوب ارباب صنایع و تجارت بضایعی آرزولسه و علی هذا القیاس  
 و کذلک بوطایف بعض آخرک علنی ایلسه ینه مؤدی فساد در  
 مثلاً امرا و سپاهیلر تجارت و حرفه اشتغال ایلسه **لر حکایت**  
 اولور که کسری هرگز بعض وزیرانی عرض ایلدی که در یادن تاجر لر  
 کلدی و افر بضایع و جواهر لر و اگر پادشاه ایچون اشتر اولور  
 ینه عالی بهایه صایلوپ و بچندن مبلغ عظیم اولور مقرر در جوابده  
 یازدی که حق جل و علا بره سلطنت و امارت احسان ایدی و بعض  
 رعایا من کسب و تجارت روزی کلدی اگر بر تجارت مشغول اولور  
 سلطنت و امارتی کیم ایلسون و کسب و تجارت اهلی اولانلر ینه مشغول  
 اولسونلر زهار بونک کیم افعال دینه که سنک دفات اصل و نسبه  
 و قباحت جبلت حسبکه دلالت ایدر من بعد بره اعلام اتمیه سن والا  
 عرضه تیغ انتقام اولور سن پس بوجله تحریر اولانندن معلوم اولدی که  
 اشخاص و طوایف مدینه بری برینه تعاون ایتمک کرک و حکما بوقاوی  
 بیان ایدوب عربی عبارت ایلدیمشکر که **فضيلة الفلاحين التعاون**  
**بالاعمال فضيلة التجار التعاون بالاموال فضيلة الملوك**  
**التعاون بالاراء والسياسة فضيلة الاكابر التعاون بالحكم**  
**الحقيقيه ثم هم جميعا يتعاونون على عمارة المدن بالخيرات**  
**والفضائل فقیر ایدرین فضيلة الاجناد والعساكر بخوض الحروب**  
**وحفظ الثغور بوجله دخی الحاق اولنسه و جمدن خارج دکلدر**  
**شرط ثانی اولدکه بوطوایف تکافو و تساوی اوزرینه اولدقدی که**  
 اهل مدینه یرعموما نظر ایدوب هر بری استحقاق و استعدادی قد

رعایت اولنسه و بنی آدم دخی بوا اعتبار ایلدیمشکر **در قسم اول** اولدکه  
 خیر بالطبع اولوب و خیری غیر دخی متعدی اوله علمای شریعت و مشایخ  
 طریقت و عرفای حقیقت کیم بونلار خلاصه افریش و نقاوه عالم  
 و غایه علت ایجاد کارخانه بنی آدم در و مطرح انوار ازل و طمع انظار  
 امیرلی بونلار در و بونلار دهراری و غیر بلر ایللی و ضیافت ایجاد در مرد  
 مهمانخانه عالمدن بونلار مقصود و سایر طفیلی در **بیت**  
 بیا که ما ید لطف کرد کار جهانرا تومیه مانی عالم درین میانه طفیلی  
 و حکما دیمشکر در پادشاه سعید اولدکه علاقه ارتباط و اختلاط  
 بوطایفه ایلد ایلوب مراجعت و مشاوره سن بونلار ایلد قیله بوطایفه  
 سایر طوایفه غالب و حاکم و اقتدا و اقتفاس آنلاره دایم و قایم ایلد که  
 نشاء دولت حقیقی بودر فقیر ایدرین طالب دنیا دینی و حریص جا  
 و مراقب اولان علمای رسوم که آنلاره علماء سوء دیرلر و صوفیه ظاهر  
 آرای که بونلاره متاکله دیرلر بونلار خارج در پس پادشاه حارمه  
 لازم در که صحیح العیار ایلد قلبی وزن و خالص ایلد مغشوش تمیز ایلد  
 کند و یر ملازمت ایدن علمایه حصر نظر و قصر بصر ایتیموب ذوایا و احراق  
 و کج فراغت و کثافت قطع طمع ایدن علمایه طالب و فقیر اولدیمشکر

<b>قطع</b> قل الامیر نصیحة	لا ترک من الخلفیه
ان الفقیه اذا اتى	انوا بکم لا خرفه

و تربیت فضلا اکابر سلاطین و امرا ایچند مرغوبدر مولا ناجلال  
 دوانی فضل ایدر که رکن الدوله حسن بن بویه دیلی که عراق عجم  
 پادشاهی ایدی و ورش شهری تختگاه ایدی و تربیت علما و جمعیت  
 فضلا ایلد ملوک و سلاطین ایچند ممتاز ایدی و اول زمانده  
 کفار و موم اهل اسلامه هجوم ایتشیدی رکن الدوله اکامقابه  
 ایدوب منصور و مظفر اولدی دفعه ثانی ده روم ینه هجوم  
 ایدوب لشکر عراق هزیمت و افراق اوزره اولوب بعضی اسیر اولدیلر



قیصر و قلم اسرانی و کونه کتودوب رنی شهر نندن ابونصر نام بر کسند  
 بولنوب اکا ایتدی سکا بر خبر دیم پادشاه کوز رکن الدوله یانها  
 ایدر می سن ابونصر ایتدی علی الراس والعین پس تکفور ایتدی حسنه  
 دیبه سن که قسطنطینیة شهر نندن اول نیت ایله چیقدم که عراق ولایت  
 خراب ایلیم اما چون سنک سیرت احوالک تفحص ایتدم بیلدم که اقاب  
 دولتک عروج و ممکن امکان اولان سعادت لک حیرت فله خروج ایتک  
 اوزره در بر پادشاه که ندما سی علم و خریف میدان و کاسی فضائی ناس  
 اوله ابو الفضل بن عمید و ابو جعفر حاذن و علی بن قاسم و ابو علی ساقی  
 کئی آنک دولتی تر اید و سعادت قضا و اوزره اولق مقرر در و ارباب  
 دولت و اقباله تعرض مقتضای عقل دکلر و اول سببدن قصد مندن  
 رجوع ایلدم و اول پادشاه که ندما و مصاحب لری اراذل و اصاغ و ضا  
 و مسخر اوله دلیلدر که سهم سعادت دن بی نصیب و کوب دولت  
 و اقبال غریبه فریدر نیت کیم شاعر و مولا ناذانی حکایت  
 ایدر ایتدی که ابتدای ظهور مد سلطان قورقود بن سلطان بایزید  
 خدمتی شهرزاده ایکی مدح ایتدم مقبول طبعی اولوب بی ندما سلک  
 نظم ایتک استدی اول شاده شهرزاده دریا سار ایله تفریح ایچی  
 کشتی سوار اولدق شهرزاده نک بر سازند ندیمی واد آنی بر سر کشاده  
 صندوقه قویرلر رسی مقرر ایله بالایه چکوب دفعه قویویرلر  
 دریا یه دوشوب جامه لری تر و کندوسی زیر وزیر اولور مصراع  
 جامه های کهنه او ترشد و خود ترشد خلاف مضمونی اوزره اظهار  
 تالم و اضطراب و شهرزاده به دشنام بحساب ایدوب شاهزاده قهقهه  
 خند ایدر ندیم ترجمه لرین چیقاروب صوین صیقرا نعام شهر نشا  
 جدید و خشک جامه لر چیقار تکرار سازنی الله الوب صندوقه کیرد  
 دعای نامقبول کبی بر مقدار بالایه چکورد و قضای بد کبی نازل اولوب  
 غرقه آب و مبلول الجسم و الثیاب اولور اول ینه دشنام آغاز

جامه های

و شهرزاده خند قهقهه ایله دهن باز ایدر و آخر هزاره دک کشتی سابر  
 و بوحالت شهرزاده ایله مسح آراسند دایر اولور بن چون بوحالی  
 مشاهده ایلدم بیلدم که پادشاه لر ایچند فایق و تخت سلطنته لایق  
 دکلر اکا خدمت ایدر نکبت خادم و اکا ندیم اولان باله خرم نادم اولور  
 دولته انتظام و ندما متقی اختیار ایتدم فی الواقع بنجم سعادت ریزان و تخت  
 سلطنت آل عثمان آندن کریزان اولدی بزکله لیم اقسام بن آدم بیانه  
**قسم ثانی** آنلار در که کند و لر خیر اوله لر اما خیر لری کند و لر مختصر  
 اولوب آخره متعدی و منتشر اولیه و بوطایفه او کیدن ایچی متاخر  
 که آنلار چهر احوالی حلیه کمال و اکمال ایله حالی اما بونلر کماله متالی  
 اکا لدن خالی در پادشاه بوطایفه بی دخی مرغی و مصالح و حاجت لر بی مقفی  
 ایتک کرک **قسم ثالث** اولدر که بالطبع نه خیر و نه شریر و لوح اسفند  
 ایکی جهتن خارج دن نقش پذیر اوله و پادشاه بوطایفه بی ظل حمایت  
 آسوده ایتد کند صکر تحصیل خیر و کماله تحریص ایلیه امید در که اسفند  
 ضاد دن محفوظ و برکت عانت ایله خیر و کمالدن بهره مند و محفوظ اولور  
**قسم رابع** آنلار در که بالطبع شریر اوله اما شر لری کند و لر مختصر  
 آخر مجاوز و متعدی اولیه و بوطایفه تحقیر و اهانت ایتد کند صکر  
 مواعظ و زواجر و ترغیبات و ترهبات ایله بشارت و انداز ایدر لو که  
 مقتضای طبع لری اولان شردن انابت و داعی خیر نداسنه اجابت ایدر لو  
**قسم خامس** آنلار در که بالطبع شریر و شر لری آخر مجاوز و تأثیر  
 ایدر و بونلار اخس خلایق و اسفل طبقات انام در و طبقه اولی به  
 ضد کامل و تباین تام دیرلر و بونلار دخی نیجه مرتبه اوزره در بعضی  
 که نسبت ایله اعلا سیدر فی الحله طبعندن خروج و درجات خیر  
 عروج ایتک مکانی وارد در آنلاری انواع زجر و تادیب ایله اصلاح  
 و تهذیب ایتک همت ایتک کرک بعضی آخری که امید صلاح و شایسته  
 رایحه نجا حلی یوقدر اگر شری کامل دکلر ایلر آنلار ایله مدار است



ایتمک کرک. و کر شری شامل ایسه ازاله شر لری عقلا و شرعا واجبدر  
 و دفع شر دنی نیجه طریق ایله متصوردر. برسی جسددر. و اول اهل  
 مدینه ایله اختلاطدن منع قلمقددر. ایکنجی سی قیددر. و اول تصرفات  
 بدیندن دخی منع ایتمکدر. اوچنجی سی نفی در و اول سکون مدینه و دخول  
 تمدن ایتمک دن منع قلمقددر. اگر بوا مور ایله شری مندفع اولمسه  
 حکما قتل جایزیدر. دکلیدر. اختلافا یتشالددر. اما اظهار قول بودر که  
 سبب فساد اولان عضو بنی قطع ایتمکله اکثفا ایروب قتلنه اقدام  
 ائمه لر. مثلا قطع ید یا ایله. و لو طینک قطع آلت تناسلی ایله اکثفا  
 ایدر لر. زیرا شرو صند بونکله منتفی و منعدم اولیجی بنیان حقیقی که  
 وجود انسا نیدر. بالکلیه منهدم ایتمک مناسب دکلیدر. مکرر دفع  
 ضرر قتلدن غیر ایله مندفع اولمیه. اول تقدیرجه. آخر الدوا الکلی  
 مضمونیه عمل اولنه. و الحق بوا مورده شریعت حقه ائقفا و آنک  
 حدودند و قوف رسوی ایله اکثفا اولنه که. و من یعتقد حد و الله فقد  
 ظلم نفسه. شرع شریف قتل بیورد و غنه ترقم اولمیه. و لا تأخذکم بهما  
 رافة فی دین الله. و شرع قتل تجویز ایتدوکی برده سیاست و ضبط عملکنند  
 دیواراقت دمایه اقدام اولمیه. و بعضی امرای عصره شیطان تسویل و القا  
 ایدر که بوزمانه شریعت مطهریه ائقفا و طریقه محموده محل حد  
 و زواجری ایله اکثفا اولنورسه اصلاح عالم متعذر اولور. زیرا شری  
 اهل فساد و حرامی. و قطاع الطریق متکثردر. و بوشوی بل باطل و تخیل  
 عاقل اراقة دمایه مشغوف. و توقعات و ظنون ایله تعذیب خلایق  
 ایتمک همتلرین مصروف ایدر لر. و بویصور کاسد و خیال فاسددر. **قطعه**

سیاست بکمان رسم معد لست بود	که تاقیقین نشود خون کس نشاید رخت
هر دیار که حکم از ره کمان باشد	زود زود باید زان دیار کرخت

**حکایت** سلطان سعید نورالدین شهید حضرت علی قدس سره مول  
 شهریه مالک و لیجی آنک جامع کیرین بنا اتمک شروع ایدجک مثلا

عمر نام بر عالم عامل و متقی کامل و اداری. انی امین بنا ایلدی. و آنلار  
 شمدیکی زمان کی عمارات و معابد بناسنه سپاهیلردن. امین بنا اتملردی  
 چون بنا تمام اولدی. بعضی اهالی شهر مثلا زاهد عمر تکلیف ایلدی که  
 پادشاهه انفا ایلیه که بر مقدار سیاست اجرا ایدر که محض قوانین شرعیه ایتمکله  
 اهل فساد طغیان کلمشدر. مثلا عمر ضمن مکتوبن بومعنا ی تحریر ایدجک  
 نورالدین شهید حضرتن جواب کلودر که دین اسلام و ملت بنی مکمل علیه  
 الصلوة والسلام که نورانی اندن لامعدر خاتمه ادیان. و اکمل شرایعدر  
 حاشا که خاتم ادیان که دین خاتمدر. خیرات مجمع. و افضل شریعت  
 استعمالیه شرو و مفساد بالکلیه مرتفع اولمیه. و نص الیوم اکملت  
 لکم دینکم. قاطع. و تخیلات و توقعات غبارین رافع در مثلا عمر خدیج  
 تصور اتمسونکه بوقیر جاده شریعت دانه خردل مقدار یخروج  
 و مضایق قوانین باطله و سیاسات بدعیه یه ذر قدر و لوج ایلیه  
 ان شاء الله تعالی. برکات شریعتله جمیع شرو مرتفع و خیرات و حسنات  
 مجتمع اولور. و ما ذلک علی الله یعز بن. چونکه مکتوب سلطانی مثلا  
 عمر خدمته و اصل اولدی. دایما اوقور اغلا ردی که کورک زاهدک  
 پادشاهه کتابی. و کورک پادشاهک زاهد خطابنی یعنی معناد امر  
 بر عکس اولو ایدی. و علمای کبار که تابع و سیرت حضرت نورالدین  
 شهیدی تحریر ایتشالددر. ابن اثیر بوشامه ابن خلکان کی ائقاف  
 ایتشالددر که اول پادشاه عادلک شریعت مطهریه حسن توسل  
 و فرط اتباع ائمه سی برکاتیلله ممالک محروسه و بلاد مأنوسه سی اول قدر  
 امن و امان ایله مملو. و آیت حفظ و حراست صحیفه روزگار دن اول  
 وجهله متلاو اولدی. که اقاصی کرمستان. و موصل دن حدود صغیر  
 و سرحد رومه و ارنجه برخاتون ضعیفه تن تنها. اموال جزئیة بی ضمتها  
 مسافرت ایتسه. افراد آفرین دن بر احد سر راهنه کلمک. و آندن برجته  
 اخذ ایتمک متصور دکل ایدی. و شرب خمر و فواحش و منکرات



مما لکدن بالکلیه مرفوع. و باج و خراج. و دست نهیب. و تاداج و عاظمی  
 بالتمام مدفوع اولمشیدی. و سلطان صلاح الدین دخی عدالتی که افتد  
 و تقلید ایدوب. عدل و شرعه نام نیکن کتابه کماره روزگارده تخلید  
 ایتشیدی. و علمادیر که بوا یکی پادشاه شریعت پناه که سیرتلی عدل  
 و شرعک مجتبی در. آخر زمان پادشاهلرینه حوجل و علانک حجتی در.  
 زیرا پادشاهلر دیر که فساد عالم و ضلال بی آدم اول مرتبه به وارمشد  
 که اصلاح عالم حد اقتداردن افزون. و رعایت عدالت حیز امکاندن  
 بیرون اولمشدر. نیتیم بعض خلفای بنامیه مروانیه دن **مرویدر** که  
 استدعای عدل و اجرای شرع طلب ایدوب. سیرت خلفای راشدی  
 رضی الله تعالی عنهم ذکر ایدنلر دیر ایدی که سزیکا ابوذر و ابودردا  
 رعیتا و لك بن سیر ابوبکر و عمر کبیر خلیفه اولان. پس حوجل و علا.  
 آخر الزمان. و همچنان فتن بیکرانند طریقت نبویه سالک. و اجرای  
 قوانین عدل و شرع ایفکه مالک یکی پادشاه عدالت دستگاه کتوردی.  
 که آنلار ایله باقی پادشاهلری الزام. و عذر باطللرین اعدام ایددی  
 چون سوق کلام بودایه کلدی. ینه صدد ده رجوع ایدلیم. چون کسینه به  
 بحسب الشرع حد لازم کله. آنی شفقته یا شفاعتله اهل ائمه خونخوار  
 ایدنه دخی قصاص بویله در. اگر ولی مقتول عفو و صلح مقبول کورم  
 قصاص الزام. و حقی ابوبکر دیو حاکمه اقدام ایدر. حضرت خواجه  
 کونین که نبی رؤف و رحیم. و لانتک لعلی خلق عظیم صلی الله تعالی علیه و سلم  
 آنک خلق بزرگوار و مصلحی در. امتینه کمال عفو و رحمت و ستر عیب  
 و ذلت اوزرینه ایدی. **الاحدود** شرعیه ده که بعد الوجوب عصبی  
 و اسقاط ایتکی اصلاح ایز کودن ایدی. **روایت** اولنور که نبی محمدر  
 که قبایل قشیدند. بر خاتون سرقه ذلت. مبتلا اولدی. اشراف  
 قبیله سی عفو و جاسن ایدوب. دیدیلر که بونی حضرت کسه شفاعت ایدر  
 مکر اسامه بن زید که جناب رسالت بناهینک صلی الله علیه و سلم نند

و بنده زاده سی ایدی. و طوق نعمت عتیق بنوی کردن وجودینک قلاعه  
 پس اکا بوشفاعتی تکلیف ایدوب. اول دخی حضرت صلی الله تعالی علیه و سلم  
 ذکر شفاعت ایدیک. غضب عظیم عارض اولوب. قوی متأثر اولدی.  
 و دیدیلر که حق جل و علانک حدنه شفاعتی ایدرین. اول الله حق ایچین  
 که بنی خلقه بعثت ایددی. قیرم فاطمه سرقه ایلسه یدین قطع ایدرین.  
 سزدن اولک کچن امم آنکله هلاک اولدی. که حدی صنعایه اقامت  
 اشرافه رعایت ایدوب. حدی اسقاط ایدرلر ایدی. پس نیتیم طبیب  
 حاذق عضو مضری قطع ایتکی واجب. و مضرتی باقی بدنن ازاله  
 اهم مآرب بیلور. کذلک سلطان عادل دخی واجب القتل اولان  
 مفسدک قتلنی لازم. و ضررینی عباد و بلاددن دفع ایتکدر سعی داغ  
 اید **شرط ثانی** اولدر که طوایف و طبقات مذکور مرابنه تساوی  
 و تکافور رعایت اولنور قدر صکرم قسمت خیرات و اینا مربرات ایتکدر هر  
 برینک استحقاقی و استعدادین رعایت ایلله. و خیرات اوج قسم در سلا  
 و اموال و کرامت. و هر شخصه بواج استحقاقی دکلو نصیب اجرا ایدوب.  
 نقص ایلله که بوکا جور در دیرلر. و زیاده دخی ایلله که غیر جور در. پس  
 شرکای علم و طلب کمالدن بعضی سنه منصب و جاه. و مزید انعام و قصد  
 جهشندن اقران و امثالندن زیاده ایلسه. آنلاره ظلم و جور اولور.  
 بلکه کاهی غلیظ غضبندن طلبلرینه فتور. و اجتهادلرینه قصور کلور.  
 نقصان کماله مؤدی اولور. پس پادشاه صاحب انتباه بو مقام  
 اهتمام ایتک کړک. و رعایتی استحقاقه کوره ایتک کړک. و دیمیکه  
 بو فضل و رعایت قدر استد و کم کسینه به ایدرین. آخرک حق نقص  
 ایلدم نه لازم اولور. کلام ملوک و حکام فضل اخصام. و قسمت  
 انصبا و انعام ایتکدر. عدل فی القضیه و قسمت علی السویه ایتکله  
 مأمورلر در. و مناصب و مراتب تقسیمند شرط استحقاق و استیفاء  
 رعایت اولنور مظلوم و ضلال در. **إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ**



الى اهلها. آية كريمة سند مفسر لذكر اريد بلكه. توزيع مناصب وتوجيه  
 مراتب دخی اهلنه اداسی واجب اولان اما ناندن در. و حدیث نبوی که  
 مَنْ قَلَّدَ اِنْسَانًا عَمَلًا فِی رَعِيَّتِهِ مَنْ هُوَ اَوَّلَى بِهِ مِنْهُ فَقَدْ خَانَ اللَّهَ  
 وَرَسُولَهُ وَجَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ. نص صریح در دلیل عقلی دخی ظاهر در  
 مناصب عالیہ و مراتب سامیہ نا اهللر توجیه. و غیر مستحقین تفویض  
 اولمقدن دین و دولت و ملک و ملته خلل و زلل اولقدن عارض  
 اولور که تدارکی ناممکن و تلافی سی نامیسور اولور. و نظر صائب و فکر  
 و فکر ثاقب دلالت ایدر هر خلل که احوال عالم ظاهر و هر زلل که کار خا  
 نی آدمه صادر اولور. اکثری مناصب نا اهلله توجیه. و نامستحقان  
 مسند امارت و وزارت. و بالین قضا و تدریس و ترفیه اولمقدن  
 اولمشدر. پس پادشاه صاحب اختیار. و وکلاء مسند اخبار اولانلر  
 لازمدر که تفویض مناصب و توجیه مراتب ایتدکن احتیاط کامل و ورع  
 غالب استعمال ایدوب جرعه ارشاد یله انتشا یا متعلق وزیر دستارینه  
 یعطی منیشا اولوب. یا شفاعت باطله قوی ایلله نامه ظلمی که  
 وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ در. انشا اتمیه. و کند و دخی نامستحقه  
 شفاعت مستحق شفاعت. و جاهللم اعانت عالملم اهاندر.  
 و اصحاب تقلید و اختیار اولانلر تنفید شفاعت ایتکه صاحب اقتدار  
 اولانلر اخذ هدایا و تحفایتمکدن بغایت حترار و بر طرف اولق  
 کرک که اخذ هدیه عدل فی القضیه و قسم علی السویه هر کرجع اولور.  
 شعر اذ ادخل الهدیه دار قوم. . . نظایرتا لامانه من کواها.  
 و اصحاب حکومت و ارباب قصا و حکمت اولانلر هدیه رشوت محضدر.  
 و حدیث صحیح در و اولمشدر. هدايا الامر غلول و هدیه آدینی  
 پیشکش قومغیله حله منقلب اولور. بوجه که شرح اولندی تقسیم خیر  
 و کرامانه متعلق اولاندر. و بعد التقسیم خیر فی اصحابند بقیه و کفیه  
 ایتک دخی کرک یعنی هر کسه مستحق اولند و غی خیر و کرامت پادشاه

صاحب عدالت طرفدن و اصل اولقدن صکر بی موجب بدند انتزاع  
 اولمیه. بومرتبه عدالتدن جزودر. و عدالتدن صکر مرتبه احسان  
 و اددن. و احسان اولدر که شخصه مستحق اولدوخی مرتبه دن زیاده احسان  
 اولنه. و حکما ایدر کرکه احسان پادشاه مقادن هیبت کرک. زیرا  
 هیبتدن خالی اولیجک خلقه بطر و غرور. و جسارت و طمع زیاده  
 حاصل اولسه کرک. و طامع اولان کسینه نقد و احسان اولنسه  
 زیاده طلب ایتکدن خالی اولور. و هر کسینه کند و زند اولدوخی مرتبه  
 زیاده فضل و کمال تصور ایتکدن خالی دکلدر. زیرا هر کس نفسنه محبت  
 و عاشقدر. و محبت محبوبک هر فعلی کمال و هر فعلی هر عظیم عدایله  
 بیت عیسم هنر و کمال بدیند. . . خاتم کل و نستر نهماید.  
 و دخی نفسک کند و کماله علی حضوری. و غیرک کماله علی حصول علم  
 حضوری حصولی دن اقوی در. پس کند و کمالی زیاده منکشف  
 اولیجک قوی ظن ایلور. چون کسینه کند و ده کمال قوی تصور ایدر یجک  
 رعایت کامل طلب ایتسه کرک. پس اگر احسان هیبتن مقارن لطف  
 و کرم توام قرواده مصاحبا و لمزیسه. تجاسر اقدام عام سببی ایلد اختلا  
 انتظام و عدم انضباط امور خواص و عوام اولق لازم اولور. و  
 پادشاه رعیتی قوانین عدالتله الزام. و قبول طرق فضیلت ایلد تکلیف  
 و ابرام ایدر. زیرا نیت کیم بدک قوای طبیعتله طبیعتک قوای عقلله در  
 کذلک مدینه نک قوای سیاست ایلد سیاستک قوای حکمت ایلد در.  
 چون حکمت مدینه ده متعارف. و ناموس ربانی ملکه مقتدا اوله.  
 نظام حاصل و نفوس کمال ممکنه و اصل اولور. اما اگر حکمت متروک  
 اوله ناموسه خذلان یتشور. و ناموس مخذول اولیجک زینت  
 و رونق ملک نابدید. و قنله لر ظاهر و رسم مروت مندرس  
 و نعمت نعمته مبدل اولور. **تنبی** اقامت عدل اول وقت متصور  
 اولور. که پادشاه محتجب و ارباب حاجات و ستم دیدر لربت شکوی



و عرض حاجت اید مدو کندن مضطربا و ملیه زیرا بادشاه و رای برده  
تو اید مستتر و احوال رعایا و محایف و مظالم برآیا و استحقاق ارباب  
کمال و اطراف و تغوده اولان احوال اکا و اصل اولی متعذر اولوب  
اشخاص معینه و آحاد معدوده اخبارینه مختصر اولیجک ممکن که آنلار  
دخی غرض نفندن عاری و ملیوب دقایق احوالی کما هو حقه اعلام ایام  
نیجه ارباب فضل و کمال ذوایاده مختفی و نیجه ارباب ظلم و ضلال  
منتشر اوله و اگر هر کون بالذات نظر احوال رعایا و دفع مظالم و محایف  
برایا اید مرسته باری هفته ده یا آید ده بر کون تعیین ایلیه که آنده  
مظلوم و محروم اولانلار دستور و یروب بالذات کلام و شکوی لرین  
اصفا و استماع بیور و ب و مظالم و بلوی لرین دفع و رفع ایلیه و کاسه  
پادشاه لرینک عادی بوایدی که بیلدر بر نیجه معین کونلری و ارایدی  
آنده آشکارا او تور و ب قوی و ضعیف و وضع و شریف کیم اولور  
اذن و یرد لرایدی کلوب بالذات پادشاهه ملاقات و احوالی عرضه  
ایدرایدی حکایت اولور که نورالدین شهید حضرتلرینک و ایل  
ایامند اسد الدین شیرکوب اکبر امرا اولغیله و کلامی رعایا دن اموال  
و ضیاع اخذ و غصب ایتمکدن خالی دکلا لرایدی چون نورالدین شهید  
حضرتنه شکوی یتدیلر دارالعدل نام بر سر ای یا یوب آنده جلوس  
و نظر محایف و مذاهب اربعه نک قضاه و مفتیلرین احضار ایتمک  
عازم اولدی اسد الدین دارالعدل بنا اولغی استماع اید یجک  
تفکر ایلدی که عدل و سیاست نورالدین عالملم معلوم جمله امرا  
و اجناد هیبت و شکو هندن موم اولمشلر و دارالعدل بنا سنه هج  
احتیاج یوقدر مکر بنم ایچون بنا ایدر پس و کلاسنه و مما لیکنه  
احضار ایدوب خطاب ایلدی که نورالدین دارالعدل بنا بیوردی  
غالبایم ایچوندر شویله که بندن شکایت ایدر لر سزدن بریکوزه  
دعوی لازم کله بی تأخیر قتل ایدرین دیوایمان غلاظ ایلدی هریری

خصمانی رضا ایلدیلر دیرلر که نورالدین دارالعدل ده او تور و ب  
هیج مشتکی کلدی و تمام نورالدین زمانده بطلال ایدی و حدیث  
شریفه وارد اولمشلر که فردای قیامت ارباب حکومت احتیاج ایدر  
ارباب حاجات آنلارده و اصل اوله مد و غندن ارتوق عتاب و عقاب  
کور میله و دخی بیور مشلر که هر کسینه که امور مسلیندن بر امر اکا  
مفوض اوله و اول قیوسی سدا ایدوب مظلوملر و محتاجلر اکا و اصل  
اولیه حو جل و علایه غایت احتیاجی زمانده رحمت قیوسی سدا و حقت  
رحمت عام و کرم تامنه و اصل اولیه و پادشاه صاحب انتباه اولانه  
ثقات رجال و عدول اهل فضل و کمال دن نیجه مخبر صادق و منزه اخبار  
کرت که رعایا سنک احوالی معلوم صنعفادن کسینه مظلوم و فضیلت  
هیج احد تربیتدن محروم اولیه حکایت اولور که چون عهد خلافت  
ابو جعفر منصوره ایرشدی ایتدی بن غایت محتاجن دورت طایفه  
آنلار کیملردر یا امیر المؤمنین دیدیلر ایتدی بری وزیر صالح در که  
نسیان ایدر سم ندکیر اگر ذکر ایدر هم معاون و ظهیر اوله ایکنی سی  
کاتب حاذق در که احوالی صحت و سداد اوزره تحریر ایدر و آجی سی حاجب  
معتد در که مظلوملری بکا ایصال ایلیه و دخی سی کلیمک سکوت  
ایلدی اول ندر یا امیر المؤمنین دیمک آه آه دیوب اول مخبر صادق  
که احوال عساکر و رعایا و اطراف مملکتده اولان قضایای بکا صحت  
انبا و اعلام ایدر که مظلوم و ظالمک فرقه عارف و امین و خایناک  
تمیزنه واقف و لام دیدی خلفای عباسیه زمانده هر شهره بر کسینه  
اولوردی اکا صاحب البرید لر ایدی علوفه سنیه سی اولوردی اول  
ناحیه ده احوال حکام و رعایا و حوادث قضایا دن نه واقع اولسه  
جزوی و کلی بلا توقف اعلام ایدردی و سلاطین قدما و خلفادن  
شها متله موصوف و ضبط سیاست ایله معروف اولانلار استعلام  
احوال ممالکه اهتمام تام و اعتنای مالاکلام ایدر لر دی و بوم نه نیجه



خزاین صرفا یدر لر ایدی **حکایت** اولنور که مأموز خلیفه نذ بغداد  
کند ویر نهانی خجایر شد و دردی یوز کمسنه سی واری ایدی و هر برنیک  
عظیم علوفه لری واری ایدی و ارکان دولت انلاری بیلر لر ایدی  
بوسببیه مملکتی بر وجهله ضبط ایتشیدی که ممکن دکل ایدی آکا غیر  
واقع قضیه عرض اولنه برکون واسطه عسکر لر نذ بر کمسنه رکابنه  
رقعه صوفی بشار و غلوم و اردر خادم درگاه و جندی و سپاه  
اولغه لایق اولدیلر و آنلارک مؤنت و معاشلر نذ عاجزم هر برینه  
علوفه و جرایه معین یورلق رجا ایدرین دیچیک مزبور ی کتوردوب  
بن سنی بیلرین صافورین سنک اوج او غلویک ایکی قیزک و اردر هر  
بر سنک سنی شوقدیز دیوبیان ایدوب مزبور غشی عارض اولدی  
و معتضد که خلفای عباسیه نذ شهرامت و شجاعت و فراست و کیاست  
ممتاز لر نذر بو خصوصه عجیب فعللری و اردر بعضی مسعودی  
مروج الذهب نام کتابند ایراد ایتشدر تفصیلی تطویل مودی اولو  
واحوال دشمنی دخی بلیک پادشاهه مهم عظیمدر و نیجه پادشاهلر  
دشمن احوال بیلماک سببی ایله تاج و تختی بر باد اولدی و دشمنک  
طرق مکاید و آرای خفیه سنی مطلع اولوب کند و فکر و رأینی کم ایلیه  
و ابو مسلم خراسانی که دولت مروانیه ی ثابت اساس و رفعت و علو  
فرقی فرقدینه ممان ایدی زیروز بر ایدوب آل عباسی که غول و انواده  
ایدیلر مسند خلافته کچوردی خرم و غرم ایله موصوف و کتمان سر  
و اطلاع سر خصم ایله معروف ایدی نکه کم دیشدر **شعر**

بَلَّغْتَ لِرَأْيِي وَالْكِتْمَانَ مَا عَجَزْتَ	عَنْهُ مُلُوكُ بَنِي مُرْوَانَ إِذْ خَسِدُوا
مَا زِلْتُ أَسْعَى بِجَهْدِي فِي دِمَارِهِمْ	وَالْقَوْمُ بِالشَّامِ ضَرْحِي طَالَ مَا رَقِدُوا
حَقَّ ضَرْبُهُمْ بِالسَّيْفِ فَأَنْتَبَهُوْا	مِنْ نَوْمَةٍ لَمْ يَمَيُّوا قَبْلَهُمْ أَحَدٌ
وَمَنْ رَعَى عَمَّا فِي أَرْضِ مَسْبَعَةٍ	فَنَامَ عَنْهُ نَوَى دَعَاهُ الْأَسَدُ

و بالجمله ضعف و قلت دشمنه مغرور اوله نك مضرتی بجد و بو خطا

مسلوب و منكوب و لش ملوك و امرای عدد **حکایت** اولنور که  
چون معتضد خلیفه زمانند قرامطه خروج ایلدی معتضد عباس نام  
قایدی فرق بلیک مقداری عسکر ایلد و فعلری ایچون کوندردی **حکایت**  
ایدر لکه قرامطه یدی یوز کمسنه ایدی غایت قلت و ذلت لر نذ غلبه  
حکم ایدوب خلیفه یه بلیک بشارت کوندردی چون ملاقات اولدی  
قرامطه بندلار و احواله یکدل اولشلر ایدی عسکر بغداد تن پرورد و سایشین  
اولشلر ایدی هجوم و حمله قرامطه دن منزه اولوب اکثری قتل و عیب  
اسیر اولدی بغداد صبح بلیک بشارت یهوده که عباس کوندرمشیدی  
واصل اولوب بعد الظهر خبر انهرام داخل اولدی غرور عباس سببی ایله  
دین اسلامه و هن عظیم طاری اولوب قرامطه نك احوالی غلبه اوزرینه  
جاری اولدی چون دشمنه آثار غرور کوره سن غنیمت بیلوب اسباب  
ظفر دن عذایلیوب تواضع و مسکنی زیاده ایدوب تذلل و تأمل ایله  
درگاه و هاب مطلق دن فتح و نصرت طلب ایلیه **بیت**

بجنگ دشمن اگر نیست یاورم کس غرور دشمن دون یار و یاورم کس  
و سلاطین ماضیه که بری بری ایله جنگ و قتال ایتشلر ایدی احوالری  
ملاحظه اولنسه و حکایتلر افواه روات و بطون توار یچدن مطالعه  
قلندسه معلوم اولور که هر پادشاه که غروری پیشه قلمشدر و غلبه دشمن  
بیاندیشه اولشدر نکل و لوی دولتی مرتفع ایسه ینه منكوب و نه قدر  
اسباب شوکتی مجتمع ایسه ینه مغلوب اولشدر و هر پادشاه صاحب  
که دامن تذلل ایله دست تشبثی قوی و کند و سنی عاجز مطلق و قدرت  
و نصرتی محض عطای حق و لوق طریقته مستوی ایلیه سنه الله تعالی بودر  
و لن تجد لسنة الله تبدیلا که نه قدر شب ضعف و قلت مبتلا ایسه  
بالآخر صبح غلبه سی تبسم و پرچم پرخم توغندن رواج نصرت  
تبسم ایدر حتی دیندن بیکانه و شمع ضلالت پر وانه ایسه دخی بو معنی  
مقرر و محقق **حکایت** اولنور که مغول پادشاهی چنگیز خان



که اکثر ممالک ربع مسکونی قهرا یله تخریب و شراده شرغلبه و استیلا سی  
حد و مشرق دن سرحد مغربه قریب و لمشدن هر پادشاهه که مکتوب  
یازسه کند و یہ تعریفات و القاب و طوطی کلمات تحریف و ادها  
ایتمزدی همان بوقدر یازد ایدی که جنکین خاندن فلان پادشاهه اگر  
ایل و لور سکوز مالکزه و جانکزه امان و اگر باغی و لور سکوز عاقبت  
نه اولاجنی بزلمرز آئی قدیم تگری بیلور چون افاضل کلانند کوردی  
که قدرت و قوت و غلبه و نصرتدن ینه و اصل اولدی ایسه بوخی متوکلا  
و کلمه متذللانند و اصل اولدی و الله تعالی علم و تیموردنی هر پادی  
که جنک ایچون صفر آراسته و میمنه و میسر پیراسته اولسه  
میدان ایچند آتدن اینوب سجاده بر اقدروب خاک اوزره نیجه  
رکعت نماز قیلوب رخسارینی خاکه سوروب کند و یی حقیر و بیچاره کورد  
گریه و نیاز ایلله درگاه چاده سازدن فتح و نصرت استردی و ریخ خاکله  
آته سوار اولور ایدی کانه و العلم عند الله تعالی بوقدر حرب  
و وقایع منظر و منصور اولدونی بوسبب ندر بیت **لنشد**  
برخی سوبلیه بن دکلیسک دور **اولر** هر که مغرور اوله البته او منصور  
پس پادشاه عاقل اولانه لازم دد که دیدن کار دیندن اشک تضرعی  
نهانی ریزان و پلنک و بر و نصرت غروردن دایما کریزان اوله **لنشد**  
صودر سک چاده مغرور اولما مقدر **کنار خیردن دور اولما مقدر**  
و غرور اولدوغنک بر علامتی اولد که پادشاه موجب قوی و سبب  
ضروری و نیجه حرب و قتال و جنک و جداله بادی اولیه زیرا کار  
حرب و قتال پر خطر و عواقب جنک دیدن ادر اکن پوشید ترد که  
کم من فئته قلیله غلبت فئته کثیره **ادنی سبب ایلله عساکر جرار**  
منهزم اولق و عد دیسر بر بهانه ایلله دریاکی لشکر غالب اولق و جوق  
واقع افلشدن پس اگر ضرورت ایجاب ایلله خالی دکل که کند و بادی اولق  
واقع اوله یا خود خصمی بادی کند و سی آئی دافع اوله اگر بادی کند و ینه

دنهار غرضی مجرده توسیع دایره مملکت و تحصیل مال و اسیر شهرت و ملیه  
بلکه اعلاء کلمه الله و اعزاز دین و دفع دفع کفار و ملحدین اوله چون  
نیستی تصحیح و داعیه خیری غرض دنیوی بر ترجیح ایلیه پس شرایط حرم  
و احتیاطی رعایت و اطراف و جوانی حفظ و حمایت یدوب فضل حق توکل  
و مدد دار و اح طیبه دن توکل یدوب شروع اید و مادام که عسکرند  
تفرق کله و ذو هوایق فهم اید حرب و قتاله اقدام اتمیه که بونک کی عسکر  
دشمنه ملاقات ایتمک ایکی دشمن آراسته دو شمشیر اگر بادی خصم ایسه  
کند و ده مغلوبیت فهم ایدر سه عرض صلح ایلیه قبول ایدر سه تم المرام  
والا توکل حق یدوب محاربه بر اقدام که خصمک رد صلح ایتدنی غرورند  
اولوب شوم و عاقبت مغلوبیت ایلله موسوم اولور و پادشاه بنفسه  
عرضه کار زاده کیر میه و مبارزه و محاربه ایتدیه زیرا عسکرک نصفی هلاک  
اولسه منهزم اولما مقدر پادشاهک وجود ینه ضرر کلسه جمله  
عرضه تلف و لوق مقرر در پس بنفسه جنک اقدام تهور و جنون در  
اظهار شجاعت همان قلب کا عسکرده بی اضطراب طور سون و وقتند  
عساکری حمله و هجوم ایتد رسون و عسکر دن اول فرار و انفرامه مایل  
اولسون بو مرتبه پادشاهلری کمال شجاعتدر زیرا جمله افراد دشمن  
ذات پادشاهک اضران طالب و قتل و اسیر و اغیردر پس آنک  
مقامند قراری تمام شجاعتنددر سکران کتایند **روایت** ایلر که  
پادشاهن ابوالحسن المرنی سلطان مغرب شجاع کرد و فارس علی مقدس  
نیجه دفعه محاربه ده بنفسه حومه هیجاصه و مضیق تنک و غایه کیرد  
شمشیر بر افکن و کرز مبارز شکن ایلله صفوف دشمنی خرق و نیجه مبارز  
خون کلکونه غرق ایدوب ینه زیر سایه علم جهان آراسته کلور ایدی  
اما اول زمانک پادشاهلری آنک بو فعلی مذموم کند و یی حرق تهور  
موسوم عتایدلر ایدی حق آنلار الله در خواجه نصیر ایدر بواصل  
پادشاه ظفر دخی بولور سه بی هیبتک لهمتندن سالم و مهابت و وقار ایلله



غانم اوله من و دشمن او ایل ظهورند ضعیف و قلیل اولدوغنه مغرور  
اولوب ترک حزم و احتیاط اتمه **شعر**

لَا تَحْقِرَنَّ ضَعِيفًا لَّانْ جَانِبَهُ فَلْيَذْ بَابَهُ فِي الْخَرْجِ الْمُدَّيْدِ	وَأَنْ تَرَاهُ ضَعِيفًا بَطْشًا وَجَلْدًا تَنَالُ مَا قَصَّرَتْ عَنْهُ يَدُ الْأَسَدِ
قطعہ دانی کہ چه گفت زال بارستم کرد دیدیم بسی آب ز سر چشمه خورد	دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد چون بیشتر آمد شتر و بار بر د

**حکایت** اولنورد که چون ابو مسلم خراسانی خراسان دن خروج ایلدی  
اشباع و اتباع آل عباس که علم و لباسلری سیاه اولغیله مستوره شمیم  
اولنوردی خراسان دن جوش ایفکه باشلادی نصر ستیاری که مروان بن حجاج  
جانبندن والی خراسان ایدی قوت خصمی ملاحظه ایدوب مروان استغاث  
مکتوبلری کوندردی بر مکتوبک ایچنده بواباتی درج ایلدی **شعر**

أَرَى خَلَلَ الرَّمَادِ وَمِیْضَ نَارٍ فَإِنْ كُنْ يُظِلُّهَا عَقْلًا قَوْمٍ	وَيُوشِكُ أَنْ يَكُونَ لَهُ ضِرَامٌ يَكُونُ وَقُودُهَا جَنَّتْ وَهَامٌ
أَقُولُ مِنَ التَّعَجُّبِ كَيْتَ شِعْرِي أَلَيْقَاطُ أُمِّيَّةٍ أَمْ نِيَامٌ	

مروان مہمات آخره مشتغل اولدوغندن مکاتب نصر جواب وارسال  
مدد ایفکه قادر اوله مزایدی بواباتی استماع ایدیک نصر سرزنش  
ایدوب بزاول وقت نایم اولدق که نصری خراسانده قایم ایلدک دیو  
اهانت ایدوب نصر امداد و اعانت ایلدی چون نصر کوردی کہ  
مقاومت عسکر ابوالمسلم حیز اقتدارندن بیرون الکفر ارمالایط  
من سنی المرسلین دیوب محزون و کربان ترک ولایت خراسان ایدوب  
چون واصل ملک ری اولدی غموم و اخزانندن ماصدق لاهی اولوب  
اندر دفن اولندی بعد ابوالمسلم عساکر مشرق و رجال خراسان ایلہ  
عزیمت اخذ عراق و شام ایلدی مروان بیلدی کہ طوفان بلا متلاطم  
الأمواج و ابطال و شجعان خراسان متراکم الافواج ایرشدی ناچار عساکر  
دمشق و قحطان و بقیة هوا داران بنی امیة و مروانی جمع ایدوب ابوالمسلم

قار شو جیقیدی عراق عربدن نهر زاب کنارنده ملاقات عسکر بنی واقع  
اولدی علماء تاریخ و اخبار ایدیلر اگر چه مروان شجاعت و شهامت  
و عزم و خرم و رأی و تدبیرده سلاطینک فایق لزدن ایدی اما دولت  
مروانیة نک ساقه سندن کلوب دولتی انقلاب یوز طومش ایدی و زمان  
عادتی اوزره ویرد و کئی ینہ آلمغه باشلادی **مصراع**

وَأَنْ دَابَّرَتْ رَا حَةً فَقَدْ السَّلَاسِلَا كُوشُشُ فَايْدُ ویرمیدی و سبی و مردن  
مفید اولمادی اساس دولتی منهدم و عساکری منہزم اولوب اول صغیر  
شامه شامدن مصر کریزان اولوب عساکر عباسیة دربی اولوب  
دیار مصرده ابو صیر نام قریرده اسیر ایدوب تسیر ایتدیلر **حکایت**  
ایدیلر کہ مروان بونہ قریردر دیکجک بو صیر دیدیلر و الی الله الصیر  
دیدی اگر بنفسه حرب متوجه اولیوب عسکر کوندیرمک استرسه  
سر عسکر ایتدی کسسه ده اوج صفت موجود اوله اول شجاع باسل  
و بہادر پردل اولوب ضیت شجاعی طرف عالمه شایع و منتشر اولمش  
اوله کہ صفت شجاعندن غیری صیدی فی شایع و مشهور و قلوبا غذا  
متمکن و مرکوز اوله نک دخی نفی عظیم در ایکنی رأی صایب و فکر  
ناقبایله معروف استعمال خدع و مکایدا ایتکله موصوف اوله اوچینی  
مشاهد حروب و مزاوله وقایع ایتش کسسه اولوب نیجه دفعه  
اشعة شمشیر و سنان مغفر شری اوزره بر تواقفی و کرز و کوبال و  
جان سکا ایلہ معرکه آرا و صف شکن اولمش اوله **نظم**

بکارهای کران مرد کار دیده قر	کہ شیر شریزه در دارد بریر خم کند
جوان اگر چه قوی جسم و پیلان باشد	بچنک دشمنش از هول کسلدینو
مصافی پیش نبرد آزموده معلومت	چنانکہ مسئلہ شرع پیش نشنند

در دخی شدت و محنته صابر کسسه اولوب ادنی تفرقه و الم ایلہ جوع  
و فزع ایدر کسسه اولیہ **حکایت** اولنورد کہ نصر بن احمد سامانی  
امرا سندن امیر ابو علی نام کسسه بی سردار ایدوب بر حربہ ارسال ایتک

فان  
دشمن



استیجك بعض وصایا سیار شایسته چون خدمت شویله  
 آیله شویله آیله دیر آیتک امیر ابوعلی نك چهر سی منقبض اولوردی  
 چیتوب کند کند صکر پادشاه سبب نقیض صورچك معلوم اولدی  
 که اول حین ده امیر ابوعلی نك موزه سنه عقرب کیرمش. و اون سکر  
 دفعه نیش اورمش سلطان بومرته تحلنه تعجب ایدوب تکرار دعوت  
 ایدوب بومرته صبر خلاف مقتضای عقل ایدی دیوب امیر ابی علی زمین  
 بوس ایلدی که پادشاه روی زمین بویند سنی محاربت اعداء دولته  
 نازد ایدوب شرف خطابی ایله مشرف ایلدی. اگر بویند هنوز شریفین  
 بر عقرب نیشه سنه صبر ایتوب سعادت مخاطبه سنی قطع ایلسه حرب  
 و قتال دشمن ایدر کن جرع تیغ و سنان. و ضرب کور و کوباله نیجه صبر  
 ایلسه کرك دیدی. پادشاه تحسین و آفرین ایدوب صلوات سنیه دن  
 بهره مند و عطیات جزیه ایله ارجمند ایدوب پایه عزت رفیع و منصب  
 و مقام بلند و منبع ایلدی. و جوانان نوخاسته که ناز و نعم ایلرورد  
 اولمشلرد. آنلاری سر عسکر کل بلکه عسکرده داخل قلمیه. زیرا اهل  
 تنقذن اخطار و شداید ده خیر کلمه. و ناز پرورده لر بارهتی منزل

مقصوده ایرشدن لر بیت	ناز پرورد تنغم نبرد راه بدو
عاشقی شیو رندان بلاکش باشد	کتاب تاجید حکایت ایلر که

معزالدوله دیلمینک بر غلام بدیع الحال لطیف الاعتدالی وارا ایدی  
 که چون چمن حسن و لطافت سبز نورسید. و کلین لطف و ملاحت  
 کل نازه دمید ایدی معزالدوله آنک جام محبتند نیم مست و آشوب  
 طر سندن ملک وجودی پرچین و شکست ایدی غایت محبتند آنی  
 سر عسکر ایدوب آل عمدان بکرنیک برسی ایله محاربه ایچون ارسال ایلدی  
 وزیر فاضل ابو محمد هلتی نك قاید عسکر اولماسنی درونندن صواب  
 کورمز ایدی و دیر ایدی که بو پس اسباب عشق و هوادندز آل تاجك  
 و وغادن دکلد. و بوقطعه بی نك حقن نظم ایتشیدی شعر

طفل یوق الماء فی وجناته و یوق عوده. و یکا دم شبه العذارا. ان تبدو  
 ناطو بعقد خصر. سیفا و منطقة ثوب. جعلوه قاید عسکر. فضل الرعیل  
**آوی** ایدر که عاقبة الامر هلتی اشارت ایدوکی وجه اوزره جایکیر  
 اولوب عسکر شکسته و سر عسکر اسیر اولدی. و مادامکه حیل و تدبیر  
 تفریق عسکر دشمن و دفع شرعد و ممکن اوله. حرب و قتاله مباشرت اولمیه  
 ارد شیر با بکان ایدردی که تازیانه کفایت ایدوکی یرده عصا استعمال  
 اولمیه. و عصایت و کی محله شمشیر و تیراله آلمیه. و جمله دن عاجز  
 اولیجك حرب اقدام اوله. که حرب علاجات کي کورد. و کي آخر الدواد  
 و حروب استعمال حیل و کید جایزد حدیث شریفه الحرب خدعة  
 و ترکی کویلدیر لکه. آنک اون طقوزی حیل در. و جناب رسالت  
 پناهی صلی الله علیه و سلم بر جانیه غزاه قصدا ایلسه لر آخر جانی اهام بیورد  
 و مقصود شریفلری نصیح بیورمز لیدی. مکر تبوک غزاسند تصریح  
 بیوردیلر که سفر درود راز. و خلق بی آلت و جهاز ایدیلر. اصحاب کرام

تای نام استونلر ایچون آنده بصریح بیوردیلر. **بیت**  
 سکندر که با شرقیان حرب داشت. شذیدم در خیمه در غرب داشت  
 و استعمال حیل ده تیمور لنگ عجبایدن ایدی **بن عرب شاه** ایدر که  
 بر جانیه قصد سفر ایلسه. اول بار عام و جانفوی عظیم سردار لری  
 میر هزاره و میر صد لری جمع ایدوب مشورت ایله بر جانی مقر ایدیلر  
 بعد آنلار طاعیلوب خواص امرایی که ارکان فساد و اوتاد خیمه بغی  
 و عناد ایدیلر. سیف الدین ابن ملک عباس برندق. و آنلارک امثالی  
 خلوت خاصده آخر جانی مزجج. و اول طرفه غریبی نصیح ایدوب  
 هر برسی خیمه سنه کلوب خواصنه اخبار ایدوب علی الصباح اول جانیه  
 بر مقدار مسافه متوجه اولوب. اوردوده اولان جواسیس اطراف  
 هر بری مخد و ملینه فلان جانیه متوجه اولدی. حتی بر مقدار مسافه  
 اول جانیه بیله کتدم دیو خبر و یروپ تمام آسوده و فارغ اولورلایدی

ای



بوطرفه بقدر ضرورت اول جانبند دو نوب مرادی اولان طرفه که هیچ  
 آفرین خبر دارد کل ایدی ایلغار ایدوب خواب استراحتند یا تودک  
 یتشوب قتل و اسیر و غارت هر نه که مرادیدر ایقاع ایدر ایدی  
 مسلمانلر کریان و کندوسی خندان و جمله ارباب عقول انگشت در دند  
 اولور لرایدی اگر لشکر دشمن اینور اولور سه تدبیر ایلک کند و عسکرین  
 کثیر کو ستر مک حیل سن ایدر ایدی **حکایت** اولور که تیمور اوایل  
 ظهورند هنوز اوج یوز کمسنه جمع ایتشیدی خصمنک اون بیکد  
 زیاده عسکری و ارایدی بر صحرا و قریب و لیجی تیمور امر ایلدی که  
 هر سوار اینه ایکی شاخ عظیم آلوب ایکی طرفندن سودیوب کید  
 پس غبار عظیم پیدا اولیجک خصم ظن ایلدی که غبار عادت اوزد  
 شتم اسبدن مرتفع و تیمور قشده عسکر عظیم مجتمع اولمش اوله  
 مقابله یه اقدام ایدر میوب تیمور لنک خلاص اولور دی **حکایت**  
 اولور که بر پادشاهک عسکری خصمندن قلیل ایدی فراتدن عبور  
 ایدر جکی کچه عسکرینه امر ایلدی که سرکین آتلی بی تویر لرینه آتلی  
 علی الصباح فراتدن کچر اکی فراتد دو که لر معسکر خصم اسفل مجرای  
 فراتد ایدی چون سرکین فرات ایل واصل اولدی اندیشه ایلدی که  
 بر عسکر که فراتدن عبور ایدر کین اسبلری سرکینی براز اولغیلده بوقد  
 سرکین واصل اوله حد دن بیرون و عددن آفرندن اولوق کرک  
 بوخوفله مقابله دن مصالحه یه میل ایدوب پادشاه قلیل العسکر  
 نجات بولدی اما خصمک عسکری قلیل اولغیلده کویزان اولوب  
 آله کلمک ضرری مندفع اولماسه تدبیر ایدوب عسکری قلیل اکلوق  
 کرک که اقدام مقابله ایدوب مرغ وار دام بلایه گرفتار نیته کیم  
**حکایت** اولور که افتخار آل عثمان مرحوم سلطان سلیم خان  
 آنار الله تعالی برهان و الی عجم شاه اسمعیل ایلده محاربه قصد ایدر  
 شاه اسمعیل دامن فراره تشبث ایتک خوفندن مکاتب طعن آمیز

غیرت انکیز ارسال ایدوب دیر ایدی که پادشاهلرک مملکتلری عرو  
 حرم حاصلری بکیدی بیجه زماندر که عساکر منصوره آند تصرف  
 ایدر لر سنک وجود کندن اثر پیدا دکل اگر خوفک کثرت عساکر نصرت  
 مآثر دن ایسه آنک دفعی ایچون فرق بیک دن زیاده مبارز بیزوز  
 افرازا و لنوب قیصریه ایلده سیواس مایینده اقامت امر اولمشدر  
 خصمه ارخای عنان بوندن ارتوق بیجه اولور و بومرتبه دن صکره مید  
 کارزاده کله فرسک آزلک آدی من بعد حرام محضدر بونک امثالی  
 کلماتیله ملاقاته اقدام ایتدور و جالدران نام صحرا و آل عثمان  
 غازیلرندن اول باده فی نوش ایلدی که کاسه ممت نوش ایدجی  
 خمار افراندن خلاص بولدی پس حیلده جایزددر اما غدر جایزد کلدن  
 غدر اولدر که بر پادشاه بر پادشاهه یابر طایفه یه امان و بر مشکی  
 علی الغضله انلاری هلاک ایلدی اما صلح ایتدوکی کفر یه تنبیه ایدو  
 ایشته بن صلیح یوزدم حاضر اولسونلر دینه بوغدر کلدن جایزد  
 بلکه واجیدر زیرا پادشاه اسلامه اول کفار ایلده تمام ضرورت اولما  
 صلح جایزد کلدن اما ضرورت اولسه جایزددر اما اسلام پادشاهلر  
 بری بری ایلده صلح مناسب بلکه واجیدر پس خصم صلحه راضی  
 اولیجک عناد راغن قالدیسه بلکه صلحه مایل و متوسطلر تدریه قابل اوله

منشی جو شمشیر بیکار برداشتی	نکهدار پنهان ره آشتی
که لشکر شکوهان مغر شگفتا	لهان صلح جستند و بیدامضا

و کفار ایلده بحسب الضروره و لان جتحو للسلام فاجتخ لها مقتضای  
 صلح ایتش اولسه ضرورت مندفع اولیجک بند و رجوع وینه غزا  
 و جهاده شروع ایتک کرک نیته کیم آیه کریمه ده فانیذ الهم علی سوائ  
 اندر منشی در و پادشاه دیار کفار لیثی فتح ایتک اقتدار اولیجک  
 ترک واهمال مرخص کلدن خصوصاً شول بلاد بر دغه رایت اسلام  
 آند منصوب و نسبت دین محمد علیه الصلو و السلام ایلده منسوب



اولش اوله. قبريس جزير سي. وصفلي جزير سي کي که چچيليه ديمکله  
 مشهور دره. وديار اندلس کي. وجزير قبريس معاويه نماشند فتح اولنو  
 پنجه زمان دار اسلام اولمشدر. وصحابه وتابعين دن پنجه ساداتک  
 مزار شرقي آند در. جمله دن انش رضی الله تعالی عنه حضرت بلال  
 خاله سي اتم حرام که جناب رسالت پناهي صلی الله تعالی علیه وسلم  
 برکون آنک خانه سنده خواب وحي آمين وار مشيدى تبسم ايدرك  
 اول خواب سعادت مآبدن بيدار اوليجک. اتم حرام يار رسول الله  
 هميشه تبسمدن خالي اوليه سن سبب تبسم نذر ديوسؤال ايديجک.  
 نبوت نصاب جناب رسالت پناهي عليه الصلوة والسلام. بيورد يلر  
 اتم حرام امتقدن برطايغه کوردن تخت و زره پادشاهلر کي کيلر  
 بينوب کفار غراسنه کند يلر. اتم حرام يار رسول الله دعا ايله بن آلار دن  
 اولين کان جود و مروت سيد يارکا. نبوت صلی الله تعالی علیه وسلم  
 الْقَسَمَ أَجْعَلُهَا مِنْهُمْ دِيُوْرًا بِيُوْرَدِي. زمان معاويه دره. اتم حرام زوي  
 غزاي قبريس ايچون کيلر بينوب کند يلر. کيلر دن چيقوب قبريس.  
 کيدر ايکن آندن دوشوب شهيدا ولدی مزارى ندره. و سلاطين  
 مصر دن اشرف تا قار سنه ثمان وعشرين و ثمان مائة ده تکرار عسکر  
 کوندروب قبريسي فتح ايلدي. وامور حرب کين استعمال ايتمک کرک.  
 وکين خصم و شينخوندن احتراز ايتک. خصوصاً دار الحربه و پادشا  
 خيمه سني حفظ ايتمکد مسالغه ايتمک کرک. وبي دستور عسکر کوجيکي  
 بغايت منع ايتمک کرک. وخيمه سنه هجوم ايتمکله هلاک اولمش پادشاهلر  
 بري مسترشد خليفه عباسي دره. مراغه کربنده خيمه سنه قرامطه دن  
 برطايغه هجوم ايدوب شهيدا اولد يلر. وسلطان شهاب الدين محمد بن سام  
 غوري درکه هند غزاي عظيم ايدوب منصور و مظفر عساکر  
 بيشمار ايله کلورکن نماز مغربي ادا ايتد کدن صکر سجاده سي اوزرند  
 حجابدن غفلت المغيله. بعض مفسد حراي کردن برطايغه هجوم ايدوب

شهر

شهيدا ايلد يلر. وعسکري دستور کتمکدن شهيدا اولان مغرب پادشاهی  
 يعقوب بن عبد المؤمن که علمای خواصدن ايدى بي دستور کوجوب نهری  
 کجوب عسکر آني دستور ايله کچر خيال ايدوب اکثری نهری کجوب فرنک  
 فرصت بولوب معسکري باصوب ياننده اولان خواص محکم جنگ ايدوب  
 سلطان مجروح اولوب بعد زمان وفات ايلدي. پس حذر و احتياط ترک

اولئامو کرک	مثنوی
يَزْکَ هَمَّجُوْدِيُوَارْ لَشْکَرْ کَاسْتْ	حد در کار مردان کا را که است
برهنه نخسبد چودرخانه زن	بخيمه درون مرد شمشير زن.
	وعسکري بخشش و صلاحات ايله مراعات

ايتمک کرک خصوصاً حرب و قتال زمانده لوازم دند **حکایت** اولنور که  
 سلطان مراد رحمه الله عليه بر قلعه يه دوشوب صبح فتح ظهور ايتمکد.  
 اکليچک شاهين لالايه که خواص امرادن ايدى سلطان لالابو قلعه  
 نه خوش فتح اولندي ديچک سلطان آبا واجدارک قلعه يه دوشولسه  
 يغادر ديوندا ايدلر ايدى في الحال فتح اولور ايدى ديمش. سلطان آيله  
 ايتمش قلعه اول کون فتح اولمش. زيرا اکثر نفوس متاع دنيا يه رغب  
 و مال غنيمته ثواب آخرتدن آرتوق طالب در. اما بوندا اولنوب عسکر  
 جدله بندلار و اح ايدوب فتح اولند قند صکر خزائنه مهران و غار ايدى  
 محروم ايليه که طبعلري شکسته اولوب بر قلعه ده دفي جد بليغ ايتلر  
 و اهل تيمارک وعسکرک اولادينه با ياسي تيماريني و علوفه سني توزع ايتمک  
 کرک خصوصاً عساکر احتياج غالب اوله. و چون پادشاهلر خطا ايدوب  
 محضاً خزينه دارلغي مهم مملکت ظن ايدوب مالی سپاهيدن دريغ  
 ايلد يلر. وقت حاجتد سپاهی يا ضعيف حالندن يا غضب قطع  
 مالندن تکاسل و اهمال ايدوب پادشاه تلف و خزينه دشمن الله کيردي  
**بيت** سپاهی که خوشدل نباشد زشاه. حدود ولايت ندارد نکاه.  
 و چون فتح تمام روزی و مليه عسکري نهب و غارتدن منع ايليه و بونعک  
 مقدمانی قبل الملاقات محکم اولمش کرک. والا اول حين ده طايغه



بر حرص و آزی مال و جھاد دن منع و احتراز ایتد رمك متعذر در خصوص  
 عسکر طبع تانار و اتراك و غدار دن او باش هر جا آتش انجا باش اوله  
 اما قبل الحرب پادشاهك سیاستی معلوم و سیاستی مقرر و مجرم اولیك  
 اول حین ده صبر اید لر و دخی پادشاهك دشمن دن بی موجب قوی  
 فرار اید نه عظیم سیاستی مقرر کرک که ادنی بهانه ایله راه فرار اختیار  
 ایتیه لر و بویسا قن طاعیه مغول جنکیر خانی و آنك مقلدی تموز  
 محکم مبالغه اید لر ایدی اول سبیدن ایکسینك عسکری منزه الم  
 مسموع اولما مشدر و ایکوی اکثر ربع مسکونه ظفر پوشدر چون عروس  
 فتح جلو کر اوله قتل و غارتنه اسراف اتمیه بلکه بعد القدره قطعاً قتل  
 جایز کورمد لر اسیر ایتك کرک دیدیلر زیرا اسیر ایتیه ده منافع چوقد  
 قتل نه ندامت احتمالی اغلبدر اگر قتل مصلحت اید و کی ظاهر اولور سه  
 فوت و ولش دکلدن **مثنوی** چوسالاری زد شمن افتد بچنك  
 بکشتن درش کرد باید درنك که افتد ازین شوم هم سروری  
 هماند گرفتار در چنبری اگر کشتی آن بندی ریش را  
 نه بینی دگر بند خویش را و پادشاه بر ولايته ظفر بودن  
 قتل عام ایتك عقلا و شرعاً مجوز و مخصص دکلدن رعایای بیگناه خود  
 ظاهر و سپاه پر گناهه قدرت نعمتک شکری عفو کرکدر اسکندر  
 بر شهری فتح ایتد کدن حکم تیغ انتقام ایله قتل عام اید بچک اسطفا  
 عتاب نامه کوندروب که غلبه دن اول قتل ایتك معذور ايسك  
 بعد الغلبه زیر دست اولان ضعفانك قتلند نه عذرک وارد و  
 استعمال عفو ملوکدن احسن در زیرا عفو قدرتن صکر مستحسن در  
 و کمال قدرت ملوک دخی حاصل اولور و بعضی شعرا عرب عفو ایله افتخار  
 ایتك بواسیاتی خوب **دیشدر شعر**  
 سألنم نفسي الصغ عن كل مذنب وأن كثر منته علي الجرم  
 وما الناس الا واحد من ثلاثة شريف ومشروف ومثل مقام

فاما الذي فوقی فاعرف قدره فاتبع فيه الحق والحق لازم  
 واما الذي دونی فان قال صنتك اجابته غرضي وان لام لا يثم  
 واما الذي مثلي فان ذل او هفا تفضلت ان الفضل بالحق حاكم  
 و ملوک و خلفادن صفت عفو ایله شارب صفوا و لمش مامون خلیفه  
 دیر ایدی که اگر خلق بنم عفو ده نه قدر کدم وار اید و کنی بیله لر ایدی  
 بکا جرایم دن غیری سننه ایله تقریباً یتمز ایدی بومغالی سلاطین شاعر  
 بغایت خوب **دیشدر شعر** تبسطننا علی الايام کما  
 رأينا العفو من اثر الذنوب **باب سلاطین عظامك**  
 و امرای کرامك ندما و مقر بلینك و اتباع و اشباعنك آداب  
 و دسوی بیایند در معلوم اولاکه خدمت سلاطین ایدن لر آداب  
 و دسوم مخصوصه وارد کرک سایر خلا یقوالیه صحبت و خدمت رسو  
 مغایر در اول سبید ندر که آداب خدمت ذکر اولنمش ایکنینه بوبایی  
 ایراد ایلدک و رعایت آداب خدمت سلاطین امر عظیم و کار صعبد  
 عقل کامل و دیانت و استعداد تمام کرک حتی بعض مشایخ طریقت  
 دیشکر که بر کمسنه که خدمت سلاطین ایتش اولیه آداب سلوکی رعایت  
 ایتک قادر اوله مز و مشایخ عظام مدنا بوخص حداد نیشا بودی  
 مرید لویه آداب سلاطین امر ایدون جمله سی خدمتند بر پای و دست  
 پشت پایلر دن غیر یه نظر ایتک و بی سوال سوز سو یککه رخصت  
 و بریز ایدی حتی حج ایچون بغداده کذرا ایتدک جنید قدس الله سره  
 حضرت تری اصحابنك داین کور بچک ادبت اصحابك آداب السلاطین  
 دیدی و دخی خدمت خدمت سلاطین خطرناکدر نیته کیم سابقا ذکر  
 ایتشیدک که بعض فضلادیشلر السلاطین یستغفرون فی العشاء  
 ضرباً الرقاب فیتستغفرون فی الثواب رد الجواب و شیخ سعدی  
 دیشدر که پادشاهلر کاه اولور که سلامدن انجینور لر و کاه اولور  
 بردشنام ایله خلعت و یردر فقیر ایدرین شر صعوبت خدمت



و قربت سلاطین اولد که انسان سهو و زلزلدن خالی و لمزه سایر خلاقی  
 عقوبت تمام اجرا سنه قادر او لما مغیله و ایدر سه سوال و جواب  
 بلکه عتاب و عقاب چکماک حقالمی و لغین اغماض و اعراض ایدر لر  
 پادشاه نفاذ قول و اجرای امر قادر و بوعقاب بدن او و قد و آنلاره پنچون  
 ایلدک دیر برکسنه او لما مغین ادنی خطالم عظیم جزا ایدر لر و دخی  
 کند و لر اله و عقوبت ندر کور ما مشلر امر ایتد کلرینی هین و جزوی  
 صاندر لر **حکایت** ایدر که مرحوم سلطان بایزید خان بن محمد خان  
 حضرتلرینک بر کون مبارک طرفی آراسنه حصیر چوبی کیر و ب محکم آل و  
 امر ایتد مشلر که جلاد لر من بعد کسنه نک طرفنا غینه قامش یور تمکله  
 شکجه اتمیه لر **بیت** خفته بر بالین شاهی نازنینی راجه غم  
 کر زخار و خار سازد پست و بالین غم عقال پادشاهلری آتش سوزانه  
 تشبیه ایتد مشلر در نیت کیم آتش سز معاش انسانی ممکن دکلدر و سرمای  
 زمستانی قرب آتش و لیججه مندفع اولر کذلک پادشاه سز معاش  
 ناممکن و سرمای ظلم ایلر لرزان اولانلر حضور پادشاه سز سکیب و لیججه  
 بوله من اما کمال قربت و کثرت محالطه لر آحراق و اضرای مستمدر  
 پس عاقله کر کرد که میانه استعمال ایدوب نه بعد کلی نه قرب مفراط اختیار  
 ایدر که سلامتله مسرور و ندامت و غرامتدن دور اوله چون تقدیر  
 الهی قربت خدمتلرین روزی ایدر کر کرد که قلبد مجتلی تمام ولس  
 ثنا و مدح لر علی الدوام و اعضا و جوارح ایلر خدمتلرینه اقدام و اتمه  
 ایدر و ستر معایب لر دخی سعی اولنه و ایتد وکی خدمتی نشاط و سرور ایلر  
 ایدوب کرامیت و نفوذ ایلر اتمیه بر خدمته تعیین یوریلور سه فضوللق  
 ایدوب آخر خدمته مداخله اتمیه و نه وقت طلبا بیدر لر یسه حاضر اوله  
 و طلبا و لمدین خدمته کیر میه و ملامت و ندامت و یر میوب مبادرت  
 رجعت ایلر خدمت و مدحتدن نه ایدر سه صدق و اخلاص ایلر  
 نفاق و خوش آمد ایلر اتمیه تا که محبت آنلاره دخی منعکس اوله که نفوس

انسانیه مرایای مقابله کیمی **بیت** بلی داند دلکی که آگاه باشد  
 که دلهار ابد لها راه باشد و آنلاردن اعتراض دفع ایدر هر  
 نه صادر اولور سه مهما ممکن محامل صحیحیه یه حل ایلر و نصیحت لازم  
 اولد قد نیست و ادب ایلر عرض ایلر زیر اشربیت مطهره دخی آحاد ناس کی  
 سلاطینه امر معروف و نهی منکر لازم اولد قد زجر و عنف لازم دکلدر  
 و حق جل و علا موسی و هارون علیهما السلام حضرتلرینی فرعون طاعنه  
 ارسال ایتد که **فقولا که قولاً لیتا دیوبور مشلر در** و اگر وزیر مشلر  
 بر مقدار پادشاه رأی اوزرینه مماشات و مدارات ایدوب اندر صکر  
 لطف ایلر سویلیه که حکما دیشلر در که پادشاه قلّه کوهدن این سیل عظیم  
 کیمی در آنلاری متوجه اولد قلری جانبدن دوندرمک ممکن دکلدر ایتد  
 استین کشتی غرقه هلاک اولور اما بر جانبیه بر مقدار خار و خاشاک یعنوب  
 تدبیر ایلر سیل دوندرمک ولور **و آداب خدمت سلاطینک اعظمی**  
 اولد که افشای سرشاه ایلر و مشهور در که سر و یرمک سر و یرمک مستلزم  
 و مطلقاً حفظ سرخوان مقام اخلاقدن ایدوبی سابقا ذکر اولمشدر اما  
 حفظ سر پادشاه واجب و قوی و لغین تکرار ایراد اولندی و طریقی حفظ  
 اولد که امور ظاهری سوال ایتد کلرند کتم ایدوب آخر دن سوال ایدر  
 دیسه که لسانی حفظ اشیایه معتاد اولوب خفایای اسراری کتم ایتد  
 مقرر اوله **و بر آداب دخی اولد که** پادشاهدن بر امر غیر موجه ظاهر  
 اولسه اول امری کند و یر یا آخر نسبت ایدوب پادشاهی تنزیه  
 ایلر صکر کند و یر دخی تنزیه ایتد استسه لطایف حیلر ایلر ایدر  
 پادشاهه ارجاع ایلر هیچ توجیه ایتد که قادر اولر سه اقلی بر سبب  
 خفی می و ایدر چون سبی معلوم کوز دکلدر اعتراض ایتد دخی بونی و قویه  
**بیت** رموز مملکت و ملک خسروان داند کدای گوشه نشینی نوحاظا خرواش  
 و بر آداب دخی اولد که تحصیل مرادات و آمال ایتد که پادشاهه ابرام  
 و الحاح اتمیه و کثرت طلب و حاجاتدن احتراز ایلر خصوصاً که توزیع



مناصبا کا تقویٰ اول و لغش اوله . مکر کدر که حظ نفس و غرر خاطر  
 بالکلیه طرح ایدوب رضای حق تعالی و رضای پادشاه نه جانیده ایسه  
 اول طرفه اوله **و برادب دخی و لدر که** خدمت پادشاهی همان وسیله  
 جمع مال کلمیوب اموال خاصه پادشاهه . و اموال عامه رعایا و سپه  
 دندان طمعین نیز ایلیمه تقوی و برهیز کار لقا استعمال اید . شول مالی که پادشاه  
 استماع اید بیک انجمنک احتمالی اوله آنی تناول ایلیمه . و از طمع جوق زین  
 دیدکاری عجب صحیح سوزد . لکن عمل ایدر کشتی آزد . و مطلقا ترک طمع  
 حصول ماله مؤدی . و طلب و شرقت مال مفسدی در . تجربه اکاد لیلدر  
 نیت کیم دیشلرد **نعر**  
 مَثَلُ الظِّلِّ الَّذِي يَمْشِي مَعَكَ  
 وَإِذَا أَوَلَيْتَ عَنْهُ تَبَعَكَ  
 إِنَّمَا الْمَالُ الَّذِي تَطْلُبُهُ  
 أَنْتَ لَا تَذَرُكَ مُسْتَعْجِلًا  
 و مال استرسه یاد شاهدن سبب

مایل اولان نسنه بی طلب اید . نفس مالی طلب ایتیمه که نفس مالی طلب ایتیمه  
 ذل سؤال و قبح طبعی مستلزم اولدوغندن غیر بره حال طبع پادشاه  
 ثقیل کلور بعض و زدا که امساک ایله معروف ایدی . طالبلر بیک لجه  
 عطا ایتیمکی صعب عدا ایدردی . اما بجه بیک لجه لو حاصل اوله حق  
 منصب و یرمک قند سهل اولور ایدی **و برادب دخی و لدر که** پادشاه  
 برنسنه به اختصاص مراد ایلیمه هرگز اول نسنه به طمع و تصرف ایتیمه  
 اگرچه امر جزوی دخی اولورسه . مثلاً پادشاه برکونه لباس یا چنین  
 اسبه مایل اولسه اختصاص پادشاهی اظهار ایدوب کند و سی اشیر  
 دایم سنه او غرامیه اول سبید ندر که سلاطین عجم کل مایض لایق  
**هو للعبد حرام** دیرلر ایدی **و برادب دخی و لدر که** پادشاهلر اظهار  
 استغنا و خدمتلرندن اوصاف و بترم کوسرمیه که سلاطین اکا  
 تحمل ایتیلر بلکه خدمتلرینه اشتیاق و غمتلرینه احتیاج اظهار ایدوب  
 ادب دخی و لدر که آنلاردن هیچ نسنه رد ایتیمه مال و اموال و املاک  
 و عقارات و عبید و خدمت خصوصاً اول اموال و اسباب خدمتلرین

تحصیل اولمش اوله . و چون بی عقل در بیغ ایدوب هم جان و سر دن هم  
 بالضروره اول اسبابدن محروم اولدیلر **و برادب دخی و لدر که** پادشاه  
 تعظیم و توقیرن زیاده ایتد که ادب و تواضع و مرتبه سن میلکده تقصیر  
 ایتیمه و آنلارک تعظیمه مغرور اولوب ناز و ادلال و تکبر و استغنا  
 کوسرمیه . و این مقنع ایدر که اگر پادشاه برادر دیسه سن کا خداوندکار  
 و سلطانم دی . اول سنک تقریک زیاده آرتورسه . سن آنک تعظیم آرتور  
 و پادشاه قند منزلت بولدقده تملق و تضرع فوق الحد استعمال  
 ایدوب هرکله آرد بجه بردعا ایتیمه که بیکانه لك و وحشت علامتید  
 و اصل اظهار ایتیمه که بنم سنک اوزرنده حقم واردد یا سابقه خدمتم  
 واردد بلکه سوابق خدمتمکی لواحق ایله محدد و مؤکدا یله زیر اسلاطین  
 بلکه اکثر ناس شول حقوقی که منقطع اولمش اوله اعتبار ایتیلر . و پادشاه  
 خدمتند و زارندن صعب خدمت یوقدر . زیرا اکثر ارکان و اکابر آنک  
 منصبینه طالب و ملغیله منتظر فرصت اولورلر . و عامه ناس مطالب  
 و امانیلری میستر اولدقده آنی سبب ظن ایدوب اکا طالب نکست اولورلر  
 پس وزیر عاقله رای صحیح اولدر که امانت و استقامته تمسک اید که امانت  
 ارتوق اعانت ایدر کمسنه بولمز . و حساد و اعداسی کیملر ایدوکن بملک  
 نافعه بشرط آنکه اظهار ضحک و طلب انتقام ایتیمه . و پادشاه خدمتند  
 آنلاردن تشکی و تظلم ایلیمه . و اعدا یرینه قومیه . و اگر پادشاه قند  
 آنلار ایلله مناظر و مباحثه لازم کلسه غضب و قهور ایلله ایتیمه  
 حشمت و وقار ایلله ایلیمه **برادب دخی و لدر که** پادشاه افران و امت  
 برسنی کند و به ترجیح و تقدیر ایلیمه اگرچه کند و ناک استحقاقی اکثر  
 و زحمانی اظهار ایتیمه دخی تا لم و تضرع اظهار ایتیمه بلکه رضا و خشوع  
 زیاده اظهار ایدوب . و یقین بیله که عاقبت رعایت اولور . و مرتبه  
 استحقاقیه و اصل اولور . اگر استحقاقی بجه قبول ایتیمه . وجه معقول ایلله  
 اظهار و اثبات جایزد و آداب مجالس سلاطیندن برسنی دخی و لدر که



پادشاه را حضورند مشورت ایمی سن و بر کسینه سرتسولیه سن  
 و بر کسینه دن نشنه سوال ایمی سن و اگر سندن سوال ایلیه لر پادشا  
 طرفنه نظر ایدوب کانه اجازت طلب ایدر کجا ولوب اندر صکره جواب  
 ویره سن اگر غیر دن صورسه لر تقدم ایدوب جواب ویرمه سن فرضا سندن  
 صور مزین دیسه نجالت لازم کلور مجیب جواب ویرد کدن صکره دخی  
 احسن جواب قادر ایه و آئی محل اقتضا ایدرسه وجه معقول ایلیه  
 عرض ایلیه و بواب عمومها لانم در نیت کیم سابقا مرور ایلدی و بر ادب  
 دخی بود که پادشاه سندن ارتوق بر کسینه یه محبت ایه آکارشک  
 ایدوب مرتبه سنه وصول طلب ایمه که ممکن اولدوغندن غیر سکا  
 ضرری عاید اولور زیرا محبت اتصال روحانیدر شاید ادا لرندن  
 الفت روحانی اوله و ممکن که سوابق حقوقی ولوب سن کا مطلع اولمسن  
 و بر ادب دخی بود که خدام و فدهای پادشاهی قصور لرینه مطلع  
 اولوب علام ایلیمه که پادشاه کندویه تماملق اعتقاد ایتد کدی همکه  
 تحصیل اعدا ایتش اولور و مشهور مثلدر که شیر که پادشاه در  
 بر قورد و برد لکی خدمت ایدر لر دی بر کون شیر خسته اولوب برایکی  
 کون روباه کلیموب شیر قورد دن روباهی سوال ایدیک پادشاه خسته  
 اولیک کند و مرادینه کندی دیدی چون روباه کلدی کوردی که شیر  
 غضبه کلمش آکلدی که کرک بازی ایش شیر غضب ایل قند ایدک  
 دیک پادشاهک مرضی معلوم ایدینوب دو اطلبند ایدم دیدی  
 نه دو بولدک دیوب روباه قورد داشی بغایت نافع ایش دیدی  
 قورد کلیموب شیر زانوی کر که پنجه اوروب مجروح و خون لود ایلد  
 روباه چیتوب قوردی بو حاله کوریموب ندا ایتدی که ای آل موز لو  
 کسینه پادشاه خدمتند دهانکدن چقان کلای فکر ایمیجه سولیمسن  
 باب طوائف ناس ایل به قدر الکفایه اختلاط و استیناس ایتک  
 بیانندن و چون افسان کامل متوقعه وصول و سعادت مترقیه

حصول بولقد بنی نوع ایل اجتماع و تمدن و آنلاردن استمداد  
 و انتفاع لازمدر و استمداد و انتفاع دخی مابیند الفت و صداقت  
 اولمسن اولمسن نقد صدق اکثر اولسه استمداد اتم و او فر و کمال متوقع  
 طریق وصول سهل و اخضر اولور چون صداقت مراتب محبتک اعلامید  
 پس رابطه صداقت ایل استکمال اکثر اولور و صدیق حقیقی عدد ده  
 چوق اولور زیرا جواهر عزیزد البته کم یا با اولور نیت کیم اشارت کجی  
 ایدی و چون اکثر خلق مشتهیات نفسانی و مستلذات حیوانی در  
 آنلارله اختلاط ضرورت مقداری ولوب ارتوق اولما موکرمه بیست  
 خلق عالم شمدی سرتاسر سیاه خوش آنلار که اختلاط ایدن بکا مجنون کلور  
 و حکا آنلاری توایل طعامه تشبیه ایتشدر در توایل طعامه قویولان  
 خورده پسنه لر دیرلو فلفل و نخود و برنج کبی نیت کیم توایل چوف  
 اولسه طعامه فساد و پرور و هیچ اولما سه دخی اولمسن خلق دخی  
 ایل در در اسطاطا لیس ایدر خلق دوسته بهر حال محتاجدر در حال  
 رفاهیتند موافقت استلذات ایچون حال شدتک معاونت و استظنا  
 و پادشاهلر که خلقک بی نیاز لریدر آنلار دخی مستحق تر بیت ایچون  
 بلکه فقرا و مساکینه مظهر احسان و یغیچون محتاجلر در و سقراط حکیم  
 ایدر که بر کسینه دنیا و مافیهای تحصیل ایلیه صداقتدن که محروم اوله  
 هیچ نشنه حاصل ایتش کلدن حیات اکا و بال و نکبت در و اگر ظن  
 ایدرسه که تحصیل صدیق و صداقت آساندر خطا ایدر کوه صدق  
 رغایب غرایب دنیادن اعز و افضل در زیرا صدیق صدوق حال شدت  
 و کربتد معاون و حال رخا و دولتد مقارن اوله اکا نظیر تصور  
 ایتک فکر باطل در زیرا کاه اولور که انسانه بر حال کلور جمله اموال عالمی  
 کند و نک ایدوب بذل ایلسه مفید اولمسن الا صدیق که اول حین ده  
 دخی نافع و صدمت کربت و شدتی دافع اولم اولور و پادشاه کامل که  
 امور رعیته تفرق و اطلاع و جزئیات و کلیات حواله احاطه



وقانون احتیاط ایله عمل ایتک استسه. اکا ایکی چشم وایکی گوش وقلب  
ویرلسان نیجه کفایت ایدر. اما اصداق حقیقی سی اولیجک آنلارک  
چشماری وکوشلری وقلیلری ولسانلری دخی چشم وکوش وقلب  
وزبان ولوب معنی ده نیجه چشم ایله نظر و نیجه گوش ایله سماع و نیجه  
قلب ایله تفکر و نیجه لسان ایله تذکر ایتش ولور. انتهی کلام الحکیم  
و شعرای عرب دخی نومعنایه اشارت ایتش لورد. **شعر**

أَخَاكَ أَخَاكَ إِنْ مِنْ لَا أَخَا لَهُ	کسای الی الیهیجا بغیر سیلاح
وَهَلْ يَنْفَعُ الْخَطِيئَةَ غَيْرُ مُتَّقٍ	وعل نهض البازی بغیر جناب

دیمشکرد برکسنه صداقتی چون اختیار اولمق مراد اولنسه نظر اولنه  
که زمان صیاسند بیدر و مادر ایله نیجه معامله ایتشدر. اگر حقوق  
اوزرینه اولدی اینه قطعا اندن خیرا و ممق جازد کلدن. اگر رعایت  
حقوق ایتدی اینه آنک دامن صداقتنه محکم تمسک ایتک روادد.  
اندن صکر سائر اصحاب واجبا بایله کیفیت اختلاط و اسلوب ارتباطنه  
نظر ایدن لور. اگر آنلار ایله عهد و وفایه ساعی و شرط حقوق صحیح راعی  
اولدی اینه آنک ایله عهد اخوت و صداقت یلیه لکه عاقبت خیر و سلامتند.  
از عهد عهد اگر برون آید مرد. از هر چه نظر کنی فرون آید مرد.  
و نیت کیم اوصاف اشقیاده نقض عهد و کفران نعمتدن مذموم خصلت  
اولمز. کذلک اوصاف سعاده دخی وفای عهد و شکران نعمتدن مدوح  
فضیلت یوقدر. و شکر دن مراد مجر دمکافات بالفعل دکلدر. زیرا که  
اولور که فقر و فاقه سببی ایله احسان فعلی ایله مکافات ایدن مر. اما  
درج دروننده در محبت ثابت ولسان شا خسارندک ثمر مدح فضایل  
عمیمه و ذکر خصایل کریمه سی نابت ولوب شاکرین و ذاکرین قسمند دخی  
اولور. اگر زمان صبی ده کی رعایت حقوق یار عونت عفوئی بلنمک  
ممکن اولمزه زخارف دنیا و مستلذات نفس و هوایه میل و طلبین کورد  
اگر حرص و شر و غایت شوق و شغف وزره اینه آنکه دوستای بنیادین

ایتمیه و دخی ترفع و تغلبه میلی افراط اوزرینه اینه آنکه صداقت اندیشه  
پیشته ایتیه لور زیرا افراط متابعت نفس شهویه جمیع منافعی کند ویر حصه  
ایتمک اقضا ایدر. و کذلک فرط میل ترفع انصافه مانع و دایما کند و جانی  
راجح کور و ب حقدن زیاده رعایت طلب ایدر. پس زوال محبت و انتهای  
صداقت جانبیه مؤدی ولور. و بوردن دیمشکرد که اگر آدمی لهور و لویه  
مایل و استماع اغانی و معاشرت غوانی ایتکه مشغوف اینه اندر صداقت  
رجا و ایتیه که هوای نفسه افراط میل حقوق اخوانی رعایت و نیل  
ایتمک مانع در چون آدمی بوا متحاملرد تمام العیار و کامل الوزن و  
المقدار حقیقه آنک نقد محبتن صندوق سینه ده درج و عمر غریزی  
صداقتی اسبابنک تحصیلنه خرج اولنورسه روادد که کبریت احمد در و درو  
کوهر دید و کز دن مراد بونخلین صدیق صدوق و بونک کبی یار وفادار  
و بونک کبی دوست حقدن دیمشکرد که بحببایم من یحزن وله صدیق  
فاضل و ممکن اولورسه بر صدیق ایله اقضا رایدن لور زیرا معدد  
دوستلرک مختلف هوالری و متباین حقلری اولسه کک هر بریت  
رعایت ایتک صعب در. چون سبب عداوت اکثرا آشناق و معرفت  
اولان موضعده اولور. زیرا برکسنه ایله هیچ مناسبت و آشناق الیهی  
عداوت و ذ و هوالی دخی اولمزه فی الجمله دوستلر قدن صکر دشمن اولانک  
ضردی زیاده اولور زیرا دقایق احواله عارف و طریق ایدلار و اضراده  
صارف اولور. پس تکیه معارف یعنی آشناق چو غالتق دن احترا و بوباید  
احتیاط اولور. نیت کیم دیمشکرد.

هر کس شناکستی شد آخر دشمن جانت	بخود گزینستی دشمن ببرد دوستی گزین
عَدُوُّكَ مِنْ صَدِيقِكَ مُسْتَفَادٌ	فَلَا تَسْتَكْثِرَنَّ مِنَ الْهَيْحَابِ
فَإِنَّ الدَّاءَ أَكْثَرُ مَا تَرَاهُ	يَكُونُ مِنَ الطَّعَامِ أَوِ الشَّرَابِ

چون سعادت موافق اولوب صدیق صدوق و رفیق موافق آله کیم  
آنک رعایت حقوقده اهتمام و اعتنا و معادات و عقوقده اجتناب



وآنها اولنه. و آنک مقامته مظاهرت و ذکر مدح و تناسنه مجاهرت  
و لطف و عدل ايله معاشرت اولنه. و بحر رحمت قلبی سی اولدوغنه اعتقاد  
و اکتفا ایتمیه. زیرا قلبه اطلاع علام الغیوبه مخصوص و دوست دوست  
محبته خالصه سنی اعلام ایتمک سنت اید و کی منصوص در. **روایت**  
اولنکه مجلس جناب رسالت پناهی دن صلی الله تعالی علیه و سلم بر کسسه  
قالقوب کید یحک حاضرین دن برسی یار رسول الله بنم بوکسسه به ختم  
وارد و دیدی. حضرت علیه الصلوة والسلام بیوردیلرکه یا هیچ اعلام ایلمک  
ایلمدیم دیکیمک طور امدی وار محبتکی اعلام ايله دیدیلر. و ظاهر استری  
اول اوله که آنک دخی دروننده شاخ محبت ثابت. و طرفیندن صدا  
شجره سی فرمها فی السماء و اصلها ثابت اولمقدیم. و تقصیرات که احیاناً  
صدیق صدوق دن صادر اولور عفو و اغماض اولنه. و هر جزوی ذلته طعن

واعتراض اولنیه مشهور در که <b>سیر</b>	عید بسزیا راستین بیار اولور <b>سیر</b>
أَقْلُ ذَا الْمَوَدَّةِ عَثْرَةً وَقَفَهُ	عَلَى سَنَنِ الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمَةِ
وَلَا تَسْرِعْ بِمَعْتَبَةٍ إِلَيْهِ	وَقَدْ تَخْطِی وَبَيْتُهُ السَّلَامِيَّةُ

و بعض علما ذکر ایتدی که صدیق جفا و وحشت اظهار اید یحک بر مذهب  
دفع وحشت حادثه بیر ساعی و عهد قدیم صداقتی مراعی اولمق کرک.  
نیت کیم حکما دیدیلر. ذال المودة بکثرة التعاهد. زیرا جفای صدیق  
وجود صداقته عارض اولمش مرض در. مرضه دوا ایتمک سنت الهییدن  
و مذهب آخرده صداقتی ترک. و نهال محبتی بی برک ایتمک کرک. زیرا صدق  
متغیر عضو فاسد کی در. عضو فاسد قطع اولمقدن غیر حاره بوقدر

نیت کیم بعض شعرا دیشد که <b>سیر</b>	صِلْ مَنْ دَتَى وَتَنَاسَّ مِنْ بَعْدُ
لَا تُكْرِهَنَّ عَلَى الْهَوَى أَحَدًا	فَإِنْ أَكْثَرْتَ حَوَاءً إِذْ وَلَدْتَ
فَإِذَا جَفَا وَلَدُ فَخُذْ وَلَدًا	فَأَمَّا بَوْمُ مَذْهَبِ أَهْلِ جَفَا دَرْمَقِيلِ

مذهب اولدی و اصل ظهور صداقت زمان شدت و کرته اولور.  
زیرا زمان حضور و غیبت اخوت چوق اولور. **شعر**

دَعْوَى الْإِخَاءِ مَعَ الرَّخَاءِ كَثِيرَةٌ. عِنْدَ السَّيِّدِ تُعْرَفُ الْإِخْوَانُ  
لکن صدیقدن قصور ظاهر اولیجک عتاب لطیفه آغا زاید که شاید  
وجه خفی و عذر نهانی وار اوله بیان اوله عقد منحل اوله و خاطرده  
قالبعینله شاید محبت خلل پذیر اوله **مصرع** و فی العتاب حیاة بین اقوام.  
و حقوق صداقته تعهد ایتمزسه زواله مؤدی اولور. زیرا بر کسسه ماکول  
و مشروب و ملبوس و مفروش امرین تعاهد ایتمزسه تلفقه مؤدی اولور  
فکیف که صداقت انعقادندن انحلال اوله نک ضرری اکثر در دوست  
تعلیم علم و تنبیه صنایع ایتمکدن بخل و ضنّت ایلمیه. و بعض عیوبی واریه  
وجه حسن و اسلوب لطیف ايله تنبیه ایلمیه. و اغماض و ابقا خیانت  
آنی جایز کورمیه. و طریق تنبیه غیر دن نقل و حکایت ايله تلویح ایتمکدر  
مفید اولمزسه تنهاده تصریح اید. و دوستلر آراسندن اظهار ایتمک  
مضر در. و انحلال صداقته داعی. و افساد حسد و نیت تمام عسائی  
خصوصاً بوزمانده که بر فعل ذمیم. و خلق و خیم شایع و دایع اولدوغندن  
غیری ظرافت و کیاست عدا و لنور اولدی پس صداقا و اجتناب و احتیاط  
ا و زره اولوب مداخلت حسود و تمام ايله بناء صداقت و اساس محبت  
انهدام ویرمیه لر. و حکما نمائی اکا تشبیه ایدر لر که بر کشی سرنا خنله  
برد یواره بیر ایدوب بعد انکشت صغر بر رخنه پیدا ایدوب بعد  
یتشه و کلنک ايله رخنه عظیم. و جدار بلند تهذیم ویر بوجمله که  
زبان قلم آنک تحریر نه جاری. و بنان بیان تقریر نه سایر و ساری اولدی  
حکما و علمای قدما اقوالی در. اولکه تجربه روزگار و آزمایش لیل و نهار  
ظاهر و بیدار اولدی اولدر که بوزمانلرده صدیق صدوقک وجودی  
محال و دوست موافق متمنع الوجود اید و کی نتیجه بین الاشکال در.  
پس اولی اولدر که جمیع امورین توکل حق بنا ایلوب صداقت صدوقه  
اعتماد ایتمیه. و هیچ احدی کند ویه صد و صدق و رفیق شفیق دیو اعتقاد کلیمه **بیت**  
ز نهاد ز کس و قاجو یبید که من. دیدم همه را و آزمودم همه را.



سَعَى لَا تَضُرَّ عَنْ لِحَاوِي عَلَى طَمَعٍ  
وَاسْتَرْزِقِ اللَّهَ تَمَامًا فِي خَرَابَةٍ  
فَإِنَّ ذَلِكَ نَقْصُ مِنْكَ فِي الدِّينِ  
فَإِنَّمَا هُوَ بَيْنَ الْكَافِ وَالنَّوْتِ

**طبقا** **ناس** شخص معاشر نسبت واج قسم در برسی علی و برسی  
مساوی و برسی دینی اولادند **قسم اول** باب مزبورده مذکور اولدی  
پس قسم ثانی دخی واج قسم در برسی دوستی که معاشرتی واجب  
بر برسی دشمنی که احترازی لازم بر برسی نه دوست نه دشمن اولادند که حکم  
معاشرتی ذکر اولسه **قسم اول** که دوستی در یکی قسم در دوست  
حقیقی و دوست غیر حقیقی در دوست حقیقی که آداب معاشرتی هنوز  
یکچون باید ذکر اولندی اما دوست غیر حقیقی که طریق معاشرتی اولدی  
اگر تعلق و نفاق له دوستی دعوا سازد و با صدق اولدی کیدر نه ممکن  
اولدی قدری محامله و احسان اولدی که احسان ایله شاید که دوستی  
مرتبه سنه واده نیت یکم جناب رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه وسلم  
مؤلفه القلوب طایفه سنه که اسلامه کیر و با اما قدری راسخ  
و ارکان دین قبلند شاخ اولیوب ترزل اولور زینیه اولادند احسان  
بیور ایدی و آنلار که اکثری احسان سببی ایله مجتلی مجتهد اولوب  
شجر ایمان قبلند راسخ اولدی اما اعتماد تام اولیوب احوال خفیة  
اعلام ایتوب مقادیر اموال و عیوب خفیة سن آندن نهان ایلیه و آنلار  
تقصیر و تهاون ایتدکری ایله مواخذ و احوال حقوق ایله معاشرت ایتیه  
و ممکن اولدیجه معاونت و مواسات اید و آنلار دن بری جاه و مرتبه  
ایسه نوعد و تریدین زیاده ایلیه و اعدا دخی یکی قسم در قریب و بعد  
و بونلار که هر برسی دخی یکی قسم در برسی نهان و برسی آشکارا و حسد  
اهلی دشمن خفی و اهل عقد و کین دشمن جلی قسمندند و دشمن قریب  
احتراز اهم و اولی در زیرا دقایق احوال عالم و ایصال ضرر و مکر و هه  
قادر در پس جمیع احوال آندن احتیاط و احتراز کرک **رباعیه**  
اَخَذَ زَعْدًا وَ كَلَّ مَرَّةً ۰۰۰ وَ اخَذَ صَدِيقَكَ اَلْفَ مَرَّةً ۰۰۰

فَلَرَّبَّمَا انْقَلَبَ الصَّدِيقُ ۰۰۰ فَكَانَ غَرْفًا بِالْمَضَرَّةِ ۰۰۰  
و اعدای لطف و احسان ایله دوست زمزم سنه و خالذ احسن تدبیر  
یوقدن مکر که حسد دن دشمنی که بد را و له آنک احسان ایله ازاله سی

ممکن کلدن بلکه زیاده اولور  
کُلُّ الْعَدَاوَةِ قَدْرُ حُجِّي زَاكَمَتَا  
تَوَانِمُ أَنْكَ نِيَا زَاكَمُ اَنْدُونِ كَسِي  
**شعر**  
الْعَدَاوَةُ مِنْ عَادَاكَ مِنْ حَسَدٍ ۰۰۰  
حَسَدٌ رَاجِعٌ كَمْ كَوْزُوهُ بِرُخِ دَرِّ ۰۰۰

اگر احسان و کرم ایله ازاله سی قابل دکلسه باری اظهار ایتیه که اظهار  
عداوت و مضرت زاید مقرر در زیرا شری خیر دفع ایدر اما شری شر  
آخر دفع ایدر عز و مخصوصه و منازعه و جدال و میر ایتیه که منازعات  
و خصوصیات دولت اختلاله سبب منفی در و نعمت را انقلابه علت  
مؤدی اولور حیفا و عمر نازنین که عداوت و ملوم مصروف و جدال خصوصیات  
منفی اوله که الْعَدَاوَةُ شُغْلُ شَاغِلٍ وَ حَضْرَتَا مَامُ شَاغِلٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ

بیور مشرکه **شعر**  
أَرَحْتَ نَفْسِي مِنْ هِمِّ الْعَدَاوَةِ ۰۰۰  
كَأَنَّمَا قَدْ حَسَنَ قَلْبِي مَحَبَّتٍ ۰۰۰  
لَمَّا عَفَوْتُ وَلَمْ أَحْقِدْ عَلَى أَحَدٍ ۰۰۰  
إِنِّي أَحْبَبْتُ عَدُوِّي عِنْدَ رُؤْيِيهِ ۰۰۰  
وَ أَظْهَرْتُ الْبَشَرَ لِلْإِنْسَانِ أَبْغَضُهُ ۰۰۰  
و تدبیر احوال دشمنه شرط حرم

اولدی که احوال خفیة سنه اطلاع اولدی تا مکایدندن احتراز ممکن اولدی  
اما معایب کشف و ایتیه مکر اول وقت که ضرورت الحیا ایلیه زیرا شری غایب  
ایتمک خلقنه لازم اولور و دشمن دخی متأثر اولور و دشمنی که عداوتی  
زیاده اولوب اول دخی بحسن عیوب و نشر ساعی اولور نیت یکم دیشلر  
**مصرع** وَإِنْ يَحْتَوَاعَنِي فَيُفِيهِمْ مَبَاحِثُ ۰۰۰ وَ هُمْ دُشْمَنُ جَوَابِ تَدَارِكِ اَيْدِي ۰۰۰  
وقت حاجت اظهار ایدیک جوانیدن عاجز اولور مکر بعض اوقات  
اظهاری موجب دفع عداوت و کف عدویر سبب و مؤدی اولدی اول وقت  
بقدر الضرورة مخصص در اما بهتان و اقتراب ایله زبان ملو و غالب اولور  
و اکابر قتل عداوت عدوی معلوم ایلک مجوز در که نیت ایدر سه



اعتقاد ایتیمیه لر. و افلاطون حکیمدن مرویدر که غلبه عدویه آندن  
 افضل یوقدر که بر فضیلتی که معارف و صنایع در مشارک ایه  
 سعی ایدوب. رحمان و تقدم تحصیل اید. **شعر** . . .  
 اِذَا مَا رَمَتْ رِغَامَ الْأَعَادِي | بَلَّاسِيْفٍ يَسْلُ وَلَا سِنَانِ  
 فَرَزْدِي مَكْرُمًا تِلْكَ فَهِيَ عَدِي | عَلَى الْأَعْدَاءِ مِنْ تَوْبِ الزَّمَانِ  
 زیرا کندوسی درجه کماله ترقی و اعداسی تنزل ایدوب بالاخره اگر جوع  
 ایتیمی مقرر در. و اعداسی غیبت شتم و قذف و ذکر مساوی و غیبت  
 ایتیمک ناقص عقل العادتی و سفها اسلوبیدر. زیرا غیبت شتم  
 و مساوی و غیبت ایتیمک دشمن استم که متاادی اوله همان آینه  
 اولدوغی قالور. نیتیم کتاب اولد تفصیل اولندی. و دشمن روزگار  
 بر ضرر و مصیبت ایشسه زهار شتمات و اظهار سرور ایتیمیه زیرا شاید  
 که حوادث ایام و گردش فلك و اعوام آنک مثلنی بوکاد فی ایلوب.  
 بود فعه شادمان و عذر و خندان اوله. **بیت** . . .  
 اگر ببرد عدو جای شادمانی. . . که زندگانی ما نیز جاودانی نیست  
 اگر دشمن کا التجا ایدر به بحسب الظاهر کرم و عروت و بذل و فتوت  
 اولنه. و لکن بحسب الباطن مکر و خدعیت و انتهاز فرصت ایتیمک غافل  
 اولنیه و شویله ایلویه که جمله خلق اراستند مکارم اخلاق بوکار راجع  
 و ذمایم دشمن جاننده منصرف و عاید اوله. و بوخلق حسن و شیمه  
 کریمه. سرچشمه مکارم اخلاق شفیع خلایق و حبیب خلایق  
 محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه و سلم حضرت پلینه اقتدا اید. لکن کان  
 لکم فی رسول الله اسوة حسنة. که مرات و کرات کفار و منافقین  
 جناب رسالت پناهی به نیجه اذالرو جفال ایتیمش یکی قدرت و ضرر  
 بولدق در مکر عفو و صفح بلکه نیجه احسان و صلوات بیور ایدی  
 کفار قریش اذیتی جانب شریفلرینه قادر اولدق لرینی ایتیمش ایدی حتی  
 مَا أَوْذَى نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذَيْتَ بُوَدَّ يَلِر. فتح مکه روزی و رقاب کبار

و اصاغ

و اصاغ قریش قبضه قدرتیه کیرد که باب کعبه به صعود ایدوب  
 یا معشر قریش نه ظن ایدرسن. سنم نه ایلرینی دیوبیور و بجمعی تضرع  
 و ذاری ایدوب. اخ کریم و ابن اخ کریم دیدیلر. یعنی کربلا و کرم الاصل  
 سکا لایق اولان عفو و صفح در. پس بیوردی که لَا تَتْرِبْ عَلَيْنَا الْيَقِي  
 و حکما ایدر که دشمنک طرق دفعی و چ در اول آنلاری اصلاح  
 ایدوب. دشمنک کردن اخراج ایتیمک اصلاح قابل دکل اینه طرح صلح  
 براغوب مکر نندن امین و ملقدر **حکایت** اولنور که شاه شجاع و قفا  
 ایتیمکدن مکر حکومت شیراز او علی زین العابدینه انتقال ایلدی  
 اما عم زاده سی شاه منصور شجاعت و شهامت ایله آراسته اولوب  
 شیرازی انتزاع ایتیمک قصد ایدیمک اکا بر مملکت توسط ایدوب  
 صلح ایتیدیلر. و لسان الغیب خواجه حافظ بوخصوصه بوغزل دگشتا  
 نظم ایدوب شاه زین العابدینه خطاب ایدوب ددی که **نظم**

خوش کرد یاودی فلکت دوزداور	تا شکر چون کنی و شکرانه آوری
یک حرف صوفیانه بگوید اجازت	ای نور چشم صلی به از خاک داوی

اگر بو طریق ممکن اولرسه. طریق ثانی اولد که بعد منزل و ترک دیار  
 اختیار اولنه. زیرا اذای عدودن ذلیل و مهان اولمقدن ترک دیار و چیت  
 و مهاجرت اوطان اختیار ایتیمک اولی و البقی در. **شعر** . . .

وَلَا يُقِيمُ عَلَى صَنِيعٍ يُرَادُ بِهِ .	إِلَّا الْأَذْلَانِ غَيْرَ الْحَيِّ وَالْوَدَّ
هَذَا عَلَى الْخَسْفِ مُرَبُّوطٌ بِرُمْتِهِ .	وَذَا يُشَجُّ فَلَا يَمُرُّ لَهْ أَحَدٌ

در خانه دوز بودن از رُمْت و ن. و اندر دکل دوز همت اسرار تو چون شد

و اکثر عقلا بو مذهبی اختیار ایتیمش در. و کشتی و طننه خور و ذلیل  
 او تور مقدر سفره بیمار و علیل اولق یکدر. و اکثر یا افاضل و اهل هنر  
 وطن اصلی لرند اول قدر عزیز و معتبر اولر لر زیرا اهل شهر آنی زمان  
 صغرنه که فضا یلدن هنوز عاری و زلال کمال جوی استعداد نندن غیر جای  
 کور مشلر در نظر حقارتدن کیچه مرلر. **حکایت** اولنور که علماء

ایکن



جزیره دن مکی نام عالم فاضل زمان صبا سنده تصغیر شفقت ایله مکیک  
 دیوردی بغداد ده نیجه میل تحصیل علوم ایدوب امام کامل اولدوقدن  
 وطنه کلوب علی الصباح اهالی شهر جمعیت ایله مزبوری حمامه ایلدورلر  
 بر عجز طام اوستند همسایه سنه صوردی که کیم در بو عظیم اولنان  
 عالم دیوب اولدغی بلیم میسن بزیم فلان عجز ک اوغلی مکیک دکلید  
 دیر بو سخن عجزانه بی امام مکی کوش ایدیک بر شهر که آدم آنه مکیک  
 لفظی اوله آنه اقامت مروت دکلر دیوب فی الحال موصول شهره ارتحال  
 ایدوب آخر عمرینه دک آنه اقامت یلدی اما غربته آدمی ابتداء کامل  
 کوردرلر انکیچون سفری ترجیح ایدوب دیرلر **شعر**

المسکین یسبک الی فی مضرب	کا لستمر لیس بصائد فی وکر
مردم شهر خویش بداد بهی خطر	کوهر یکان خویش ندارد بسی بها
<b>مصرع</b> تنقل فلذات الهوی فی التنقل	<b>نظم</b> حرک و کابلک فی الفلک
ودع الغواني للقصور	لولا التقرب ما ارتقى
دور الجور الح التخور	وفقرات مسجوعه دن دیشلر

فی الحركة برکه من جال نال من طلب جلب فقیر دیشلر ایدیم مراختا  
 الحركة امتار البرکه من امتد سفر امتلاء سفر الی غیر ذلک  
 من الاشعار والاشجاع اما بعض ارباب مراتب بومذهبک عکسنه ذاب  
 اولوب سفر خطری مستلزم و غربت کریمی مقتضی در غربت اغلا احوال

اهانت اولمقدن تملی و لم <b>شعر</b>	ان الغرب الطویل حیرت
فکیف حال غریب ماله قوت	<b>بیت</b> در غربت کروزی سلطان باشی
حقا که نماز شام کریان باشی	خصوصا متاع سفر فی غایت

و خطر قطع بحار و براری بی نهایت نیت کیم دیشلر الغرب لکل سبع  
 فرسه و لکل جابج هر سه و دخی دیشلر الغرب کره و السفر سفر  
 والنقلة مثله فقیر دیشلر ایدیم الراجل نا حل بلغة المسافر طعم المشافر  
 فرس السفر غت و ثوب الحدت دن سفر مبتلا اولانلر دیشلر که **نظم**

چرا نه بی عزم دیار خود باشم **•** چرا نه خالک کف پای یار خود باشم  
 غم غریبی و غربت چو بر نمی قابم **•** بشهر خود روم و شهر یار خود باشم  
 و بر تقدیر که غربت عزیز وارجمند و صاحب منصب عالی و رتبت بلند  
 اوله نه فایده اول عزت اهلی و احبابی قند و اول غلبه حستاد  
 قدیم و معاشرین و اترابی یانند اولسه **حکا بیت** اولنور که خوا  
 نصیر ایدلر بغداد ده هلاکود و لستند اعتبار عظیم و رتبت عالی  
 میسر اولمشیدی **•** دیرلر که برکون سوار ایکن الذن ناکاه تازیانه سی  
 یرم دوشدی مغول میرزاده لری و اکا بر خیل و سپاهدن جم غفیر  
 فی الحال آکلرندن اینوب تازیانه خدمتند مبادرت ایدیک بعض  
 همرا کایلی حمد ایدوب بو عزت که سزاوار بزرگوار خواجه در دایم و قایم  
 اولسون دیکیک نه فایده بو عزت طوسی یه طوسه اولایدی دیشلر  
 پس اگر کربت غربت و خطر سفر و ترک دیار و یاری اختیار اید فرسه  
 طریق ثالثه سعی اید و اول اعدای قلع و قمع ایتکدر **•** خواجه نصیر اید  
 بو طریق التي شرط اولمینه مجوز دکلر **اول** دشمن شری بالذات اولن  
 اصلاحنه امکان اولیه **ایکجیسی** آنک ضررندن طریق آخر ایل خلاص  
 ممکن اولیه **اوچجیسی** تمام معلوم اولاکه اگر ظفر دشمنه میسر اولسه  
 اول بوکا دخی آرتوق ضرر ایصال ایدر **دور دیکجیسی** دشمندن قصد شر  
 و دفع خیری مشاهده ایتش اوله **بشجیسی** آنی قلع و قمع ایتکله خلق  
 ایچنده غدر و خیانت ایله موسوم اولیوب عذری معلوم اوله  
**لشجیسی** دنیا ده و آخرتد بوفعلک عاقبت و خیمه سی اولیه بعض  
 غافلر دشمنلرینی شرعا قتل و قلعه مستحق دکل ایکن بر طریقیله ظفر  
 بولوب دشمنه غالب اولدم انتقام آلدیم دیو مسرور اولور بو مغرور  
 اولمقدن مسرور اولوق دکلر و حقیقتد دشمن غالب بومغلوب  
 اول مظفر بومنکوب اولمشدر زیرا دنیا ی دنی بقای قلیل و عمرک  
 فناسی قریبدر چون دار آخرت و وصول و خصوم ایله و عند الله یجمع

در غربت کروزی سلطان باشی  
 در غربت کروزی سلطان باشی  
 در غربت کروزی سلطان باشی  
 در غربت کروزی سلطان باشی  
 در غربت کروزی سلطان باشی



الخُصُومُ مقتضاً سنجه حضور حقه قیام و مسؤل اوله خصم مظلوم  
 قوی و مثنویات شهادتی کوزی قرشوسند محتوی اولوب ناحق  
 قاتل عذاب الیمه و اصل اوله دشمن خود برانده قتل و عذاب دنیوی  
 کوردی و یکجوردی اما ظالم کند و نک رقبه سن رقبه عذاب  
 الیمه قویوب کند و یر الیمه کاس یاس ایجوردی **رباعیه**  
 دوران بقا چوباد صحرایکدشت **تلخی و خوشی و زشت و زیبا یکدشت**  
 پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد **در کردن او ماند و از ما یکدشت**  
**حکایت** اولنور که حجاج ظالم سعید بن جبیر رضی الله عنه حضرت  
 که عصر نده افضل تابعین آیدی قتل و احضار ایدیک یاشقی بن جبیر  
 سوبله سنی نه طریقیله قتل این بن دیکیک یا حجاج اختیار سنگد  
 نه طریقیله بود نیاده سن بنی قتل ایدرسک آخرتد سن دخی اول  
 طریقیله قتل و انشک کرک **روایت** ایدر که حجاج آتی قتل  
 ایدر کدز صکره اون بش کون حیاته اولدی خوف و رعایله خوان  
 بیدار اولوب آه مالی و لابن جبیر دیر آیدی **حکایت** ایدر هر هارون الرشید  
 بجی بن خالد برمکی و برا و غلی فضل حبس مؤبد و او غلی جعفری  
 قتل ایلدی بر اکی بیلدن صکره هارون رشید مرمت ایلوب حبس  
 اطلاق ایلدی دیو بجی بعض بیات نظم ایدوب رسال ایلدی هارون  
 بوا بیاتی او قویجک شمدی بجی نک نظم شعر ایدر جک طبعی المسمی  
 هر دیوب غضبه کلوب حبس تشدید و کند و یر عظیم لحد بد  
 ایلدی بر مقدار زماندن صکره بجی حبس متوفی اولوب بالینی  
 آلتدن بردقه چیقدی یا زمش که تقدم الخصم والمدعی علیه الاثر  
 والقاضی هو الحاكم العدل الذي لا یجوز ولا یحتاج الی البینه یعنی  
 مدعی کندی مدعی علیه آردنجه کلور قاضی اول عادل حاکم در که هرگز  
 جور الیز و اصل شاهد محتاج اولمز رقبه بی هارون رشید ایلنور  
 اول کون علی الدوام بکا ایدوب نیجه کون آثار خزن و آلم چهر سند ظاهر

و دشمنی قتل و قمع ایتک مراد ایدیک اول اولدر که ینه دشمن الیمه قتل اولن  
 نیمه کیم دیشکر **مصرع** مار را هم بدست دشمن کش اما مار اولور سجنند  
 درجات بولور سن اگر دشمن اولور سه ضرر دندن نجات بولور سن اما نه دو  
 و نه دشمن اولانلر ایلله معاشرت آنلارک طبقات و مراتبی اختلافی ایلله  
 مختلف دره اگر عموما خلقه ناصح و واعظ اولانلردن ایسه آنلارک کلان  
 حسن قبول ایلله تلخی و استماع و عمل بضایحاری ایلله مقامات علیه یر ترقی  
 ایلله اما هر کس نه ادا دت و قبول قولنه مبادرت ایتیه زیر اعلیه زهد  
 و صلاح ایلله ظاهرده متزین اما خدعه و مکروریا ایلله باطنده راهزنی  
 متعین دجا للرجو قدر بلکه میزان عقل و شرع ایلله وزن ایدوب  
 صحیح المعیار و محک امتحانه اوردن کامل العیان حقیق کرک **نظم**  
 دل ق صوفی نه همه صافی بنفش باد **ای بسا خرقه که مستوجب تش باشد**  
 خوش بود کر محک تجر به آید میا **تاسیه روی شود هر که دروغش باشد**  
 و درجه نصیحت و دعوتد اولیان صلحا یر دخی تعظیم و رعایت و دعا  
 و همترندن استمداد ایلله و واسط نام ایلله مجامله ایلله معامله و  
 عقل و شرع اقصا ایدوکی وزره معاشرت اید و سفرها و لیام و اراذل  
 انام اولانلردن احتراز و اجتناب تام ایلله اگر شتم و سفهاریه مبتلا  
 اولور سه مجازات بالمثل ایتکدن مجتنب اوله و اذامروا بالغبور و  
 کر اما آیه کریمه سید علی ایدوب آتی جناب حقندن و اصل بیلوب ثواب  
 اخروی سنه مرقبا اوله و اصل تکبر و خود پسند و کند و بی فضایل و  
 مراتب ایلله سر بلند اکیوب راست کلدو که نظر حقارتله نگاه ایدلردن  
 احتراز اید که صحبت متکبر بار کران و معاشرت خود پسند مادران و  
**بیت** جامی پسند در رخ بر خود جز رخ صحبت با خود پسندان  
 اگر ضرورت مجا استلاری اقصا ایدر سه خضوع و لین جانبین کو ستر می  
 بلکه التکبر مع التکبر صدقه مضمونی ایلله عامل اوله و متکبر خضوع  
 کو ستر مک آنک کمان خبائثه ده و سک نفس بد فرجامنی فریه ایتکدر

چاندن



و جناب رسالت پناهينك صلى الله عليه وسلم خلق كرميندن بری بويدي  
 كه فقرایه تواضع اغنيايه ترفع ايددايدي. و همسايه لره رعایت  
 و اکرام ايدوب اذواهاشدن اجتنابايتمك كرك كه اهافت جار حوب  
 ناردن. و اگر کند و به جاری اذا ايلسه متهما امکن صبر ايد. و اخباوده  
 وارد اولمشدركه من صبر على اذی جاره اثر الله على داره و اکرام  
 جار حضورنده سلام و تحیت. و خسته لغند پرسش و عیادت  
 و غیبتنده اهل و عیالنی مہما امکن حفظ و حمایت. و کند و اتباعنی حونه  
 اطلاع و سوء قصد دن منع و حراست ایتمکدر. و منزلندن بعض جوانی  
 رضاسی یونیکنی آلمیه **حکایت** اولنور که نوشروان مداینده  
 طاق و سرای عالی بنیاد ایتمشیدی جوارنده بر عجزك منزل صغیری  
 و ارایدی هر چند بهای کران. و اغلاء اتمان ایلہ اشترائتمک طالب  
 اولدی عجز امتناع ایتمک وزینہ غالب اولدی آخر ساحة مزوی  
 غیر مستویلق وزینہ قالدی. اولن زمان قیصر و مدن بر ایلی کلدی  
 رفعت طاق و ایوان. وسعت ساحة و میدانہ غایت تعجب و استحسان  
 ایلدی اما ساحة نک تربیعی نام تمام اولغیلہ تعییب و تعمیر و اول  
 وضع نام ہندی تبدیل و تغیر ایتمک حکم ایدیک اول محلك صاحبی  
 عجز اولوب آنک عدم رضاسن. و کسری کمال عدالتدن جبر ایلہ  
 المقدن اباسن خبر و یریک قاصد ثنا و دعا ایدوب دیدی کہ شمدی  
 ظاہر اولدی کہ سرای ما وطن بوسیددن معوج و مزوی اولدوغی.  
 سرای عدل و دین مستقیم و مستوی اولدوغند دلیل باہر اولدی.  
 و بواعوجاج استوادن افضل و بوطریق ایلہ نام ہندس اولق هزاران مرتبہ  
 ہندس اولقدن کلدس کسری یہ ایچینک بوکلامن نقل ایتدیلر عدل  
 و دادن افزون. و ایلی یہ نعمت و خلعت ہمایون و یردی. و سایلرک  
 قی کوندومیہ اگر دست رس اولمزیسہ کلمہ طیبہ ایلہ رد ایللہ لر. و عنف  
 و زجر ایللہ لر مکرکہ ابرام و الحاج بی وجہ ایللہ. و شکر نعمتہ مناسب

مواسات فقرادر. و اول حکایتی یاد ایللہ کہ بر صاحب نعمت و ارایدی  
 کند و نک جمیلہ خاتونی برکون ماکیان سمین کباب ایدوب تناول  
 محکند بر سایل و رای بایدن شیئ لله دیدی. خواجہ دلگیر اولوب  
 خاتونہ بابی سد. و سائلی رد ایتمک امر ایلدی. بونک وزینہ زمان  
 کچوب خواجہ نک اسباب دولتی زلج. و مال و منالی ضایع اولوب  
 آخر خاتونہ دخی طلاق و یروب خاتون براہل نعمتہ تزوج ایدوب  
 برکون ینہ بوزوجی دخی کباب ماکیان ایدوب اورتایہ کلد و کی  
 زمان و رای بایدن آواز شیئ لله عیان اولدی. بو خواجہ خاتونہ  
 امر ایدن. قالد برکوبایی سایلہ و یر کہ ثواب صدقہ معلومدر. خاتون  
 مرغی رغیفہ صاروب سایلہ ایلدیچک فریاد ایدوب بہوش اولدی  
 زوج کریم قاتنہ کلوب ایدر. ای بانونہ کوش ایتدک کہ کند و کی فراموش  
 ایتدک. بانوا ایدرنجہ فریاد ایلہ بہوش اولمہ ین کہ بوسایل غمکین بالا  
 کہ سر حلقہ بدھا لان اولوب در بدر دیوزہ ناز ایدر بنم زوج  
 اولم در کہ مال و نعمت ایچند غلطان. و شراب و طعانی شربت شکر  
 و مرغ بریان ایدی. تصادیف دوز کار سیوفا آتی بو حالہ گرفتار و مبتلا

**نظم** شقاوت برہنہ نشاند چو نہ بارش رها کردنی بار کیر.  
 فشاندش قضایر سر از فاقہ خاک مشعبد صفت کیسہ و دست کیر.

خواجہ ثانی ایدر کہ ای بانو وادی حیرتہ کتمہ. و کوردک حال دن  
 تعجب ایتمہ کہ انسانک باشنہ ہرنہ کلسہ. جزای عمل ناسپاس و پاداش  
 فعل ناحق شناسی در. بن اول سایل ضعیفم کہ بو خواجہ سنکله تناول  
 مرغ بریان ایدکن. بن الم جوع و ضرر فقر ایلہ کرہان ایدم. چون شیئ لله  
 دیدم خواجہ شکر نعمتدن غافل. و انقلاب د ولندن ذاہل اولوب  
 دری بستہ و قلبی شکستہ ایلدی. لا بد عدل حق آتی نعمتدن غریب  
 و صبرم برکاتند آنک نعمت جزیلہ سن. و خاتون جمیلہ سن بکا نصیب  
 ایلدی اما بن بفضل الله تبارک و تعالی شکر حق اقامت. و بذل



وایشاد فقر ایله نعمتی اداست ایدرین . **بیت** .  
 بسا مفلس بینوا میرشد . بسا کار منعم ز بر زیر شد  
 پسر صنعا و فقرایه معاونت و مظاهره . و آنلارک اذد خامند کلن  
 ثقلته مصابر تائمه نك اجری جزیل و میزان حسنا تده فقیل اولسه  
 و الحاصل جواد و قیاض مطلقه که افاضه لخریات امور آندن دایم القدور  
 مها امکن شسته ایدوب کند و دن خیرات صد و دهنه ساعی و مبررات  
 ظهورنه داعی اوله . اگرچه فیض حق ملاحظه اغراض و مطالبه اعواندن  
 منزله و انسان بل جمیع حیوان افعال اختیاریه سی غرضدن خالی و فی الحقیقه  
 مطالبه عوضدن عاری و لوق محالدر . نیته کیم کتب حکمتده مبین اولمشدر  
 اگر دینورسه که کاهمی ملحد و زندیق صبی صغیری آیه غریب . یا ناره حریق  
 کورسه انجا و تخلیص ایدر . با آنکه نه ثواب آخرت . و نه عوض دنیا ملد  
 ایتمشدر . جواب و پرورده اقل مایکون کند و به محجاست سببی ایلده  
 صیبتك عذابه کرقرار اولدوغندن رقت قلب کلمشدر . اول رقتی  
 دفع ایتك استر . پس انسان غرضدن خالی اوله مره . لکن غرض دنیوی  
 اولیه که فانیدر بلکه خالصا لوجه الله ایلده که آنک فوایدی جاودائی  
 هرکه بوصفته موصوف اوله . محل شایسته خلافت الهی اولغه لایق و غنا  
 بیغایت محسن علی الاطلاق ساحه احواله لاخا وله . والله تعالی الموفق  
 لكل خیر و کمال **خاتم کتاب و فذلک حسابه بعض ضایح**  
**و مواظب ذکرند حکماء کبار و مشایخ اولوا الابصار دن منقولدر و بزانی**  
 نقل و ترجمه ایتد دن غیر تغییر و تصرف ایتدک . خواجه نصیر اخلاق نامی  
 کتابی و صایای فلاحون ایلده ختم و فاضل دوانی اخلاق جلالیده اکا و صفا  
 ارسطاطالیسی ضتم ایدوب ایرافا ایتمش . و بوفقیه آنلارده بعض مشایخ طریقه  
 و صایاسنی الحاق ایدوب بو کتاب عنبرین نقابك کاسه رحیقن مسکی الختام  
 ایلدلم **و صایای افلاکون الهی در اوله** معبودکی بیل و حقیق حفظ ایلده  
 و همیشه همتکی تعلیم و تعلیمه قصر ایلده . و اهل علمی کثرت علم ایلده امتحان

ایلده بلکه شرف و شاددن اجتنابی نیجه در . آنکه اختیار ایلده حوقل و علا  
 اولنسنده طلب ایلده که آنک منفعتنه ذوال ایرشور . بلکه باقیات صالحات  
 طلب ایلده . همیشه آگاه اول که شرورک اسبابی چوقدر . لایق اولمیان  
 نسنه بی آرزو و لنوب استمه . و تحقیق بیل که بندیه حقیق انتقای  
 غضب طریقتدن دکلدر . بلکه تأدیب و تقذیب طریقتدن ندر و همتکی  
 حیات شایسته ایتکه حصر ایلده . بلکه حیات شایسته یر موت بایسته  
 ضتم اولغه همت ایلده . و حیات شایسته و لایق آنی بیل که سبب کالات  
 و فضایل اوله . و موت بایسته و لایق آنی اکلده که سبب افتتاح ابواب  
 خیرات اوله . خواب و راحت میل ایلده . نفسکی اوج نسنده محاسبه  
 ایتیمیه . اول فکر ایلده که سندن اول کون خطا صادر اولدی .  
 ایتیمیه تا مل ایدر سن سندن اول کون خیر ایدر نه صادر اولدی .  
 آوچنی بیلده سن که اول کون سندن هیچ عمل خیر ممکن ایتن . تفصیر سببی ایلده  
 فوت اولدی . بونی فکر ایلده که حیاتدن اول نرا بیدک موتدن صکر  
 نه اولسک کرک . هیچ کسندن بی اینجتمه که احوال عالم تغیر و ذوال  
 اوزر در . بدیخت و کسندن در که عاقبت تذکرندن غافل اولوب  
 ذلندن فراغت ایتیمیه . سرمایکی کند و ذاکندن خارج نسنه لردن ایلده .  
 مستحقلم امکان اولیجی ایصال خیر ایلده آنلارک سؤالنه موقوف  
 ایتمه حکامدن عذایله اول کسندن که دنیاك لذاته شاد مصاییده  
 نمکین اوله . همیشه موتی ذکر ایلده . و کچمشلردن عبرت آل آدمک خستنی  
 آندن بیل که فایده سوزی چوق سویلیوب . صور مدقلرندن خبر ویر  
 و معلومک ولسون که برکسندن آخر شرقتصد ایلده . اول شری اولکند  
 قبول ایتمش اولور . برامری نیجه کره فکر ایلده آندز صکر دیلو که کتور .  
 آندز صکر فعله جیقر هر کسندن به محبت و نیکو اه اول خشمه تیز  
 کلچی اوله که غضبه معناد اولور سن . بوکون سکا محتاج اولانل  
 حاجتن یارینه صالمه . یارینه صالمه فقیرک کاردن . نه بیلورن نیجه اولور این



گرفتار لر معین اول مکر که فعل قبح و خوی بد نه گرفتار اولمش اوله .  
 ایکی خصمک سوزین تمام اکلدین آرا لرند حکومت ایتمه . انجی قول ایله  
 حکیم اولغه قانع اوله . همت ایله که فعلله دخی حکیم اوله سن . زبیرا  
 حکمت قوی بوجماند قالور . سنکله اول جهان کیده جک فعلی در .  
 و آنده بیلله ابد قاله حق اولدر . اگر سعادت اجل ایچون زحمت چکسن  
 زحمت کیدر سعادت قالور . اگر لذت عاجل ایچون کناه اشلین لذت  
 کیدر کناه قالور . هر فعلی بوک کوره ایشله . اول کونی یاد ایله که سکا  
 چاغرسه لر . آواز و نطقدن محروم اولوب . نه سوبیکه و نه اشته  
 و نه یاد ایتمک قدرتک اولور . شمدی بوند کسسه نی انجتمه . و یقین بیل  
 که برین منوجه اولسک کرک که آنده خداوند و بند یکسان اولور .  
 پس شمدی تکبر ایله دایما اسباب سفرک مهیا ایله نه بیلورسن که  
 نه وقت رحلت ایدرسن . و معلومک اولسون که حق تعالی نیک حسابلرین  
 حکمت کی عطیه یوقدر . اولک ایدنه مکافات کم لک ایدنه عضو ایله .  
 و ذکرو خیم ایله حفظ ایله . و هر وقت کارکی بیل و حالکی اکلله . اول  
 جهان عمللرندن ندکوا اولور ایسه اشلله سندن تکاسل ایله . و حسن کی  
 سینه یه وسیله ایله . و سرور زایل و فانی ایچون فعل اولی و افضل  
 ترک ایله که سرور دایمی ترک ایتمش اولورسن . حکمت محبت ایله . و حکمانک  
 سوزین اصغایت . و هوای نفسی ترک ایله . و آداب مستحسنه دن امتناع  
 ایله . و هیچ امر و قشندن اول شروع ایله . چون برنسنه یه مشغول  
 اوله سن . فهم بصیرت ایله مشغول اول غنا یه مغرور اوله . مصاییدن  
 شکسته لک و خوارلق اوزرکه ویرمه . دوست ایله شوبله معامله ایله  
 که قاضی یه محتاج اولمیسن . و دشمن ایله شوبله معامله ایله قاضی یه  
 وارسکوز سن غالب اوله سن . کسسه یه سقامت ایله . و هر کسسه یه تواضع  
 ایله . و متواضع اولانلری تحقیر ایله . بر قضیه که سندن صادر اوله .  
 معذ و رطوبت سن . اخوانکدن صادر اولسه ملامت ایله . بطلانله

شاد اوله . و بخته اعتماد ایله . و فعل خیردن پشیمان اوله . کسسه ایله  
 مخاصمت و جدال ایدیچی اوله . همیشه سیرت عدله ملازم . و اکسای خیرانه  
 مداوم اوله . و صایای معلم اول رسطاطا لیس حکیم فاضل  
 دوانی ایدر سرالاسر ارکابنک مترجمی که مأموز خلیفه نک امری ایله .  
 یونانیدن عربی یه نقل ایتشیدی . صدر ترجمه سنده شوبله که یرک اسکندر  
 وزیر ی . و تعلیم حکمتدن استاد و پیری ایله . اسکندر فتح اقالیم ایچون .  
 سفر و هفتت ایلدی . ارسطاطا لیس ضعف بتیت و استیلای شایخوخت  
 سبی ایله بیلله کیدر میوب قالمشیدی . اسکندر دیار عجمه مستولی اولجک  
 ابنای ملوک و امیرزاده لردن اصحاب عقل و فراست . و ارباب بخت  
 و شجاعت کسسه لر چوق ایدی . اسکندر اندیشه قیلدی که بونلاری بقا  
 ایدرسه . شاید که ارکان ملکی آنلاردن خلل پذیر اوله . اگر جمله سن هلاک  
 ایدرسه فوزعدالدن دور و ظلام ظلمه جایگیر اوله . پس استادی  
 ارسطاطا لیس حکیمه بر مکتوب یازدی . مطا و بی شوق و بخت ایله  
 مشغول . و محای و بی التماس ملاقات . و استدعای قدومه مقرون  
 و اثنای مکتوبده یازمش که وقوع امورهایله . و سنوح حوادث مشکله  
 رای شراق آرای حکیم کامل اولیجیه . بر جانیه مسیر ایتمک مصیر ممکن دکل  
 پس نظمه اسباب ملاقاته عنایت بیوریلله . حکیم کامل جوابنده یازدی که .  
 فرزند جلیل سلطان بنیل حضرتنه معلوم اوله . که ملازمت خدمتدن  
 تخلف قلت رعیت و کثرت ملالت داعیه سندن دکلدر . بلکه ضعف پیری  
 و قلت قوتدندر . چون اجتماع سمت امتناع اوزره در . بورساله بی دستور  
 بیان ایتدم . که جزئیات امورده انکله عامل . و بنم صحبتدن مستغنی اوله سن  
 اما اکابر عجم و امثال ایران خصوصندن بیورد عکوز . اگر چه آنلاری  
 جمله هلاک و قتله قادر سن آب و هوای ایران زمینی تغییر ایتمک خود  
 قادر دکلسن . پس بونلارک امثالی یه ظاهر اولسه کرک . پس جهد ایله  
 که بونلاری احسان ایله بنده ایدرسن . بلکه احسانی شوبله ایله که قدیمی

ارسطاطا لیس  
 حکیم



بند کردن ربه عیودیت ایله ربه لری دخی افکنده اوله نیتیم دیمشایز  
 بند حلقه بکوشار شوازی برود . . . لطف کن لطف که بیکانه شود حلقه  
 بوندن صکر دیدی که پادشاهلر دورت قسمدر **برینی** اولدر که  
 کندویه وغیره سخی اوله **ایکجیسی** اولدر که کندویه سخی رعیتیه بخیل  
 اوله **اوچجیسی** اولدر که کندویه بخیل رعیتیه سخی اوله **دورجیسی**  
 اولدر که هم کندویه هم رعیتیه بخیل اوله . قسم اول اتفاق ایله مقبول  
 و محمود . و قسم ثالث و رابع اتفاق مذموم و مردود در . و قسم ثانی  
 مختلف فیه در . حکماء هند قنده محمود . حکماء فرس قاسند مذموم در  
 و سخاوت مستحق اولان محتاجه قدر حاجتی یصال اید سن . و بومرته دز بخاؤ  
 ایدیجک افراطه مایل . و اعتدال زایل اولور . و هر پادشاه که دایم قدرند  
 زیاده بخشش ایلیم . البتہ سبب فساد ملک اولور . ای اسکندر سکاچیه  
 دفعه دیوبد و رین که سخا و کرم بقای ملکه . اصلا کسنه نیک مالنه طمع  
 ایتمکدر . و جمله مروت و سخا اولدر که ظلم . و ستمی روا کورمیه . و خلقک  
 عیوب خفیه سندن قتلش اتمیه سن . زیرا **مصرع** محتسبر ادر روز خایه کا .  
 و فضل و احسانک تمام اولدر که ایولری رعایتا دیوب . خلقه کشاده رو  
 اوله سن . و خلقک سلامن آلوب تحت ایله جواب ویر سن . و جاهلارک  
 خطا سن عفو اید سن . ای اسکندر عقل مدار تدبیرات و آیینہ کمالات  
 و نقایص در . و جمله فضایلک اصلی محبت نام نیک در . و سلطنتدن مقصود  
 استیفای لذات و تحصیل شهوات دکدر . بلکه بقای نام نیک و خلوص  
 ذکر جمیلدر . هر پادشاه که دینی کند و هوا سنه تابع . و ناموس الهی بخفیف  
 و اهانت ایلیم . البتہ صاحب ناموس آنی هلاک ایدر . ای اسکندر پادشا  
 کر که مکملند همت و صاحب رای . و فصاحت زبان و انتشار صیت ایله .  
 همان آرای اوله . و سوزی از سولیمیه . و اراذل ایله معاشرت ایلیم .  
 و چون سرانیدن حقیقه سلطنته لایق زینتی استعمال اید . شوپله که غیر  
 ممتاز اوله . و بلاد بعید دن کلن تجاره رعایت و احسان ایلیم که حسن

صیت و ذکر جمیل . اطراف مملکت منتشر . و تجاوز و زور . و هر جا بندن ولایت  
 عازم اولوب . مملکتی معمور اوله . و آنلاده جزوی مساحه ایتمکله کلان  
 حاصل اولور . و پادشاهک ضحک و خنده سی چوق اولیمیه که هم زوال  
 و قار و خشمته سبب اولور . و هم تیز بیرلک کلوب حرارت غریزی آلمانغه  
 سبب اولور . ای اسکندر شهوت امرنه حریص اوله . که اند قوت و غلبه  
 خنیرلک خاصه سیدر . و نه فخر اوله اول نسنده که حیوانات خسیسه  
 آند مشارک . بلکه غالب و راجح اوله . و افراط مضعف بدن . و موجب  
 نقصان عمر و مورت تخلق خلق نسا اوله . و ضعف و مساکین احوالندن  
 غافل اوله . و آنلارک تفقد امورینی واجب یل که موجب رضای خالق .  
 و مقتضو جلب قلوب خلا یقدر . غلات و حبوبی وقت رخا ده ذخیر قیل  
 که وقت غلا ده فقرا و محتاجلر مدد اوله . شوپله اول که فساد  
 سندن خایف . و اهل صلاح ایمن اوله لر . ای اسکندر سکاچیه کرم دیدر  
 وینه دیرم که قان دو کمد ده دلیر اوله . که حیوانات اهلاکی خالقنه مخصوص  
 و حقیقت حال علام الغیوبدن غیریه به معلوم دکدر . پس یحتمل که تمت  
 اولنان شخص بری اوله . یا عذر صحیحی وار اوله . سن آنک قتلنه اقدام ایتیش  
 اوله سن . بوندن صعب جرمیه نه اوله . و هر مسر کبردن بکا و اصل اولری  
 که چون بر مخلوق بر مخلوقک قتلنه سبب اوله . ملائکه آسمان باری به .  
 جل و علا ایدر که یارب فلان قولک بر قولک دخی مانه ایتمکدر سکا  
 تشبه ایلدی . اکرا اول قتل قصاص ایچون اولمش ایسه . و جل و علا یورد  
 آنی قصاص ایچون اهلاک ایلدم . اگر ظلم ایله قتل اولندی ایسه . یورد که  
 عزم و جلالم خفیکون بن آنک قانن مباح ایدم . پس ملائکه تسبیح و استغفار  
 باشلرلر اول قاتله بد دعا ایدرلر . تا قصاص اولنج . و اکا غایت نافع .  
 و احسن اولدر که قصاص اوله . اگر کند و سیا و لورسه حق جل و علا نیک  
 غضبندن نشان و دلیل در که آخرت عذاب مدید . و عقاب شدید گرفتار  
 اولسه کربک . نقص عهد ایتیم . و اصلا دیلو که یمن کورمه . کتور رسک



اندن دونوب حاشا اوله که نیجه یونان پادشاهلرینک یمین کذب  
ونقض عهد ایتکله ملکلی فساد و آردی برینسه که فوت اولمش  
اوله آکا تاشفایدیچی اوله که ناقصد عادتیدر و اهل مملکت تحصیل  
علوم و معارف ایله امر ایله و برکسنه بر عمل فایق اولمش اوله آئی  
ترهیت و رعایتک مخصوص ایله که قلوبد محبتک متمکن اولوب  
ملککه رونق و ثناء و ذکر جمیلک اطرافد منتشر اوله و یونانیلرک  
ملکی و سلطنتی بونکله ثابت و راسخ اولمشد که اهل مملکت تحصیل  
علوم ایله امر ایدر لرایدی حتی بکار و پسر لری با بالری یا نشد  
فرائض و آداب و نوامیس و جمله اصول طب و نجوم تعلم ایدر لرایدی  
معمدک اولمدوغی کسنه نک الندن نشنیمه و کندوکی محافظه  
غافل اوله و اول قصه یی اونومه که پادشاه هند بر جاریه حالت  
صغرنه زهر ایله پرورش ایدوب افعی طبیعتند ایتکدن صکر  
سکاهتیه کوندردی و غرضی سنی هلاک ایتک ایدی بن فرست ایله  
مطلع اولدم سکاتنبیه ایلدم آسکندر بر دلیل ایله حکم ایله  
و ادله متعارف و لیجی ترجیح ایدوب اقوی سی ایله حکم ایله  
آسکندر عدل صفات الهیدن بر صفتدر و آسمان و زمین  
عدل ایله قایم و انبیا علیهم السلام عدل ایله مبعوث اولمشدر  
و عدل صورت عقل در و عدل ایله مالک قلوب و دقاب و ملوک اولوب  
اهل هند دیرلر که عدل سلطان خصب زماندن یک در و  
سلطان عاد لطر و ابل دن انغدر بر حجر اوزرینه سر باینی  
خط ایله یازمشلر که **خط** ملک ایله عدل ایکی برادر در و  
بری برندن مستغنی دکلردر بعد دیمش که اسباب نظام  
عالی و بری برینه ارتباطی بر دایره وضع ایلدم که اول اسبابک  
توالی و تشابکی محسوس و مشاهد اوله و بونکایک زبد سی  
و مطالبینک خلاصه سی بودایم در اگر بودایم دن غیری نشن

کوندرمسم

کوندرمسم کافی و وفا ایدی و الله تعالی علم و احکم  
**دایره عدلیه بودر** و بالله التوفیق



**خاتمه الخاتمه** که فی الحقیقه خاتمه الکتاب و ختم خطاب  
مستطاب و وصیت مکمل الطریقه برهان الحقیقه قطب الاقطاب  
**خواجه عبدالخالق عجد وانی در** که ساکنان طریقت  
وطالبان حقیقتی چون تحریر بوی مشلر اگر چه بوفیق مجرم عاصی  
غفر الله ذنوبه یوم یؤخذ بالتواصی طریقه اهل رادند نه پای  
کودمشدر و نه بی و مجلس اهل حقیقتد نه جرعه طاقمشدر نه بی  
اما زمان صبی و آوان صغردن بوطایفه علیته نک محبتی درون دل  
متمکن و کف و کویلرینک رزوسی سویدای ضمیرند متوطندر لاجرم  
لنک ولوک و خفته شکل و بی آذ سوی و می غیر و اوری طلب  
کمال شوق و شغبدن کلام شریفلرینه مطالعه و ملاحظه و معارف



علیه لری فهم عقل ظاهر بین ایرشدوکی قد مذاکر و مناقله اولنوردی  
 وزمان عنفوان عمرده حضرت برهان الطریقه **شیخ خواجه**  
**عبدالحق** حضرت یارینک وصیت نامه سنه نظر ایتمکله استعداد اولنشد  
 اگرچه اهلیت استماعدن بالکلیه عاری و طبیعت جوی خوی هوا  
 وهوسدن جاری ایدی اما حلاوت عبارت و ملاحت شایقی مذاق  
 جان و کام چنانچه ایرشمشیدی استغساخ اولنما مقدر ندامت و تقصیر  
 و غرامت خاطرده قالمشیدی تا که بوزمانلر قریب کتاب رشحات  
 خواجه صفی بن حسین واعظ هروی رحمه الله تعالی مطالعه سی  
 میسر اولدقن بورسالة غرأ و وصیت زهرا ترجمه شریضارندن  
 ذکر اولمش بولندی حمد و سپاس خالق الناس مؤدی ولدی بورسالر  
 که مجموعه مکام اخلاق و وسیله سعادت رضای ملک خلاق در  
 طرازی سعادت انجام اولدوخی کبی خاتمه سی مسکنی الختام اولمغچون  
 ترکی لسانه ترجمه اولنوب شاید که اهل ارادتدن بعض طایفه  
 نظرنه ایریشوب مستفید اولدقلرندن مترجمک اهل طریق اولدوغندن  
 قطع نظر ایدوب خیرد عالیه سبب و بوضعیفه مغفرت اولمغه  
 داعی اوله که حق جل و علا بها تکریمی دکل بهانه تکریمی در و قوم اهل الله  
 هم القوم لا یشقی بهم جلیسهم در و کلاملرندن نقل ایتک دخی  
 انلار ایله مجالسه دن معدود اولسه بعید دکلر که لمر مع من حب  
 حدیث صحیحدر و آثار اولیا به تبرک عادت اهل دین و سنت  
 کاملین در بیور مشلردر که اوغول سکا وصیت ایدرین هر حال علم  
 و ادب و تقوی ایله و اوزر که لازم اولسون که آثار سلفی تتبع ایدوب  
 سنت جماعته ملازم اوله سن و فقه و حدیث تعلم ایدوب جاهل صوفی  
 اولمیه سن نمازی دایما جماعت ایله قیل اما امام و مؤذن اوله و هرگز  
 شهرت استمه که شهرت آفتدر و منصبه مقید اوله و دایم کم نام اول  
 و جمللرده و سچلرده ادکی یازمه و قاضیلر محکمه سنه حاضر اوله

و کمسنه یه کفیل اوله و وصایای خلقه فارشمه و ملوک و آبتای  
 ملوک ایلله صحبت ایتمه و خانقاه بنا ایتمه و خانقاه ده ساکن اوله و چوق  
 سماع ایلله که چوق سماع قلبه نفاق کتوروب قلبی ملتفت ایلر و سماعی  
 انکار ایلله که سماعک اهل و اصحابی چوق وارددر آرسو ایلله آری آراویو  
 خلقدن ارسلاندن قجر کبی قاج خلوت ملازم اول ساده رولردن  
 و عورتلردن و اهل بدعت اولاندردن پرهیز ایلله و عوام ایلله و لغیا ایلله  
 صحبت ایلله حلال یه و شبهه لردن پرهیز ایلله و قادر اولدوغک اولمغه  
 که طالب دنیا اولورسن و دنیا طلبندن دینی ضایع ایدرین چوق کولمه  
 و قهقهه ایلله کولمه که قهقهه موت قلب ویرد و کرکدر که هرکشی یه  
 شفقت ایلله باقه سن و اهانت ایلله نظراتمیه سن ظاهرک زینت ایلله که ظاهر  
 زینتی باطن خراب اولقدن اولور خلق ایلله مجادله ایتمه و کمسنه دن سنه  
 استمه و کمسنه یه خدمت بیورمه و مشایخه مال و تن و جان ایلله  
 خدمت ایلله و آنلارک افعاله انکار ایلله که مشایخه انکار ایدن کمسنه  
 هرگز فلاح و نجات یوزین کورمر دنیا به مغرور اوله قلبک دایما حزن  
 و بدنک عریان و کوزلرک کریان و جکرک بریان ایلله و اعمالک خالص  
 و دعاک تضرع ایلله ایلله و لباسک کهنه و رفیقلرک درویشلر و سربایک  
 فقر و منزلک مسجد و مونسک حق سبحانه و تعالی ایلله انتهی کلامه  
 شرفنا الله تعالی ببرکاتها و یسرکننا العنایها فیها انی بر رحیم تواب  
 کریم و الحمد لله رب العالمین **ذیل خاتمه الخواتمه** وصیه الولی  
 الامین سلطان العرفا برهان العاشقین مولانا جلال المله و الدین  
 محمد البلیغی ثم القنوی المشهور بین الاولیاء الکبار بمولانا خداوندکار  
 قدس الله تعالی سره الذی هو سر الاسرار **وهی هندن** اوصیکم  
 بتقوی الله تعالی فی السر و العلانیه و بقله الطعام و قلة المنام  
 و قلة الكلام و هجر المعاصی و الانام و مواظبه الصیام و دوام القیام  
 وترك الشهوات علی الدوام و اخیال الجفأ من جمیع الانام و ترک



بِجَالِسَةِ السَّمَاءِ وَالْعَوَامِ. وَمُصَاحِبَةِ الصَّالِحِينَ الْكَرَامِ. وَأَنَّ  
 خَيْرَ النَّاسِ مَنْ يَنْفَعُ النَّاسَ. وَخَيْرُ الْكَلَامِ مَا قُلَّ وَدَلَّ. **بَدِئَ**  
 سِرْهُ هُوَ أَتَقَاتَى أَرْسُورِيَّتْ. **تَرَكَ** هُوَ أَقَوْتُ بِغَيْرِ سِيَّتْ.  
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ تَعَالَى وَجَدَهُ. وَالصَّلَاةُ عَلَى مَنْ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ. **چَوَقَ زَمَانِ اِي**  
 كه شاخ خامه تحريك بنان ايله بوسستان تقرير و بيانده ثمر افشان ايدى  
 وقت اولدى كه مقله فراغت ده استراحت اتمامه واصل و نتيجه عهد ايدى  
 كه تنوع زبان معرکه ابلاغ و تبليانده لامع و درخشان ايدى. زمان كلدى  
 نيام دهانده اختتام اكاد حاصل اوله. و تقصيرات و زلاتى كه قصور  
 قلت بصناعه. و فتور كثرات اصناعه مردن صادر اولمشده. عرفاى ناظرين  
 و جلساى حاضرين خدمت لرندن دامن عفو ايله مستور اولوب  
 و ديدن طعنه منظور اولماق رجا ايدرز. و سلسله كلامى حمد و ثنائى  
 ملك علامه. و صلوة و سلام خواجه يوم القيام. و آل و اصحاب كرام

در عاى دولت پادشاه اسلام ايله ختم و اتمام ايدرز. و سودر  
 بياضه نفل و انتهاض اول ساعت ايدى كه رابعة

هزار جمعة خامس عشرين صفر المظفر  
 سنة ثلث و سبعين و تسعين ايدى  
 والله تعالى نعم المستعان  
 و عليه التكلان  
 خزانة

قد وقع الفراغ من تحرير هذه النسخة اللطيفة الموسومة باخلاق العلاء  
 في اواخر شهر صفر المظفر من شهر سنة خمس و عشرين و الف  
 من الهجرة النبوية المحمدية عليه افضل الصلوة  
 و اكل التحيات على يد اضعف عباده  
 عثمان بن زوانه  
 مراد

Süleymanî Kütüphanesi  
 Hacı İsmail Hüsni Paşa  
 Eski Kayıtlar 1638